

واقع
کاکتہ
حلیۃ طبع پوشید
سند ۹۰۴ ج ۱

	Rs.	A.
Al-Bihar-namah, with Index. (Text) Fasc. I—XIII @ 6' each	...	4 14
Amir-i-Nabari, (Text) Fasc. I—XXII @ 1' each	...	22 0
Asar-i-Hind (Engl.) Vol. I (Fasc. I—VII) Vol. II. Fasc. I—V, Vol. III. (Fasc. I—V) @ 1/2 each	...	29 12
Al-Bihar-namah with Index. (Text) Fasc. I—XXXVII @ 1/ each	...	37 0
Arabic MSS. owned by Dr. A. Sprenger	...	0 6
Asar-i-Hindamah with Index. (Text) Fasc. I—XIX @ 6' each	...	7 2
Catalogue of Persian Books and MSS. in the library of the Asiatic Society of Bengal, Part I & II	...	2 0
Farhang-i-Afshar-i-Farhang-i-Iran and Appendix. Fasc. I—XXI @ 1' each	...	21 0
Farhang-i-Afshar-i-Farhang-i-Iran Fasc. I—XIV @ 1' each	...	14 0
Farhang-i-Afshar-i-Farhang-i-Iran Fasc. I—IV @ 1/2 each	...	3 0
Fath-al-Shah Waqidi. (Text) Fasc. I—IX @ 6' each	...	3 6
Fath-al-Shah Waqidi. (Text) Fasc. I—IV @ 6' each	...	1 8
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	0 12
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	4 8
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	1 2
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	38 4
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	1 14
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	12 0
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	5 10
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	3 12
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	7 2
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	2 4
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	0 6
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	1 8
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	1 8
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	4 0
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	1 14
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	10 8
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	2 10
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	3 6
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	2 4
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	0 12
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	3 0
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	1 14
Haft-Afsan. History of the Persian Mansawi (Text) Fasc. I	...	6 6

548536 FEB 17 1964

آغاز جلد میوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مہتر سکاٹی نام از مردم خاصہ خیل جنت آشیانی بود -
 در جنگ میرزا کامران چون امرای نفاق سرشمت شیوہ تزدیر
 بکار برده بار پیوستند و بیک بابای کولانی از عقب آمدہ شمشیر
 بر جنت آشیانی انداخت اگرچہ خطا کرد اما فرحت خان
 خود را رسانیدہ بیک حملہ او را گریزانید - و در اوانیکہ
 جنت آشیانی از لاهور بارادہ جنگ سکندر سور بجانب سہرند
 فہضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه
 ابوالمعالی بدان صوبہ تعین شد او را بے حکم تغیر دادہ کھان خود
 را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکہ شاہزادہ محمد اکبر
 بدین صوبہ رخصت یافت خان مذکور خود را بخدومت
 ولی نعمت زادہ رسانیدہ مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت
 (۲) نسخہ [ب] پانزدہ امیر (۳) نسخہ [ب] کولانی (۴) نسخہ [ب]
 از ہم گذرانید *

893.7112
N2331

V.3

548536

عروش آشیانی باطاع داری قصبه کوراه عزت اندوخت - و حین معارفت سلطانی از دیار شرقی ضیافت او منظور نظر والا گردیده خانه او را بعد از قدم فیض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتی گردید - چون میرزا دستگیر شده آب برای خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگی هر دو دست بر سر میرزا زن و گفت که در کدام آئین راست که بچنین نادرست خواهی آب داده شود - پادشاه بر اعتراض فرموده آب خامه طلبیده بخوردن میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمع بتسخیر قلعه رهناس (که قلعه ایست در انضباط و استحکام بنظیر - دیه چند بر فراز آن آبادان و چشمه های شیرین فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمکافضان آنجا کفایت نماید) نامزد شد - و چون بمحاصره پرداخت روزی چند گذشته بود که فرمان پادشاهی بنام مظفر خان (که درین مهم بظاہر غرور شکنی او تعینات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو (که در صوبه بهار هنگامه آرائی داشتند) سایه مکرمیت گسترده - و در جنگ مظفر خان با افغانه آن دیار فرحت خان سرداری جرانغار داشت - و چون کچیتی راجه بحوالی قصبه آره (که

(۲) نسخه [۱] نامزد شده (۳) نسخه [ب] کهنی (۴) نسخه [ب] کوراه *

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت از ستیز را مناسب ندانسته شیوه تحصن گردید - فرهنگ خان پسر او باستماع خیر محصور پی پدر باهنگ کمک متوجه شد - در عرصه گاه نبرد شمشیر بازان چابکدست اسب او را پی کردند - او پیاده دان مردانگی داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین واقعه دلگداز آگاه گردیده محبت پدری در خاطرش جوش زن - از قلعه برآمده برسم یکجهتتان جان خود را در باخت - و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴) نهمصد و هشتاد و چهار هجری رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشی مشهور است - در زندگی پدر بمردانگی و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیاری بمرتضی نظام شاه ثانی نگذاشت - او ناچار باغرا و تحریک مردم غدری بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد - گویند بدستکاری زن چوربگر بموهان زنچیر پا بر آورده پیاوردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر شتافت - نظام شاه لشکر تعیین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

(۲) نسخه [ب] یکجهتتان (۳) نسخه [ب] افوا *

پس از چند روز دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشی وکیل السلطنة هر دو از عهده سرانجام مهم چنانچه باید بر نمی آید فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپهسالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بواسطت همشیره خود که مادر نظام شاه بود رهایی یافته بوضع سپاهیان می گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوی باز گردید *

بالجمله از احوال پیشین^(۲) انتباه برگرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یارز گردانید - و چون دریافت که سنگاری از قید اضطراری بود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستی نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلیل دماغ بنظام شاه شهرت داده بدستور (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول درز بیست و پنج امرای معتبر قدیمی را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه بینی و بدسگالی مخالفت ملازمان می ورزید او را مقید ساخته ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فرغی از راستی دارد جهان را از وجود بی سون او پاک گردانند - فتح خان او را خفیه نموده آرازه انداخت که باجل طبیعی در گذشت - و حسین نام^(۳)

(۲) نسخه (ج) پیشین احوال (۳) نسخه [ب] طبعی *

پس رده ساله او را جانشین ساخت - چون یار دیگر از حقیقت حال انبیا نمود اعلی حضرت اخیال و تفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه را طالب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان بتسخیر دولت آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که قیمت مجموع هشت لک روپیه می شد) بوسم پیشکش روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد - و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهی محفوظ ماند - و چون فتح خان در همان مهمات حکومت بی شریک و سهیم استقلال بهم رسانید عادل شاه بیجاپوری خواست که او را از میان برداشته دولت آباد را متصرف شود - فرهاد خان را با لشکر سنگین تعیین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاه سلاطین تیموریه بهتر است از دولت عظیمه بیجاپور - پیش از وصول عادل شاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلابه گری سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آنوقت را باسراف صرف می نمود در کمتر زمانی بعجز گردانیده بجهت و پیمان

(۲) قلعه تسلیم کرد - و با نظام الماک طفل مع توابع آن در دمان (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت) همواره مهابت خان راهی شد - خان مزبور بے حجت ظاهراً نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آردن - و حسب الحکم اسلام خان (که از موبه دارای گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویر منصب عمده در میان بود شاید بنابر زخمی (که بر سرش رسیده خلل در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما احوالش مستور فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوی گشته مدتی بغراغت و آسودگی بسر می‌برد - تا باجل طبیعی^(۳) در گذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز بیش از در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب منصور خان چهره کامیابی افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثری بمقامب مناسب سرافرازی یافتند - چون ملک عنبر نوکری پادشاهی اختیار نکرده برآسه در اینجا مذکور نشد - لیکن از آنجا که از ابطال

(۲) در [بعضی نسخه] قلعه را (۳) نسخه [ب] طبیعی *

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجمل از احوالش ناگزیر خامه وقائع طراز است *

(۲) در غلام بیجاپوری سمک با چغد حبشی مردانه شجاع در جرگه ملازمان نظام شاهیه آمده بحوهر شجاعت و کاردانی امتیاز بهم رسانید - چون (ملکه چاند سلطان در سنه ۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضی دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعه احمدنکر جبراً و قهراً بتصرف عرش آشیانی در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعه گوالیار گشت (در احوال سلطنت نظام شاهیه) که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود (ضعف تمام راه یافت - که از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد قلنگ تا چهار گروهی احمدنکر و هشت گروهی دولت آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت آباد تا سرحد گجرات و جنوبی تا شش گروهی احمدنکر درمین بضبط خون آردن - و بمقتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علی قلعه اوسه و چند دیه جهت اخراجات را گذاشتند - و چون هریک ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے انتزاع نماید پیوسته در میان یکدیگر^(۴) ناثره جدال و قتال ملتهم بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

(۲) نسخه (اب) با چند - (۳) نسخه [ب] خاند (۴) نسخه [ب] دیگر *

در حوالی ناندیر ^(۲) میان ملک عذیر و میرزا ایرج پسر خانخانان
عبدالرحیم جنگی معرب اتفاق افتاد - ملک عذیر را زخمی از معرکه
برداشتند بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجه
دیده طرح آشتی افکند - - ملک عذیر نیز مغتنم پنداشته ملاقات
نمود - و عهد و پیمان یکجبهتی موکد گردانید - چون اکثر غلبه
جانب راجو می بود درینوقت ملک عذیر باعانت خانخانان او را
منهزم گردانیده مرتضی نظامشاه را با اختیار خود آورده در جغیر
نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعیین کرده دستگیر
ساخت - و ملک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان
هنگامهای چند از فرودکش کردن شاهزاده سلطان سایم و ارتحال
عرش آشیانی و بغی و زیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم
برپا شد - ملک عذیر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا
مسماعی فرادان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر
محالات پادشاهی را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای
وقت بخودداری می گردانید - چون سلطنت جنت مکانی
استقلال بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعیین گشت - ملک
عذیر (که غالب و گاه مغلوب بود) تقابل را از دست
نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولی عهد شاهجهان در مرتبه
دستوری دکن یافت - و جمیع دنیا داران آن مملکت سربزدگی
و عقیدت در ربه انقیاد و فرمانبرداری گذاشتند) ملک عذیر

(۲) نسخه (ج) نادر *

نیز محال مغلبه را مع شی زاید بتصرف وکلای پادشاهی
گذاشته تا آخر در جاده اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکی اشتغال داشته
مکرر علم برتری و چیرگی برافراشت - و بوسه نعلیندنی زرها
میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج هجری در هشاد
سالگی باجل طبیعی درگذشت - و در روضه دولت آباد مابین
درگاه شاه مقتجب الدین (زرخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبد عالی و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیمر در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر
آنجااست - در قنون سپاهگری و سرداری و قواعد درست افسی
و کارگذاری یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقی را (که بامطالع
دکن برگی گری نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و ارباشان
آن ملک را از قوار واقع سر حساب نگاه می داشت - و در
رفاه رعایا و آبادی ملک جدی فرادان می نمود - و با این
همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زن و خورد داشته) موضع کهرکی پنج کره در دولت آباد را
(که الحال به خجسته بنیاد اورنگ آباد موسوم است) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالییه معموره عظیم ساخت - گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسی ملهوفان

(۲) نسخه [ب] طبعی *

(۲)

دستیه قوی داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغی قیام می نمود - شاعری در مدح او گفته *
* بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *

* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائی خان

میر ظریف از ملازمان خدمت گذار اعلیٰ حضرت بود - چون صاحبقران ثانی را توجه بفراهم آوردن اسبان بیشتر بود مشارالیه را بهمراهی ایلچی ایران بابتیاع اسبان عراقی رخصت فرمود - و چون اسبی (که پسند طبع مشکل پسند افتد) نیارند بتلافی آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوری یابد اسبان سواری خاصه خریدار خود را ازین خجالت بر آرد - لاجرم نامه دوستی و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوع بسطان روم افتد بدین دست آویز کارسازی خود نماید - در سال دهم از بغداد (۲) لاهری براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان مراد خان را (که متوجه تسخیر بغداد بود) دید - سلطان باعزاز نامه گرفته بترکی زبان پرسید که سبب طعی این مسافت دور و دراز چیست - مومی الیه بعد اظهار سبب کمر

(۲) نسخه [ب] لاری (۳) در [بعضی نسخه] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آرد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچی و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزی ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح همدورستان پرسید - او سپر قیمتی همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمی گذرد - قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قرز که بیست هزار رویه باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخريد اشیای مطلوبه پردازد - پس از آن (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعه بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسال آقا با یک اسب عربی خوش رفتار با زین مرصع الماس و عبائی مرادید درز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچی مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویة پادشاهی بود) راهی گشته باستلام آستان خلافت چهره برافروخت - و پفجاء و در اسب (که دران دیار ابتیاع نموده) با دو اسبی (که سله دار پادشاه از عمدهای

(۳) نسخه [ب] اسبان - (۳) نسخه [ب] گشته بود *

(باب الغاء) [۱۲] (مآثر الامراء)

(روم بار تکلیف کرده بود) از نظر پادشاهی گتوانید
و به نیکو بندگی مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمقتصب
هزاره در مد سوار و خطاب فدائی خان سرافرازی یافت -
و بخدمت آخته بیگی از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت -
و در همین ایام بحکومت لاهری بندر تعیین گشت - و هنوز
باولین پایه دولت برآمده بود که زمانه بے مهر شوابه فاکامی
بکامش فروریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و
پنجاه و یک پیمانه زندگانش پر شد *

* فدائی خان *

میرزا هدایت الله چهار برادر بودند که هر یک بزور قابلیت
و نیروی پودلی در زمان دولت جهانگیری صاحب ثروت
و مکنت گردیده بدرجه اعتبار برآمد - نخستین میرزا
محمد تقی که در سر آغاز جلوس جنت مکانی به موافقت
مهابت خان بمهم رانا امر سنگه تعیین گشت - چون سرش
آگنده نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشع
ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سرکرد - آنها یکتائی
گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا
عزایت الله که بکار دانی و معامله فهمی مشهور وقت بود
و در فن سیاق بے نظیر - بدیوانی سلطان پوریز فائز گشته
(۲) نسخه [ب] لاری بندر (۳) نسخه [ج] از زمان دولت عالمگیری *

(مآثر الامراء) [۱۳] (باب الغاء)

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد و دستگاه شوکت
و علو شان بهم رسانید - اما از سخت گیریها عالمی را از خود
آزوده ساخت - و از استغنامزاجی سر بکسے فرود نمی آورد -
آخر کار ازان رتبه و خدمت افتاد - گویند چون وقت موعودش
در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش
ارلان نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا
روح الله جوانه نمایان خوش صورت در چوگان بازی گوی
مسابقهت میبود - و در فن مید و شکار سرآمد میر شکاران
توان گفت - در خدمت جنت مکانی طرفه قرب و منزلت
داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامی (که قلعه ماندو مہبط
الویه جهانگیری گردید) او را با فوجی جرار بمالش مقصدان
اطراف و جوانب تعیین فرمود - چون بجیت پور رسید راجه
آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درخته فرود آورد - و سامان
فیافته طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالی آن درخت
پیدا شد - از زبان میرزا برآمد که مار مار - یک از همراهان
پنداشت که بقتل راجه امر می نماید - زخمی راجه رساند -
راجہ از مشاهده این حالت چستی و چالاکی کرده بیک زخم
میرزا را یک و خبازه ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار
(۴) نسخه [ج] سرانجام داده (۳) نسخه - [ب] رتبه خدمت *

(۲) نسخه [ج] سرانجام داده (۳) نسخه - [ب] رتبه خدمت *

(۴) نسخه [ب ج] یکدر خیاره

نهاد - (راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را بکوهستان کشید - و پست^(۲)ر ملکش نیز پی سپر عساکر پادشاهی گشته مالش بمرزا یافت - چهارمین میرزا هدایت الله است که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد - و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشی شایسته عواطف خسروانی شد - و در پیشگاه خلافت قرب و منزلت بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتی درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان باقتضای نمک خوارگی و فدویت در سرافشانی و جان نثاری تقصیر نکرد - بیافش آنکه (چون کنار آب بهت مخیم چهاربگیری گردید - و امرا از غفلت و خامکاری با همگی اردو از پل گذشته جز دولتخانه پادشاهی^(۳) آن طرف آب نماند) مهابت خان که در انتظار قاپو بود از شورش طلبی بے محابا دولتخانه را فرد گرفت - فدائی خان از فتنه پرداز می زمانه آگهی یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیانه خود را محاذی دولتخانه بر آب زد - لختی از همراهانش بموج خیز فدا رفتند - و برخی از محاذات پایان رویه افتاده نیم جان^(۴) بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار برآمده

(۲) نسخه (ج) پیشتر (۳) نسخه (ج) این طرف (۴) نسخه (ج) نیم جان *

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند - دید کار پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف نمی تواند بخدمت جنت مکانی رسید - چون پارچه سنگی (که بدیوار آهنی خورده بر گردن) بهمان چستی و چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا باتفاق نور جهان بیگم باراد^(۱) دفع آن شور افزا خود را بآب زده بکملهای راجپوتی^(۲) او پیش نبرده پست^(۳)ر نشستند) فدائی خان از روی حمیت و غیرت با جمعی یک تیر انداز پایان تر از آب گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانه سلطان شهریار (که بان شاه همانجا^(۴) بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده از خام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازی پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهی تیرش می رسید - مخلص خان پیش روی جنت مکانی ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخت - تا آنکه فدائی خان زمانه دراز توندها نموده عطاء الله خویش را با دو سه منصبدار روشناس بکشتن داد و نتوانست بپادشاه پیوست - بزوهتاس شافته اهل و عیال خود را برگرفته بگرجهاک بند^(۵) (که متصل کوه کانگه است) رخت عافیت کشید - و چون بر ریخش جنوه زمیندار برگشته مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

(۲) نسخه (ج) یادوست^(۳) نسخه (۱ - ج) بکر خاکسایبدنه *

و ده هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم خان حاکم بنگاله سفینه سوار
بآب فرد رفت فدائی خان بایالت آن دیار سرفرازی یافت -
و مقرر شد که پنج لک روپیه بوسم پیشکش پادشاهی و پنج
لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانة عامرة داخل
سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و
پس از جلوس فردوس آشیانی بمنصب چهار هزارى سه هزار
سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره
نوازش یافت - و در همین سال به تیولدارى جونپور کامیاب
عزت گردید - و پستتر بفوجداری گورکھ پور مامور گشت -
چون عبدالله خان سوبدار بهار باستیصال پرتاب اُچینیه همت
برگماشت فدائی خان از روی کاربزه‌ی بی آنکه بار حکم رسد
بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر
زمین است بسعی و تلاش شریک و سهم گردید - گویند سپاه
درست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمه
طینت این برادران بود) خالی نبود - گویند چون از بنگاله
تغیر شده بحضور رسید عالمی نالشی شد - که از آنها زر خطیر
بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهی
نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدارالعدالة رجوع شده

(۲) نسخه [ب - ج] آجده - (۳) نسخه [ج] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر
نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال من محال -
زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض
نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال سیزدهم چون
ظریف بخطاب فدائی خان سر بلند گردید او بخطاب جان نثار
خان سرفرازی یافت - سال چهاردهم در فیل از اقطاع خود
بمحضر فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائی خان فوت شد
او بخطاب قدیم خود سرافتخار بر افراخت - سال پانزدهم
از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دلا شکره
(که با احتمال آمدن والی ایران در قندهار یکبار تلعین
شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود
گورکھ پور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون
بعد فوت راجه جگمت سنگه بمشرد قلی در باب متصرف
شدن قلعه تارا گتیه ایمان شده بود فدائی خان نیز بایلغار

(۲) نسخه [ج] نیارید (۳) نسخه [ج] آخر الامر باجل طبیعی درگذشت -
تاریخ فوئش بنظر نیامده - در عمل صالح (که مشتمل بر موارید دولت
فردوس آشیانی است) تا سال دوازدهم جانبجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم
(که میر ظریف بخطاب فدائی خان نامی گشت) نوشته که هدایت الله پیش از
خطاب جانباز خان باین خطاب مخاطب بود - و در سال چهاردهم (چون میر ظریف
مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائی خان
ناموری اندوخت * (۴) نسخه [ج] جانباز خان

برای انصوام این کار تعیین گردید - اگرچه مرشد قلی پیش از رسیدن فدائی خان قلعه مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسیدن فدائی خان بار حواله نمود - و پس از رسیدن عرضداشت فدائی خان بحضور قلعه به بهادر کنده حواله شد - در بعد چندی در همین سال رحلت هستی بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهانی از ولایت بدیاری هذو وارد گردید - و با شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش و فهمیدن او بر قدر و منزلتش افزود - و لک رویه سالیانه او مقرر نمود - بله شیخ (که دریای همت و کرم و منیع قدر شناسی بود) با کثرت لک رویه و هشتاد هزار رویه سالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار رویه میداد - چون نظم صوبه پنجاب از پیشگاه جنت مکانی بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور (۲) بآقا افضل ارزانی داشت - مشارالیه از کارشناسی و معامله فهمی بامور نظامت می پرداخت - پس از فوت شیخ آن صوبه در قبول اعتماد الدوله قرار گرفت - در نیز نیابت را بدستور سابق بعهد مومنی الیه را گذاشته پیش از پیش بر اعتبارش افزود - و بعد از بدیوانی شاهزاده سلطان پوریز

(۳) نسخه [ج] آقا فاضل افضل (۳) نسخه (ب) پیش *

چهره افتخار افروخت - و بستر از بارگاه خلافت و جهانبانی بمنصب مناسب و خطاب فاضل خانی سرعت برافراخت - و هنگامی (که سلطان پوریز باتالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولی عهد تعیین گشت) بخشگیری و واقعه نویسی آن عسکر بمشارالیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسب و فیل کامیاب مباحات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از زمانه سازی باخانجهان لودی صاحب صوبه (۲) آنجا خیل محصور و مخلوط شده در مشورت های مالی و ملکی شریک و سهیم گردید - چون جنت مکانی سفر آخرت برگزید اعلی حضرت (که در آن هنگام در جنت دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالی صوبه داری دکن باخانجهان فرستاده اظهار بآمدن خود ازان راه سرکرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهریار بود) رای باخانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور دار بخش را بر تخت نشانده اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت می نوازند - و زر بسه هپاه را میدهد بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثانی متوهم (که مبادا بعد جلوس بتلافی پردازند) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصه

(۲) نسخه [ب] صاحب قرانی - (۳) نسخه [ب] برگزیده - (۴) نسخه [ج] خاندوران *

لشکر پادشاهی اید - همراه هرکه بر سریر فرمانروایی هندوستان
برآمد نوکر او هستید - معینا فردوس آشیانی حقوق چندین
ساله خدمت شما را کأن لم یکن انکاشته دیروز که مهابت خان
جان گوی گوی جوامع بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب
سه ساله شما را تغییر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر
افغان (بارچود دانش و سنجیده مزاجی) خورده جان نثار خان
را بآنکه جواب فرمان بقلم آورد رخصت نمود - اعلیٰ حضرت
راه برهانپور متوقف نموده از راه گجرات باگرو رخصت
فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تسبیح مهام
بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بقام خانجهان و فاضل
خان صدر یافت - فاضل خان از گذر هندیة نوبدا جدا شده
پیشتر (اهی گشت - دران ایام اقواج پادشاهی بر سر چهار
سنگه بندیده تعیین شده بود - و اعلیٰ حضرت نیز تا قلعة گوالیار
بطریق سحر ازخای عثمان فرمود - چون خان مذکور به درون
(رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم
بضبط درآمده چندی در قید شدید گذرانید - دران
زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او
بخش لک رویه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال
امانت کردند - خانجهان نیز یک لک رویه داد - مدتی معاتب

(۲) نسخه [ب] چهار سنگه - (۳) نسخه (۱ - ب) بهر .

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولدار
بروده صوبه گجرات سرفرازی یافت - در سال نهم هنگام
معاودت اعلیٰ حضرت از دولت آباد بدار الخلافه فرمان طلب
بنام مشارالیه پیرویه صدور یافت - او از صوبه گجرات بر
جناح استعجال روانه شده در خطه برهانپور شرف تقبیل
آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خیررانی
ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباحی
گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانی بنگاله و سرکار شاهزاده
محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال
بیستم و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی شصت
سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش
شده بود - و همواره بخدمت پادشاهی اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنم مکانی بود - پس از خرامش آن
پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقی پسر
خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار
حواس باخته بدار السلطنه در آمده درون محل سرا خزید
او یاشاره خان مدبیر درون محلات شتافته او را بتلاش برآورده
بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیانی بملازمت
پرداخته بمنصب در هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازی پذیرفت - سال چهارم باضافه سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب در هزار سوار چهار عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و در یست سوار نامیه بخت نورآگین گردانید - و سال سیزدهم باضافه پانصدی سر رشته بلند پایگی بدست آورد - سال هژدهم در جشن محبت بیکم صاحبه مبیله کلان پادشاه (که بذابر رسیدن شعله شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندی بر بستر بیماری افتاده بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری آن جهانی شد - نظارت مشکری پادشاهی بار متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهاد و در کنار دریای بهت بخوبی و آراستگی مشهور است *

* فتح جنگ خان رو هیله *

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان رو هیله است - که از مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم منصبی قوم اعزاز و اعتبار خویش در دلها می نگاشت - در عشره فائمه فرمانروائی فردوس آشیانی بفرجدارای خاندیس سر سردری افراخت - و دران امر باحداث ضوابط پسندیده و نگاهداشت جمعیت رو هیله

زیاده از ضابطه نام خود بر مفتح روزگار روشن داشت - در سال سیام باجل طبیعی درگذشت - هزار و هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلی از ناموران وقت بود - فتح خان از پدر و عم در گذرانیده بدستیارای جهد و پایمردی سعی در عهد اعلی حضرت هم منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فرجدارای تونداپور مضاف خاندیس (که دهنة بالاگهات است) تعیین شد - و پس ازان بفرجدارای چوپره از توابع صوبه مذکور سرفرازی یافت - و بمنصب هزار و هشت صد سوار درجه اعتبار پیمود - گویند مشارالیه بسیار خوش وضع و بار چون منصب قلیل دستگاه امرائی می چید - و ساز و سامان توژک زیاده از قدر خود بکار می برد - و مرد گشاد پیشانی بود - و دست داد و دهش می گشود - هر چند خالی از فراست و دانائی نبود اما ملایمت و تواضع را بجائی رسانید که اگر پیاچی رجوع او می افتاد بخانه اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسی میکرد که بدیگران حیرت می افروزد - در قبیله پردری بی نظیر و در ثمن داری مشهور بود - بار مئونم برادر و برادر زادهای جوان (که هر یک بمردی و مردانگی گوی سبقت می بود) بر درش همت می کشید - و در جناب پاشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاری بتقدیم میرسانید -

در یساق (که قلعه بدر و کلیان مسخر ادلیای دولت شد)
شاهزاده او را با اتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنگه^(۲)
تعیین نمود - آنرا سر سوار ی بجبر و قهر بدست آورد -
و هنگامی که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود (مشارالیه با برادران و خویشان کمر جانفشانی
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور ب خطاب خانی نامروزی اندوخت -
و بعد از محاربه مهاراجه جسونت ب خطاب فتح جنگ خان
و مرحمت علم و نقاره و منصب در هزار و پانصدی در هزار^(۳)
و پانصد سوار هرازی یافت - و درین معارک و مهالک
(که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر
تدریجات شایان گشت - و پس از جنگ کهچوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی
آن سپه سالار کارهای دست بسته و دستبدهای شایسته
نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
هولی (که چهارده کره جهانگیر نگر واقع است) شتافت -
و زمره از دلداران جیش منصور را با مردم نامی در کشتیها
نشاند و آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسه

(۲) نسخه [ب] نلیکه (۳) نسخه (۱) مکرم *

جنگی از نواره اعادی هجوم آورده بوروی آب آتش پیگار
افروخت - بسیاری دست بکار نابوده برگشتند - برادرش حیات
مخاطب بزبردست خان (که با جمعی از رفقای خود در
کشتی بود) بسیاری را قتل و جریح ساخت - و یک زخم
تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کفان از کوسها اعادی را^(۲)
بر آورد - شهباز و شریف برادران خان مومنی الیه و رستم
و رسول برادرزاده با جمعی از اقربا و تائیدانش در کشتی
دیگر بودند - هنوز بالتام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه
پرداختند - شهباز از صدمه فیل از هم گذشت - و رستم و
رسول با جمعی در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحات
از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان
مخلص خان را بقوعداری اکبرنگر مقرر نمود) او را با
زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصوام مهم
شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیینائی دکن بود
کومک آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه
جی سنگه بهرداری جنود طرح چپ چهره افروز جلالت برد -
چون به حوالی بیجاپور پیوست شوره خان مهدری و سیدی
مسعود بولایت پادشاهی در آمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً
دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخه [ب] برآورده *

لشکر راجه در چار کوهی پوییده فرود آمده بود - شرزه خان
با شش هزار سوار بر سر او ریخت - مومی الیه را حفظ ناموس
سپاه گری روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار
تابین خویش به سربازی رتبه سرافرازی اندوخت - ^(۲) هر یک از
برادرانش با پیروزی و مهابت ظاهری و دلیری و دلادری
یکتا بود - ^(۳) پرگنه جامیزه خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی
اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پیری را (که هشت کوهی
فر داپور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادی
کوشید - ^(۴) اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد
عالمگیری پسرش تاج خان زنده بود - وقار داشت - و پس
از امتیاز برخاست - از بزرگدی قریب ده سال است که
آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداری دخلی
دارند - خویش او آلهان خان در قصبه منگلور شاه بدرالدین
سمونک ورزیده دروازه حویلی را بسیار بعظمت ساخته - اولادش
در انجا است *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثانی است - سال سیوم جلوس
فر دوس آشیانی در آران (که دکن مضرب خیام سلطانی
^(۲) نسخه [ج] یافت - ^(۳) نسخه [ج] جامنیا ^(۴) نسخه [ب - ج]
کوشیده •

بود (باپردله مرمع و قدری جواهر پیشکش پدر خود) که
به حکومت اریسه می پرداخت (آمده به آستانبوس سده
سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و
پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده پدایه در هزارگی
هزار سوار مرتقی شده - چندی بنابر تقصیر بی منصب و
جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالی منصب سابق و خطاب
خانی و میرتوزگی از تغیر نوازش خان سر بر افراخت -
و بنابر صدور بعضی امور غیر مرضی چندی دیگر از
کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس
سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بحر
آورد - سال بیست و نهم باضافه پانصدی سرمایه شادکامی
اندوخت - در جنگ سموکر سردار میسر دارا شکوه بود -
^(۲) عرصه پیمای دادی گردز شده جانب لاهور رفت - پس از
رونق افزا شدن ریات عالمگیری در نواح اکبرآباد خان ^(۳) مزدور
احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه
در دار الخلافه نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس
بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش
نمود - پور او افتخار نام تا سال سیام شاهجهانی ^(۴) هفصدی

(۲) نسخه [۱] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخه [ب] مذکور (۴) نسخه
[ب] هفتصدی •

مد و بیست سوار منصب داشت - و پس از آن (که اردنگ
سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زمین پذیرفت سال پنجم
بخطاب مغاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزارچی
چهار مد و پنجاه سوار سرفرازی یافته - با اسد خان نسبت
خویشی داشت *

* فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود
اعلی حضرت از روی پایه شناسی و قدردانی او را بمنصب
هزارچی چهار مد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جدش
هوری خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقتاً به مراعات
خاطر نواب بیگم صاحب عاطفیت خسروی تکفل احوالش
می نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خانی جبهه ناموری
افروخت - و باضافه ای متواتر بمنصب دو هزارچی هزار سوار
کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با
دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده پروری و کرم
گستری به جمله الملکی سعد الله خان فرمود که شهره لائی^(۲)
بر سرش بندن - و در سال سی و یکم از تغیر سربلند خان
آخته بیگی گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبه
عالمگیری استسعاد یافته باضافه هزارچی پانصد سوار پایه عزت

(۲) نسخه [ب] مده الملکی *

برافراخت - و در همین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت
قراول بیگی ممتاز گشت - و بافرونی پانصدی پانصد سوار مشمول
مراحم خسروانی شد - و در سال هفتم بمنصب چهار هزارچی
در هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفا
منصب نموده گوشه اندوا برگزید - پس از آن بتازگی جبهه
ارادت ببندگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش بیگی
امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفرجدارچی سنبل^(۲) مراد آباد
اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار می پرداخت - و هر سال
بمحضور می آمد و گرانبار نوازش خسروانی گشته باجارت
پادشاهی رخصت تعلقه می یافت - خلد مکان را نیز باحوال
او (قطع نظر از توجه خانه زاد پروری) عنایت خاص و
التفات مخصوص بود - از هم طرفه نسبت تقرب در جناب
خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که
فیل پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بمحضور می آمد بدربار
نمیتوانست رفت - سرسواری سواره مجرا میکرد - در سال بیست
و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و در هجری از مراد آباد هستی
به مراد برخاست - مرد با خیرے آزاد شده بود - بامور دنیا^(۳)
اصلاً نمی پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمی آردن -
محبت او جز باصناف دراب و سیاه و وحوش و طیور و سوام

(۲) نسخه [ج] سنبل - (۳) نسخه [ب - ج] باخیرے آزاده و شه *

و هوام نادر (که از اقصای امصار و بنادر برای او می آوردند)
 نمیماخت - گویند کم جانورے بود از وحشی و انھی و متعارف
 و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه
 و سوس و شپش را در ادائی چوبی و مسی نگاهداشته
 و پرورش میداد - و با این حالت باریاب استحقاق رعایت
 میکرد - از اولادش کمی رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

حمین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه
 است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قزاقیت قریبه
 ندارد - لیکن به بزرگ نژادی و والا حسبی از مشاهیر
 بیجاپور است - چون نوکران خانوادۀ عادل شاهیه از پادشاه
 خویش حساب بر نگرفته سرخودسری برافراشتند و کمر همت
 بکین تیزی یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق افتاد
 و دشمن کامیبا افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیرباز بر کندن
 رگ و ریشه قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت
 داشت) وقتی (که باقتضای دراعی مرز و بوم دکن مضرب^(۲)
 خیام پادشاهی گردید) دیوین اراده بیش از بیش تصمیم
 یافت - مشارالیه از مآل اندیشی و عاقبت طلبی برهمونی
 بخت و بدرفتۀ توفیق احوام آستان خلافت بسته در سال

بیست و ششم در ارک ادرنگ آباد سعادت ملازمت دریافت -
 بامر پادشاهی آتش خان رزبهانی تا دروازه غسلخانه پذیره
 شده و اشرف خان میربخشی تا چبوتره رفته آرد - و بسرافرازی
 منصب پنجرازی پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
 فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روبیه محسود اقران
 گردید - برادران^(۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور
 پایۀ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم
 شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار
 دریای نیرا طلب حضور شد - (وزی) که بحوالی شهر رسید
 اسب سوزا می آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستی
 بر سر فوج دریده نزدیک بشاه رسید - تیرے حواله او نمود -
 نزدیکتر آمد - اسب سواری بیتابی کرد - شاهزاده از اسب
 فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین
 اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل
 را کشتند - و چون شاهزاده مذکور به یساق بیجاپور تعین شد
 مومی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ
 مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونه زخم
 پیروانۀ چهره جلالت نمود - و پس ازان بقلعه دارای راهیری

مامور شد - و مدتی در آنجا ماند - و در آن نواحی با
اشقیبا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار در جنگ دستگیر شد -
سنبها با عزاز پیش آمد و او را براهیری رسانید - همانجا (۲)
در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود -
از پسرانش (که اکثری در ایام حیات او رخت بملک بقا
کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [در سال
پنجاهم تالیکوته ضمیمه صوبه داری بیجاپور بحسین قلیخان
بهادر تفویض یافت - خان مزبور بفوجداری مهر بالاکهات (۳)
براز تعیین یافت - و در عمل او غنیمت بر سر قصبه ریخته
تاراج کرد -] و از برادرانش یسین خان تهانه دار کرر بود - و
فوجداریها در آن ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر
او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بیغما بمنازعت کشیده
بجنگ انجامید - یسین خان در آن میان کشته گردید *

فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از تهته اسم - ابتدا بمنشی گری محمد اعظم
شاه پیرایه نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس
خلد مکن (چون قابل خان مبرمنشی برادر ابوالفتح قابل خان
والا شاهي بوجه مورد عتاب گردید) او بعتای خدمت
(۲) نسخه [ب - ج] در آنجا (۳) نسخه [ج] مذکور (۴) نسخه [ج] در
عمل او - (۵) نسخه [۱] تهته *

دار الانشای پادشاهی و منصب پانصدی سی سوار و عزایت
ده ده چیره و کمربند و جامه کمخاب لباس بلند طالعی
در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم
بانضمام مدارت کل نشه قرقی را دوبالا ساخت - سال بیست
و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعزایت دوات
سنگ یشم از همگان تفوق جست - سال بیست و نهم
از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه
یافت - و سال سی و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه
هجری باثر وبا (که در لشکر پادشاهی عالمگیر شده بود
رخت از سرای فانی بریست *

فدائی خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه -
سال بیست و یکم جلوس خلد مکن چون اعظم خان
از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بدهاکه به آخرت سرا
پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت
فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب
خانی سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر مملکت خان
داروغه فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیدگری
احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست
و هشتم به فوجداری و دیوانی بریلی مفتخر گشت - پستر

فوجداری گوالیار داشت - سال سی و هشتم بخطاب سابق پدر خود فدائی خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان بفوجداری اکبر آباد نامزد گردید - پس ازان چندس بنظم صوبه بهار می پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری تهرمت و درهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و در هزار و پانصد سوار چهره عزت بر فروخت - در همین (۲) که بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت (ابتدا بمنصب شایان و خطاب خانی امتیاز برگرفته سال بیست و هفتم بخطاب مقدر خان سرمایه ناموری انداخت - و بعد ازان بفوجداری گوالیار دستوری پذیرفته سال سی و سیوم (۳) که بر کدهی ازان تعلقه قاخته بود) تیر بندوق اجل او را از تردد باز داشت *

فاضل خان برهان الدین

برادر زاده فاضل خان ملا علاءالملک تونی مت - در قرب ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود - پس ازان (که پیمانه حیات فاضل خان لبریز گردید) چون لولد بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت بود) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت از لباس سوگوار برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخه [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضی [نسخه] گدھی *

سوار سر بلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحلی و بسیار موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکار دانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه شناس در کمتر فرصتی باضافه منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و در سال هژدهم (چون محمد شریف مذشی داروغه داک و دارالانشا برادر ابوالفتح قابل خان مذشی قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت) برهان الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و در سال بیست و دوم مرتبه ثانی (که عزیمت اجمیر پیش نهاد همت پادشاهی گشت) او بدیوانی دار الخلافه شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلاعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و در سال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافه پانصدی صد سوار دوهزاری چهار صد سوار و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و در همین سال بخطاب فاضل خانی ناموری انداخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر منصب افزودند - و در سال چهل و یکم از خدمت خانسامانی مستعفی شده از تغیر ابونصو خان پسر شایسته خان امیر الامرا بنظم صوبه کشمیر لوای افتخار افرخت - و در سال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخه [ب] افزود *

بخطم و نسق لاهور پردازد - مشار اليه قبول نموده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببهانپور رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار و یکصد و دوازده هجری رخت زندگی بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافه باسلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتائی حضور و مرحمت خانی و اضافه منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشفاست گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت درجناب ما بسیار است - این خانه زاد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم - و فی الحقیقه آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقی عظیم میکرد - اما در چند روز آن بیچاره جوانی و زندگانی را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادرزاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیوانی الکنه چینا پتن طلب حضور نموده باضافه منصب و افزایش خانی و خدمت بیوتائی سرافرازی بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهایی نیایان در پیشگاه دلی نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف (۲) نسخه [ج] هزار (۳) نسخه [ج] میفرمایم - (۴) نسخه [ا - ب] اما چند روز *

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتائی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میوز حسین علی خان امیرالامرا صاحب صوبه دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته می آمد دخل نمی یافت (و ازین جهت زیاده بر گران سرخی پادشاه افزود) بعد الله خان قطب الملک کله این معنی درمیان آوردند - او در مقام اعتذار در آمده انکار نمود - آخر الامر قرار یافت که دیوان و بخشی (که عمده اهل خدمات اند) از حضور تعیین شوند - بنابراین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیره امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیدگری از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدی نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هر دو باتفاق بزرنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامی و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیده) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز بطور داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدومین (که

خالی از شوریده سوری نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهی امیرالامرا بدهلی رفت - پس از خلع فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند پیداشاه داشت - از اعتبار افتاده در همان ایام درگذشت *

فضائل خان میرهادی

پسر کلان وزیر خان میر حاجی دیوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشارالیه بلند استعداد درست حیثیت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادی اکتساب نمود - و در جذب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانید - در سر آغاز سال بیست و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بیساق بیدار بود رخصت یافت) مزاج پادشاهی از میر مذکور بظاہر رجبه انحراف پذیرفت - و آتشخان روزبهانی تعیین شد که بلشکر شاهزاده رفته مشارالیه را بحضور آرد - نخست حواله روح الله خان شد و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعه دولت آباد محبوس گردید - و بعد ازان بروفق یرلیغ پادشاهی باکبرآباد شتافته در گوشه انزوا بافاده تلامذه و افاضه طلبه بسر می برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تخته آرزو افتاد - بخت خفته بیدار گردید - درزگار آشفته سازگاری نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تثلیث ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میرمنشیگری و داروغگی کتابخانه سرکار ملا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتائی حضور بانضمام منشیگری سرمایه جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمه خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهره بختمندی برافروخت - و ششم ذی القعدة سال چهل و هفتم سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری زندگانی را وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوقون درزگار و یکنای زمانه بود - در حق خود می گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او می فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سر برآه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی (که دارالانشا بدو تفویض یافت) روزی بعرض رسانید که در زبان هندی و (سم الخط) آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است (که درین زبان قطعاً متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرف دارند در اول کلمه می آرد وسط و آخر - اما از جمله دوازده اعراب (که وضع کرده اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکی را باهم کانا نامند و آخر لفظ آرنند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسی نویسان از روی سهر
الف کذائی را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله می نویسند -
پادشاه همه دان (که بهندی آشنا بود) پسندیده باهل دفاتر
حکم شد که امثال این الفاظ را بالف می نوشته باشند *
نواسه خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده
سپاهی منش یادگار آن سلسله بود - چندی در رفاقت مبارز
خان ناظم حیدرآباد بفوجداری میدک مضاف صوبه مذکور^(۲)
گزارانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و
به عامی سرکار ایلکندل مامور شده بر سرزمیندار شمس
(که مشهور بکالا پناه است) فوج کشید - و خون تیو جلوی
بکار برده تنها نزدیک گدھی رفت - تفنگی بسینه اش^(۳)
خورد - یکه و خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در
تصرف آورده بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصه
ایست از مضافات بدخشان) مشارالیه از کهنه سپاهیان
ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی
خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهی سرافرازی یافت - و

(۲) نسخه [ج] مسطور - (۳) نسخه [ج] گدھی - (۴) نسخه [ج]
یکدو خیاره .

بدلاوری و یکه تازی (که آیه بود در جهات و جلالت)
از ناموران روزگار گردید - در سال بیستم و هفتم (که خان
فیروز جنگ در جلدوری تاختهای مکرر و آویزشهای سخت
با غنیم از شهاب الدین خان به غازی الدین خان بهادر
مخاطب گشت) مومی الیه (که دران معارک کارنامها
بر ساخت) بخطاب صادق خان نامی گردید - و مدتی
به تعیناتی خان فیروز جنگ گذرانیده مضمر قردادات شایان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رابع اشتها را فراخت -
و پستتر از رفاقت خان مذکور برآمده مطرح انتظار خسروانی
گشته بسزی و سرداری چهره ناموری افروخت - و همواره
بگشت ملکی و مالش اشقیا مامور میشد - در سال چهل
و سیوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری موکب
پادشاهی به تسخیر قلاع سنبها توجه نمود - خان مذکور در
تقدیم مراسم قلعه گیری از مورچال دوانی و نقب زنی
تیزدستیها بکار برده از اقران و امثال پیش قدمی می نمود - در
محاصره قلعه سنارا (که بر پشت کوه واقع شده و سوش^(۳)
بئریا بوده و بیخش از ثری در گذشته) بباسلیقی^(۴) روح الله خان
ثانی مورچال از معاندی دروازه قلعه روان نمود - و بجداکاری
و جلالت نزدیک بدر حصار رسانیده میخواست که بیک ضرب^(۵)

(۲) نسخه [ج] و در سال - (۳) نسخه [ج] از ثریا گذشته - (۴) نسخه
[ب] باسلیقی [ج] باسلیقی (۵) نسخه [۱ - ب] رسالیه *

پنجۀ آهنگی دروازه را برکند از زعب و هراس مورچالهای دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعه یرلی (که در مسافت و رفعت قرین بستار است) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستار و اپرداخت خان مذکور را برسم مقلد بگردن گرفتن یرلی تعیین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساخت پیش روی دروازه قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزلیت و رصانت آن حصار حسابی بر نداشتته در مورچال بودن و توبها بر پشتۀ سرکوبش برآوردن کارستانی بر روی کار آردن که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدی در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر (که محاذی دریچۀ قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن یرین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلالت نشان به دستیارمی یرلی و جلالت با جمعی از جرأت منشان بر سنگ برآمد - و اعادی را دران میدان (که تا دریچۀ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیارزده بسر دریچۀ دریدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

(۲) نسخه [ب] بدست آمده .

درآید میخواست که بران سنگ برآید و مردم را قائم کند و توپ بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچۀ را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بذوق زنی و حقه یزی برانگیختند - و برای چنین روز (بارز) را (که در راه در آمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزاده خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بی پناهی بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دیدۀ این دستبرد آتش بچان کفار افتاد و درد از نهاد شان برآمد - فرغانه الاغان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هَذَا نَصْرُ اللَّهِ تَارِيخُ بَنَكُوزِ رَسِيدِ - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هـ و ز و سی و پنج اساس گذاشته - و او بر هر چیز نو ساخته لفظ نورس اطلاق می کرد) بغورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بانزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصره یرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب قریبیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیست از جانب دیگر او بهرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سینه دوم دران

(۲) نسخه [ج] روزها - (۳) نسخه [۱] یکمزار و سی و پنج .

نماید - آن فرمان پذیر در عرض یک ماه (زمین سنگ آکین را سهل تر از خاک بریده کوچک بهای دیوار رساند) که عقل کوچک بند تحیر میشد - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزهار جوئی درآمدند - خان مومی الیه بخطاب بهادری کردن اعتبار برافراخت *

و چون مرکب پادشاهی از ساعت پرناله کوچ نموده بجانب کهنارون (که سیر علف و بسیار آذوقه است) باراد چهارنی توجه نمود آن جلالت آئین را بگرفتن درانگده (که در کوهی موضع مذکور است) بیشتر روانه نمود - حصاربان از دبدبه دستبرد او قلعه را خالی گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمقاسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهنارون بهرکردگی بخشی المملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندین و مندن دستوری یافت - در کم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زهار جوئی و گریز پائی چاره نیافتند - اولین بقام گیر دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامی گردید - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهی از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعه کهنلنه (که سراسر آن کوهسار و بیشه های دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و در قطع مسافت

(۲) نسخه [ب] دومین [ج] و دوم (۳) نسخه [ب] کهنلنا *

چند روزه ساعت آن نواحی مضرب خیام گردید - بسبب حواجر و عقبات و کثرت چهر و مغاک مساکم بون عسیر العبور - خصوص چهار کرهه مسافت (که آرازه دشواری آن معبر خلأق را در مغاک تهلکه انداخته بود) بسعی و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستکاری قهرداران و سنگتراشان و ^(۲) خاراخرشان صعوبتها همه باسانی گرائید - خان مؤبور بعنایت ترکش خاصه مورد تفضل خسروانی گشت - و بسرکردگی امیر الامرای جملة المملک و رفاقت حمید الدین خان و منعم خان و راجه جی سنگه بجهت محاصره تعیین شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشته سوکوب قلعه را از دست اعادی گرفته بلجار قائم ساخت - و روز دوم پشته دیگر بدست آورده توپهای آتشین دم بران برآورد - و دست و بازوی سعی به پیش بردن مورچال و سیبه برگشاد - و به فرهاد کاری بران کوه دهاپها بسته تا کمر برج رسانید - و کوچها از اطراف دوانید - تمام روز زر می پاشید - و با مزدوران بدست خود کار میکرد - و چون از قلعه بتوانر و توالی متواله صد منی و دو صد منی میریخت ناگاه سنگی بر تخته عریض میرسد و میشکند - خان از صدمه آن (که بر سرش میخورد) میغلطد و بجانب غارت عمیق غلطان غلطان میرزد - و به کجاره که افتاده بون بند

(۲) نسخه [ب] - ۱ [ب] خاراخرش *

می شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهره همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیر بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فواش بود - باز بر سوکار رفته درین فکر شد که غلط انداز از طرف بیج یورش نماید - درینوقت بسعی شاهزاده بیدار بخت تسخیر قاعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغ مرصع و افزایش عالمگیر شاهی بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازها و نیکو خدمتها (که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگر به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجی و مال اندیشی در خور آن افزایش مرتبه و افروزی منصب نمی یافت - پادشاه او را با سپاهگری و پردلی و بیادگی سردار مدبر صاحب داعیه میدانست - روزی بعرض رسید که از تعهد میدهد که اگر پنج هزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهقه از دکن بر میدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنج هزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان بار سرداری پنج هزار سوار باید داد - از همین جهت خان مذکور دلداده بودن حضور نبود - مکرر بتعییناتی کابل (که جوار وطن است) التماسی شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر الکیار خان قهانه دارمی لوه گده مضاف سوبه مذکور باضافه دو صد سوار بوی مفوض گردید - پس از سانحه ناگزیر خلد مکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه با سایر امرای کومکمی آنصوبه از پیشاور کوچ فرموده) بنام خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان باوصف صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلوتی نمود - فرمودند جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست) با جمعیت بسیار در آگره (سیده) خواهد بود - گو خان مشار الیه پیامد - در میادی جلوس بهادر شاهی ردیعت حیات سپرد - سپاهی بخت و بسیط بود - بی محابا و درشت گو - (روزی بذایر امری خلاف مرضی خلد مکان برخیز پیغام سرزنش آمیز مصحوب خواجه سرا بار رسید - در جواب گفت که انهان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش می بازند - من خود سپاهی صد فرسخ دور از خدا و رن خلق شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرا می مذکور بقیع کلامش متغیه ساخته بحواب خضوع و عجز آمیز در آورد *

* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزاده میرزا حیدر گوزگانست (که از نسل سلاطین کاشغری بود) - پدرش محمد حمید خاله زاده فردوس مکانی میشد - او از کاشغر برای بدخشان بلاهور (سید) - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بقصر پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - ^(۲) پستر در ایامی (که مرزا کامران با گره آمده) از فیض رسیده ملازمت جنت آستانی نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سوز (چون شکست بر فوج پادشاهی افتاد و جنت آستانی بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) از آنجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغری همراه پسر او بکشمیر رفته از احوال آنجا اطلاع و ^(۳) با مردم آنجا شناسائی داشت و نوشتجات سکته آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا می رسید و از پیوسته بجنت آستانی نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن هیأت می نمود) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانه

(۲) نسخه [ب] گذاشته - (۳) نسخه [ا] بکاشمیر *

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بغا بر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج و داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلی مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده مرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدی تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع مرزون هم داشت - این (باعی بنام او مشهور است) * (باعی) *

* عاشق شده را اسیر غم باید بود *

* محنت کش و در داد ستم باید بود *

* یا از سرکوی یار باید برخاست *

* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان مرزا محمود است - عرش آشیانی نظر برین (که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعی کثیر همراه او داده بکشمیر تعیین فرمود - چون در روانگی ^(۲) مکث طویل واقع شد و در شدت گرما بر اجوزی رسید غازی خان حاکم آنجا طرق و تکیهها را مستحکم ساخت - ^(۳) متصل

(۲) نسخه [ب] را چوبی - نسخه [ا] و متصل *

راجوزي بعد از محاربه چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبه مالهه تا مذکور رفته مراجعت بدارالخلافه نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبيعي بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري

(۴) از اعظم نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامه ارزبکيه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته بوفات بگرام خان پیوست - و در جنگی (که با سکندر خان سرور در داده) بهمراهی بگرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال اول اکبري در جنگ هیمو بهراولی علي قلی خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تودن شد - در همین سال باتفاق جمعی جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندی ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیگذار میواز جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خون آورده بود) تعیین گردید - مردم حاجي خان از طنطه لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

(۲) نسخه [ب] طبعي - (۳) نسخه [ب] هفصدي - (۴) نسخه [ج] اعظم - (۵) نسخه [ب] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدرد شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بیدولتی بگرام خان بر روی کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهی شمس الدین محمد خان اتکه بمقابله بگرام خان تعیین گردیده - درز جنگ سرداری بوانغار تعلق بار داشت - پس از ظهور عطیه فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحی پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهان خاطر پادشاهي گردید) قریب شکار فیلان نموده متوجه مالهه شده چون بحدرد سارنگ پور موکب خسروانی رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرقرار بود) پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسب و استر از خون و ملازمان خون بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سر رشته نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیانی از ماندو راه قرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندی دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن براه برگزیند - و پس ازان [که در اثنا راه عبدالله خان بغاوت

را برملا انداخته بچنگ پیش آمد و آخر برورد پادشاه (که
پاشنه کوب رسید) (۱) سهر رادیی گریز کردید [خان مزبور با
چند دیگر بتعاقب او مرخص شد - چسب و چالاک رفته
نزدیک گریوه (که چاپانیر ازانجا نمایان بود) بر اردوی
عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر
رفت تمامی بنه و بار او را گود آردده درانجا متوقف شد - تا
آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب
سعادت گردانید - تتمه احوالش بملاحظه نیامده * (۲)

*** قتل قدم خان قراول ***

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به قتراک
درلت . جنم آستانی بست - و در عهد عرش آشیانی
بمدگی رسید - سال نوزدهم بهمرای منعم بیگ . خانخانان
بهم بنگانه تعین شده درانجا بکارهای پادشاهی میپرداخت -
بمنصب وزارت ترقی نموده بوقت مرعود در گذشت - پسرش
اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوری
پذیرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض
قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گول
توپ از قلعه دولت آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید
که رده بدر افتاد - او سر رشته خود داری از دست نداده

(۲) نسخه [۱] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب با بکنج نیستی کشید *

*** قمر خان ***

پدر میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم
جلوس (که عرش آشیانی بدیار شرقی متوجه شده) مومی الیه
از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ
بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند -
خانخانان او را با اتفاق محمد قلی خان برلاس بجانب سانگام
فرستان - او دران صوبه درنگ و تاز مصدر نیکو بندگی گشت -
در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که
از مالوه بایالت گجرات دستوری یافته بود) رخصت پذیرفت -
در سال بیست و چهارم بهمرای (اجه تودرمل) (که بتادیب
ناسپاسان صوبه پتینه مقرر گردیده بود) متعین شد - و چون
امرای پادشاهی (از فزونی سرتایان نافرجام و کمی دولت خواهان)
حصاری شدند مخالفان نواره خود را دریائی ساخته بستن
طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف
آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند -
چنانچه قریب سیصد نواره (۳) ادبار پژوهان بدست مردم
پادشاهی آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - گوکب پسرش

(۲) نسخه [ب] تعین شد (۳) نسخه [ج] سه صد (۴) رسم الخط

سیصد است *

در عهد جهانگیری مصدر تقصیر شده که پادشاه رو برود
طیلبد شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

قیا خان کنک

از امرای جنیت آشیانی ست - در آخر عهد آن پادشاه
عالیجاه در کول جلالی و آن حدود لوازم خدمت بجای آورد -
چون هنگامه همو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدلهلی
رفته بتندی بیگ خان پیوست - درز جنگ در هرادی
جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامه تقدیر نقش ناکامی بر لوحه
احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن
مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبری بیاسا رسید) قیا خان از
پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافه آکره و آن حدود نامزد
گشته بمساعد منصب پنجزاری ارتقا نمود - و چون پرگنات
نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبی و مردانگی ساز و سرانجام
که میباید ازانجا فراهم آورده در سال درم قلعه گوالیار
را (که از قلاع مشهور هندوستان است و سلیم شاه مستقر^(۲)
سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهیل خان نامی
از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قلعہ قیام می نمود)
دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن
قلعه از ممتنع است - برآچه رام ساه (که از نسل راجه
(۲) نسخه [ب] مقرر

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته (۴)
پیغام کرد که این مکان موردتختی تسمت بعوض قلیله بتو
وامیکذارم - رام ساه لطیفه غیر متروقب پنداشته در بدین حدود
آورد - قیا خان ازین آگهی^(۳) بآریزش شتافته ادرا آراد دشت
فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا درخورد - سال سیوم سنه^(۴)
(۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافه آکره بقدم
عرش آشیانی رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوج بکومک
تعیین شد - بهیل ناچار باختیار بدگی و تسلیم قلعه ملتجی
بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجی محمد خان سیستانی
برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیانی باطفاى شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در مغزل فوج قیا خان (که در زمرة
عامیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرأند جرأتم او را بگرداب عفو انداخته
سور نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
لودیسه می پرداخت - چون عرصه دلکشی بنگاله غبار آلود
شورش فتنه باغیه گردید (اگرچه او را همت یاری نکرد که از
اسباب تسکین شورش شود) لیکن با برخه بهادران یکجبهت
(۲) نسخه [ج] بوده - (۳) در [بعضه نسخه] آگهی یافته - (۴) نسخه
[ب] در خریده

دران دیار روزگار گذرانیده - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و رو به میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهی خالی شد قتلوی لوهانی سربقصاد برداشته به بسیاری آرایش نموده چیره دستی یافت - و بر او دیسه نیز قاضی برد - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصارى شد - از امتداد پیگار و جدائی همراهان به حقیقت به تنگنای فاکامی نشست - و آخر با برخه ناموس دوست در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگانی باخته نیکنامی جارید اندوخت *

قطب الدین خان

• برادر شمس الدین خان انکه و از امرای بزرگ اکبر بیست بمنصب پنجهزاری اختصاص داشت - در ایام تیولدارى پنجاب در بلده فاخره - لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس او بود) رفته بتمام اقوام و احباب دهر و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از انکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

(۲) نسخه [ج] از امرای - (۳) در [بعضی نسخه] ابقاء ذکر جمیل -

(۴) نسخه [ب] اوس او بوده •

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیردارى سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعه دارد که آب نریدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکم از بنادر آنصوبه می‌شمردند) نامزد گردید - و پس از آن بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاری امتیاز یافت - و چون آثار بزرگی و کارشناسی از نامیده حالش لمعه ظهور میداد در سال بیست و چهارم بخدمت التالیقی شاهزاده سلطان سلیم سر برافراخت - و بخلعت گرانمایه راقو (که در سلسله تیموریه پس پایه سترگ دارد) و خطاب بیکر بیگی (که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بپوش برهن رسانید - و او به پاس گزاری این مهین بخشش جعفر عالی ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهی نمود - عرش آشیانی دران بزم شادمانی شاهزاده را بردوش او گذاشته قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چند به بدر بیست سرکار بهرونچ تا نذر بار بدر تغویض یافته دستوری تعلقه گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک سلطان مظفر عرصه گجرات را غبار آمای شورش ساخت (۳) او با همه درسم اندیشی و عاقبت بینی از برگشت روزگاری بغفلت در شده به چاره گری نیفتاد - هر چند امرای پتن

(۲) نسخه [ج] شمرد - (۳) در بعضی نسخه [که سلطان مظفر •

نوشتند که کج گرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آریزه دارند
بچه‌بختی و چالاکی روانه باید شد تا هنگامی آنها پرواگنده
گردد - گزان پائی نمود و توفیق شایسته کاری نیافت - چون
از حضور سوزن‌شها رفت فوجی بر سر غنیم روانه کرد - آنها
هزیمت خورده برگشتند - درین وقت بی آن که قلعه بهرونج
(را گزین سامان نمایند) خود برآمد - خیر سالان گفتند که
شورش بزرگ آسان بر گرفتن چرا و به سپاه نبودن اختن
چیسست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آردن -
گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو
فوج بر آراستند بسیاری از مردم بمخالف پیوستند - ناچار
قطب الدین خان با خامه خیلان خود را بدیوار بند برده
کشید - آنها از را فرز گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستی
و جان درستی همت جانفشانی نیافته خیال آشتی در سر
گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته
طلبکار آمد - و ندانست که خواسته اندوزی جهت پاسبانی
آبروسست - و گزین زندگانی همانست که در سر ناموس
شود - جاردانی عار بر سر خود پسندیده بفراوان لایه عهدنامه
بدست آورده پیش سلطان مظفر رفت - از بدگوهری
نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که از هم گذرانیدند *

(۲) نسخه [ج] فیلان - (۳) نسخه [۱] آورد *

گرفتند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان
پیدا بود اما دیده بصیرتش را اجل موعود مکشوف ساخت
که به عتمان حرف چندین سمت پیمان جان خورده بیجا
در باخت *

* اجل چون بخونش بازید دست *

* قضا چشم باریک بیفش به بست *

پسرانش یکی نوزنگ خان که چندین در حضور بوده
پستر در صوبه مالوه جاگیر یافته - آخرها از انطاع داران
صوبه گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده
شد - سال سی و نهم بدرد شکم رخت هستی بر بست -
درمین گوجر خان - تیول او نیز در صوبه گجرات مقرر شده
باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه می پرداخت *

* قاسم علی خان *

در سال دهم که عرش آشیانی بر سر علی قلی خان خانزما
یلغار فرمود او بر سر غازی پور تعیین گردید - و سال هفدهم
(چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعه سورت متوجه
شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته - و آنها اسان
طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقرا
خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(۲) نسخه [ب] کار متحصنان *

خان عالم و غیره به کمک منعم خان خانانان جهت تسخیر
پتغه دستوری یافت - و باز بتقریب بحضور آمد - در همین سال
شجاع خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف
ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خمر وانی از
دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او
در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهی
بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه مدیگر بتذیله (خصت
پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقی دیار
مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلی و دلانگیزی
منسوبان حاجی بیگم طغای زاده والده جنت آستانی (که با
پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالی
با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده
در مقبره جنت آستانی میگذرانید - و در آن ایام بملک بقا
شتافته بود) نامزد شد - و در سال سی و یکم (چون پادشاه
برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبه اوده
بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سی و پنجم از
خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبه خلافت سرمایه کامیابی
اندرخت - و آخر همین سال بکاپی (که در اقطاع او بود)

(۲) نسخه [ب] بحضور آمده - (۳) نسخه [ب] مددگر پندیده .

(خصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد * .

قریش سلطان کاشغری

کاشغر ولایتیست از اقلیم ششم در غایت نصارت -
شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدی به شاش داده
و حدی از طرفان گذشته بزمین قلدق در می آید - و از
شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی او هم کوهیست
طولانی که کوههای مغلستان ازان منشاء می شود - و شرقی
و جنوبی او صخرائیست بیدبان و پشتهای ریگ (دان -
نسب مشارالیه بقاء بزرگ می رسد - بدین طور - قریش
سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن
سلطان احمد خان المشتهر بالابچه خان بن یونس خان بن
اویس خان بن شیرعلی اغلان بن خضر خواجه خان بن
تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دریا خان بن براق خان بن
بیهون خان تولا بن موئلگان بن چغتائی خان بن چنگیز خان
قتلخ - نگار خانم مادر فردوس مکانی دختر یونس خان بود -
چون عبدالرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان
برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران
برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهری شیوه خیر اندیشی

(۲) نسخه [ب] و غربی - (۳) نسخه [ب] روا خان - (۴) نسخه [ب]

موالکان .

داشته - درین ضمن میان خدا بنده پسر قویش سلطان و عیم او محمد خان آویزش شد - خدا بنده بفرغ شتافته بامداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان از متوهم شده قویش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - از آنجا بیایم تواند - و بر رخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سی و چهارم ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بعد از آن خسروانی کامیاب گردیده سال سی و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجری در حاجی پور بدر شد شکم و دیعت خیانت سپرد - و بمنصب هفت صدی رسیده بود - پس از آن پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستی و کامرانی و دلوری و مهم سازی از ناموران زمانه بود - خواهر زاده دوست میرزا است (که به دیوبند پورستاری این عالی دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعه کابل تخلص ورزید و جنت آستانی بر کوه عقابین (که بقلعه اشراقه دارن) نزل اجل نمود و قو و ضرب زنهای نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگی محمد حسین بدستیار

(۲) در بعضی [نسخه] فرغ *

بخت بیدار از برجی (که میان دروازه آهنین و برج قاسم بولاس است) خود را انداخته بپایوش گرامی استسعاد یافت - و از آن درز پیوسته مطرح اشعه التفات پادشاهی بود - پس از سیر بر آرائی عرش آشیانی برور و تدریج ببلند پایه امارت مرتقی گشته بمنصب سه هزاره کامیابی فروخت - قلعه رفعت اساس آگره (که بر صانت و متانت مدیل و نظیوش مساحان ربع مکنون نشان نداده اند) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کرور تنگه (که سی و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر بجای قلعه پیشین (که بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم حوادث درزگار ارکان آن بالکل انجامید) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سی گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سرموئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشانند - در سال بیستم و سیوم قاسم خان بایالت دارالخلافه آگره سرفرازی یافت - و در اوائل شعبان سال سی و دوم

(۲) نسخه [ج] نداده - (۳) نسخه [ب] بیست سال *

سخه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکی است که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن نهباده اند - هر چهار طرف او کوه ها سر با آسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد - و ازان به راه لشکر گران تواند شناخت لیکن در هر یکی ازینها اگر پیروز زالی چند بلخشانند سنگها نشین مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت می افراخت) با جمعیت تمام باهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کمزیر تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دل تنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخی در سری نگر لوی مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفا نائره (که در خانه سر کشیده بود) متوجه شد - قاسم خان بی مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - او ثاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفه نبهت - ناگزیر راه ایلی و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهی گردید - از آنجا

(که طینت فطان آن مرزو بوم قاطبة بشارت و بدخونی سرشته اند) در - نبود که فتنه سر نمیزد - و ماهی نه که فسانه بر نمی خاست *

قاسم خان از بسیاری آویز و ستیز بستوه آمده استعفاي حکومت آنجا نمود - و در سال سی و چهارم بمرزبانى دارالملک کابل تعیین شد - و مدتی فراهم آور اشتات آن دیار بود - اندجانی پسر در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چند بکامرانی کام فراخ برزد - پس ازان (که توران شاه برز چیره دستی یافت) بزابلی هزاره طرح دوستی اداخت - در هنگامه (که قاسم خان بحضور شتافت) او باهنگ آن (که بدان الوس پیوندد) با معدود بدان دیار در آمد - و براه داران چنان را نمود که بدربار پادشاهی میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر رائق و فائق مهمات انصوبه بود) جمعی پیش روانه کرد که بدرقه شده ادرا آوردند - آن تبه سگال چون از پنجشیر گذشت به بنگه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزری در آمد - بلختم آویزش او را پایبند بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده لوحی او را نزد خود جا داده پاسبانی را اسان بر شمرد - و همراهان او را بنوکوی برگزید - هر چند هوا خواهان خیر اندیش

(۲) در بعضی [نسخه] پنجپیر *

عذر سنجی برگزاردند سوده‌مند نیامد - آن بدسروش با پانصد
فدخشی هم داستان شده بگمین جان شکری نشکست - (دران
هنگام) که او را بحکم پادشاهی روانه حضور میگردند - نیم روزی
باتنه چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستار
چند نزدیک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگی سپرده -
سروش بر لیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر در بارک نهاده
در و بند بر شکست - و هنگامه قیر و بادرق بر آراسته بسیاری را
به نیستی سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیو پیداداش
کردار رسید - این واقعه در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار
و دو هجری در داد *

قطب الدین خان شیخ خویین

دخترزاده شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزاده‌های
بدون است - نهیت کوکلتاشی بجهت مکانی داشت - هنگامه
(که ایشان در ایام شاهزادگی باله آباد شتافته از خود سری
و بیراه روی بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدین
خان برخواخته بصوبه داری بهار نامزد کردند - و پس از
سرور آرائی بمنصب پنجزاری و صاحب منوبکی بنگاله بلند رتبه
گشت - چون شورش طلبی و فتنه جوئی شیر افکن خان
استحلو (که بردران بنگاله در تیرل داشت) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجة او مهرنسا بیگم (که ذخیره خاطر
پادشاهی بود - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم
خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که
اگر او را بر جاده اطاعت دسداد ثابت قدم یابد و اگذار و الا
روانه حضور نماید - و اگر در آمدن قعلل و زدن بسزا رساند - چون
قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او
نیز بد مظنه گشته هر چند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان
(که از نوشته رکیل بر سرگذشت آگهی یافته بود) عذرهای
دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سیل ایلغار متوجه
بودران شد - و شیخ غیاثا خواهرزاده خود را پیشتر فرستاد
که مافی الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش
زمینداران این ضلع آمده ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان
لابگی و چاپلوسی نمود که شیر افکن خان را یقین شد که
عذر در میان نیست - جریده برسم استقبال راهی گشت - چون
از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر
گفت که هرگاه من تازیانه بودم شما او را از هم بگذرانید -
شیر افکن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از
اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه درش توڑک است -
قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمی

همراه شده گرم سخن گردید - شیرافکن خان از چهره حال نقش
غدری استنباط نموده پیشدستی نمود - گویند قطب الدین خان
ازین ملاقات بوضع آدمیانه ار اراده غدر از خاطر برآورد - چون
دست بمنع هجوم برداشت آنها اشاره معین پنداشته گرم و گیرا
شدند - ناچار شیرافکن خان شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین^(۲)
خان (که بسیار مرطوبی بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون
افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته بار از
بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ایبه
خان کشمیری (که از عمدها بود و از شجاعت و جلالت بهره
تمام داشت) اسب برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد -
شیرافکن خان شمشیر بسمختی^(۳) به ایبه خان زده کارش تمام
ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو
کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسب سواره
چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد -
و غیثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او بهرودان رخصت
کرد - و خود پالکی سواره روانه گردید - لخته راه فوریدده بود
که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکری نقل کردند -
در سنه (۱۰۱۶) یک هزار و شانزده هجری سال دوم جهانگیری
این سانحه واقع شد *

(۲) نسخه [ب] شمشیر (۳) نسخه [۱] سیخی

قلیچ خان اندجانی

از طائفه جانی قربانی ست - ابا عن جد در خدمت
سلاطین چغتای صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان
حسین میرزای بایقرا رتبه عمده داشت - و او در خدمت
عرش آشپانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشپانی
در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهمصد و هشتاد و تسخیر قلعه
آهنی بزیاد سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل^(۲)
دریای قزلباشی ست قریب بدریای شور - در طرف آن آب محیط
گشته و از در جانب دیگر خندق عمیق بآب رسیده - صفر آقا
مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در
سنه (۹۴۷) نهمصد و چهل و هفت بغا نمود * ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ است - [عرش آشپانی در محاصره یکماه و هفده روز
بدست آورد - و قلیچ خان بهکراست و میانیت آن دژ
عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم
از حضور بصوبه گجرات دستوری یافت که بیابری کارپردازان
آن ناحیه همت گماشته بآبادی اطاع خود بیفزایند - و در سال^(۲)
بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه مذکور دیوان انتظام مهم
وزارت بدر مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

(۲) نسخه [ج] آهنین بنیاد (۳) نسخه [ج] در سال *

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شکست
 فاهش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد (از
 پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليچ خان تعيين گشتند بقرار آن
 که نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازند - و
 دومين تيمولداران مالوه را گرفته در آن مملکت فسيحه درآيند -
 چنانچه قليچ خان مدتها در بندوبست آن الکة وسيع بسر
 برد - و در سال سي و چهارم سرکار سنبهیل بجاگير او مقرر
 گشت - و هنگام نهضت کشمير بهمراهی راجه بهکونت داس
 و راجه تودرمل دستوری اقامت دار السلطنة لاهور يافت که
 باستصواب همدیگر مهمات ملکی سرانجام دهند - و پس از
 در گذشتن راجه تودرمل مدتی بسرانجام ديواني علم استقلال
 مي افراشت - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو
 هجري (که قاسم خان مرزبان کابل کشته گردید) قليچ خان
 پایانت آن ملک سر برافراخت - و چون روشانيان از مهر
 کشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليچ خان
 به کبراه در آمد - اما از کم آزرگي زود بکابل برگردید - و
 ازین جهت (که زبلي ملک را بشايستگي (دبراه نکرد) معزول
 شد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده
 سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار برنواخته
 باقطاع صوبه اله آباد رخصت کردند - قليچ خان (که دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت) بمنصب چهار هزار
 و پانصدي سر برافراخته باثاليقي شاهزاده چهاره افتخار
 افروخت - و در سال چهل و سيوم از خدمت شاهزاده سرگران
 شده بحضور رسيد *

و در سال چهل و چهارم چون رايات پادشاهي بعزيت
 خاندیس باهتزاز آمد پاسپاني دار الخلافة آگرة بدر تفويض
 يافت - و پس از مراجعت عرش آشياني از آسير سال چهل
 و ششم (چون در پنجاب بزرگ امير نبود) قليچ خان بدارائی
 آن ديار رخصت يافت - او مرزبانی کابل نیز درخواست - پذيرفته
 آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بصوبه داری گجرات
 مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
 باز بصوبه داری پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم
 چون لاهور بتيول مرتضى خان شيخ فريد قرار يافت قليچ خان
 بحضور رسيد - و از تغير خاندوران بنظم کابل و استيصال
 اعداد روشاني و ضبط افغانستان تعيين گردید - سنه فوتش از
 تعداد حروف الموت جَسْرُ يَوْصَلُ الْحَبِيبَ إِلَى الْحَبِيبِ
 ظاهر مي شود - قليچ خان صلاح و تقوی بسيار داشت و در
 تملن متعصب بود - و هميشه بدرس علوم و افاده طلاب اشتغال
 مي نمود - گویند در صوبه داری لاهور يکپاس بدرس فقه و
 تفسير و حديث در مدرسه قيام مي ورزید - و باقصی غايت در

تربیع علوم شریعه می‌کوشید - مردم آنجا بامید (روشناسی و
انجاش مطالب غلوی تام بتحصیل علم کردند - قلیچ خان طبع
موزون داشت - الفتی تخلص می‌کرد - این رباعی ازوست
* رباعی *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفی زرّی ز خرقه در بر دارد *

* من بنده آنکس که فارغ ز همه *

* دائم دل گرم دیده تر دارد *

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیانی در شش
روز از لاهور باگه رسید) در آن هنگام ابتدای پیش آمد خواجه
ابوالحسن تربیتی بود - روزی خواجه عرض کرد که دامن جامه
حضرت از دوسریصاف می‌شود و دامن جامه من از یک و
چه قدر گشاد و کلان است - قلیچ خان گفت خواجه زیر دامن
تو چند کل و کیز اند و زیر دامن حضرت عالمی ست - دامن
درمان ایشان گشاد باد - سهل کفایتی ست *

در ذخیره الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیچ
برادرزاده قلیچ خان (که در صدق و صلاح و راستی و درستی
نه همتای روزگار بود - و از فصیحی اتقا و غایت اهتمام
بتربیع دین متین مجتهد وقتش می‌شمردند) شنیدم که

(۲) نسخه [ج] و دیده نو *

میگفت در سال هزارم (که جوانپور در جاگیر قلیچ خان مقرر
شد) خان مذکور عمارت طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بقیاد
کاسه گنبدی از کج ظاهر شد - بحضور من قلیچ خان تاده
روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده در آنجا
می‌گذرانید تا گنبد درست نمایان گردید - قفل یک منی
(که بر دروازه آهنی او زده بودند) قلیچ خان شکسته با جم
غفیر بگنبد درآمد - شخصی چال ریش گندم گون مستقبل
قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صدای فتح الباب
و شور مردم سر برداشته بزبان هندی پرسید - که اوتار
راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیئا را (که دارن برده)
بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا
واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت
ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است
که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته -
گفت آب گنگ جاری ست - گفتند آبربخش عالم است -
گفت مرا بر آرید - قلیچ خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد
و هر روز در یک نقل مکان می‌نمود - روز هشتم بیرون برآمد -
بروش اهل اسلام نماز می‌گذارند - و در خواب و خور برنگ
مردم دیگر بود - شش ماه زیمت - تکلم با کسی نکرد - اگرچه
در تدرت آباد آبی امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه از سبخانه بر ایقاع خود در قادر است اما این نقل نه از محاللات عادی است که کسی آن را نسبت بندرت دهد بل از مستلزمات عقلی است - اما چون (ادی خالی از وثوق نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیله بود - اکثره بمرتبه امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیانی بمناصب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیچ علل شده بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیداری طالع در ملازمان عرش آشیانی انسلک گرفت - چون در بهیره و خوشآب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابی و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [نمکسار کوهی سمت بدرازی بیست کرده مضاف صوبه پنجاب در درآبه سنده ساگر (که مابین بهت و سنده بدین نام موسوم است) - ازان پارچه های نمک بریده جدا سازند و برداشته بکذار آرد - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد بر آزندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی خریدار بدور دستها برد - و در هفده من یک روپیه بسرکار دهد -] هنر پیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - میر در پیشگاه اکبری قرب و منزلت داشت (۲) - در جنگ دارون

(۲) نسخه [ج] داشته *

خان کرانی زنجیر طلای فیل از خانه اش برآمد - در رتبه انحطاطی واقع شد *

سال سی و دوم (که افغانان سواد و بکور و تیراه با اهل و عیال خود بحضور آمدند عرش آشیانی میر را کروری و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران آن قوم را در رکاب نگاهداشته دیگران را بهمراهی میر رخصت فرمود - تا سال چهارم بمناصب هفصدی رسیده - سال چهل و سیوم سده (۱۰۰۷) هزار و هفت به حکومت بهکر سر برافراخته دستوری تعلقه یافت - مسجد عالی قصبه (۳) سکر اساس گذاشته اوست - چون با رعایا و سکنه آنجا بدسلوکی و ناهنجاری پیش گرفت باستغاثه آنها معزول گردید - گویند چون بحضور رسید ستم کشان بقاضی عبدالهی قاضی اردو بیداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - میر حاضر نشد - قاضی بعرض آشیانی را نمود که میر اطاعت حکم شرع و فرمان برداری حضرت نکرد - حکم شد که بهای فیل بسته شهید نمایند - میر آگهی یافته باستصواب شیخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جمیع داد خواهان را بزر راضی ساخته همان روز روانه بهکر نمود - و بگاه بدربار شتافته بعرض رسانید که قاضی خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسی از مردم بهکر فریاد نیست و نه مرا بعدالتخانه طالب کرده اند - چون از قاضی استفسار شد او هرچند باحضار

(۲) نسخه [ا] سروران - (۳) نسخه [ج] مکه را *

ستم رسیدگان دست و پائی زد کمره پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضی چهره مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهی ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافه منصب و خطاب خانجی سرفرازی یافته به تیولداران گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیری سلطان خسرو بغی ورزیده از شیخ فرید بخاری شکست خورد بحال قبا سرگردان بادیه حیرت و هیجان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان درآب تاخمت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و آلا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکه وسیع است - حسن بیگ بدغشی گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عزان اختیار بدست او داده بود موافقت او مرجع پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - از آنجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کردیان از حدود متعلقه خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعی بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره رفته وقت شب بتفحص کشتی

می گشت - یک کشتی بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتی دیگر بر هیمة و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتی را خواست بزور کشیده بر کشتی خالی آورد - شور و غوغا برخاست - چون هرمن سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیده صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبداران (که در آنحدود بودند) رفته آن غریق بحر بے راه روی را بقصبة آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت در پیشگاه خلافت باعث مجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزار ترقی نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچه (که مشرف قلعه بهکر است جنوب رویه جانب قصبة لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارمانری گورخانه خون ساخته صفا صفا نام گذاشت -) در شبهای ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکری و در خربزه یک یک منی می خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیری در فترات سلطان خسرو آلت جوییت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

ترقي کرده در جواني در گذشت - و ميرزا يدا الله منصب نداشت - نوکر خانجهان لودي بود *

* قاسم خان *

پسر مير مراد جويني سمت - در سالف ايام جوين داخل ولايت بيهق بود (که بلده آن سبزوار است) و اکنون الکه است سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نیک از آنجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين حموي و امام الحرمین ابوالمعالي و خواجه شمس الدين صاحب ديوان - مير مراد نيز از اکابر سادات آنجا است - در دکن بسيار مانده بدکني شهرت گرفت - بمنزيت شجاعت و پرداي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب قبضه مي دانستند - عرش آشياني بجهت تعليم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشیکري لاهور در گذشت *

قاسم خان شعر را متين مي گفت - و عبارت مربوط مي نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه دارى اسلام خان چشتي فاروقي خزانچي آنصوبه بود - اسلام خان در تربيت او و برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيم دستگيري امير کریم الشيم (شده بهم رسانيد - پس ازان که منيجه بيگم

(۲) نسخه [ب] مبداء شدند - (۳) نسخه [ب] شد (۴) نسخه [ب ج] منيجه بيگم

هميشه نور جهان بار منسوب شد ترقي کرده بوالا پايه امارت بر آمد - و صاحب طبيل و علم گردید - ظرفاتي دربار قاسم خان منيجه مي گفتند - در خدمت جنس مکاني طرف مصاحبت نيز پيدا کرد - در پادشاه آب خاصه طلبيد بسکه پياله گلي نازک بود - تاب حرکت آب نيارزده شکست - بادشاه بقاسم خان نگاهي کرده فرمود *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پيش مصرع رساند *

* ديد حال را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عاليجاه بنظم صوبه آگره و صيانت قلعه و خزائن آنجا مي پرداخت - هنگامی که جنس مکاني شغفار شد و شاهجهان براي جلوس از جنير دکن عازم دار الخلافه گشت و ساحت باغ دهرة (که بالتساب نورالدين محمد جهانگير بنور منزل موسوم است) مخيم اقبال گردید [قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنايات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزارى پنجهزار سوار اختصاص يافته از تغير فدائي خان بنظم صوبه بنگاله سو افتخار بر افراخت - اعلى حضرت قبل از جلوس بدان ديار نهضت فرموده از شقاوت پزهي فرنگيان بذدر هوگلي آگهي يافته بود که پرگنات

(۳) نسخه [ج] نيارزه و شکست *

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمع را بتطبیع نصرانی ساخته بفروغ می فرستند - بلکه در پرگانات غیر اجاره نیز این عمل شذیع می نمایند [و آن بذرری است نو احداث - خورری از دریای شور جدا شده قریب بیست کره براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته بآن می پیوندند - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کرده بر کنار خلیج گنگ بندر سائگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ (که سکان سرنوپی بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک گروهی بندر مذکور بر کنار خورر بهانه آن (که جائی جهت بیع و شرا ضرور است) بدستور بنگالیان خانه چند ساختند - و بمرور ایام از بی پروائی حکام آن ولایت فرنگی بسیار فراهم آمده معموره عظیم بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافت - و بندر سائگانون رو بکساد نهاد [لهذا رفت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصاری این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهم ضروری آن صوبه در بر انداختن بخیان این طائفه تباہ کیش مسامحی جمیل بکار برد - قاسم خان در سال چهارم غایت الله

پسر خود را با آله یار خان (که در حقیقت سردار او بود) و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - ^(۲) میدان آن گروه خبر یافته و بکشتی در آمده ازین مهلکه بدرزند - شهرت داد که بتاخت و تاراج هجلی میروند - و بوخی را با نواره تعیین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستاده ها یک دفعه بیلغار شتافته هوگلی را محاصره نمودند - و قریب سه و نیم ^(۳) ماه کشید - فرنگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی بانتظار کمک فرنگ در ملج زده بلیت و لعل می گذرانیدند - مجاهدان در پیش خندق کلیسیا ^(۴) (که عرض و عمق کم داشته) چرها زده آب دزدیدند - و نقب بباروت انباشته آتش زدند - آن عمارت با بسیاری از ضلالت کیشان با آسمان پیوند - بهادران ^(۵) یورش نموده مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد و زن فرنگی بتقل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر گردید - و قریب ده هزار کس از رعایا (که در قید آنها بودند) ^(۶) رهایی یافتند - و هزار کس از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند - ^(۷) و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه ۱۱۴۱ (یک هزار و چهل و یک هجری باجل طبیعی بساط

(۲) نسخه (ب) که میدان بوان گرده - (۳) نسخه [ج] قریب سه و نیم ماه

(۴) نسخه [ب] کلیان - (۵) نسخه [ج] دو هزار - (۶) نسخه [ج]

ده هزار از رعایا - (۷) نسخه [ب] رسید *

هستی در نوردید. - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عرض اشک دل آید بیرون *

* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *

* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *

* دزد از خانه مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار آنکه خان بغای آن مرحوم است *

* قبحاق خان امان بیگ شقاول *

(پیش سفید الوس قبحاق حوالی بلخ بوده - چون سال

بیستم شاهجهانی آن بلده مضرب عصاگر هندوستان گردید

و والی آنجا نذر محمد خان از کم فکری و کوتاه نظری توهم^(۲)

بخود راه داد و آوارگی دشت غربت برگزید مشارالیه از جدا

شده میان چیچکتو و ماروچاق^(۳) رحل اقامت انداخته روزگار

می گذرانید - بهادر خان رهیل و اصالت خان میربخشی (که

کارفرمایی آن ناحیه از پیشگاه سلطنت برای (زین آنها تفویض

یافته بود) بارشاد پادشاهی استعانت نامه بمشارالیه فرستاده

در اختیار دولت خواهی ترغیب نمودند - او به اقتضای

درست اندیشی و سعادت منشی پذیرای انقیاد گردیده خود

را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطای شصت هزار شاهی از سرکار

(۲) نسخه [ب] کوتاه اندیشی * (۳) نسخه [ج] چیچکتو و ماروچاق

والا و تجویز منصب دو هزار و هزار سوار خوشدل و خورسند

ساختند - مومی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخاست

سرداران بصوب گذران شتافت - تا اویماق خود را فراهم آورده^(۴)

بعضی احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) اسیدوار

عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز

بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبحاق

خانی ضمیمه آن گردید - و لغت از محال چیچکتو و میمنه و

غرجستان و گذران و خاریاب^(۳) و خیراب در قبول او تن شد - پس

ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند)

رستم خان صاحب صوبه اندخود براه درساچ (که از توابع گذران

است) روانه هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه

یکه اولنگ چون چند منزل نوردید کدخدایان اویماق او از عقب

رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر

همت بهواخواهی و خدمت گذاری این دولت بسته ایم - اما

چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم

خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که

در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است

پنجهزار روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بوی داده

مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود فذهار

(۲) نسخه [ا] سروران * (۳) نسخه [ج] خاریاب و خیراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم
 (۲) برای خواجه اوچین بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال
 منشور طاب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه قندهار
 مفتخر و مباحی گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس
 ثانی بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبی بقلعه دار ظاهر
 ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم -
 او مغنم دانسته بصد دل مغنم پذیر گردید - هنوز یک ماه
 نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - (۳)
 طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادی خان اوزبک
 (که از تعیناتیان قاعه بود و درین هنگامه محافظت دروازه
 ویس قرن بعهده اش را گذاشته بودند) از غردلی و بیجگری
 با غنیمت همداستان شده تبیحاقت خان را (که امارات اخلاص او
 پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهی
 بسیار داشت) از راه بود - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار
 نکرهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم
 تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سری نموده او را بوضع او
 نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال
 شاد یخان رتمزده خامه سوانح طراز شده که دروازه ویس قرن را

(۲) نسخه [ج] اوچین * (۳) نسخه [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخه
 [ب ج] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قیحاقت خان نزد شاه ایران رفته ملازمت
 نمود - چون ردی بازگشت به هندوستان نداشت همانجا ماند -
 مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسب بیگ بن قادر آقا است که چندی وکالت
 شاه اسمعیل صفوی دارای ایران داشت - او برای دریا عزیمت
 هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان
 او را با اعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال
 پنجم جلوس فردوس آشیانی دولت ملازمت دریافته بمنصب
 در هزاری هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار
 روپیه نقد سرعت برافراخت - و سال ششم همراه شاهزاده
 شجاع بتسخیر پرنده مضاف دکن دستوری پذیرفت - و پس
 از وصول بنواحی برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق
 منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود)
 او را با هزار سوار در شاه گدھے بنابر حفاظت راه گذاشت -
 و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروی شد
 و سه فوج به سرکردگی سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و
 تخریب ملک عادلخانیه تعیین یافت) از اصل و اضافه بمنصب
 در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته
 به همراهی خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزارچی دو هزار سوار کام دل برگرفته به
تهانه داری پاتهری مضاف برار افتخار پذیرفت - و سال سیزدهم
باضافه هزار سوار و حراست قلعه احمد نگر از تغیر سید مرتضی
خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعد از آن نقاره بلند آوازه
گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از
تاییدان او در اسب سه اسب مقرر شد - و سال بیست و دوم
مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری در احمد نگر
لیاس زندگی را برگزید - صاحب ملائمت ظاهری بود - با
ستوده منشی و نیکو باطنی از رسائی دانش به امور دنیا بسیار
میسوید - به رهنمونی دیگر کارها را حسن انجام میداد - در
اوضاع معاش تکلف بکار نمی برد - وفور طعام بسیار داشت - بیشتر
نوکراتش اهل ایران بودند - همه پیش ترار - از بیعت مداخلش
بخروج او وفا نمی کرد - مدیون می بود - پس از فوت او
خلیف ارشدش ایرج خان دوش ذمه پدر را از گرانبار قرض
سیک گردانید - پسر کلانش میرزا نجف عالی ولایت را بود -
قاز از ایران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه
بمنصب هزارچی ذات و سوار و فوج داری بالایوز برار سر برافراخت
و در سال بیست و دوم در قلعه داری ظفر نگر بلاکهاست برار
ایام زندگانی بانجام رسانید - و ایرج خان (که سرآمد اخلاف
قرلباش خان است) با چهار برادر دیگر هندوستان را اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدی
ذات و خطاب خان سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای
پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوج داری سنگمبیر^(۲) فائز
شد - در عهد عالمگیری بخطاب غضنفر خان سرفراز شد -
و میرزا بهرام بهانه داری دیولگانون مضاف بالاکهاست برار
مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیری بخطاب پدر سر برافراخت -
دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و
دیگر محمد رضا است که خود سالی بود - و از خویشتان
قرلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر
(که پسر عم خان مذکور میشد) - از جانب شاه عباس صفوی
قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) -
در عهد شاه صفی بساخت با رومیان تهمت زده گردید -
و ناحق خونس ریخته شد - پسر کلانش (که یاسیوی نام
رفته بود) در سلک ملازمان خوندار منسلک گشت - و سکندر
بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهی رسید - دیگر
میرزا ویس بیگ است که در تعییناتیان دکن منتظم بود - چون
این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند
لجته حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

*** قزاق خان باقی بیگ اوزبک ***

برادر خسرو ولی اوزبک است که از امرای جهانگیری بود -
چون او در مهم رانا باجل طبیعی در گذشت باقی بیگ
ترک نوکری و منصب نموده عزیمت حجاز وجه همت
ساخت - جنت مکانی بر منصب و اعتبارش افزوده بالطف
پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در قیوداری
جالور گذرانید - و دران ناحیه بمردانگی و جرأت نام بر آورد -
و در آبادکاری و عمل گذاری صاحب سلیقه بود - در سال ۱۱۳۸
شاه جهانی بهمراهی خان دوران بهادر در تعاقب چهار سنگه
بفدیاه نیکو دوستاریها بتقدیم رسانید - و از پیشگاه خلافت و
جهانبانی ب خطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزارو
پانصدی ذات هشتصد سوار نوازش یافت - و پستر بقیوداری
سیوستان شتافته در آنجا با قوم هیمنجه و غیره سرکشان
آریزشهای شگرف و نبردهای شترگب نموده دران سرزمین علم
تسلط و استیلا بر افراشت - و بمنصب دو هزار و سوار
رسید - و در صاحب مویگی محمد اوزنگ زیم بهادر تعیین
گجرات گردید - چون اخراجانش بسیار افزوده بود و حاصل
جاگیر کمتر از دست سپاه تعبها کشید - و در حکومت
اسلام خان مشهدی تعیین دکن شد - و به تهنه‌داری و

(۲) نسخه [ب] چهار - (۳) سه - *

جاگیرداری پتهری مامور گشت - و آن پرگنه را از قزاق
واقع آباد ساخت - و بقدرت رفاه و آسودگی بحالش رو آورد -
همواره آرزوی حج برگذارده - در سال بیست و چهارم
سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجری باجل موعود
در گذشت - و در پتهری مدفون گشت - گویند بسیار
خوش نقل بود و اهلیمت و مردته هم داشت - دو پسر خرد سال
گذاشته - از سرکار پادشاهی یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند
والده او بسن صد و بیست سالگی ایستاده نماز می خواند - و
خوراکش یخنی بود - بمرتبه پسر محبت داشت که هرگاه
بدربار میرفت بے تاب و بے شعور می گشت - پس از
فوتش از سخت جانی چند سال دیگر زنده ماند *

قاضی محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کرهی ست - مولدش بلده فاخره
هرات و در دارالملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت
جنت مکانی بدارالسلطنه لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول
(که از مشاهیر علمای آنجاست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب
علوم رسمی باکبر آباد رفته باریاب ملازمت جنت مکانی گردید -
و نسبت قرابتی (که بمولانا میرکلان محدث داشت) مطرح
عواطف خسروانی گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

(۲) نسخه [ب] در پتهری *

مولانای مذکور نواسه مولانا خواجه کوهی سمک - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عوش آشیانی را با او اعتقاد و اخلاص^(۲) بهم رسید - بتعلیم جنم مکانی اختیار فرمود - و مردم بسیاری از علم حدیث فرا گرفتند - در آگره بر حجت حق پیوست *

و چون قاضی محمد اسلام مدتها بخدمت ماموره قیام نمود و بتدیس و ترویج اشتیاق یافت بطلب جهانگیری بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاری بونواخت - و در سال شانزدهم او را بزرگشده شهباز و بانصد رویه همسنگش بوی مرحمت گردید - و او قریب سی سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری روزی در اثنای گذشتن اسبان معتاد از نظر پادشاهی ریاضی اسب بچولان در آرد - چون بقاضی نزدیک رسید از استیلائی واهمه پایش بدر زمت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

(۲) نسخه [ب] خلاص - (۳) نسخه [ج] قاضی اسلام و نسخه [ب]

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک چسته التماس رخصت کابل نمود - دستوری یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار رویه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بر روی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سده (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در گذشت *

گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت^(۲) چنین شهرت دارد که او در کابل نسخه کلینی را (که از کتب اربعه حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور اسم که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشی مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خدایات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می گردد - و بسیاری از طلبه بمپامن صحبت و تربیت از از حاضری شاگردی بارج استادی معبود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بخدمت واقع نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیری از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوی پادشاهی اعزاز

(۲) نسخه [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس از آن بخد مت مدارت کابل (که وطن مالوف
ازست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلام خان است که
پایه دولت از پدر و جد برتر افرخته صاحب امارت گردید -
اموالش علنهد مرقوم خامه اخبار طراز شده *

قلیچ خان تورانی

در عنقوان حال ملازم عبد الله خان زخمی و داخل
دنکل نشینان او بود - پس از آن بیادری طالع در ایام شاهزادگی
ملازم پادشاهزاده ولی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهای
الریقه شاهی بقصد بنگاله در مرز بوم قلنگانه برادر کلانش^(۲)
خان قلی بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر از بود) در
جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رقاب شاهی جدائی
گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جائفه شانی و جانستائی
بیجا آورد - و خود را با حریف بشهرستان عدم رسانید - قلیچ^(۳)
خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود -
در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار
سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه دارجی دهلی
مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله آباد رخصت
یافت - و در سال پنجم بنظم صوبه ملتان اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخه [ج] بیجا آورده - (۴) نسخه
[پ] بشهر عدم *

چون در سال یازدهم علی مردان خان زیگ با شاه ابرک راه
کور نمکی سپرده قلعه قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود
قلیچ خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمده پنجبازی سر
بر افرخته بایالت آن الیه سرحدی نامزد گردید - و مدتها^(۲)
بوتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته
داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع
سرکشان و مخالفان دقیقه فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیچ خان بعد از تسخیر زمین
دور بتسخیر قلعه بصمت توجه گماشت محراب خان (که
از غلامان شاه و بجمارت و جلالت سرآمد آنها بود) لوازم
قلعه داری کما ینبغی مرعی داشتیم باندلختن توپ و تفنگ
و استعمال آلات آتشبازی مجال درنگ نمیداد قلیچ خان
بجزر بازاری پردلی و زاد مردی بوش نموده پیش از همه
خود بقلعه دو آمد - و هر کس از قزلباش یای حمیت^(۳)
بجنگ افشوده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته
متحصنی گشت - و چون نقیبا بشیرواحی زده راه پیدا شد
محراب خان امان خواسته برآمد - قلیچ خان از مررت و مردمی
بر وفق خواهش او رخصت ایوان ارزانی داشت - و در سال
سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان بانخوا و اغرای عیدل

(۲) نسخه [ج] مدتی - (۳) نسخه [پ] جمعیت *

زمیندار قندهار جوته فرستاده ساخت آن دیار را غبار آمای
شورش ساخت (تلیم خان جمعه را تعیین نمود که بتعاقب
آنها شتافته بنده (که مدار آبادی ولایت سیستان بود)
شکسته برگشتند - و عیدل را بهنگ آردنه بیاسا رسانید - (۲)
چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت
ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ
بصاحب سوبگی پنجاب چهره بلند رنگی افروخت - و در ۳۴
بلغ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیا گشت - و چون شاهزاده
مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجریز
مدار المهابی سعدالله خان بار نامزد گردید - مکرر در تغیه
آلمیان تردهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم
بهمراهی شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعیین
شد - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد تزلباشیه از شجاعت
و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار در اسبه
سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی برافراخت -
و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۴) یک هزار و شصت و چهار
هجری در تیول خود بهره متعلقه در آبه سنده ساگر بساط
هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل
(۲) نسخه [ب] رسانیدند - (۳) نسخه [ج] شده .

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار سرافراز ساختند - و
ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
قم قوچه دار همیشه نوکوش بود - و چنانچه نماز و روزه در
لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیا
در اردی او مدامی بودند - از لاهور تا ملتان سراها بقا کرد - و
روضه منوره شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار
تغک بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبی و دولت همچنانچه
باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت
نمی نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیره قاسم خان میربحر است - او
بمیر آبی مشهور و این بمیر آتشی معروف - پدرش هاشم
خان نیز در زمان جنم مکانی صاحب سوبه کشمیر بود -
مشار الیه باعتبار خانه زادی بدولت و شغاسی اعلی حضرت فایز
گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاره
پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهی
چهره عزت برافروخت - و در یساق بلغ (که آثار کار طلبی
از رجفات احوالش بر تو ظهور داد) بتجریز سعدالله خان
بهمراهی رستم خان فیروز جنگ باند خود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیه بخش نور آکین ساخت در سال بیست و یکم بمنصب دو هزار سوار سرفرازی یافته آخته بیگی گردید - و در سال بیست و دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزار و خطاب قاسم خانی بلند پایه گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانه و سب افزا بمحاصره قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و پنجم باضافه سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در سال بیست و هشتم باضافه پانصدی بمنصب چار هزار و سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعه سانتور (که مرزبان سوری نگو بتازگی بترومیم آن پرداخته و جمعی از اهل فساد در آنجا نگاهداشته بفهم و غارت مواضع مضافات آن می پرداخت) با چهار هزار سوار جلالت آثار تعیین گشت - و بسرعیت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در مدد محاصره بود که مخازیل ثبات نورزیده باسیمه هری خانها را آتش زده راه سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب گردانیده رهگراے معادیت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیانی بالکلیه کارفرمائی و حکمرانی سلطنت بداداشکوه بازگردید برادران دیگر را عذر خودسری بدست آمده هر یک بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجزول از شتاب زدگی خود را تهمت زده سلطنت ساخته در گجرات سرور آرائی فرمود - اعلیٰ حضرت بتجويز داداشکوه قاسم خان را در مبادی سی و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری به منصب پنج هزار و پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه و عطای یک لک رپیبه نقد و صوبه داری احمد آباد گجرات برنواخته باتفاق مهاراجه جسونت (که در همان ایام بصوبه داری مالوه تعیین شده بود) رخصت نمود - و قرار یافت که هر دو سردار در حوالی ارجین اقامت ورزیده بترومیم و اندرز مراد بخش پردازند - و بتقدیر (۲) که او بعد ازهای نامسموع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات برنداشته بتیولداری برار سر فرود نیارد و در مقام استبداد و سرکشی ایستد) خان مزبور بی اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولایت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نماید کومکى مهاراجه برده بهر مهمی (که رودهد) قیام ورزد - پس از وصول بقراگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبه مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ مبارزه روانه بانس برله راهی گشت - چون سه کوره کهاچورد رسید شاهزاده از هزده کروهی راه (۳)

(۲) نسخه [ج] ایذای - (۳) نسخه [ج] کانچورو در رسید *

بر گردانده در هفت کره‌می ارجین به برادر کلان خود محمد
اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست -
مহারاجه ازین آگهی (که اصلا گمان آمدن محمد نورنگ زیب
نداشت) بعیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار
داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولی میدان رزم پیمود -
و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از
متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بچنگ و ستیز از
قویخانه عالمگیری گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب
قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت -
نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهی سر در
جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گویز بر خود
پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سچاه برآوردن
نقد حیات ازان مهالکه غنیمت شمرده بکام ناکامی^(۴) راه فرار
سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در
فوج جرنغار از انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فیروزی از پرچم لوای ظفر پیروی
عالمگیری لمعان داد - و باغ نور منزل مطوح خیام ظفر ارتسام
گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباحات اندوخته از یادری
(۲) نسخه [ج] برادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخه [ج]
بکام و ناکامی *

طالع مسعود بتیولدارئی سنبهل و مراد آباد [که محال عمده و
زور طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان
دکنی (که درین جنگ نقد هستی در باخته) تعلق داشت]
اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام
سلیمان شکوه بکوهستان سری نگر در خزیده بود - خان مذکور
مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سر
بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته او را بدست
آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکله متعین یافت -
در اثنای ده نوردی مقصد سده (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم^(۲)
هجری یک از برادرانش (که مجهول شوریده دماغ بود - و همانا
غبار نقایه از در خاطر داشت) بجهالت ذاتی و نشه جنون
عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز
بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

میر آخور نذر محمد خان والی بلخ و بدخشانست - و در^(۳)
اواخر دولت خانی بحراسمت و حکومت قلعه غوری میپرداخت -
(چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر
بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

(۲) نسخه [ج] یک - (۳) نسخه [ب] در او آخر *

قلیچ خان و خلیل الله خان را بگشایش قلعه کهمرود و غوری (۲) که پیوسته بحدود کابل است) تعیین فرمود . - مشار الیهما جمعی را پیش از خود بوسر غوری فرستادند . - قباد این مردم را فرجه از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید . و باندک آویزه خون را بحصار رسانیده بمداغه پرداخت . - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود . و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک بود . و آخر الامر امان خواسته برآمد . - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانه درگاه پادشاهی نمود . - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت . - و بمنصب هزارگی پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی « زنگر خرد گشود » و در سال بیست و یکم از قبول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگی و اضافه پانصدی سرفرازی یافت . - و در سال بیست و دوم اراده شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهی پرتو افکند . - نخست بشکارگاه کائوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کوه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده بشکارگاه نیله گار مسرت اندوخت . - و از آنجا براه کنار نهر بهشت (۳) متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کزان شکار افکزان برابر موضع (۲) نسخه [ج] کهمرود در [بعضی نسخه] کهمرود - (۳) نسخه [ج] بهشت *

(۲) چهارانه (که سه گروهی سفیدون است) رسیده عغان معاربت منعطف ساخت . - قباد خان را بعلافة خدمت مذکور باضافه پانصدی بر نواختند . - و در جنگ رستم خان دکنی و قلیچ خان (که با قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان گردید . - و بافرزنی پانصدی مردن التفات خسروانه گشت . - تا آخر سال دهم از درر سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب در هزار پانصدی هزار و پانصد سوار (رسیده بود . - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی خلیل خان در فوج برانغار منظم بود . - و بعد هزیمت (۳) دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیری گردید . *

و (چون الویة ظفر طراز پادشاهی در تعاقب دارا شکوه بحوالی ملتان پرتو ورون افکند) خان مذکور بهمراهی شیخ میر بتگامشی دارا شکوه رخصت یافت . - و پس ازان (که آن بادیه نورد بے دولتی از دریای تپته عبور کرده بصوب گجرات روانه گشت) (۴) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور صوبه داری تپته نامزد ار شده بود) آنجا گذاشته خون عغان معاربت برتافت . - و منصب خان مزبور چار هزار و سه هزار سوار قرار یافت . - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [۱] چهارانه (۳) نسخه [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخه [پ] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ج] مذکور *

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعیین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تپته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهراً در مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعیین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غانم معارفت می کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهی راجه ازان مهم و پرداخته تخت و تاج ولایت بجایور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولی نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشی بتادیب افغانان یوسف زئی مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکها انسلک یافت - و چنین مسموع افتاده که پستور بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خورشیدی

(۲) پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوانگده

(۲) نسخه [ج] چونا گده - و در [بعضی نسخه] چونه گده *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم مذاحمت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعیین دکن فرمود - و او را بفوجداری و تیوالداری یتن گجرات سرفرازی بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضه اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبه گجرات از تنگ ظرفی و بیحوصلگی رایست استقلال برافراخته بر تخت شاهی برآمد) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام ناکام بربقه اطاعت و بندگی او سر در آوردند - مشارالیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائی او مصدر گردد گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهای عالمگیری چهارم شوال در منزل متها اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهی نموده خلعت سرفرازی^(۲) یافته بفوجداری سورتهه دستوری یافت - و بهنگامی که اداره دشت فرار دارا شکوه سرے به تپته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالی دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائی برخی از راه کنار دریای

(۲) نسخه (ج) خلعت سرفرازی پوشیده و باضافه ده بست بمنصب

سه هزاره سی هزار سوار دو اسبه سه اسبه سرفرازی یافته *

شور (که طریقه است غیر مسالوک و راهی ست معجب و دشوار گذار)
بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواے خود سوي نموده
شورش انگیزخت [متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو
گرویدند - خان مذکور بمقتضای پیش بینی و کار آگهی
هر رشته بزدگی و دولت خواهی عالمگیری را در آن آشوب
از کف نگذاشته بدازا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که
بار دیگر دارا شکوه بی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافه
منصب و خطاب خانی مورد عنایت خهروانی گشت *

و [چون رای سنگه متغلب برادر ریمل زمیندار ولایت^(۲)
جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهی بود - و پس از
فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت پیسر او سترسال
تفویض یافت) رایست خود سوي برافراخته برادر زاده را
مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست
و به معارفت یتماچی زمیندار کچه مهتظهر گشته کسان
قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت
معین شده بودند) از همه جا بر خیزانید [خان مذکور با قریب
هشت هزار سوار و پیاده بسیار در سال پنجم از جونا گذه^(۳)
رانه گشت - چون بحوالی شهر جام رسید آن نافر جام نیز چار
کروهی استقبال نموده مورچاله پیش رو بر سمت - تا دو ماه^(۴)

(۲) نسخه [ب] ایمل - (۳) نسخه [ج] چونا گذه و [در بعضی نسخه]
چونه گذه - (۴) نسخه [ج] ده ماه *

جنگ توپ و تفنگ در میان بود - تا آنکه (دژ) خان مزبور
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
برگشان - رای سنگه (که در بروی خان مذکور بود) با یک پسر^(۲)
و عم و اقربا و خواص و عدها (که همگی سیصد تن بودند) یکجا
سر بگرویدان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گویز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
از آن موسی الیه بیساق دکن تعیین شد - و به همراهی میرزا راجه
جه سنگه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیوا فرادان سعی بکار بود - و بعد از فرمان پذیری سیوا
(چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
مذکور را بچند اولی برگزید - مکرر در آریز و ستیز با اعدای
دست بدهای نمایان نمود - و در سال نهم طلپ حضور گشته
بتقبیل سده خلافت استسعاد یافت - و باضافه پانصدی
تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم به همراهی محمد امین
خان میر بخشی بمالش افغانان یوسف زئی متعین گشت -
و بعد از آن بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
عمر خویش در آن دیار گذرانید *

و (چون کهنه عمله آن ولایت شده بود) با صوبه داران آنجا

(۲) نسخه [ج] مزبور *

به کج دار و مرئز بسر می برد - خصوصاً خان جهان بهادر که نهایت ازو کینه بدگی داشت و هوکدام شکوه دیگر بحضور می نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشتم هجری (که در همان ایام تمشیت مهم صوبه داری دکن از عزل خان جهان بهادر دید دلیر خان تفویض یافته بود - و خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد بود) که اجل موعود در (سید) برهنه مونی آن بادیۀ فنا پیمود - نعش او را بقصبة قصور پنجاب (که دطن اوست) نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با تزییر آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب بر میداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتی طاری شده بود - خان جهان بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیری دریافته و عمی عارض گشته - خان مذکور از حرم و هوشیاری (که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلیان دخترے تعشق بهم رسانیده بکاخ خود در آورد - و فوعی باعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشته خان جهان محمول بر عداوت گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل کثیر (۳)

(۲) نسخه [ج] نوشته خان محمول بر - (۳) نسخه [ب] بل کثیر و سر [بعضی نسخه] مکثیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشی بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها (عقاب) نماند *

قطب پوره (که از پوره های مشاهیر اردنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کبریت سنگه پسر راجه جی سنگه داشت - عمارت و حوض کلانی که دارد ساخته اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصره دولت آباد درین سرزمین غرور آمده و احداث پوره نموده) مدعی شد - و خواست که از (۲) حاکم مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بیادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت بر اجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش (شعبه) بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسپایش بتلاش معاش کوشیده فی التجملة قانع بر آورده اند - از آنها دوست محمد نام نواسه او (که مرد (۳) است و فقیر مشرب و فقیر دوست بود) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سال چند پیش ازین در گذشت *

(۲) نسخه [ج] شده - (۳) نسخه [ج] مرد راست و درست *

درینولا برادرزاده اش خویشگی خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثر قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - قظر بر احوال ورثه می بایست که این پوره از درجه اشتها ساقط می شد - اما بسبب اینکه مرحومی مغفوری متهور خان بهادر خویشگی (که از امرای عمده ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکنای روزگار بود) چون به همراهی امیر الامرا حسین علی خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومی و رشته دور و درازی بطریق خوشباش درینجا فرود آمد - و قریب سی سال گذراقید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غره (بیع الآخر سنه ۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد - و در همین قطب پوره قریب خانه خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است)^(۳) میر غلام علی آزاد بلگرامی باسندعی راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعدده آمد متهور خان را * گشت بستان بقا منزل ار گفت تاریخ وفاتش هائف * رحمت ایزد حق شامل او

(۲) نسخه [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخه [ا] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ج] - را *

قوام الدین خان اصفهانی

بودار خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایران - این سلسله سازندارنی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در ۷۶۰) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده -) پس از تصاریف ایام یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام الدین نامی از حوادث دوران بصفاهان آمده در محله گلپار سکونت اختیار کرد - و بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس از آن [چون نویست بخلیفه سید علی (که از نبائر امیر مذکور است) رسید] (و او را خلیفه سلطان می گفتند) ازین جهت بین الجمهور این طبقه بمادات خلیفه مشهور گشت - و برای برانند که شاه طهماسب صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید - بعد از خلف ارشدش میر شجاع الدین محمد نبی خلیفه اسدالله است - از مشاهیر سادات صفاهان صاحب این رباعی مشهور *

* رباعی *

* شمع که بسوخت جان غم پروردم *

* تا گفت که پرورانه خویش کردم *

(۲) نسخه [ج] از نژاد قوام الدین - (۳) نسخه [ج] گلپار - و نسخه [ب] گلپار *

* مي ميرم اگر نيميرم نزد يکش *

* مي سوزم اگر بگردد از ميگردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر
اشتهار يافته - و بهسبب املاک (که ابا عن جد بار رسیده بود)
بزرگانه روزگار مي گذرانيد - پسرش مير رفيع الدين محمد (که
از علوم معقول و منقول بهره داشت) منظور نظر شاه عباس
ماضي گرديد - و در (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش هجري
سال سي و يکم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان
موسوي تربتي (که از تغير قاضي خان سيفي حسيني هشت
روز صدر ايران شده به بيماري درگذشت) بمنصب مدارت
فائز شد - و او دران امر کمال ديانت ورزيد - و در سنه
(۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بهجوار رحمت پيوست - خلف
ارجمندش خليفه سلطان نعلش او را بکربلاي معلی نقل نموده
در روضه مقدسه سيد الشهداء خامس آل عبا عليهم السلام
مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان يشرف مصاهرت شاه
عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران درکان دستگاه بزرگي فرائر
برچيد) برادرش مير قوام الدين بمنصب مدارت ايران (که
عمده ترين خدمات آن ديارست) بهره افتخار بر افرخت -
و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلال پادشاه
(۲) نسخه [ج] از علوم معقول بهره داشت - (۳) نسخه [ج] حسني *

وقت دل از مسکن و مارا برگنده روانه هندوستان گرديد -
و در سر آغاز سال هفدهم عالمگيري جهه امانی بر آستان^(۲)
خلانت سوده باشاوقات الطاف سلطاني نوراني ساخت - و
بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرمع با پهلوکتابه و علاقه
مرواريد و شمشير با ساز طلا و سپر با گل مرمع و عطای
کلکي یشم و ده هزار روبيه نقد و بمنصب سه هزارى هزار و
پانصد سوار و خطاب خانى سرمايه اندوز مباحات گشت -
سابق هم ازین سلسله بنام خويشى خليفه سلطان درين دولت
خداداد روى ارادت آورده بقدر رتبه کامياب گشته اند -
مثل مير جعفر همشیره زاده او در سال بيست و هشتم
شاه جهاني (که هنوز خليفه سلطان در قيد حيات بود - و در
همان سال درگذشت) داره بقدر سورت گرديد - و بانعام
شش هزار روبيه نقد از خزانه آنجا سرافراز گشت - و پس
از تلگيم سده پادشاهي بمنصب هزار و پانصدى پانصد
سوار و عطای ده هزار روبيه نقد برنواخته شد - و در سال
سي و يکم اضافه پانصدى پانصد سوار و فوجداري و تيولداري
حسين پور مضاف صوبه بهار يافت - و در سال سيوم
عالمگيري مير عمادالدين خويش مشار اليه سعادت ملازمت
در يافت - و بتدريج بكتاب رحمت خان و ديوانى بيوتات

فوق مباحثات برافراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان مومی الیه بعزم بندگی آمد - و بمنصب درخور سرفراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام الدین خان می پردازد
 خان مذکور در همان ایام اضافه پانصدی یافته در سال^(۲)
 نوزدهم بعد مراجعت پادشاهی از حسن ابدال^(۳) بدار السلطنة
 لاهور بنظم کشمیر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم
 از آنجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور
 اختصاص گرفت - و پس از آن فوجداری جمو نیز ضمیمه
 گردید - اتفاقاً در آن ایام قضای بلاد و قضیات را (که
 بنابر صرف همت پادشاهی با اجرای احکام شرعیه پاس این
 مردم باقصی الغایه مرعی می شد) کار بجائے رسیده بود
 که با حکام و صوبه داران دم مسارات میزدند - خصوص
 سید علی اکبر آله آبادی قاضی لاهور که بنابر دیانت و
 جدت و صلاحیت (که در طبع او مخمر بود) سرنیاز بکمی
 فرد نمی آورد - قوام الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی
 جسم و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازه
 رعونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضی
 دریافت - و در اول وهله صحبت برهم زد - و رفته رفته^(۴)

(۲) نسخه [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -
 (۴) نسخه [ج] اوایل *

بذخوشیا کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زاده قاضی
 (که مرد دست دراز و بد زبان بود) و کوتوال از دست و زبان او
 بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائے رسید که ناظم
 کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میوزا بیگ بود) با جمعی
 فرستاد که قاضی را گرفته بیاورند - قاضی باستحکام در ر دیوار
 خانه خود پرداخته ضمای زد و خورد بلند ساخت - در آن
 دار و گیر قاضی و همشیره زاده اش بخفت و رسوائی جان
 سپردند - و پسر او زخمی شد - از آن (که مردم لاهور در امثال
 این مقدمات باظهار دینداری و حمیت اسلام بهانه طلب اند)
 اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خون را علما
 نامند - و از جهلا کمتر اند) هزاران هزار باهم یکتائی ورزیده
 بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانه بسته مستعد
 جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود -
 مردم نمی توانستند در رسته بازار تردد نمود - تا آنکه
 از حضور هر دو از منصب و خدمت برطرف گشته
 صوبه داری بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و
 نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان
 مذکور ببرانرزش حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب
 بود) حکم رسید که خون را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده
 کوتوال را حواله درثه قاضی نماید - و صوبه دار را روانه حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام الدین در لاهور بیاسا رسید - و بسبب هجوم و اندوه اهل عذاب بسلامت آمدن قوام الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار نشانده تا سر دریا (که پایان شهر است) آورده از آن جا کشتی سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر بحضور رسید - بهر قاضی با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نماید - خان مذکور در محکمه شریعه خفتها کشید - (چون قاضی شیخ الاسلام از نیک نفعی حکم باثبات خون نمی نمود) مدتی این مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار امراض جسمانی و روحانی گردید - مدعیان نمی گذاشتند و جد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه خودش هم پالکی سواره بیاید - و چون ازین قسم (سوانی زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعز دربار بهر سید علی اکبر بر پیروانه سرش بخشوده از سر تصاص طلبی در گذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکی همه بحال تباه خود نموده جهان فانی را گذاشت - در بهر داشت - یکی صدر الدین (که همراه پدر از ولایت آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگر محمد شجاع (که در سال نوزدهم از ایران ^(۲) رسیده بمنصب هزاری سرافرازی (۲) نسخه [ب] همراه پدر رسیده *

یافت - و چون برادرش از شجاعت خانی به صف شکن خانی ^(۲) مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمرایع برادر در محاصره گواکنده زخم برداشته بنوازش پادشاهی بهی یافت *

قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علی عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کده تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار (یشه ترقی دوانید - از پیشگاه اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهره ناموزی بر افراخت - و در سال بیست و چهارم باجارت والد خود از دکن بدار الخلافه شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول اعطاف خسروانی گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره پیدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحه ناگزیر عرب خان منزوی در سال بیست و نهم حسب الائتماس پادشاهزاده فتح نصیب محمد از رنگ زیب صاحب صوبه دکن بتهانهداری تربنگ و هریس (که هر دو قلعه ایست متصل هم راقع - و از معظم حصون و قلاع ^(۳) سنگمیر است) امتیاز گرفت - و پس (۲) نسخه [ج] صف شکن خان - (۳) نسخه [ب - ج] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیری طریق عقیدت بهای اخلاص پیموده
خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهی رسانید - و در
جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشانی بر میان
همت بسته در سالک بهادران جلالت منش طرح دست چپ
منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه بارضاع ملک دکن
شناسا و برسم (رویه آنجا آشنا بود) کومک آن دیار گشته
تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و با افزایش
منصب و خطاب قلعدار خانی ^(۲) مرقی مدارج اعتدال گشت - و
چند سال بحراست و فوجداری اورنگ آباد پرداخت - پستور
قلعه داری فتح آباد دهار در بوی تفویض یافت - و در
سال بیست و پنجم ایام (که زیات ظفر آیات عالمگیری از
دارالخیر اجمیر بدار لیسور برهانپور پرتو نزل افکند - و
سه چهار ماهی تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و
سیوم ^(۳) هجری باقامت ابادشاهی رونق آگین بود) خان مزبور
در دهار در بجوار (همت ایزدی پیوست - و بقرب مرقد والد
خویش ^(۴) آسود *

والده ماجده اش سیده ایمن صبیح میر سید شریف
ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عقیقه داعی حق

(۲) نسخه [ج] قلعه دار خان - (۳) نسخه [ب] نود و سه هجری -

(۴) نسخه [ب - ج] آسوده .

را لیبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید
بیگ یزدی قزلباش را بعد از دراج خویش در آورد - [این
میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالی ست - مادرش
یکم از بذات شاهزادگان مغویه است - و پدرش میر معین
پسر میر ملاست (که در زمان شاه طهماسب مغری
وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از
جذاب شاه اسمعیل ماضی بخلیفه مخاطب شده) فرزند
بلا واسطه ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة
است -] صبیح دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش
قلعدار خان مرحوم عقد بیوگانی بست - آن عفت سرشت
چهار دختر ستوده سیر (که یکم ازان عفاف گرامی نژاد
جده حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها) و یک ^(۲)
پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر
والا کهر بغنون قابلیت و مردانگی سرآمد همسران گردید - و
در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم
خدمات پادشاهی بود - چند سال بخشیگری فوج شاهزاده محمد
اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناک و بخشیگری فوج
ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهار در و
کالنه و فندهار مره بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

(۲) نسخه [ج] لها .

عرب خان و ثانياً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در
هنگام قلعه داری قندهار موسوي خان ميرزا معز (که در آن
وقت دیوان دکن بود) خطی متضمن فرمایشی نوشته از
سپه سالاری یا مراتب نشناسی بالقاب دفتری معنون ساخت -
خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانی اصلتش
بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا
دستاریز جنون خان موسوی الیه ساخته پادشاه عرض نمود -
و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خواست
با موسوي خان سرسواری خانه جنگی نماید - از مردم عمده
را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت
پیرایه انکشاف یافت - بتازگی مشمول عنایت خسروانی
گردید *

بعد واقعه حضرت خلد مکان در اورنگ آبان طرح
سکونت ریخته روزگاری مهذا داشت که ناگاه فلک شیشه باز
بر شیشه خانه جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - در آن وقت
نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی
محمد اعظم شاه تقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فرارکش
نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهر که گمان زرداری
بههم رسید بشکنجه مواخذه در آوردند - خان مذکور را (که
بتمول و اندوخته های پدر و جد شهرت داشت) از خانه آورده

میباخته مصادره نمودند - از آن خان مذکور ترک روزگار
نموده بگوشه انزوا در ساخت - و ازین به اندامی (که
عبثت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است) سودائی بر دماغش
ریخته جوهر خود را تیره گردانید - اما جنون غریبه
بهم رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشی می گذشت
و نمی گذاشت که کسی بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم
می جوشید و سرگرم انواع محبت می شد - مدتی ممتد
بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش
میرزا رضا علی بشعر و انشا کمال مهاس دارد *

عبثت

هر دوی از امدادار فلکی مقتضی توفیر و تردید شایسته است
و موجب کمی و فقدان شیء دیگر - گویا ایام سابقه زمان
دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت
ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهای
معلوم بگوش خوردن با استعداد پنجهازاری و هفت هزارمی
آوان خویش می سنجیم عقل از قبول آن می ایستد - و افسانه
می شمارد *

موسوي خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خان
است - موسوي خان از سه سال در زکاب نواب آصف جاه

(باب القاف) [۱۲۰] (مآثر الامرا)

است - عنوان ظاهرش میر منشیگری و رتبه قرب که مافوق
ندارد - و آن امیر کبیر در حق مشارالیه در ابتدای تفویض
وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعمای الهی (که
شامل حال شده) رفاعت این مرد است که سید و فاضل و حکیم
و منشی و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز
سپاهگری بامتحنان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل
اصل نشو و نمای او از قلعه دار خان اسم - جدش سید علی
گیلانی مدتها در نوکری آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که
خان مزبور مجموعه کمالات است - باین جامعیت درین وقت
بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ از دست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتهاست *

* از شیر دل شکر گشاید *

اما از اخلاق بهره ندارد - خدایش روزی کند *

قلیچ خان خواجه صابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند پسر
الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معموره مذکور^(۲)
بر وساده ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت می پرداخت -
گویند نسبش بشیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه^(۳)

(۲) نسخه [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخه [ا] رحمه الله *

(مآثر الامرا) [۱۲۱] (باب القاف)

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا
شتات - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستتر شیخ الاسلامی یانک
سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیانی عزیمت زیارت
حرمین شریفین نموده بکابل و از آنجا به هندوستان وارد شده
نعمت ملازمت پادشاهی اندوخت - و بعنائیت خلعت و شش
هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از^(۲)
طواف از آنجا برگردید *

در ایامی (که خلد مکان بعیادت پدر و الامزالت از دکن
عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاره بانصد سوار و
خطاب خانی چهره عزت برافراخت - و پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره
هفت صد سوار هر مباحثات برافراخت - سال چهارم بتفویض
خدمت مدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزاره هزار و بانصد سوار تکیه بر
چاربالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول
شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایم
سربلندی برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبه ملتان
سرمایه کامیابی اندوخت - سال هفدهم از آنجا تغیر شده
بمحضر آمد - و میرحاج قافله مکه معظمه مقرر شده

(۲) نسخه [ب] برگردیده *

بدان موجب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب
قلیچ خان ناموزی پذیرفت - پستور بحضور رسیده سال بیست
و چهارم همراه شاه عالم بهادر بدعاقب سلطان محمد اکبر
(که آثار بغی بظهور آردند فرار گردیده بود) کمر همت
بهم - (چون بی رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد)
چند سال مورد عتاب بود - پس از دفع جریمه در همان سال
بخدمت مداخلت کل از انتقال رضوی خان بار دوم اوچ پیمان
گردید - سال بیست و پنجم بیهاق دکن مامور شده و تمت
رخصت بعطای نقاره بلند آرازه گشت - پستور (که درون
موتکب پادشاهی در الکه دکن صورت بست) در سال بیست
و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایام (که خلد مکان از شولا پور بارانده تسخیر
بیجاپور عیان عزیمت بدان موجب ثابت) نامورده بحضور
رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بفواهی بیجاپور
بعنائیت ترکش و کمان افشار یافته تعین مورچال گشت
و قلعه مذکور بصلح مفتوح شد - سال سی ام مطابق سنه
(۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری [که خلد مکان
جانب حیدرآباد لوی توجه برانراشته بعد رسیدن متصل
قلعه گولکنده بمردم حکم شد لتوابع منصورین را (که بهرون
دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند [خان مذکور از غایبیت

کار طلبی دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید -
درین ضمن گولکنده زنبورک قضا بر شانه اش خورده دهنش را جدا
ساخت - و از آنجا امپ سواره باستقلال تمام بدائر خود
آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئی بعبادت
مامور شده) رفت دران وقت جراحت از شانه او ریزهای
استخوان می چیدند - و او باستقامت زانو زده به چین چین
با حاضران سرگرم سخن بود - و از دسمت دوم قهوه می خورد
و می گفت که بخیه دوز خوب بدست آمده - هر چند در
معالجه سعی بکار رفت اما بضر پنجه اجل دسمت از کارگاه
دنیا برداشت - پسر کلانش غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمه دو برادرش معزالدوله
حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا
جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکم از پسرانش مجاهد خان
خواجه محمد عارف اسم (که با فیروز جنگ مذکور می بود)
بمنصب مناسب مرقی گشته - و یکم محمد خان اسم که
چندان ترقی نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان گرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاری و بختوری در سلک
(۲)
بغدهای خلد مکانی منظم گشت - و (چون خالی از جلالت

و کارطلبی نبود) پای پیش آمد در عرصه روزگار گذاشت -
و بتقریض خدمات حضور پادشاهی مورد التفات شد - و در
سال سیام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بدیرتوزکی
اول سر عزت بر افرخت - و در همین سال بجانب
بیسواپتن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان
بفوجدار بیجاپوری (که الکه ایست و صبیح و کرناتک بیجاپوری
عبارت از آنست) لوای حکومت افراشت - و در آن ناحیه
بجداکاری و تلاش مژدی (که ناشی از حسن جرأت و جسارت
بود) رعب افزای سرکشان و سرنایان گردیده - حتی که
یومی چیتل درک و راه درک (که هر یک از دیگر در
سرشخی و تبه زنی یکسر و گردن می افزود) از دست قاسم
خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کار پزهری
دوره نمی آسود - و چون زن دایر و سائر می بود - در سال
سی و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری بتقریب
قریب بادرنی رسیده بود که حکم پادشاهی عز صدر یافت که
باتفاق خنه زان خلی و غیره امرای حضور (که در آن نواحی
رسیدند) بگوشمال سکنای شقی (که بگشت و واگشت آن
بوم سرشت ملک پادشاهی بی سپر نهیب و تاراج گشته -
و هر که از افواج پادشاهی بمقابله شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخه [۱] هفتم - (۳) نسخه [ب] قریب ادرنی *

گردید) پردازد - خان مذکور در شش گروهی از راه
(که معبر غنیم بود) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا
را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم
کرناتکی به استعمال در نیامده - و ظروف طلا و نقره و
چینی هر نوع در ادرنی گذاشته بود) از آنجا برآورد و در
دوم پیش خانه خود را بمقامه سه کوره فرستاد - غنیم ازان
آگهی یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقه
را بر پیش خانه فرستاد - و گروهی را بمقابله لشکر و
جمع علیحدده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه
ریخته بسیاری را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه
این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب
بیدار نموده بمقابله تاخت - یک کوره نرفته بود که فوج
غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار می گردد
و این خبر می شنود) بهیر و بنگاه و احوال و اقبال
همانجا گذاشته جلد می شناید - محاربه عظیم در پیوست -
و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از
جانمیرفت - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقه (که
غنیم علیحدده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد -
بهمتها اغزشه راه یافت - جنگ کنان بیک گروهی (که
قلعه دندیری بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالای

(۲) نسخه [ج] بر (۲) نسخه [ج] وندیری *

(که در اینجا بود) فرود آمدند - غنیمت گرد ایشان را در گرفت -
 قاسه (روز نمودار می شد و جنگ نمی کرد - و اینجا جز بآب
 تالاب خوردن کسی نام خوردن نمی شنید - (روز چهارم کاله پیاده
 چون سوز و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش
 داشت - مصالح توپخانه این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتی
 چند تگنگ پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر
 خود بسته دیدند) با رجوع ممانعت مردم قلعه بزر داخل آن
 شدند - غنیمت از اطراف محاصره کرده نشست - (روز اول نان جوار
 و باجری از ذخیره آن قلعه بمحصوران رسید - و کاه چوپرانو
 و کهنه بدواب - و (روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند -
 (چون خان مذکور تریاک مفرط بود و زندگیش بدان متعلق)
 نقدان تریاک موجب هلاک او گردید - (روز سوم جان بسپود و
 از دست غنیمت جان بدو برد - و برخی برآند که خود را
 مسموم ساخت *

قطب الدین خان خورشیدی

(۲) عرف بازید - پدرش سلطان احمد خلف زئی نواسه نظر
 بهادر مشهور و خویشتن جانباز خان خورشیدی سم - در نوکری
 پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرت و اعتبار داشت - بتقریب
 دسست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

(۲) در [بعضی نسخه] بازید *

و آخرها طالب حضور شده نطق همک بامثال امر لازم الانقیاد
 پادشاهی بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد
 مزاحش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست بود
 اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش
 بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علی
 خان - سپهبدین ترقی نکرد - و درمیان در عهد بهادر شاه منصب
 سده یافتند (روز در گذشت - پسرش نور خان بهشمس خان
 مخاطب گشته بفوجداری درآید بهته جالذهر مامور شد *

دران هنگام (که گرده خلافت پزوه سکهان از لاهور تا قریب
 دهلی مجبورها بهاد نهیب و نالان داده رطب و یابس را بآتش
 بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت
 سرهند را از پا در آورده قصبه را متصرف گشتند) چون
 فیضت بمشار الیه رسید خان مزبور با پنجاه سوار و انبوهی از
 شرفا و اصناف معتزله اهل اسلام (که بنیعت جهاد و غزا
 و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبق
 می جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت
 کوردهی سلطان پور است) معرکه کارزار پیاداست - و پس از
 شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیبت
 مجموعی بر قلمب آنها تاخته بسیاری را علف تیغ گردانیدند -

(۲) نسخه [ب] پخته *

اشقيا مرهوب و مرعوب بحصار راهرن در آمده و بتحصن
چند روزه دست و پای لایق زده اداره دشت فرار گشتند - و
بمستمر بفرط جلالت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در
بیست و در جنگ لوای فیروزی برافراخت - و در آن وقت
(که محمد امین خان چین بهادر بطریق مقلد از حضور
تعیین گردیده) چون بمرهند رسید خان مذکور از نصرت و
خود داری اعتنا بشان او ناکرده بخود صریح مراسم تخبیه اشقیا
و تسخیر قلعه مرهند بکار می برد - بهادر مزبور بحضور نوشت
که شمس خان با نقش جمعیه^(۲) که دارد هوش بداعیه های
دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار برد از آن سلطنت
حق شناسی بر طاق نهیان گذاشته او را (که در خور تردد
چشم روی التفات داشت) پیاپی عزل در آوردند *

اما بازید خان مورد دنیا تلاش زمانه هاز بود - در قلیل
منصبی هم فوجداری را برآه می کرد - زمانه (که بهادر شاه
متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استعداد یافته
رواقبت برگزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب
قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس از آن بشاهزاده
عظیم الشان توسل پیدا کرده کام داری فوجداری جمو گردید *
[چون گرد (که مقتدا و سرغنه هکهان بوده) از لوه گده

(۲) نسخه [ب] باین نقش *

بکوه برفی در آمده از ترس فوج پادشاهی نتوانست اقامت
ورزید [گردیده و مغاک بسیار پیبوده سر از نواحی رای دور
و بهرام دور بر آورد - قطب الدین خان شانزده گروهی
رایبور غربی مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده اش
شمس خان از دو آبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت
عم خورشید (رسیده - ازین آگهی شهادت خان یزنده شمس خان
را با هزار و پانصد سوار بصحرت هرچه تمامتر بحفاظت رایبور
گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده
نیمه راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
سرگروه شقارت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه
برایبور شتافته با تمام فوج بوسروش بتازد - شمس خان (که
آنها را بسرچنگ مستوفی بکرات مالش بسزا داده بود)
حسابی بر نگرفته بدان سوء عطف عنان نمود - و مفید
بتوبخانه نشده جلوریز قلعت - همین که درچار شد و نام
او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود
نه پنداشته رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبی را مغتنم
دانسته جمعیه فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از
مستی جوانی و غرور قهور عنان باز نکشید - آن بدطیقتان بکمی

(۲) نسخه [ا] نه پنداشتنند - (۳) نسخه [ب] جمعه *

مردم بی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردی سخت و کارزار قوی بمیان آمد - و آخر کار کار بجائی رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش در افتادند - و یکدیگر را بدنهاد میگردانیدند تا آنکه شمس خان بههادت رسید - و قطب الدین خان بنزخمهای گران از هوش رفت - آفتان چند با فیلان هر دو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهی کشیده میبردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر میآوردند - درین اثنا شهداد خان (۱) که از راپپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده (۲) سبک عزان گشت - و بسر وقت بقية الصیف در رسید - آن تباه سالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بذات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدو زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته بر راپپور برگشت - بعد از سه روز قطب الدین خان هم در گذشت - نعش هر دو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتعزیر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبداللہ خان

حسن علی نام داشت - وزیر اعظم محمد قریح سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علی خان منصب

امیر الامرائی داشت - و ترجمه از گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خانی و عوجداری ندر بار (۳) و سلطان پور (از توابع بکلانه) سرافرازی یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گردید *

و (چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داری ملتان مامور شد) حسن علی خان بهمراهی وکاب شاهزاده دستوری یافت - صحبت او با شاهزاده کرک نشد - و (آزده خاطر بلاهور برگشت - وقتی (که خلد مکان علم بملک جلودانی زد - و زیات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علی خان را بمنصب سه هزاره و عطای نقاره و بخشیکری فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهرازی فوج محمد معز الدین (که هراول مجموع عساکر شاه عالمی بود) مقرر گردید - وقتی (که جنگ ترازو شد) حسن علی خان و حسین علی خان و نور الدین علی خان برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خود (۱) از فیل انداختند و با جمعیت سادات باره پای جلالت افشوده بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علی خان نقد زندگانی در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند - و سرخروئی فتح

(۲) نسخه [۱ - ج] نذر بار - (۳) نسخه [ج] آزده خالو - (۴) نسخه [ج] فوج معز الدین - (۵) نسخه [ج] شاه عالم *

(باب القاف) [۱۲۲] (مآثر الامرا)

و ظفر حامل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزارى و صوبه دارى اجمير مياهي گشت - و بعد ازان بصوبه دارى آله آباد امتياز پذيرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين رسيد) حکومت آله آباد از عزل او بغام راجي خان مقرر شد - و سيد عبدالغفار از احفاد سيد صدر جهان صدر الصدور بهانوي بنديابت راجي خان متوجه آله آباد شد - سيد حسن علي خان فوج بتقابل بر آورد - و در سواد آله آباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گريده عمان عطف ساخت محمد معزالدين باقتضای غفلت و عياشي دست از تدارک برداشته باستمالت سيد حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالي آله آباد و اضافه منصب سرفراز نمود - اما برادرش سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتند (که بمزيد شجاعت و دقار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سير پيمان وفاتت موكد ساخت - چنانچه در ترجمه او نگارش یافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نيز ترغييب وفاتت نمود - حسن علي خان به پاپلوسی محمد معزالدين (که از وقت صوبه دارى ملتان کم الفتاى او ميدانست) اعتذا

(۲) نسخه [ب] در سواد - (۳) نسخه [ا - ب] رفت - (۴) نسخه [ب] اعتبار *

(مآثر الامرا) [۱۲۳] (باب القاف)

نکرده از ته دل به محمد فرخ سير گرديد - و درخواست قدوم آله آباد نمود - محمد فرخ سير در چنين هنگام اتفاق اين دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلده پتند بآله آباد در رسيد - و با حسن علي خان مشافهه بتجديد عهد پرداخته اميدوار مزيد عنايات ساخت - و بهر ادلى فوج مقرر فرمود - و عازم پيش گشت *

عزالدين پسر کلان محمد معزالدين باثاليقى خواجه حسين مخاطب به خان دوران از دار الخلافه شاه جهان آباد بتقابل محمد فرخ سير مرخص گرديد - و در حوالى که فوج (از توابع آله آباد) در رسیده انتظار حريف مي کشيد - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سير عزالدين ب استعمال ادوات حرب نيم شب راه گريز گرفت - فوج محمد فرخ سير (که در کمال عسرت و بے ساماني بود) از غارت بگاہ عزالدين تقويت بهم رسانيد - و روانه پيشتري شده در نواحى اکبر آباد خرامش نمود - محمد معزالدين نيز از دار الخلافه کوچ کرده باکبر آباد آمد - و در فکر عبور دريای جون بود که حسن علي خان پيشقدمي نموده از متصل سراى روزبهاني چهار کردهی اکبر آباد دريای جون را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سير نيز از دريا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سير

(۲) نسخه [ج] رسيد - (۳) نسخه [ج] دريای جون *

از عسرت و کم مایگی زر بپراگندگی آورده بودند . معدود
همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث
و عشرين و مائة و الف ثلاثي فریقین دست داد - نسیم
فیروززی بر البویه محمد فرخ سیر وزید - و محمد معز الدین
بتغیر وضع راه دهلی گرفت - درین کارزار از هر دو برادر
قزندات نمایان بظهور رسید - حسین علی خان برادر خرد
زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی
شاهد فتح حسن علی خان برادر کلان بر جناح استعجال
رانه دارالخلافه گشت - و پادشاه نیز بتفاوت یک هفته
سایه وصول بر سامت دهلی انداخت - حسن علی خان
بمغصب هفت هزارمی هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله
خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و تفریض وزارت
اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبه این هر دو برادر از حد گذشت ناتوان بپتان
در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهی مزاج پادشاه را
شورانیدند - فووت بجائی رسید که هر دو برادر خانه نشین
گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرغاش پرداختند -
والده پادشاه (که با هر دو اظهار دوستی می نمود - و از قدیم
واسطه اصلاح بود) بخانه قطب الملک آمده مجددا عهد و

(۲) نسخه [ج] سید حسین علی خان *

بیمان استوار ساخت - هر دو برادر بملازمت رسیدند شکوهای
محبت آمیز در میان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گزیدند -
غرض گویان باز مزاج پادشاه را بوهم زدند - هر روز محبت
بیمزه تر می گشت - و ماده نفاق (که خانه برانداز کهنه
دولتهاست) می افزود - تا آنکه امیر الامرا بصوبه داری
دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول
گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان
کشمیری همراز و دهمساز پادشاه گردید - و کنگایش قلعه و قمع
سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیر الامرا نوشت که کار
از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآب و جان
رسد) خود را باید رسانید - امیر الامرا با کمال تسلط و جبروت
از دکن روانه شده سواد دهلی را معسکر ساخت - و پادشاه را
پیغام کرد که تا بندوبست قلعه با اختیار ما نباشد در ملازمت
وسواس دارم - پادشاه خدمت قلعه را بمنوسلان امیر الامرا
سپرد - بعد استحکام قلعه امیر الامرا بملازمت پادشاه رسید -
و هشتم ربیع الآخر باران ملاقات ثانی غوجها آراسته داخل
شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک
و مهاراجه اجیت سنگه در قلعه رفته بدستور روز اول به
بغدوبست قلعه پرداختند - و کلین دروازه بدست آوردند - آن

(۴) نسخه [ج] داریم - (۳) نسخه [ب] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب الملک شهرت داده افواج پادشاهی از هر جانب مرتب شده بر سر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم (ربیع الآخر سنه (۱۱۳۱) احدى و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس بر آورده بر تخت نشاند - و مدای نقاره جلوس او آشوبه را (که در شهر پریا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس بمرض تمپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع الدوله را بر سر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثانی ملقب ساختند - بعد ایامه نیکو سیر در قلعه آگره خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسوخت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناکاه فتنه دیگر گل کرد و جی سنگه سوانی طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثانی برای دفع جی سنگه بفتح پور سیکری شتافت - و با جی سنگه صورتی مصالحه در میان آمد - شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافه طلبیده پانزدهم ذیقعد سنه (۱۱۳۱) احدى و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائی اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتی (که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمه به آسایش نگذرانیدند و نفی بطمانیست نکشیدند - دریاهاى فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غره (جیب سنه (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالیه از دریای فربدا گذشته قلعه آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیرالامرا سید دلور خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علی خان نائب صوبه دارى دکن (که نوجوان تیور منش بود) کارزار نموده مردانه نقد هستی باخت - امیرالامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندی از امرا نوزدهم ذی القعد (۳) از چهار کورهی اکبر آباد فتح پور ریه رخصت دار الخلافه دهلی شد - و هنوز فرسیده بود که هفتم ذی حجه (۲) نسخه [ج] نائب صوبه دار - (۳) نسخه [ج] ذیقعد *

خبر کشته شدن امیرالامرا طاقی ربا گشت . قطب الملک
برادر مغیر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان را (که
بحر است دهلی قیام داشت) نوشت که یکم از شاهزاده ها را
بر آورده بر تخت نشاند . پانزدهم ذی الحجه سنة (۱۱۳۲)
اثنین و ثلاثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن
شاه عالم را بر تخت دهلی اجلاس دادند . بتفارت دو روز
قطب الملک نیز رسید . و باستمال امرای قدیم و جدید
پرداخت . و فوج عالی العموم نگاهداشت . و آنچه در ایام
وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که اخصای آن جز
علم الهی مقدر کمی نیست) همه را صرف سپاه دیاران و
دوستان کرد . و گفت اگر زنده ایم باز بهم می رسانیم . و
اگر خواهش حق نوبت دیگر است چرا در دست غیر افتد .
هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافه بر آمد . سیزدهم
محرم سنة (۱۱۳۳) ثلاث و ثلاثین و مائة و الف بموضع
حسن پور رسید . چهاردهم جنگ واقع شد . آویخانه محمد شاهي
باهتمام حیدر قلی خان میر آتش بیهم در کار بود . مردم
باره سینه را سپر ساخته در مقابل آویخانه مکرر حملها
نمودند . از برگشتگی ایام فائده نه بخشید . چون شب نقد از
پارش گویهای توپ و زنبورک و شترغال (که آنی فرصت
نمیداد) فوج قطب الملک پراکنده گشت . و تا دمیدن صبح

معدود همراه قطب الملک ماندند . همین که آفتاب از
دریچه مشرق سر بر آورد فوج محمد شاهي یورش کرد . و
چنگر معب واقع گشت . بسیاری از سادات بکسل شدند . و
سید نجم الدین علی خان زخمهای کاری برداشت . قطب
الملک خود را از فیل انداخت . زخم تیر بر پیشانی و زخم
شمشیر بر دست رسید . حیدر قلی خان با جمع بر سر وقت
قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت . و نزد پادشاه
آورد . پادشاه جان بخشی نموده حواله حیدر قلی خان فرمود .
قطب الملک در قید پادشاهی روزی شب و شبی بروز سیاه
می آورد . آخر معمودش کردند . اول مرتبه خدمتگار از زهر مهوه
را سائیده خوراند . باستفراغ بسیار سمیت دفع شد . روز دوم
باز خواجه سرای پادشاهی حب زهر هلاهل آورد . قطب الملک
تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست . و گفت الهی تو
میدانی که این شیء حرام را با اختیار خود نمی خورم . همین که
از خلق فرو رفت حالت متغیر گشت . و جان بجهان آفرین
(۴) (۵)

سپرد . و این واقعه ساخت ذی الحجه سنة (۱۱۳۵) خمس
و ثلاثین و مائة و الف واقع شد . قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

(۲) نسخه [ب] انداخته . (۳) نسخه [ب] خورافیده . (۴) نسخه

[ب] بجهان آفرین . (۵) نسخه [ج] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و

پنجاه و سه هجری .

خلائق است - از آثار اوست نهر بت پرگنج واقع شاه جهان آباد
(که از بی آبی حکم کر بلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷)
سبع و عشرين و مائة و الف نهری از اصل نهر شاه جهانی
بریده آردن - و آن خطه را بوفور آب احیا نمود - علامه
مرحوم میر عبدالجلیل بلگرامی گوید *

• قطعه •

- بحر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان •
- نهر خیرے کرد جاری آن وزیر محترم •
- نهر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت •
- نهر قطب الملک مد بحر احسان و کرم •

و نیز علامه مرحوم در مثنوی بدج او می پردازد

• بیت •

- ارسطو فطرے کامف نشان است •
- یمین الدوله عبدالله خان است •
- بدیوان چون نشیند نو بهار است •
- بمیدان چون در آید ذوالفقار است •

قادر دان خان بهادر

شیخ نورالله نام پور قادر دان خان بن (شید خان انصاری
شاه جهانی ست) که احوالش علیحدہ نوکرین خامه و قانع نگار
گشته - نامبرده در عهد خلد مکان به منصب چار مدی و قلعداری

یکه از قلاع دکن سرفرازی داشت - و در عهد خلد منزل از
اصل و اضافه به منصب یکهزاری و خطاب پدر خود نامور گشته
بوجوداری جامود صوبه خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت
محمد فرخ سیر (چون نظام الملک آصف جاه صوبه دار دکن مقرر
شده) دارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدی آن امیر
قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده موافقت گردید - و در
جنگ سید دلار علی خان و عالم علی خان ترددات نمایان
بظهور رسانیده از اصل و اضافه به منصب سه هزار
سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادمانی
بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول
تعلق بار داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح
بر رایات آصف جاهی وزید) او از اصل و اضافه به منصب
پنجهزاری چهار هزار سوار درجه بلندرتگی پیمود - پس
ازان بدعا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود
آصف جاه قصبه جاتی گانون صوبه خجسته بنیاد و موضع انبار
صوبه خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بقام
متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم باره ازان
بتصرف آنهاست *

قطب الدوله محمد انور خان بهادر

از نسله های شاه عیسی خانداله است (که مرین شاه لشکر

محمد عارف بون - و درون بلده برهانپور مقبره دارد (۲) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گولیارای داده - و پیرزن بلده مزبور مرقد دارد - موصی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حسین علی خان را بادی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیری نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکرگی پادشاهی رسانیدند - او به منصب شایسته و خطاب خانی سر بلند گردید - در ایام (که عالم علی خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت) او به بخشیدگری دکن و بنایب صوبه داری برهانپور می پرداخت - پسر خاله اش محمد انور الله خان (که دیوان انصوبه بود) از جانب او حراست بلده مزبور نیز سرانجام می کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علی خان او را باتفاق سنکر ملهار نامی برهنه برای خبر داری برهانپور فرستاد - از پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلده مزبور بر آمده ملاقات نمود - از آن بعد بهمراهی بهادر مسطور می گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیدگری دکن سرمایه عزت اندوخت - و در عمل صلاحیت

(۲) نسخه [ب] - مقبره اوست - (۳) نسخه [ب] پادشاه - (۴) نسخه [ج] و نیابت صوبه داری برهانپور *

جنگ بقطاب قطب الدوله بلذ رتبه گردید - پستر در بلده مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکهزر و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروی شتافت - خلیق بود و بعد از آن یومیه موظف - اما در زمانه سازی یکتائی داشت - از اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انور الله خان مدتی بدیوانی نواب آصف جاه می پرداخت - خالی از راستی نبود - و بوضع قدیم شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست *

* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پسر سلطان سازنگ است (که برادر خود سلطان آدم
 بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و
 سنده در شعاب جبال و اطلال و افوار توطن دارند - در
 زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نامی از امرای
 غزنین (که بحاکم کابل نسبت داشت) آمده بود این جا را
 از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه
 سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمردر ایام در حیز تصرف
 در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه و ایوان^(۲)
 و چترنیه و بهوکیان و جهیه و باریه و میکوال نیز متوطن^(۳)
 درین ناحیه اند - اما مطیع و متقاد ککهران بوده اند - چون
 ملک کد در گذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس
 از نبیره نام پسر او کلانجی الوس خود یافت - و بعد از او^(۵)

(۲) نسخه [ب - ج] جانوتهه - (۳) نسخه [ج] جهترنیه - (۴) نسخه

[ج] بادیه - (۵) نسخه [ج] پیرا •

تتار ناظم قبیلۀ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان
 در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید -
 علی الخصوص در جنگ رانا سانگا^(۲) جانفشانیها نمود - او را دو
 پسر بود - سلطان سازنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین
 باز گردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو
 داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته
 بفروخت آورد - شیر شاه بارادۀ تذبیه این قوم قلعه روهتاس را
 متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت
 آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال
 خان را بقلعه گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چنین فترت
 ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس ککهران
 بسطان آدم برادر سلطان سازنگ رسید - سلیم شاه نیز در
 گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند نوپتر سلیم شاه زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست
 عام کرد - که زندانخانه را کاراک کرده و پر از داری تفنگ ساخته^(۳)
 آتش زدند - قوت آتش و باروت زرد آورده خانه را از جای
 کنده با زندانیان بهرا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراکنده
 ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر بر کمال او را ازین

(۲) در [بعضی نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخه [ج] کرده - (۴) نسخه

[ب] که زندان خانه را •

آسیب محفوظ داشت - و در گوشه خانه (که او بود) دود
از آن آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدی
آگاه شد عهد گرفته او را رهائی داد - کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلاى مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بذاکامی می گذراقید - و متابعت
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیانی در منزل
جالدهر بوسیله دولت خواجه قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگه امرا منسلک گشت - و در جنگ هیمو و مانکوت^(۳)
خدمات شایسته نموده مشمول عطاى سلطانی گردید - و در
سال سیوم بتذیبه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف
صوبه مالوه مر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند) تعیین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیانی
قصبه کره و فتح پور هنسوه و بعضی محال دیگر بجاکیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربه پسر مبارز
خان عدلی (که او را افغانان بصری برداشته بودند) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیانی شریک خدمت
شد - و در آن جنگ مرد آزما از کارنامه بظهور آمد - عرش آشیانی
از اجتماع آدمردی و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

(۲) نسخه [ب - ۱] داده - (۳) نسخه [ب] و در منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که
داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال
هشتم سنه (۹۷۰) نصد و هفتاد و هجری بوسائل بار دیان خلافت
معروض داشت که بمقتضای حب وطن آمید ولایت پدر
خود دارم - قا قضیه ناکامی مرا در پیش آمد ملک مرزئی
عم من متصرف است - عرش آشیانی بخان کلان و دیگر
امرای پنجاب برنوشت که ولایت گهران (آنچه سلطان
سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) در
بخش ساخته یک بار مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان
متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم را ایستد سزای
نفرمانی در کنارش نهی - چون گزارش این حکم به سلطان
آدم نمودند او و پسرش لشکری نام (که راتق و فاتق
مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب
با کمال خان بولایت گهران در آمده در حوالی قصبه^(۲)
هیالان جنگ عظیم در پیوست - و قتاله سخت دست داد -
سلطان آدم دست گیر شد - و لشکری پسرش گریخته
بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند -
و تمامی ولایت گهران (که بتسخیر هیچ یکی از فرمانروایان
هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

(۲) نسخه [ب] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را بار سپردند - کمال
خان لشکری را رهگوی فتا ساخت - و سلطان آدم را مقید
نگاه می داشت - تا حیات طبیعی سپری شود *^(۲)

در طبقات اکبری آورده که کمال خان در سلک امرای
پنج هزاری انتظام داشته - و بشیوه مرفیه شجاعت و پردلی و
بصفت ستوده سخاوت و کرم گستری ممتاز ابتدای روزگار بود -^(۳)
و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانگی هستی او
لبریز گردید - و این همان سال کامیابی اوست - والله اعلم *^(۴)

ماکر علی خان

از یکه های همایون پادشاه است - ساله (که جنیت آشیانی
بکشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب
پادشاهی وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیانی^(۵)
بمنصب دو هزاری رسیده - سال یازدهم (چون مهدی
قاسم خان تعلقه دار گدده بی اجازت پادشاهی عازم حجاز^(۶)
گردید) عرش آشیانی او را با جمعی دیگر بآن حدود تعیین
فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبه
سرنال از مضافات صوبه احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

(۲) نسخه [ب] طبیعی - (۳) نسخه [ج] صنعت - (۴) نسخه [ج]
والله اعلم بالصواب - (۵) نسخه [ب] فردوس آشیانی - (۶) نسخه [ب]
گدده *

رکاب پادشاهی بود - پستور همراه منعم بیگ خان خانان بمهم
شرقی دیار تعیین یافته - در ایامی (که فرج پادشاهی بمحاصره
پتله اشتغال داشت) روزی باتفاق پسر خود بر سر غنیم
تاخته کارنامه رستمی بظهور رسانید - و کار جمعی بشمشیر
جلالت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد
هجری خود نیز پیمانگی هستی لبریز گردانید *

کنور چگت سنگه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگه کچهواکه است
در عهد عرش آشیانی بهری و سوکردگی ناموری داشت - و
گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکرمک میرزا
جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان
مامور بود - و از ناسازی امرا کار پیش نمیرفت) تعیین شد -
و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری رایات پادشاهی بعزیمت
دکن جانب مالوه برافراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم
باستیصال رانا امر سنگه رخصت یافت - راجه مانسنگه
(که از نظم و نسق بنگاله خاطر را پرداخته بحضور دولت
بار اندوخته بود) بهمرای شاهزاده تعیین گشت - و یاسبانی
آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام چگت سنگه قرار گرفته
دستوری یافت - هنوز نزد دارالخلافه آگره در تهیه سامان راه

بود که با فراط می گساری در عین شباب ناگهانی واپسین خواب در بود - و الوس که خواهه را بدراز نای غم انداخت - عرش آشیانی از خسروانی نوازش مهاسنگه پور خرد سال از را بر نواخته بجایش فرستان - و چمن زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته زای آندیار و برخی افغانان (که پیوسته پرستاری نمودند) ازان خرد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش برداشتند - مهاسنگه از ناتجربگی چاره آن آسان بر شمرده بآهنگ آریزش بر آمد - در تصبّه بهدرک سال چهل و پنجم هنگامه نبود گرمی پذیرفت - و چشم زخمی بفوج پادشاهی (سید - اهل خلاف برخی جاها برگرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائی گزیده به بنگاله گام سرعت برگرفت - و در تلافی آن شکست کارنامها بر ساخت - مهاسنگه در سر آغاز شباب بطریقه شنیعه پدر شیفته شراب خان ومان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبه جگر سوز در باخت *

کشن سنگه راتهور

برادر علائی راجه سورج سنگه مشهور و برادر اعیانی (۲) والد قدسیه فردوس آشیانی ست - بپمن این گرامی نسبت در عهد جنم مکانی بمدارج قرب و دولت مرتقی گشت - و

(۲) نسخه [ج] راتهور *

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت بود) بنفاق و کینه می گذرانید - اتفاقاً گویند داس بهائی (۲) (که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگه بود) گوید داس برادرزاده راجه را بجهت نزاع بقتل آورد - چون راجه او را بسیار می خواست به باز خواست خون نیفتاد - کشن سنگه مذکور ازین اغماص به آشفته بانتهام برادرزاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو می جست - در سال دهم جهانگیری سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجری (که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهی بود) دران روز (که جنم مکانی بسیر تالاب بهکر نهضت فرمود) کشن سنگه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی (که راجه سورج سنگه فرود آمده بود) رسید - و برخی مردم آزموده کار دلار خون را پیاده ساخته بر سر خانه گویند داس فرستان - آنها جمعی را (که برسم حراست و حفاظت اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد و شور شعب گویند داس بیدار شده بے سابقه خبر از یکطرف خانه بر آمد - تا بر کیفیت حال آگهی یابد - مردم کشن سنگه (که بجهت وجوی او سراسیمه بودند) همین که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگه (چون هنوز

(۲) نسخه [۱] بهائی - (۳) نسخه [۱ - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگهی نداشت (بشدت خشم و اضطراب - خود نیز پیاده شده درون جویلی در آمد - هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه برگماشت - دران هجوم کشتن سنگه با لخته همراهم کشته شد - و بقیة السیف خود را با سنان رسانیده برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهرکه پادشاهی هنگامه سرربائی و جان ستانی گرمی پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هر که می نشست تا کمر می رسید و تیغهای فولاد هندی نژاد بکمر هر که می خورد دو حصه عدل می ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکه مرد آزما چهره مردانگی را بگلگونه جانفشانی برآراستند - گویند ازان روز شمشیر هروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جنت مکانی بعد ازین سانحه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشتن گذه وطن او را بآنها بحال داشت *

کاکر خان عرف خان جهان کاکر

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس ازان (که تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت) او بمنصب هزاری چهار صد سوار و انعام شش

(۲) نسخه [ب] در آمده *

هزار روبیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامه (که الکه دکن مخیم سرادق پادشاهی بود) در افواج متعینه جهت تذبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی بهمراهی راجه گچ سنگه اختصاص یافت - سال هشتم با سید خان جهان باره برای مالش چهار سنگه بغدیه تعیین شد - سال دهم باضافه پانصدی شش صد سوار ارج ترقی پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموری اندرخت - پستتر تعینات تلعه قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را زور بر گرفت) او پاتفاق خواص خان قلعه دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده برگردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونمت راو نام داشت - در عهد جنت مکانی در سلک ملازمان پادشاهی و تعیناتیان دکن

(۲) نسخه [ب] متعینه پادشاهی (۳) نسخه [ب] چهار سنگه -

(۴) نسخه [۱] نرسیده *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزار و هزاری هزار فائز گردیده - پس ازان (که بر بقیه اسلام در آمد) ب خطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیانی هنگامی (که حدود دکن مطرح الویه فیروزپور اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهر بهر نسله و پامال ساختن ملک متعلقه عادل خان تعیین فرمود) او به همراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظران دکن بود - سال سی ام در رکاب پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بر سر تطیب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمه او همراه کیسر سنگه زمیندار دیوگده^(۲) جهت تحصیل زر^(۳) (که ذمه مومنی الیه قرار یافته بود) از پادشاهزاده موخص گردید - و پس ازان (که کار فرمایان قضا قوطیه دیگر برانگیختند و پادشاهزاده بتقریب عیادت پدر والا قدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگه و مقابله دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود (دراز) زندگیش بهر آمد *

(۲) نسخه [ب] کیسل سنگه - (۳) نسخه [۱] تحمل *

کنج علی خان عبدالله بیگ

پسر کلان علی مردان خان امیر الامراست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیانی به منصب هزار و پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافه پانصدی ذات و سال بیست و نهم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفت - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار طبل شادمانی بر نواخت - و (چون سال سی و یکم پدرش بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مرتقی گشته گرد ملال از چهره قائم زده برافشاند - پستتر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعیین شده - (چون زمانه نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعیبه باز نقش عالمگیری بر روی کار آرد) او خود را بیارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادمانی زده همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستتر ب خطاب کنج علی خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد درم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دارالملک کابل انتظام یافت - و در جنگ افغانه خیبر شریک تروند مبارزان گردید - پستتر حالات او بنظر نویسنده *

کیرت سنگه

پسر دوم میرزا راجه جی سنگه - (چون میوان فساد پیشه^(۲)
کاما بهاری و کوه مجاهد مابین مستقر الخلافه اکبر آباد و
دار الخلافه شاه جهان آباد خار راه گشته مترددین و سکان آن
نواحی را ایذا و آزار می رسانیدند - و برگشت از دست انداز
اینان و بوهوانی نیاد - و تیولداران آن محال ازین
رهگذر خسارت می کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم
شاه جهانی از پیشگاه خلافت و جیان بانی کیرت سنگه
بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سوارازی یافته محال
مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه
حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم الاستیصال را از بیخ
و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقه نامرعی نگذارد - و آن
سوزمین را از خار و خس مفسدان تبه کار به ببرد - و بجای
اینان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار
هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تیردار بمحال مذکور آمده
بقطع جنگل پرداخت - و بسیاری از فتنه پڑهان را علف
تبیغ گردانید - و گروهی را ماسور ساخت - و فراوان مواشی
بدست آورد - و بقیة السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از
منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته برگشته حال کلیان (که

(۳) نسخه [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت
شد - و کیرت سنگه هم باضافه منصب و فوجداری میوات
سر برافراخت *

و (چون سرد فطرتش بوسته جویبار میرزا راجه بود - و
فمال شعورش تربیت یافته بوستان سزای دانش آن بلند فکرت)
در کمتر زمانی معامله فهمی و کردائی خود را خاطرنشین
پادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامی (که الویه
جهانبانی بجانب دارالخیر اجمیر باهتزاز آمد) از راه سابق
والحق بمنصب هزاری نصد سوار ممتاز نموده بحراست
شهر دار الخلافه رخصت فرمود - و [چون آخر سال سیوم
عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات برگشته
مظفر آباد سرکار سهارن پور بر کنار دریای جون متصل کوه^(۲)
دامان شمالی (که کوه سرمور نزدیک است) قریب باختر
رسید - و نرضت پادشاهی بسیر آن مکان دل نشین (که از
دار الخلافه چهل و هفت کوه جریبی است) اتفاق افتاد^(۳)
کیرت سنگه بحفاظت بیرون شاه جهان آباد دستوری یافت -
و (چون پدرش از مراقبت سلیمان شکوه جدائی اختیار
نموده عازم آستان عالمگیری گردید) کیرت سنگه (که بعد
از جنگ دار شکوه بوطن رفته بود) پسر ملحق شده همراه

(۲) نسخه [ج] سارنگ پور - (۳) نسخه [ب] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش
گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و
چندے بفوجداری نواح دارالخلافه پرداخت - پستر بهمراهی
پدر در تسخیر ولایت سیوا تردد های نمایان نمود - و با سه
هزار کس روبروی قلعه بودندهر ملجاء بر ساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع
عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کبریت
سنگه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندی
یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور
لوائ عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کبریت
سنگه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر
بیجاپور نبردهای مردارها نمود - و (چون میرزا راجه در
برهانپور باجل طبیعی در گذشت) او دران اندوز حضور
گشته بعزایت نثار و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو
هزار و پانصد سوار پایه اعتبار برتر افراخت - و باز کومک
دکن گشته مدتی دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم
سنه (۱۰۸۴) یک هزار و هشتاد و چهار هجری بنهان خانه
نیستی فرو رفت *

(۲) نسخه [ج] بودندهر - (۳) نسخه [پ] طبیعی - (۴) نسخه
[ب] و در سال .

کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلد مکان
بمنصب درخور سربلندی یافته - سال هفتم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و دو صد سوار و خطاب خانی کامیاب گشته -
سال دهم از تغیر لطف الله خان بخدمت بخشیدگی اهدیان
اعتبار برگرفت - سال دوازدهم بداروغی جواهر بازار تقاضا
جست - سال نوزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال
بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت
بیوتائی مباحثات افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
از دارالخلافه عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داری دارالخلافه
مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان
واقع خوانی و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم
خان بخشیدگی سیم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان
آخته بیگی و سال بیست و هشتم داروغگی جلو و سال
سی ام عوض بهره مند خان داروغه غسل خانه و آخر همین سال
پس از انتقال محمد علی خان خانسامان شد - پستر از
تعلقه مذکور معزول شده سال سی و سیم با جماعه مامور
گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند -
سال چهل و سیم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
ولایت بلند پای افراخت - چندے قلعه داری اکبر آباد

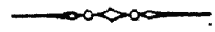
هم داشت - ساده لوحیهای او زبان زد است - و با
بے کمالی نظر بعلو خاندان بسیار بر خور می پیچید - و هر
بهر کس فرد نمی آرد *

گرفتند روزی پادشاه پیغامی بامیر خان تهته فرمود که
یکامگر خان برساند - او مصحوب معتمدی ازین ماجرا خان
مذکور را مطلع ساخته استدعای آمدنش بخانه خود کرد - خان
مذکور بدر تجاھل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان
خود بنی عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم
تهته - گفت یعنی عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانه فراشان
نمی آئیم - و باین حرف قلمیج بدان کرد که میر عبدالکریم مدتی
داروغگی جانماز خانه پادشاهی داشت - چون امیر خان
این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست
در خانه نبایستی طلب داشت - قطعه نعمت خان عالی که
بیت اولش اینست *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالی منزلت *

* با کمال عز و تمکین و وقار و زینت *

در حق اوست *



حرف اللام

لشکر خان

محمد دهمین نام خراسانی در عهد عرش آشیانی بمنصب
دو هزار و خدمت والی میر بخشگیری و میر عرفی اختصاص
داشت - در سال یازدهم بسعادت مظفر خان تربتی معزول
گردید - و در سال شانزدهم از بے خودی و دولت نخوتی
روز روشن مست شراب بدربار آمده عریضه ناکي نمود -
چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب
عظیم الشان او را بدم اسب بسته گردانیدند - و چندی محبوس
داشته و گذاشتند - و در تخییر بهار و بنگاله بهمراهی
خان خاندان منعم خان تعیین بود - در جنگ دژ کرانی^(۲)
(که دعوی وراثت آن ملک می نمود) در فرج قول
بر فاقی سپه سالار پامی ثبات افشوده زخمهای عذیف برداشت -
اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائی و سهل انگاری

(۲) نسخه [۱ - ب] جان خاندان منعم تعیین بود (۳) نسخه [ج] کرانی *

ایام نقاهت در نهمصد و هشتاد و دو در بنگاه قالب تهیه کرد . صاحب جمعیت بود . هزار سوار نوکر خود داشت *
 اگرچه این افراط تعدیب (۲) که از جانب پادشاه در باره او سرزد (بظاهر استیلائی قوت غضبی ظاهر می کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشاء ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر می گیرد - یک را بزهر چشم و چین پیشانی و دیگر را بدرشتی و سخت زبانی بعضی را سیلی و مشک کوب و برخی را بکوبه و چوب سزا دهند - خوش گفت کسی که گفت * (باعی *)

* قادیبی اگر ضرورت افتد بهرس *

* یکدست خطا ست گوشمال همه کس *
 (۳)

* ای مطرب قانون بساط انصاف *

* دف را بطمانچه کوب رنی را بنفیس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که باوصف این همه عمدگی متحمل چندین خواری و خفت گشته از ذلالت نفس و دناءت همه دست از نوکری و ملازم پیشگی بر نداشت - والا بما کم رقیبان که بکجی ابرو و خوف پهلودار جان بیاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکدامی جاوید اندرخته *

(۲) نسخه [ج] این امر از تعدیب - (۳) نسخه [ج] هر کسی *

تنبیه

چون شخصیت هر کس قطع نظر از آن شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعی (که اشمل و انفع وارد شده) بشخص بر نمی گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزای دارد *

لشکر خان ابرو الحسن مشهیدی

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بزدگی اندرخت و حسن پرستاری را سرمایه دولت ساخت - بعد فرمانروائی بخطاب لشکر خانی و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتی بدیوانی و بخشیدگری موی کابل می پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت می باخت طلب حضور شد - و پس از آن به تنبیه افغانان (که ساک راه مترددین هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مهما امکن در زدن و بمتن رهنان و قطاع الطريق سعی بلیغ بکار برد - تا بر وجه نیک امن طریق صورت گرفت - و در سال چهاردهم (که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکانی گردید) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافه

(۲) نسخه [ج] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهی بهرامی شاهزاده پرویز بسپه سالاری مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعیین شد) لشکر خان نیز کمکی گردید - بعد (سیدن برهانپور) (چون عادل شاه والی بیجاپور بر غم ملک عنبر با مهابت خان طرح درستی انداخته ملا محمد لاری سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان راه رتن سربلند رای را بحراست بلده گذاشته لشکر خان را با جمعی از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهمان آنجا بملا محمد تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب آله آباد شتافت - ملک عنبر (که منتظر فرصت بود) به بیجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مرمغان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازای هواخواهی پادشاهی چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قریب دوازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند رای با معدودی در شهر اقامت گزیده لشکر خان را با فوج دکن در رفاعت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهی ساخت - ملک عنبر آگهی یافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهی گستاخی سر نزده - بچه تقریب واجب التخریب شده ام - چون با عادل شاه از قدیم ایام بر سر حدود ملکی

نزاع است مرا با مدعی بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلاً التقات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد هر در دنبالش گذاشت - هر چند او سپهراندازی و مدارا می نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبونی کرده شدت و غلظت می افزود - چون کار بر تو تک شد - و اضطراب دامن گیر گشت) ناگزیر در منزل بهاتوری پنج کردهی احمدنگر قرار بچنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد لاری کشته شد - و سر رشته انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادر رای و اردا (ام از امرای پادشاهی دست بکار جنگ نابوده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر اینها بود) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنه خون او بود) از سرچشمه تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهی لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان و غیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر در آمدند - و چندی بمقتضای سر نوشت آسمانی در قلعه دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودی بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا رهائی یافته

(۲) نسخه [ب] اضطراب - (۳) نسخه [ج] بر آنها.

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر
سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده
لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باز مرحمت
فرمودند - و باضافه دو هزارى ذات و سوار بمنصب پنجهازارى
چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه دارى کابل از تغیر
خواجه ابوالحسن تربتی اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از
وصول منصوب نذر محمد خان والى بلخ و بدخشان از
کوتاه بینی و قابو طلبی وقوع حادثه جنم مکانی را موجب فوز
مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکر کشیده
بحوالی آن بلده شورش افزا گشت - لشکر خان بانتظار
کرمک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود)
در راه متوقف نگشته بلا اجمال گام سرعت برداشت - چون
به باریک آب (که درازده کوهی شهر است) رسید نذر محمد
خان از گرد قلعه برخاسته باراد دستبرد پیش آمد - لشکر
خان از ناموس جوئی و کارطلبی بقصد پیگار باستعجال روان
شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیری
و چیرگی می آید و نوکوان ماهواره خوارش (که در روز
بد همپائی نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته
نهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشتم هجری عطف عنان
نمود - و نشیب و فراز مسافتی (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نور دیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه
کابل گشته باستمال و ترفیه سکنة شهر و عایای نواحی
(که غارت زده و منتم رسیده اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت
و هر جا مناسب دید فوج فرستاده متمدان را برانداخت -
اما [چون قطان صوبه کابل (که از طائفه سنیه سنیه حنفیه
اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضی
نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم
از تغیر مهابت خان بحراست دهلی نامزد گردید - و
(چون از کبر سن خدمات مرجوعه از متمشی نمی شد) در سال
ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران باستان دوس
سوار پرداخت *

اگرچه در پادشاه نامه علمت انزوا غیر از پیری بیان
نکرده - اما بقرائن حال تفرس میروند که پیری چندان در
فیافته بود که از نوکری معاف دارند - مگر بوجه
از جانب او انحراف بمزج پادشاهی رد داده باشد - گویند
پس از استعفاى نوکری عازم حج گشت - و بعد تحصیل
زیارت عتبات علیات و مرق زهای گران دران مشاهد
قدسیه بوطن مالتوف رفت - و بجا رب کشی آستان ملائک
پاسبان رضویه (علی ساکنها الثناء والتکبیر) فائز گردید - و دران
یلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بستم - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشيدش سواران خان است (که احوال او درين اوراق سمت تحرير یافته - و پسر ديگر ميرزا لطف الله است - مذهب سنی و جماعت اختيار کرده بخشي دکن شده بود - شمس رقت کوچ در پالکي نشسته بود که ناگاه شخصی بر سرش رسیده بخنجر بيداد هلاک ساخت - و بدر رقت - و هيچ ظاهر نشد که بود - و بابا ميرک خویش او در عهد جنت مکاني ترقي کرده کارهای نمایان در دامن کوه کانگور نمود - هنگامی (که شاهزاده شاهجهان محاصره بوهانپور فرمود) همراه زاد (تن) بود - (و در) (که شاه قلبي خان بشهر در آمد) او جنگ کرده کشته گردید - پسرش لطيف ميرک در قلعه دارمي انکي تنکي دکن بحر مي برد - بيدون باري باغچه طارح انداخته گور خانه خود ساخته بود - همانجا مدفون گردید *

شکر خان صرف جان نثار خان

يادگار بيگ نام پسر زبردست خان والا شاهي اعلى حضرت است - در حيات پدر بدولت روشناسي و تقديم خدمات عمده پادشاهي فايز گردید - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاره ذات دو صد سوار و داروغگی گرز برداران و منصبداران

(۲) نسخه [ج] و يداروغگی *

نقدي مفاخرت انداخت - و در همين سال باضافه پانصدی (۲) سید سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان چهار ناموي افراخت - و (چون همواره فيما بين سلاطين والا دردمان تيموريه و خواقين عاليشان صفويه ابواب اتحاد و يگانگي مفتوح و از جانبين ارسال نامه و پيام و اهدای هدايا مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانراني خود بر سر مقدمه قندهار برخه انديشها (که مورث زنجش بود) بخود راه داده سلسله گسل محبتهای ديرين گردید - چون او ازين جهان گذران در گذشت فردوس آشياني نپسندید که موالات قدیم يکباره انقطاع پذيرد - در همين سال جان نثار خان را (که شايان سفارت بود) بعطای طلب دو ساله او و همراهانش نقد از خزانه برنواخته بامرغان سه لک و پنجاه هزار روپيه و نامه معذون بتعزيت شاه صفي و تهنيت جلوس شاه عباس ثاني (که پسر جانشين اوست) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان خان بهادر بهند (که نه بجنب جاء و آزردی نوکري بوده بل بشرارت حسد پيشگان کذاره گزيده) روانه ايران ديار فرمود - و خان مذکور در آخر سال بيستم و یکم از حجابت برگشته تقبيل سده خلافت نمود - و بمنصب دو هزاره هفصد سوار و خدمت آخته بيگي سرافرازي يافت - و در سال بيستم و

(۲) نسخه [ج] شش صد *

همین بدیر توزکی درجه اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیکری دوم از تغیر سیادت خان پایه اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافه پانصدی سیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزار سوار فایز شده به بخشیکری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق تفره‌ها مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهی سعادت تلثیم عتبه اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیکری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امری چند (که دلالت بر عدم تدبیر داشت) بر وی (وز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیکری دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدی معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پزوهان حوالی حصار بیکانیور تعیین شد - و در سال هی و یکم از انتقال علی مردان خان امیر الامرا بصوبه دارای کشمیر و اضافه پانصد سوار سوارازی یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیری با ارسال خلعت و اضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار سوار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه دارای (۲) نسخه [ج] اضافه پانصدی یافته *

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه دارای تهنه مامور گشت - و پس ازان بغظم صوبه بهار رخس عزیمت رافد - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه دارای ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانش‌مند خان میربخشی بخدمت بخشیکری اول و بافزایش هزار سوار بمنصب پنج هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یک هزار و هشتاد و یکم هجری رخت هستی بریخت - از پسرانش کسی ترقی نکرد - صبیحه او بحباله نکاح لطف‌الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

لطف‌الله خان

همین خلف جملة الماک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح الصغره تا مرور دهور جلوه‌گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سی ام جلوس اعلیٰ حضرت ازین سنجی سرا انتقال نمود) لطف‌الله خان در سن یازده سالگی بود - بمنصب (۳) مقصدی صد سوار مشمول نوازش خمروانی گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی همدستان بدست اقتدار عالمگیری

(۲) نسخه [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجری *

(۳) نسخه [ج] هفت مدهی *

در آمد) از آنجا (که پدر مرحومش نهیت بمایر شاهزادگان در خدمت پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب بهادر ربط دلی و اخلاص از صمیم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات فرموده بمنصب هزاره چهار صد سوار سربلند گردانید - و همواره مورد توبیت داشته بافزایش منصب و تفویض خدمات حضور برنواختند - کمتر داروغگی بود از داروغگیهای عمده حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم از تغیر عاقل خان بخدمت داک چوکی مبهی شد - و سال سیزدهم از تغیر حاجی احمد سعید خان داروغگی عرض مکرر یافت - و در سال چهاردهم بخلمت کتخدائی با صبیح لشکر خان میربخشی (که پیش از آن در گذشته بود) مغلخ گردید - و در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر فیض الله خان بداروغگی قیل خانه اختصاص گرفت - و در سال بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادی بتازگی قامت امتیاز بخلمت عرض مکرر برآراست - و در همین سال باعزاز خهروانی (که خان مشارالیه در قلعه پاکلی سواره می آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست و سیوم صوبه داری لاهور از تغیر قوام الدین خان بیادشاهزاده محمد اعظم مفروض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت - و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقع خوانی فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهره آفاق بود و جودت طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت) در محاسره گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را دل نشین همگان ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص در آن نیم شبی [که محصوران بر دمدمه پادشاهی (که بکنگره قلعه رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان میر آتش را با سربراه خان چیله جلال نام بسته بردند] لطف الله خان که با جماعه چوکی خاص بمحافظت آن تعیین شده بود تا سه روز در میان دریا (که پای قلعه است) بپردلی و دلادری استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را برداشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافه پانصدی مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار امتحان سره برآمد) در سال سی و چهارم سمت تهانه کهداؤن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از تغیر ملایت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

گردید - و در همین سال بصدر زلتی بصلب منصب معاتب شد - و پس از چند روز ببحالی نوکری آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سی و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگی و از تغیر خانه زان خان بداروغگی خاص چوکی سرانرازی یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره در هزار سوار و بعطای نقاره بلند آرازه گشت - و بصوبه داره بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم از انجا معزول گشته بافروزی پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعه کھیلانا صوبه داره مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داره آقجا بنیابت بلطف الله خان (۲) که خسروپور خان فیروز جنگ میشد (قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نرسیده در سنه (۱۱۱۴) یک هزار و یکصد و چهارده رخت هستی برست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبی ائصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایست بپیش ازین ترقی می کرد و پایه دولت را به منتهای مراتب امارت می افراشت شاید لخته سبکیهای وضع و برخیز تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده *

(۲) نسخه [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخه [ج] بقلعه نرسیده *

مشهور است که در زه پادشاه عرضی که (که بعض (۲) مقدمات مخفیة مندرج بود) می خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبی بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخر الامر پادشاه بحدت درست فرمود که سوائے لطف الله خان کار دیگری نیمست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضی همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزی چند از بازیابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بود - و آن دور از سلامت و روانی ست) بهیار داشت - عبارتهای ساخته و تراکیب به تکلف تراشیده وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندی بحراست برهانپور قیام داشت) همایی وضع میرزا منش بود - در نغمات هنری خالی از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائی بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات باره (که هراول بودند) با معدود گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبه مخالف مشاهده

(۲) نسخه [ج] بعض *

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علی خان برادر حسن
علی خان و حسین علی خان آنها دیده به برادران خود گفت
که حیف این شیخزاده گوی از میدان برد - بمحرد این
حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان الله خان
و سید ارتان محمد و ابراهیم بیگ بسری و دیگر نوکران قدیم
محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگی نام
برآوردند) باهم در آویختند - و طرفه گیر و داره و غریب کارزاره
واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظاره ان کند آدری
درد حیرت بسر برآمد - عنایت خان زخمهای کاری برداشته در
میدان افتاد - رمقی از جان داشت - بعد از ساعتی درگذشت
خاند منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به
پسرانش (که خرد سال بودند) رعایت نمود - در عهد
فروردس آرامگاه هنگامه (که نواب آصف جاه نظام الملک از
دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیر الملک
مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که
طغای زاده آن نوین بلند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده
موصوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتصاب جدید پسران
او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حقیظ الدین و محمد سعید
خان (که برادر اعیانی بودند) برفاقم آصف جاه بدکن
آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یک فوجدار می عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حقیظ الدین
خان بهادر بغیابت صوبه دار می برهانپور سرفرازی یافت - و
چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم هجری بار دیگر
آصف جاه لوای عزیمت دارالخلافة برفراخت هر دو برادر
با قامت دکن نگرانیده همراهی گردیدند - و اینها را (که سکونت
شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت
دکن نموده در رکاب پادشاهی ماندند - و بشرف این قرابت
در پیشگاه خلافت عزت و احترام دارند - و هر دو بخوش وضعی
و رنگینی موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر
امیرزاده واقعی است - اگرچه در پیش منصبی از پدر و جد
درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - در
برادر دیگر یکی محی الدین قلی خان و دوم معین الدین قلی
خان (که در دهلی بودند) در قتل عام نادر شاه کشته شدند *

لطف الله خان صادق

(۵)
از شیخ زادهای انصاری - وطنش پانی پت است - وقت
خلد منزل در دربار پادشاهی آمد و رفت نموده از کم رتبهگی
پایه عمدگی رسید - و در عهد جهاندار شاه بیایه عتاب
درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

(۲) نسخه [ج] پنجاه هجری - (۳) نسخه [ج] و برادر دیگر محی الدین
قلی خان - (۴) نسخه [ج] کشته شد - (۵) نسخه [ب] و وطنش *

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت
 نشان در آغوش او در آمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه
 باتفاق سید عبد الله خان به بذر و بسمت دار الخلافه تعیین شده -
 قطب الملك دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه
 این تعلقه بنام ^(۲) جهیل (ام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب
 مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملك گفت
 که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم -
 آخر تعلقه مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد
 فردرس آرامگاه بخدمت خانسانانی و منصب شش هزاری
 و خطاب شمس الدوله بهادر متهور جنگ کامیاب گردید - بعد
 آمدن نادر شاه (چون از حرکات خلاف مرضی بظهور آمد) بهایه
 عتاب در آمد - در عهد احمد شاه در گذشت - در لقب
 او (که لفظ صادق افزود شده) وجه آن زبان زد عوام است
 دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیرالامرا می بود -
 و بمنصب سه هزاری رسیده - و برادر سیوم او شیرافکن
 خان است - که بغوجداری کره مضاف آله آباد مقرر شده -
 از پهرانش عنایت خان (اسخ و شاکر خان بقدر ترقی کردند *

(۲) نسخه [ج] جهله رام - (۳) نسخه [ب] تهور جنگ *

حرف المیم

* مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از
 اعظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در
 فیکو خدمتی فردرس مکانی خود را نثار کردند - خواجه با
 این همه حقوق بقرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و
 شایستگی فضائل منظور نظر بابری شده سرآمد امرای بزرگ
 گردید - برادر دیگرش کوچک خواجه مهرداد و معتمد خاص
 بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیستم رجب
 سنه (۹۳۲) نهمصد و سی و دوم هجری واقع شد - و اگر مخیم
 سرادقات فردرس مکانی گردید) سپاه چغتای را قلمت مجانست
 علت عدم موافقت با اهل هند شد - و اقراط گرمی هوا
 و شائبه سموم و ربا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راهها
 و دیورسی سودا (که تنگی معیشت و فقدان اجناس بدید
 آمد) امرا قاطبه قرار بر معارفت داده بسیاری یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مراتب خصوص درین یوزش سخنان مردانه عالی همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردس مکانی (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکی (که بچندین سعی و اهتمام بدست آمده) باندک تعبیه و کلفتی (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) قبولداری غزنین و گردیز بغام ری مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابری مرقوم خامه راستی رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیله خواجه میسر شده - در نصائح جنم آشیانی بحسن سلوک با خواجه و مفتح گسلاذیهی او وصیت فرموده - پس از ارتحال فردس مکانی خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار می پرداخت - در (۹۴۲) نهصد و چهل و درسام میرزا برادر شاه طهماسب مغربی بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبه درم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیه چوسا خواجه همراهی جنم آشیانی

(۲) نسخه [۱] گردیز - (۳) نسخه [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضی نسخه] چوسا - (۵) نسخه [ب] جنم آشفانی *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری^(۲) زمانه متوجه سنده شد خواجه از سیالکوٹ رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه در گذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیله شایسته خدمتیهی نیاگان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما^(۳) چون سرشت او بخبت و خیانت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاری^(۴) مجبول - مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور می آمد - چنانچه جنم آشیانی او را مصاحب منافق می گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرض آشیانی رسید) او از تبه رائی و بیخردی شطرنج اوقات خود را در صحبت شاه ابوالمعالي ترمذی گذرانید - و لختی بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشه ناصواب بدلهی آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانه حجاز نمود - ناصر الملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعه قرطاس بریکه اسم قتل و بردیگری نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشی (که از پرده غیب بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائی از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

(۲) نسخه [ج] ناسازی - (۳) نسخه [ب] چون سرشت او *

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاره اکبری سمت - صاحب فضل و کمال
بود - ابتدا در قندهار ملازم بیروم خان شده - بعد سرپر آرائی
عرش آشپانی بوسیله خان وزیر برتبه امارت و سرداری (سیده)
بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو
(که در جنگ مصدر ترددات گردید) بخطاب نابورالملکی
سرافرازی یافت - و رفته رفته قسم استقلالش افزود (که
جميع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا
خود رکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائے
رسید) که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتای بدر خانه
او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی
خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او
دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد)
حسد آلورگان نا توان بین بستوه آمده خاطر بیروم خان را
بهره های نا مناسب از متنفذ ساختند - اتفاقاً سال
چهارم ناموالملک روزی چند بیمار شد - خان خانبان بعیادت
رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نادانستگی گفت
باشید - خبر کنیم - خان خانبان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین
واقعہ واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت
در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشاخت -

خان خانبان گفت که شما چه قدر ما را شناخته اید که او بشناسد -
بارصف این بیروم خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانبان زمانی چنین
در ابرو بود - غرض گویان واقعہ طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما تو را
از ملائی بامارت آوردیم - چون تلک حوصله بودی بیک ساغر
از دست رفتی - الحال مصلحت اینست که منزوی شوی -
ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشکفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائی کذب و دیگر بداندیشان
بیروم خان ملا را بقلعه بیان فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانه گجرات بود که در راه
نوشتۀ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
توقف نموده انتظار لطیفه غیبی برند - مشار الیه در نواحی
زنتنبور اقامت برگزید - چون به بیروم خان آگهی شد جمع
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیازند - ملا بعد از آن (که
زد و خورد در میان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدرده
بدر رفت - فی الحقیقه بیروم خان باغوازی کوته اندیشان
حسد پیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدعت خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنج این قضیه
در خاطر عرش آشپانی بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به کجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیروم خان شنید . و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی و نمایت علم و نقاره بلند پایه گشت . و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعیین شد . چون سال ششم ادهم خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت . باز بهادر حمایه از بر نداشته در سال هفتم در حدود اراس جمعیتی فراهم آورده عرصه خودسری آراست . پیر محمد خان فوجی ترتیب داده بر سرش شتافت . و باندک تلاشی او را اداره دشت هزیمت ساخت . و بتسخیر قلعه بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که از جانب باز بهادر باستحکام آن می پرداخت) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت . و (چون والی خاندیس میران محمد شاه فاروقی در اعانت باز بهادر جدی داشت) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ابلاغار چهل کوه در یک شب رانده (چون او در قلعه آسیر بود) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت . و حکم قتل عام نموده بهیاری از سادات و علما را بحضور خود گردان زد . و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است . مستعد پیگار گردید . ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بهندیه اولی شمرند . پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست . همراهان لوازم رفاقت بنجا نیاوردند باندک تلاشی از جا رفتند . بعضی هواخواهان جلو اسب او گرفته از جنگ برآوردند . چون بگذار نریدا رسید شام بود . مردم گفتند که غایم دور است . امشب اینجا توقف باید کرد . نشنیده سواره خود را باب انداخت . اتفاقاً قطار اشترج نیز در میان آب می گذشت . باسب خان پهلو زد . او از اسب جدا شد . همراهان قریب از بد درونی ببر آوردن دست و پا می زدند . غریق گشت *

(۲) * چو روز آرد روز در تیرگی *

* در چشم جهان بین کند خیرگی *

(۳) * خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خرد کرد *

* خون ناحق مکن چو یابی دست *

* کر مکافات آن نشاید رست *

(۴) این سائحه در سنه (۹۶۹) نهمد و شصت و نه واقع شد عرش آشیانی از رفتن چنین نوکر درمست اخلاص کاردان جوانمرد عالی همت ترین قاسف بسیار گشت . گویند پیر محمد خان ثروت و سرانجام بمرتبه بهم رسانیده بود (که هر روز

(۲) نسخه [ج] چو روز آرد - (۳) نسخه [ج] کرده - (۴) نسخه [ا ب] در نهمد و شصت و نه *

هزار قاب طعام می کشیدند) - و با تجبر و نخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسم بمردم بخشید - اما هرچه بود آیه قهر بود - غرور سپاهگري بعصبيت ملائي فراهم آمده دولت و جاه سرداري شد - ديگر چه توان گفت - در هنگامه (که مدارالمهام خلافت بود) از پيشگاه سلطنت بخان زمان شيعاني تهديد رفت - که شاه ساربان پسر را (که بمعشوقتي برگزيده) پادشاهم پادشاهم مي گريد - بحضور فرستد يا از پيش خود دور سازد - خان زمان برج علي نوکر معتمد خود را بجهت تسكين غضب سلطاني و مهم سازي دربار روانه نمود - او بمنزل پير محمد خان آمده گذارش لخته پيغام کرد - ملا بغضب رفته او را ته چوب گرفت - و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون اين شخص مظهر اسم خود گرديد *

مير شاه ابراهيم عالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسيله خواجه محمد سمیع بمجلس جنت آشياني راه يافت - (چون بحسن صورت و زيبائي منظر خالي از قبول نبود) منظور نظر پادشاهي گرديده (۲) نسخه [ب] پادشاهم ميگريده (۳) نسخه [ج] گفت اين شخص - (۴) نسخه [ج] قبول *

بشمول تربيت و عنايت بدرجه امارت رسيد - و بخطاب غرزندي اختصاص گرفت - و در يساق هندوستان مصدر ترددات و مردانگيا شده بعد فتح با برخه امرا و عمدها بصوبه پنجاب دستوري يافت - تا سکندر خان سوز والي هند (که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشيده) اگر برآمده دست اندازي نمايد بتدارک آن پردازد - و جميع مهمات آن ولايت براي او مفوض شد - اما بعهده والي و نخوت او با امرا باعث آن گرديد (که شاهزاده اکبر را باقالبقي بگرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بقام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بياه ملازمت شاهزاده نمود) نظربو الطاف جنت آشياني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بيکران ساخت - آن مرتبه نشناس بمنزل خود رفته پيغام يشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه بر همه روشن است خصوص بر ايشان - که فلان روز با پادشاه در یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنايت کردند - پس با اين نسبت من (که بخانه شما آمدم چرا تقيه رنمد براه من (۲) جدا انداختند - شاهزاده باوجود حدائث سن جواب داد که توره سلطنت ديگر است و قانون عشق ديگر - آن نسبت (که پادشاه را با شما بود) مرا نيست - عجب که درميان

(۲) نسخه [۱ - ج] تقيه نمده *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گله کردند - پس ازان (که
عرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش
رفته و فساد از سیمای احوال او برخوانده روز سیوم جلوس
در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان
گل گر عسس آنجا سپردند - درزے از بے پروائی محافظان از
زندادان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر
مقید ساخت - از آنجا هم گریخته می خواست بکابل سرے
گشت (۲) چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم
برادرش را (که غوربند و غیوره جاگیر داشت) بلطائف الحیل
مقید ساخته بود [بدان جانب هم نشناخته در نوشهره بکشمیریان
(که از حاکم خود غازی خان ستم رسیده بودند) پیوست -
و بلا به و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ
نمود - و هزیمت خورد - و بعضی نوشته اند که چون بکمال خان
پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود -
کمال خان میر را اعتبار نموده فوجی فراهم آورد - و باتفاق
یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهی نمود -
میر بهر گنّه دیبال پور (که در جاگیر بهادر شیانی بود) مخفی
رفته در خانه میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر
بود) پنهان شد - اتفاقاً درزے تولک بزوجه خود جنگ کرده

(۲) نسخه [ج] بکشد - (۳) نسخه [ج] دیبالپور *

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه
ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان
همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالي
را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوائه ولی بیگ
نمود که به بهکر راهی سازد - او روانه گجرات کرد - که از آنجا
بجهاز رود - در گجرات خونی ناحق ریخته نزد خان زمان
گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین
نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخر الامر در قلعه
بیانه زندانی گردانید - و در ایام کنول خود از ایلور شاه
ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانه حضور نمود -
در قصبه جهر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده
سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده
بشهاب الدین احمد خان سپردند - که به سفر حجاز راهی سازد -
و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بغیاث
فساد انگیزی از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حمید
احراری (که بغی در زیده بود) ملاقات کرد - او جمعی را
همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلی غبار فساد
بر انگیزد - آن بے باک ازل بغارنول شتافته قلیله خورده
پادشاهی متصرف گشت - و به جهنجهنئون آمده از آنجا بحصار
فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمی شود - و انواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانه کابل گشت - و بماء جوجک بيگم والده ميرزا محمد حکيم (که رفق و فتق کابل برای زين او قمشيت مي يافت) احوال خود فوشته باین بيت معنون نمود *

* ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم *

* از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم *

بيگم بهخندان مردم (که شاه ابوالمعالي جواني ست بهنجابت و شجاعت متصف - ^(۲) جنت آشياني صبيحه کلان شما را نامزد) فرمود - اگر او را توديت فرمايذد - مفيد کاره ست) فریب خورده در جواب نوشت *

* کرم نما و فروز [که خانه خانه تست *

و بامراز بکابل آورده فخرالانما بيگم همشیره ميرزا محمد حکيم را باز دراج او در آورد - (چون في الجملة بوسيله اين نسبت صاحب اختيار گشت) از بدسرشتی خود و زشت آموزی لخته فتنه پژوهان (که تا بيگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با در کس از بے سعادتان بخانه بيگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانيد - ^(۳) و اکثر عمدها را که از انجمه حيدر قاسم کوه بر است (که پدر و برادر درين دردمان عالي از امرای

(۲) نسخه [۱] جنت آستاني - (۳) نسخه [ب] رسانیده *

بزرگ بوده - و درين ولا منصب وکالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - ميرزا سليمان (که همواره در آرزوی کابل بود) باستدعای پنهانی ميرزا محمد حکيم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالي ميرزا محمد حکيم را همراه گرفته بمقابله برآمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخی دولت خواهان ميرزا را جلو ریز نزد ميرزا سليمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاري کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عيد فطر این سال بحکم ميرزا از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بهچشم خویش دیدم در گذرگاه *

* که زد مرغی بجان سوزک راه *

* هنوز از صید منقارش نپرداخت *

* که مرغ دیگری آمد کار او ساخت *

* چو بد کردی مپاش ایمن ز آفات *

* که واجب شد طبیعت را مکانات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت

شهیدی تخلص می کرد *

محمد سلطان میرزا

پسر دین میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعه ناگزیر آن پادشاه (که تفرقه عظیم بخراسان (و داد) بملازمت بادر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنم آشیانی مشمول مراحم بود - با آن (که مکرر آثار عصیان بظهور آمد) جنم آشیانی از کمال مرورت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - در پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با جنم آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می آمدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد و شاه میرزا باجل طبیعی درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنم آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نبائر و عشاءر بعنایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشته برگزیده اعظم پور سرکار سنبل جهت خرج عنایت فرمود - در آنجا میرزا را در پیری چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همه اینها منظور نظر پادشاهی بوده در سرکار سنبل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا با اتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و از آنجا نزد خان زمان بجنوبور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج کفان بدوود دهلی رسیدند - و از آنجا بمالوه (که به محمد تلی خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنابرین محمد سلطان در قلعه بیان محبوس شده در آن محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعه چنور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را برداشت مالوه و مالش میرزایان تعیین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندر زندگی بهسربرد - دیگران ثاب مقاومت نیاروده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد از او بر بعضی بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتی (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بهرونج را بجاکیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدی کار بجائے رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعیین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن
مقابله چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس
شتافتند - و از آنجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند -
اشرف خان و صادق خان و غیره امرا (که بتمغیر رفته بودند) تعیین
شده بودند (سال میزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان
سراسیمه فرار نموده خود را بآب نریدا زدند - اکثر از همراهان
فرار رفتند - و (چون معلوم کردند که چنگیز خان بندر
جهجارجان حبشی کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل
خالی ست) باز بدان دیار شتافته قلعه جانپانیر و بهرنج و
مورت بجهنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمه ملک پادشاهی
شد - و الویه عرش آشیانی ظلال افکن آن مملکت گشت)
در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از
بهرنج برآمده از هشت گروهی اردری پادشاهی میگذشت -
(چون امرا یک روز بیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب
مورت (خصمت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیانی شهباز خان
را به برگردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار نمود - (۴)
چون بکنار مهندزی (که متصل قصبه سرنال است) رسید - مجموع
چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخه [ج] معلوم شد - (۳) نسخه [ب - ج] برنج - (۴) نسخه
[ج] یلغار *

چغد جیبه خاصه تقسیم یافت - درین اثنا امرا نیز رسیدند
(که مجموع دریست کس بود) - و دران قصبه محاربه سخت
رو داد - ابراهیم حسین گریخته آگره سو بدر رفت - و
زنش گلرخ بیگم دختر میرزا کامران با مظفر حسین پسر
خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشیانی دران سال
متوجه تمغیر سورت شده میرزا عزیز کوکه را در احمدآباد
گذاشت - و قطب الدین خان و غیره امرا را از مالوه طلب
داشته کرمکی گردانید - محمد حسین میرزا و شاه میرزا
(که در نواحی پتن بودند) با شیرخان فولادی اتفاق کرده
آن قصبه را گرد گرفتند - میرزا کوکه بعزم پیگار روانه
شد - جنگ بکمال معونت رو داد - (چون مال کار ناسپاسان
ناکامی ست) سورت فتح میرزایان نمودار شده بود که شکست
افتاد - محمد حسین میرزا بدکن گریخت - و ابراهیم حسین
میرزا با معتمد حسین میرزا (که در ناگور شورش افزا
گشته مالشے بسزا یافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران
هنگام حسین قلی خان حاکم آنجا محاصره نگرکوت داشت -
صلح گونه با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود
حسین میرزا در جنگ دستگیر شد - و ابراهیم حسین بملتان
بدر زده بدست بلوچان زخمی گشته گرفتار گردید - معید
خان چغته صوبه دار ملتان آکهی یافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا (پس از معارفت پادشاهی از گجرات باکوه) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخه محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل کنهایت (۲) از نورنگ خان پسر قطب الدین و غیره امرای پادشاهی شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادی (که سر بفساد برداشته بودند) پیوست - و بهینت مجموعی در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشپانی باستماع این خبر از آکوه در نه روز (که اکثر بجمازهای تیز و سوار می شد) ایلاغار نموده پنجم جمادی الاولی سال (۹۸۱) نهمصد و هشتاد و یک سه گروهی احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسید - و با محمد حسین میرزا (که اختیار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) محاربه سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس تردد می فرمود - محمد حسین میرزا زخمی راه گریز پیش گرفت - ناله پای اسبش بخار بست (قوم رسیده بر زمین آمد - در کس از مردم پادشاهی بحر و قتش رسیده سوار اسب کرده بحضور آوردند - و هر یک بتلاش جلد و نصبت این خدمت بخود می کرد - راجه بیرون بموجب حکم (۳) (۲) نسخه [ج] کنهایت - و در [بعضی نسخه] کنهایت - (۳) نسخه [ج] افتاد - (۴) نسخه [ج] بیرون *

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیار الملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نواچیان را دست از کار رفته گاهه بعنف و گاهه بلطف بقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهی رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیاری را طعمه تیغ ساختند - اختیار الملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسب بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه میرزا از میادعی جنگ گریخته اداره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که والده اش بدکن برده بود) بصعی جوق بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تونرمل پیش ازان بیداری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جونه گنده رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور
بسمت باز میرزا باحمد آباد آمده وزیرخان را محاصره نمود -
و با مردم از ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناکاه
(۲) بهر علی کولابی (که میرزای خرد سال را دست مایه
فساد ساخته چنین هنگامها می آراست) اتفاقاً رسیده
در گذشت - میرزا از مشاهده این حال در عین چیره دستی
از جا رفته بسمت نذرینار (دی گریز نهاد - چون بخاندیس
رسید راجه علی خان دالی آن ولایت مقید ساخته نزد
عرش آشیانی فرستاد - چندی زندانی بود - (چون فداست
و در سمت اخلاصی از حال میرزا ظاهر میشد) مورد عنایت
فرموده بر نواختند - و در سال سی و هشتم عرش آشیانی
خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگانی بسمت -
و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون باده پیمائی مفرط
و خیالات فاسد موروثی او بعرض رسید - از تیول طلب داشته
زندانی ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و
هشتاد در ایام محاصره آسیر میرزا را با فوج بتمسخر قلعه
(۳) تلنگ گسیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے برنگرفته
از بدسرشتی و باده مستی با خواجهکی فتح الله در آویخت -

(۲) در [بعضی نسخه] مهر علی خان سلدوز کولابی - (۳) در [بعضی
نسخه] انگ .

و (روزه قابو دیده گجرات رویه گام فراخ برزد - همراهان
جدائی گزیدند - آن ناکام میان سورت و بکلانه بوارستگی
پوشش در شد - درین سراسیمگی خواجه ویسی (که
به پورهش شتافته بود) رسیده دستگیر ساخته بحضور آورد -
پادشاه بر کم بیغی او بخشوده بزندانی دبستان برنشاند - در
چهل و ششم بتازگی از زندان بر آورده بر نواخت - پس
ازان باجل طبیعی در گذشت - همشیره میرزا نورالینسا بیگم
بشاهزاده سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم (که
خوشدامن جنت مکانی میشد) در اجمیر سنه (۱۰۲۳) یکمزار
و بیست و سه بیمار بود - جهانگیر پادشاه بعیادت بخانه اش
رفت - بیگم خلعت پیش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس
سلطنت مقدم داشته تسلیم کرده سراپا گرفت *

* مهدی قاصم خان *

ابتدا در ملازمان میرزا عسکری سیومین خلف فودوس مکانی
انسلاک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکه به نسبت
رضاعت میرزا امتیاز می اندوخت - برادرش غضنفر کوکه
هنگام (که جنت آستانی فتح گجرات فرموده احمد آباد
بمیرزا عسکری عنایت نموده بماندو عطف عنان فرمود) میرزا
(۴)

(۲) نسخه [ج] ناکام میان سورت - (۳) نسخه [ب - ج] جنت آشیانی -
(۴) نسخه [ب] فرموده *

روزی در مجلس شراب از روی مستی بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستی و با خویشتن نیستی - همشیزان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائی یافت پیش سلطان بهادر دلی گجرات (که به بندر دیپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبه مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید * (۲)

مجملاً مهدی قاسم خان پس از آن (که بملازمت جنت آشتیانی اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته گشت - و در زمان عرش آشتیانی بمراتب عمده امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاره سرافراز برافراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالنجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتی شد - و بولایت گدده و کنگه (که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشتیانی در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجری پس از معادرت جوانپور باکره مهدی قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعیین

(۲) نسخه [ج] گشت - (۳) نسخه [ب - ج] جنت آشتیانی - (۴) نسخه [ج] گردید - (۵) نسخه [ج] در زمان - (۶) نسخه [ج] کنگه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که مرکب چغین تقصیر عظیم گشته) بدست آرند - خان مذکور کمر عزیمت چمتو بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهی بهزاران تحسیر و قاسف دل از آن ولایت برکنده اداره محروای بے درستی شد - مهدی قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان گنگ پا نمود - چون او از تبارائی بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعی آن ولایت بدست افتاده) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملاکت و ستوه در شده در اواسط همین سال وحشته بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغی بهم رسید - بے استرضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و از آنجا از راه عراق بقندهار آمد و آخر سال سیزدهم در ایام محاصره قلعه رنننبهر تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت چپه سا گردید - و اسبان عراقی و نفائس امتعه بنظر در آردن - (چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگی زیب صفحه اعتبارش بود) عرش آشتیانی از راه مرورت بتفقدات فراران برنواخته بتفویض همان مرتبه

(۲) نسخه [۱] افتاده - (۳) نسخه [ج] آمده شورش دماغی *

امارت و تیولداریی سرکار لکنؤ و آن حدود سر مباداتش بفلک
برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشی

موجبی تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در
بدخشان خدمت جاله بانی داشته - در آن ایام (که جنت آستانی^(۲)
حسب الامر بدر جلیل القدر از هندوستان بدخشان شتافته
روزه چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجعات احوالش یافت -
او پرستاری دایمی آن عالی جاه را سرمایه سود و بهبود خود
دانسته همواره بخندمکاری قیام می نمود - و برخه آورده اند که
او در مغر سن در بندگی فردوس مکانی رسیده از آران صبی قا
زمان نشو و نما در ملازمت جنت آستانی بسر برده - ^(۳) بالجمله در
مغر عراق هم (که از بیمهری روزگار و بدمدیدی سپهر دوار با
کمال ناکامی و بی سرانجامی پیش آمد - و امتحان درصمت عیاران
اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهی تغلف
نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴)
نهمصد و پنجاه و چهارم جنت آستانی باقتضای مصالح ملکی
بدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتظر فرصت
بود) غیبت همایونی را مغنم دانسته بقتله بکابل در آمده

(۲) نسخه (ب - ج) [جنت آستانی - (۳) نسخه [ا - ب] نشو و نما .

متصرف گشت - جنت آستانی بعجلت برگشته محاصره نمود -
میرزا از کوتاه خردی همت ناقص خود را بتعذیب طفلان
بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف نموده از غایت
بیروحمی و سخت دلی شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار
سالگی در قلعه کابل بود) در برابر توپ نگاه میداشت - و
از صیانت ایزدی (که متکفل جراسست او بود) محفوظ
مانده - ^(۲) روزی زن قاسم خان موجبی را یستان بسته آویخت -
خاطر فدویت مآثر او از فرط یکهویی و یکرهویی ازین حرکت
شنیده هم بتذبذب نگرائید - و پایه درست اخلاصی خود را
بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشیانی بمناسبت
کار قدیمش جاله بانی بمیر بحرئ هندوستان سر بر افراشت -
و در دارا الخلافه بر کنار آب جون منزله دلکشا ترتیب
داده - در آخرها استعفای ملازم پیشگی نمود - و همانجا انزوا
برگزید - و در آخر شهر سنه (۹۷۹) نهمصد و هفتاد و نه
سفینه عمر بساحل فزا رسانید - نسخه در تتبع یوسف زلیخا
بشش هزار بیت درصمت ساخته - این دو بیت از انجا سمت

* بیت *

. * فموده دست مدعش از تفنن *

* هلال و بدر در یک روی ناخن *

(۲) نسخه [ب] جفت آشیانی - (۳) نسخه [ب] در آخر استعفای .

* میانش پرتو از حد بیان است *

* که اینجا نازکیها در میان است *

و این نیز شعراست *

* ساقیا قاع ز دروان شـروح بد حالی کنم *

(۲)
* شیشه یزکن تا که یک ساعت دل خالی کنم *

(۳)
محمد قلی خان قرقبائی

از امرای هزاره عهده عرش آشیانی ست - اواخر سال
پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعیین شد - و
سال هشتم بکمک حسین قلی خان (که بعد گریختن میرزا
اشرف الدین حسین بجاکیش سرفرازی یافته بود) نامزد
گردید - سال هفدهم همراه میر محمد خان کلان با فوج
مغلا جانب گجرات رخصت یافته - و در سفر ایلغار گجرات
از پیش فرستادهها بود - پستتر همراه خان خانان منعم بیگ
به یساق مریه بنگاله راهی شد - مآل احوالش بملاحظه
در نیامده *

محمد قلی خان برلاس

از نژاد برنتق است - طبقه جلیله او همیشه در سلاطین چغتا

(۲) در [اکثر نسخه] شیشه یزکن که یک ساعت - (۳) نسخه [۱ - ب]

محمد قلی قرقبائی - (۴) نسخه [ج] یلغار *

صاحب اعتبار و عالیشان بوده اند - جد کلان او امیر جاکری
برلاس از اعظم امرای امیر تیمور صاحبقران بود - خان مذکور
قافل نیکو رای پسندیده اطوار و در شجاعت و سرداری
سرآمد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و دیوبین پرستاری
در عهد جنم آستانی ترقی نموده بپایه امارت عمده برآمد
و ملتان جاکیر یافت - و در آغاز جلوس عرش آشیانی
باتفاق شمش الدین خان آنکه باوردن بیگمات و اهل و عیال
امرا و سائر ملازمان (که از بے خانمانی و مفارقت اهل و
عیال بے دایهها داشتند - شاید بدان سبب دل نهاد اقامت
هندوستان گشته از اندیشه رفتن کابل باز مانند) روانه آن
دیار شد - پس ازان بتیولدارمی ناکور و آن حدود اختصاص
گرفت - و روزه چند بحکومت مالوه نیز نامزد گردید *

(چون خود در حضور سعادت بار می اندرخت) خواجه
هادی مشهور بخواجه کلان دامادش بنیابت سربراه کار آن
ولایت بود - میرزایان باغیه بر سرش ریخته (اگرچه بملاحظه
بزرگ زادگی بخواجه زحمت جانی نرسانیدند) اما از قرار
واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان
ارزبک (که در اردهه بنخوت آرائی علم خود سری می افراشت)
تعیین گشت - چون در همان ایام خان زمان و بهادر خان
شیبانی (که سرگروه ارباب طغیان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه
ادبار شد - سرکار اودهه جاکیر محمد قلی خان مقرر گردید -
و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم معاضی
جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماری در سال نوزدهم
معموره بنگاله مفتوح گشت و داؤد کرانی بجانب ساتگانوی و
اردیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در قانده
(که دارالملک آن ناحیه است) رحل اقامت انداخته
بنظم مهمان ملکی و مالی پرداختن گرفت - و جمیع امرا
را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگانوی
فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد -
چون خان مذکور بیست کردهی ساتگانوی رسید او را پای
ثبات بلغزش درآمده بصوی اردیسه پی سپر راه گریز گشت -
اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراکندگیهای این
حدوده پرداختند که راجه تودرمل به محمد قلی خان پیوست
و در راهی شدن بصوب اردیسه و استیصال داؤد مرغبات
انگیخته رهنمون گردید - در تصبه مندل پور در شهر رمضان
سنه (۹۸۲) نهمصد و هشتاد و دو هجری محمد قلی خان
را روزگار سپری گردید - غیو آن (که زمان افطار نان خورد
و هراتی بر وی غلبه کرد) سبیل دیگر ظاهر نشد - برخی
از دوربینان عرصه آگهی این را از نتایج بداندیشگی از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلی خان از امرای
پنجهزاری صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - ممانت و
سنجیده روزگاری از شهر آفاق - پسرش فریدون خان برلاس
است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنک آستانی
بتیولدارای نازنول اختصاص گرفت - چون واقعه ناگزیر آن پادشاه
در میان آمد حاجی خان (که از غلامان عمده شیرشاهی
بود) با جمعیتی فرزادان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون
خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواکه (که دران وقت
همراه حاجی خان بود) مردود و مردمی بکار برده بصلح
مجنون خان را باعزاز از قلعه برآورده بدلهی گسیل نمود -
چون نوبت فرمانروائی به عرش آشیانی (سید مانکپور در
جاگیر یافت - و در هنگامه) که خان زمان و برادرش علم
مخالفت و خود سری بر افراشتند (او در مقابله آنها
ثبات قدم ورزیده هرچشمه اخلاص را بخار و خس هواداری
مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی) که خان زمان با
برادر خود بقتل رسید (مجنون خان در کاب پادشاهی
مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب
حکم بمحاصره قلعه کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهیه
در زمان ادبار افغانان بقدسه گرانمده از بجلی خان پسر
خوانده بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون
میت تسخیر چتور و رننجهور باطراف پیچیده راجه قلعه را
بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷)
نصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن
حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخان مشارالیه
قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم
باستخلاص گورکهور در آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان
قافشال در رکاب پادشاهی با شهباز خان میر توزک بسبب
اهتمام گفتگو کرده ادب یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز
در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جبباری
و میرزا محمد و دیگر قافشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان
باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید
نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قافشالان از لشکر
خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که
این خبر فروغی از راستی ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان
(که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جبباری پیاداش
نیکوخدمتیا مشمول الطاف عرش آشیانی اند) مجنون خان

از کار خود خجلیت زده وقتی (که خان خانان فتح گورکهور
کرده معارفت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهی سپه سالار
در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید -
و در سنه (۹۸۲) نصد و هشتاد و دو بحسن سعی خان خانان
معموره بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کرانی بجانب
اردیبه و کالابهار و سلیمان و بابوی منکلی بجانب گهواره گهاٹ
شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود)
رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و
حواشی تعیین نمود - تا یکبارگی صاحب آن ولایت از
خس و خاشاک مخالف رفت و ربه پذیرد - مجنون خان با
جمع دیگر بجانب گهواره گهاٹ (خصت یافت - قافشالان دران
حدود کارزار کرده جرهر مردانگی بعبار رسانیدند - و غنائم
فراوان اندرختند - سلیمان منکلی (که دم حکومت گهواره گهاٹ
میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زان افغانان اسیر و دستگیر
گشته آن ملک آباد بتصرف درآمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلی را با یوز خود
جبباری بیگ پیوند بیوگانی بهت - و آن ولایت را میان
قافشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال
آلپی بود) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت -

(۲) نسخه [ب] نصد و هشتاد *

بابی منکلی و کالا پهار (که بجانب کوچ^(۲) فرار نموده بودند)
 باتفاق اولاد جلال الدین سرز بتازگی گرد شورش برانگیخته
 بر سر قاتشالان ریختند - آنها آبروی حمیت و حیا را بشاک
 بے ناموسی انپاشته هیچ جا پای همت نیفشوده بحوالی
 قانده عمان کشیدند - مجنون خان بموافقت معین خان در
 قانده بانتظار خان خانان چغده گذرانید - سه سال پس از
 مصالحه داؤن کرانی بصرعت معارفت نمود - و دیگر بار فوج
 بسرکردگی مجنون خان بگهزه گهاث فرستاد - او از سر نو
 آن ولایت را مستخلص ساخته انتظام شایسته داد - و در
 همان ایام درگذشت - سه هزار منصب داشت - صاحب
 طبقات پنج هزار بقلم داده و گفته که پنج هزار سوار نوکر
 خود داشته - پس از فوت دی جباری پسرش ساء چند مراسم
 نوکری و کارگذاری سرگرم بود - تا آن (که هنگامه داغ
 بمیان آمد و گروه قاتشالیه متوحش شده آثار بغی بظهور
 آوردند) او نیز شریک این کار بوده - پس از قتل مظفر
 خان تربتی (که چنده ایام بکام شد - و برای هر یک لقبه
 تعیین یافت) خطاب خان جهانی بنام او بستند - چون
 این گروه از معصوم خان کابلی جدائی گزیده زنهار شدند
 (پس از ملازمت) عرش آشیانی نامبرده را مدتی بزرندان ادب

(۲) نسخه [ب] کوچ - و در [بعضی نسخه] کوچ *

هر نشانند - سال سی و نهم نقوش ندامت از سیمای او
 خوانده بر حال او بخشود *

میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان انکه است - در
 شهابت و پردلی یگانه رقت بود - بهمراهی میرزا کامران و در
 وکاب جنت آستانی^(۲) کارهای نمایان کرده در در اکبری مصدر
 خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبه مملکت پنجاب
 بود - و اکثر معالات آن صوبه بجاگیر انکه خیل (که عبارت
 از برادران و پسران و اقربای انکه خان مذکور است)
 اختصاص داشت - در تسخیر ولایت گنهر و استیصال^(۳)
 سلطان آدم و برنشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان
 کلان مساعی جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگی و
 شجاعت بظهور آورد - و چنین فتح (که سلاطین سابقه دهلی
 را در آرزوی آن بمرآمد) باقیال اکبری نصیب او گشت -
 و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علائی عرش آشیانی
 مرزبان کابل از ستم شریکه و بے اصفافی میرزا سلیمان حاکم
 بدخشان بقتل رسیده روی التجا بعرش آشیانی آورده بدرخواست
 کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب
 بهمراهی میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

(۲) نسخه [ب - ج] جنت آشیانی - (۳) نسخه [۱] و در تسخیر *

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته
میرزا محمد حکیم را بالتالیقی قطب الدین خان برادر خود
خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت
نمایند - پس ازان (که خان کلان یا عساکر پنجاب برفاقت میرزا
قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه
بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابی و
مقصودوری با امرای پادشاهی داخل کابل گردید - خان کلان
وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر
دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانه
هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حدائث سن از
عقل معایب رس بهره وافر نداشت همواره کلمات راهی
مقتنان کابل را (که بمضای بد خوئی در مقام فتنه اندوزی
بودند) گوش داشت - خان کلان (که بدستوی اخلاص بعدت
مزاج موصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزه
طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بغالبان او را
با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نه نشست - اگرچه میرزا
محمد حکیم اظهار تبعیت گونه می کرد اما بسیاری از
مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه
بخواجه حسن نقشبندی (که در کابل بسر می برد) همشیره
خود را (که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابروالمعالي بود)

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و از بچنین نسبت عالی
افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن
گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مرده مزاجدان
دقیقه سنج و باریک غور بود (دانست که عاقبت بغاوشی
خواهد کشید - از پیش بینیها شبیه آن (که کمر وقوف
یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور
رسیده دم آسایش و استقلال برکشید *

چون نخل بندان معنی و دانشوران باستانی پادشاهی
را ببغابانی نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را
به پیرایش درخت برداشتن از جائه و فشاندن بجای دیگر
و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن
بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و
قطع اغصان ناراست و تفریق دروخت عظیمه و پیوند کردن
بعضه به بعضه و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ
و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم
فلاحیت مقرر شده) انتظام می بخشد - همچنان پادشاهان
دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان
فرموده چراغ حکمت می افروزند - و لوی هدایت
می افرازند - هرگاه جمعی باهم یکدل و یک زبان بوده
فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانياً بجهت رفاهيت عموم
سکنه ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هرچند امره
فاملائم ازان کثرت معلوم و مظلون نباشد - و اين تفرقه
را سرمايه جمعيت پندارند - چه از آشوب باده مرد افکن
دنيا و بد مستی تنگ شرابان اين خمخانه هوش ربا ايمن
فتوان فحشست - خصوصاً وقتی (که فتنه اندوزان و سخن سازان
و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز -
بنابرين امرای اخلاص منش آنکه خيل را (که مدتی مدیده
در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در
سال سیزدهم معزول فرموده طالب حضور نمودند - و در
سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافه آگره
بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هریک بجایگزیر سیر حاصل
جید بهره مند گشت - سرکار سنهیل (که بهترین ممالک
هندوستان است) بجایگزیر میر محمد خان اختصاص گرفت
و حسین قلی خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب
امتیاز یافت - و آن آنکه وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در
سال هفدهم دارالخیر اجمیر مضرب خیام فاک احتشام
پادشاهی گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت -
خان کلان با بصیرت از امرای عمده بوسه منقلا بدان صوب
رخصت یافت - وقتی (که خان مزبور بقصبه بهادران (که

نزدیک سروهي ست) رسید رای مانسنگه دیوهرة (که کلان تر
آنجا بود) در مقام گردیزی درآمده چنده از راجپوتان را
برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان
کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان
هریک را طلب داشته پان میداد و رخصت می کرد - یکی
ازان متهمان پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار
سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت
را با رفقای او ازهم گذرانیدند - هرچند زخم سخت بود اما
بمحض فضل ایزدی در عرض پانزده روز بهی گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بعیز تسخیر
عیش آشیانی در آمد خان کلان بمورانی سرکار پتن (که
شهریست قدیم به نهر داله موسوم - و نخست پای تخت
این ولایت بوده) سر برافراخت - و در سال بیستم
سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکی
گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بتورکی و فارسی شعر
می گفت - دیوانه مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات
غزنوی تخلص میکرد - و در موسیقی نیز مهارت داشت -
گویند هیچگاه مجلس او خالی از فضلا و شعرا نبوده - پیوسته
بسختان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزای
اهل ذوق بود - ازوست *

* بیت *

* در جوانی حاصل عموم بذاتانی گذشت *

* آنچه باقی بود آن هم در پیشمانی گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *

* جز آه سحر هم نفس نیست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاری منصب داشته - در ایام محصور شدن میرزا عزیز [که در احمد آباد (که هر روز جوانان کارطلب بیرون برآمده داد مبارزت میدادند) مراتب جانفشانی بجا آورده] در گذشت - پسر دوم فرخ خان اسمت که تا سال چهارم اکبری بمنصب پانصدی رسیده *

معین الدین احمد خان فرخودی

سال (که جغت آستانی از کابل متوجه تسخیر هندوستان گردید) او در سایه عذایت سلطانی همراه (کاب بود - سال ششم جلوس اکبری (چون پادشاه بجانب ممالک شرقی لوائی نهضت بر افراشت) او را بحراسمت آگه گذاشت - سال هفتم) که عبدالله خان اوزبک بتسخیر مالوه مامور گردید) او را (که برشد و کاردانی در وزرای بیوتات امتیاز داشت) بخطاب خانی برنواخته (خصمت داد که بعد فتح بدلاسی وضع و شریف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (که دران مهم تعیین شده بودند) مناسب

حال هریک قزار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کار بند گردیده معارفت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان (که برطبق حکم محکم قاصد گرفتن پتقه بود) دستوری یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلده جنت آباد کور چهارانی شد و بنابر زبونی هوا ربای عام (و داد) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* مهر علی خان سلدوز *

از امرای هزاری سمت - (اواخر سال پنجم اکبری همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعیین شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب کجرات گام همت برزد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولی بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم (که عرش آشیانی بعزیمت شکار متوجه حوالی حصار شده بران معموره سایه اقبال گسترده) منزل او را بوزن قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان (رم ساختند - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندوز کوچی میرزا حکیم (خصمت کابل یافته بود) شرف دستوری

پذیرفت . سال بیست و چهارم با اتفاق راجه نورمل بنابر
تنبیه عرب (که جانب شرقی دیار مصدر هنگامه بود)
کمر خدمت بر بست . و بتقدیم مراسم نیکو بندگنی چهره
عزت افروخت . مال حالش معلوم نیست *

*** میرزا میرک رضوی ***

از سادات رضوی مشهدی ست . ابتدا در وفات علی قلی
خان زمان بود . سال دهم جلوس عرش آشپانی از جانب
او بمعذرت گزاری بموکب پادشاهی پیوست . و عفو جرائم
خان زمان صورت گرفت . سال دوازدهم (چون خبر بغی
خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقی خان
سپرده . میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود . و
پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت . بحکم پادشاه
او را هر روز پیش فیل مهم می انداختند . اما به فیلیان
اشاره بود بقدر مالش بدهد . روز پنجم بشفاعت مقربان نوید
جان بخشی یافت . و پس از چند روز عواطف خسروانی
گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوی خان چهره ناموری
افروخت . سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعیین گردید . سال
بیست و چهارم بخشیدگرمی بنگاله نیز ضمیمه شد . سال بیست
و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد . و آنطرف دریای
بگ مجامع ساختند) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود . چون جواب رسوال آنها بصلح
نگرآید خان مذکور و رای پتوداس را با یک دو کس برای
غمایش آنها فرستاد . کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن
یاغیان باز گفتند . او از ساده لوحی این راز را با خان
مذکور ظاهر نمود . از آنجا (که دورویی و شتر دلی محبوب
طبع خان مزبور بود) اندیشه این مردم را برمز و اشارت
خاطر فشین اهل بغی ساخت . آنها ازان افجهمن کناره گزیده
خیابار فتنه را بلند ساختند . و او را در پناه خود گرفتند .
بعد ازین احوالش معلوم نیست که بجای انجامید *

*** محمد مران خان ***

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاره اکبری ست . سال
فهم با اتفاق آصف خان عبدالحمید به تسخیر ملک گد و کنگره
تعیین گردیده . سال دوازدهم در صوبه مالوه جاگیر یافته با اتفاق
شهاب الدین احمد خان بدفع فتنه ابراهیم حسین میرزا و
محمد حسین میرزا رخصت یافت . و پس ازان (که مرزبانان
از هیبت خوج پادشاهی هوش و حواس باخته راه گجرات
گرفتند . و امرای متعینه هریک بجاکیر خود متوقف گردید)
خان مزبور نیز در اوجین (که در جاگیر او متعلق بود)
سکونت ورزید . سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب
هندیس بملک مالوه در آمد نموده در حوالی اوجین بهاط

شورش گستردند) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبه
مالوه در روز پیش ازان بر فساد اندیشیهایی ارباب فتنه مطلع^(۲)
شده در تعمیر و تاسیس قلعه اوجین اهتمام بکار برده قدم
ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و
فوج بسوداچی قلیچ خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان
از طنطنه لشکر فیروزی سراسیمه شده مندر رویه شتافتند -
خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نوبده
عبور نموده سال هفدهم (که فتنه میرزایان در صوبه گجرات در
داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا
عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده در جنگ در فوج جرانغار
بود - پس ازان (که فوج مخالف غلبه نموده افواج هر دو بازو
را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستور
بر طبق حکم همراهِ قطب الدین محمد خان الکه بتعاقب
مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خانانان
بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را
بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و
(چون خانجیان رخت هستی بسمت و دارو و غیره فتنه اندوزان
آن ملک بر سر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر^(۳)
بالعزیمت گردیده بتانده آمد - سال بیستم و پنجم مطابق

(۲) نسخه [۱] بر فساد اندیشه های - (۳) نسخه [ج] پا بعزیمت

سغه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری بهمان ضلع
باجل طبیعی در گذشت *

* مظفر خان تربیتی *

خواجه مظفر علی نام دیوان بیروم خان بود - هنگام تفرقه
(چون خان از بیکانیر متوجه پنجاب شد) میرزا عبدالرحیم
را (که سه ساله بود) باعیال و اموال در قلعه ترهنده محال
جاگیر شیر محمد دیوانه (که نوکر قدیم و تربیت کرده او
بود) گذاشته پیش راهی گشت - آن ناحق شناس اموال
را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید - بیروم
خان خواجه را از دیبال پور بدلاسا و استمالت او فرستاد -
آن بے آرم مرورت دشمن خواجه را مقید ساخته روانه حضور
نمود - هر چند بعضی اعیان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل^(۲)
و وجوه شنی اهتمام داشتند عرش آشیانی از مجرم نوازی
و جوهر شناسی جان بخشی فرموده - چند گاه بعملداری پرکنه
پرسرور مامور بود - از حسن کفایت بدیوانی بیوتات امتیاز
یافت *

چون کار دانی و بلند استعدادی وی ذهن نشین پادشاه
شد به والا منصب دیوانی و خطاب مظفر خانی سر بلند
گردید - سال یازدهم خان مشار الیه جمع زمی قلمرو را (که

(۳) نسخه [ب] هر چند اعیان سلطنت *

نر زمان بیرام خان بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بعام
افزوده برای مزید اعتبار قندخواه میدادند (از دفتر برآورده
حال حاصلی بزم خود و اظهار قانون گویان ممالک محروسه
تخمین کرده جمع دیگر قرار داد - اگرچه نفس الامر حاصل نبود
اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامزد دور نیست
(چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان
بامرا و ملازمان پادشاهی تعیین نوکر مقرر گردانید که هر کدام^(۲)
چند کس نگاه دارد - و عوام پناهی (که بامرا مقرر شده)
سه قسم بود - اول را ساله چهل و هشت هزار دام دوم را
سی و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم
پادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده رفته قطب خان نام
علاقه خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شایع نهایت بمزاج
عرش آشپانی ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا
ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگی لباس فقر پوشیده راه
محرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال
او مبذول بود) مطاوعش بدو باز گردانیدند - و در سال هفدهم^(۳)
روزه در حضور پادشاهی بازی چوبدر درمیان بود - مظفر^(۴)
خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگی کرده مصدر حرکات

(۲) نسخه [ب] گردانیده - (۳) نسخه [ب] بازگردانیده - (۴) نسخه
[۱۰ - ب] و مظفر خان *

روستایانه شد - عرش آشپانی از پایه اعتبار اذاخته رخصت
کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل
کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر
بازار بازی گرم داشته در معنی عبار طوائف انام می گیرند -
شایان بازیابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشته ادب
و بذگی از دست خدمت پرست نهند - و مراعات مزاج
این طبقه عالی نهاد را (که بسلامه برنچند) بر همه مقدم
شناسند *

بالجملة عرش آشپانی نظر به نیکو خدمتیهای او داشته
از عرض راه طلب فرمود - در رفته (که پادشاه بمحاصره
قلعه سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و سال هفدهم
از حویلی احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت -
و در همین سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک
بطلمب ساطانی شرف اندوز حضور گشته بمنصب زالی و کالت
و خطاب جملة الملکی اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد
امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت -
اما باز در بعضی کارها مخالفت مزاج پادشاهی ورزید - لهذا
از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل الهی از پتله (که
فوج به تسخیر رهتاس تعیین یافته بود) بے آن (که او بازیاب
مجرا شود) بطریق کمک مامور شد - درین دیار بهوش افزائی

و دل دهی خواجه شمس الدین خان خوافی (که نیز تعیین
بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان
آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجی پور را (که
افغانان متصرف شده بودند) بتازگی استخلاص نمود - نظر برین
خدمات پهنانیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست
آن ملک از گذر چوسا تا گدھی بدر تفویض یافت *^(۲)

گویند بعد فتح حاجی پور (که حالش بلندی گرفت)
خبر آوردند که آن طرف نوبده گندهگ افغانان سرکش فراهم
آمده اندیشه شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه
هممت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنه
چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه
آنطرف قویپ چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه
شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که درتر از آب
عبور نموده این غفلت اندرزان را سزا دهند - آنها ازین خبر
آگاهی یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهده خواجه
عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگی
خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه
کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردم معدود (که
همراه خان بودند) پراکنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخه [ب - ج] چوسه - (۳) نسخه [ب] گندک .

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز
در آید که خواجه شمس الدین عذر گرفته بجانب کوهستان
روان شد - و تیزر رسته بارور فرستاد که شاید کسی بفریاد
(سد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در
تعجیل غنیم (که دنبال نمی گذاشتند) فتورسه می انداختند
تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یک
بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزر بطلب کومک
رسید - خدا داد برلاس و غیره با سیصد جوان بهادر دریا
نوریده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری تردد طاق
طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بانی داده زر بگیر
نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و در
دیگر به ناگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال
بیست و دوم ناصیه سایی حضور گشته در مهمات سلطنت
دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر
باستصواب او سرانجام امور مالی و ملکی میدادند - چون
خان جهان صوبه دار بنگاله در گذشت مظفر خان بایالت آن
مملکت وسیع دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم
خواجه شاه منصور از سخت گیری و کفایت اندوزی باز یافتهای
شاقه بر ذمه امرای بهار و بنگاله برآورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلی و غیره اقطاع داران بهار بدان سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان (۱) که سرداری را با عملداری ضم کرده بود (با آن) که شورش افزائی بهار می شنید (در بنگاله نیز آن زواید ب حساب را از جاگیر مردم باز یافت نمود - و محصولان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازین سخت گیری و نا تیمارداری او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامی نصیب آنها بود - آخر هر چند بعجز و زنیهار گرانیدند مظفر خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیئت مجموعی از سوارو گرد فسان برانگیختند - و در مقابلۀ مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال می شد و مردم پادشاهی لوای فتح و فیروزی می افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب ادریسه رخت ادبار کشند - درین اثنا بعضی اربابان بیوفا از فوج پادشاهی جدا شده بآنها پیوستند - ازین حرکت سر رشته تدبیر مظفر خان گسیخته گردید - هر چند گفتند که ازین جمع پریشانی حساب پورنداشته (۲) ده آرا باید گشت که غلبۀ ماست (چون دل بای داده بود) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا درد بر فرمانپذیران

(۲) نسخه [ج] برداشته نبرد آراء

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونگی بود) که ناکاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فرود شدن مردانه گزیده بشهر بند گانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشی و دستوری بجا گذاشتن سیوم بخش اموال در میان آوردند - درین میان (۲) میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهی داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه پیر آمدند - و مظفر خان را (که با غلامان خود آماده جان سپاری بود) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کتوه میان رفیق بنای مظفر خان است *

* میر معزالملک اکبری *

از سادات موسوی و از اکابر مشهور مقدس است - در عهد عرش آشپانی در سالک امرای سه هزاری انتظام داشته (۳) بمصر براهی خدمات پادشاهی بین الاقراں لوای امتیاز می افراشت در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشپانی به تنبیه خان زمان متوجه جوهپور شد - از برادر خویش بهادر خان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخه [ج] میان - (۳) نسخه [ب] بمصر براهی خدمات بین الاقراں *

سرور فرستاد که بتاخت و قاراج آن حدود غبار انگیز فساد کردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالشی آنها تعیین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج دست و پا گم کرده در مکر و تزییر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهی آماده جنگ شویم - استدعا آنست که واسطه صفح زلات شوند - فیلان نامی (که بدست آورده ایم) روانه حضور میکنیم - هرگاه از دریای مکرمت جراثم ما بزال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذرخواهی خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز باب شمشیر از جریده روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفه چند مناسب وقت بمشافه گفته شود - میر با معدودے از اردو برآمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بهیار از جانبین مذکور شد *

چون آثار ناراستی در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیانی از امغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمه عساکر فرمود که آنچه

(۲) نسخه [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخه [ب - ج] می کنم -

(۴) نسخه [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخه [ب] مقدمات بسیار *

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معز الملک پیوسته بشورش پڑوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لواج صدق ضیاء دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغه ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان رسائل انگیخته مجدداً عفو جراثم او میشوند) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیر آباد با مخالفان در آریخت - محمد یار برادرزاده سکندر خان اریک (که مقدمه الجیش فتنه باغیه بود) بحمله عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوج گزیده از دنبال او آماده جنگ بود) پشت بمعرکه داده در بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار سکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و قاراج پراکنده شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد و گیر بفوج جوانگار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جرقه خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خون ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را برداشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

(۲) نسخه [ب] سکندر در جنگ مبالغه ابرام داشت *

به جنگ سر رشته نبرد را از دست داده عاز فرار اختیار نمودند - و برخی از روی نفاق و حرام نمایی خود را بگذار کشیدند - بشومعی اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد - هر چند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خورده بود) کاره سرانجام نشد - پس ازان (چون صوبه بهار بتصرف پادشاهی در آمد) پرگانه ^(۲) آرب و حوالی آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چهارم امرای بهار (که سر فتنه آنها معصوم خان کابلی تبولدار پخته بود) از قباة سرشتی و تیره خودی کردن مخالفت برافراشتند و میر معزالملک را با میر علی اکبر برادر خردش به حرب زبانی و حرف سرانی از راه برده شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندان راه مرفقت با آن سرتایان نپیموده جدا شدند - میر معزالملک بچونپور شتافته علم خود سری برافراخت - و بهیاره واقع جویان کوتاه بین را فراهم آورد - بخابرین در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت پادشاه خان ترکمان جاگیردار ماننپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن قباة رای را با دیگر بدگوهان (که با او یکتائی گزیده اند) بحضور آرند - او

(۲) نسخه [ب - ج] ارب - (۳) نسخه [ب - ج] نغله *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانه حضور ساخت - در حدود قصبه اژده کشتی میر در موج خیز دریای چون فرو شد *

* میر علی اکبر موسوی *

برادر خرد میر معزالملک مشهیدی ست - او نیز در عهد عرش اشیانی بمنصب سه هزاره اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهی با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر ولود نامه عرش اشیانی بخط قاضی غیاث الدین جامی (که بفضائل و مکرمات متحلی بود و چندان بمنصب صدارت جنت اشیانی امتیاز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت اشیانی در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزندی کرامت فرموده - بدجلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش اشیانی بمشاهده آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزه آن ولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگانه ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبه بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهی راه عصیان و کافر نعمتی سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان پکتائی گزیدند - لیکن از دور اندیشی

زود افتراق جسته مير معزالملك به چوپور رفت - و او در زمانيه (که شش گروهی غازي پور است) فرودکش نمود - مع هذا همواره به پيغام گزاراي و هرزه سراني افروزنده آتش فتنه مي شد - چون در سال بيست و پنجم کشتی برادرش در دریای چرن بگرداب فدا فرو رفت حکم از درگاه پادشاهي بپيام خان اعظم (که بانظام صوبه بنگ و بهار مامور شده بود) پيروي صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کولتاش در مقام لایه و حمله اندوزي در آمد - از آنجا (که معامل دیده در بود) دستان فروشی او سودمند نیامد محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - و آفت پادشاهي دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد *

* ميرزا شرف الدین حسین احراري *

پسر خواجه معین ولد خواجه خواند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجهان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبدالله احرار است (قدس سره) - خواجه کلان آراسته بود بعلم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین (که محله ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهي بیگ خان به اندجان هجرت نمود - در سنه (۹۰۵) فصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

(۲) نسخه [ج] درستاند - (۳) نسخه [ب - ج] شاه بیگ *

نقل کرده بهاری مرقد والده اش مدفون ساختند - او را از صبیة سید نقی الدین محمد کرمانی سه پسر متولد شد - خواجه نظام الدین عبدالهادی و خواجه خواند محمود و خواجه عبدالخالق - و بعد از فوت آن عقیقه دختر خواجه محمد نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام الدین را (که به چهار واسطه بمولانا برهان الدین علی صاحب هدایة فقه می رسد) بعقد خود در آرد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم و خواجه عبد الشهد و خواجه ابوالفیض - و از ترکیه خاصه نیز پسر داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجملة خواجه خواند محمود پس از سلوک طریقه درویشی بسعادت حج فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتی نزد مولانا جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتی باقصی مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده مشغول گشت - چون به هند آمد جنم آشیانی تخیل و تعظیم بسیار بجا آرد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر وجه بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

(۲) نسخه [ب] خواجه عبد العلیم - (۳) نسخه [ب] طریق - (۴) نسخه [۱ - ب] باقصی *

و حامل درد خانه یشب بدر تفویض یافت - خواجه زاده (چون علم معاش نیکو می دانست) ضبط آن نوعی کرد که کسی یشب در خواب نمی دید - مردم بگوان ارز میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف الدین از پدر آزرده خاطر میزیست *

چون جنت آشیانی هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباری فبیر خواجه عبدالهادی را نزد عبد الرشید خان والی کاشغر (که همیشه سلسله جذبان قوب و قرابت صوری و معنوی بود) فرستاده بودند باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه داد که مراسم تعزیت جنت آشیانی و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیانی بتقدیم رساند - در سال اول اکبری ادراک ملازمت نموده بسعی ماهر آنگه و ادهم خان در اندک مدتی برتبه امارت و منصب پنج هزاره متصاعد گشته به تیولداران اجمیر و ناگور لوای اعتبار برافراخت - و به نیروی شجاعت و کارهانی مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را برانداخت *

چون والد میرزا کوچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است از بطن فخر جهان بیگم صبیغه سلطان ابوسعید

(۲) نسخه [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغری که میرزا را همراه داد - (۳) نسخه [ج] کوچک بیگم *

میرزا لهذا عرش آشیانی در سال پنجم بخشی بانو بیگم همشیره خود را بازواج او در آورده پایاهش بلندتر ساخت - و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الویه پادشاهی انتهای به اجمیر نمود - میرزا شرف ملازمت دریافت - و بتسخیر قلعه میرقه (که به رای مالدیو راتهور تعلق داشت - و او از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزیت اعتبار و رفور اقتدار ممتاز بود) تعیین گشت - جگمال و دیویداس از امرای راجه (که باستحکام آن قلعه می پرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتی قرار یافت - بشروط آنکه سدهای سوای اسب چیزی از قلعه بر نیارد - جگمال بهمان روش بیرون آمد - و دیویداس جمیع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار برآمد - میرزا آگهی یافته بجنگ او سوار شد - پیکار به غایت صعوبت رو داد - دیویداس کشته شد - و بعضی گویند زخمی بدر رفت (چنانچه شخص بعد چندی خود را دیویداس می گفت - برخه تکذیب کردند - و جوقه برگزیدند - تا آنکه در یکی از معارک جان سپرد) - و در سال هشتم خواجه معین اعتبار و فردولت پسر شفیقه بتقریب حج از ابو الخیر خان رخصت گرفته از کاشغر بهند آمد - میرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهی آورد - عرش آشیانی خود استقبال کرده خواجه را باعزاز تمام باگروه آورد *

دیرین رسمه ست (که چون کسی را بخت تیرگی پذیرد
و زمانه بکین توزی بر خیزد) چراغ دانایی او فرو میرود -
نژاد را سود انگارد و نکوهیده را سزوار بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *

* همان می کند کش نیاید بکار *

(۳) چنانچه احوال میرزا باز گوید که قدر این همه عنایات
پادشاهی نشناخته در همین سال بجهت یا توهم بیجا یا
از بد سرشته که داشت بخیال فتنه انگیزی از آگه بجانب
اجمیر فرار نمود - (شش صفر تاریخ یافته اند) - پادشاه
از کوفه خردی و توهم زدگی از استبعاد تمام نموده حسین
قلی خان را با جمعه امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا
هیچ جا ثبات نرزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه
معین از حرکت نکوهیده پسر (اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم
او نگاهید) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده روانه حجاز
شد - و به بندر کبهایمت رسیده بعالم بقا خرامید - مذبذوق
نعلش او را در جهاز فتحي روان کردند - در دریا کشتی
فرو نشست *

(۲) نسخه [۱ - ب] همه آن کند - (۳) نسخه [ج] در احوال - (۴) نسخه
[ج] بجهت یا توهم - (۵) یعنی بحساب جمل که (۹۷۰) میشود -
(۶) نسخه [ج] کهنیاریت - (۷) نسخه [ج] قیچی .

میرزا شرف الدین چنده اداره دشت ادبار بوده
پناه به چنگیز خان گجراتی برد - و پس از بمرزایان باغیه
پیوست - و باز بمرزایان خاندیس همراه شد - و از آنجا
باز خسروان زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون
زمانه بر سر ناسازی بود هیچ جا ناخوش بند نگردید -
بعد از آن (که ولایت گجرات بحیطه تسخیر پادشاهی
در آمد) بدکن گریخته عبورش بسرزمین بکلانه افتاد - بهرجه
زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامی (که قلعه سورت مفتوح
شد) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیانی قدری
میرزا را بغیله (که آدم کش نبود) رسانیده بوزدان فرستادند -
و پس از چنده نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند
که اگر ندامت از ناصیه حال میرزا دریابد جاکیرے دران
صوبه تذخوه دهد - و الا روانه سفر حجاز نماید - چون
اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس
فکهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلی در صوبه بهار
بغی درزیده بیابا خان قاقشال وغیره (که در بنگاله شورش افزا
بودند) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره
نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر
مظفر خان چیره دست آمدند میرزا (که از بعضی دفائن او
مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمایه دستگاه ساخت -

اگرچه کارها به معصوم خان باز گردید اما سرداری به میرزا قرار یافت. چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید. لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کذبو با فوج شایسته حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت. و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست. هر یک یکمین دیگری^(۲) بر نشست. تا آنکه معصوم خان مکهود پسرے را (که منظور میرزا بود) بزر^(۳) فریفت. و بگفته از آب خشکاش زهر آمیز بخوردن میرزا داد. در سال بیست و پنجم سده (۹۸۸) هجری و هشتاد و هشت در گذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علی خلیفه است که رکن السلطنة بابر پادشاه بود. و بقدم خدمت و فرط محرومیت و زانیت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کاردانی در نظر آن پادشاه والا همت مرتبه عالی داشت. و از فضائل و کمالات کعبی خصوصاً طب بهره مند بود. چون بواسطه لخته امور (که در معاملات دنیوی ناگزیر رافع می شود) از جنت آشیانی بیم و هراس داشته راضی بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخه [ب] دیگر بر نشست - (۳) نسخه [ب] بفریفت *

جذاب همایونی بجا نشینی خود (میر خلیفه می خواست مهدی خواجه داماد فردوس مکانی را (که مرد باذل سخی بود و با وی اظهار محبت می کرد) بفرمانروائی بردارد. چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته. خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت. اتفاقاً رزے دران هنگام میر خلیفه با مهدی خواجه در خرگاه بود. چون میر بیرون آمد خواجه (که خالی از جزون نبود) غافل ازان (که دیگری هم حاضر است) بے اختیار دسته بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست می کنم. ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هر دی پدر خواجه نظام الدین بخشی افتاد (که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده) - خواجه متغیر شد و گوش او قافله گفت ای تاجیک * ع *

* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بدیر خلیفه رسانید که این نتیجه بداندیشی ست (که میخواهید دولت بخاندان بیگانه نقل کزد) - میر خلیفه ازان اندیشه ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانه خواجه نرود. پس از فوت فردوس مکانی جنت آشیانی را بر سریر خلافت متمکن ساخت *

(۲) نسخه [پ] پردازد - (۳) نسخه [ب] می خوراند *

محب علی خان نیز در زمان بابوی و همایونی در معارک صاحب ترددات بود - زوجه او ناهید بیگم است - و این ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [که از درست اخلاصی در معاریه عبدالله خان اوزبک (چون گیتی ستانی بدست غنیم در آمد پیش آمده) گفت پادشاه منم - این نوکر مرا بچه تقویب گرفته اید] - مخالفان او را از هم گذرانیدند - پادشاه ازان خطرگاه جانکاه خلاص شده اهل عیال او را همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والده خود حاجی بیگم (که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون است - و بعد فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس از بازواج میرزا عیسی ترخان حاکم تهته در آمد) روانه تهته شد - از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستی بر بست - و محمد باقی پسرش انتظام ده آن دیار گردید - از مدارائی با بیگم نکرد - و با حاجی بیگم نیز بد سلوکیها پیش گرفت - حاجی بیگم باتفاق برخه بدگوهراں در مقام گرفتن محمد باقی شد - او آگهی یافته حاجی بیگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلداری و تدبیر ازان ولایت برآمده (چون به بهکر رسید) سلطان محمود راجی

(۲) نسخه [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتی در میان آورده گفت که اگر محب علی خان باین حدرد بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم مدارای دفع الوقت او را راست انگاشته (چون بهندرسقان آمد) بعرض آشیدانی درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحبت علی خان (که از مدتی ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنگه جهت خرج از ملتان و جاگیردار آن صوبه قندخواه کرد - و مجاهد خان نبیره دخترش او را (که جوان مردانه شجاع بود) همراه ساخته بدان سمت دستوری داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومک او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بهکمک نگاشته با جمعی (که فراهم آورده بود) روانه بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود بر زبان رفته - درین کار من همراهی نمی توانم کرد - معارفت نمایند یا از راه جیسل میر بدان مملکت در آیند *

چون محب علی خان روی برگشتن نداشت ناچار با معدودی همراهان (که زیاده بر دویست کس نبود) دل

(۲) نسخه [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخه [ب] دفع آنوقت -

(۴) نسخه [ب] نبیره دختر او *

به تسخیر بهکر بر بست - سلطان محمود ^(۲) تا ده هزار کس
آراسته در حدود قلعه مائیهله ^(۳) پیش فرستاد - بعون ^(۴) تائید
آهپی این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها
بقلعه مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش
یافت - و لخر اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه
بهکر شد - کیف ما اتفاق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد -
ازان جمله مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود (که مدار
معامله بر او بود) با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را
دید - و باعث ^(۴) صوری آن بود که بدو ^(۵) ازان دیار بیگ ^(۶) ارغلی
پسرش را بیک از خلوتیان سلطان متمم گردانیدند - آن
ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او
شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس
اندیشیده مفارقت جست - محب علی خان بطمع مال و مثال
او را از هم گذرانید - و قوت دیگر برافزوده بمحاصره بهکر
پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا
پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران
ناحیه عارضه وزم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

(۲) نسخه [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضی نسخه] مائیهله -
(۴) نسخه [ج] باعث صوری - (۵) نسخه [ب] مدبران (۶) نسخه
[ب] بیگ ارغلی *

جوشانیده میخورد صحت می یافت - آنرا بوزن طلا میخریدند -
آخر کار سلطان محمود بعرض آشیانی ملتجی گشت که قلعه
پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میگویم - اما (چون میان من و
محب علی خان غبار بر خاسته) از مضرت او ایمن نیستم
دیگر تعیین شود که بار سپرده روانه درگاه شوم - هنوز
میرگیسوی بکاول بیگی (که عرش آشیانی بر طبق التماس
سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده) نرسیده بود که سلطان
بیمار شده زندگی سپرد - گویند محب علی خان
باستماع بیماری سلطان محمود رقعہ نوشت که طبیب حاذق
همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر
همان رقعہ بر نکاشت *

* دردم نهفته به (طبیبان مدعی)

* باشد که از خزانه غیبش درا کنند *

چون میرگیسو بدان حدود پیوست مجاهد خان در
محاصره قلعه کنجا به مشغول بود - مادرش سامعه بیگم (دختر
محب علی خان) آمدن میرزا شنیده بر آشفت و کشتی
چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر
گرفتار شود - خواجه مقیم هروی (که بامینی آن ناحیه
رفته بود) محب علی خان را از پرخاش بیجا بازداشت -

(۲) نسخه [ب] کنچانه - و در [بعضی نسخه] کنچایه *

میر گیو در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کلید قلعه سپردند - اما محب علی خان و مجاهد خان از خام طمعی دل از آن مملکت بر نمی‌کنند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علی خان براه مصالحت شتافت - تا میر گیو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علی خان با زه و زان در قصبه لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعی کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علی خان فرستاد - از قاپ مقاومت نیاورده بجانب ماتهپله شتافت - سامعه بیگم حویلی را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - در آن هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به قرمون خان قرار یافت محب علی خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیانی بمحب علی خان (که آثار تجربه و شناسائی از نامیه حال او پیدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلایق و آنچه در پیشگاه کامل بشایستگی گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علی خان مصاحب شعور بود و کاردانی در سمت داشت عرش آشیانی سال

بیست و سیوم در گزیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوری فرمود - منصب میر عرضی بارگاه خدمت گذاری درو باش شهبان امارت ولایات در دست حکومت شهر دهلی - چون نیروی تگاپو در استخوانی کالبد کمتر دیدن از راه انصاف گزینی و فرمان پذیری به شغل همین خرسندی گرفت - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در ایالت دهلی بدار بقا پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبری او را چار هزاره نوشته اما شیخ علامی در ذیل هزارها مذکور ساخته *

بهکر نام قلعه ایست از ابنیه قدیم - در کهن نامه ها منصوره نویسد - و هر شش دریای شمالی یکنائی گزیده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبه آن موسوم بسکهر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معموره دیگر است به لوهري زبان زد - و پیوسته داخل سنده بود - میرزا شاه حسین ازغون والی تهته قلعه را از هر نو در کمال استحکام ساخته بهلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (که مردی سفاک دیوانه بود) در بهکر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه بقام خود کرده گاهی باشتی و گاهی بمخالفات می گذرانیدند - چون بهکر پیش از تهته تسخیر عرش آشیانی گشمت داخل ملتان گردید *

* معصوم خان فرخودى *

پسر معین الدین خان اکبری ست - بعد فوت پدر بمزید
عنایت پادشاهی بیایه هزارى منصب برآمد - و بتیولدارى
سرکار غازپور مباحی گردید - هنگامه (که در ولایت بهار و
بنگاله غبار بغی و فساد معصوم کابلی و بابای قاقشال تهیج
نمود) او (اگرچه در ظاهر بهرامی راجه تودرمل دل نهاد
تعاقب فتنه پورهان گشت و بخود سری و خود را ئی کارها
بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه
عرش آشیانی بدانسو باعث بروز خیم باطن او شده) منجم
نافرمانی پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و
تعدی متصرف شد - از آنجا (که از طفلی تربیت یافته
عواطف پادشاهی بود) عرش آشیانی از فرط مهربانی بشرط
و گذاشتن جونپور ^(۲) آورده بجاکیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان
پذیرفته بارده شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب
شورش می پرداخت - از حضور شاه قلی خان محرم و راجه
بیروبر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پرده
حیا برآمده حرفهای ناشایسته در میان آورد - ناچار کار از
اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش
سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگاهی یافته در سال

(۲) نسخه [ج] را گذاشت *

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور
بلهیری عرصه نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول
تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده
راه گریز سپرد - و بجونپور (که سی کرده ناردگاه بود) عذر
باز کشید - ناگاه سوبید غیبی آوازه کشته شدن معصوم خان
بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگی آوردند - او
بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار
پادشاهی (که از هزیمت سردار آگاهی نداشت) نمودار گشت ^(۲)
ناگزیر بمراسیمگی در آریخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *
چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهی رفته بود به قصبه
آورده شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع
ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کردهی آورده
صف آرائی رو داد - آن مدبر بتازگی شکست خورده
بارده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایه
مدهوشی او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زان و
اندوخته خود را گذاشته راه آوارگی گرفت - و چار ضرب
شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج به پیشین آشنائی به بنگاه ^(۳)
خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباہ از آب
سرو گذشته به راجه مان بومی آن سوزمین پیوست - و او

(۲) نسخه [ج] سرداران - (۳) نسخه [ج] کورج *

چندے را بدرقه گویان همراه دان - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشاره جان شکری نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزایه گمنامی کشید *
درین هنگام مقصود نامی از ملازمانش بدر پیوست و اندوخته روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشه سری باز بشور افزائی بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایج را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجی پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتی بتوپ و بندوق آریزش بود - شبی معصوم خان بذه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره سر کشیده (۲)
مردم فراهم نمود - و قصبه محمدپور را یغمائی ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالی او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستی بجاگیر او تذخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره گری بنشست - او دریافته (چون در خون قوت نمی یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدار الخلافه آگره رسید - باستشفاع مریم مکانی بتازگی

(۲) در [بعضی نسخه] جلوباره *

(۲)
مفتح جوائم او گردید - در همان ایام سنه (۹۹۰) نهصد و نون نیم شب از دیار بخانه خود میرفت - چندے بر رویخته از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجائے نرسید - لخته مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشاره پادشاهی میکردند - والله اعلم *

* میر کیسری خراسانی *

از هادات آن دیار است - در بارگاه اکبری بقدم خدمت و خصوصیت محرمیت شایان فرادران اعتماد گشته بمنصب بکاول بیگی (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و چون محب علی خان میر خیلغه بمساعی همت بمحاصره قلعه بهکر پرداخته عرصه زندگی بر متحصنان تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت) سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبری معروض داشت که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش می کنم لیکن (۳)
(چون میان من و محب علی خان جنگ و جدال رو داده) از غدر او ایمن نیستم - یکی از بندگان حضور تعیین شود - عرش آشیانی میرگیهو را (که بفرط کار دانی و معامله شناسی اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

(۲) نسخه [ج] مفتح جوائم گردید - (۳) نسخه [ج] لیکن میان من *

مردم محب علی خان سر راه او را گرفتند. (۲) نزدیک بود که گرفتار شود خواجه مقیم هردی پدر خواجه نظام الدین بخشی (که به امینی آن ناحیه رفته بود) محب علی خان را بنصائح هوش افزا از برخاش بیجا بازداشت - اهل قلعه (که در انتظار میر می گذرانیدند) بموجب قرار داد سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستی بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) تهمذ و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکه آباد بدست او درآمد - لیکن محب علی خان از خام طمع دل از آن ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشانی برین سوانح اطلاع یافته ابالت آن دیار را بخام قهرمون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن موجب شتافتند میرگیسو (که لذت چش حکومت شده بود) بر سر سرکشی و خود فروشی آمده خواست قلعه را محکم سازد - بهمونی انجام اندیشی از آن خیال فاسد باز آمد - و دست از آن ولایت برداشته بعبه بوسی (۳) زد آورد - و پس از آن بفوجداری میرقه (۴) و محالات اطراف و مضاف دهلی (۵) که از عمده ترین محالات درآبست (که عبارت از مابین دریای گنگ و جوں باشد)

(۲) نسخه [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخه [ب] خام طمع - (۴) نسخه [۱] اطراف او - (۵) نسخه [ج] که عمده ترین *

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندرزی و آزردی با نوکران بر سر علوفه بر شوریدند - و هر یک از آقا و سپاهی جانب کفایت خویش فرو نگذاشتند) در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهمصد و نود و یک در قصبه میرقه در همین دژ و ستد با سپاهیان فرمایش گفتگو واقع شد - برخی را از رسوائی و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید شوال بود) سرخوش باده بعیدگاه رفت - برخی از آن دو زبان ختنه اندوز به نیایشگری درآمدند - او از بد مستی مدارا از دست فرو هشته بنگویش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جاده اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگی بر سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآریزه برخاستند - همراهان راه بیدلی سپردند - روزگار میر سپری شد - آنها از بدگوهری کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیانی ازین آگهی بر آشفته بمیارس از آن قیاء کاران را بیاسارسانید - پسرش میر جلال الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب بود) در سال سیوم جهانگیری نهال زندگیش از تند باد اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس از چهره احوال او مشاهده نمود) از فرط محبت و غایت دلبستگی (نیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخه [۱ - ج] از افراط محبت *

(باب الميم) [۲۵۴] (مآثر الامرا)

جان سپرد - زنده بآتش در آمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار (۲) رائی دارد اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالی از غرائب نیست - اما حقیقه آنرا با این نسبت نیست - چه در صورت اول بها می باشد که بے تحقیق محبت و شیفتگی ادای رسم لازم می افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن و مرد خود را بآتش می اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوری ست - آباء او از جانب ملتان به سلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبد الله نزد مولانا عبدالقادر سرهندی قلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازه فضیلت او عالم را فرو گرفت - حاشیه بو شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا می آوردند - جفت آشیانی کمال توجه بحال او بذل می نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید (۳) بخطاب صدر الاسلامی امتیاز بخشید - گویند روزی سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

(۲) نسخه [۱ - ب] بسیار - (۳) نسخه [۱ - ب] زنان و مردان - (۴) نسخه [ب] صدر الاسلام *

(مآثر الامرا) [۲۵۳] (باب الميم)

پادشاه را پنج بسر بود - چهار رفتن یک ماند - سر همت خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمی یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تهنیت مرورید (که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پرده دین داری استیفا قوت غضبی بر وجه اتم می نمود - چنانچه قتل شیخ علائی بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطه بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام می نمود - در آن اثنا شیخ عبد الله نیازی [که از خلفای شیخ سلیم چشتی بود - و بعد معارفت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوری (که خود را مهدی موعود میگویند) (۲) گردیده] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائی روش او را خوش کرد - و طریقه پاس انقاس را (که میان طائفه مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر می برد - و شب ظررف خانه

(۲) نسخه [چ] مهدی وقت موعود - (۳) نسخه [ب] خورش کورده *

(۲) حتی اوائی آب هم خالی میگذاشت - روزی نو روزی نو - ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائی غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک محمد او بود نیز بمهدوی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متأثر شده آهسته بدر گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر ممالک محروسه محتسب الاهی نمایم - و الا ازین قلمرو بدر رو که علما فتوای قتل تو نوشته اند - شیخ بدکن شتافت - چون سلیم شاه بدفع فتنه نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبد الله ظاهر کرد که شیخ عبد الله بپیر نیازیان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان قازیان و چوپ و لک زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد مدت بسیاحت بدر آمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیانی (که متوجه انگ بتارس بود) رسید - لخته زمین مدد معاش بتمام فرزنداناش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگی سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

(۲) در نسخه [ج] لفظ هم نیست - (۳) نسخه [ب] یک هزار هجری *

تحریر نموده شیخ علائی را از هندیه طلبید - سلیم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا گفت تودائی و او - ملا فرمود قازیان زنت - در قازیان سیوم روح او بعالم علوی پرواز نمود - جسدش را پهای فیل بسته تشهیر کرد - گویند آن روز چنان بان عظیم وزید که مردم گمان قیامت بودند - بر قالب شیخ چندان گل ریخته شد که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه هم بدر سال نگشید - هنگامی که جنت آشیانی بار دیگر هندوستان بقبضه اقتدار در آمد (ملا را بشیخ الاسلامی مخاطب نمود - پس ازان) که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشیانی (دوق دیگر یافت) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بیروم خان برگنه تانکواله بجمع یک لک (دیهه) تینخواه داده پایه عزت او را از همه اکابر گذرانید - و از اعظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهر مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلی عصر منحرف شد - در سال بیستم و چهارم سنه (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را با شیخ عبد الغنی صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند) بصورت رفیق یکدیگر بچانپ حجاز روان کردند با وصف آن هرگز میان ایشان (نه در اثنای طریق و نه دران مقامات منیف) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نگرفت *

چون مخدوم الملك از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیمت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقصال آمده احترام بسیار بها آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او واگرد - چون هنگامه میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی مسموم نمود هرج و مرج غیر واقعه هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد الغنی صدر به احمد آباد گجرات آمد - چون پیداشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبیث سرپرست در مجالس و محافل حرفهای ناشایسته بجناب پادشاهی نسبت میدهند) برخی را باخفا بنابر آن تعیین بیگمان محل در مدینه سفارش و استشفاع او بودند) تعیین کرد - مخدوم الملك در (۹۹۱) نهصد و نود و یک - از کمال ترس قالب تهی کرد - گویند باشاره عرش آشیانی مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالذهر آورده مدفون ساختند قاضی علی بضبط اموالش مامور گشت - خرائن و دفائن بهیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانه او ظاهر شد (که ببهانه اموات دفن کرده بود) - (این جهت پسرانش بعلم تحقیق اموال چنده در شکنجه بودند - سه کردار در پیله از برآمد *

شیخ عبد القادر بدادونی در تاریخ خون نوشته که مخدوم الملك فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [و آن بدرون قول فرنگی و عهد نامه آنها (که صورت مریم و عیسی دارد) جاری نیست - و این خالی از ذلت دین نباشد و حکم بت پرستی دارد] و یا راه عراق است (و درانجا ناسوای محابه شائع گشته) - گویند مخدوم الملك از تعصب و تشدد (که در مذهب داشت) جلد ثالث روضة الاحباب را (که لخته افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است *

* میرزاده علی خان *

پدر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرای بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده) دستوری یافته - سال هفدهم (که نهضت پادشاهی جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بآئین منقلا دستوری پذیرفت) نامبرده بهمراهی او مرخص گشت - سال نوزدهم (که پادشاه طرف شرقی دیار عزیمت فرمود) مشارالیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پستتر بتادیمپ

قاسم خان عرف کاسو (که با جمعی از افغانه سرشورش در^(۲)
حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامزد شد - و گردن بھندیدند
بظہور آورد - ازان بعد ہمراہ مظفر خان سرگرم کارها بودہ -
سال بیستم و یکم بحضور آمدہ بدولت بہاط بوس سرمایہ
افتخار اندوخت - سال بیست و سیم (کہ شہباز خان
بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوری یافت) او را در^(۳)
ہمراہیانہ بر نوشتند - سال بیست و پنجم بہمراہی خان
اعظم کوکہ بشرقی دیار معین گردید - چون دران دیار کار
نمایان از صورت نہ بہمت سال سی و یکم نزد قاسم خان
حاکم کشمیر روانہ ساختند - در جنگ کشمیریان سال سی
و دوم روزی (کہ نوبت سید عبد اللہ خان بود و شکست
بر فوج پادشاہی افتاد) مطابق شدہ (۹۹۵) نہصد و
نود و پنج ہجری روزگار او بسر آمد *

* میرزا فولاد *

پسر خدا داد برلاس اسم - معنی لفظ برلاس شجاع
با نسب اسم - و نسب تمام الوس برلاس بایر و مچی^(۴) (کہ
اول کہ سم کہ بلقب برلاس اختصاص یافت) می رسد -
و او پسر قاجولی بہادر اسم جد ہشتم امیر تیمور صاحبقران

(۲) نسخہ [ب] سرشورش - (۳) نسخہ [ب - ج] بود - (۴) نسخہ
[ب] کنکار - (۵) نسخہ [ج] ایرد مچی - (۶) نسخہ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود کہ جد سیم چنگیز خان است *
میرزا فولاد ابا عن جد درین دردمان دیوین بغدادی و
قدیم خدمت است - چون عبداللہ خان والی توران مکرر^(۱)
با عرش آشیانی با تحائف ہدایا سلسلہ جنباں دوستی شدہ
گرم تر حرف مصادقت را بر دیپاچہ ظہور آورد - و استدعای
ہورش ایران دیار نمود کہ بہ نیروی یک جہتی عراق و
خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص
گردانند - عرش آشیانی بمقتضای فتوت و مروت در سال
بیست و دوم میرزا فولاد را (کہ جوانی متعلی بآداب دانی
و مراتب شغاسی بود) با یوخم از نفائس ہندوستان
با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر^(۲)
ساخت کہ سلسلہ مغویہ را انتساب بہ خاندان نبوت
متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را
سرمایہ آویزش ملک ستانی نمی سازیم - و گردیدہ اشغالیہای
پیشین نیز ازین داعیہ باز میدارد - و چون او شاہ ایران
را با احترام یاد نکردہ بود در نکوہش آن ہم باند رزہای
ہوش افزا بر نوشت *

* بزرگش نہخواند اہل خود *

* کہ نام بزرگان برشتی بود *

(۲) نسخہ [ج] سلسلہ جنباں شدہ - (۳) نسخہ [ب] ساخته *

ميرزا بعد از اداي مراسم سفارت به هندوستان معاودت
 نمود . و در ركاب پادشاهي بخدمت گذاري و نيكو پرستاري
 چهره كاميابي مي افروخت . چون درين قوم جهالت و شوارت
 تركانه (كه اصل طينت آنها بدان سرشته اند) بعد اكتساب
 رسوم معاشرت و تربيت هم مي باشد خصوص در امور
 مذهبي و ملت (كه عصبيت و تشدد را حقيقت دين نامند)
 در سال سي و دوم هجادي سنه (۹۹۶) نهصد و نود و
 شش هجري ميرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي
 ملا احمد تقي را (كه از مشاهير فضاي وقت بود)
 بزخم جانكاه بواپسين نفس رسانيد . و خود بداري اكبري
 پيوسا رسيد .

تفصيل اين اجمال آنكه (چون عرش آشياني بر فواز
 صلح كل آمده وسعت مشرب را صلاي عام داده بود) هر
 گروه قرار داد خویش را بے اندیشه بر سرآيدے . و هر يك
 پائين خود بے وسواس ايزد پرستي نمودے . ملا احمد
 با فوادان دانش در امامي روش استوار پا و زبان دراز
 داشت . پيوسته گفتگوي سني و شيعة بر گزاريدے . و از
 طبعيت گرفتاري گذارش را بے هنجاري رسانيدے . ميرزا

(۲) نسخه [ج] بهند - (۳) نسخه [ب] او در ركاب = (۴) نسخه [ب]
 غضب - (۵) نسخه [ج] باري اكبري .

فولاد (كه در تسنن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد)
 كيخنده او در دل گرفته به جان گزائي برونشست . تا آنكه
 نيم شب با يكة از همسوان بتاريك كوچه بكمين درآمد . و
 يكة را بعنوان چارشان شاهي بطلب او روانه گردانيد . درميان
 راه قابو طلبان بد سگال بشمشير گرفتند . دست او از
 ميان ساعد قلم شد . از فراز زين بزمين افتاد . دليران
 بيپاك جدايی سر پنداشته بي كم كذاں به پيغوله در شدند .
 زخم خنجر فولاد تاريخ اين سانحه است . ملا با چنين زخم
 كاري دست برداشته خود را بخانه حكيم حسن انداخت .
 بچست جوي عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند . با آن
 (كه از برخه نشانهاي خون حال پيدا ي داشت) آنها
 نمي گرديدند . عرش آشياني خانخانان و آصف خان و شيخ
 ابوالفضل را بپرسش پيش ملا فرستاد . او با دل خون چكان
 سرگذشت را باز گزارد . عرش آشياني ميرزا فولاد را با
 همدستش از كسوت هستي عريان ساخت . و پاي فيل بسته
 در تمام شهر لاهور گردانيد . هر چند عمدهاي سلطنت در
 زهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمذد نيامد . ملا
 نيز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پيچيد . گویند
 شيخ غيضي و شيخ ابوالفضل بر قبر ملا محافظه چند

(۲) يعني سنه نهصد و نود و شش هجري .

را گذاشته بودند - چون همان ایام اردی بادشاهی بعزم کشمیر انتهای نمود عوام و جهلای شهر جسد او را برآورده سرخفتند .

چون احوال ملا خانی از غرائب نیست مجمل ازان فیور رقم پذیر می گرد - اسلاف ملا فاروقی حنفی مذهب بوده اند . و پدرش قاضی تته رئیس سنده بود - در ایام مها عربی سیاح صالح از عراق به تته رسیده (دو) چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهی یافته رغبت بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هر چند در عقوان شهاب از رسمی دانش و پرداخته بافاده تلامذه همت می گماشت اما (چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخی مقدمات علمی دران بلاد میسر نبود) در سن بیست و دو سالگی قلندرانه سفر برگزید - چون داذن مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل تائیدی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضی برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حمید طیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشی گذرانید - و در قزوین بملازمیت شاه طهماسب مغوی استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثانی فرمان روی ایران گردید و بتسلی شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بهیاره

فضلی دقت را دربانک و استفاده نمود - پس ازان از راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه اکبری دولت بار انداخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و بتالیف تاریخ الفی (که متضمن احوال هزار ساله اسلام باشد) مامور گردید - و او وقایع هر ساله را بدقت تمام تا زمان جنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب ساخت - چون او گشته شد بقیه احوال را آصف خان جعفر تا سال (۹۹۷) نهاد و ند و هفت نوشته ضمیمه گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفی می نوشتم به خدمت پادشاه می خواند - چون بذکر خلافت خلیفه ثالث رسید در بوامت قتل و شرح آن اطلاق و بسط بکار برد - مرش اشیا می ازان طول مقال بمال در آمده فرمود که مولوی (۲) قضیه را چرا بدور و دراز انداختی - ب محابا بحضور امرا و اکابر تودان عرض کرد که این قضیه روضه الیهی اهل سنت و جماعت است - بکثر ازین اکتفا نمی توان کرد - ازین قسم حرفها از در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ عبد القادر بدائینی در منتخب التواریخ آورده که (دو) در بازار او را دیدم - بعضی اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخه [ج] قصه را - (۳) نسخه [ب] نمی توانم کرد .

نور ترفض در جبین ایشان عیان می نماید - گفتیم چنانچه
نور تسنن در چهره شما *

* میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان
می رسد - این آنکه از دیر باز به داد و دهی جمعی (۲) که
خود را از نسل سکندر (ومی می شمردند) سمع معمری
داشت - و از سلاطین اطراف کسی مزاحم احوال آنها
نمی شد - و بقلیل باج از آنها اکثفا می نمودند - چون
نوبت به سلطان ابوسعید گورکان رسید سلطان محمد را (که
آخرین آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل
رسانید - و بدخشان متصرف شد - پس از آن (که سلطان
محمد میرزا پسر سلطان ابوسعید بمهرمند فائز شده در
گذشت) امیر خسرو شاه (که بیمن تربیت او بمرتبه امارت
رسیده بود) چندی نام سلطنت بنام میرزا بایسنقر و میرزا
محمود پسران آن مرحوم کرده بعد مکهول ساختن اول و
کشتن ثانی در (۹۰۵) نهصد و پنج به سلطنت بدخشان
بر نشست - تا آنکه در (۹۱۰) نهصد و ده فردوس مکانی
گیتی ستانی (که در ماوراءالنهر با سلاطین چغانا و اوزبک
(۲) نسخه [ب] بداری - (۳) نسخه [ج] بقلیل - (۴) در [بعضی نسخه]
بدخشان را *

غیردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست
نمی نشیند (دل از موطن اصلی برداشته با معدود متوجه
بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائی سپرده
پیش شتافتند - ناگزیر از هم به ملازمت پیوست - پادشاه
(۲) با آن همه به اعتدالی روی (که با دو عمو از ایشان
کرده بود) رخصت خراشان داد که با قدری اموال بدررفت
و بدخشان را تصدیق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمکاربه از
شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود
میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) بدخشان فرستاد - او
بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید -
و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم
بر بست - گیتی ستانی بدخشان را به شاهزاده همایون
مکرم نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال
داشتند - بعد فتح هندوستان و مکاربه رانا سانگا نهم (جیب سنه
(۹۲۳) نهصد و سی و سه شاهزاده جهمت بندوبست کابل و
بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا
بوده یکباره شوق والد ماجد گرامی گریبان گیر وقت شد -
به اختیار عیان تماسک از دست داده بدخشان را به سلطان

(۲) نسخه [ج] با این همه - (۳) نسخه [ج] در مکاربه *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هذال پیش او رسیده قلعه ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصره سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هذال اشتغال گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امثال حکم را چاره نیست - بنابراین میرزا سلیمان را (رخصت بدخشان کرده) بسطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدر این امر عجب نمود - اکنون میرزا هذال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمه خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش از آن (که بکابل رسد) بدخشان از آسیب بداندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آن ولایت را در حیطه اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(۲) نهغه [ب] رسید *

بعد استیلای شیرخان در هندوستان (که میرزا کامران خطبه و سکه کابل بنام خود کرد) بمیرزا بیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکه او باشد - میرزا از قبول سر باز زده بلشکرکشی انجامید - پس از تلافی میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتی زد - و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود - میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندرآب جنگ رافع شد - شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعه ظفر متحصن گردید - و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار بے اختیار برآمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم

ماه جمادی الثاني تاریخ این واقعه یافته اند *

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معادرت نموده قلعه قندهار از میرزا عسکری جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بکابل شهرت یافت - میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(۲) یعنی بحسب جبل که (۹۴۸) هجری میشود - (۳) در نسخه [اوج] لفظ [سنه] نیست *

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هواخواهان میرزا اتفاق کرده قلعه ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را محقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را را گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و آلا مردم شما را بقتل رسانیده ملک بارزیک می سپاریم - علاوه تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافرت طی نشده بود که ازین رخصت پوچشان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بصرمت متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را به جنگ از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه (۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیابوده اداره دشت هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده قلعه ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که پیسنده فرار نموده بود) کابل را خالی دیده بصرعت رسیده متصرف گردید - ناکزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدر سپرد - و پس ازان (که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وقاحت زده باتفاق میرزا ابراهیم و کوچ خود خرم بیگم مشهور بولی نعمت (که مدار مهمات برو بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمکافضت قلعه و شهر پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونه راضی شده برگشت - و در (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت فوجی فراهم آورده متوجه بلخ شد - هرچند خیراندیشان دور بین ظاهر کردند که باین مردم مقابله با پیر محمد خان (که چندین سلاطین نژادان با خود دارد - و هجوم اوزبک به مرتبه اتم) از حساب دور است - چه مبارزان کاراگاه در صورتی مقابله فوج قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار باشند - درینجا دو سردار پیش نیست - یکی شمار دیگر میرزا ابراهیم - باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه در آورد - چون دید کار پیشرفت نمی شود بدخشان رویه روانه شد - بمیرزا ابراهیم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش است - بدر شما برآمده رفت - گفت برآمدن دشوار است - همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید - محمد قلی خان شغالی درشتی کرد که مقرر سپاهیان است که هرگاه سپاهی از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست آمدن از دشوار - لاجلاج میرزا بصد صعوبت برآمده با

معدود پیاده پا چار ضرب زده بموضع رسید - مردم آنجا شذاخته مقید نزد پیر محمد خان بودند - او چند روز نگاه داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (۲) (۲) یافته است) پیش ازین واقعه میرزا ابراهیم قصیده گفته که مطلع اش این است *

* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل *

* آرم بکشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یک از فضلا این رباعی گفته *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی *

* از سایه خورشید بدخشان رفتی *

* در دهر چو خاتم سلیمان بودی *

* افسوس که از دست سلیمان رفتی (۳) *

چون در سال هشتم اکبری بمخفی درخواست میرزا محمد حکیم (که مادرش بدست شاه ابوالمعالی ناصح شناس کشته شده) میرزا سلیمان باتفاق زوجه خود بکابل در آمد و ابوالمعالی را به انتقام بخلق کشید و میبیه خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصه ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و امید علی را (که از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعیین (۲) یعنی [سنه نهصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضی نسخه] از شهر سلیمان .

نمود و خود بدخشان شتافت - چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان به ستوه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانه کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقی قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجی کومک بعرش آشیانی شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهی یافته جلوریز تعاقب شده معلوم کرد که میرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصره کابل پرداخت - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان و غیره اتکه خیل امرای پنجاب (که بامر عرش آشیانی بکومک مامور شده اند) قریب رسیده] بدخشان برگشت - و باز در (۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصه کابل از امرای اکبری خالی یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغوربند شتافت - میرزا سلیمان تدبیریه چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعی بجائز نرسید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده بدخشان مراجعت نمود *

(۲) نسخه [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخه [ب] لفظ [سنه] نیست .

پس ازین حوادث در آرد که میرزا به اصلاح ملک خود در مانده نتوانست دمی باسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم زوجه میرزا دختر سلطان ویس کولابی از گرده تیجاق در انتظام ملک و سپاه رشده بظهور آرده بدو قبه استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائی را (۲) که خود از عهده آن نتوانسته برآمد (۳) بار حواله کرده بدخشیان از ناتوان بینی دامن عفت او به حیدر علی برادر دوستدارش گرد آلود تهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بد مستی جوانی بمحض بد گوئی هرزه درایان آن بیگناه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی مخصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغری (۴) که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر بدخشان رسید (۵) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستی کرده بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئی داد - و نگذاشت که ضرر او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشی بود - درینولا (۶) که میرزا ابراهیم بقتل رسید (۷) بیش از بیش زبان طعن

(۲) در بعضی نسخه [ویس] بالف آمده - (۳) نسخه (ج) حیدرقلی •

بزر دراز کرد - همگی خیال آنکه او از بدسلوکی بستوه آمده راه کاشغر گیرد - و میرزا شاهرخ را در کنار خود تربیت نماید - خانم جدائی پسر ناگوار دانسته طعنه های جانکاه را ناشنیده انگاشته - تا آنکه میرزا شاهرخ بمن تمیز رسیده باتفاق مادر و بغوای بدخشیان (که بیشتر فتنه سازی و بیوفائی در سر دارند) با جد بزرگوار و جدی ماجده بمنازعت در آمد - گاهی باشتی می انجامید و گاه بمخالفت می کشید - درین ضمن بیگم ودیعت حیات بسپرد - میرزا شاهرخ بتسلط مکالات پدر را متصرف گشت - و مردم بسیاری از میرزا جدا شده بدو پیوستند - ناچار میرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت انداخته بعهود و پیمان خاطر جمع ساخت - و بمبالغه رخصت هجاز خواسته روانه شد - مضمهر خاطرش آنکه از کابل یا هندوستان کومک همراه آرده انتقام کشم - چون بکابل رسید میرزا محمد حکیم بخلاف توقع پیش آمد - حتی بدو در دست هم ندان که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلا نه راه هندوستان پیمود - در سال بیستم (۹۸۳) نه صد و هشتاد و سه از نیلاب گذشت - عرش آشدائی داموای پنجاب نوشت که مراسم استقبال و تهنیت بجا آرده در لوازم ضیافت و احترام کوشند - و راجه بهگونگی داس بدرقه شده بحضور رسانند - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاب هزار روپیة نقد و

(۲) اسباب (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا (که حامل چند ساله بدخشان را دفعه مشاهده نمود) طرب آمود گردید *

چون بحواشی دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و ایمان مملکت جرق جرق آراسته پذیره شدند - و چون سه کردهی دار الخلافه منزل کون عرش آشیانی از بزرگ منشی باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته دوریه داشته و در میان هر دو زنجیرو فیل یک قلاده چیتة بجواهر و جل نفیس پرکار بو گردونه مزین بسقراط و گاران با زرین افسارها نظرقویمب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازی و خاطر جوئی دقیقه نور گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی میرزا تهیه یورش بدخشان نماید - اتفاقاً در همین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله زخم هستی بریست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستی بدان ولایت وسیع نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعیین شد - میرزا دانست که در کمک تاخیر است - وخصمت سفر

(۲) نسخه [۱] اسباب - (۳) نسخه [ج] وسیع معمر نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه بدخشان شتافته کارے بگریزی سرانجام دهد - چنانچه ازان قدسی مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعیل ثانی رفت - ار احترام نموده جمعی بکوسک همراه کرد - بهرات رسیده بود که پیمانہ زندگی شاه پر شد - مایوس بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشی کرد - و چون کارے بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - می خواست بخواجه پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده اذرا باز داشته باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار گشته یانددک زن و خورد بر خه بدخشیان راه بیوفائی سپرده بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر باشتی گرائیده از طالقان قا هندوکوه (که در (۲) اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانه یاتفاق و دوستی می گذرانیدند و گاه بتحریر فتنه اندوزان نفاق در میان می آمد - تا والده میرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفته - پس از واقعه هائم میرزا شاهرخ بخودشتن بینی افتاد - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک والی توزان رفت که به امداد او کامیاب خواهش کرد - چون او بهمم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان (که معاون

(۲) نسخه [ج] و آخرها - (۳) نسخه [ب] افتاده *

(۲) کرد که عبدالله خان بر سر غدر اسمت (بهرمت برآمد -
چون بغواج بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیایشگری پیش
آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم
اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و
خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۳) نهمصد و نود و دو
به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ
برآمدند - میرزا شاهرخ روانه هند گردید - و میرزا (چون
ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان (اضی
نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمعانات بجهت
خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چند
جمعه همراه داده بدخشان فرستاد - باز شکست خورده
مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم در گذشت ناچار میرزا
عازم هندوستان شد - کنور مانسنکه صوبه دار کابل بدرقه شده
تا پیشاور رسانید - در آخر سال سی و یکم قریب دار الخلافه
رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیانی
آرد - و بمنصب پنجهازاری اختصاص گرفته باعزاز و آسودگی
می گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهمصد و نود و هفت و قتر
(که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بذابر
کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشی قاریخ ولادت

(۲) نسخه [ب - ج] معلوم گردید .

اوسمت (در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگی بسپرد -
در مردانگی و رزم شناسی یگانه روزگار بود *

محب علی خان رهناسی

از امرای چهار هزاره اکبر شاهي سمت - به پردلی و
قهر متصف و به سپه کشی و سپه داری نامور بود - چون
مدتها حکومت رهناس داشت بوهتاسی شهرت گرفت - آن
قلعه ایست در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از
بدائع منافع آفریدگار - مصئون از وهم اختلال - فواز کوه
آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کوه و عرض و
طول آن زیاده بر پنج کوه اسمت - و از زمین هموار تا سطح
آن قلعه یک کوه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشم و کار
می شود - و فرادان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه
بالای قلعه با آن بلندی هر جا سه چهار گز بروکنند آب
شیرین پدید آید - از مباحثی بذای این قلعه هیچ فردی
از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه
چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهمصد و چهل و پنج
(چون ولایت بنگاله بجنم آشیانی مفتوح شد) شیر شاه
سور با سائر افغانان و خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه
چهار کهند بحدرد رهناس آمد - و براجا احسانهای قدیم

(۲) نسخه [ب - ج] چهار کند - و در [بعضی نسخه] چهار کهند *

را یاد داده طرح یکجبهه‌ای انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است می‌خواهم که مورد می‌بخا آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهی - و مرا رهین احسان خود سازی - بصد زبان چاپلوسی و نیرنگ سازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانه ملک آشنا ششصد دولی سرانجام داد - و در هر دولی در جوان مسلم را در آورد - و در اطراف دولی کنیزان را گماشت - و باین حيله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را در آن گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان یقني^(۲) (که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده) افتاد - و به پشت گرمی آن قلعه با سلیمان خان کرانی (که حکومت بنگاله یافته بود) دم محاسمت و مغازمت میزد - و پس از چند روز جنید کرانی بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپری شد آن سید چند گاه باندیشه حراست آن اهتمام می نمود - لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشی برنگالید که بذریعه یکی از معتمدان دارگاه سلطنت بدست آریز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

(۲) نسخه [۱] نینی - و [ج] نیهی - و دو بعضی نسخه [نینی] هم آمده •

خان با عساکر صوبه بهار (و بتسخیر نهاده - او بمقتضای جنسیت بشهباز خان کنیز (که در آن هنگام راجه گجپتی را بانواع مالش بامال آوارگی ساخته پسرش سري رام را در قلعه شیرگده محصور داشت) ملتجی گردید - و وی گرم و گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علی خان بلز گذاشته خون روانه حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه بکار دانی و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منظم بود - و همواره با جمعیت شایسته کومک بنگاله بود - و در برکندن خار و بن فساد آن دیار مصاعی جمیله بتقدیم می رسانید - و پسرش حبیب علی خان (که جوان مردانه بود) بزیارت پدر بنظم رهتاس و آن حوالی می پرداخت - چون پیشتر قیولداران صوبه بهار بخد متگذار بنگاله شتافتند یوسف متی نام در سال سی ام افغانه چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود - حبیب علی از شورش جوانی بجوش آمده ساز پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامه دلیری و دلوری بها آورده نقد زندگی در باخت - محب علی خان ازین خبر جانکاه کایوه شد - و هر چند بیثباتی نمود امرای بنگاله نگذاشتند - چون شاه قلی خان محرم عازم حضور بود تنه

آن فرودمایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش
 فرد نشست - و چون در سال سی و یکم بحکومت هرسویه
 دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا زنجور
 شود دیگری بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق
 محب علی خان قرار یافت - و چون در سال سی و سیوم
 صوبه بهار باقطاع راجه بهکونت داس مقرر شد جاگیر او نیز
 بکچواهد تنخواه گشت - و ملتان در قبولش خیال کرده
 مشهور طالب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سی و چهارم
 باستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت
 و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین فہست کشمیر
 (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نصد و نود و
 هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصروی
 او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک
 کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر
 عرش آشیانی بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت
 (که جان می سپرد و از دیو سخن باز گرفته بود) یکی
 گفت لا اِلهَ اِلَّا اللهُ بگوئید - پاسخ داد که هنگام لا اِلهَ گفتن
 نیست - وقت آنست که همگی دل به الله پردازد *

* میر ابوقراب گجراتی *

از سادات سلامی شیراز است - جدش میرعنایمت الدین

سر الله (که ایضا هبة الله نیز گویند - و مشهور بود بسید
 شاه میر) در علوم مکتسبی بهره فراوان داشت - و با امیر
 صدرالدین شیرازی همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین
 نبیره سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس یافته) وارد
 گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالکوف معاودت نمود -
 و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل مغوی بعد حکومت سلطان
 محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین (که پدر میر
 ابوقراب باشد) بدان دیار آمده در جانبانیر محمد آباد
 (که قدیم دارالخلافه سلاطین آنجا است) رخت اقامت
 انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
 و کتب مفیده در رشته^(۳) تالیف کشید - و فرزندان ارجمند
 گذاشت - ارشد ایشان میر کمال الدین است که بکمالات^(۴)
 صوری و معنوی بهره مند بود - چون روزگارش به نیکبختی و
 ستوده کاری سپری شد بزرگترین برادران و بنی اعمام میر
 ابوقراب مانند - و جمیع این سادات بهلسله مغریه ازادت
 دارند (که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کہتومت)
 و اینها را سلامی ازان گویند که غالباً یکی از اجداد ایشان

(۲) نسخه [ج] و مشهور بود که سید شاه الخ - (۳) نسخه [ج] برشته

(۴) در نسخه [ب] کافی نیست *

از رزمه مقدسه حضرت رسالت پناه ^(۲) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله مير ابوتراب بر شادان و کار داني دران ولايت اعتبار بهم رسانيد - سآله (که زيات اکبري بران مملکت ظلال افکن گردید) مير (که عمده اصحاب مشورت آن ديار بود) پيش از ساير امراء گجرات متوجه درگاه پادشاهي شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذيره گشته مير را بعزت و احترام آوردند - و بزمين بوس عتبه خلافت سربلندي يافت - چون پيش از نزول (ايات پادشاهي ببلده احمد آباد حکم شد که هريکي از امراء گجرات (که در موکب شاهي فراهم آمده اند) ضامن دهد تا در مراسم عز و در انديشي فتور نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران ديار يافته بود) غير از طبقه حيشيه همه را کفيل گردید - و ضامنيت اعتماد خان را مير ابوتراب تعهد نمود - پس ازان (که قريب نصف آن مملکت به اعتماد خان ^(۳) و ديگر امراء آنجا تفويض يافته موکب پادشاهي بسير در پاي شور بصوب بذرکذبايت نهضت نمود) ^(۴) اختيار الملک گجراتي از کوتاه انديشي و شورش طلبي از

(۲) در نسخه [۱ - ج] لفظ [پناه] نيست - (۳) نسخه [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخه [ج] کذبهايت و نسخه [ب] کهنبايت *

احمد آباد راه گريز پيش گرفت - اعتماد خان و جمعي (که با او پيمان يکجائي داشتند) در مقام رفتن بودند که مير ابوتراب خود را رسانيده بحرف و حکايت گرفت - نزديک بود که او را نيز مقيد ساخته همراه برند که درين اثنا شهباز خان از پيش پادشاه رسيد - و انديشه تباہ آنها از قوه بفعل نيامد - و جوهر عقيدت مير بتازگي فروغ ديگر بخشوده ^(۲) مورد عواطف پادشاهي گشت - و ازان رقت همواره مورد عنايت سلطاني بود *

^(۳) در سال بيست و دوم سنه (۹۸۹) نهمصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاري حاج اختصاص يافت - و پنج لک روپيه نقد و ده هزار خلعت بمير حواله شد که بدیده دري خود ارباب استحقاق آن بقاع شريفه را بقدر شايسته ازين مويد افضال بهره در گرداند - در سال بيست و چهارم آکهي رهيد که آن سفرگزين باديه حجاز خدمت ماموره بتقدیم رسانيده نقش پای جناب نبوي (عَلَيْهِ التَّحِيَّاتُ الزَّكِيَّةُ) همراه آورده - چنين برگويد که اين همدست آنست که سيد جلال بخاري در زمان فيروز شاه بدهلي آورد - عرش آشياني فرمود که مير بچهار گروه دار الخلافه آگره با قافله توتف گزيند - و حسب الامر کار فرمايان بارگاه
(۲) نسخه [ب] عنايت - (۳) نسخه [ب - ج] سنه نهمصد و هشتاد و دو *

سلطنت نوهنگاه بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمه چند آن پارچه سنگ را (که عزیزتر از جان بود) بر دوش نهاده غرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشاره پادشاهی بخانه میر برگذاشتند - خیرالاقدام (۲) تاریخ آنست *

از مطایق فحاری اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آزان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقامی گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدی را (که تا انقراض عالم از طرق حدثان مصلون است) ناستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین بافتضای مصلحت وقت برسم پوز بند خلافت این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگی بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامی درین مقام موبد همین معنی است که هر چند حضرت شاهنشاهی می دانست که املی ندارند و صیرفیان دیده در ناسرگی را نموندند اما از وفور پرده داری همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تپجیل آمد - و از فرغ شناسائی و آرم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله

(۲) یعنی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشه آن (که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع ابریز خنده نگردند) چنین احترام بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسه خیال کوته اندیشان روزگار خاک آلود گشت - و بسیاری بدگوهر (که از تپاه سرشتی پیغاره بیدینی زده در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیصمت و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست) قرار یافت] میر ابوتراب بامیزی آن صوبه اختصاص یافته با در برادرزاده خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجری چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلک داشته - و در لباس نوکری مراعات شیوه میاد و مشیخت از دست نمیدان *

* میر شریف آملی *

(۲) مساس عملی داشت - و کتب درسیه متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار در زده و الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه ارسن میکرد - و همه را الله می گفت - چون در زمان عرش آشیانی وارد هندوستان (۲) نسخه [ب - ج] علمی - (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست -

گردید ملج کل و وسعت مشرب را (۲) روز بازار دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصه گزیده نباید داشت - بل خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر پرهمنوی شوق و قائد تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در دبستان مریدی (۳) آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیانی رسید - و علانیه از طرف محمود بماخوانی با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورده - عاطفت عامه اکبری نظر عذابت ازو نیز برنگرفته متفقد احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر می شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال بیست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجری بجهت مصالح ملکی روزه چند آن سرزمین مخیم عساکر پادشاهی بود *

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تدابیر بین دارد بدانچه سکندر بیگ منشی

(۲) نسخه [ج] زور بازار - (۳) نسخه [ب ج] مریدی *

در عالم آرای عباسی نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم هجری سال هفتم جلوس شاه عباس ماضی ارباب تنجیم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوی و سفلی بر افنا و انعدام شخصی بلند مرتبه از سلاطین روزگار دلالت دارد - و آن بطن غالب محتمل ایران زمین است - زایچه طالع شاهی (که استخراج نمودند) تربیع نخستین در خانه طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال الدین محمد منجم قبری (که دران فن سرآمد وقت بود) در دفع آن تدبیر برانگیخت که در دو سه روز (که معظم تاثیر قران است) شاه خود را از فرمانروائی خلع نموده واجب القتل را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جمیع شریف و ضعیف مطیع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهی ازو بفعل آید - و بعد از سه روز او را رهگرایی فنا سازند - همگنان این رای را مائیب شمرده قریه اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد (که از زمره ملاحده و اتباع درویش خسرو قزینبی بود - و در شیوه الحاد از رفقا یا پیشترک می نهاد -) شاه خود را از فرمان روائی خلع نموده تاج شاهی بر سرش نهاد - و در رکوب و نزل امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا می آوردند - آن ملحد بحکم

* ع *

* سلطنت گر همه یکروزه بود مختتم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنه الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاگانش بکسب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت فقطویان آمیزش کرده سرغنه آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفه بیجا کسی ازو نشنیده بود) بهکض اشتبار فقطویت بحاق آویختند - و میر سید احمد کاشی را (که بسیار ازین ضلالت پورهان بدو گردیده بودند) شاه خود بشمشیر در پارچه عدل نمود - از کتب از رساله ها در علم نقطه برآمد - و منشور (که شیخ ابوالفضل از جانب عرش آشیانی بزام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملی (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهده این واقعه از استرآباد فرار نموده روانه هند گردید - انتهی *

(۲) بر متفحصان کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر درایم عالم آرا محمول بر مصاحبه داشته شون - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخه

(۲) نسخه [ب] متصفهان *

دیگر دیده نشد و شعره از روی بگوش نخریده - بالجمله نقش خدمت میر در درگاه اکبری درست نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص می یافت - چون در سال سی ام سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علائی عرش آشیانی (که بهرزبانی کابل سر خود سوری می افراشت) بلجل طبیعی درگذشت و آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گشت میر بمنصب امینی و صدارت آن صوبه هربلندی یافت - و در سال سی و ششم دستوری بنگ و بهار شد و بهار خدمت آنجا بلند پایگی گرفت - خیلگی و امینی و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیرم اجمیر باقطاع میر قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ایست متصل لکهنو) تیول مقرری او بود - در محاصره اسیر خاندیس از محال جاگیر برکاب پادشاهی شتافته مورد تحسین شد - گویند آخرها پدایه سه هزاره برآمده بود که کارکنان قضا طومار املاش بدست اجل سپردند - و در قصه موهان مدفون (۳) گشت - گویند دفتر و سر رشته کاغذ در سرکارش نبود - نام هزار و پیداده ملازم خود را خهرس کرده نگاه میداشت - و ششماه علوفه هرکس در خریده نموده بهخانه او میفرستاد *

مخفی فماند که نقطویه (که امنا و محمودیه نیز نامند)

(۲) نسخه [ج] در محاصره اسیر از محال - (۳) نسخه [ج] کشته •

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان
 دیهه سی از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری
 ظهور نموده - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است -
 گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک
مقاماً محموداً ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد
 نازد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر از بر شمارد -
 و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفس ناطقه
 نگراید - و برجعت و تداخخ قائل باشد - و این طائفه مجرد
 را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله
 بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود
 داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است
 در ممالک ایران این قوم بمباری بهم رسیده بودند - چون
 شاه عباس ماضی صفوی اکثری ازین شرمه ضالّه را بقتل
 آورد و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک
 هلاک افکند بیشتره جلای وطن گزیده باطراف و جوانم
 منتشر شدند - و کمتره (که دل نهاد توطن بودند) در
 اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از ساتات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخه [ج] نموده - (۳) نسخه [ج] آورده *

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام
 شاه باحمدنگر آمده سر لشکر برار گردید - و چون رکالت
 نظام شاه بشاه قلی صلابت خان چرکس باز گردید سید
 مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور
 شد - و دران تاخت و باخت نامی بشجاعت و مردانگی
 برآورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجی گوشه نشین
 گشت و آمیزش بغامه نویسی قرار یافت) صلابت خان در
 امور سلطنت استیلائی تمام گرفت - میان او و میر غدار
 خصومت برخاست - صلابت خان در برانداختن قیود ازان
 برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشی و جمشید خان
 شیرازی و دیگر چاکیران برار در سنه (۸۹۲) نهصد و
 نود و دو بتوزک تمام بنواج احمدنگر شتافته معسکر ساخت و
 صلابت خان بمرتضی نظام شاه قسم دیگر را نموده در رکاب
 شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر
 برار افتاد - میر فرادران مال و اسباب از دست داده یارای
 بودن آن دیار هم نمابند - با همراهیان رجوع بعرش آشیانی
 آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاری و چاکیر آباد
 سرفرازی یافت - و در یرش دکن بهمراهی شاهزاده سلطان
 مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه
 و آشتی مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخت *

بسیار از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد مادی پاسبانی سرحد بر ذمه خود گرفته در مکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایلاچپور استقرار گرفت - و بذابر قرب بنگاه قلعه کاریل [که ازان گزین تر دژ در برابر نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کوره ای ایلاچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهی افزود) سران سپاه دست چیرگی بران نیافتند] بانفوسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لخته داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای خراسان از کم آذوقی پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاری در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعه احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیانی سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاری باضافه منصب و مرحمت علم و نقره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

* معصوم خان کابلی *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنیت آشیانی بمرتبه وزارت رسیده - و مشار الیه با

میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشی داشت - بشجاعت و کار کردگی نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندی (که راتق و فاتق مهمات میرزا بود) از غبارخاطری (که دنیا پرستان را باندک نوهه میبرد) در استیصال وی شد از عاقبت بینی در سال بیستم بدرگاه عرش آشیانی پناه آورد - و بمنصب پانصدی اختصاص گرفته باقطاع صوبه بهار دستوری یافت - دران دیار با کالپهار (که از امرای کبار افغانه بود - و بجلافت و مردانگی اشتهار داشت) کارزار نموده غالب آمد و زخم چند برداشت - در جلدوی آن بمنصب هزاری لوای کامیابی افزاشت - و در سال بیست و چهارم اردیسه در تیولش مقرر شد - اما (چون امرای آن نواح از سخت گیریهای متصدیان پادشاهی در اجرای آئین دافع تاین آشوب عصیان برانگیختند) معصوم خان از ناسپاسی و تباها سری پیش آهنگ آنها گردیده علم شورش برافراشت - و کار بجائے رسانید (که بمعصوم عامی ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شکیب ربا شد بنگاه رویه شتافته با قافشالان و باغیان آن دیار پیوست و بهیئت مجموعی مظفر خان حاکم آن ولایت را در قانده محاصره نمود - او با وصف نیروی مبارزت دل بای داده از

(۲) نسخه [ب] باندک نوهه بهم می رسد - (۳) نسخه [ب] از *

زر دوستی و جان پرستی به معصوم خان بیست هزار اشرفی
فرستاده بیاسبانی عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین
سراسیمگی قاقشالان و دیگر ^(۱) فتنه گرایان از هر جانب بغراز
قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال
در دست او باشد) حوالی بنگاه مظفر خان آرامش گزیده
تنها زن او [که با چندی از غلامان خود سلاح پوشیده (نه
قای پیگار نه روی گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشی پیش
گرفت - چون حواس آن برگشته درزگار رفته بود چنین
قابو را از دست داده نکرد که آن عامی قیام اندیش را
به نیستی سرا فرستد - بغرغای ناکهانی محلی بدان طرف
رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون
برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس
از اتمام کار مظفر خان خطابهایی عمده و جایگزین تقسیم نموده
سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت
بخوای مشهومی را [که شاید در ایام رفاهت خان زمان
شایدانی (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد]
شهرت دادند *

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

* وارث مالک است محمد حکیم *

(۲) نسخه [ج] فتنه گران *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعیین شد
معصوم خان با قتلوی لوهانی (که درین فرصت بر ولایت
اردبیل چیره دستی یافته برخه از بنگاله نیز در تصرف
آورده بود) عهد یکجبهتی بسته مقابل فوج پادشاهی معسکر
آراست - پس از آن (که قاقشالان باو مالخالفست کرده بمیرزا
کوکه پیغام موافقت برگزاردند) آواره هزینهت گشت - و در
سال بیست و هشتم بتازگی شورش افزا شد - چون شهباز خان
بفوج بنگاله پیوست هنگامه نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه
شکست فاحش خورده جباری و دیگر بد نهادان ازو جدا
گشتند ^(۲) معصوم خان پناه بولایت بهائی برد - و بحمایمت
عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهی دست تالان
بر میگشاد - و هر بار از عساکر فیروزی مالش یافته بنگامی
بر می گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷)
هزار و هفت هجری در همان مملکت به نیستی سرا
شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زر خرید
مظفر خان (که بشمشیرزنی نامی بر آورده باز بهادر خود را
نامیده بود) تورانی سیاه را با خود متفق ساخته دران حدود
چندی هنگامه پردازی داشت - سال چهل و ششم بزینهار
در آمده راجه مان سنگهه کچهواهی حاکم آن دیار را دید
(۲) نسخه [ج] گشتند - (۳) نسخه [ب] زر خرید *

و تعهد نکوئی یافت - و در عهد جنت مکانی پنهان داری
غزنین سر عزت برافراخته در در فرودس آشیانی بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اسد خان کامیاب شد -
سال دوازدهم رخت از سه پنجی سرا بر بست - پسرش
قباد بمنصب پانصدی سیصد سوار رسیده *

* میرزا مظفر حسین صفوی *

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل
صفویست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعه
قندهار بتصرف شاه طهماسب صفوی در آمد آن آله را با
زمین داور و گرم سیر تا آب هیرمند برادر زاده خود سلطان
حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بدین تربیت
عم بزرگوار گذرانیده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان
فرمانروائی شاه اسمعیل ثانی در گذشت - شاه (که از
جانب او متوهم و وسوسه ناک بود) قتل بنی اعمام (که
مرکوز خاطر داشت) از قوه بفعل نمی آورد - پس از
فوتش همهت بجانستائی خویشان گماشت - از پنج پسر
سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا (که بایران رفته بود)
دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائی چهار برادر دیگر
شاه قلی سلطان را (که حاکم قندهار کرده بود) مامور

(۲) نسخه [ج] هیرمند - (۳) نسخه [ب] نامزد *

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بکسیختن تار و پود
همتی این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند
که ناگاه آوازه فرو شدن شاه آنها را رهائی بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید
او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین
دار را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و در
برادر دیگر ابوسعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه
ساخت - و حمزه بیگ ذوالقدر مشهور به کور حمزه را (که
وکیل سلطان حسین میرزا بود) لایق میرزایان نمود - حمزه
بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان
نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ
نمود - او باین معنی مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و
رستم میرزا را همراه گرفته بجای برگشت - چون اکثر سپاه
با او یکتائی داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار
محصور شد - جمعی از اصفال اویماقات قزلباش درمیان آمده
باهم صلح دادند - و باز بعد از سه سال میرزا در پی
جان شکر حمزه بیگ شد - او پنهانی رستم میرزا را بقندهار
طلبیده میرزا را بجانب قلعه ثلاث (که درمیان هزارجات
است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

(۲) در نسخه [ج] لفظ [باز] نیست *

بیات بود (با پانصد کس^(۲) بهاسبانی تعیین کرد - میرزا با وی در ساخته بعد چندی عازم سیستان شد - ملک محمود حاکم آنجا (که پدر زن میرزا می شد) بعد نزاع و جدال (که فیما بین او و میرزا واقع گشت) میانجی شده بمحمود بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه بعانت محمد بیگ (که او را امیدوار و کالمت ساخته بود) حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستانی^(۳) کاره نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیمتان شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه محمد بیگ عذرخواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتظار فرصت چفته محمد بیگ را از میان برداشته مستقل گشت - اما امرای اوزبکیه خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی سلطان خواهرزاده عبدالله خان والی توران (که بتخصیر خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با میرزا آریزشها (و داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امن نبود - و چون

(۲) نسخه [ب] - موار - (۳) نسخه [ب] شیبانی .

اکثر اعیان و عمدت قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و از شاه ایران هرگز کومک و اعانتی متصور نبود که یکدفعه شهرت آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگی آورد - و رفتن رستم میرزا بهند و تفویض صوبه ملتان بار بهراس دیگر افکند و بیم افزود - ناگزیر میرزا را داعیه هند تصمیم یافت - هرچند عبدالله خان استمالت نامه بقلم آورد که عداوت ایوانی و تورانی رسمه مت قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت موردی را بدست چغتا ندهند - میرزا محمود بر خدع داشت -^(۲) درین وقت قرا بیگ کورجائی (که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود - و از نزد مظفر حسین گریخته بهند آمده در سرکار عرش آشیانی منصب فراش بیگی یافته) متعهد آوردن میرزا شده بقندهار شتافت - و در پرده دولخواهی در آمده^(۳) چندان رسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خون بهرام میرزا را به پوزش گری فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش غوشت که بایلغار شتافته قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهی سازد - چون^(۴) شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نموده بودند)

(۲) نسخه [ب] - خدعه - (۳) نسخه [ب] - ج - [میرزا مظفر حسین - (۴) نسخه [ب] - در پرده دولخواهی چندان الخ - (۵) نسخه [۱] و چون .

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون برآمده یک روز مهمان ما باشید - که برخه حرفهای ضروری بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با ادعذر خواهی نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهی کاروان بود) مهمی را (که باسانی ساخته) در عقده دشواری نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هر چه ضروری باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهارم آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجری با چهار پسر بهرام میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار (۲) قزلباش (چون سه منزل رسید) میرزا جانی بیگ و شیخ فرید بخشی باستقبال تعیین شده و از سه گروهی میرزا عزیز کوک و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیانی میرزا را بخطاب فرزندی اعتبار افزود - و بمنصب پنجزاری و اقطاع سنبل (که افزون از قندهار است) سرغراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نافهم بود) از تن آسانی و بی بودائی کارها به

(۲) در نسخه [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخه [ج] هزار سوار قزلباش - (۴) نسخه [پ] گشته - (۵) نسخه [ج] سنبول .

آزمندان ستمگر را گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخه بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاری سودمند نیامد - آخر کار (۲) از داد دهی دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش یافت - پس از چند پشیمان شده باسیمه سری بر نشست - عرش آشیانی از حجاب برآورد به بحالی منصب و اقطاع برنواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست ستمگری برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدی قرار یافت - میرزا روانه حجاز گشته از نخستین منزل بازگردیده ملازمت نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چیزها از او به پادشاه رسانیدند - از پایه اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر می گشت - گویند میرزا از ناسازی روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند نبود - از ساده لوحی گاه آراد ایران میکرد و گاه عزیمت حجاز - از غم و غصه بامراض جسمانی گرفتار شده در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری ودیعت حیات سپرد - و در سال چهارم جهانگیری صبیح میرزا جهت شاهزاده سلطان خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاری کردند - از بطن آن عفت سرشت (که مشهور به قندهاری محل بود) در سنه (۱۰۲۰) یک هزار و بیست هجری نواب پرهیز بانو بیگم بوجود آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

(۲) نسخه [ب] از دوتی دلتنگ گشته .

(باب المیم) [۳۰۲] (مآثر الامرا)
 اسمعیل میرزا در هند ماندند - از آنجمله احوال میرزا حیدر در
 ترجمه پسرش میرزا نودر ترقیم یافته *

* میرزا جانی بیگ ارغون حاکم قهته *

از نژاد سنکل بیگ ترخان است - چون پدر او انکوتمور^(۴)
 در آریزه تفتیش^(۵) خان مردانه جان بر افشاند صاحبقرانی در
 خرد سالی او را بر نواخته پیاپی ترخانی بر آورد - بچهار
 پشت به ارغون خان بن ابغ خان بن هلاکو خان می رسد -
 سلاطین دادگر از چندی ملازمان سعادت سرشت را برخه
 کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقرانی
 را از هیچ جا چارشان باز نداشتند - و تا نه گناه از و
 فرزندان او نپرسیدند - چنگیز خان قشلیق^(۶) و باقا را
 بپاداش آن (که از غنیمت آگهی داده بودند) بدان پایه
 نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از
 یغمای او شاهنشاهی بخش بدر باز گذاشتند - و برخه ترخان
 را بهفت چیز سربلند گردانند^(۷) طبل و قومان توغ و نقاره
 و در کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چتر توغ

(۲) نسخه [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضی نسخه] شکل - و در
 دیگری [سنکل بیگ - (۴) در [بعضی نسخه] ایکوتمور - و در [دیگری]
 ایکوتمور - (۵) نسخه [ج] تفتیش و در [بعضی نسخه] تفتیش - (۶) در
 [بعضی نسخه] قشلق و بانا - (۷) نسخه [پ] گردانید *

(مآثر الامرا) [۳۰۳] (باب المیم)
 قور او نیز بردارند - (آئین مغل آنست که جز فرمانروا ترکش
 هیچکس بر روی دست نگیرد) - شکارگاه نیز قرق باشد - و
 هر که بدان جا در شود تن در نوکری دهد - بزرگ الوس
 خود باشد - در هر دیوان امرا از هر دو سو کمان دار
 دورتر نشینند *

چون توغلتیمور امیر بولاجی^(۲) را بدین نوازش بر نواخت
 داد و هتد تا هزاری نیز برای او باز گردانید - و از فرزندان او
 تا نه شکم بازخواست نباشد - و چون گناه از نه برگزید
 به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اسب نقره دو ساله
 بر نشانند - ته پای اسب سفید نمذ اندازند - گذارش او را یکی
 از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکی از سران ارکیوت بدو
 باز رساند - سپس شهرگ او را بگشایند - و آن دو بزرگ از دو
 هونگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور
 بر آوردند بمسکوگاری^(۴) بر نشینند - خضر خواجه میر خدا داد را
 بدین پایه بر آوردند - و هتد دیگر بر افزودند - درز^(۱) تویی (که همگی
 بزرگان پیاده باشند و یک یسار فرمانروا سواره مردم را
 بنهی پردازد) همچنان ازو نیز سوار پیاده بیارایند - و

(۲) در [بعضی نسخه] تغلق تیمور - (۳) نسخه [ب - ج] بولاجی و در
 [بعضی نسخه] بولاجی [بغیر نقطه حرف اول و خامس] - (۴) نسخه
 [ج] بر نشینند *

چنانچه دران بزم شادگامی^(۲) به راستای کارگیا یکی بیاله^(۳) قمش داشته از دست چپ آن نیز ساتر^(۴) بدین سان دارند - ۳۲۸
او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکه فرمانروا بر هر آخرین سطر بود - و از در پایان آن - شیخ ابوالفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگی بود رضامندی جهان آنروز را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونه که باشد نپرسند همانا بشایستگی پیوندی ندارد - و اگر بزرگان در برین به آزمون فرا گرفته باشند^(۴) که از نکرهیده کاری سر بر نزنند و برای سراقازی چنین حکم رفته باشد (لخته گنجائی دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده دانی کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلی بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابوسعید به والایگی برآمده حکومت بخارا یافت - شیبانی خان اوزبک پیش او می بود - چون بسلطنت رسید از تبه رائی خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس اخرون از بی سري مادره النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

(۲) نسخه [ب] شادی - (۳) در [بعضی نسخه] خمر و در [دیگری] قمر
(۴) نسخه [ج] از نکرهیده کاری سر زند - (۵) در [بعضی نسخه] شیبک خان *

بیگ ارغون (که امیر الامرا و سپه سالار سلطان حسین میرزا و اتالیق پسرش بدیع الزمان میرزا بود و قندهار باقطاع داشت) پیوستند - چون بدیع الزمان میرزا به بدگوهری از سلطان حسین میرزا رو بر تافت میر ذوالنون بار همراه شده دخت خود بار داد - پس ازان (که روزگار میرزا سپری شد) هر دو پور او بدیع الزمان و مظفر میرزا سرور آراستند - پراکندگی بخراسان راه یافت - شیبک خان^(۲) بآریزه آمد - امیر ذوالنون در پیکار او فرو شد - شجاع بیگ مشهور بشاه بیگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه (۸۹۰) هشت صد و نود قلعه سیوی از تصرف حاکم سنده جام نظام الدین مشهور به جام زندا بر آورد - در موالف ایام حکومت سنده بطایفه سومره تعلق داشت - بعد از انقضای پانصد سال (که سی و شش تن فرمانروائی کردند) در آخر عهد سلطان محمد تعلق بفرقه همه از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشیدی نژاد شمردند - و هر یک خود را جام نامد - بملاطین دهلی باج گذارده - گاهی تمرن می ورزیدند - چنانچه سلطان فیروز شاه در زمان یان بهته سه بار لشکر بسنده کشیده او را بدلهی آورد - و

(۲) نسخه [۱] شیبک خان - (۳) نسخه [ب] می ورزید - (۴) نسخه [ج] سه بار لشکر کشیده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذانی از پیشانی او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلی ضعیف شد بحکام گجرات توسل جمعه پیوند خویشی کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآسانی دسته دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعوی مالک گرد روی برخاست - در همین باعانت سلطان محمود گجراتی غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجی گشت - او فوج همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگی چهرگی یافت - چون بآب پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعی بقدر میسر بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار برداشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابی سنده تاریخ است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سالک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بقام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد معنی و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از آگاهان بدست آورد *

(۲) یعنی سنه نهصد و سی و دو -

(۲) و چون در (۹۳۰) نهصد و سی رخت هستی بر بهمت پور او میرزا شاه حسین جا نشین شد - قلعه بهکر را (که بر پشته میان دریای پنجاب واقع شده) از سر نو درست کرده عمارات عالی ساخت - و عزیمت ملتان نمود - سلطان محمود نگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجأة در گذشت - پور او سلطان حسین جا نشین گشت - میرزا شاه حسین محاصره کرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سی و دو بدست آورده حاکم از طرف خود تعیین نمود - جنم آشیانی در زمان ناکامی بسر وقت او رسیدند - چندی بلطائف الحیل در بهکر نگاه داشت - پس ازان (که ناصر میرزا را) که عم پادشاه می شد (بوعده دامادی از خود ساخت [بستیزه در آمد - ناچار جنم آشیانی روانه عراق شد - با ناصر میرزا هم ایفا نمود - گویند حرارتی باو عارض شده بود که بدرون نسیمه (که میان دریا می باشد) آرام نداشت - ازین جهت کشتی سواره پیوسته شش ماه پایان آب شده و شش ماه بالادریه شتافته - دران هنگام (که بهکر دریه رفته بود) برخی ناموزان ارغون ازو برگشته میرزا عیسی بن عبدالعلی را (که جد سیوم میرزا ست - و پیشین زمان بزرگی الوس در نیاگان او بود) بهری برداشتند -

(۲) نسخه [ج] در سنه نهصد و سی رخت هستی بر بهمت *

میرزا شاه حسین بیداری سلطان محمود کولکناش خود
(که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتی گونه رو داد -
سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه بار قرار گرفت - چوک
در گذشت سال (۹۹۳) نهصد و شصت و سه همگی آن
ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهصد و هفتاد
و پنج پیمانه هستی میرزا یزد شد - میان پسرانش
محمد باقی و جان بابا نزاعی پدید آمد - محمد باقی
برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد ^(۲) - و در سنه
(۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائی بر مزاج ^(۳)
قبضه شمشیر بدیوار بگذراند نوک آن را بشکم خود خزانده
فروشد - از غنیه بر پسران میرزا پاینده محمد (که گوشه در سمت
و دیوانه و ش بود) نام سری نهادند - و کار ملک بخلف
او میرزا جانی بیگ گزید *

هنگامی (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش آشیانی
گشت) با قرب و جوار میرزا بملازمت نرسید - آخر سال ^(۴)
سی و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان
(که از لاهور بکشایش فدهار دستوری یافته بود) حکم
شد که کسی را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

(۴) نسخه [ج] شده در نهصد و پنج - (۳) نسخه [ج] سودائی مزاج و
نسخه [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخه [ا] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در قبول
داشت - راه نزدیک غزنین و بگش گذاشته باندیشه
سر براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از
بندگان خواسته فزونی تهیه باز نمودند - سپه سالار بتسخیر
سندھ اجازت گرفت - میرزا جانی بیگ با جمعیت فواران
مد و یقچاه کوه پیشتر بهرحد سیوستان استقیال کرده
جنگهای مودانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری
بر میرزا شکست افتاد - فاجار باشتی گزید - و در سال
سی و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجری برفاقت
خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بمقصب
سه هزار و قبولداری موبه ملتان اختصاص گرفت - و
سندھ بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید
که الوس از غنیه قاده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه
می آیند - از ملک رفتگی کشتی بانان و خدمت گذاران باز
مانده اند - خودها بدست و دندان می کشند - عرش آشیانی
از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سندھ
برنواخته بندر لاهری در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق
پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال
چهل و دوم بمقصب سه هزار و پانصدی امتیاز گرفت - میرزا
بقرامت و دانائی آراسته و درستی و راستی از گفتار و

کردار از نمایان و شناسائی و آهستگی از نشصت و برخاست
او پیدا بود - از مغر سن شیفته باده شده - اما ناهنجار
از سر بر نژده - و در کار کرد و گفت پاسبان خود
بود - از می فرزنی رنجور شد - و رعه به سرسام
کشید - و در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت سال چهل و
پنجم در بوهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند روزی
در مجلسی گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم
تا صد سال نمیدادم - معاندان پادشاه برسانیدند - غبار
بر حاشیه خاطر پادشاهی نشسته بود که در همان ایام
در گذشت - طبع موزون داشت - حلیمی تخلص می کرد -
از دست *

* خوش آن رفته که عشق غمخوارم بود *

* آه شب و گریه سحر کارم بود *

* بد گردی چرخ بین که بامن نگذاشت *

* کالای غم که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران دریمست و
پنجاه و هفت کوه - پها از قصبه بدین تا بندر لاهری صد - دیگر
از قصبه چاندو (از توابع بهکر) تا بیکانیر شصت - شرقی
گجرات شمال بهکر و سیوی جنوب شور دریا غربی کچ -
و مکران از اقلیم درم طول صد و در درجه و سی دقیقه

معرض بیعت و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمن آباد
پای تخت بود - الحال تهنه و دبیل آنرا گویند - بخوش
آب و هوایی و کثرت میوه مزین دارد - حسن سبز رنگ
بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه
شراب و نغمه مهیا - پوشش نسا از پیر و جوان رنگین
معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون
اما فسق و فجور را نهایت نیست - در هر هفته روضی و
شریف بر مزار پیر پخته میروند (که صاحب ولایت آن
ولایت است) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع
پلند - او مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش
ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی
تا قندهار کشیده و دیگری از دریای شور تا قصبه کوه مار (و
این را رام کر نامند) بسیدستان انجامد - و آنجا را لکهی
نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلمانی^(۲)
گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده برخیزد -
و دیگر از سیوستان تا سیوی ان را کهر نام بود - گروه^(۳)
تیمردی را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان
این گروه دیگر از بلوچ اند (بظهری زبان زد درکار) هزار
کس - گزین اسمپ ازینجا بر آید - دیگر کوهی ست (که یک

(۲) نسخه [ج] کلمانی - (۳) نسخه [ج] تیمردی *

سرار پیوسته بکچ دیگر بمردم کلمانی (آنرا کاره گویند - چهار
هزار بلوچ را بنگاه - از حدرد ملتان و اچیه تا تهته شمال دریه
کوه‌های بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروه‌ها گروه - در
جانب جنوب از اچیه تا کجرات کوه‌های زیگ از احشام تهی
و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم
سود و چارچه (۳) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین
نیست - تابستانش بجز سیستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه
انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزه خود را بهم
رسد - و گل فرادان - شالی بسیار و گزین - کان نمک
و آهن در جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسم
است از ماهی (که پلوه گویند) به نیکوئی و خوش مزگی
کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از
کشاورز برگیرند - پنجم سرکار پنجاب و سه پرگنه بدو گرایند -
جمع شش کرو و شصت لک و پنجاب و دو هزار و ششصد
و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست
خدا یار خانی لئی ست - از مدی صوبه تهته یا سرکار
سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهی گرفته بود -
پس از آن (که مملکت آنطرف دریای سنده بشهزاده زمان

(۲) نسخه [ج] پیوسته بکچ دیگر - مردم کلمانی آنرا الخ - (۳) نسخه
[ج] چارچه *

قادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت (حکومت آنجا از
جانب شاهی هم بخان مرپور بحال ماند *

از شگرف سوانج این ملک حال جگر خوار است (که آنرا
قانیین گویند) - او آدمی ست بنظر و افسون جگر رباید -
برخه گویند گاه گاه او را حالتی رو دهد بر هر کس نظر اندازد
بیخود شود - در آن هنگام مانند انار دانه چیزی از آدمی
برباید - لخته درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده
بیمارش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر
بالای آتش اندازد - طبق دایره پهن شود - با هم پیشگان
بخش کرده بخورد - و پیمانه زندگی آن بیخود لبریز
گردد - و هر کرا خواهد مانند خود سازد پاره ازین بخوردش
دهد - و افسوس بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای
او شکافته آن نار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده
دهند - بهی پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها
بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهد که
لزین ریش بر آرد هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند
و چشم بنمک انباشته در خانه بر زمین چهل روز معلق
آویخته دارند و طعام بی نمک بخوردش دهند و برخه
افسون بر خوانند - درین هنگام او را دهجره نامزد - اگرچه
آن نیرو نماند لیکن شناسا می باشد و به دیده رزی او آن

جانگزا گرفتار آید - و بخواندن اقصون یا خوراندن چیزه
تندرستی بخشد *

• میرزا یوسف خان رضوی •

از سادات صحیح النسب مشهور مقدس است - در خدمت
عرش آشیانی شکر ترقی و بزرگ اعتباری بهم رسانید -
و سال سی ام بمنصب در هزار و پانصدی سرافراز گشت -
و چون شهباز خان از بهار به بگلانه شتافت میرزا از
اورده به اسبانی آن دیار نامزد گردید - در سال سی و
دوم ^{سنه} (۹۹۵) بهصد و نود و پنج چون قاسم خان
حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیه آنجا بقتوه در شده
استعفا نوشت میرزا بهمرزبان آن مملکت تعیین گشته بدین
تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را (که
دموی ریاست آن دیار داشت) مستمال ساخته بحضور گسیل
کرد - و در سال سی و چهارم ^{سنه} (۹۹۷) بهصد و نود
و هفت عرش آشیانی بگلگشت کشمیر ^(۲) که مثل آن سیرگاه
سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانی نداده اند) خرامش
نمودند - به ژرف نگاهدان کار دان حکم شد که بهمرزاج و کامراج
یعنی بالا و پائین ریه آب بهمت رفته ربع بگیرند - در آن
مرز بوم هر لخت زمین را پته خوانند - و آن یک

(۲) نسخه [ج] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه •

بیکه و یک بهوه است به الهی گز - کشمیریان در نیم پته
و کسری را یک بیکه دانند - و بدیوان از قرار سه توده
جنس بر گذارند - و بشماره آن هردیه را چند خروار شالی
اندازه گیرند - هر خروار سه من و هشت سیر اکبر شاهی
است - و چندی را بترک بر صغند - و آن هشت سیر است -
در ربع از یک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد
جهانی باشد - این رتبت منشیان جزرس کار بند گشته تغارتها
بر آوردند - لیکن از ابرام زمینداران که راستی بر روی روز
نیفتد - و بزرگتر بیشتر سپاهی - و تماشا دوستی و بی پروائی
کشور خدیو و هم نظر برین که جمع افزونی برهموندگی کشاورز
آورد - خامه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روی واقع
قرار نیافت - هر بیست یک خروار شالی دو لک افزوده
هر خروار را بارخ شانزده دام به میرزا یوسف خان
تن نمودند *

و در سال سی و ششم ^{کیف} ما اتفق یک از متصدیان
میرزا گریخته بحضور رسید - و چنان برگزارد که خروار ده
پانزده افزودگی دارد - و هر یک بیست و هشت دام - چون
از میرزا استفسار رفت این جمع افزونی قبول نکرد - بنابراین
قاضی نور الله و قاضی علی به واسی تعیین شدند - مردم
میرزا از خیانت روی تباہ سگالی پیش گرفتند - قاضی

نور الله برگشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری
وای بیادری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی
بتحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندی از نوکران میرزا
با یکدیگر همدستان شده باغوازی برخه فتنه سرشتان آنجا
یادگار عم زاده میرزا را دستاریز آشوب گردانیدند - یک دو
دفعه آویزش بمیان آمد - بآشتی گزید - اما از سهل انگاری
این هر دو عزیز در کمتر فرصتی هنگام فتنه پزوهان ارج گوا
گشت - ناچار قاضی علی و حسین بیگ از شهر برآمده
راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریزه و
کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضی
علی دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بنگ یا نیم
جان بدر برد - گویند (چون یادگار کل خیال سوری بحر
آورد - و مهرکن را طلبید که نکین بغام او درست نماید)
وقت کندن فولاد ریزه برجسته بچشم ری در شد - و وقت
خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلس ترقیب
داده بر تاضیت نشست فراش مروحیه در دست ایستاده بود
فوراً این بیت بر خواند *

* تکیه بر جای بزرگان فتوان زد بگزاف *

* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

(۲) در [نسخه - ج] لفظ [میرزا] نیست .

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزی خوانده - گفت
نه - پس این بیت از کجا یاد داری - گفت مرا معلوم
نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیانی ازین شورش
آگهی نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال
سی و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری بغنّه از لاهور آهنگ
کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواری باز میداشتند
[و برخه بر آنکه پادشاه را (که از هر سو یک ساله راه
قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان
نیست] پادشاه در عین بارش جریده (اهی گشت - اتفاقاً
این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغی درزیده
است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتی (که از دریای رادی
می گذشت) فرمود این شعر در باره کیست * بیت *

* کلاه خسروی و تاج شاهی *

* بهر کل کی رسد حاشا و کلا *

و چند منزله پی سپر بکران عزیمت نگشته بود که فساد
کشمیر پیدائی گرفت - و نهفته دانج دیهیم خدیو ظاهر
گردید - شیخ فرید بخشی بیگی را با جمع پیش روانه
ساخته خود هم تیزتر راندند - و میرزا یوسف خان حواله شیخ
ابوالفضل شد - اما (چون میرزا لشکری پسرش بر داعیه

آن باغی واقف گشته عیال و اطفال^(۲) را باراد^(۲) لاهور
بر آورده بود. - آن بد سگال هم زندانی شدن میرزا شنوده
زه و زاده زرد گسیل کرد. و سبب حفظ آبروی میرزا گردیده
دهائی یافت. - و یادگار باستماع آرازه نهضت پادشاهی
مستشار^(۳) را روانه گریوه ساخته در استوار^(۳) آن کوشش
نمود. - بهادران کف آور بکمبر آریزه مخالفان را برداشته بدان
مملکت در آمدند. - یادگار از سری نگر (که دارالملک کشمیر
است) بر آمده به هیراپور شتافت. - جوقی از نوکران میرزا (که
در کمین بودند) نیم شب رسیدن پادشاه را بلذ آرازه ساخته
بر اردوی او فرود ریختند. - و دست غارت برگشادند. - او
سراسیمه از سرپرده بر آمده راه صحرا بگرفت. - و جز یوسف
پرستار^(۳) دیگر همراهی نگزید. - او را به آوردن اسب فرستاد. -
مردم (که از ناپیدایش حیرت داشتند یوسف را در
شکجه کشیدند. - آخر الامر بزمونی او گرفتار آمد. - و دوش
او را از بار سر صیک گردانیدند. * قطعه *

* سر کشد با سر در بستان کدو *

* یعنی این سر بر کشیدن سروری سم *

(۴) در [نسخه - ج] لفظ [را] نیست. - (۳) نسخه [ج] جز یوسف
پرستار دیگر *

* آسمان داند که از سر و کدو *

* خود کد امین سر سزای سروری سم *

گویند روزه (که بشورش این فرمایشه آگهی رسید
چون مادرش نقره نام بدکاری در لولیان همنا نداشت)
عروش آشیانی این بیت بر خواندند * بیت *

* ولد الزناست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی *

و فرمودند که بخاطر میرسد. که فرو شدن این نافرجام و
بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد. - اختر شناسان بر گذاردند
از دو ماه تا سه ماه بسزا میرسد. - فرمودند که از چهل
روز کم و دو ماه زیاده نمی کشد. - چنانچه همگی پنجاه
و یک روز بود. - و همان روز (که فرو شد) ستاره^(۳) یمانی
بر آمد. - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان وایست
را بجمعه (که افزوده بودند) قبول نکرد. - لهذا خالصه مقرر
کرده خواجه شمس الدین^(۳) خافی را با سه هزار سوار
بحکومت آن دیار نامزد ساختند. - لیکن باز بالتماس
شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار
گرفت. - و سال سی و نهم میرزا بداروغگی توپ خانه سر
بر افراخت. - و در همین سال سنه (۱۰۰۲) هزار و در هجری
(۴) نسخه [ج] یمانی ستاره - (۳) در [بعضی نسخه] خواجه شمس الدین
خان خوافی *

از تغییر قلیچ خان بتیولدارچی جونپور دستوری یافت - و در
سال چهل و یکم در صوبه گجرات جاگیر تن گشته کومک دکن
مقرر گردید - و چون صادق خان هروی در سال چهل
و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار
اندوخته به سرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته
بملازمت شاهزاده چهره مراد افروخت - و پس از فوت سلطان
بهمراهی علامی شیخ ابوالفضل در بمب و گشاد دکن خدمات
شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در
رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تدر
بکار برد - و چون همواره دل افسردگی از دکن گزاش
می نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطالب در برهانپور
بملازمت عرش آشیانی استسعاد یافت - و چون بازگشت
وایات پادشاهی باگه واقع شد شاهزاده دانیال با امرای
عظیم الشان از فریدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهی دستوری
یافت - و در همین سال (که سنه ۱۰۱۰) هزار و ده
هجری بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوی
بکرمک شیخ ابوالفضل و خانخانان به بالاگهات تعیین
کرد - میرزا در جمادی الآخر در جالندور بدر دنیل فوت
نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

داشت - اکثر پیادهای روهیله نوکر می گرفت - در ماه
ماه بماء میداد - هرگاه اضافه می کرد یکماه و نیم ماه
می گرفت - آنرا سراسری بر ماهوار تمام سال کرده میداد -
پسرانش میرزا صف شکن خان لشکری ست (که احوالش
جداگانه سمک ترقیم یافته) - دیگر میرزا عوض (که نثر را
خوب می نوشت) - تاریخ متضمن احوال عالم تالیف کرده -
موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون (که با برادر
می گذرانید) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندره یافته
در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس آشیانی
بمنصبی هزار و پانصدی هشت صد هزار کام اندوز گردیده -
چند قلعہ داری دھارور داشت - سال هشتم بساط زندگی
در نورید *

* مادهو سنگهه کچھراہہ *

(۲)
پسر راجه بهگوانداس است - در سال هفدهم (که عرش آشیانی
به تذبیه ابراهیم حسین میرزا ایلغار نموده متصل قصبه سرنال
(۳)
از مضافات صوبه احمد نگر جنگ (ر داد) او ملقم رکاب
پادشاهی بود - و پیوسته بخد مت پادشاهی مامور میشد - در
سال سی ام (که فوجی بسرداری میرزا شاهرخ بتصغیر

کشمیر تعیین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ (داد)
 مشارالیه آثار جلالت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در
 سال سی و یکم (چون سید حامد بخاری در پشاور کشته شد)
 مشارالیه بر طبق حکم پادشاهی فوج پدر را همراه گرفته از
 قهانة لنگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علی مسجد
 (که کنور مان سنگه در آنجا بود) رسانید - تا سال چهارم
 اکبری بمنصب هزار و پانصدی رسیده - در سال چهل و هشتم
 بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش
 سنو سال در آخر عهد جهانگیری بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلیٰ حضرت به بحالی
 منصب مزبور کامیابی اندوخته همراه خانجهان لودی صوبه دار
 مالوہ بمالش چهار سنگه بوندیله (که سر بی مغز بطفیان
 برداشته بود) تعیین یافت - در سال سیوم (که دکن مخیم
 هراتی اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگه بتخریب تعلقه
 نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در مثل
 چنداولی جا داشت و مقاهر یکبارگی فرو ریختند) او بجلالت
 با دو پسر بهیم سنگه و اندک سنگه داد مردانگی داده جان
 فدای کار ولی نعمت ساخت - پسر دیگرش اگرهین بمنصب
 درخور سرفرازی پذیرفت *

(۲) در [بعضی] چتر سال *

* میر حسام الدین *

اصل گوهر امایش از معدن بدخشان و موله و منشایش
 از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضی نظام بدخشی مشهور
 (که در عهد عرش آشیانی بدرجۀ امارت ترقی نموده) بخطاب
 قاضی خان سرفرازی یافته - و پس ازان (که در معارک
 هیجا و غزوات کفار شقاوت انما مصدر تلاش و تردد نمایان
 گردید) بخطاب غازی خان فائز گشت - چنانچه احوالش
 بجای خویش رزم پذیر کلک سوانح سلک شده - میر نیز
 از اکتساب علوم رسمی بهره وافر برداشته در زمره ارباب
 مناسب والا فرق اعتبار افرایده - گویند هزارگی اکبری بود -
 و همشیره علامی قهاسی شیخ ابوالفضل مشهور در خانه
 داشت - در آن هنگام (که بتعینائی دکن شتافت) ساز صحبتش
 با خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک گردید - و ترانه مصاحبش
 پرنوا برآمد - در آن حالت بختش از گران خواب غفلت
 به بیداری گرائید - و دولت پاینده از در در آمد - ناکاه جذبۀ
 الهی محبت در بود - در ربیع جوانی سگالش قطع علاقه
 علائق و ترک هوا و هوس از گریبان جانش سر برزده بخانخانان
 وا گذارد - که چنین شگرف خواهش سراپای دل گرفته -
 به آسانی دست از من بر نخواهند داشت - مگر بدر دیوانگی
 زخم (که شاید مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدلهی رفته بر سر

(باب المیم) [۳۲۴] (مآثر الامرا)

مرزا سلطان المشائخ بقیة عمر می گذرانم^(۲) - خانخانان هر چند از در عجز و الحاح در آمد و داستان داستان نصیحت و اندرز بر خواند - هیچ در نگرفت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار کشید - و عریان شده گل و لای بر بدن مالید - خانخانان با دیگر امرا رفته بآزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسای می نمودند - بجواب نمی پرداخت - چون از عریضه خانخانان بسمع پادشاهی رسید به انزرای دهلی مأذون گردید - زوجه اش نیز ترک اختلاط برادران و خویشان نموده هر چه نقد و جنس داشت بفروخته شوهر بدریشان داد - گویند سی سال بگوشه نشینی بسر برد - و دوازده هزار روپیه خرج خانقاهش هر سال از جانب خانخانان می رسید - بعد از اختیار دریشی هرگز متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله می گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در اواخر نسبت ازادت بقدره اهل سعادت خواجه باقی بالله سمرقندی الاصل کابلی المولد درست کرده باجارت ارشاد سالکان و اعتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقاشناقت *

* مخصوص خان *

(۳) برادر خرد سعید خان چغته است - در ایامه (که

(۲) نسخه [ب] میگذارم - (۳) نسخه [ب] برادر خواجه سعید خان *

(باب المیم) [۳۲۵] (مآثر الامرا)

عروش آشپانی بایلغار متوجه دیار گجرات شد (سعید خان را) که صوبه دار ملتان بود (بدان ناحیه رخصت کرده او را همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز خان بهم گجپتی تعیین گردید - و چون در سال بیست و ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل بغابر متنبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [که پادشاه خود بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب جلال آباد (که لشکر کلان درانجا بود) متوجه گردید] خان مذکور را همراه گرفت - و در مهم اوقیسه (که بسرداری راجه مانسنگه بمنصف ظهور آمد) مصدر ترددات شایان گردید - پستور همراه شاهزاده سلطان سلیم تعیین گشته سال چهل و نهم همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاری سربلندی یافت - در اوائل عهد جنیت مکانی زنده بود - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام (که پدر ازو گران خاطر بود) پس از جلوس جنیت مکانی (چون سعید خان برادر کلانش برای منصب او عرض کرد) پادشاه در جواب فرمود هرگاه پدر از کس ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الهی و مبرحمت پادشاهی تواند شد *

(۲) نسخه [ب] چهل و ششم - (۳) نسخه [ب] عرضی کرد *

* میر معصوم بهکری *

نامی تخلص - نیاگانش از سادات نرمنذ اند - از دو سه
پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبای از توابع مقبره
بابا شیر قلندر را (که از معنوی بزرگان وقت بوده و در آنجا
آسوده) بشرکت بعضی سادات دیگر داشتند - پدرش میر
(۲) سید صفائی نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائی
گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم
آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابورت سیوستان
نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش در آنجا متولد شدند -
میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنکری (که
از توابع بهکر است) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات
حسیه آشنا گشت - چون بشکار نهایت موله بود اکثر
اوقاتش بتصید می گذشت - ناگاه آقلاک سنگ تفرقه به
جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید -
شیخ اسحق فاروقی بهکری (که در سرکار خواجه نظام الدین
احمد هرری دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده) بغایر قدم
معرفت (که در وطن یکجا بکسب علوم می پرداختند) میر را
بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً در آن ایام تالیف طبقات اکبری

(۲) نسخه [ج] میر سید صفائی - (۳) نسخه [ج] و سادات کهابورت
نسبت نمود *

در میان بود - صحبت میر (که در تاریخ دانی یگانه در گزار بود)
در گرفت - چنانچه خواجه هم اشعار بمصاحبت و همدستی
میر در آن نسخه نموده - پس از آن بملازمت شهاب الدین
احمد خان صاحب صوبه آنجا فائز گشته بتجویز منصب امتیاز
گرفت - و بمرور ایام نامی بشجاعت و مردانگی برآورد
در خدمت عرش آشیانی دولت (دشناسی اندوخت - تا
سال چهارم بمنصب دو صد و پنجاهی ارج پیمای عزت بود -
و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهی امتیاز یافته بحجابت
ایران مامور گردید - و بفرط قواست و کاردانی مورد
لطافت شاه عباس مغوی گشت - چون از ایران دیار مراجعت
نمود در سنه (۱۰۱۵) یک هزار و پانزده از بارگاه جنم مکانی
بعنوان امین الملکی به بهکر رفته بود که ودیعت حیانت
هپرد - گویند بمنصب هزار اکبری رسیده بود - شعرا خوب
می گفت - این بیعت ازوست *

* چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرهی *

* بتو شرح حال گویم بزبان بجزبانی *

دیوان نامی مندرج معدن افکار در جواب مخزن الاسرار تاریخ
هنده و مختصر در طب (که بمفردات معصومی موسوم است)
تالیف اوست - و کتابه نویسنده خوشخط بالادست بود - از هند

(۲) در [نسخه - ج] لفظ [هم] نیست - (۳) به بهکر رفته و بیعت الخ *

تا تبریز و امغان همه جا در راه و منازل اشعار خود را
بر سنگهای مساجد و عمارات کنده - کتابچه دروازه قلعه آگره و
مسجد جامع فتحپور بخط ارست - بقاع خیر بهیاری اساس گذاشته
خصوص در بلده سهر (که مسقط الراس ارست) - و در میان
دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتی ستیاسر نام بنا
نهاد که از نوادر روی زمین است - گنجینه دریایی تاریخ^(۲)
آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت
را بجائے رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان
می فرستاد - و به اکابر و اصغر معانیه و مشاهیر و میاومه
و فضلا و جمعگی مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن
رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجه مردم آنجا
متناهی گشتند - گویند آبادکار بنوعی بود (که تقید می کرد
که در محال جاگیر پاره جنگل برای شکار نگاه دارند -
پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را
مسلم از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این
هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکانی پرسید پس
درین وقت سلاح برای چه پوشیدی - گفت وصیت پدر من
است که شب چوکی با سلاح باشی - و چوکی نویس هم
گواهی دان که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه
(۲) یعنی سنه هزار و هفت هجری - (۳) نسخه [۱] شجاعت *

از نوازش خانه زان پروری اموال پدرش بار بخشیده بود -
در بخشیکری قندهار مدتها بسر برده - زدهای پدر را (که^(۲)
به سی چهل لک روپیه بود) باسراف خرج کرده دماغ
بهم رسانید که سر تواضع بکسی فرود نمی آورد - و با هیچ
صاحب صوبه آنجا نداشت - و نوکران بیش قرار وضع پاکیزه
داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش می نوشتن -
اما باقسام مغیرات خو گرفته ظالم طبیعت گشت - در ماندور
برکاب جنت مکانی رسیده تعیین دکن گردید - مدتی در آنجا
گذرانید - چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمی کرد
ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخت - و باملاک
و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه (۱۰۴۴) هزار
و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پاره از آنها
بیاده ملتان نقل نموده اند *

* میرزا شاهرخ *

پسر میرزا ابوالیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است -
بعد کشته شدن پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت -
چون بمن شعور رسید از آنجا [که مابین والده میرزا محترم
خانم و جد مکرمه خرم بیگم (که میرزا سلیمان با اختیار او
بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاری بود] بحرفهای خانه بر انداز
(۲) نسخه [ب] که سی لک روپیه - و نسخه [ج] که سی چهل لک روپیه -

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت
در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن
برداشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرنج ازان در ضمن
احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند
آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال
عرائف و تعائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدت
استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معارف
کرده باعالت میرزا محمد حکیم فرجه به بدخشان کشید - و
بتفویض ولایت (که در حوزه تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا
سلیمان آشتی قرار گرفت - لکن در هر چند گاه فیما بین
گروه دوئی برمی خاست - اما تا والده میرزا در حیات بود
زود زنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجملة نهی در دست
می یافت - بعد فوتش میرزا بخود بینی و خود کامی افتاد -
حال سپاه پراگندگی گرفت - امرا بر سر قبول باهم در آویختند -
عبد الله خان والی توران (که وقت جو بود) این خبرها
شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتی سپردند -
ناچار میرزایان خیرباد ملک مرزوثی گفته بهزار دشواری
برآمدند - چون بمرحه کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمهاری
سابق اراده هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین
توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهی شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورد -
میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عیان یافت - پس ازان
ظاهر شد که والی توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال
تباہتر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان (که بهمین
خبر از کابل برآمده بود) در چار شده براه پیری افتادند -
درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران
سراسیمگی پای اسب میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین
آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پیش کشید -
آن هم محرومی شد - یکی از همراهان میرزا سلیمان را بر
اسب خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران
گریز با برآمده تیزی بکلی بکار بردند - درین راه و حسن
پسرش جدا شده زمانه تازه دانه بر دل پدر نهاد - چون
میرزا راه هندوستان گرفته از تنگناهی ها بدر آمد پسر جدا
شده پیوست - کنور مانسنگه در حوالی دریای هنده و راجه
بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و
نهم در دار الخلافه شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت
آورد - بجلوس محفل پادشاهی اختصاص یافت - و بانعام یک
لک روپیہ نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه
راس اسب و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت
گردید - سال سی و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم

(باب المیم) [۳۳۲] (مآثر الامرا)

عرش آشیانی ^(۲) شکر نما بیگم دختر خود را بعقد ازدواج اد
در آرد - و بایالت مالوه و منصب والای پنج هزاری بلند پایه
ساخته باتالیقی شهباز خان کذبو دستوری تعلقه ارزانی
داشت - و در سال چهارم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن
تعیین شده *

چون شهباز خان از احمدنکر برخاسته بمالوه آمد
ارجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان برگرفته
باقطاع میرزا تذخواه شد - و شاهزاده در بالاپور بوزار طرح
اقامت انداخت - و فوج پادشاهی بسپرداری میرزا شاهرخ و
سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج
هر سه دنیاداران دکن (که بهری خواجه سهیل خان
بیجاپوری صف آرا بود) به پیکار در آویخته آویزش سخت
نمود - ^(۳) راجه علی خان مرزبان خاندیس (که سردار جرانغار
عساکر پادشاهی بود) با بهیاریه فرو شد - اکثری را پای
همه از جا رفت - سران راچپوتیه دورتر رفته ایستادند -
میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب
تار بر فراز اسب گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را
علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال
چهل سیوم (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری حضور طلب

(۲) در [بعضی نسخه] شکر النسا بیگم - (۳) نسخه [ج] راجی علی خان *

(مآثر الامرا) [۳۳۳] (باب المیم)

گشته بواله درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عزایت فرموده
دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهی
بهیچ وجه خود را معاف نمی داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنکر به برهانپور نزد پدر عالی قدر
شتافت میرزا را بپاسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامی (که
خان خانان از حضور باحمدنکر رسید) میرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از کنار نربدا بهمراهی شاهزاده باز تعیین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب عمده
هفت هزاری اختصاص یافت - و در سال درم جهانگیری
سنه (۱۰۱۶) یکمزر و شانزده هجری در بلده ارجین
ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلی بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حباله نکاح
میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب یادیه
نعش را بجماعه مکاره داده روانه نمود و خرد ببصره آمد -
و ازان جا بشیراز رسید - آله دردی خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۲) هزار
و بیست و دو شاه عباس ماضی دارای ایران ادرا با میرزا

سلطان علی مکتول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانۀ او و بیگم الفتی رو ندان - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طینتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامه خود می نویسد (که اگرچه در عالم بی حقیقت ترے از بدخشی نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشی نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندی نمیداند - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود - در شورش اوزبکيه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعلی دست آویز شورش ادبش برد - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو قرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زندانی شد - میرزا سلطان از خرد سالی در خدمت جنت مکانی تربیت یافته بود - می خواستند پادشاه صبیۀ خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زنان بهیار در خانه دارد - چون از استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سوابان بخانه او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته در آنجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوری در نهج جنت مکانی بخشع دکن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشمت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چلده محبوس بودند - میرزا مغل ترقی نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاکیر پرگنه نیم کهار بیسوازه می گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدسی نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولی ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوری و معنوی استفاضه از بهیارے اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - *يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ* - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعی ست برخه او را شافعی مذهب پندارند - اما ازین قطعه اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داری *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

- * از شافعی و ابو حنیفه *
- * آئینه خویش پیش دارم *
- * اینها همه تابعان جد اند *
- * من مذهب جد خویش دارم *

مولفانش از نسخ و رسائل قریب به پانصد رسیده -
صیت فضائش چون باقطار عالم انتشار یافت ملوک روزگار
حائقه ارادت او در گوش کردند - در سنه (۷۲۸) هفصد و
بیست و هشت یا سی و چهار بجوار رحمت حق منزل
گزید - و در قصه ماهان^(۲) از توابع کرمان مزارش مطاف
اقامی و ادانی ست *

اهل خبر را یک گونه اختلاف در اولاد سید بزرگوار افتاده -
آنچه ازین سلسله ابا عن جد در بلدة یزد در رساده نیاکان
عالی شاهی تا آن اکتا دارند خود را از نسل امیر غیاث الدین
می گیرند که فرزند بلا واسطه سید است - و برخی برانند
که آن عالی قدر را غیر از شاه خلیل الله پسر نبوده -
چون سلطان احمد شاه بهمنی دکن^(۳) که شهر بدر احداث
کرده است (غالبانه معتقد سید گردیده التماس قدوم
یکه از اولاد امجدش نمود سید بجدائی فرزند (که
غیر از در باغ حیات ثمره نداشت) راضی نشده

(۲) نسخه [ج] باهان - (۳) در [بعضی نسخه] بیدر *

پسرزاده میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر
تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز
احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت
واقع شده باشد *

آوردند اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامی
داشته با امرا و شاهزاده ها تا حوالی شهر لوانم استقبال
بجا آورد - و در موضع ملاقات قریه آباد کرده به نعمت آباد
موسوم نمود - و در تبجیل و تکویم باقصی الغایه کوشیده
مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد
گیسودراز تقدیم فرمود - و دختر خویش بحباله نکاحش^(۲)
در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود
با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمد آباد بدر را
بوزود خویش سعادت آموذ گردانید - و مقضی المرام بوطن
مالوف معاودت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت
کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت
سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص
یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمنی
در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشینی برادر کوچک
شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخه [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبه بپیر اقطاع یافت -
و چون توبت سلطنت پسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون
شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفت ورزیده بود)
مقید ساخت - چون درد سرداری بدماغش پیچیده بود از
زندان گریخته آخر کار کشته گردید * * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و
لختی در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند -
یختل که بتصرف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده
باشد - غریب آنکه هر کدام معتقد علانده دارند - و آنرا
منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در
یزد و کرمان بجانیشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و
اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقه آبی گرامی
اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر
مسند دولت و حشمت بر آمد) میر نظام الدین عبد خلف^(۲)
شاه صفی الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از
احراز فضائل موری بمنصب مدارت شاه اسمعیل صفوی
امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثانی را بدین
خاندان عالیہ اعتقاد موقوف بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخه [ب] میر نظام عید *

نیز بمیر باز گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در
امور وکالت شاهی عام استقلال برافراخت - و در سنه (۹۲۰)
فهرست و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت مبات
چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثانی
(که بنقوی و پرهیزگاری مرجع خلأق بود - و ارفاشن باذخار
مثنویات مصروف) شاه طهماسب صفوی همشیره خود
خانم خانم را بعقد ازدواجش در آورد - و او در همدان
برحمت حق پیوست - متورکانش زیاده بر چهل لک رومیه
بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میوان
و صبیله اش پری پیکر خانم تقسیم یافت - میر میوان مورد
اکرام و اجلال شاهی گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز
گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز
بمصاهرت دودمان صفویه سر عزت برافراختند - عقیدت کیشان
سلسله شاه نعمت الله بار مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار
سعادت می نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت
اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات
در مآکل و ملبس نظیر خود نداشت - حامل ادارات و
محصولات و معاملات آن سلماه پنج هزار تومان می شد -
و چون مزاج میر خالی از واقعه طلبی و شورش اندازی نبود
در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضی سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولی خان قورچی باشی
حاکم کرمان و یزد را (که مرد محیل صاحب داعیه
بلند پروراز بود - و دامادش می شد) بران داشت که در
تمام ولایت فارس برای اقتدار برافراخته فرمانروا شد - و
انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالی
یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران
گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر
برای رفع ^(۲) مظنه اتفاق و عدم مواخذه خود او را بطائف
الحیل ^(۳) نگاه داشت - تا آن که او خون بخون کشته شد -
معهذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف
روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود -
اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله (که همیشه با پدر و
یکتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجه یکتاش خان را
(که دختر میر میران بود) بعد انقضای عدت بنکاح خود
آورد - پس ازان (که بنش پسر زرر کامروائی از جا رفته
سر خود سوزی برافراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس
شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال
شهر بانو بیگم زوجه میر نعمت الله پسرش (که شوهر دختر
شاه طهماسب بود) در اصفهان باجل طبیعی در گذشت -

(۲) نسخه [۱] دفع - (۳) نسخه [ج] نگاه میداشت *

شاه خود رفته تعزیه و تسلیه فرمود - اما زیاده احترام
فیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشویف
آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است)
نزل فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر
شاه طهماسب بود) بلوازم مهمانداری پرداخت - شاه میر
خلیل را بشفقتهای گوناگون برنواخته مهمات یزد بار ارزانی
داشت - و پستو میر خلیل الله نیز بذابر جهت مورد عتاب
شاهی گشته از بیم جان با در پسر خود میر میران و میر
ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباة حالی و بی سرانجامی
رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم
جهانگیری (۱۰۱۶) هزار و شازدهم هجری به دار السلطنة
لاهور بآستانپوس جنت مکانی شرف اندرز گشت - و منصب
هزاره دو صد سوار و تنخواه تیول جید و عطای دوازده
هزار روبیه برسم مدد خرج چهاره کامیابی برافروخت - و
هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال و دیعت حیات
سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته
به صالح بانو بیگم صبیة آصف خان یمین الدوله منسوب گردید -
و دو پسرش میر عبد الهادی و میر خلیل الله (که بذابر
صغر سن در ولایت مانده بودند) جنت مکانی از فرط
تفضل و مهربانی بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احول آنها (که هر یک رکن رکن سلطنت همدوستان شده اند)
 بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگی
 استعفا جسته برسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلیٰ حضرت
 از قدر شناسی بهره هزار درپیه سالیانه موظف فرمود - و در
 جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می گردانید - پسرش
 میر نعمت الله بمنصب هزاری سرافرازی یافت - در سال بیست
 و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام مغوی نذیر میرزا
 رستم نندهاری (که بفوجدار می جرنپور سرافرازی یافت) بنیابت
 مشار الیه موصف گردید - و در مبدی سلطنت عالمگیری بخطاب
 خانی و افزونی منصب چهره طالع افزاخته با خسرو می بود *

* محمد قلی ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیانی است - ابتدا بتعیذاتی موبه
 بنگاله شرف انداخت - چون مقدمه مظفر خان در فساد
 باغیان بنگاله از انتظام بر افتاد از چنده با اهل بغی
 هم یائی کرد - پس ازان بصفحه جرم معزز شده سال سی ام
 همراه کثور مانکنجه بصوبه کابل رخصت پذیرفت - و در
 مهم افغانه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سی و نهم
 (که یاسبانی کابل به قلیج خان باز گردید) کشمیر از تغیر
 میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش
 و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبی دیار نهضت فرمود) بعضی از مردم کشمیر
 (۲) ایباچک پور همین را بسر اداری برداشته غبار فتنه برافکینند -
 علی قلی پسر نامبرده با جمعی آریزش نموده چهره فیزی
 بر افروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدی ذات
 و ششصد سوار و عنایت قیل و حمزه بیگ به هفت مدی
 ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیدند - و سال
 چهل و هشتم (چون علی رای زمیندار ثبت خرد پا از
 حد ادب بیرون نهاده بحوالی کشمیر آمد) مشار الیه با
 جمعیت خون بمقابله شتافت - زمیندار مذکور از غایت رعب
 بے جنگ عرصه فرار پیمود - مقارن آن سیف الله پسر قلیج
 خان از لاهور بر طبق حکم محکم بکومک رسید - تا جائی
 (که گذر سوار میسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال
 چهل و نهم اکبری در مالش ایدر زمیندار سرور و تذبیه
 ایباچک پای همت افشوده با آن (که مخالفان به پناه
 گریها سر راه گرفته بسنگ و تیر کارزار می کردند) بر
 کوه برآمد - و هنگامه مخالفان را پراکنده ساخت - سال
 دهم جهانگیری از حکومت کشمیر معزول شد - پایان
 احوالش معلوم نیست - حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبری
 بمنصب هزاری رسیده *

(۲) در [بعضی نسخه] ایباچک پور حسین چک *

* مهتر خان *

انیس نام غلام جنت آشیانی است از کره مانکپور
 با سیری آمده بخدمت درباری خادمان محل بسرمی برد -
 در اوان عزیمت عراق بهمراهی رکاب و خدمت خزینه داری
 شرف امتیاز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشیانی
 قلعه رننجهور مستخر اولیای دولت گردید سپرد او شد -
 و سال بیست و یکم (که کنور مانسنگه جهت قنیه رانا
 پرتاب زمیندار میوار تعیین گردید) نام مهتر خان نیز داخل
 همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موئی الیه چنداول
 فوج ظفر موج برد - یستر بکومک امرای دیار شرقی مامور
 بوده مصدر نیکو خدمتی گشت - و پس از چندی او را
 در دارالخلافت آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاری ذات
 و سوار مرقی شده سال سیوم جهانگیری مطابق سنه
 (۱۰۱۷) هزار و هفده هجری از دار فنا بصر منزل بقا
 پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - ساده لوحی
 او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد
 قافله سوداگران بیرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها
 دزدان بردند - چون این معنی بسمع خان مشارالیه رسید
 دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گشت
 من یافتم - بفاصله روزی چند کسی پرسید که چه یافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده
 بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین
 کنج خانه خاک اندازی نمائید - فردا اگر شترها ظاهر
 نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگی نیک ذاتی فراهم
 داشت - علوفه سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و
 مردانگی خالی نبود - چون اصلش از قوم کایته بود رعایت
 این قوم بسیار می کرد - بهرش مونس خان در عهد جهانگیری
 منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار داشت - ابوطالب
 نبیره مهتر خان دران عهد خزانچی صوبه بنگاله بود -
 گویند نزد قاسم خان صوبه دار آنجا روزی سر دربار ابوطالب
 آمده بتقریبی گفت که بر نواب احوال تعلقه من معلوم است -
 چون ابتدا قاسم خان خزانچی آن صوبه بود ازین حرف
 سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابوطالب گفتند
 که این حرف چرا گفتی - نمیدانی که سابق نواب هم این
 تعلقه داشت - (روز دهم آمده هر دربار بعرض رسانید که
 به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز
 بودند - قاسم خان زهر خنده کرده گفت که این همه از
 آثار جد شما مهتر خان است *

* میرزا غازی بیگ *

پسر میرزا جانی بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهی در برهانپور زندگی سپرد و
عرش آشیانی غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته
آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند آباي گرامی^(۲)
برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که
وکیل صد ساله آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر
دیگر افتاد - عرش آشیانی سعید خان را با پسرش سعد الله
خان بآلتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا بروهانمونی سعادت
در بهکر آمده سعید خان را دید - و برفات او در سن
هفده سالگی شرف اندوز ملازمت گردید - تهیه بحال ماند -
چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجهت مکانی رسید نقش
طالع او خوب نشمن - موبه ملتان هم ضمیمه گشته
بخطابه فرزندی و منصب هفت هزاری بلند رتبه گردید - و
چون حسین خان شاملو حاکم هرات تابعه قندهار را محاصره
نمود میرزا با فوجی شایسته تعیین شد - پس ازان حکومت
قندهار بدیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک
با متروکین عراق نامه برآورد - و با شاه عباس طریقه
مراسلات مملوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در
سنه (۱۰۱۸) یک هزار و هجده میرزا سه چهار روز بیماری

(۲) نسخه [ج] بمسند آرائی بر آمد - (۳) نسخه [ج] هزار و هجده .

کشیده در بیست و پنج سالگی فوت کرد - غازي تاريخ^(۲)
است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائی خان (که
مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان
چرکس میرزا بے عزایتی داشت) بستند - میرزا غازي بیگ
بسیار معتد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خون هم
شعر می گفت - وقایع تخلص می نمود - گویند در قندهار
شاعر بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار رویه و خلعت
و اسب از این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر
(که حلیمی بود) - میرزا در نغمه پردازی و طنبور نوازی
بے نظیر بود - همه ساز را خوب می نواخت - *
مرشد گفته * * قطعه *

* گر نغمه سازت بسکون می آید *

* رمزه ست بگویمت که چون می آید *

* از بسکه بگرد زخمهات می گردد *

* پیچیده ز طنبور برون می آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود -
مثل ملا مرشد یزدجردی و طالب آملی و میر نعمت الله
اصلی و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفور گیلانی
از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

(۲) یعنی سنه هزار و هیجده هجری *

تمام نگاه داشت - اعزّه دیگر خصوص ملاً مرشد و اسدی
داخلها در شعرش می کردند - رنجیده بے رخصت روانه لاهور
شد - میرزا متأسف گشته رقعۀ نوشت - و از ملاً مرشد
و اسدی نیز معذرت نویسانید - شاید که معادرت نماید -
فقیر در جواب اعزّه نوشت *

- * آن جیفه که در جنگ دو کرگس باشد *
- * حیف اسمت که لوٹ دامن کس باشد *
- * خررا طلب شاخ زیادت طلبی ست *
- * با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب
درین کار می گذرانید - و اعتیاد بازارۀ بکارت کرده بود که
هر شب یکم را از هر جا بهم رسانیده می آوردند - باز روی
او نمی دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هوزنه
بدکار خود را بمیرزا منسوب می نمود *

* میوان صدر جهان پهبانی *

پهبانی ذیبه ست از توابع لکهنؤ - میوان مرد فاضل
خوش طبع بود - در عهد عرش آشیانی بواسطت شیخ
عبد النبی صدر افتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و
چون عبدالله خان اوزبک والی توران به پادشاه بر نوشت که

(۲) نسخۀ [ج] که شاید *

که اجل موانع در ارسال رسل بعضی انحرافات دینی بود که
بر السنه شائع گردیده - عرش آشیانی در سال سی و یکم
میران را باتفاق حکیم همام به یلچی گری روانه توران دیار
فرمون - و در نامه (که بار رقم پذیر گشت) درین مقدمه
باین دو بیت اکتفا رفت *

- * قیلَ انَّ الالهَ ذُو رُلْدَ *
- * قیلَ انَّ الرّسولَ قد کَهَنّا *
- * ما نَجّا اللهَ و الرّسولَ معّا *
- * من لّسانِ الرّوی فکَیفَ اِنّا *

میران در سال سی و چهارم از توران معادرت نموده در
خطۀ کابل بملازمست استسعاد یافت - و در سال سی و پنجم
در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس داده پیمائی بود -
میر صدر جهان مفتی و میر عبدالکلی میر عدل هر دو نیز
ساعره در کشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشاه خطابخش جرم پوش *

* حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش *

تا سال چهارم بمنصب هفصدی رسیده بخدمت مدارت کل
اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقی کرده بیایۀ امارت
و منصب دو هزاره متصاعد گشت - هنگامی (که جنم مکانی
در ایام شاهزادگی نزد شیخ عبد النبی صدر چهل حدیث

طیقتش خمیر مایه یک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شیطنیت بریده بودند (بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهی دراز ساخت - و در حوالی جونپور سر خود سری افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغی و طغیان کرد - تا آنکه بشومی او میرزا چین قلیچ دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهی در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را می نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجری هنگامه (که در دارالخیر اجمیر (ایات جهانگیری نزل داشت) ملا مصطفی را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب استادی میرزا طلب حضور کرده می خواستند آن بیچاره را بعقاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندی آصف جاه شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذی شان بود) با ملا بمباحثه علمی در آمد - و تا یک هفته لایققطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمباحث علمش را رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکه معظمه گردید - و بوطن اصلی معارفت نموده بجوار (حمت پیوست - میرزا لاهوری آیت بود از

(۲) نسخه [ج] بشوخی - (۳) در [بعضی نسخه] آصف خان *

جلال بل آفته بود مالا مال از وبال و نکال - هیچ حیثیتی نداشت - پارچه کوشته کویه منظر بد خصال - و عیش و نشاط او منکسر باواز قازیانه بود - تمام درز بایسته صدای قازیانه بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمی آسود - خدمتگاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر بپارزند - و بعد ازان (که قبر را وا می کرد) آن مظلوم را مرده می یافت - در کوچه و بازار بر دوش نفران سواره میرفت - و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمی رسید - در آن وقتی (که پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهی که می شنید بخانه هندوئی عروسی ست خون آنجا رفته عروس را جبراً برداشته می آورد - هرگاه ورثه او پیش پدرش فریاد میرفتند با آن همه علم و تقوی (که خود را مجتهد وقت می دانست) آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا شما با ما نسبت قرابت درست می کرده باشید - و چون میرزا چین قلیچ بشامت آن تبه کار گرفتار گشت میرزا لاهوری را گرفته بحضور آوردند - مدتی محبوس بود - آخر رهایی یافته یومیه مقرر شد - به پائی درسن اکبرآباد بگذار چون خانه ساخته کبوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش بهر حال بود - بتلخی زندگانی می نمود - و مکافات اعمال زشت

(۲) نسخه [۱] قبر را میکرد *

خود می کشید - تا در گذشت - از پسر و قرابتیان قلیچ محمد خان مثل میرزا چین قلیچ و قلیچ الله و بالجوفلیچ و بیوم قلیچ و جان قلیچ - بیشتر در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

* میرزا فریدون خان برلاس *

پسر میرزا محمد قلی خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عوطف عرش آشیانی گردیده بمنصب مناسب سرفرازی یافت - سال سی و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحیم بهم تهنه دستوری پذیرفته مصدر ترددات شایان گشته - چون ملک تهنه گشایش یافت سال سی و هشتم بایبای سرگروه همراه جانی بیگ روانه بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهارم بمنصب پانصدی رسیده - پس (ازان که تخت سلطنت بجلوس جهانگیری زیب و زینت پذیرفت) سال دوم نامبرده در صوبه آله آباد جاگیر یافته بمنصب هزاری ذات و سوار مفتخر گردید - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و یک هزار و هجصد سوار و پستر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعیناتی سلطان خرم بهم رافا امر سنگه شتافته - و پستو برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهر علی (۲) نسخه [ج] بالوفلیچ - (۳) در [بعضی نسخه] مهر علی برلاس *

پسر او را به منصب هزاری ذات و سوار کامیاب گردانید *

* محترم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکانی بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافه دریمت و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبه بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و چهار سوار سرافختار برافراخت - چون از لوازم سرداری بل از مراسم سازداری بهره نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجی با کمال بے تدبیری بتسخیر ملک آشام تعیین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامین شپخون زدند - و چشم زخمی عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معنی بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقه مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

* میرزا علی بیگ اکبر شاهی *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگی داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیانی تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهی سرافراز فرمود - در معارک و مغازی پودلی و مردانگی با

سوی و سرداری بکار می برد - در یساق دکن کمکی شاهزاده سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنکر بمصالح و آشتی برگشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم در مهر بنگاه ساخت - آردر خان و عین خان با دیگر دکنیان بشورش آرائی برخاستند - صادق خان گزین فوجی بمهرکردگی میرزا تعیین نمود - او ناگهانی بر آردری آنها ریخته بر شکست - و فرادران غنیمت و فیلان و زنان اکهاره بدست آورد - ازین چیره دستي خداوند خان و غیره امرای نظام شاهیه با ده هزار سوار پسیج پیگار در سرگرفتند - صادق متحده خان بهراری میرزا علی بیگ هشت گروهی پتهری بز ساحل گنگ در آویخت - میرزا آن روز کارنامه مردانگی بجا آورده خداوند خان را (که با پنج هزار سوار بدر آویخته بود) هدم شکست - و در سال چهل و سیوم قلعه راهوترا از مضافات دولت آباد را بمحاصره یک ماهه برگرفت - و در همین سال بکوشش او قصبه پتن (که پاستان شهر است بر ساحل گودادری) گشوده گشت - و در آخر این سال قلعه لوهگده دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و این هر دو قلعه از کم آبی معمار شده تا امروز بر همان نهج است - میرزا در هنگام سیه سالاری شیخ ابو الفضل هم

(۲) در [بعضی نسخه] پتهری - (۳) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست *

آریزهای نمایان نموده کارهای شایسته سرکرد - و در گشایش قلعه احمدنکر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیاال بود - در سال چهل و ششم عرش آشیانی در جلدوری حسن خدمات میرزا را بمرحمت علم و تقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان مدتی کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد جهنت مکانی بمنصب چهارهزاری سرافرازی یافته بحکومت کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتیولدارای صوبه اوده شتافت - و هنگامی (که دارالخیر اجمیر مهبط اوبه جهانگیری گردید) بتصور (سیده) روزی بزیارت روضه معینیه رفته بود - قبر شهباز خان کنهوزا (که درون محوطه است) دیده در بغل گرفت و گفت در وقت قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم ربیع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری بمنصبه ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه می داشت اما همه عمده و بیش علوفه بودند - و بسیار فضلا و صلحا دوست بودند - چون اعتیاد بکوکار داشت کارخانه شیرینی در سرکار او بسیار بزرگ بود - و اقسام موی و اشربه و انواع شیرینی در مجلس او می آردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

(۲) نسخه [ج] چهل و سیوم - (۳) نسخه [ج] بسیار *

* میر جمال الدین انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم
(۲) الراسی بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسینی می‌رسد - میر
شاه محمود و میر شاه ابوتراب از اکابر متأخرین این
طبقه بواسطه میر شمس الدین اسد الله شوستری صدر ایران
در زمان شاه طهماسب مغوی اولین به شیخ الاسلامی فارس
و دومین به افضی القضائی آنجا اختصاص یافتند - میر
جمال الدین از بنی امام ایشان است - بولایت دکن داره
شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی
هم در میان آوردند - و پس ازان بهلازمیت عرش آشیانی
رسیده سال سی ام بمنصب ششصدی امتیاز یافت - و تا
سال چهلیم بدیایه هزاری برآمد - گویند تا آخر زمان اکبری
بمه هزاری منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم
قلعه آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوری خواهرش
نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد -
عرش آشیانی میرزا را با سازخواستگاری روانه آن دیار ساخت -
میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک
پتن جشن طوی آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود
باگروه رسید - پیشکش (که تا این زمان بدین خوبی از دکن

(۲) نسخه [۱ - ج] الرشی - (۳) نسخه [ج] رسیده •

نیامده بود) از نظر پادشاهی گذرانید - چون با شاهزاده سلطان
سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاری
و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامی که
سلطان خسرو از اکه‌زه بخي ورزید (میر باصلاح دستوری
یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان
متصرف شود - او از کم خودی و تیره بختی راضی نشد - چون
دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشی (که
مدار علیه مهمات او شده بود) بحضور جنیت مکانی زبان
دراز ساخته گفت که نه من تنها رفیق بودم همه امرا که
ایستاده اند درین کار شریک اند - دیردز میر جمال الدین
انجو (که بمصالحات آمده) قریل منصب پنج هزاری از ما
گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم
بیبادنه عرض کرد که عجب حضرت (که گوش بر سخن این
فضل دارند) او میداند که مرا می کشند - جمعی دیگر را
هم بجانب خود می کشد - شریک غایت درین امر منم -
بهر عقوبتی (که سزاوار باشم) باید رسانید - پادشاه ازین
حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت
صوبه بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله
بلند نامی یافت - میر خنجر مرصع (که خود در بیجاپور

(۲) نسخه [ج] آمده بود -

سرکاری نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال مفا با اندام
نصف بیضه مرغ نشانده (۲) و بیاترتهای فرنگ پسند و زمردهای
کهنه خوش آب و رنگ بطرح نظر قریب زینت افزوده بود
از نظر گذرانید - پنجاه هزار روبیه قیمت آن مشخص
شد - مدتی در برگشته بهراپج محال تیول خود گذرانید -
از آنجا بحضور آمده باجل طبیعی در گذشت - مآثر بکمالات
ظاهری آراستگی داشت - نسخه فرهنگ جهانگیری (که درین
فن بسیار معتبر و نزد همه ساذ است) از دست - الحاق در
تحقیق الفاظ و تعیین اعراب مساعی شگرف بنار برده - بصر
کلانش میر امین الدین با پدر تعیین دکن بود - بصیبه
خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لغت ترقی کرد - و در
عهد جوانی در گذشت - در میر حسام الدین مرتضی خان
پسر درویش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگه *

پسر راجه مانسنگه است - در عهد اکبری بمنصب هزاری
دهیده سال اول جلوس جهانگیری هزار و پانصدی گردید -
سال سیوم بمنصب دو هزار و دو هزار سوار نوای ترقی
برافراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگه بعرض رسید
اگرچه جانشینی او موافق ذابطه راجپوتیه به مها سنگه واد

(۲) نسخه [ج] نشانده *

جگت سنگه (که پسر کلان راجه مزبور بود) میرسید - اما
پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگه داشت) او را
بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزار و سه هزار سوار برنواخته کلان ترقی آن قوم یار
تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن موخص گردید - سال
یازدهم بعنایت طره کله گوشه دستار کج نهاد - و سال
دوازدهم باضافه هزار و ذات هوافراز شده تعینات مهم دکن
گردیده - سال شانزدهم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۳۰)
هزار و سی و هجری گرفتار جنگ اجل گردید - با آنکه جگت
سنگه برادر کلان و مها سنگه برادرزاده هر دو در افراط شراب
نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان
شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان رجیه و سنجیده و
نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاری *

از سادات بخارا است - پس از درود هندوستان باسعاد بخت
بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکانی
موتقی بلند پایه امارت گردید - و در نوینان جهانگیری
صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهی
اختصاص گرفت - و شوق بعلم صناعت بهم رسانید - و
هوای کیمیاگری در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهره شنید و جویای این امر شگرف دید کرد از گردیده
زرمای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمری بدستش
افتاده بود - بقدر حاجت نفقه می ساخت - و در خانه خود
سکه می زد - و بطلب پناه و خرج بیوئات صرف میکرد -
از کد و جدی که داشت درین کار نزدیک بود که عمل
شمعی هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت
هستی بر بست - مع هذا در ضمن این دست کارها بعضی
اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعی
راست می نمود که یکدانه برنجی ازان ده حصه اشتها و
باه می افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میوان داماد
تربیت خان بخشی ست - در آن هنگام که شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر مرتبه اول بنظم مویجات دکن مامور شد
مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیکری - رکار
شاهزاده می پرداخت - و در آن ایام که پادشاهزاده بهم بلخ
رخصت یافت مومی الیه بنابر وجه از ملازمت شاهي باز
ماند - پسر بفرجداري و تیمولاری هرنگان و چوپره مضاف
موبه خاندیس تعیین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد
هزار منصب داشت *

چون شاهزاده مسطور در موبه داری بار دوم سال سی ام
بر سر عبدالله قطب شاه والی حیدرآباد فرج گران

کشیده قلعه گلکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است)
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملجار جنوبی متعین بود -
پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کروزر روپیه و
ازدواج صبیغه والی مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده در میان آمد) اهل ملجار از پیش بردن نقب و
ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملجار خود
بخطرات جمع برآمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورک بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهی بود درینخوا به میر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سرور آرائی اولادش از صغیر و کبیر همه در غور حال
مشمول عنایت پادشاهی گشتند - از اخلاص جلال الدین خان
به بخشیکری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر
در پیشگاه خلافت اعتباری بهم رسانیده در عرصه پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگی ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشی منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتی بقاعه دارئی چاندور و سنگمیر گذرانید - پس از فروش
نواست او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
(که از بطن صبیغه تربیت خان بودند) میر نور الله سید

(۲) نسخه [ب] چاندور - (۳) نسخه [ج] سنگمیر *

نور خان مشهور به باگه مار است که همیشه بقوجداري تهاالنور و دیگر برگذات خاندیس و قلعه دارها مي پرداخت - و با مقصیر قایل صاحب اسباب و اقبال و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکي و بے اعتدالي اکثر یکمعي منصوب معاذب مي شد - و با وصف این باعتبار خانه زادي آنچه از احوال ملكي مي نوشت منظور مي شد - چنانچه هنگامی (که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اداس گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد دستگیر ساختن او ایامار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکومستان بگلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بهارشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دخترزاده خان دران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیله خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسرزاده بسیار داشت - برگفته بشیر سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همه آنها درانجا بود - از

(۲) نسخه [ج] انبال - (۳) نسخه [ج] دیگر پسر زاده - (۴) نسخه [۱ - ج] نبیره

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد - آنها نیز بدلان و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کھی مانده بود بطور آحاد الناس بصر مي برد *

* معظم خان شیخ با یزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست - والده اش مرضعه جنت مکانی بود - در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاره فائز شده - پس از آن (که مهذب خلافت بجلاس جنت مکانی زبایش گرفت) باضافه هزاره و خطاب معظم خان سر بلند گردید - و سال سیوم از اصل و اعافه بمنصب چهار هزاره در هزار سوار رایت بلند پایگی بر افراشت - پستو بصوبه داره دهلی بر فراز امارت پای نهاد - مکرّم خان پسر اوست و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه و عطای علم کام دل برگرفته - مدتها در صوبه داره خسرو در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته قرداد بلیغ نمود - و بزیجهت زمیندار آنجا را پیش ناظم آورد - و چون دران ایام خسر او پایی در زاریه عدم در کشید و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان مفوض شد تا یک سال بقوجداري کوچ هاجو مي پرداخت - آخر ببد مزاجی قاسم خان (نجیده خاطر شده روانه حضور گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داره بنگاله

و تغییر خانه زاد خان بار تفویض پذیرفت - و فرمانه
بنام او صدور یافت - او کشتی سواره باستقبال بر آمد - درین
اثناء بملاحان گفت که سفینه را زمانه در کنار باز دارند -
تا نماز عصر گزارند - درین ضمن پادشاه بهم رسید - و کشتی
از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر
فدا گردید *

* محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلک
یافت - و بمساعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاری بخت
بخشی سرکار شاهی شده از عمدهای دولت آن عالی جاه
گردید - چون مهم کنگره بعیده وکلای شاهزاده تفویض یافت
او را بانفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون
هر دو بمقصد پیوستند راجه (که از بدفهادی و شوره پشتهای
همواره اراده فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت
بودن محمد تقی چهره مطلوب در آئینه خیالش صورت
نمی بست) از گریز فکری با وی خصومت آغاز نموده
بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده
و آشکار عرض داشت که محبت من با شاه قلی خان
کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشی نمیشود - بجای
او سردار دیگر تعیین شود تا عهده این کار بآسانی گشوده

آید - ناگزیر محمد تقی طلب حضور گشت - و بستان
بفوجدار علی مالوه و حراست حصار ماند (که در قبول شاهزاده
بود) سرافرازی یافت - و در هنگامه (که شاهزاده از راه
تلنگ بارقهیسه در آمد) احمد بیگ خان فائب صوبه دار (۳)
آنجا در خور هر پنجگی ملازمان شاهی توازائی در خود
ندیده پیش عم خود ابراهیم خان فتح جنگ باکیرنگر شتافت -
شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلی خان مقرر فرموده او را
همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادث [که جناب شاهی
را پیش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سواد دیوگانون (۴) که
بالای کتل رهن کهره است) معسکر گردید] بتوغیب و تحریک
ملک عنبر حبشی (که از جانب او یاقوت خان حبشی
در حوالی بوهانپور اقامت درزیده بتاخت و تاراج اطراف
می برداخت) شاهزاده نیز عبدالله خان را با شاه قلی
خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عمده پادشاهی
خالی ست یحتمل که بتگ تگ پا بدست افتد *

چون راه رتن هادا حارس آنجا باستحکام برج و باره
شهر پرداخته در لوازم کار آگهی دقیقه مهمل نمی گذاشت
اینها التماس قدم شاهزاده نمودند - پس ازان (که لعل

(۲) نسخه [ب] تلنگانه - (۳) نسخه [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخه
[ج] دیوگانون *

بناغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند
که از دو جانب یورش نمایند - از آنجا که هجوم مخالف
جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در
معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلبي خان فرصت دیده
دیوار حصار شکست - و گرم و گدازا بشهر در آمد - و بر
چبوتره کوتوالی نشسته منادی گرداند که در در شاهجهان
غازی سم *

چون پسر راد رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت
یافت راد رتن جمع کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته
خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه
قلبي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند)
بیا معدود پای همت افشوده بمداغه پرداخت - و چون
بیشتر همراهان او جان نثار گشتند (و امید کمک منقطع
بود) ناگزیر خود را بقاعه ارک انداخته متحصن گردید -
گویند عبد الله خان نفاق صریح می ورزید - و الا اگر
کمک می نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او
باعث کینه گمی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله
خان گشت - بالجمله کار بکرسی نشسته را زونه گردید - معامله
غزنی شد - راد رتن از سر نو باستواری مورچال و
هندو بهمت اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلبي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان
رفقاییش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانه حضور
نمود - وقتی که مهابت خان از جنگ تونس برهانپور رسید
برخی یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضی را مقطوع الید
ساخت - چون از نیرنگی فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵)
هزار و سی و پنج برکنار آب بهمت زمانه بکام خان مذکور
گردید در ایام استیلای خود روزی (که خواجه عبد الخالق
خوانی را بقتل آورد) آن جوان جلالت منش را نیز نه
تبغ بیدریغ کشید *

* ملا محمد قهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدریشتی و فقر می گذرانید -
خالی از کمال معنوی و حق آگهی نبود - خلف ارشدش
ملا محمد در مبادی جوانی در موطن مالوف خویش علوم
دینی را بدلائل عقلی و نقلی خاطر نشین خود ساخته
بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتی
ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتیاق افراشت - در علم
جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهی بکمال داشت - با وصف
فضائل رسمی به پیرایه ثقاوت و دینداری و زیور صلاح و
پرهیزگاری متحلی بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخه [ج] پولس - (۳) نسخه [ج] خان *

افاده بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب
درآمد - از آنجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلخ
یمین الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق
افتاد - و باستادگی آن نوین بلند مرتبت شهره آفاق گشته
بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکانی قرب و
امتیاز مافوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده
خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامرانی برآمدند -
و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خانی و ترخانی
یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل موری را
از یمن انقاس آن بزرگ می دانست شگرفی اقبال و
مساعدت روزگار را نیز بمیان دعای ملا انگاشته) بر احترام
و اکرام بیش از پیش افزوده - و بوساده خدمت مدارت
کل معالک محروسه هندوستان کوکب مراد برآمد - و اختار
بخت طلوع کرد - سعادت در آورد - و دولت باستقبال
شتافت - همگی املاک و باغات و تمامی منزل و محالات
ارغونیه و ترخانیه را (که سلاطین تهته بودند) از روی
تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهی مالک و متصرف
گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا
و افتا و احتساب برادران ملا تفویض یافت - و آنها بظایر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم نمی میکردند -
و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی (که بشاه بیگ خان صوبه دارای تته
مقرر شد برخصمت آصف جاهي شتافت - ایشان سفارش
برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها
شنیده بود (که به پشت گرمی ملا وقع بحاکم نمی گذارند)
گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا
پوست خواهند کند - و همین معنی سبب برهم زدگی
مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامه
استیلا میهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس
راه برود نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش برآمد
بظایر آشنائی موری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل
جسته برفاقت ایشان نزد میهابت خان شتافت - هرچند از
فضائل و خصائل درع و ملاح او شرح دادند اثری بران
مترب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسه شیخ چانه
مقیم و میرزا عبد الخالق برادرزاده خواجه شمس الدین
محمد خوافی را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان^(۳)
ازهم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسله فساد

(۲) نسخه [ب] خواهم کند - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهي *

بودند - ملا را بر اچپوتان سپرده و روزه چند محبوس داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخل نداشت) بے جرم و خیانت که تیغ ستم شهید یافت - اگرچه عمده سبب قتلش استادی آصف خان بود - اتفاقاً وقتیکه زنجیر در پایش می کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتی سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و انسوز نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشت و لبهای او متحرک بود ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد می کند - از غایب و سواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الرجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهلی را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزن و اندوه ظاری شد که اکثر شبها از روی دل پرورد یاد می کرد - و الحمدا و اخالقا را صمدا *

* محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبری ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمره افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات فرشته که پیایه دو هزاره رسیده بود - لیکن شیخ علامی تا سال چهارم الهی زیاده از پانصدی نهموده - اما در

(۲) نسخه [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جامی *

عهد جنت مکانی بمنصب عمده فائز گشت - و بمزید شان و شوکت ناموری اندوخت - گویند از پیشگاه جهانگیری بسه کس تکلیف خطاب شد - قبول نکردند - میرزا رستم صفوی و خواجه ابوالحسن تربتی و محمد خان نیازی - او گفت زیاده بر نام من که محمد است کدام اسم است که برگزینم - در مبادی حال بهمراهی شهباز خان کنبر در بنگاله کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ برهم پوتر نام (۲) بشجاعت و راد مردی بر آورد - گویند شهباز خان پیاس همان مصافقت و حسن آورد او یک لک ردیبه ساله از جانب خود تواضع می کرد - و در مهم تهیه کومکي خانخانان بود *

چون در سال (۱۰۰۰) هزار هجری میرزا جانی بیگ حاکم سنده از قاعه (که دران محصور بود) بیرون شده سیستان رویه شتاب آورد تا بکشتیهای لشکر فیروزی دست در باز - خانخانان جمعه را (که محمد خان نیازی از آنها بود) بدان سو روانه کرده خود نیز از پی رهگرا شد - چون فرستادگان بکشتیها پیوستند جوقة را اندیشه آنکه لکھی استوار کرده انتظار کمک رود - به تحریک راد مردان آویزش قرار یافت - بصرداری محمد خان نیازی از لکھی گذشته با مخالف

(۲) نسخه [ج] برهم پوتر - (۳) نسخه [ج] هزارم *

جنگ در پیوست - غنیم چرانغار و برانغار ^(۲) عساکر پادشاهی را
با هراول از جا برداشته از چیره دستی نخوت فروش بود -
محمد خان با غوج قول رسیده به سخت آریزه بر شکست با آنکه ^(۴)
غنیم از پنج هزار افزون سپاه پادشاهی از هزار و دویست
زیاده نبود - میرزا جانی در عین گریز چند بار برگشته
در آریخت - سوده نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سوری و سرداری از اعتماد تمام بهم رسیده - در ^(۵) ۴۰۰
جنت مکانی در جنگ که رکی (که از کارزارهای مشهور دکن
است) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشی (که هر دو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرئه حسن تدبیر
بکار برد - ناله آید (که دران میدان واقع شده) در میان
داده رهگذرهای آن را مهودن ساخت - و سر ناله خود
پای ثبات افشوده نگذاشت که شاه نواز خان تیز چابوی
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامه ^(۶) که داشت
هرگاه میخواست از طرفی سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ
دون از نهاد آنها بر می آرد - ناگزیر ملک عنبر بسیاری را

(۲) نسخه [ج] برانغا و جرانغار - (۳) نسخه [ب] عکر - (۴) نسخه
[ا - ب] غول - (۵) نسخه [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶)
نسخه [ج] سرانجام *

بکشتن داده در بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا
مقر خود هیچ جا بند نتوانست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهای فرمود
محمد خان نیازی در قطره و پویه خود را دریغ نداشته
مساعی جمیله بکار برد - الحق محمد خان امیر متین ^(۲)
بی بر کرده بسیاری مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات
شبانروزی (که قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر ^(۳)
خود تغلف ننمود - مگر گاهی بذایر سواری و ابغار دران
فتور راه می یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق بارود
می گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعه کتب تفسیر و
میر اشتغال داشته از انساب افغانان آگاهی تمام داشت -
پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و
معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا
صحبت بود - دو پاس وسط در محل پسر می برد - در
طعام هم تکلف می کرد - و چوکی محض برای طعام
قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکی
از آنها می مرد در ماهه از سالم به پسرش مقرر می کرد - و
اگر لاولد بود نصف در ماهه پورته می رسیده - صلاح و
و تقوی و دینداری در کمال مرتبه می درزید - دمه بی رضو

(۲) نسخه [ا] آورد - (۳) نسخه [ب - ج] شبانروزی *

نمی ماند - مردم خوارق از نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷)
 هزار و سی و هفت ازین جهان گذران انتقال نمود - بمرد
 اولیا محمد خان تاریخ است *

چون در دکن بسیار گزرانید و برگشته آشتی برار (که
 آنطرف دریای دره است) در جاگیرش بود - آن قصبه را
 وطن قرار داده بتعمیر و آبادی همت گماشته معموره عظیم
 بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان
 خلف رشید مقبره و مسجد و باغی طرح انداخته - زیارت گاه
 خلایق بود - درین ایام آن قصبه و برگشته بلکه همه آن
 ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از مد خانه یک خانه
 چو آنجا دارد و از ده ده یک ده خواجه - ازین سلسله هم
 کسی نماند که رشده داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموری *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضعیست
 از نجف اشرف - نیاگان او بهند آمدند - میر بدانش
 و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیانی
 جولانی عرصه روزگار گشته به بخشیدگری سپاه بنگاله تعیین
 گشت - چون راجه مانسنگه کچهوا (که ناظم آنجا بود)
 (۳)

(۲) یعنی سنه هزار و سی و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا
 بمرد] واقع شده - (۳) نسخه [ج] ناظم آنجا *

بمهرابی شاهزاده سلطان سلیم بیهم رانا سیهودی دستوری
 یافت و کار آن ولایت را از ناشناسی به نبایر خرد سال
 خون را گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن
 مملکت بر قتلوی لوهانی را (که از سران آن دیار بوده)
 دستاویز شورش گردانیده سر فساد برداشتند - چند یار مردم
 راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه
 دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سری
 به آله آباد شتافته فروکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته
 بمالش شورش افزایان رو آوردن - نزدیک شیرپور آریزشه بسزا
 رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طرق
 در گردن و زنجیر در پای بدست افتاد - او را بدین روش
 بر فیل داشتند - و یکم را برگماشته بودند که بهنگام شکست
 ازهم گذراند - فاکاه دران زد و خورد آن شخص با سیمپ بندوق
 در گذشت - و میر از جانی گزند رهائی یافت - پس ازان
 بحضور رسیده بخمروانی نوازش چهره اعتبار بر افرودخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزاده مذکور ب رخصت
 برخاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهی گشته
 به بخشیدگری بنگاله سراقوازی یافته بود جذاب شاهي از جانب
 میر سرگراتی و ذخیره خاطر داشت - پس از سرپر آرائی

(۲) نسخه [ج] بر افراشتند - (۳) نسخه [ج] آریزش *

از کمال بده نوازی بصفت جرائمش بر نواخته بیکالی منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامروز گردانیده بهمراهی خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیکری در بر ساخت - درین کار میر نامه بنیکی و بزرگی بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازی بیگ ترخان صوبه تتهه بضبط پادشاهی در آمده میرزا رستم مغوی به ایالت آنجا معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع دامی آن صوبه مرخص گردید - و از روی کارشناسی و معامله دانی از قرار هست و بود جمع معین نموده بجاگیر میرزا و متعین او تنخواه داده معادلت کرد - و در اواخر عهد جهانگیری بصاحب صوبگی مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکانی اعلی حضرت بمظنه بد اخلاصی و فادالت خواهی خانجهان لودی ناظم دکن از جنیر برای احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قوان ثانی از کجرات بر سر ماندو (که خزانه و بیشتر محل خانجهان قرارانجا بودند) می آید - خان جهان فرزندان خویش را با مکندر درقانی در برهانپور گذاشته خود با جمع از بدهای

(۲) نسخه [ج] در آمد و میرزا الخ - (۳) نسخه [ب] جمع بندی -
(۴) نسخه [ب] معامله فهمی - (۵) نسخه [ج] فرموده - (۶) نسخه [ج] بود - (۷) در [بعضی نسخه] دومان و [در دیگر] دوباتی *

پادشاهی بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد * و چون سرور فرمانروایی هندوستان بجلوس اعلی حضرت زینت پذیرفت حکومت مالوه از تغیر مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفویض یافت - و املا پرتو التفات خسروانی بحالش نتانفت - او در دار الخلافه منبری داخل لشکر و غا گردید - بعد مدتی باجل موعود رخت هستی بر بست *

* مقرب خان شیخ حسن معروف به حسر *

پسر شیخ بهنیا ولد شیخ حسن پانی پتی - مشهور است که در ملازمت عرش آشیانی بخدمت طبابت خاصه جراحه (که دران فن بی نظیر روزگار بود) قیام می نمود - معالجه ذیل از غرایب اختراعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نیز درین صنعت مدیل و سهیم نداشت - با پدر در دست کارها شریک و با معالجات دست یار بود - در سال چهل و یکم سنه (۱۰۰۰) هزار و چهار در تماشای آریز آهوان آهوانی بجانب پادشاه دویده شاخ بند گردانید - خراش به بیضه رسید - و آماس نمود - هفت روز بخلاجا نرفت - سخت شورش در مامکت افتاد - اگرچه چاره بحکیم مصری و حکیم علی باز گردید اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن این پدر و پسر طرفه نیک اندیشیها بجا آوردند - شیخ

(۲) در [بعضی نسخه] بهنیا و در [دیگر] بینا *

حسو از مغرس در خدمت جنت مکانی تربیت یافته شگرف
 پرستاریها بتقدیم (سانید) (۲) چنانچه جهانگیر پادشاه می گفت
 که مثل حسو خدمتگاری کم پادشاهی داشته باشد - و در ایام
 شاهزادگی هر چند شاهزاده مبالغه می کرد چیزی از سرکار
 شاهی نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد (۳)
 اول کسی را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر
 برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خانی و منصب
 پنج هزار بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پردا مزاجی
 پادشاه در کار سازی و معامله پردازي مرد هر کار و کار هر
 مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهر شناسی
 وقوف تمام داشت صوبه عمده گجرات که [مثل سورت و
 کنپایم (۴) که هر یک معدن نفائس و منبع رغائب است)
 بنادر دارن] بار دادند - نتوانست از عهده کارگذاری ملک و
 سرداری سپاه برآمد - تغیر گشته آن ولایت در تپول شاهزاده
 شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار
 و بیست و هفت به صاحب صوبگی ولایت بهار اختصاص
 یافت - و در سال شانزدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پریز قرار
 گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبه آگره افتخار اندوخت -

(۲) نسخه [ج] رسانیده - (۳) نسخه [ج] منصب شاهزاده - (۴)
 نسخه [ج] کنپایم *

و پس ازان به بخشگیری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوای
 برتری می افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهانی بذایر
 پیروی او را از خدمت معاف داشته قصیه کیرانه (که رطن
 اوست - و پیوسته در تیولش بود) مرحمت فرمودند که
 بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با دی طرفه موافقت
 کرد - هرگز سیلی روزگار نخورد - بعد ازان (که منزلی
 شد) با هزار سهیلی (که کارخانه دار هم آنها بودند) در
 کمال خرمی و بے غمی می گذرانید - گویند دولت مند با همه
 اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگی و بے فکری دران وقت
 دیگر نمی بود - چون تولیت روضه شاه شرف پانی پتی بدو
 تعلق داشت درانجا گورخانه خود ترتیب داده در عمر نو
 سالگی در رطن خویش بموطن اصلی شتافت *

کیرانه برگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبه دهلی که
 به خوش آب و هوایی و شایستگی زمین شهرت تمام دارد -
 درانجا عمارت عالییه طرح انداخت - و باغی یکصد و چهل
 بیگم را دیوار پخته کشید - و حوض بذراع دو صد و
 بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد
 سیر هر دو نشانند - گویند نهال پسته آنجا سبز شد - و
 انبه خوب هر جا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده
 کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبی انبه

کیوانه انبیه هیچ جا نمی رسد - (رزق الله پسرش در عهد
اعلی حضرت بمنصب هشتصدی رسید - در جراحی و طبابت
مهارتی رافی داشت - در زمان عالمگیری بخطاب خانی و
افزونی منصب امتیاز یافت - و در سال دهم درگذشت -
مسیحای کیرانوی سعد الله نام پسر خوانده مقرب خان است
که در شاعری شهرت گرفته - و قصه سیتا زن راجه رامچند
مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت از انجاست * مثنوی *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *

* زدستش آب هم میرفت از دست *

* قدم چون بعد غسل از آب برزد *

* نهال آتشین از آب سرزد *

* قوی شد قول اهل همد گویا *

* که ماه آمد برون بے شک ز دیار *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر
امین الدین بخارشی میرزا عبد الرحیم خان خانناران رشادتی
بهم رسانید - و در جوانی درگذشت - میر حسام الدین همیشه
احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ بعقد
(۲) نسخه [ب] همشیر زاده - (۳) در [بعضی نسخه] فتح جنگ برادر
فرز جهان بیگ *

ازدواج آورد - و بدان وسیله جلیله ادج پیمای عزت و
اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداری و استرضای آن عقیقه
می کوشید - هرگاه در نوزد و اعیاد بیگم بدولت سرای
پادشاهی می رفت میر قدرت نداشت که بے اجازت بمحل
در آید - در عهد جهانگیری بصیافت و حراست حصار
استوار آسیر (که در متانت و ارتفاع و آنچه شایسته
قلعگی بود بے همتا و از فامور قلاع مبالغه محروسه است)
می پرداخت *

و چون شاهزاده دای عهد شاه جهان بے سبک عنانی
قنایب گران عساکر پادشاهی اقامت ماند از مقتضیات وقت
بیرون دیده سال هفدهم بعزم بوهانپور از آب نوبدا عبور
فرمود و جمعی را بمحافظت گذر و حبس سفاین برگماشته
نزدیک قنعه مذکور رسید شریفا نام ملازم خود را با منشور
مشتعل بر ترهیب و تخویف بدنام میر فرستاد - و میر
اعتماد خانه زادی و نام آوری پدر و استحسان عقیدت و
جانفشانی در کار خداوند مجازی را بظفر نیارده با آنکه
سامان ترب و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود (که در
قلاع دیگر عشر عشر آن نباشد) و معویت گذر بمرتبه (که
زاله سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي
(۲) نسخه [ب] مقتضای *

برهنمونوی عزیزی (که در طالع او مودع دست مشیت بود)
به مضایقه قلعه را بشرفیفا سپرده خود با زن و فرزند فرود
آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبحیل و تکویم
او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سوزن آرائی
و فرمانروائی اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزار
سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال
بخطاب مرتضی خان و عطای پنججاه هزار دینیه نقد برنواخته
بجای شیرخواجه (که در اثنای راه تنه رهگرای ملک بقا
گشت) بصوبه داری آن ولایت سرفراز گردید *

(۳)

چون فلک حسد پیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقاصد
است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه
(۱۰۳۹) یکمزار دسی و نه هجری بار سفر دائمی بر بست
آذربایجان میر مصمم الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال
بیست و یکم بدیوانی شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال
بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحرست موه ابدیه و
منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت - و آخر
همین سال در گذشت *

* مصطفی بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جغت مکانی ست - تا آخر آن عهد بیایه

(۲) نسخه [ب] شیر راجه - (۳) نسخه [ب] مقصد *

در هزاروی هزار و چهار صد سوار مرتقی گشته - پس از
سوزن آرائی فردوس آشیانی سال اول از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاروی در هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مومع
و علم و اسب با زمین نفرة لوی مباحات افراشت - و سال
سیوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعیذات یساق دکن
گردیده سال ششم (که مهابت خان بمکامره قلعه درامت آباد
قیام داشت) او به تهنانه داری ظفرنگر معین بود - چون
مردم بسیار از تائیدان منصب داران متعینه این مهم با گوان
غله درانجا فراهم شده بغابر گشت و واگشت اقواج دکن
نمی توانستند ملحق بشکر خانخانان شد نامبرده این کیفیت
بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجی تعیین نمود که
غله و مردم را آمده برداند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳)
درز و چهل و سه هجری برحمت حق پیوست - حسن خان
پسر او بمنصب هشت صدی سیصد سوار سرفرازی داشت -
و علی قای برادر او بمنصب نهصدی چهارصد و پنججاه سوار
ارتفاع پذیرفته سال پانزدهم جاوس اعلی حضرت در فنا را گذاشت *

* مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلی ست - اینها از
سادات محکم النصب رفویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخه [ب] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفه خویش تا حضرت امام موسی الرضا علیه التحته و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یک جوانان میرزا محمد حکیم انصلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عرش آشپزانی کامیاب گردید - و در جنگ چنور مصدر تروند نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالی در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرمتی بمنصب مناسب رسیده بخشی شاگرد پیشه شد * چون (راجه اوجینیه ^(۲) در آله آباد بمهد و بدوان معظم خان فتحپوری با جمع کثیر (که شهر و صدرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه می آمد خاص و عام از مردم او پر می شد) این امر بر مزاج شاهی شاق آمد - شب در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش با تمام می رسام - و حسب اشاره با یک خدمتکار روانه شد - پس از نیم شب بخانه راجه (که مست و بی خود در رادگی خوابیده بود) رسیده خدمتکار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفی گفته اند -

(۲) نسخه [۱] او چینه [ج] او جنبه *

خود برادری در آمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و مردم گفت که کس نردن که باز جواب می آرد - سر را پیش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را یغمائی سازند - مردم او آگهی یافته منتشر و بذات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه بیگ بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس جهانگیری بمنصب سه هزاری سر برافراخته بهم رانا تعیین گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته بود و از تهاه بزمی ^(۲) بدرون کوه را برداشته می خواست درون کوه در آید که طلب حضور گردید - پس ازان بهمراهی شاهزاده شاه جهان بهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغیر شاه بیگ خان خان دوزان بصوبه دارج کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از تسلط و پیش آمد سلسله اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت دای بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس مقوی باعزاز رقم طلب قلمی نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهی را متفرق ساخت - ناچار نسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم باغواي نور جهان بیگم میان جنگ مگانی و پادشاهزاده ولی عهد شاه جهان غبار کدورت

(۲) نسخه [۱ - ب] نپذیرفته *

برخواست و بازع و جدال انجامید مدار مهمت برهم زنی
دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند -
هر چند ابتدا پترهشه (که از جانب بیگم داشت) تن
در ندان - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون
عبدالله خان از هزارلی عساکر پادشاهی بعوج شاهی پیوست
جنت مکانی از بدگمانی اصف خان را (که سر فوج بود)
با خوجه ابوالحسن پیش خون طلبید - سخت شورش در
لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهده آثار غلبه شاهی برسلطنت
عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار درایت خواری نهوده -
بر نوشت که اگر بعد از وقتید مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته
بجا می آرم - بالفعل صلاح نیست که امواج خود را طلب داشته
بساط منزلت در پیچند - و خود بدانند تشریف برند که
اسناد بحالی قبول قدیم بمهر اقدس می فرستم - شاهزاده
(که همواره جوین رضامندی پدر بزرگوار بود) بتغییب و
تحرک خانخانان معارفت فرمود - و پس ازان (که سلطان
پرویز از آله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر
واقع طلبان بتأش افروزی در آمده پادشاه را بران داشت که
تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان
بر سر شاهزاده تعیین باید فرمود - شاهزاده از ماندن بیرهانپور^(۲)

(۲) نسخه [ج] بیرهانپور آمده از آنجا .

و از آنجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی
سلطان پرویز بیرهانپور آمده بتخصیق مهمات دکن هم
گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن
و پرداخته متوجه آله آباد شوند - که اگر صوبدار بنگاله سد راه
شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتی بنیروی تدبیر سلاطین دکن را
بحاقه اختیار بندگی و درایت خواهی پادشاهی در آورد -
اکثرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در
نوکران پادشاهی منظم ساخته در دیوگانور ملاقات می نمایم -^(۲)
مهمات این صوبه بعهده من را گذراند - لیکن چون عادل خان
بیجاپوری (که همواره با او عداوت و جدال داشت) ملا محمد
لاری وکیل السلطنه خود را با پنج هزار سوار گسیل کرد که
همیشه کومک ملک پادشاهی بوده در کارها جهت قراران
بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فرورگذاشته ملا محمد
لاری را با زارتن هادا مخاطب بسر بلند رای در بیرهانپور
فکاه داشته خون با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل ولای
مالوه طه کرده بصوبه آله آباد رسید - و در مقام تونس چند
روز تقابل فتنین اتقاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلع
جمعیت خود جنگ صف صلاح نمی دید - اما بمبالغه و ابرام

(۲) نسخه [ج] دیوگانور .

راجه بهیم (که از رفقای شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و چون کار بآخر رسید عبد الله خان زخمی بسماجت تمام جلو شاهي گرفته از معرکه برآورد *

اتفاقاً در دکن ملک عنبر بسبب یکجهتی عادل شاهیه با عساکر پادشاهی متوهم گشته از قصبة کهرکی با نظام الملک برآمد - و بقندهار عیال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولایت قطب الملک کشید - و مقرری هر سال بعنوان خرج سپاه از برگرفت - و بیخبر بر بلده بیدر ریخته تاراج نموده بر سر بیجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان بطلم ملا محمد لاری فرستاد - و مهابت خان نوشت که دین وقت مردم پادشاهی نیز کومک نمایند - مهابت خان (که متوجه آله آباد بود) به سربلند رای بر نکاشت که لشکر خان را با جادو رای و اودا جی رام با جمیع امرای بالاگهات تعیین نماید - ملک عنبر ازین قضیه آگهی یافته هرچند ضعیف نالی کرد که من هم غلام پادشاهی ام تقصیر سر نزده که شما بر من کمر بسته اید - مرا با مدعی من وا گذارید - کسم نشنید - ناچار بکارزار پیوست - از قضا ملا محمد کشته شد - و جادو رای و اودا جی رام دست بکار نبوده بدر زدند - بیست و پنج نفر از سران عادل شاهیه و از لشکر پادشاهی سوای خنجر خان قلعه دار احمد نگر و

جانسپار خان فوجدار بیدر (که با تله چند ازان ورطه برآمده بمکانهای خود رسیدند) چهل و دو منصبدار با لشکر خان و میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد حبس گذرانیدند *

(۲) عنبر فتح کرد تاریخ این واقعه است - گویند ملک عنبر (که ربطه بسخن نداشت) این تاریخ شنیده گفت چه لطف دارد - طفل هم میدانند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدم بدکن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عذر نموده با فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشی برهانپور را محاصره کرد - از سنج این هرچ و مرج دکن بر طبق حکم مهابت خان با سلطان پرویز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بمارانگپور مالوه رسید فدائی خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه دارچی بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین وصل و فصل راضی نمی شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را (که تا حال به نیابت پدر بظلم کابل می پرداخت) طلبیده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا را رسد - و آصف

خان بعد از آنکه داشت عرب دست غیب را با هزار سوار
احدی تعیین کرد که او را زود بحضور بیاورند - لا علاج مهابت
خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاری
به شایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضی منصب داران را
همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود
که او معائب است که رفاعت نکند - مهابت خان گفت
متصدیان حضور در کنکاش غلط کرده اند - سلطان (خواهند شنید
که) آخر ازین طایب ندامت خواهند کشید - چون به رفته بود
رسید شروع به نگهبان داشت نمود - و رانا نیز یک هزار سوار خوب
همراهش داد - گوید در آن جا عرب دست غیب رسید -
مهابت خان بدر گشت بکار که آمده مرا آتشی ست - من
میزم - تو حرف مغل بخوابی زد - با شش هزار سوار (که
چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان
بود) روانه شد *

در هنگامی (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند)
آمدنش بعرض رسید - پیغام شد که قادی مطایبه پادشاهی
و جواب جاگیرداران بنگاه (که از آنها متصرف گشته)
نمایند ملازمت میسر نیست - و شنید که اصف خان برای
قید از فکر برانگیخته که کنار بهت روزه (که منزل

(۲) نسخه [ج] [خواهی زد؟ (۳) نسخه [ج] معلوم شد *

شود) (در د همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکی
همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید
پادشاه دستش گرفته بکشتی نشاند و همراه بیاورند - و پل را
بشکند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد
کجهت خان داروغه فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید
فیلاتی (که درین مدت بدست آورده) داخل سرکار کنید -
مهابت خان چند فیل نامی نگاه داشته باقی حواله کرد -
کجهت خان گفت که خان جیو برای کدام روز می گذارید
کشتی حیات شما تباهی شده - اگر پسران زنده بمانند
محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده
گفت که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلات را
من خواهم گذرانید - الحال زود برید که این راجپوتان
گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله
مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا
جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگی داده عهد و
پیمان موکد ساخت *

چون کنار آب بهت مخیم عساکر پادشاهی شد اصف
خان بقرار دادن خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

(۲) نسخه [ب] آورده - (۳) نسخه [ب] خانچره - (۴) نسخه [ج]
گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن رومی آب در کمال غفلت و بی برادری
مغزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفه غیبی بود)
چنین فرصتی را مغنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر
پل فرستاد - و خود گرم و گدازا بخانه شهریار و داور بخش
هواره درآمده آنها را همراه گرفت - و دروازه کلال باز شکسته
بدولت خانه پادشاهی سرزده رسید - و بر دروازه مردم خود
نشاند ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از
عدارت آصف خان رهائی ممکن نیست مرکب چنین جسارت
گشتم - شایسته هر سیاستی که باشم بدست خود باید کرد -
گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب
خان برودش قدیم با مهابت خان گفت که کورهی یعنی
مردوس این چه بے ادبی است - او گفت که هرگاه زن و
دختر فلانی را قسمتی می کردند نتوانستی حرف زن - کله
چوبه (که در دست داشت) بر پیشانی وی زد که
قشقه وارے زخم شده خون روان گشت - درین وقت پادشاه^(۲)
از غلبه خشم دو مرتبه دست بقبضه شمشیر کردند - میر منصور
بدخشی بتیرگی گفت که وقت حوصله آزمائی است - پس
ازان مهابت خان عرض کرد که آشوب بر خاسته سواری^(۳)
بشکار ملاح درامت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

(۲) نسخه [ب] شد - (۳) نسخه [ج] سواری شکار .

که مهبت خان ماده فیل سواری خاصه (که خود بجای مهارت و
پسروش در خواصی بود) پیش آورد - مهابت خان گفت
خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بدان جوار
شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ
بدریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانه خود فرود
آورده با فرزندان بلاگردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و
چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته
بخانه سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود -
ندامت و افسوس از بے خبری خود می کرد - بیگم دران^(۲۰)
حصص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار
نمود - و بترتیب افواج باراده کارزار پرداخت - چون پل را
آتش زده بودند روز دوم بے شگرف پوردهی از معبر و گذر
راهی گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفی داشت
و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت ترک فوج
پروم خورد - اکثر را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام
بطرف افتاده بآسیمه سری جان بدر برد - بیگم برگشته
بخیمه خود فرود آمد - و آصف خان بقلعه اتک (که در
تپولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته
مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را بدن برداشتند -^(۳)

(۲۰) نسخه [ا] افسوس - (۳) در [نسخه ۱ - ج] لفظ [را] نیست .

مهابت خان خود باتک رفته بعد و سوگند آصف خان را
بیا ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میو میوان بدست آورد -
و مهمات ملکی و مالی پیش خود گرفته صاحب معامله را
نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ
کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطه کابل مهبط ریاست پادشاهی گردید بشاره جنت
مکانی جمعی از اعدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگوئی
واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت
مجموعی بر دایره راجپوتان رفته جنگ سخت در پیوست - و
ازان فرقه ضلالت پزوه بسیاری با عمدهای آن طائفه بقتل
رسید - و هر که از راجپوتیه بچراگاههای اطراف و جوانب
شناخته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و
برخی دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان
بمومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداری
ورزید - بر گشته به پناه پادشاهی خرید (۲) - هر چند جنت مکانی
باطفای آن نائره کوتوال را تعیین فرمود - و پیاس خاطرش
چندے از اعدیان را بوی گرانید (۳) - لیکن آن همه رعب و
تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسو
می بود - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهناس

(۲) نسخه [ج] پادشاه - (۳) نسخه [ب] بوی گرانید - آن رعب الخ *

هوشیار خان خواجه سواى نور جهان بیگم در هزار سوار بفرموده
بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقریب مجلای فرج
در میان آورده حکم شد که از نوکوان قدیم و جدید مسلح و
جلبه پوش شوند *

چون کفار دریای بهت (که سر آغاز استیلای او بود)
منزل شد بمهابت خان پیغام شد که فردا مجلای فوج بیگم قرار
یافته - شما پیش شتابید که مبادا در فلقچیان گفتگوئی واقع شود
و بنزاع و برخاش انجامد - او از غلبه راهمه یک منزل پیش
رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخیر تسلط
مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمیر رسید
و چون فراهم آمدن مردم (که مظنون خاطرشاهی بود) اتفاق
نیفتاد عازم گتیه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم
رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان (که از دکن بمالوه و ازانجا
باجمیر شده) از راه جیسلمیر عزیمت گتیه نموده گام سرعت
بردارد - مهابت خان آصف خان را بعد و قسم را گذاشته
روانه مقصود شد - اتفاقاً شاهزاده بعد هژده روز (که ظاهر
بلد گتیه مخیم سرادقات بود) بموصل خط نور جهان
بیگم [که از صیت موکم شاهی یحتمل که مهابت خان
ناعاقبت بین از شورش مزاجی آسیه باخلاف گوامی قدر (که

(۲) نسخه [ج] شاهزاده شاهجهان بعد و پیوان هیچده روز *

در خدمت جد ماجد بودند (رساند) معارفت بدکن اموبه
می نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماری
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش
رکضت فرموده در چهل و در روز برای گجرات در مد
و شصت کرده مسافت پیموده ناسک را مطروح انوار نزل
ساخت - ناچار مهابت خان در یوکر چهل کرده ای این
طرف چیسلمیر چهارنی کون - و پس از آذارگی او (چون
از حضور فرجه نیز بر سرش تعیین شده بود - ما نتوانست
بار مقابل شد) عقب تو توقف گزید - مهابت خان دل از
همه برداشته به رانا یناه برد - او باخلاص پیش نیامد -
ناگزیر با دو هزار سوار (راچپوت) که دست از رفاقتش
بر نمی داشتند) بملک بهیلان (که مابین گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخی
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ایام بر طبق التماس
فظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر (که
بکوارمی آب و هوا و عمارات امتیاز داشت) رفته طرح اقامت
انداخته بود] نمود - و حسب الطلب شاهي بیست و یکم صفر
سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت از راه راج پبله و بکلانه
بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

(۲) در نسخه [ب] وار [نیست] *

در همین ایام واقعه ناگزیر جنت مکانی بمیان آمد -
اعلی حضرت باراده سلطنت از راه گجرات باجمیر رسیدند -
گرفتند چون بزیارت روضه مقدسه معینیه رفتند مهابت خان
حمائل مصحف بر تعوین قبر شریف گذاشت - و عرض کرد که
مراد فدري همین بود که حضرت پادشاه شوند - الْحَمْدُ لِلَّهِ
بمراد رسیدم - اگر بموجب قول تقصیرات مرا عفو کنند قسم
بمصحف خورده خواجه بزرگ را در میان دهند یا همین
وقت رخصت کعبه فرمایند - و آلا فردا آصف جاهی می رسد -
فتوای خون من خواهد بود - صاحب قران ثانی تشفی
خاطرخواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان
سپه سالار و بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و انعام
چهار لک روپیه نقد و صاحب صوبگی اجمیر ارتقا بخشیدند -
و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داری دکن
چهاره عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (که بآزگی
صوبه دار مالوه شده بود به نیابت او مقرر گشت - و در
سال درم) که رایات پادشاهی به تعاقب خان جهان لودی
عزیمت دکن نمود (مهابت خان بصاحب صوبگی دارالملک
دهلی نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان
مجددا بصوبه داری دکن دستوری یافت *

(۲) نسخه [ج] و فتوای خون من خواهد داد *

گویند در آن سی چهل سال (که صوبه ایران بدکن می آمدند
تا بر آمدن بالاکهاست بی جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ^(۲)
آمده بر می گشتند - هیچ کس بفکر آن نمی افتاد - اول
تدبیر (که مهابت خان درین صوبه داری کرد) آن بود
که بنجارهای هندوستان را بغیل و اسب و خلعت مستمال
ساخته آن قدر گزیده کرد که یک سر بنجاره بآگوه و گجرات
بود و سر دیگر به بالاکهاست - و مشخص نمود که روپیه را
ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند *

چون ساهو بهونسله عادل شاهیه پیوسته بآنزاع قلعه
دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عذیر کمر سعی
بر بست فتح خان امرای نظام شاهیه را با خود در
مقام کین توزی دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه
آذوقه نمانده - اگر به سرعت برسند قلعه سپرده در سلک
بندهای پادشاهی منسلک می گردم - مهابت خان بر جناح
استعجال خان زمان را با فوج بمنقلا روانه کرده خود نیز
بیست و نهم جمادی الآخره سال ششم از برهانپور راهی
شد - خان زمان از کتل کهرکی فرود آمده با ساهو و
زندوله خان معرکه نبرد آراست - و پس از زد و خورد
بیمبار تا شش کوزه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخه [ب - ج] تنگ آمده *

بیجاپور) بان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند - او
هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (که
به ظفر نگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از کهرکی
گذشته بخان زمان پیوسته بمحاصره قلعه همین گماشت - و
غره رمضان تقسیم ملجاری نموده توب و ضرب^(۲) را بعده
لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب
حصار (که کوه ست رفیع و کاغذی دازه بران آباد) بجانب
قلعه سردهند - همواره به نیروی شهامت و بزدلی خان زمان
و به یارانی و جدکاری خان دوران بر کپی رسید با ساهو و
زندوله خان و بهلول خان بیجاپوری تیردهای مردانه و چپقلشهای
گردانه در می داد - ظفر و فیروزی هر مرتبه نصیب یهادران
پادشاهی میگردد *

پس از فتح عذیرکوت چون گشایش مهاکوت را وجه
همت ساختند قلعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت (که
اکثره بگوشت حیوانات مرده سد^(۳) مق می کردند) بستوه
آمده از مشاهده غلبه هر روز فوج پادشاهی خیریت خان
عم زندوله خان و برخه عادل شاهیه (که در قلعه بودند)
امان طلبیده شب پنهانی بکمند خورد آمدند - و خانخانان را
دیده راه بیجاپور گرفتند *

(۳) نسخه [ب] ضرب زنان - (۳) نسخه [۱ - ج] پیوست *

و چون نقب بیای مهاکوت (سید فتح خان زه و زان
خون را بکلاکوت فرستاد - و مرای پندت (که راتق و فاتق
سلطنت بیجاپور بود) با همه عادل شاهیه و نظام شاهیه در
ایلوره آمده زندرله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذی واره
بود) گذاشته خون با یاقوت خان حبشی بر سر خان خاذان
(۲) رسید - جنگ عظیم و نبرد قوی در داد - مخالف
عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در
انذال گریز یاقوت خان حبشی کشته شد - و دران رفت
غریب زن و خورده به میان آمد - گویند در دکن چنین
جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین
فتح و نصرت معارفت نموده نزدیک نقب شیر حاجی مهاکوت
رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهی یافته پیغام
فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام
که بے صواب دید آنها حرف صلح بپایان نیارم امروز موقوف
کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستی فروغی دارد
بسر خون را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک
برج و قریب پانزده ذرع دیوار برید - شهر منشان جان سپار
بقاعه در آمده زندرون ملجارها ساختند - فتح خان از دید
شگرف کاری پادزان دست و پا باخته برای پاس عرض

(۲) نسخه [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت
و التماس مفتح جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک
هفته به در آوردن بده و بار خود نمود - سپه سالار در لک
و پنجاه هزار ردیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار
فرستاد - و فتح خان کلید قلعه (سال داشته نوزدهم
ذی الحجه سال ۱۰۴۲) یک هزار و چهل دو در محاصره سه
ماه و چند روز چنین قلعه (صینه فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مٹاش ندیدست کس *

* بود قلعه دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد (۲) اسمی -
مهابت خان خان دران را با مرتضی خان سید نظام پسر
میران صدر جهان پهانوی در قلعه گذاشته خود فتح خان را
با نظام الملک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانه برهانپور
شد - و چون یظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند
گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب
او را در سرکار پادشاهی ضبط نمود - گویند فتح خان از
بے خردی به بیجاپور پیغام کرد که فوج با مهابت خان
کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت
او که نثار کوچ می شد و مهابت خان سواره می ایستاد

(۲) یعنی سنه یک هزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بذایر مصلحت ملکی
بهر صورت بے وجهه یسفیدیده مهابت خان نقض عهد کرد *
چون به برهانپور رسید اعلیٰ حضرت پنج لک روپیه نقه
در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او
از متصدیان پادشاهی استفسار نمود که بپوش مهم چه قدر
زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان
بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال
است که من پیشکش پادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را
پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدم یک
شاهزاده نمود که بنیروی قوچ تازه تسخیر بیجاپور نماید -
اعلیٰ حضرت پادشاهزاده محمد شجاع دومی خلف سلطنت را
رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعه پرنده را (که از
قلاع حصینه رصیفه دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف
عادلشاهیه درآمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را
پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملجاریه
پرداخته هر روز آریز و ستیز می شد - چون مهابت خان به
شاهزاده بسمه کورهی رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو
باجمعه از نظام الملکیه نمودار شده گاهیم بر کبی و گاهیم
بر مرزچال جنگ می انداختند - روزی در کبی (که نوبت
خانخانان بود) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف قیز جلوی

کرده پیش رفتند - هر چند مهابت خان طلبید که بستر آئید
از جهالت یا افشوده بسیاری کشته شدند - مهابت خان در جای
خود ثبات ورزیده تلاش و تردد می کرد - گویند چندین صف جنگ
در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کارخانخانان باتمام
رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت *
چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشی بود
خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن
رهائی بخشیدم - و مهابت خان آنرا شاییده بر خود
می پیچید - اتفاقاً روزی خان دوران به سید شجاعت خان و
سید خان جهان باره بهی رفتی چون کاه پر کرده روانه شدند
غنیم در کوه را گرفته شروع بیان کاری کرد - ازان آتش بکاه
در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیاری سوخته آتش تمام
صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار
سوختها سی هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته
از حساب بیرون - امرا بر پشت بلند ایستاده حیران نیرونگی
فلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرف هجوم آورده
عمره تفک ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر
گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این
هنگامه باشاره مهابت خان شده - با وصف آنکه سیدی مرجان
قلعه دار و پس ازو غالب نامی (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بوزخ تفنگ در گذشتند صورت فتح در
آئینه خیال منطبق نمی شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد -
معهدا پوشکال بر سر رسید - امرا بوزخ مهابت خان اتفاق
کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند
ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون باز برادر در لشکر نمابده بود گاوای بنجاره را مردم
بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته
بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آردنه بودیم
باز برادر نیستم که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند
در لک روپیه - همان وقت از جزانۀ خود داد و گفت
هرکه خواهد بردارد باقی را آتش زند - اعلیٰ حضرت ازین
معاذت بخان خانان عذای نوشته شاهزاده را طلب حضور
کردند - مهابت خان بیرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که
روز جنگ کبی خون را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده
می گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا بخت دیوان
خود را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ
و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان
نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافی باشد *

در همین ایام مرض بهکندر (که ناسور خاصه سمت - و
دیورین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور
دقی بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلا پرهیز
نمی کرد - می گفت که من از علم تفجیم دریافتم که درین
مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میگرد - و بعزیمت
تسخیر پرینده از شهر بیرهانپور برآمده بر موهن ناله دیره
کرد تا بر صفحه ایام باقی ماند که درین وقت هم در کار
پادشاهی مشغله نمود - و همگی چهار هزار اشرقی بدرون
و بدرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت -
و بخانم اهلیه خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد
آردنه بود) گفت که سنگریزه هندوستان هم دشمن من
است - مال یک روپیه هم پنهان نکند - و طومار را ملفوف
عرضداشت روانه حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده
گفت که باعانت شما فامی بر آوردم - آنچه بود طومار
کرده بحضور فرستادم - جای مواخذۀ نماند - بعد مردن من
متصدیان پادشاهی ضبط اموال نکند - و عمله فعله را زیر
محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدھلی برده زیر قدمگاه شاه
مردان دفن نمایند - و تمامی اموال را از ناطق و صامت
بسرکار دالا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل و چهار
بصا زنگانی در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپا سالار رفته
هر دو تاریخ فوت اوست *

(اچو تیه خصم الوصیت او از برهانپور تا دهلی بدستور زندگی آداب مجرا و سلام بجا می آوردند - اعلی حضرت سوی غیلان همه را پسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - کروز در پیه ساله مداخل بود - همه را خرج می کرد - صاحب همت بود - روزی گفت که خان جهان لودی بخشش نداشت - یکم گفت در سرکار او فروغ نبود - گفت این چه حرف است - مرد آن سمت که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصه او همگی به پنج روپیه نمی کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برونج کمود و خربزه ولایتی بخورد آنها می داد - و املا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواری نمی نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا می شد - از علم بهره نداشت - در جوتک و فجوم مهارتی بود - اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفته صحبت ایرانی بود - می گفت خلاصه آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبی نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامه های ائمه معصومین علیهم السلام بر جواهر شمیله کنده در گلوئی خود می بست - و هر روز و نماز مقید نبود - سفاکی و سببیت او مشهور عالم است - در کارهای

(۳) نسخه [ب] همه خورج می کرد *

پادشاهی وقت و جزر سی بسیار می کرد - و بکارهای خود بیخبر محض بود - و پهلوی چرب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصیر می کرد در عزت و قرب از نقصان نمی آردن - گاهی شعر هم می گفت - اما اظهارش مکرره می دانست - از دست *

* ننگ دلم بود که بهشت آرزو کند *

* دوزخ نصیب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان امانی و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحریر یافته - اما میرزا دلیر همت (که ظالم طبیعت و کاهل خدمت بود) و میرزا گرشاسپ (که داماد آله وردی خان شد) و میرزا بهروز و میرزا افراسیاب هیچ کدام ترقی نکرده بدیار خاموشان منزل گردیدند *

* مختار خان سبزواری *

سید محمد نام از سادات بخی مختار است که از خیار ذریعت رسول مختار اند - سلسله نسب این سادات عالی درجات به ابوالمختار النقیب امیرالحاج منتهی می شود - نقابت مشهد منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتی به اکابر این خاندان علیه مفوض بود - امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان [که به واسطه پامیر شمس الدین علی ماضی (که آخر نقبای زمان شاه

(۲) عباس بود (میرسد) در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلد سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نویت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایات سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامی (که عبد الله خان اوزبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالی خراسان سر به ربه اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که در سبزوار فروکش نموده) به ایلی نگرائید - عبد الله خان استمالت نامه باین بیت رقم فرموده (۳)

* بیت *

* درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد *

* نهال دشمنی بر کن که رنج بے شمار آرد *

همبر املا حساب از بر نداشتنه بے محابا در جواب نوشت :

* بیت *

* چو مہمان خراباتی بغزت باش با زندان *

* که درد سر کشی جانان گزاین مستی خمار آرد *

و این جوابات و خود داری باعث افزایش الطاف شاه طہاشی

(۲) نسخه [۱ - ج] زمان بن العباس - (۴) نسخه [۳] رقم نموده .

میفرمود دارای ایران گردید - میرزا بخطاب سلطانی بر نواخته صاحب طیل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شی و ازند باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نهایه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [چون آستانه بلخ] که بحضرت امیرالمومنین علیه السلام منسوب است (ظاهر شد) بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقیب القبا ئی آن دیار نامزد گشت - و پس از آن (که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید) از آنجا برآمده بهند بار غربت (۲) گشود - اولادش درین ملک اقامت ورزیدند *

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنیت مکانی بخطاب مختار خان و منصب دو هزار و در بیست هزار بایه افتخار برتر افرخت - و در آخر عهد آن پادشاه بظلم صوبه دهلی می پرداخت - و در هر آغاز جلوس اعلی حضرت به تیولداری سرکار مونگیر مضاف صوبه پتنه (که پیوسته بسرحد بنگاله است) تعیین گشت - و مدتہا در آن آله بھر بود - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبه بہار با سایر کیمکان آنجا بقصد استیصال پرتاب آجینہ (۳)

(۲) نسخه [۳] گشود - و اولادش (۳) نسخه [۳] اجنہ *

(که از زمینداران مفسد پیشه آن ولایت بود) راهی گردید -
و مختار خان را بهر ادلی فوج برگزید - چون قلعه بهوجپور
حاکم نشین آن سر زمین (که آن بومی شورش گرا در آنجا
متحصن بود) بعد محاصره شش ماه مفتوح شد بر تاج
حویلی خود را مستحکم ساخته آریز و ستیز گرم کرد - تا
در ضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
(که مقدمه لشکر بود) محاذی دروازه ملجار خود نموده
لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز کشید
که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان برآمد - و پس از
انجام این مهم کمابیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری انعام
(که متعهد ضبط قیولش بود) هنگام تنقیح محاسبه شمشیر
کین آخته پرونداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهریه بآن
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرود
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل یادداشت بستند - و باز محال طلبی می کرد - هر چند
او ضعیف ثالیها نمود رجم ناکرده تهدید بعبس و شکنجه
کرد - چون برخاست که درون رود راه گردید - و بیخبر
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطه دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگی حاجی محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش
شمس الدین خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان
جدا جدا تکویر یافته *

* میر محمد امین میر جمله شهرستانی *

از اعیان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان -
برادر کلانش میر جلال الدین حسین صلائی تخلص (که فاضل
مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضی صفوی گشته
بمنصب مدارت (که از اعظم مناصب ایران است) امتیاز
یافت - چون او در گذشت برادر زاده او میرزا رضی پسر
میرزا تقی بجای عم خود بدان رتبه گرامی فائز گردید - و
از رفور قابلیت و طالع مندی بمصاهرت شاهي بلند رتبی
یافت - و بر شد کاردانی تولیت اوقاف خاصه آن پادشاه
عالی جاه بر حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و منصب
مهر داری توقیعات علاوه منصب مدارت گشت - و در سنه
(۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بساط هستی در نوردد -
مدارت ایران به پهرش صدر الدین محمد (که دختر زاده
شاه و طفل ضعیع بود) مقرر شده نیابت بمیرزا رفیع عم زاده
آن مرحوم قرار گرفت - و بالاخره او نیز مستقلاً بامر مدارت
می پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده
از عراق بدیار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلی قطب
شاه والی تلنگ بوسیلہ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادی
نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزاده میر فخر الدین سماکی
بود - و در صلاح و تقوی درجه عالی داشت - و در ایوان
بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسب صفوی قیام
می نمود - ویس از رواج قضیه ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا
حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثانی تاب توقف نیارده بدکن
آمد - و بغیر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت
ملازم محمد قلی قطب شاه گشته منصب پیشوائی و کالبت
یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه بر بود - میر محمد
امین از مددکاری یخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلی
(که از دوام ارتکاب مدام خود به مهمات ملکی و مالی
نمی پرداخت) چنان جا کرد که او بخطاب میر جمیل
بر خواسته همگی حل و عقد امور بکار آگهی میر را گذاشت - و
پس از (که پسر نداشت) نوبت حکومت به برادرزاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و هوشمندی خود
منتوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب نداشت - اما
سلطان محمد اصلاً دست تصرف و طمع باموال و اشیای میر
دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

(۲) بیوسنت - با عادل شاه نیز صحبت از در نگرش - ناگزیر
بخواه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس
صفوی استسعاد یافت - و بهیچ میر رفیع صدر (که برادرزاده
از می شد) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر می خواست که
در خدمت شاه صاحب منصب عالی باشد - و شاه را مطرح
نظر آنکه بالتفات زبانی سوگرم داشته نغایم (که درین
مدت فراهم آورده) بزرگبرد - چون میر دریافت که حقیقت
کار چیست بالضرور بملازمان جنک مکانی التجا آورد - جمع
از قصور فهمیدگی احوال او چنانچه باید در نیافته بخدومت
جنک مکانی یکم را به صد معروض داشتند - آن پادشاه
عالی جاه فرمانی بکط خاص خود بطلب میر فر نوشت -
او از امفهان فرار نموده در سال سی و نهم سنه (۱۰۲۷)
هزار و بیست و هفت هجری بملازمت مستعد گشت - و
بمنصب دو هزار و پانصدی در خدمت سوار و خدمت عرض مگور
ستراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر شامانی
هزار و الا سر برافراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتی بوسیله

دیون بندگی بمیر سامانی اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بپایه والای میر بخش بگری برآمده بضافه هزارى پانصد سوار بمنصب پنجهازى در هزار سوار چهره کامیابی بفرار رخت - و دهم (بیع الآخر سنه ۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری سال دهم جلوس بازار نقوه و فالج رخت هستی بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب مرتبه بلند داشت اما از اخلاق موضیه و اطوار بهیه نصیبه نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزه در حضور اعلی حضرت تقوی مذهب در میان آمد - میر بتندی حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعی اصفهانی است - چه مردم آنجا بدوشتی و تندی اشتها دارند - گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطه برهانپور اقامت داشت) بنابر امهال بازار گرانی و غلا بجائے انجامید که جانے بژانے میدادند - کس نمی خرید - و شریف بر غیفه می فروختند - نمی ارزید - متصدیان مهمات پادشاهی و عدها بحکم والا آش پزخانه (که بلندتر زبان زد درگار است) در هر بلده ترتیب دادند - در آن هنگام میر جمله نامه بسخاوت بر آردن - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاری داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران می گفتند که کرم

میر جبلی نیمه اما این طعن و سرزنش صریح ناشی از سوء باطن است - و آقا این امر بتکلف هم مورد تهنیت و محل جزاست *

امفهان از معظم بلاد ایران است - * بیت *

* امفهان نیمه جهان گفتند *

* نیمه وصف امفهان گفتند *

بقول اصح از اقلیم چهارم است اگرچه برخ بجهت طول و عرض از اقلیم سیم شمرده اند - از کهنه شهرهای عراق است - در قدیم یهودیه می خواندند - چه بغی اسرائیل از بخت نصر گریخته گرد عالم می گشتند - چون خاک اینجا را موافق خاک بیت المقدس یافتند شهره طرح انداخته به یهودیه موسوم ساختند - و برخ بنای آنرا به امفهان بن سام نسبت دهند - بوقت از ابنیة اسکندر بر شمرند - ابن درید گوید امفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی سواران - و در فرهنگ رشیدی گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ و همچنین سپاه و سپه - و ازین مأخوذ است اسپاهان چه آن شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ نیز بمیار بود - چنانچه مؤلف تاریخ امفهان علی بن حمزه گفته - و الف و نون برای نسبت است - انتهی کلام الرشیدی - و امفهان معرب امپهان است - گویند ابتدا چهار دیه بود

کران و کوشک و جویاره و دشت - چون کیقباد آن را
بای تخت ساخت شهرت عظیم شد - و آن دیهات هریک
موسوم بکوچه گردید - (زنده رود) که به زاینده رود شهرت
دارد - گویند از آن هزار نفر جدا شده) بایان آن شهر روان
است - شاه عباس ماضی در ایام فرمانروائی خود دار السلطنه
ساخت - و چندان عمارات عالی و حدائق طرب افزا اساس
گذاشته بآبادی و معموری آن بلده همت گذاشت که مزید
بر آن متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت
بود - در فقرت افغانان خوابی بدان معموره راه یافت - آب و
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار از آن مکان برخاسته
اند - بیشتر مردم آنجا شافعی مذهب بودند - اما الحال همه
شیعه لیکن اکثر دشت و تنگ خو می باشند - و گفته اند
که اصفهانی خالی از بخل و خسست نباشد - از صاحب بن عباد
آردند اند که می گفت هرگاه بامفهان میرسم در خود خسست
می یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرعه جذباته اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الا آنکه *

* اصفهانی در نمی یابد *

* محلدار خان *

پسر محلدار خان چرگس است - در دولت نظام شاهیه
میزین قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار
گذرانیده بود به دکنی شهرت گرفت - پس از فوتش نظام
شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامی بسرداری و
سرفروچی بر آرد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیانی
هنگامی (که مهابت خان سپه سالار قلعه دولت آباد را
(۲) محاصر داشت) او برهنمونی بخت بیدار از قصبه نیالی (۳) که
درینولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالنه است)
بسیه سالار پیغام نمود که این مکان را بهره اشاره رود حواله
کرده خود را پیش شما می رسانم - هر چند صدق مقالش پرتو
ظهور میدان سپه سالار بجهت اظهار هواخواهی و دولت ستایی
او بر همگان گزارش نمود (که چون بنه و بار ساهو بهونسله و
رندوله خان بیجاپوری در بیضاپور است) اگر ترک تازی نموده
بدان دستبرد نماید به ازین دستاریزه برای ظهور عفتایات
پادشاهی نخواهد بود - محلدار خان بیادری روزگار بی محابا
بر سر قصبه مذکور قاخت - از آنجا که حسن اتفاق باسانی
باعث نشست نقش مرادے چند می گردد دران نزدیکی زن

(۲) نسخه [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخه [ا - ج] نیالی [و در
بعض نسخه [نیالی] *

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا
(۲) آمده بودند) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسب و یک لک
و پنجاه هزار هون با افرادان اسباب و اجناس بهونسله مذکور
و بقدر درازده هزار هون از نقد و جنس و ندرله خان
بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته
عیال ساهو را بر وفق نوشته شده سالار بجعفر بیگ قلعه دار
کالنه سپرده خود باولایی دولت پیوست - و در آغاز سال
هفتم از دکن بدار الخلافه آگره شتافته سعادت آستانبوس
اندوخت - و بمنصب چار هزار ذات دو هزار سوار و
(۳) عطای بیست هزار رزیه ند و دیگر عنایات خسروانه سو
برافراخت - و سرکار موناگیر از توابع صوبه بهار در اقطاع او
مقرر گشت *

و چون مشارالیه از سایر امرای دکن بمثانیت و فطانت
امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت
برافراخت - و بخدمت فوجدارئی سرکار گورکھپور از تغیر
مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر
در کومکریان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهی
می پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزینی در
ولایت دکن رسلت و خویشی بهم مردم کرد - چنانچه

(۲) نسخه [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخه [ج] عطای *

صبیه خود را بیسر دلاور خان حبشی (که پدرش نیز از امرای
نظام شاهیه بود) داد *

* مرشد قلی خان ترکمان معروف *

* بمروت خان *

در عهد جهانگیری از ایران دیار رسیده بمنصب هفصدی
دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهی انسلک یافت - و در
سال سیوم فردرس آشیانی بمنصب هزاری سو برافراخته
بخدمت آخته بیگی اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله دانی
و کارطایی او پرتو ظهور داد (از آنجا که در خدمت
میر ترکی مرتبه سنجی و پایه شناسی منظور می باشد - و
خلیل الله خان میر ترک از فوط خشرنم مزاج کار موافق
مرضی پادشاهی نمی کرد) در سال ششم آن کار نیز بمروت خان
ضمیمه خدمت سابق گشته بافزونی پانصدی منصب و خطاب
عم خود مرشد قلی خان (که لئه شاه عباس ماضی بود)
نوازش یافت - و هنگامی که رایات پادشاهی از آگره
بصیر دولت آباد ارتفاع یافت *

* پادشاه جهان این سفر مبارک باد *

ازان سال آگهی بخشد (از منزل روپ پاس فوجدارئی متھرا
و مهابن و مالش شقاوت کیشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان
(۲) یعنی سنه هزار و چهل و پنجم هجری *

مرتوم تفویض یافت - و چون افزونی جمعیت ناگزیر ضبط آن سرزمین بود باضافه پانصدی ذات هزار و سیصد سوار بمنصب در هزاری در هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری او دران يوم فتنه خیز درست نشست و سرکشان تهر پيشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهی شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهي گردید - و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری در اثنای قاخ تهريلي از مواضع مفسدان (که همگی شرش گزینان آنجا در پناه دیوار بهمت آتش افروز هنگامه کین توزی بودند) بزخم تفنگ نقد زندگی در باخت - بسکه در فوجداری متهر بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیله پری چهره (که هر یک در حسن و ناز از دیگره گزره سبقت می برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن نگر (که معاذی متهر آن طرف آب چون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشمی خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هنوز واقع می شود - اتفاقاً خان مذکور برورش آنها قشقه کشیده و دهوتی پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت

(۲) در نسخه [ج] حرف [راو] نیست *

و را گشت می نمود - زنی دید (که بجمال شک ماه بود) مثل گرگ (که در روم در آید) او را برداشته روان شد - چون مردمش کشتی در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلاً اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلی خان شاملو لله استاجلو خالی از غرائب نیست - مجمل بر زبان قلم می گذرد *

مشارالیه حاکم خواف و باخوز بود - چون عای قلی خان شاملو حاکم هرات و امیرالامرای خراسان متکفل للگی عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسب صفوی ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بدنه والد شاهزاده مذکور بفرمانداری ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بضبطی کشید - و ملک محل حوادث رفتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) قصد و هشاد و نه عباس میرزا را سرور آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلی خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجتهی استوار نمود - اما موثقی قلی خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خواه را همسر علی قلی خان و بیگلربیگی نصف خراسان می گرفت) یکنائی نورزیده در

(۲) نسخه [ج] مرشد قلی خان لله استاجلو *

کار شکنی افتاد - سلطان محمد خدا بده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلی خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلی خان در تربت متحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلی و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علي قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بهاس خاطر خان مذکور مرتضی قلی خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلی خان و طائفه استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زاده آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامت دران ملک نیافته بود که مرشد قلی خان زیارت روضه مطهره حضرت امام الحسن و الانس تقویب کرده بشهر درآمد - و ایواب مکر و حیله گشوده بچرب زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را تشرون و لشکر آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد) نیمهت بعهده من وا گذاشته خود بجانب خوان و باخوز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام راجو گشته روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق بدرزد - و مرشد قلی خان بر مشهد مقدس مستولی گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و مغناق خود ساخت - و بمرتبه در تالیف دلها کوشید که حکمش در انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید - پستتر بعلي قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیری کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بها مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستی فراگیرند و در انجام بمخالفت و دشمنی برخیزند ویش سفیدان شاملو اقتدارش مکرره پنداشته بهعیایت در آمده قیما بین آن دو سردار اسباب رحمت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائے رسید که علي قلی خان شاه را برداشته فرج بمشهد کشید - مرشد قلی خان سرچنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سوسفید ترشیز دوابر هم فرود آمدند - علي قلی خان بهیچ وجه سر بمصالحه نچندانیده عنان حزم و هوشیاری از دست داده خود مباشر حرب گردید - و بر جماعته تاخته پراکنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلی خان با معدود در جانب ایستاده بود - نظارش بر لوای شاهي افتاد - ممنون طالع

(۲) در نسخه [۱] حرف [واو] نیست .

خون گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمی^(۲) بر اعادی حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علی قلی خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهی اثری ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامی راه هرات پیش گرفت - مرشد قلی خان با سعادت ابدی توأمان گشته ازین عطیه غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردن سائید - و بعلي قلی خان نامه محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مغذیهای درستانه نمود - و این سانحه را بانتضای سرنوشت آسمانی حواله نمود *

بالجمله مرشد قلی خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت ولکی تکیه زد - و چون عرصه عراق را غبار آشوب و بد نسقی در گرفته بود بدار السلطنة قزین (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالی شنیده مرشد قلی خان شاهزاده را برداشته بصرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدم در آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اداسط الناس تا اعیان و روشناس دربار (که همه خانه

(۲) نسخه [۱] مردم وی - (۳) نسخه [ج] با *

کوچ در قزین داشتند) بخصت شروع در رفتن کردند * چون قضا رسیده بود امرای عمده (که رائق و فائق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار بر رفتن قزین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلی خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بنده در آمدند سلطان محمد خدا بنده (که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشه عافیت و فراغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادمانی کرده خود را از پادشاهی خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهی بیاراست - روز دیگر مرشد قلی خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهی برآورد - و امرا را بمواخذه خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکین سلطنت بودند) به تیغ کشیده تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - از آنجا که اکثریه چنین جاری شده [که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای دولت پادشاهی و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبال سعی و جانفشانی بکار برده عرق ریز تودن نمایان گردد هرگز بربستر کامرانی نیاسوده از ساقی دوران غیر از جرعه تلخ کامی نقوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفات و عداوت کشد

(۲) نسخه [ب] به تیغ کشیده - (۳) نسخه [۱] شاه *

و حقوق بعقوق هر بر می آرد - و آخر الامر هر در سر آن
می بازند (شاید وجهش آنست که سلاطین ذری اقتدار
در اندیش از مشاهده آثار عزم بلند و افتخار در امور عظیمه
باقی او را منافی مصاحبت خود تصور نموده بتضییع او
می کوشند) اگرچه ظاهر آنست (که بیشتر امزجه مجبول
خدمت فررشی و کار [آرائی ست] بقدر مدور نخوت رعوتی راه
می یابد و آنرا غیرت سلطنت بر نمی تابد] چون پایه قدر
و منزلت مرشد قلی خان بایوان کیوان رسید و رتق و فتق امور
کای و جزئی سلطنت بدر باز گردید آتش حقد و حسد در
کانون سینه همسران و همچشمانش اشتعال یافت - چون شاه (که
نشو و نما در طائفه شاملو یافته بود و للگی مرشد قلی خان
و در میانه استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درین وقت
سلوک که می کرد نیز نادرخواه بود) در سال دوم جلوس
خود سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجری هنگامی
(که جانب خراسان بر آمده بود) بجمع اشاره نمود که ناگاه
بکشک خانه او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر کلان آله ردی خان مشهور است - در مجادی حال
ملازم سلطان پردیز بود - از رشادت و کار دانی بدایه دیوانی
(۲) نسخه [ج] در میان *

شاهزاده بر آمده بحکومت و خراسان صوبه پتنه (که در تیول
سلطان مقرر بود) می پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیری
(چون شاهزاده ولی عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم
خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوج برسم منقلا بسرداری راجه
بهیم پسر انا امر سانگه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را
پای همت از جا رفته با آن (که آله یار خان پسر افتخار خان^(۲)
و شیر خان افغان کمکی بودند) توفیق یاری نکرد که حصار
پتنه را استحکام داده (دز چنند تا رسیدن عساکر پادشاهی
بگذرانند - بجانب آله آباد شتافت - و پس ازان در ملازمان
جنت مکانی انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگام
شهر یار بهمراهی خواجه ابوالحسن در هراتی یمین الدوله
بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاره ذات
و سوار و عنایت علم سر برافراخته بفوجداری نردر^(۳) دستوری
یافت - و بعد ازان باضافه منصب و عطای نقاره کامیابی
اندرخته بخدمت فوجداری سرکار گورکه پور مفتخر و مباهی
گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاره و صوبه داری
تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندیر و غیره محالات
صوبه محمد آباد بود) سر بلند گردیده بدان صوب مرخص
گشت - و در سال دهم سفر آخرت برگزید - گویند سراری جمیل
(۲) نسخه [ب] آله یار خان - (۳) نسخه [ج] نردار - (۴) نسخه [ج] شد *

بسیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامی آزاد کرد *
پسرش میرزا لشکری (که علامه روزگار بود - و در
په مرفه گونی و هرزه خانی مشهور) به پشت گرمی التفات
مهابت خان در درگاه پادشاهی دولت (۲) در شناسی اندوخت -
گویند اول بامت کار شکنی خانجهان لودی آن بوالفضول
گشت - شب در غسل خانه بر سر اهتمام با حسین خان و
عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگی نمود - آنها بر در
تشدد زدند - او گفت مردانگی شما فردا ظاهر خواهد شد
که پدرت را زنجیر در پا کرده یک کرد (دیده می گیرند -
چون شب چوکی خان جهان بود پسران به تیش خانه آمده
بپدر این حرف رسانیدند - چون ایام دولتش بانتهای رسیده بود
اینحرف پوچ به اصل علامه و اهمای او گردیده خانه نشین
شد - اسلام خان بحکم پادشاهی آمده استفسار وجه انزوا
نمود - در آن وقت حرف میرزا لشکری گل کرد - اعلیٰ حضرت
او را مقید و مسلسل بقلعه گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن
کار خان جهان بجائی که رسید از زندان رهایی یافته در
دیار غربت می زیست - تا باجل طبیعی در گذشت - و پسر
دیگرش زوالی سست که تا سال بیستم اعلیٰ حضرت بمنصب
هفصدمی صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

* معتمد خان محمد شریف *

از مردم غیر مشاهیر ایران است - چون بهندوستان وارد
شد بدستگیری بخش بیدار بدولت (دشمنی جنت مکانی
فائز گشت - و در سال سیوم بخطاب معتمد خان سوافرازی
یافت - در حق او ظرفی مغایه آن وقت این بیت گفتند

* بیت *

* بدر شاه جهانگیر خانی ازان شد *

* شریفه بانوی ما رفت و معتمد خان شد *

مدتی بخشگیری احادیان داشت - در سال فهم سلیمان بیگ
قدائی خان بخشی لشکر شاهزاده شاهجهان (که بمهم انا
مامور بود) فروت کرد - و معتمد خان به بخشگیری عساکر
شاهی تعیین گشت - و در سال یازدهم (چون شاهزاده بتنسب
مملکت دکن دستوری یافت) معتمد خان باز ببخشگیری
فوج امتیاز گرفت - و در هنگامی (که جنت مکانی مرتبه
اول بگلکشت کشمیر خرامش فرمود - و مرکوز خاطر محض
سیر بهار آن دیار بود) از آنجا (که درین موسم کتل پیر پنجال
از برف مالا مال می باشد - و عبور لشکر ازان راه دشوار بلکه
محال) براه پکله (۲) و دمتور نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانه

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه (۱۰۲۹) هزار و

بیست و نهم هجری آراستگی یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت
است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلهای بغایت
تنگ و دشوار واقع شده (که هرور بصعوبت میسر می آید)
لهذا میرا هتماسی آن بعهده معتمد خان تفویض یافت که
غیر از معدودی در رکاب پادشاهی کسی را از امرای عظام
و غیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود
آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنّت مکانی متصل
خیمه او (سید) برف و باران بمرتبه هجوم کرد که مزاج
پادشاهی بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمه او فرود آمد -
و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب باآسودگی بهر
بودند - پادشاه لباسی (که در برداشت) بمعتمد خان مرحمت
فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد
سوار سرش را بارج برین رسانید - غریب تر آنکه بارصف
جریدگی (که لازمه سفر کشمیر است) آن قدر خیمه های
متعدد و فرش و جامه خواب و مصالح بارچی خانه و اسباب
و آلات ضروری (که آنچه سرکار اهل دولت را درخور باشد)
همراه داشت که حاجت بعاریت طلبی نشد - و چندین شیلان
کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفان نمود *

سبحان الله آن وقت چه خیر و برکت بوده که در
قلیل منصبی های چنین هنگام این همه اسباب و سامان بود که
بیگاه و بیخبر از عهده مهمانداری پادشاه هندوستان برآمد -
در همین مراجعت کشمیر از تغیر میر جمله بخدمت عرض
مکرر چهره کامیابی افروخت - و چون بدولتخواهی شاهزاده
شاه جهان مشهور بود بعد از جاوس باضافه منصب و بمزید
قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغیر اسلام
خان به بخشیدگری دوم سر برافراخت - و در سال دهم از
انتقال میر جمله بتفویض خدمت والای میر بخشیدگری و
از اصل و اضافه بمنصب چارهازاری دو هزار سوار بلند مرتبه
گردید - و در همین سال باعانت سیو رام کور برادرزاده (راجه
بتهل داس باثفاق راجه مذکور بولایت دهنپور تعیین گشت -
معتمد خان اندرمن زمیندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در
سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجری از
هینچی سرا در گذشت - اگرچه در تاریخ دانی شهرت داشت
اما از اقبال نامه جهانگیری (که بعبارت سلیس و مربوط
نوشته کلک اخبار طراز است) معلوم میشود که سلیقه تاریخ
نویسی نداشت - چه بارصف عهده عهد نویسی اصلا بجزئیات
ضروری نپرداخته - بلکه معظم رقائع را هم با حذف و اسقاط
(۲) نسخه [ج] قلیل منصبی چنین هنگام - (۳) نسخه [ب] بیتل داس *

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سی ام بیایه
هشتصدی در صد سوار رسیده بدفعات ببخشیکری گجرات و
کابل و بنگاله تعیین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله
فوت نموده - محمد اشرف برادر معتمد خان در تیولدارای لکهنؤ
عمارات عالی در آنجا بنا کرده - و سرا و پورده اشرف آباد اساس
نهاد - و باغ نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا
بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان - دران باغ
منزوی بود تا بسرا بهستان بقا شتافت *

* میرزا رستم صفوی *

برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاری ست - در احوال
او گذشت که سلطان محمد خدا بنده دارای ایران قندهار را
به مظفر حسین میرزا و زمین دادر را به رستم میرزا با دو
برادر خردش ابومعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود -
چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش
میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک
محمود (که از نواد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه
اسمعیل ثانی بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به الکه
خون افزایش - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فرج

(۲) نسخه [ج] برادرش محمد اشرف در تیولدارای - (۳) یعنی سنه هزار
و چهل و هجری *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر از بازدرج خون آورده آن
ناحیه را بدر مسلم داشت - این معنی موجب کلفت هر دو
برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر
قندهار لشکر کشیده طرفه نبشت *

چون اکثر بلاد خراسان لکدکوب حوادث اوزبک گشت و
سر و سردارے مشخص نداشت میرزا از زمین دادر به فراه
شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصه پیگار آراسته
لوی مردانگی و شجاعت برافراخت - و پس از آن هوای
تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار بود - ملک محمود
بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داری ملاقات کرده بمرام
خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستی باغهای کوته خردان
منور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی
فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را
از هم گذرانید - چون قاب مقابله نداشت راه زمین دادر سپرد -
او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر
میرزا افتاد - پس از آن در نظرها رفته نماند - بزرگ برادر
(که منتهز فرصت بود) دست چیرگی برگشاده زمین دادر
نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزی آمده قلات بستد - (دزے
بشکار رفته بود - طایفه بیات خواستند آن را متصرف شوند -
والده میرزا بقلعه داری پرداخت - و بتغذگ یکی از حرام نمکان

(باب المیم) [۴۳۶] (مآثر الاسرا)

(که بجانب آن ضعیفه سرداد) در گذشت - اگرچه میوزا
بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما (چون اوضاع زمانه حسب
دلخواه ندید - و آوازه آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن
آن دیار بجمعیتی دیگر می افزود) بشریف خان آنکه
حاکم غزنین دوستی داستان برخوانده آهنگ بندگی پادشاهی
و انمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال
سی و هشتم اکبری سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میوزا بکنار آب
چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش خانه
مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهی فرستادند - و
متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال
یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ
خان و برخی امرا باستقبال دستوری یافتند - بچهار گروهی
مهور روز جشن دهمرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره
گشته با سنجور میوزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهوخ
حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت -
چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنججزاری
و انعام یک کور تکه مرادی و اقطاع ملتان و بسیاری
پرگنات بلوچستان (که افزون از قندهار است) برنواختند - و
پس از چندی بعنایت علم و نقاره اعتبار برافزودند - میوزا

(۲) در [نسخه - ج] لفظ [اکبری] نیست .

(مآثر الامرا) [۴۳۷] (باب المیم)

ابو سعید (که در قندهار مانده بود) نیز رسیده بنوکری
پادشاهی امتیاز یافت *

چون مردم میوزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال
بر گذرانیدند سال چهارم سرکار چیتور باقطاع میوزا مقرر شده بدان
سودستوری یافت - اما بذابر وجه از سرهند بر گردانیدند -
چون راجه باسو و برخی بوم نشینان شمالی کوهسار سر از
فرمان پذیری بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحی
در قبول میوزا تذخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف
خان را بیادری همراه دادند - میان میوزا و خان مزبور ناسازی
افتاد - راجه باسو مؤ را استوار کرده نخوت فرشی پیش
گرفت - پادشاه جگم سنگه پور راجه مانسگه را نامزد فرموده
میوزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم راسین و آن حوالی
بجاکیر میوزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنکر به درنگ افتاد و سپاه از گران اری
بستوه آمد و بد گوهوان سر بفساد برداشتند شاهزاده سلطان
دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوج تازه
بهرکردگی میوزا و یک لک اشرفی روانه کرد - آزان باز
میوزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود
میوزا مراد خواستگاری نموده بحسن یارمی آن سپه سالار
مدح در قصبه تمرنی (که الحال به ظفرنگر زبان زن اسم)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیری سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تنه و عنایم دو اک رویه برسم مدد خرج سرافرازي یافت -
جنت مکاني نصایح ارجده در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در رانه ساختن ارغوانیه (که از چند سال آن دیار بآنها متعلق است) با خسرو خان چوگس وکیل چهار پشته آن سلسله (که مبادا غدری اندیشد) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معموری بهمرای نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغوانیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشم داشت با متوطنان آنجا نیز طریقه پیش گرفت (که منافعی آئین مروت و مردمی بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالم بداد خواهی همراهِ آمد - لهذا میرزا حواله انی رای سگنه دکن شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چند سال جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگانی دادند - پس از آن بمنصب شش هزاری امتیاز یافته به صاحب صوبگی آله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پکنه و بهار

(۲) نسخه [ج] که از مد سال - (۳) نسخه [ب] دین *

بتصرف در آردن عبد الله خان بطریق متقلا گرم و گیرا رسیده در قصبه جهوسی مقابل آله آباد آنطرف آب گنگ معسکر آراست - میرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور نواره مستعد همراهِ داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رومی خان میروآتش شاهي تعهد می نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح می شود عبد الله خان اضطراب بیجا نموده باز به جهوسی برگشت - (۲) روزی چند گذشته بود که آرازه آمد آمد پادشاهی بلند شد - میرزا از آن محنت برآمده راحت و آسایش از سر گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه دارجی بهار تعین گردید - و در سال اول جلوس شاهجهانی از حکومت بهار معزول گشته بحضور رسید - چون عارضه نقرس مزمن علامه کبر سن شده از حرکت باز داشت از تکالیف نوکری معاف فرموده به سالیانه یک لک و بیست هزار رویه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافه آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائی شاهزاده محمد شجاع با صبیحه میرزا انعقاد یافت * ع *

* مهد بلفیس بسر منزل جمشید آمد *

(۴) قاریخ است - و در عمر هفتاد و دو سالگی سال پانزدهم

(۲) در نسخه [ج] لفظ [بیجا] نیست - (۳) نسخه [ب] یک لک و هشت هزار رویه - (۴) یعنی سنه هزار و چهل و دو - (۵) نسخه [ج] هشتاد و دو *

سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را بدرون نمود -
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگوه خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیله جلیله میرزا کفیزان را لباس مردانه
پوشانده تنگها در دست آماره چنگ شد که با ما مثل سایر
امرا نتوان ده سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور
نوشته - اعلی حضرت مکتوب شده سوی فیلان همه را
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت برادر
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزی در شکارگاه باشد دور
رای سال درباری بدرخته نشست - همراهان میرزا برگرفتند -
برخی را چپوت بآریزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهان شمشیر بدست رسید - از کار آگاهی
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرض آشنایی
بر مردمی و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائی تخلص میکرد - از دست *

- * برچید دلم بمطایمانی را *
- * کج باختام نون خدادانی را *
- * ابودی بته قبله خود ساخته ام *
- * بر طاق نهانم مسلمانی را *

و هنر میرزا برتبه بود - هنگامی که برادر کلانش مظفر حسین

میرزا (که باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار می آمد [این رباعی گفت *

- * آن کور که در راه حسد پامال است *
- * دجال نگویمش خر دجال است *
- * گویند ز ایران خنکی می آید *
- * ای بان سموم رقت استقبال است *

این قطعه مشهور از دست

* قطعه *

- * مرا زین پیشتر بود ای عزیزان *
- * ذکر چون جرّه بازه تیغ چنگ *
- * بهر میدی که می افکندم او را *
- * نمی دادم مجاله و درنگ *
- * کنون پریده است آن باز و مانده *
- * بدستم تسمه و جفت زنگ *

احوال یحسان میرزا (که هریک صاحب نام و نشان بود) بجای
خود مثبت است - برادرانش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا هر دو
در سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج باجل طبیعی در گذشتند *

* مرسوی خان صدر *

گویند از سادات مشهور مقدس است - و با سید یوسف خان
رضوی قرابت قریبه داشت - در عهد جهانگیری به رشامی

بادشاهی کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبادار خانه
مر بلفد گردید - و رفته رفته بپایهٔ مدارت کل و منصب
دو هزاری پانصد سوار مرتقی شد - پس از فوت جهانگیری
چون با یمین الدوله یکویان بود سال اول جلوس فردوس آشیانی
(که سعادت بار اندوخت) به بحالی مدارت کل و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و هفت صد و پنجاه سوار درجه
اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه
سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید
که او (چنانکه باید) عهدهٔ نوای تعلقهٔ ماموره نیست - لهذا
پای عزل در میان آمد - سال هفدهم هزدهم مقر سنه (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجری بمعموره بقا شتافت - در پسر
او بعالمیت درخور سرفرازی یافتند - گویند چندان کسب علم
نگرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و
تقریر خوب بهم رسانیده بود .

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیری به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب
سه هزار و سه سوار ارج پیمای اعتبار گردید - از عهد
آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی
حضرت بتعیذاتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک
هفته سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالی غزنین اتفاق افتاد) خان مرزور هرادل
فوج فیروزی بود - در آن معرکه کارنامهٔ جلالت و جان سپاری
بظهور رسانید - بستر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در
تسخیر دولت آباد بمردانگی و بهادری کارنامه‌ها بر ساخت -
خصوص روزی [که خان زمان خوانه و رسد از ظفرنگر گرفته
داخل موضع کهرکی (که پنج کردهی دولت آباد و الحال
موسوم به اورنگ آباد است) می شد] عادل شاهیه و نظام
شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبود کار
پای ثبات افشوده آویزش سترگ نمود - اعادی کارهٔ نهانخته
بر بر تافتند - و بقصد تلافی بچنداول در آویختند - از جانب
بهادر جی پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب
مخالف را پراکنده گردانید - و از جانب مبارز خان (که از
نیز در چنداولی بود) خود را رسانیده از مقراض بران تیغ
خودم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائی بر تن
اکثر بل سر تا سر آن گزیده کم فرصت زیاده سر برید - و
خون آن خاکساران باد پیمای را (که دست قضا گرد نکوست
و ادبار بر سرپای آنها ریخته بود) با خاک عرصهٔ مصاف
بر آمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه‌داری
دکن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهات بخان زمان و

(۲) پایان گهات بخان دوران تفویض یافت (کمکیان عمده نیز تفویض شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعیین دولت آباد گشته بافروزی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم (۳) بمنصب چار هزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهی داشت و باب آن ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکی گردانیدند - سال هژدهم سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در فوجداری و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده زخم هستی بر بست - به بزرگی و دینداری شهرت عظیم داشت - اوقاتش بر روزه و نماز و مطالعه تفسیر و فقه می گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمه طیب ورن زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شفاخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثانی اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و سائی فکر درم عمر بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسربرد •

(۲) نسخه [ب] پایین گهات - (۳) نسخه [ج] پانزدهم - (۴) نسخه

• مهیس داس را تهور •

بهر دایم که برادر راجه سورج سنگه بود - مومنی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخاندان نامه براد مردی بر آوردن - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیانی پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیه اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده ادرنگ زیب (که به پشت گری افواج متعینه جهمت استیصال حجهار سنگه بودند یله تعیین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعیین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافه چهار صد سوار و عطای علم مباحات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب فزدهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای برگنه جالور بطریق وطن بجاگیر رامت کامرانی افراشت - سال نوزدهم باضافه پانصدی ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و پستتر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت •

و چون (پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و اداره شدن نذر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و امالت خان با جمعی

(باب المیم) [۴۴۶] (مآثر الامر)

بتعاقب او مامور شدند او بوفور کار طایبی بے اجازت شاهزاده
همراهی آنها گزید . در سال بیستم حسب الطلب بحضور
آمد . در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه
و شش هجری رخت هستی بر بست . مورد کار دیده
بیکار ورزیده بود . پادشاه اعتماد بسیار بر او داشت . و در
دولت خانه پادشاهی پس تخت پهلوی سندی (که برای
شمسیر و ترکش بفاصله دو گز می بود) می ایستاد . و
وقت سواری بفاصله دو برابر آن می آمد . پسر کلانش رتن
(که در جالور بود . و بچهار صدی دویست سوار سرفراز)
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
مورد ترحم گشت . و از وطن آمده بدولت آستان بوس کام^(۳)
دل برگرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ
دستوری یافت . و چون شاهزاده صوبه مذکور را به نذر محمد
خان والی آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه
به زن و خوردن با المانان مصدر ترددات گشت . و سال
بیست و دوم با شاهزاده مذکور بجانب قندهار شتافت . و در
جنگ با تزلبش همراه رستم خان تعیین گردید . و سال بیست
و پنجم بعیای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزاده
مذکور بار دوم بهمم مزبور و باز سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخه [ب] بفر . (۳) نسخه [ب] آستانبوسی .

(مآثر الامرا) (۴۴۷) (باب المیم)

تعبین شد . و سال بیست و هشتم با علامی سعد الله
خان بانهدام چنور راهی گشته . سال سی ام نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن علم عزیمت بفراراشت .
و در جنگ عادل خانیه مراسم جانفشانی بتقدیم رسانیده
در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب در هزاری دو هزار
سوار مرتقی گشت . پس ازان همراه مهراجه جسونت سنگه
در جنگ (که متصل ادجین (رو دان) قرار گرفته وقت
زد و خوردن داد دلیری و دلاری داده که تیغ مبارزان فرج
عالمگیری در آمده *^(۲)

* میر سید جلال صدر *

خلف الصدق میر سید محمد بخاری رضوی ست که
به پنج واسطه بشاه عالم (که در مقام رسول آباد ظاهر بلده
احمد آباد آسوده است) می رسد . او بیستم جمادی الآخره
سنه (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد . و در هشت صد
و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود . ازادت از پدر خود قطب عالم
یافته . او نبیره سید جلال مخدوم جهانیان است . بذایر
مخالفت حاکم ارچه بفرموده پدر و مرشد خود شاه محمود
در زمان سلطان محمود (که بدو واسطه پور سلطان مظفر
والی گجرات است) بدان دیار آمده در قصبه تبوه سه کوهی

(۲) نسخه [ب] در آمده . (۳) نسخه [ج] شده .

احمد آباد طرح اقامت ریخت - و در سنه (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت در گذشت - میر سید محمد بهجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگی متصف بود - و در فقر و توکل ثانی نداشت - ترجمه قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگام (که جنّت مکانی از گجرات بهیر دریای شور لوی عزیمت بسمت کذبایت ^(۲) بر افرانخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلیٰ حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگی در خطه احمد آباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلانت شد - آن بزرگوار در تاریخ ^(۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آباء ایشان امامیه است - در سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهانی رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازه سمت غربی روضه شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی هیرت آراستی داشت - و در علم ظاهری و فزون دانش رمی ماهر بود - طبعش موزون و بهیار مناسب بشعر - ضائی تخلص میکرد (۲) نسخه [ب] کذبایت - (۳) یعنی سنه نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازوست *

* در نخوت و کبر لا علاج چه کنم *

* با آنکه اسیر احتیاجم چه کنم *

* میرم بنیاز و نیاز دلیر نکشم *

* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

سید یانزدهم جمادی الآخره سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجری ولادت یافت - وارث رسول تاریخ است - پس از جلوس فرمانروائی اعلیٰ حضرت بموجب ارشاد پدر گرامی قدر بهادای قهنیت سلطنت بدار الخلافه آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقصود المرام بوطن مراجعت نمود - مرثیه دوم باز بحضور رسید - چون در ازمده ماضیه نیز ازین سلسله چندی در سلک اعظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلیٰ حضرت هفتم شعبان سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجری سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاره و خدمت مدارت هندوستان از تغیر موسوی خان بلند مرتبه فرمود - و سید باوصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیه عالیه بعرض رسانید که از محامله و بے خبری موسوی خان صدر سابق وجه مدد معاش واکثر مردم (که اصلاً استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(۲) یعنی سنه هزار و سه هجری *

بیشتر به باسناد جعلی اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک
مکروه رفعت که تا تحقیق و تدقیق (سند مدد معاش عموماً
قبض نمایند - هرچند در عالم نوکری این قسم رفتار را
(که منبری از ذمه برات خود و ادای حقوق آقا سمت) عرفاً
و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامی
بمید عاید شد *

اتفاقاً در همان ایام بدامان بیگم صاحبه آتش در گرفت - و
اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان
آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف
ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار
سرافراز گردید - اگر اجالش می گذاشت ترقی عظیم می کرد -
سال بیست و یکم در لاهور غره جمادی الاولی سنه (۱۰۵۷)
هزار و پنجاه و هفت هجری در جوانی بصراط هستی
در پیچید *

گویند ملا محمد صوفی مازندرانی مشهور در جوانی از
ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت
پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق
خاطر بهم رسانیده تعلیم او می نمود - شعر ملا خالی از
لطف نیست - این بیت از ساقی نامه اوست * * بیت *

* نمی ماند این باده املا باب *

* تو گوئی که حل کرده اند آفتاب *

ملا بیاضی ترتیب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بیت
از دروین شعرا برچیده - سیف خان صوبه دار گجرات
اعتقاد به ملا داشت - حسب الطلب جنت مکانی لا علاج
ملا را روانه نمود - در راه فوت کرد - و دران حالت این
رباعی گفت *

(۲) * ای شاه نه تخت و نه نگین می ماند *

* از بهر تو یک در گز زمین می ماند *

* منندوق خود و کاسه درویشان را *

* خالی کن و بر کن که همین می ماند *

پادشاه شنیده رفتار نمود *

(۳) بالجمله از میر سید جلال در پسر ماند - اول مهمی

بمید جعفر که در صورت و سیرت مشابهت تمام پدر داشته -

چون بمیر خدمت مدارت تفویض یافت از بسجاده نشینی

روضه شاه عالم اختصاص گرفت - درم سید علی مخاطب

به رضوی خان که بصدارت هندوستان رسید - احوالش جدا

تقریم یافته - میر سید جلال صبیح خود را بشیخ فرید پسر

سید بهو بخاری مخاطب بدیندار خان نسبت کرد *

(۲) نسخه [ج] نه (۳) نسخه [پ] مانده *

* محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکانی ست - و مدت‌ها بتعییناتی
 موبه بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلامت بود - پس
 از آن (که دهمین سلطنت بجلوس فردوس آشیانی وفق یافت)
 از سال اول به بحالی منصب دو هزارگی هزار سوار (که
 از سابق داشت) نامیه مباهات برافروخت - سال چهارم
 باضافه دویست سوار و سال پنجم نیز باضافه مذکور
 کامرانی اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جنبه ارادت بر
 آستانه عقیدت گذاشت - بعد چندی همراه اسلام خان (که
 از تغیر اعظم خان به موبه داری بنگاله مفتخر گردیده بود)
 وخصت آن موبه یافت - و در هنگامه مردم آشام (که بامداد
 بلدیو برادر پرچمیت زمیندار کوچ هاجو پرداخته مصدر انواع^(۲)
 سرشخی گردیده بودند) همراه میو زین الدین علی برادر
 اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) ترددات
 فمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را
 بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزارگی هزار و هشت صد سوار مرود عاطفت شد -
 سال پانزدهم باضافه دویست سوار قابیلهانش مصاری ذات^(۳)
 گردید - و چون درین سال ارقیسه پادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضی نسخه] کوچ هاجو - (۳) نسخه [ب] گردیده *

ضمیمه موبه داری بنگاله تقرر یافت از بر طبق حکم بضبط و
 ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم از آنجا معزول
 شده بپارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نیز پادشاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بغد و بسط بلخ و غیره
 شتافته بود) دستوری یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکمان
 نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معارفت نمود او
 حسب الطلعب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید -
 پس از آن احوال از معلوم نگردیده *

* مادهو سنگه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیانی
 بهحالی هزارگی شش صد سوار منصب سابق تارک عزت
 برافراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودی و سال سوم
 پس از وصول موکم پادشاهی بدکن در فوجیه (که سرکرده آن
 شایسته خان بود) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش
 خان جهان لودی (که از دکن برآمده جانب مالوه راهی
 گردیده بود) تعیین شد - چون ایضا بچستجوی آن سراسیمه
 داری قرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار
 شده از اسم فرود آمد - در انذای زد و خون مادهو سنگه
 (که هرادل سید مظفر خان برن) برجهه بر زد - و بدین
 حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزارگی هزار سوار

و عنایت علم سرمایه ناموری اندوخت - و چون در همین سال (از آن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافه پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنه کوتاهه بیلاشه در جاگیر مهابات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهی گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعینات خان دران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تاجیه او پیش نهاد خاطر ساخته (روانه شد) او را به محافظت بلده برهانپور گذاشت - پسر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش چهار سنگه بذبله مقرر شده بعد (رسیدن در ملک چاندا ^(۲) روزی (که نیکام عم بهادر خان رهله زن و خورد نموده زخمی در میدان افتاد) مادهو سنگه از یمین نیکام جلو انداخته برخه ازان گره طغیان سرشت را بنایره قتال کالای همی (۳) بسوخت - و بقیه را از پیش رو برداشت - پسر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دران بران گره و خیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دریده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشارالیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و شصت

(۲) نسخه [ج] چانده - (۳) نسخه [ب] بر سوخت *

سوار چهاره مفاخرت برافروخت - سال نهم (چون بلده برهانپور برورد) ایات فیروزی (رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بهوداری سه کس مقرر شد) او بهمراهی خان دران بهادر دستوری یافت - بعد از معارفت از آنجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهی گردید - سال سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم (که نعمت بار اندوخت) از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار مورد مرادم شد - سال شانزدهم باضافه پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بمومک امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود) رخصت پذیرفت - پسر در رکاب سلطان مراد بخش بدلیج شتافته (چون سلطان مزبور تعلقه مذکور را گذاشت - و سلطان محمد از رنگ زیب بجای او نامزد گردید) مشارالیه بتقدیم خدمات پرداخته چندین محافظت قلعه بلخ مامور بود - چون شاهزاده مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبه مسطور را به نذر محمد خان دلی آنجا باز گذاشته معارفت نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چند روز مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکنه سنگه نهادا پسر او ست که احوالش جداگانه تظطیر پذیرفته *

* میرزا والی *

پسر خواجه حسن نقشبندی ست نسباً (۲) - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار می گذرانید - چون میرزا سلیمان والی بدخشان دست تغلب و استیلا شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والی کابل (که هنوز بمن تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بناداش کردارش رسانید و صبیغه خود را بازواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را بدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستی اسباب دشمنی ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس از آن میرزا سلیمان به بدخشان معارفت نمود) جمعی (که عمده آنها خواجه حسن و باقی قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

(۲) نسخه [ب] آبی خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار می گذرانیدند *

سلیمان ازین آگهی یافته باز متوجه کابل شد - میرزا قلعه را بباقی قاقشال سپرده خود بجانب پشار بدرزد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشیانی ملتجی گردید - امرای آنکه خیل با تیولداران صوبه پنجاب حسب الامر پادشاهی همراهی میرزا گردیده باز دیگر بر مصدح حکومت بر نشانند - و باشاره عرش آشیانی میر محمد خان آنکه بسوراهی مهم کابل اشتغال ورزید - میرزا محمد حکیم همشیره خود نجیب النساء بیگم را (که سابقاً والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي آورده بود) بے استصواب عرش آشیانی و بے استفسار از میر محمد خان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه (چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت) مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و اموری (که بار مناسب نبود) میساخت - و از میر محمد خان اصلاً حسابی بر نمیداشت - خان مذکور از حدت طبع قاب نیاورده از انجا بلاهور آمد - خواجه من حیث الاستقلال بامر و کالت پرداخته بجزرسی و سخت گیری دکان خود آرائی برگشان - ظرفای آنوقت میگفتند که * بیت *

* گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود *

* ما را نه جوال و نه رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای پادشاهی هیچ

(۲) نسخه [ب] فخر النساء بیگم - (۳) در نسخه [ب] لفظ [را] نیست *

کس در کابل نیست در سال یازدهم آلهی سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجری بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکه خون سپرده خود باتفاق خواجه بغور بند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت دلی نعمت بیگم زوجه خون را به فرا باغ (که درازده کروهی کابل است) فرستاده در پرده غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم قریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش از آن (که میرزا سلیمان باشاره بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استند) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقی قافشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیانی رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعه خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتسر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمی شود - چه خواجه بعد ازین سانکه مدتهای مدید بامر وکالت می پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبری مندرج است *

چون میرزا بتفریب و تکلیف باغیة بنگاله باراد شورش بلاهور رسید از آذانه نهضت عرش آشیانی راه کابل برگرفت (۲) و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجری سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و جواب عذر خواهی میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فرغ راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد) یکم از فرزندان را مصحوب همشیره خون روانه سازد - و اگر خاطر باین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سرزمین فرستاده رسوم بیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هر چند خواست که همشیره بدرگاه رفته پوزش نماید خواجه پذیرای آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت کرد - و شاید در همین ایام فوت کرد - خواجه را از بطن آن عقیقه خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان که رشادت و کار طلبیها داشت - چون نا روشناسی خود را همایون پور میرزا سلیمان را نموده در کوهسار بدخشان سر (۳) سردری بر افراشت بدیع الزمان در سال چهل و ششم آلهی با برخی از حصار شادمان رفته در آریخت - و چیره دست

(۲) نسخه [ج] رسیده - (۳) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست -

(۴) نسخه [ج] درین ایام - (۵) نسخه [ب] کوهستان - (۶) نسخه

[ب] سرداری *

آمد - و آن بد گوهر در آریزه فرو شد - مشارالیه مغیر و
 زرد سیم بنام عرش آشیانی بر آراسته عرضه داشت نمود - و از
 پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندرخت - دیگرے میرزا
 والی ست که وارد هندوستان گشته مورن مراجع خسروانی
 گردید - عرش آشیانی بلاقی بیکم دختر شاهزاده دانیال را
 بحباله نکاح او در آورد - در عهد جنت مکانی بمنصب هزار
 و پانصدی هفت مد و پنجاه سوار سر عزت برافراخت - و
 در جشن جلوس اعلیٰ حضرت باضافه پانصدی در مد و پنجاه
 سوار بمنصب در هزاری هزار سوار مباحات اندرخت - اخراها
 بفوجداری سرکار ماند و می پرداخت - در سال بیست و دوم
 سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری در گذشت - برگه
 انهل مضاف اوجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر
 قرابت ترقی نکرد - خالی از خدمت طبع نبود - پسرش میرزا
 ابوالمعالی میرزا خان جدا مذکور است *

* مکرمات خان *

ملا مرشد شیرازی ست - در میادنی حال مدتها با مهابت
 خان سیئه سالار بعد برده - پستر در ملک زندگان جنت مکانی
 منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلیٰ حضرت بخطاب

(۲) نسخه [۱] هشتم *

(۲) مکرمات خان و خدمت دیوانی بیوتات سرکار والا و منصب
 هزاری در مد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم
 دیوانی و بخشگیری و واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافه
 اکبرآباد مامور گردید - و در سال هشتم سرزمین بندبده
 مطرح الودیه پادشاهی گشت و از باستخلاص قلعه جهانمی
 (که از قلاع استوار چهار بر گشته درگار بوده) و بتفحص
 دفائن آن مقبره تعیین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای
 اوج تاهره (که برای العین مشاهده نموده بودند) همت
 بای داده زینبازی گشتند - و چنین حصاره را (که باسباب
 و آلات قلعه داری استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه
 در میان جنگل انبوه و اشجار خاردار واقع شده) بے ارتکاب
 یروخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمات خان ازین فتح
 بیست و هشت لک روپیه از دفیئه های نواحی جهانمی و
 دنیه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا (سیده) از نظر
 گذرانید - اعلیٰ حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار (که
 بقدرت آب و دمنور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است) در
 اواخر همین سال از آب نریده عبور فرمود - و مکرمات

(۲) نسخه [ب] مکرمات خان بخدمت الخ - (۳) نسخه [ب] سال هشتم
 (که سرزمین بوندبده مطرح الودیه پادشاهی گشت) او باستخلاص الخ -
 (۴) نسخه [ج] دینه و در [بعضی نسخه] دینه *

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از نا عاقبت اندیشی در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیه السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) رخصت یافت -
خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترویب او را (هکرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیله) که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج (معارفت نموده تارک اعتبار برافراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانسامانی چهره کامیابی افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجری بمنصب سه هزاره ذات و سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبه دهلی دستوری یافت - و سال هجدهم ضمیمه آن از تغیر اعظم خان بفوجداری و قبول داری متها و مهابن شاد کام شده باضافه هزاره سوار بمنصب چهار هزاره چهار هزاره سوار بلند مرتبه گشت *

کیفیت بلده شاهجهان آباد

از آنجا که هم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر مفتح روزگار مرتسم گردد - سیما مزجه سلاطین ذوی الاقدار (۲)
(که همواره می خواهند که عرصه جهان را بآثار پایدار بیارایند) داعیه اساس شهره دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخه [۱] ذوالاقدار *

از خاطر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد (۲)
بزرگش بسیار قطعه زمینی (که در ظاهر دارالملک دهلی میان نورگده و آغاز آن معموره واقع بود) بوگزیدند - بیست و پنجم ذی الحجه سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری مطابق طرحی (که در پیشگاه خلافت مقرر گشته) بسوکاری غیرت خان برادرزاده عبدالله خان فیروز جنگ (که نظم صوبه دهلی بدو مفوض بود) رنگ ریخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور اساس آن بنای منبع الشان نهادند - و در ممالک محروسه هرجا صنعت گری از سنگ تراش ساده کار و پرچین گر و معمار و نجار بود بحکم پادشاهی آمده با عماله بسیار مشغول کار گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیه لخته مصالح شده بود که غیرت خان بصوبه داری تنه نوازش یافت - و حراست صوبه دهلی و اهتمام برافراختن عمارات رفیعه به آله وردی خان مفوض شد - او دو سال و چند روز بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته گشت - پس از ضبط صوبه مذکور با اهتمام تاسیس عمارت (۴)
و سرانجام لوازم آن بمکرمات خان (که بوالا خدمت میرسامانی

(۲) نسخه [ب] بعد از - (۳) نسخه [ب] عزت خان - (۴) نسخه [ج] عمارات *

قیام می نمود) مقرر گردید - او چند و جهد بلیغ بظهور رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا یا سایر ابنیه فردوس آئین [که در هر گوشه آن خورنجه و سدیر و سگ و در هر زاریه آن گلشن و غدیر و به تکلف و اغراق نگارخانه چین است - اما آن نقش پیشین و این نگار پسین *
 * در آن قدر برده صنعت بکار *

* که خود نیز مجو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای او هر خسرو است که آنچه سابق در مدح دهلی گفته بود درینجا بر روی کار آمد *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* هدین است و همین است و همین است *

موصوف شصت و یک رویه در عرض نه سال و سه ماه و چهل روز صورت حسن انجام گرفت *

قلعه رفیع (که مئمن بغدادی است) درازش هزار گز پادشاهی و پهنای شش صد ذراع - جدرانیش از احجار لعل قام فتم بود برافراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین قلعه مستقر الخلافة اکبر آباد - و درش سه هزار و سیصد ذراع است

(۲) نسخه [ب] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت دور - چهارده مئمن - چهار دروازه و دو دریاچه - و خندق به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالمال - از دو جانب بدریای جون می ریزد - سوی ضلع شرقی (که دریای مذکور بدریای حصار بدوسته است) - به بیست و یک لک رویه مرتب گشته - و نشیمنهای خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز محل با آرمگاه معروف بدرج طلا و دولتخانه خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک رویه - و منازل بیستم صاحب و دیگر پردگیان حرم عفت و هفت لک رویه - و دیگر عمارات از بازار و چوکهای درون قلعه گردون عظمت (که بجهت کارخانجات پادشاهی ساخته شده) چهار لک رویه صورت تمام گرفت *

سلطان فیروز خانجی در ایام سلطنت خود نهوس از دریای جون از نوعی برگنه خضر آباد جدا نموده به سی کوه پادشاهی آورده بحدود برگنه سفیدون (که شکارگاه او بود) آب گشت کم داشت (رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالی ایام و تواتر احوام خراب گشت - و از جویان باز ماند - و در عهد عرش آشتیانی شهاب الدین احمد خان موبه دار دهلی برای افزائی زراعت و آبادی محال قبول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاری ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون زنگار از سپری شد بترسیم و
تعدیر آن نپرداختن - و بدستور پیش از جریان باز ماند -
درینوقت (که توجه اعلی حضرت به بذای این قلعه مصروف
گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضر آباد تا سفیدون
(که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدون
تا قلعه (که مسافت آن نیز سی کوه پادشاهی ست) نهر
تازه حفر نمایند - بعد تیاری به نهر بهشت مسمی شد - و
نشینها بحوضهای لبریز و فوارهای بلند پرواز فضائی دیگر
بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۵۸) در
و پنجاه و هشت هجری سال بیست و یکم (که برای
نزل پادشاهی مختار اهل تقدیم بود) به تهنیت اسباب جشن
و تعبیه مواد عشرت فرمان رفت - و تمامی منازل خاصه را
بگونگون نقاش فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال
برای هر نشیمن بغاست و لطافت بر روی کار آورده بودند)
برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزی و
ده یک دوزی و کلابتون دوزی و مخمل زریفت کار هنرمندان
بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمن از رنگ مرصع
و طلائی میذا کار و منبت و ساده نصب نمودند - و هر جا
معنده و الا گسترده کارکندها با غلافهای لایق متالی گذاشته
مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان مذبح الشان

دولت خانه خاص و عام بمحجر نقره و پیش چهره که بمحجر طلا
برآراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبه بزنجیر طلا آویخته
نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاه
ساخته در آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی
آن مرصع سریر فلک نظیر (که فروغ مایه خورشید عالم افروز
است) گذاشتند - و پیش تخت شامیانة زرنگار مسلسل مرزاید
با ساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو
مرصع چتر مسلسل مرزاید و بر درامین تخت مثنی منبت
نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مرصع و طلا نهادند
قورخانه (که محکومی سبک بر شمشیرهای جواهرنگار با
بردهای مرصع و ترکشها با براق مرصع و نیزهای مرصع
که در ترویج آن سرمایه بحر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه
داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان
و ایوانهای اطراف چهار گانه دولت خانه خاص و عام را
سایبانهای زرد دوزی و پردهای زرنگار قونگی و چینی و
مخمل زریفت طلا باف و نقره باف گجراتی و مسللهای^(۴)
کلاتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه
مخمل زریفت و بر روی ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل
(۲) نسخه [ج] و هر دو جانب این - (۳) در نسخه [ج] لفظ [مرصع]
فیت - (۴) نسخه [ج] با مسلهای

زیر بفت بسرخه های سیمین برافراختند - و در زیر بارگاه
فرشهای رنگین گسترده بر دَر آن معبر نقره نصب
نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت باسما
برابری دارد) بحکم عالی در احمد آباد در کارخانه سرکار والا
بافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام
پذیرفت - طول آن هفتاد ذراع پادشاهی و عرض چهل و پنج
بر چهار ستون نقره (که دور هر کدام در گز و ربع است -
و ارتفاع بیست و دو) برپا می شود - و سه هزار و در بیست
گز زمین را احاطه می نماید - و ده هزار کس در زیر آن
میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت
جرتقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر اسفند خاص
و عام مشهور به دلبادل است •

بالجملة چنین بارگاه (که با فلک همسوی نماید)
گاه افراخته نشده - و چنین مکانی (که نمونه فردرس
برین باشد) باین زیب و زینت آراسته نگشته - از روز
وصول فیض موصول پادشاهی بدین منازل جانت مشاغل ده روز
جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاص فخره سرافراز
می گشتند - و گروهی بفرزنی منصب و نوازش خطاب و
جمع بهرحمت نقد و اسب و فیل کام دل بر گرفتند - و در
(۲) نسخه [۱] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخه [ب] سرافراز گشتند •

و بعدی کاشی تراشیدند این بزمی عالی چنین یافتند •
* مصرع *

* شد شاهجهان آباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپیه صلح بر گرفت *

مکرمات خان را بجایزه انعام این عمارت هزاری ذات و
سوار بر منصب افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری
ذات و سوار و سه هزار سوار دوا سبه سه اسبه سرافراز
ساختند - و در سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجری در شاهجهان آباد مکرمات خان رخت
زادگانی بر بست - مشارالیه بتمول و (زرداری شهرت تمام
داشت - مشهور است که (روزی فردرس آشیانی فرمود که
بعن ملاحظه نقشه بغداد و اصفهان بازارهای مثنی و مسقف
آنجا (که طرح برگزیده طبیعت بود) ترتیب نگرفت - و
بدان نامط (که پسند خاطر بود) این شهر صورت نیافت -
و در این باب تعرض گونه به مکرمات خان کردند - از آن روز
مکرمات خان گفت که این شهر اگر بنام ما مسمی کنند
آنچه خرج شده داخل خزانه می نمایم - و در سر داشت
محمود لطیف نام - در سال بیست و دوم بتقدیم خدمت

(۲) یعنی سنه هزار و پنجاه و هشت هجری - (۳) نسخه [۱] یافت -
(۴) نسخه [ج] عمارت - (۵) نسخه [ب] فرموده •

قواعدی میان دو آب مأمور گردید - و روح الله بواسطه زاده از منصب مناسب داشت *

چون خامه نیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعه شاهجهان آباد پرداخته در عرصه بدان این شهر و دهلی قدیم نیز جولانی میکرد - و چون قلعه مبارک شاهجهان آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر نثار دریا سایر شاهزادهای عالی شان و امرای عظمت نشان بعمارت وسیع و بدیع و اشیمنهای دل نشین چندان پرداختند [که از ابدیه عالیه (که بیست یک درپیه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس قاکا و انالی در خور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت امول موافق خواهش و سلیقه خود طرح ریزته اند (و از حیز احصا بیرون است) معموره عظیمه و سراد اعظمه سمت] که سیاحان جهانگرد باده باین پایه فسادت و وسعت و بدین مایه جمعیت و جامعیت در هیچ املیه نشان ندهند *

* تَعَالَى اللهُ اِگَر مَصْر است و گر شام *

* بود یک گوشه این محشر عام *

مدینه السلام بغداد (که بانصد و چند سال دار الخلافه خلافتی عیسویه بود) دوره از طرفین دجله دو فرسخ است که
(۴) نسخه [ج] احصار - (۳) نسخه [ج] انلیل *

شش دوره رسمی باشد - و محیط این شهر عظمت بهر باج فرسخ یازده دوره رسمی ست - و چون حصار شهر نو (که از سنگ و گل کشیده بودند) بوفور یازن جا بجا ریخت در سال بیست و ششم سوزی از سنگ و ساروج در کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سی ام بطول شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازه (که دو کلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک روپیه صورت انجام گرفت *

چنانچه رسته سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و بانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و بانصد و شصت حاکم و ایوانهای نهایت مطبوع و دلپذیر (که بحکم معانی سخن ساده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل اصطبل پادشاهی ست - و آن بفاصله دویست و پنجاه ذراع از دیوار قلعه اساس یافته) تا چوک هشتاد در هشتاد - کوته ولی چهل و چهار صد و هشتاد گز است - از اینجا تا چوک دیگر صد در صد بطرز مئمن بغدادی - بازارت ست بهمین قدر طول و عرض - جانب شمالی این چوک سری در سقفه رفیع اساس بیگم صاحب (که یک درش جانب بازار و دیگر بطرف باغ) موسسه به صاحب آباد (که حقیقه ۳۵ باغ است)

بظول نهصد و هفتاد و دو ذراع . و یکم ازان مکرمات خان
پیشکش نموده و اعلاى حضرت بآن ملکة دوران مرحمت فرموده .
و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی است بکمال نزهت و
مقا که بفرمان آن ملکة زمان صورت اتمام یافته . و ازان
سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوری محل پانصد و
شصت گز . و رسته بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و
پنجاه و عرض سی ذراع در نهایت پاکیزگی و خوبی در رویه
بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته . در آغاز
بازار مکانی دروازه قلعه بجانب جنوب مسجد عالی بنیان
اکبر آبادی محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد
جهان نماست) در کمال ضمانت و متانت و نهایت
فراخی ^(۴) بر کوهچة جانب غربی قلعه بمفاصله هزار گز
واقع است . دهم شوال سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری
اساس گذاشتند . در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه
بنا تمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطه
خاک گردید *

* فیلسه حاجات آمد مسجد شاه جهان *

(۳) تاریخ اتمام آن است . و ازان وقت تا حالت تحریر (که
قریب مد سال گذشته) نویینان عظام و عمدهای والا مقام
(۲) نسخه [ب] فراخی ساخت . (۳) یعنی سنه هزار و شصت و هفت *

طرح ممکنه دل فریب و طراحی حدائق طرارت افزا بجائ
رسانیده اند (که ادهم تیزگام خیال در مسلک بیان آله
بلنگی می گراید) خامه پهای چوبین چگونگی آن راه تواند
پیمود . خصوص مساجد که در چوک سعد الله خان و چوک
معروف به چاندنی چوک (که معمار همت عالیة ظفر خان
مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) . کاسه گنبدهای
هریک را با منارها از جانب بالا بصفایح مس مطلا در کمال
درخشانی گرفته اند . در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش
چشم فلک را خیره می سازد . و ازان جهت (که از مدتی
ممتد رایات ظل الاهی سایه گستر این مصر جامع است) بکثرت
ابنیه و هجوم قطان هر جانب بیرون حصارش معموره ایست
هر چهار ربع او مسکون . و از بسیاری اجتماع و فراهم آمدن
مردم هفت اقلیم هر کوجه و برزنش کشور است بامتعه اقلیم
سبعه مشحون . هر خانه مالا مال هرچه در خور مدن و ناگزیر
امصار است . و در هر دو کانش بوفور نفایس و نوادر هر
دیار صد کاروان بار . ازان است که در فترت قادر شاهي
طرفه چشم زخمه باین شهر رسید . و در طوفه العین بصورت
اصلی باز گردید . بل همه چیزش از اول بهتر و روز افزون
است . و تصویر نقش و نگارش از قدرت قلم بیرون .
صنایع پردازی و نزاکت کاریها را (روز بازار است . و طرب انگیزی

و بزم طرازی را با دلها سرور کار - چون پای خامه نیز رفته در
مساحت مساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است
بلین بیت از فروغی کشمیری (که در تعریف این شهر گفته)
اکتفا می نماید *

* جهان را گریه از خود یاد باشد *

* همین شاه جهان آباد باشد *

اما دهلی قدیم (که از مهین و دیرین شهرهای هند است)
نخستین اندریت نام داشت - طول مد و چهارده درجه و سی
و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده
دقیقه - اگرچه برخیز از اقلیم درم انگارند اما از نیم اقلیم
است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعه
پتھورا بهر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعه دیگر اساس
نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیکباد بر ساحل
دریای جون شهر دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگری
گویند - امیر خسرو در قران المعدین این شهر را می ستاید *

* بیت *

* دی دهلی و دی بنای ساده *

* یک بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبره جنت آشیانی درین شهر است - سلطان
علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سوری گویند - پس از آن

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - بستر پشروش سلطان محمد
شهری نور مازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز
بذام خود شهر بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده
نزدیک ساخت - و سه گروهی فیروز آباد کوشکی دیگر بر افراشت
جهان دما نام *

چون نوبت به جنت آشیانی رسید قلعه اندریت را تعمیر
نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائی را
بران کرده جدا شهر بر آراست - آثار این شهرها نمایان
و پیداست - طول این صوبه از بلول تا لدهانه (که بر ساحل
دریای ستلج است) مد و شصت کرده - و عرض از سرکار دیواری
تا کوه کمادون مد و چهل - دیگر از حصار تا خضر آباد مد
و سی - شرقی آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیر آباد
صوبه اردعه - شمالی کوهستان - جذوبی آگره و اجمیر - غربی
لدهانه و سرچشمه گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها
غراوان) لغت شمالی کوه این صوبه را کمادون نامند - کان
طلا و نقره و سرب و مس و زر نیخ و تنگ دره - و آهوی
مشکین و گاز قطاس و کرم پینه و باز و شاهین و دیگر
شکاری جالوز و خیل و اسب کوت بس اندوه - هشت سرکار
در ریست و سی و دو برگنه بجمع شصت کرد و شازده
اک و پانزده هزار و پانصد و پنچ دام در عهد عرش آشیانی

بدو میگرائید - چون اعلیٰ حضرت باحداث شاهجهانآباد موسوم
بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرد و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سی و هفت دام
قرار گرفت *

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است)
سه فصل دارد - زمستان از غره آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرماست - و دو دیگر اولین و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم
تابستان از غره اسفندار تا آخر خرداد - اسفندار آغاز بهار
هندوستان است - در کمال اعتدال - و خرداد نیز معتدل
است - درین دو ماه سواری و قطره می توان کرد -
ازدی بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد فتوان نمود -
و خرداد زمان استیلاي گرماست - سیوم برسات - از فیروز
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الا بهمان خرداد گرم -
امردان عین باران است - و هنگام غایت لطافت هواست -
گاه باشد که در روزه ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

(۲) نسخه [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخه [ج] لفظ
[آخر] نیست - (۴) نسخه [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهای هندوستان است -
و در شهرنور اگرچه باران می بارد اما نه بمرتبه ماه گذشته -
مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف
و ربيع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پارس گرم
می گردد - و شبها مائل بسردی - این فصل سه هوا دارد -
و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن
در تابستان گرفتگی در هوا نمی باشد - و در برسات
در روزه (که باران نشود و نسیم نوزد) هوا گرفته می شود -
این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما
هوا متفاوت است *

* میرزا حسن صفوي *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکانی
بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سرافرازی داشت -
پس از جلوس اعلیٰ حضرت همراه پدر عالی قدر خویش از
صوبه بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و
در سال دوم به تعیینانی صوبه بنگاله رخصت یافت - مدتها
با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انصلاک
داشت - گاهی بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده روی
عقیدت بتقبیل سده جهانبانی می افروخت - و باز بدستوری
معاودت کام دل می اندوخت - و به افزایش منصب پایه

اعتبار بلند تر می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب سه هزاره در هزار سوار امتیاز یافته بجاگیرداری فتح پور بیانه مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری جونیور از تغیر شاه نواز خان صفوی برادر خردش نامزد او گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد - و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره دو هزار سوار تارک افتخار افراخته زن پدر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم میرزا با پسر خون از جونیور آمده شرف استلام خلافت در یافت - و باز پدر و پسر کومک بنگاه شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم حسب التماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داری کوچ متعلق موبه مذکور مفتخر گشت - و باضافه هزار سوار مباحثات الدرخمت - و در سال بیست و سیوم آخر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری (ه نورد عقبی) گردید - مشار الیه خطاب خانی قبول نمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر بخدمت تهانه داری و فوجداری حصر ولایت بنگاه چندس بسر برد - پس ازان بگوشه انزوا بوظائف دعا گوئی پادشاه زمان اشتغال وزید - و در سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم هجری سال پنجم عالمگیری روزگار حیاتش بسر آمد - دختر میر میران یزدی همشیره نوازش خان تپد الکفی (که برادر

تلائق خلیل الله خان است) در خانه او بود - خلف او سیف الدین صفوی باعتبار دلمادی خلیل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب خان ناموری گرفت - و بنابر جهت از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم بدعای منصب کامران گردید - و خطاب خانی بقام خود یافت *

*** مرتضی خان مید نظام ***

پسر دوم میران صدر جهان پنهانست - از بطن برهن زنی بوده (که میران کمال شیفتگی بدو داشت) - ازیں جهت این پسر را نهایت درست داشته در مدد تربیت او شد - و در حین حیات خود بروشناسی پادشاهی و منصب عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنت مکانی او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مافراز فرمود - و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافه پانصدی بمنصب سه هزاره دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضی خان میرحسام الدین انجیر سید مذکور بخطاب مرتضی خان ناموری اندوخت - هنگامی (که نظم موبه دکن بمهابت خان خانان تفویض یافت) خان مشار الیه نیز کومک گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان (که حصون تسعة دولت آباد بنبروی شهابت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سده (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو
هجری گشایش یافت (سپه سالار خواست یکی از سران فوج
را با برخی از بندهای اخلاص شعار بکراست قلعه گذاشته
خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتی در محاصره
قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار
بیجاپوریه و نظام شاهیه دمی نیاسوده - و آذوقه ذخیره نیز
نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر برتافت - و
مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت
بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید
بامذخاچ چندین امر را در نزد که مهابت خان خط آزادی از
نوشته گرفت *

و چون خان دروان از اخلاص خالص و حمایت راسخ
پذیرای آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملی بکار برده
سید مرتضی خان را با جماعه دیگر بهرواهی خان مذکور در
قلعه گذاشته طبل رحیل فرد کوفت - در همان چند روز
فرمان بنام خان دروان رسید که (چون او بیش از همه
تعب و معوبت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خون
بمالوه (که صوبه دار آن بار متعلق بود) رفته چندی
بپاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرت (که
از خزانه عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار ابه

داده روانه سمت مطالب شد - و پس ازان به تیوالدار می دلمو
سرافرزی یافته بمالش متهمردان آن ناحیه از بیس و غیر
آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلموست جمعیت
کثیر و انبوهی فروان فراهم آورده در جستن و بستن طایفه
بیس کوتاهی نمود - مکرر بجنگ و پیگار غالب آمده نقش
صوت او درست نشست - مدتها در فوجدار می بیسوار و
لکهاو بضبط و ربط تمام گذرانید - آخر الامر از غلبه پیروی
و ضعف قوی طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت
نمی توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بازگاه
خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق
سالانه از برگذیه بهائی وطنش (که یک کور دام جمع
دارد) مرحمت شد - چون پسرانش در گذشته بودند هر
کدام از عبدالعزیز و عبداللہ ذبیرهای او را باضافه منصب
و دیگر لیاقت او را فراخور حال بمنصب برنواخته هشتاد
لک دام تقسیم این برگذیه را در قبول آنها مقور کرد - پس
ازین سید مذکور مدتها در زمره وظیفه خواران گذرانیده
درجیل متوحد بساط حیات در نوردید - عبدالعزیز در عهد
ادای حضرت بمنصب وزارت شش صد سوار و فوجدار می
خیروآباد رسیده *

(۲) در [بعضی نسخ] دلمو *

* معتقد خان میروزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیری در جنگ عثمان خان لوهانی در جانفشانی و جان ستانی داده بکار آمد - میروزا نیز دران جنگ مصدر لشکرها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیراندازی شهره آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنمون بیعت سعادت پزوه خود را بقتراک دولت شاهزاده والی عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهي گرفته بقریب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گریزد بشرف نسبت رضاعت شاهي نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین باز باصلاح مهمات دکن توجه برگزشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عدهای دولت شاهي بودند) بهوش افزائی و فرمان پذیری عادل شاه بیجاپوری تعیین گشتند مشارالیه با جادو داس دیوان بدوالت بکیدرآباد دستوری یافت که قطب شاه والی آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراء اطاعت رهنمون شود - از (چون بصیرت سریع ببقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادری دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامی تنومند و اسبان قبیحاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسی انجمن حضور و استعجال

تقدیم خدمت اسباب مزید رفعت جاه آماده گردانید - و در ایام ناکامی شاهزاده (که از بی مهری روزگار غیر از قطع فیانی سود سفر بنظر نمی آمد) او از اخلاص وانی و صفای مانی (که سرآمد شمائل رضیه است) پوستاری و هوا داری خداوند مجازی را سرمایه ببود دانسته بهیچ وجه از رکب شاهي جدائی نگزید - تا آنکه زمانه نیرنگ ساز بفاصله یک است و گشاه مؤه چمن دیگر طرح ریخت - و بهار دولت شاهي گل کرد - در سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری چنت مکانی در گذشت - و الویه شاهي از جلیز دکن باهتزاز آمده هفدهم ربیع الآخر بر تالاب کانگروه (که در خارج شهر نزعت بهر احمدآباد گجرات است) برآو نژول افتاد - و نظم آن دیار باقتضای وقت به شیر خان تونور تمویض یافت - و از آنجا که هنوز وصول بدار الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرار نگرفته معتقد خان را بمنصب چار هزاری در هزار سوار برنواخته با جمعی دیگر در احمدآباد گذاشتند - و در سال دوم بقوچداری اجمیر سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داری مالوه متعین گشت - و در سال پنجم حکومت آن ولایت نامزد نصرت خان خاندوزان گردید - و او بقوچداری اطراف دار الخلافه مامور شد - و در همین سال مکرر نالش باقر خان نجم ثانی

ناظم اودیسسه بعرض اعلیٰ حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافه سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگی اودیسسه بلند پایه گردید *

از غرائب رودان آنکه گویند باقر خان کارخانه چند کرده مبلغها بدست آورده که افشای هر یکی موجب رسوائی بود - خواست که آفرای خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکه و دیسپاندریه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شراکت داشت مقید ساخت - و از آنها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی از آن آشوب جان گزرا بدرجسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - درینوقت تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیکری آن صوبه یافته همراه بود) روزی (که از آلا آباد در کشتی نشسته می رفتند) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره برآورده از آن زمیندار معتقفسر کرده - و بیهانه دیدن طومار را از دستش گرفته بتیزدستی چنان شمشیر بسویش برتافت که سر از قن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این (۲) نسخه [ب] و افشای هر یکی الخ *

حرکت بعمل آمده که آخر کار این قسم طومار بنام شما هم درست می کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چند سال معائب پادشاهی ماند *

معتقد خان مدتی دران دیار بداد دهی و مطیع نوازی و سرکش بر اندازی بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بدست آن دیار تعیین گردید - و در سال بیست و دوم طایب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام در گذشت بدو بیست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرور رجوع نموده - چون او را پیروی دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذی القعدة سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلیٰ حضرت رساند که او بضبط نواحی جونپور نمی تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مران که مغوی جونپور شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بحاط حیات در نوردید *

* میرزا عیسیٰ قرخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جانی بیگ حاکم منده است - چون بیهانه حیات میرزا جانی لایز گردید میرزا عیسیٰ بهوس حکومت دست و پائی بحرکت آورد - خسرو خان چرگس (که رئیس مستهل آن سلسله بود) میرزا

غازی را جا نشین پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را
 بادی گاه زندان بر نشاند - او بقلای بخت و رهنمونی
 اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیری استظلال عافیت
 نمود - جنت مکانی بمنصب عمده مطرح انتظار عاطفت
 ساخته تعینات دکن فرمود - و چون میرزا غازی در حکومت
 قندهار در گذشت خسرو خان عبد العلی نامی را ازان سلسله
 بر منصب ترخانیه متمکن ساخته دست مایه حکم رانی
 اندیشید - جنت مکانی بتوهم آن (که مبادا عبد العلی
 به دستان سرائی خسرو خان ریشه استقلال دران سرزمین فرو
 بود) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمی فرمود - و چون او
 جبهه سالی استان خلافت گردید بعرض برخی حساد [که میرزا
 از دیرباز در آرزوی ملک موروثی نعل در آتش است - اگر
 درینولا مستقل شده بحاکم کچ و مکوان و هرمز (که قریب
 واقع شده اند) اعانت جسته باشاه عباس صفوی توسل نماید
 مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید] پادشاه بد گمان شده
 میرزا رستم قندهاری را بحکومت آن دیار مامور فرمود - و
 بسعی او رگ و ریشه ترخانیه ازان ولایت بر کنده گشت -
 و میرزا عیسی بجاگیرداری دهن پور گجرات سر بر نواخته
 تعین آن صوبه گردید - دران هنگام (که اعلی حضرت از
 حوالی قنده بآکامی براه زن و ولایت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود (میرزا بیادری طالع از نقد و جنس
 واسب و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته
 ذخیره سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکانی در اثنای توجه رایات
 فردرس آشیانی از دکن بدار الخلافه آگره هنگام جهان گشائی
 بسعادت زمین بوس رسیده باضافه دو هزار و سیصد
 سوار بمنصب چار هزاره ذات و دو هزار و پانصد سوار و
 ایالت ملک قنده کامروای ملک خود گردید - لیکن بعد جلوس
 بر سریر فرمان (وائی حسب اقتضای وقت ضبط و ربط
 آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقی خان تفویض
 یافت - و میرزا بے نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده
 بتیولداری متاهرا و آن نواحی مورد نوازش گشت - و در سال
 پنجم در سواران منصب افزوده بجاگیرداری ایلچپور رخصت
 یافت - و در سال هشتم باضافه هزار و سوار بمنصب
 والای پنج هزاره چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر نواخته
 بفوجداری سرکار سورتهه مباهی گردید - در سال پانزدهم
 بصاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت -
 و ضبط سورتهه بپسر کلانش عنایت الله (که بمنصب دو هزاره
 هزار سوار سر افزائی داشت) مقرر گشت - و بعد از عزل
 صوبه داری مجدداً بایالت جوناگده (که حاکم نشین ولایت

سوزته است) سر برافراخت - و در سال بیست و پنجم
 هراسست آن دیار بمحمد صالح پسر درمیش مفوض گشت - و
 فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنه
 (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبة سانبهر رسیده بود که
 پیمانه حیاضش برآمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز
 بود اما قری از درجه طبیعی سقوط نیافته - بآه هم جوانانه
 داشت - و بسیار عیش دوست و شیفته مسکرات و دل داده
 راگ و رنگ بود - و در نغمه خوانی و ساز نوازی خالی از
 کمال نبود - اولان بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش
 که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و پیشتر
 در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت میرزا
 محمد صالح (که ارشد ارلادش بود - و احوالش جدا بقلم
 آمده) بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار و فتح الله
 بمنصب پانصدی و عاقل بمنصب درخور سرافرازی یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

مهریش قلیچ خان از منصب داران داخلی همراهی
 شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطه معمول
 بپادشاه زادهای وای عهد تعلق می کرد [چنانچه در عهد
 فردوس مکانی به جنت آشیانی و در وقت جنت آشیانی
 بعرش آشیانی و همین قسم بجنت مکانی و فردوس آشیانی

تذخوه شده بود [لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی
 پادشاهزاده کلان توار یافته او بقوعداری آنجا مامور گردید -
 از آنجا که گشاد هر کار در گزر وقت است و کار کفای قضا
 یادنی وسیله جامه را بکام می ریزند دران ایام [که جراحات
 بیگم صاحب (که بنابر وصول شعله شمع بدامان و رسیدن
 ببدن افلاخ سوخته بود و پس از معالجه بسیار اطبای وقت)
 هرچند التیام پذیرفته اما گاه عود میکرد] او در پیشگاه
 سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقیر بی نوا در سرکار مذکور
 میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
 پستتر بر طبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید -
 پادشاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسب و فیل
 و دیه در وطن بطریق التماس بر نواخت - و مشار الیه (که
 واسطه این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم ب خطاب
 خانی ناموری اندوخت - سال بیست و ششم (چون موبه ملتان
 در عوض موبه گجرات به پادشاهزاده مذکور تفویض یافت)
 او بعنایت خلعت و هراسست آنجا اختصاص گرفت - چون
 موبه تته هم ضمیمه موبجات سابق به پادشاهزاده مذکور
 مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سی ام
 مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری پیمانه
 زدگی او برآمود *

* مغل خان *

پسر زن خان کوکه است - در عهد چنگ مگانی بمنصب
 هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز جلوس اعلیٰ^(۲)
 حضرت بقلعه داری دارالملک کابل سر بر افراخته مرخص
 گردید - و چون سال نهم ساحمت دولت آباد مضروب خیم
 پادشاهی گردید و عمادکر قاهره به سرکردگی سران نامور
 بنهب و غارت ملک عادل شاهیه و تسخیر تقدم قلاع نظام^(۳)
 شاهیه تعیین گردید مغل خان بافروزی بمنصب پانصدی
 پانصد سوار کام دل اندرخته بهمراهی خان دوران نصرت
 جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بذیری شهادت
 و پودلی سردار باوقار قلعه اردگیر (که از قلاع حصینه رمنه
 بالاکلاک دکن است و درین وقت مضاف صوبه محمد آباد^(۴)
 بدر) هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل
 و شش هجری در محاصره سه ماه و کسریه بتصرف
 پادشاهی درآمد - خان مذکور پانصدی ذات پانصد سوار
 دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار
 معین گردید - و مشارالیه مدتی درانجا گذرانیده نامه بمرات
 و مردمی برآورد *

(۲) نسخه [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخه [ج] عا. شاه - (۴) در
 نسخه [ج] حرف [را] نیست *

راقم سطور را در سنه پانزده جلوس خاقان زمان گذریه^(۲)
 پتمشای قلعه مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار
 عمری (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگ تاریخ فتح
 قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند -
 اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور
 شتافته در سال هزدهم بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار
 سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان
 دوران صاحب صوبه دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور
 نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری
 یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تته
 سرفراز گشته از راه کجرات روانه آن سمت گردید - صاحب
 همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در
 تفقد و داجوئی کوتاهی نمیکرد - و جوای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن اسانی و فراغت دوستی توفیق آن
 نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزاده بلند انبال
 محمد دارا شکوه سند)^(۳) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو
 هزار سوار و جایگز برطرف شد - چندی بدین منوال
 گذرانید و پیرشانیها کشید - آخر در سال سی ام حسب الائتماس

(۲) بعلی شاه عالم پادشاه مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد هشتاد
 و هشت هجری - (۳) نسخه [ج] برساند *

دارا شکوه بسالبنه پانزده هزار روپيه موظف گردید - تاریخ
فوتش بنظر نیامد - گویند شکار درست بود - و بنغمه و سوره
شیفتهگی داشت - سازنده و نوازنده بسیار فراهم آورده بود *

* میوشمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتی تارک دنیا بود -
و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده -
بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در فوج
سورت رده نمود) او بقلعه داری آفجا سرفرازی یافت - و
سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و
هزار سوار چهار ناصوری برافروخت - و سال دهم باضافه
پانصد سوار و فوجداری و تیولدارانی برگزیده پزوده مضاف
کجرات لوای بلند پایگی برافراشت - سال هفدهم بعنایت
نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و فوجداری و تیولدارانی
ببر قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداری
و تیولدارانی بقرن متعلق کجرات فخل امیدش بارور گردید -
سال بیست و هشتم باز به تهمانه داری و جاگیرداری پزوده
از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم
(رمضان مطابق سنه ۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری
لباس هستی را برکند *

* مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهی پیشه بود - بکار دانی و معامله فهمی
امتیاز داشت - ابتدا نوکر علی مردان خان زیگ حاکم
قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم
اولیای پادشاهی نموده بزدگی درگاه والا برگزید چند کس
از نوکران عمده او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند -
از انجمله مرشد قلی خان از یاری طالع بدولت روشناس^(۲)
فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم
جلوس فردوس آشیانی به فوجداری دامن کوه کانکره از تغیر
خزجر خان فرق افتخار برافراخت - و چون صاحب موکبی
و سرداری بلغ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد ادرنگ زیب
شد او به بخشگیری فوج متعینه ایشان تعیین یافت - و در
سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگی شد - و
در سال بیست و چهارم به بخشگیری لاهور اختصاص گرفت -
و چون شاهزاده مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم
موکب دکن لوای توجه برافراخت او از سابق و لاحق بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن
کامیابی اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوری یافت - و در تقدیم
آن خدمت مساعی جمیاه بکار برده جوهر رشادت و کار دانی

(۲) در نسخه [ج] لفظ [خان] نیست *

خود را بر روی (وز آورد - و حسب الائتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافرایش پانصدی و خطاب خانی چهره اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافرودنی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گشت از تغییر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدر مقرر شد *

و پس از آن [که همت والا همت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اوزنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلا دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسری در نیارده) طبل خود کامی و خود آرنی می نواخت - و از امور سلطنت جز نام به اعلی حضرت نماند (کوتاه سازد] برتر اهتمام بصوب این مطلب افتند - و در کمتر فرجه لشکر نمایان و تربخانه شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهی (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقباله مسامحت نمود سر ارادت بر خط بندگی و همای گذاشت - مرشد قلی خان (که آثار ارادت و جانفشانی از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مژدان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهی بتقدیم می (سانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مراقبت شاهزاده محمد سلطان برسم منتلا از اوزنگ آباد زندگ برهانپور

گشت) بخدمت دیوانی جلیل القدر سرکار شاهي مدارج عزت پیامرد - و از اعل و اضافه بمنصب سه هزار سرافرازی یافت - و چون زیادت پادشاهی دهم (چپ سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری بگذر اکبرپور از آب نریده پایاب عبور نموده و بیست و دوم همین ماه اتفاق صف آرائی (که نخستین معرک آن شاه فیروزه شد است) با مهاراجه جسونمت (که از جبهات و جسارت سد راه آن شاهزاده گردیده پامی افروخت در نواحی اجین افشوده بود) افتاد (اجپوتان مشهور مثل مکنده سنگه هاده و رتن رتور و دیال داس جهاله و ارهن کور) که از رؤسای آن قوم جلالت کیش بودند (دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بترپ خانه شاهزاده [که اهتمام آن دران روز بعهده شجاعت و پادری مرشد قلی خان (که از سرداران (اسخ العقیده و صاحب سیف و قلم بود) قرار یافته] بجنگ و ستیز پرداختند خان مذکور بافاق ذوالفقار خان (که مقدمه الجیش هرول بود) با آنکه فوج درخور ثروت و هجوم مخالفان نداشت یست ثبات و قرار در عرصه کارزار استوار داشته از جانرفوت - و بعد از گیرر دار بخیار و سعی و تلاش بی شمار (که منتهای مرتبه سپاه گری و جانفشانی بود) مردانه نقد جان آثار نمود - و پادای حق اخلاص سرخروئی اندرخت *

مشار الیه با وصف جوشش بهادری و نشئه سپاه گوی
فهمید مستعدیانه داشت^(۲) - و دیانت و خدا ترستی پیرایه
هالش بود - در دیوانی دکن باستمال و رفاهیت رعایا
کوشیده در توفیر و تکثیر آبادی ملک همت گماشت - و
از کار شناسی و جزرسی تقسیم اراضی نموده ربع هر جنس
بر گرفت - و دستور العمل قرار داد - گویند از درستی احتیاط
(که مبادا حیف و میل بجانبر رود) بسا اوقات خود طناب
جریب بدست گرفته زمین را پیمایش می کرد - از حسن
نیت اوست که عمر جارید یافت - یعنی نامش بسبب
این دستور العمل تا انقضای اعوام و شهر بسیار بر مفعله^(۳)
روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک فسیحه المسالک سیر حاصل
زرخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگه و مساحت
اراضی بجریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و
بقول در میان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلمه و
جفت گار می توانست و هر جنسه که می خواست بر سر
قلمه قلمه باختلاف بلاد و پرگذاشت بحاکم می داد - باز پرس
کمیت و کیفیت نمی شد - و پس ازان [این ولایت
بروزگار ممتد بفوج کشیهای متوالیه سلاطین هندوستان
(۲) نسخه [ج] خدا پرستی . (۳) در نسخه [ج] لفظ [بسیار] نیست *

بی سپهر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملات نو ترسان
و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک بازار و قحط
چندین ساله سرباری گردید - و دیوانی بمرتبه انجامید
(که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سی و چهل کرد
دام از اصل صوبه خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلی
نگرائید تا آنکه^(۲) نوبت بمشرد قلی خان رسید [خان مذکور
از کار طلبی و دقت پژوهی به اعی صواب اندیش خود دستور
العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیانی احداث
یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگی دران مرز بوم
برزدی کار آورد - اولاً در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش
تمام بکار برد - و جابجا امضای فهمیده و عمل متدین تعیین
نمود که اراضی اکثر پرگذاشت را^(۳) به پیمایش در آوردند (که
آنها رقبه خواهند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله
(که بکار قلمه زانی نمی آمد) نمود - و هر دایه (که
مقدم نداشت و وارثان او از مدمات حوادث مفقود الاثر
بودند) مقدمی آنجا بهره از احوالش جوهر استعداد آبادی
و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار
ساخت - و برای خرید گار و دیگر مایحتاج زراعت مبلغه
از سرکار داد (که آنها تقاری گویند) و باعمال گفت که

(۲) نسخه [ج] اینکه - (۳) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست *

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملات با کشاورز سه قسم نمود - اولاً تشخیص سربسته^(۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا قبائی نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمواد رسد بالمناصفه قوار داد - و در آنچه از آب چاه بمواد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سواى غله از انگور و نیشکر یا زیتون و اسفندل مختلف است نظر بر خرج آب کشی و ایام تیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقی برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزرعیت مردهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهی بکم و زیاده مختلف قوار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنس از حبوب و بقول و فواکه و در نظر بر نرخ و چندی و چگونگی حصول آن از هنگام زراعت تا حصاد فی بیکه چیزه معین نمود^(۳) که بعد جریب آنرا باز یافت نمایند - و این عمل در سه چهار مویه دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بعوضه تصرف پادشاهی در آمده بود) به دهارة مرشد قلی خان شهرت دارد * پسرش علی بیگ در حال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علی بیگ در سال

(۲) نسخه [ب] سرشنه - (۳) نسخه [ب] کرده .

سی و دوم بوقایع نگاری که پسر دیوان اعلی سرفراز گردید - وقت مرحمت خانی و خطاب بر زبان پادشاه گذشت پسر سید که بر قام خانی می خواهد یا خطاب پدر - مشارالیه بلحاظ بعضی وجوه مرشد قلی خانی اختیار کرد - خلد مکان فرمود که من و مادر قربان علی (کرم الله وجهه) باین نادان بگوئید که علی گذاشته قلی میشود - فضل علی خان بهتر است - و پس از آن بدیوانی شاهزاده محمد معزالدين (که از زندان نادیم رستگاری یافته بود) اختصاص گرفت - و در سال چهل و دوم بخدمت دیوانی مویه ملتان امتیاز یافت - زنائی یکی از رفقای خان مذکور (که خالی از اعتماد نبود) مصمم افتاد که چون از دکن بجانب ملتان رخصت یافت بچه کامیابی و شغف راه مقصود پیمودن گرفت و چه شیشه های مراد که دست امید بر طاق دل او و همراهانش نهید - چون بلاهور دیوست برفع کوفت سفر رفقه چند روزه طرح نمود - هر صبح شیر باغی و هر شام مجلسه قازه می آراست - ناگهان از فلاخن خانه فلک سنگ حادثه بشیخه خانه آرزویش افتاد - فرمان پادشاهی بنام حاکم آن بنده اصدار یافت که فضل علی خان را طوق و زنجیر کرده روانه حضور سازد - و او کاربند حکم گردید - و چون

(۲) نسخه [ب] خان - (۳) نسخه [۱] حقیقت (۴) نسخه [ج] روز *

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلی بود - و آن بیچاره بی موجب در شکنجه بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز بوداران تعیین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط درآمده) بار مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

همین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهبخت - از علوم متداوله بهره رافی داشت - و از حمایده شیم بخشه وافر - در عهد جنک مکانی به روشناسی و ناموزی بهره تفوق می افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهانی بنظم دکن مامور شد او باضافه چهار صدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزارچی در صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس از آن (که همراه پدر بمالش خان جهان لودی به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالش بمرا یافت اطراف لشکر از دور سیاهی می نمودند - و گاهی جنگی بگریز می کردند - ازین جهت دلاوران جهارت منش حاصل از آنها بر نمی گرفتند - اتفاقاً (۲) در چند اولی ملتفت خان با جمعی از راجپوتیه

(۲) در نسخه [ج] درینجا [کاف] نیست *

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاری قریب بدو کرده از قول دور افتادند - مخالف (که در همین فرصت بود) بیکبار با ده هزار سوار رسیده - بجنگ پرداختند - برخه خانه زادان روشناس از مغل و راجپوت داد مردانگی داده راه جانفشانی سپردند - ملتفت خان با راه دورا چندزارت ثبات قدم نیازست درزید - از معرکه پهلوی قهی ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مکرر امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بدیوانی صوبه بنگاله دستوری یافت - و در سال نوزدهم ببخشیکری لشکر (که بمسرداری شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعیین یافته) اختصاص گرفت - و در سال بیست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زیب با عساکر نصرت پیرا بمهم قندهار تعیین شد) ببخشیکری آن فوج بخان مذکور مفوض گردید - و در همین سال پدرش رخت زندگی برپست - او در رکاب بود - باضافه پانصد سوار سوافرازی یافت - و در سال بیست و سیوم پانصدی دیگر بر منصب افزوده تعیین دکن گشت - در آن هنگام صاحب صوبگی دکن بشایسته خان متعلق بود - بنابراین برین ربطها و رفور کاردانی و معامله فهمی بنیابت برهانپور مامور شد - و مشارالیه در بندوبست آنصوبه کوشیده آثار ترمذ از ساخت آن زمین برداشت - و بجهن سلوک همه را از خود راضی و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلعت و
جهانبانی دیوانی پایان گهاگ دکن (که عبارت از صوبه
خاندیم و نصف صوبه برار باشد) بدر تعلق گرفت -
و در سال بیست و نهم حسب التماس شاهزاده محمد
اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافرونی پانصدی ذات و پانصد
سوار و خدمت قلعه داری احمدنکر از تغیر شاه بیگ خان
سربلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاص از شمامه التفات شاهزاده
مذکور معطر بود و در وقت رکعت عالمگیری بانترج سلطنت
نطاق همت بمیان مراقبت بر بست پس از آن (که یکران
وزیمت شاهی از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید)
خان مذکور بعنایت نقاره بلند [وازه گشت - و بعد از
معارفه جسونت در ظاهر بلند اجین عشره اخیر رجب
از انتقال مرشد تلی خان (که دران معرکه مردانه در
نقد جان نثار نمود) بخدمت دیوانی سرکار و خطاب
اعظم خانی و عنایت طرخ مطرح انوار عاطفت گشت - و از
اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره دو هزار و پانصد سوار
پایه اعتبار برافراخت - از آنجا [که فلک ستمگار و روزگار
ناسازگار (که شادی از غم آمود و شربت از زهر آلود
است) هر چه برافرازد بیفدازد و بهر که پردازد نوازد] آن

حضرت نصیب چمنستان کامیابی هنوز از باد وزارت لای
قر ناکرده (۲) که پیمانده حیاتش لبریز گشت - یعنی یک و
نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از
فتح از غلبه حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقه و
جوشن جان بجان آفرین سپرد - از بفهم درست و ادراک عالی
مشهور و شگفته پیشانی و متواضع بود - و حسن معاشرت
داشت که هر که بار میرسید دل بهتله صحبتش می گردید -
و طبع موزون هم داشت - این شعر از دست * فرد *

* بخواب دیده ام آن طره پریشان را *

* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر احمد الله خان معموری در خانه اش بود - بحوال
هوشدار خان پسر او (که از امرای عالمگیری ست) جدا
بتحریر آمده *

* معمر خان میرابوالفضل معموری *

میدے محیح النصب و مردے کریم الحصب بود - و بیپیرایه
فراست و کیاست آراستگی داشت - در عهد فردوس آشیانی
به منصب پانصدی در صد سوار سرمایه عزت اندوخته از
دیرباز در کومکینان صوبه دکن قیام می ورزید - بممدکاری طالع
قوی و دستیاری صلیقه درست هر صوبه دارے (که دران
(۲) نسخه [ج] تازه ناکرده - (۳) در نسخه [ب] حرف [گ] نیست *

ولایت رسید) میرزا بقرب و مصاحبت خویش برنواخته
باعزاز و احترام تلقی نمود - در اهلیت و مردمی سرآمد
روزگار و در کاروائی و آشنا پوری یکنای وقت بود - چون
نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر تفویض
یافت مومی الیه از کارشناسی و دیده درمی دیرین خدمت
و خیرخواهی خود را دل نشین شاهی ساخته همواره مورد
التفات بود - هنگامی که شاهزاده باراد انتزاع سلطنت
بجانب مستقرالخفاه رایت عزیمت برافراخته بکوچ متواتر
گذار دریای نریده محکم اقبال گردید) او دران روز از اصل
و اضافه بمنصب وزارت چهار صد سوار سرفرازی یافت - و
در محاربه جبروت بهرشی شاهزاده محمد سلطان در
فرج هزارلی انتظام داشت - پس از ایتسام بهار نصرت
و فیروزی بخطاب معمر خان و منصب هزار و پانصدی
پانصد سوار چهره امتیاز افروخت - و پس از جنگ داراشکوه
(چون سواد باغ اغرابان دهلی مشهور بشاله مار مضرب
خیام عالمگیری گردید) ازان جهت [که اخترشناسان بجهت
جلوس مسعود بر سریر فرمانروائی (روز جمعه غره ذی القعدة
سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری برگزیده
بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بهرانجام لوازم این
امر بنوعی (که معمول این دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت برآمد *
اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین
معارک هیجا و مهالک و غا در تلاش و قرداد و تدبیر و
کارفرمائی شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهابت
نشان از امرای شاهجهانی (که در مرافقت شاهی چنان بار
گران بر گردن گرفته بچنین امری سترگ اقدام نماید)
دیگر نبود باوصف تفویض منصب هفت هزار و هفت هزار
سوار و انعام دولک و رپی و خطاب خانخانان سپه سالار (که
بابرام گرفته بود) از سبک سرب و کم حوصلگی دست از
زیاده طلبی بر نمی داشت - و عنایات پادشاهی را در جنب
حسن خدمت خود وقف نمی گذاشت] خانه نشین گردید -
معمر خان (که بحکم قدم بندگی و وفور قابلیت مصدر
اعطاف پادشاهی بود - و باخان مذکور نیز دم یکجبهتی و
مصادقت می زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخی احکام و
پیامهای زیانی پیش خان مذکور شتافت - و هر چند بنصائح
تلخ معبانة پرداخت در نگرفت - از آنجا که بر پندار و
رعایت فطری از نصرت و غرور خود کامی سرباری شده بود
درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بی صرفه
و سخفهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمر خان (که پاس
نمک و حفظ توره سلطنت زیاده بر مراعات درستی داشت)

مراراً ازان منع نمود . ممنوع نگشت . ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش برخاسته ^(۲) براه افتاد . نجابت خان بهلاحظه آن (که مبادا کچه گل کند) از قفایش شمشیر راند که سرش نماند . و لاش او را سر در دازه انداخت . هر چند مردم هفت چوکی و غیره بر سر او تعیین شدند او هم مستعد جنگ نشست . بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت . و آن بیچاره حسرت درات روز افزون بخاک برد . و امیدها ناشکفته پژمرد *

پهرش میر عبدالله (که مرد صاحب نام و نشان بود . و وضع متین داشت . و در خوش نویسی علم استادی می افراشت) چند گاه بخشی فوج خان فیروز جنگ بود . پسر او از بے روزگاری پدر درویشی زن - و صبیغه او [که اهلیه جعفر علی خان خراسانیسم که (ابتدا بدامادی حاتم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکانی دیوانی بیجاپور و حیدرآباد و بدر و بخشیکری فوج خان فیروز جنگ سرانجام داده - آخرها حالش بهپیشانی انجامید) در میادنی عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گورخانه پدر ر جد خود واقع بلده اورنگ آباد اوقات بسر اسمت . و دیگر اولاد میر ابوالفضل معمور خان معلوم نشد .

(۲) نسخه [ب] براه افتاد - (۳) در نسخه [ب] لفظ [بدر] نیست *

مگر همشیره آن مرحوم اولادش بسیار است . که یکی از نبایش فخرالدین علی خان معموری است (که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده) - اما حیف که صد یکم ازان یاری طالع نداشت . و الا کارهای عظیمه از متمشی می شد . پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهی استعفا جسته در بلده کتک حاکم نشین موبه اردبسه بتجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیری به بخشیکری و واقعه نویسی ساکنمیر دکن مامور شد . و در عهد خلد منزل بقلاعه دارنی قلعه بدر مبارک سورت سرافرازی یافت . و در میادنی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنسوب دخل نداده مستعد جنگ گردید . و بعتاب سلطانی معاتب شده چنده در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامی (که حسین علی خان امیر الامرا بدکن می آمد بسابقه معرفتی (که پدرش با ^(۲) سید عبد الله خان باره داشت) با آن عالی منزلت پیوسته بفوجداری بیجاگده کنار نریدا اختصاص گرفت . و بنابر رجوع شتی طرفی از رفاه و جمعیت نیسته خسارت بر خسارت افزود . و بحال تباه از دکن بدار الخلافه و ازانجا

(۲) نسخه [ج] که با سید عبدالله الح - (۳) نسخه [ب] بآن عالی منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعی و تلاش قریع باب نمود در
نگشود - از راه اودیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان
حاکم آنجا بسوابق آشنائی نیکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم مریجات دکن بدو تفویض
یافت او صوبه داری برار را نامزد خان مذکور گردانید -
پس ازان (که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار
کرد) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بذر سوز
انداخت - و از سر نو دستگاه برچید - و از بد اختاری
دستخوش قازاق غنیمت گشت - از آنجا نزد ^(۲) راجه ساهو بودند -
هرچند باغوازی راجه پرداخت و سعیها کرد (که برهم زن
ملح دهن گردن) سوده بد نیفتاد - در آن وقت [که آهف جاه
فتح جنگ برگذات متعلقه چانده را از دست تصرف ایلمه
(که گروهی است از قلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ
فایز گردید - نظر بر کار طلبیهای او تجویز خدمت در میان
بود - اجل امان ندان - در همان نواحی مدفون گردید -
با راقم این مظهر قرابت قریبه سببی داشت - افرایم در
مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ
مزاج ندیده شد *

(۲) نسخه [ب] و از آنجا - (۳) نسخه [ج] دیده نشده *

* مکند سنگه هادا *

بسر مادهو سنگه است - پس از فوت پدر سال بیست و
یکم فردوس آشیانی بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و
پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهره کامیابی برافروخت -
و بهتر باضافه پانصد سوار مرقی شد - سال بیست و دوم
در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعه قندهار (که
در محاصره قزلباش بود) دستوری یافت - و پس از
معاودت سال بیست و پنجم باضافه پانصدی ذات و عذایت علم
و نقاره کوس شادمانی برنواخت - و در همین سال همراه
سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال
بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده
در آن صوب کرد - و پس از مراجعت از آنجا از اصل و اضافه
منصب سه هزار و دوهزار سوار درجه اعتلا پیمود -
سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعه چنور
نامزد شد - و سال سی و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگه (که
جهت سد بودن بر روی سلطان محمد اورنگ ^(۲) زیب بصوبه
مالوه تعیین شده بود) شرف دستوری پذیرفت - و روز جنگ
باتفاق موهن سنگه هادا برادر خود از تریخانه مقابل و فوج
هراول گذشته در بروی شاهزاده آمده دست جرات بالا کرد -

(۲) نسخه [ا] سلطان اورنگ زیب - (۳) نسخه [ب] موهن سنگه *

و در کوشش و کوشش غفلت نورزیده ماحی کارنامه (ستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت - هر دو برادر مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگه پسر مکند سنگه در عهد عالمگیری بمنصب در هزاری و سرداری وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانیه وطن بنام کشور سنگه (که احوال او در ترجمه رام سنگه هادا اندازج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خرافی *

ابتدا بمشرفی توپ خانه پادشاهی و منصب در خور سرفراز بود - فردرس آشیانی (سائی او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالی لشکر و اضافه منصب مهابی گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد اردنگ زیب بهادر به یساق تدهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهم مسطور کمر عزیمت بسمت - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفریض خدمت دیوانی بیوتات از تغیر راه مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن (۲) نسخه [ب] ساخته *

نمی توانست پرداخت) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلهدان طلا چهره عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزاری در صد سوار و خطاب معتمد خان عزامتیاز یافته از دیوانی بیوتات معزول شده بدیوانی سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم (که بسبب ضعف قوی عهده برا نمی توانست شد) لوی اعتبار برافروخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی در صد سوار رتبه اش ببلندی گرائید - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب در هزاری در صد سوار ناصیه بخت را نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بر روی کار آورد و سلطان محمد اردنگ زیب بهادر از دکن بازاده عیادت پدر گرامی قدر روانه حضور شد - و متصل سموگر^(۲) میان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد) در اثنای زد و خورد نامبرده (که از جانب دارا شکوه بخطاب وزیر خانی نام آدر شده بود) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مقتول گردید *

* مبارک خان نیازی *

پسرزاده محمد خان نیازی ست - پدرش مظفر خان ترقی ناکرده رخت هستی ته کرد - مشارالیه در حدائث (۲) نسخه [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیری انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهانی خطه بوهانپور مطرح التوبه صاحب قران ثانی گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاره ذات هفت صد سوار بر نواخته^(۲) بهمراهی زاد رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیری خان خاندوران باز گردید از انجا (که شجاعت و پهلوی ارئی این خاندان است - و تلاش و جانفشانی کار دست چپ این سلسله) مشارالیه از کار طلبیها بموافقت خان مذکور در تسخیر قلعه قندهار تردد نمایان نموده باضافه پانصدی سیصد سوار سر عزت برفراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاره دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگی برآورد و (چون بهمراهی خاندوران بانفتاح قلعه اودگیر و ارسه^(۳) مکرر مصدر کارهای شگرف گشته جدکاری و دولتخواهی او بروی روز افتاد) در سال دهم حسب الائتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبه برار گذرانید - و در آبادی قصبه آشتی (که جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازی همت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایه کوشید - چنانچه

(۲) نسخه [ب] بر نواخته شد - وبهمراهی - (۳) نسخه [ب - ج]

قا حال بزام از شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی اسلام خان مشهیدی بتقریب برخه امور روزی سر دیوان حرفه تزد درمیان آمد - از فرط غضب و غیرت فطری نتوانست متحمل شد - روانه حضور گردید - و پس از تقبیل سده^(۲) خلافت مشمول اعطاف خسروانی گشته در کومکیان دارالملک کابل انتظام یافت - و در سال بیست و هفتم بهانه داری ر قبولداری هر دو بنگش (که در انعام سلطان سلیمان شکوه مقرر بود) سرافراز گردید - چون بند و بست آن سرزمین (که ماری فساد پیشگان فتنه انگیز است) چنانچه باید صورت نسبت در سال بیست و نهم معزول شده به تعیناتی آن صوبه بسر می برد - و در سال دوم عالمگیری از تغیر حسین بیگ خان بار دیگر بفرج داری بنگش مامور گشت^(۳) - قاریخ فوژش بفطر نیامد - فقیر درست بود - و خدمته بدریشان میکرد - بعد از ازین سلسله کسی ترقی نکرد - الحال در آشتی هم غیر از رسوم و اطلال نامه و نشانی نموده *

* میرزا ابوسعید *

نبیره اعتماد الدوله برادرزاده نور جهان بیگم است - در

(۲) نسخه [ب] الطاف - (۳) نسخه [ج] بنگش که در انعام سلطان

رعنائی و میوزائی شهره آفاق بود - تکلف و تصنع طرفه در
ملابس و مآکل بکار برده - و لطافت و نظافت تمام در
بساط و فرش نگاهداشته - و زیب و زیفته و قوزک و تریقه
در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیا داری نوع
رعایت نموده که درین باب هیچ کس از همصران بل جوران
بار نمی رسید - و نازک مزاجی و عالی دماغی او بجای
رسیده که گاهی هنوز در چیره بستن برده که خبر برخاست
دربار می رسید و گاهی در عین چیره بستن دماغش رها
نمی کرد سواری موقوف می نمود - بدولت جد بزرگوار خود
بمعارج عزت و اعتبار ارج گرا گشته با عمدها سر بزرگی و
برتری می افراخت - و نفوذ و باد بروت بمرتبه داشت که
فلک و ملک را بنظر ^(۲) در نمی آورد *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت
بیشتر بر فیوض و برات او دستخط می کرد - و پس از
ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگی و خرد سالی با عم
خود آصف جامی برهم زده سر رشته اخلاص با مهابت خان
محکم نمود - و صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته
^(۳)
پایه افزای بزرگی و اجلال گردید - و بمرافقت شاهزاده بدکن
شافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

(۲) نسخه [ب] بنظر نمی آورد - (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست *

جهانگیری بحکومت تنه فرق عزت بر افراخت - و چون
نوبت فرمان رسانی به اعلی حضرت رسید بسبب ناخوشی
یعین الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به می
هزار ریبه سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشه
فراغت به آسوده دلی و فراغ بالی بسر آورد - و در سال
بیست و سیوم حمید التماس بیگم صاحب از پیشگاه خلافت
و جهانبانی بقوچداری اجمیر و منصب دو هزاره ذات و هشت
صد سوار برنواخته شده رخصت ^(۳) تعلقه یافت - چون بمرض
داد الثعلب ابتلا بهم رسانید نمی توانست بکارها پرداخت -
در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار ریبه سالیانه بار
دیگر در اکبرآباد منزلی گشته بقیه ایام حیات را بصورت و
به غمی گذرانید - و در اراذل عهد عالمگیری رخت بزاریه
لحم کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دروین فصحا شغف
تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده هفینه ترتیب داده
خلامه کونین نام گذاشته - بمعرش حمید الدین خان برفاقت
شاهزاده محمد اورنگ زیب چهارم معادلمندی افروخت - و بعد
جنگ راجه جسونت (که نضمتین فتح سریر آرائی ست)
بخطاب خانه زاده خان سر افتخار بر افراخت - و بعد از آن
خانی بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

(۲) نسخه [ب] بیگم صاحبه - (۳) نسخه [ج] برنواخته رخصت الخ *

کرم الله بفروجداری مؤکفی یقن (که بیست و هجده سال در ترک آباد
برکنار گذشت) تعیین گردید - و در سال بیست و نهم
بقلمه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خرافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (۳) که از
سادات محبب النسب خواف است) بهند آمد - و بهلازم
جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتی بوقائع نگاری
حضور اختصاص گرفت - پستر بیادری طالع پایه افزای مرتبه
امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار با انجام رسانید -
پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات
پدر بدست نوکر خود بوقت نازبانه زدنش گشته گشت -
دومین در عهد اعلی حضرت چندی ببخشیدگی که هژو تعیین
یافت - و در سال بیست و یکم هنگامی (که شاهزاده
مراد بخش بنظم مهمات صوبه کشمیر رخصت یافت) بدیوانی
سرکار شاهی مباحی شد - پستر تعیین دکن گردید - و بمنصب
هفتصدی در مد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم
بحراسم قلعه ظفر نگر مضاف بالاگهات برار (که بیست و
هشت و هجده سال در ترک آباد واقع است) اختصاص گرفت *

(۲) نسخه [ب] کرم الله خان - (۳) نسخه [۱] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ناظم
دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاری و فرط عقیدت بمزید
اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جاسوس آن شاه ظفر نصیب
بافاضه منصب سر عزت برافراخت - و چون ولایت بالاگهات
کرناتک (که معظم خان میرجمله در هنگام انتصاب بهسلطان
عبدالله قطب شاه والی حیدر آباد تسخیر کرده بود و پس
از التجا بدرگاه فردوس آشیانی بر سبیل پیشکش گذرانیده
و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا
شد) و برخه قلاع آن مثل کنچی کوته (۲) که از حصون
معظمه آن دیار است) با توپ خانه بسیار و سایر اشیا
در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را
خار خار طمع در تصرف آن ولایت می شد) مهمات آنجا
اختلال داشت در سال دوم نیز مشارالیه را بنظم امور
آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسب
و فیل و اضافه هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و
منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و
پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است)
از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعیین گردید - و مصحوب
او نامه (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

(۲) نسخه [ج] کنچی کوته *

لک و پنجاه هزار (دیده از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه
بعده العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک (دیده ارمغانی
ببرادرش سبحان قلی خان والی بلخ) که هر کدام مبنای
مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد
می داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر
نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت -
پسرش میر احمد مصطفی خان ثانی سمک که چندی بدیوانی
خانه نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلغش
میر محمد علی سید مکرم خان بهادر است - باکتهاب علمی
پرداخته از هر باب بهره گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار
عالی جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامور گردیده - با
مکرم اوراق بسیار محبت دارد *

* میرک شیخ هروی *

برادر زاده قاضی اسلام مشهور است - بعد جهانگیری در
(یعنی تمیز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در
لاهور نزد ملا عبد اسلام) که از فضایی معتبر آن شهر بود
و در فقهات رتبه عالی و قریب پنجاه سال بر مصد
افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیه بر بیضاری نوشته -
و به افتای عمکو پادشاهی چندی قیام ورزیده - و در
نخستین سال جلوس صاحب قران ثانی ازین جهان فانی

بعالم جاردانی شتافته) تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله
گذرانید - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت
انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاری طالع بتعلیم
پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر پادشاهزاده ها فرق افتخار
برافراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی^(۲)
مطرز گشته بمنصب معتبر چهره مباهات افروخت - و در
سال هفدهم خدمت عرض مکرم بمشارالیه تفویض یافت -
و در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب و افزونی پانصدی^(۳)
ذات پنجاه سوار بمنصب دروزی در صد سوار بلند پایگی
یافت - بستر پانصدی دیگر اضافه یافت *

و چون محمد ارنک زیب بهادر به هم عفاهی ظفر و اقبال
عمره پهنای هندوستان را بزیر یکران فرمانروایی در آورد
بیش از بیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس
دوم بافرونی پانصدی بمنصب سه هزار سربلند فرمود - و
در آخر سال دوم بخدمت مدارت کل از تغیر سید
هدایت الله قادری اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته
بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان
ایام مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری
ودیع حیات سپرد *

(۲) نسخه [ب] خسروانه - (۳) نسخه (ج) بیگم صاحب *

(۲) * مالوجي و پرسوجي *

(۳) برادران کهیلوجي بهونسله (که از عمدهای نظام شاهیه
بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت در هژمونی بخت بیدار
داخل بندهای پادشاهی گشته بخانزمان پسر مهابت خان
خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگی ممالک دکن از
برار و خاندیس می پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت
بمنصب پنج هزاره ذات و پنج هزار سوار سواران گشته فرمان
استمالت با خلعت و جمدهر و رمع و علم و نقاره و اسب با
زین طلا و قیل بنابر سر بلندی از ارسال گردید - و در سلک
تعیانیان دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات پادشاهی سرگرم
بود - در مبادی تسخیر قلعه دولت آباد بهمراهی خانزمان
تورادات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهی
خود دل نشین همگان ساخت *

چون بمساعی جمیله بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح
آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز
آماده تر می گردید کهیلوجي با ندیشه آن (که پس از تسخیر
قلعه دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت)
مانند یاقوت خان حبشی راه فرار سپرد - و در سلک
(۵)

(۲) در [بعضی نسخه] مانوجي - (۳) نسخه (ج) کیلوجي - (۴) نسخه
[ب] تمیناتیات - (۵) نسخه [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بمرات با فوج پادشاهی
در آویخت - جز خسارت و زیان کاری طرفی نبست - گویند
زرجه او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت
خان با عزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال
تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهی او را بعزت
و خصمت می کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان
زنش را بانواع ترک روانه ساخت - و پس از آن (که عادل
شاه احکام مطاعه پادشاهی را بسمع رضا امضا نموده - و عهد
و واقعت و دولتخواهی با اولیای دولت بر بست) کهیلوجي را
از پیش خود راند - و او مدتی بخون سوي ترکه تارها نموده
بنهب و غارت ملک پادشاهی میگردانید - شاهزاده محمد
اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبزبگی
دکن او را بدست آورده بسزای گزارش رسانید *

(۲) مالوجي و پرسوجي برادران خود او هر یکی در نظام شاهیه
بهشجاعت و بهادری نام و نشانی داشتند - در هنگامی (که آن
قبیله انجام از نوکری پادشاهی حرمان جسته با عادل شاهیه
پیوست) بدلالیت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند -
و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشانی بستند -
مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاری گردانید -

(۲) در [بعضی نسخه] مانوجي *

ولید بن بمنصب پنج هزاره ذات و سوار و درمین بمنصب سه هزاره دو هزار سوار سوارانی داشتند - و به یمن بدکلی پادشاهی صاحب علم و نقاره شده رفاهیت و جمعیت تمام اندوختند - و همواره بهوشیاری و زمانه سازی در امور ملازم پیشگی کوشیده جمیع صوبه داران دکن را با خود راضی و سعادتمند داشتند - مالوجی چون خالی از اهلیت و مرورت نبود و بقدرت پاس آشنائی نگاه میداشت (که شیراز تمام دکنها بوده) همه با وی یکنائی داشتند *

در سال یازدهم (چون شاهزاده محمد اورنگ زیب فتح ولایت بکلان پیش نهاد عزیمت ساخت) او را با سه هزار مردم پادشاهی باتفاق محمد طاهر دزبیر خان (که از نوکران معتمد آن عالی قدر بود) بآن صوب تعیین نمود - مالوجی بآئین شایسته از کار مرجوعه را پرداخته بکامیابی معارفت کرد - پس ازان بموافقت صوبه داران دکن هر جا باقتضای وقت ضرورت افتاد چسبست و چالاک خدمت پسندید بجا آورد - و در ایام حکومت مراد بخش (چون شاه نواز خان مغربی لشکر بر سر دیوگده برد) او پیشقدم امرای دکنیه بود - و در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب میرزا خان ناظم برار را با هاریدان صوبه دار تلنگانه بتحصیل پیشکش دیوگده (که زمیندار آنجا بلطایف الحیل

می گذرانید) تعیین کرد - و مالوجی را با جمیع امرای دکن همراه داد - او پس از انصراف آن مهم خود را در سال سی ام برکب شاهزاده (که تودن فرمای محاصره گلکنده بود) رسانیده مصدر ترددات گشت - و در همان ایام بذابیر برخه وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن (که درین ایام شاهزاده از پیشگاه خلافت بتادیب عادل شاه بیجاپوری مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطریق کمک تعیین شده) این هر دو برادر حسب الحکم از دکن بشاهجهان آباد رفته جبهه ساری استان شدند - و در همین سال بتیولدارانی ابرج بهاندیر و برخه برگشت آن نواحی دستوری یافتند - و هنگام (که مهاراجه جهونت با مردم جرار بمالوه تعیین گشت) آنها نیز کمکی گشته در جنگ اچین بمحافظت بنگاه راجه (که نزدیک بجنگ گاه بود) قیام داشتند - در عین گرمی نبرد مراد بخش (که در برانغاز موکب عالمگیری بود) بر بنگاه ریخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجی و پرسوجی قاب مقاومت نیاروده رخ از جنگ و ستیز تانته آهنگ گریز کردند و یاسر تا اکبر آباد عغان باز پس نشیدند - پستدر جنگ دارا شکر با سپهر شکوه بهروش در میسره متعین گشت - و بعد فتح بادراک ملازمت عالمگیری فایز شده بمقتضای حال مشمول مرام عام گردیدند *

اما (چون از سابق و لاحق خلد مکن را ذخیره خاطر بود)
در سال سیوم هردو را از منصب بوظرف نموده فطر بر قدم
نوکری و دیرین پرستاری آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه
آسمان جاه صرف کردند) از کین بسالیانه سی هزار (روپیه و
درمین بسالیانه بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالتوجی
در سال پنجم سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو در گذشت -
هر دو در اورنگ آباد پوزه احوال کرده اند که هنوز بنام آنها
شهرت دارد - مالتوجی پوزه بدرون شهر است و پوزه پرسوجی
داخل حصار شده - گویند پرسوجی در وضع معاش تقلید
مغلیه میکرد - زمینداری جلگه نون مضاف برار را به هشتاد
هزار روپیه خریده بود *

* ملا علاء الملک تونی مخاطب بغاضل خان *

در فنون حکمت طبیعی و ریاضی از یکتایان روزگار بود -
سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهره این فن
می ریود - و با کثرت فضل و کمال سایر ارضاءش دستور العمل
دانشوران حالی - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران
به خدوستان رسیده با نواب آصفجاهی (که مستجمع دانشهای
گوناگون بود) پیوست - و بعنوان صاحب دست بر می برد -
پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخه [ج] ملا علاء الدین علاء الملک تونی *

بندهای پادشاهی شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار
سرافرازی یافت *

چون نهر لاهور یکی از همراهان علی مردان خان (که در
حفر قنوات مهارت داشت) از نزدیکی منبع دریای راوی
(که چهل و هشت و نیم کوه جریبی ست) باهتمام خان
مذکور بصرف یک لک روپیه آورده بود - اما چنانچه باید
آب بیساتین و حدائق حوالی آن شهر نمی رسید لک روپیه
دیگر باریاب کار حواله شد - آنها نیز از کار ناشناسی پنجاه
هزار روپیه بمرمت بکار برده کارے بظهور نیارزدند - ملا علاء الملک
(که بآب ترارز هم مثل سایر فنون ریاضی شناسا بود) پنج
کوه از آن نهر بحال داشته سی کوه دیگر حفر نمود - و
آب را در بے فتور نصارت افزای دار السلطنت لاهور گردید -
و در سال شانزدهم بخدمت دیوانی تن قامت مفاخرت^(۲)
برآراست - و در نوزدهم نخست بداد (و غکی عوض مکرر اختصاص
یافت - پس از آن بخدمت عمده خانسامانی سر برافراخت -
و باضافهای متواتر کامیابی اندوخت - و چون پیش از تسخیر
بلخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومی استخراج
نموده بعرض اعلی حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار
(۲) نسخه [ج] بخدمت دیوانی قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخه [ج]
برنواخته باضافهای الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوازدهم چهار صد سوار مهابه
گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل
ناموری نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزار
پایه اعتبار برتر افرامت *^(۲)

چون هفتم شهر رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت هجری سال سی و دوم جلوس دارا شکوه از معرکه
عالمگیری عیان تاب گردید و شهزاده فتح نصیب از جنگ گاه
به در کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبر آباد واقع
شده)^(۳) مضرب خیم ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل
خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت معمریت و حفظ
امرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و در آن وقت مقرب
حضرت خاقان بود - بگزارش لخته پیغام زبانی بخلد مکان
رخصت فرموده فرمانیه نیز قلعه گردید - خلاصه مضمونش
آنکه بمقتضای مشیت ازلی آنچه در پرده تقدیر مستور
بود بر رده روز افتاد - اغماض نظر از مجاری فضا
متحتم نشاء خود شناسی و خدا دانی ست - چون از امراض
شدیده شفا حاصل شد و حقیقه زندگی در باره عطا گشت
لواعج اشتیاق اوج گراسمت - زود بملاقات تعلی بخش شوند -
فاضل خان (که از پاک طینتی و نیک اندیشی خیر خواه

(۲) نسخه [ج] افرامت - (۳) نسخه [ج] واقع است *

طرفین بود) بعد ابلاغ احکام و فرمان نوعی سخنان دلپذیر
ملایم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقیل سعادت
ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشته متضمن فواران
ارادت و آرزوی قدمبوس و رسیدن خود بحضور ارسال نمود -^(۲)
لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضی اعیان امرا به ممانعت
با افشوده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر
خان مذکور پیغامهای بشاشت امیر از جانب اعلی حضرت
آورد صحبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات
موجه گذرانید راجحه امید بمشام توقع او نرسید - و انجام
کام فاکم کشید بجائ که کشید - و چون خلد مکان را
بر دانائی و دولت خواهی فاضل خان اعتماد کلی بود بعلاقه
مزاج شناسی و زبان دانی در حیات اعلی حضرت هم بتقدیم
پرستاری حضور و سربراهی مهمات بیوتات خاصه تعیین فرمود -
و در سال دوم پس از جلوس ثانی بمنصب چهار هزار
در هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و
مناسیر عالیشان (که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد) مفروض
گردید - و یحتر بادا لخته پیغام در خدمت اعلی حضرت
فرستاد - و در سال چهارم به پیشگاه خلافت رسیده برخه از
جواهر و مرمع آلات موهله فردوس آشیانی از نظر گذرانید -

(۲) نسخه [ج] قدمبوسی *

و در سال پنجم بمنصب والی پنجزاری مرتقی مدارج جاه
و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح
الریة پادشاهی بود) رگه‌ناقه متصدی مهمات دیوانی (هکرای
فنا گشت *

خان مذکور باوصف جامعیت علوم معقول و منقول
بمنجیده روشی و معامله فهمی و زانیت رای متصف بود -
و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - (۲)
ذیقعد سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری بتفویض
این رتبه والا و منزلت عظمی سر مباحثات باوج کامرانی
رسانید - از آنجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حمد پیشه
دشمن دیوبین و در گزار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن
خان کمالات انبیا را (که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش (۳)
زیبند و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده
بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش
از منزل ستین بچند مرحله بر گذشته بعدود سبعین مشرف
گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض
نمانده) معالجه و مدارا سردمزد نشد - بیست و هفتم همین
ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

(۲) نسخه [ج] یازدهم - (۳) نسخه [ب] قابلیت ارم

گفت - نعلش از بموجب و میشتش بلاهور نقل یافته در باغ
(که جهت مدفن خود ساخته بود) مدغون گشت - (۲)
گویند (که جهت پیش از غورز رتبه وزارت می گفت که من
وزارت می (سم لیکن عمر وفا نمی کند - چنانچه بعد
دیوانی این بیت مکرر بر زبانش گذشت (۳) * غرد *

* امید بسته بر آمد و که چه خائده زانگ *

* امید نیست که عمر گذشته باز آید *

گویند احکام (که فاضل خان از روی قفجیم به اعلی
حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد -
گویند ازین صدمه (که آخر سنه چهل در خواص یوز پدای
عالمگیر پادشاه رسید) نیز آگاهی داده بود - و در ملائی
هم وقع بکس نمی گذاشت - و هر یک را بهر پنجگی و
قابلیت خود بنظر نمی آورد - گویند روزی اعلی حضرت
بسیر نهر موسوم به بهشت (که بتازگی حفر گشته
بشاهجهان آباد رسیده بود) سوار شد - سعدالله خان نیز همراه
بود - در مذکورات مکرر نهر بفتح وسط (چنانچه زبان زد
عام است) می گفت - فاضل خان بعنوان ایراد گفت
نهر بگویند بکرون وسط - سعدالله خان در جواب آیه خواند - (۴)

(۲) نسخه [ج] و میث اور - (۳) نسخه [ج] شد - (۴) نسخه [ج]

مکرر این بیت - (۵) نسخه [ب] بگویند *

إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافی بمکاره زده گفت استشهاده شعر عرب می باشد - پادشاه فرمود که مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اراده نداشت پس از فوتش برهان الدین برادرزاده او (که در همان ایام از ایوان زمین نزد عم خود رسیده بود) بمنصب مناسب مرفرازی یافت - احوالش عنقریب مذکور خواهد شد *

* میر محمد سعید میر جمله مخاطب بمعظم *

* خان خانن خان سپه سالار *

از سادات اردستان مفاهان است - چون بولایت گلکنده دارن گردید بنظر تربیت و عطفیت سلطان عبدالله قطب شاه دای آن دیار بومدارچ دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رقی و فتق مہمات و قبض و بسط امور آن مملکت در قبضه اختیار او بود - تا آنکه بنیری شہامت و کاردانی ولایت از مضافات کرناٹک (که یکصد و پنجاه کره طول - و از بیست تا سی عرض - و چهل لک روید حاصل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار آهنبین اساس مثل کنچی کوٹھ و سدھوت (که عبارت از بالاگھاٹ کرناٹک و فرخندہ بنیاد باشد - و درینولا حاکم نشین آن کره است -

(۲) نسخه [ج] آن ملک - (۳) نسخه [ج] کنچی کوٹھ و سدھوت *

در هیچ یک از اسلاف قطب الملک را میسر نشده بود (از کرناٹکیان انتزاع نموده بتصرف آرند - و از سابق و لاحق ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائز رسید که پنج هزار سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران و امثال می افراشت - ازین رهگذر جمع (که بادی مخالف بودند) از روی عداوت و بداندیشی در پرده دولت خواهی حرفهای دور از کار ذهن نشین قطب شاه ساخته از جانب میر جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات پسرش میر محمد امین [که در حضور بود - و بنشین در بالای جوانی و دولت سرشار رسیده در سر داشت - و ازین فتوح شگرف (که نصیب پدر او گردید) به بد مستی لغوت افتاده با از حد خود فراتر گذاشت - چنانچه روزی سیه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت - و استغراق نموده سرباری سوء مزاج گردید [آثار بے التفاتی پیدائی گرفت - میر جمله (که در پاداش چندین فتح عظیم توقعها داشت) از مشاهده نتایج خلاف متمنی دل برداشته رفاقت شده در سال بیست و نهم بشاهزاده محمد اوزنگ زیب (که به صاحب موبکی انتظام بخش دوکن بود) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردرس آشیانی بر طبق استدعای شاهزاده مذکور عنایت متضمن

مرحمت منصب پنجزاری ذات و سوار و در هزاری هزار (۳)
سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت
و تعرض بدر و متعلقان از به قطب شاه مضروب قاضی
محمد عازف کشمیری روانه فرمود . قطب شاه بمجرد
اصغای این خبر محمد امین را با مفتاحیان او تید نموده
آنچه از ناطق و ماموت داشت بضبط در آورد . و با وصف
وزرد فرمان هم بر کرده خود اصرار ورزید . شاهزاده
محمد اردنگ زیم اولاً منشور بادشاهی متضمن آن (که
سلطان محمد میخواهد از راه اودیه بخدمت عم خود
شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - باید که از ولایت
خود بآئین نیک بگذرانید) فرستاد . آن سادۀ لوح غافل از
فیرنگی زرگار بتیلاً ضیافت پرداخت . شاهزاده حسب الحکم
هشتم ربیع الاول سنه (۱۰۴۶) هزار و شصت و شش هجری
سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدرآباد
واهی ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر برآمد . درین هنگام
قطب الماک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را
با والدۀ از روانه ساخت . از دوازده کورهی حیدرآباد ملازمت
سلطان محمد دریافت - چون اموالش از خام طبعی مسترد
(۲) نسخه [ب - ج] دو هزار سوار - (۳) نسخه [ج] بگذارند - (۴)
در نسخه [ج] لفظ [او] نیست .

نموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت . قطب الملك
بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و
جواهر و طلا و نقره بقلعۀ گلکنده (که سه کورهی شهر است)
در آمد *

چون گذار تالاب حمین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید
افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند . سلطان
محمد دلیرانۀ تلخته تا دیوار شهر بند تعاقب هزیمت خوردگان
نمود . و روز دیگر حیدرآباد بتصرف آورد . اگرچه عمارت
آنجا را از سوختن و سکنه آنجا را از غارت و تاراج بقدر
هیانت شد . اما بسیار به کارخانجات قطب شاه دستخوش
قاراج گشت . و کتب نفیسه و چینی آلات و اجناس
بسیار بحیض ضبط در آمد . و افزونی اشیا بمرتبۀ بود که
(با وجود غارت و تفرقه چند روز) وقت کوچ هنوز خانها
مالامال بود . هر چند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا
و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاد
اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیای اسباب رزم و استحکام
قلعه و سرانجام مصالح قلعه داری کوشیده در باب طلب کمک
مکرر بعادل شاه نوشت . چون شاهزاده در عرض هجده روز
یک کورهی قلعه رسیده معسکر آراست و در قلعه (که سه
کورهی جنوبی است) تعیین هلیجار نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم پادشاهی چهره مردانگی بگلگونه نصرت برافروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهارى شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدۀ خود را فرستاد - و آن عقیقه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرائم پسر را بتعین کرد و روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیۀ قطب الملک بسطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازى ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانۀ سلطان محمد آوردند - دوازهم جمادی الآخره سنۀ سی برکنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجارت نشستن کله گوشۀ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گوانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عفا معارفت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهانی با میر جمله پیمان هواخواهی و یک جهتی موکد ساخته از منزل اندوز او را با پسرش بدرگاه پادشاهی مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمیر جمله پیرایۀ صدور یافت - بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در دارالخلافت شاهجهان آباد خان مذکور بتقبیل عتبه سلطنت چهره کامیابی برافروخت - و بمنصب شش هزارمی شش هزار سوار و خدمت والی دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرمع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطانی مباهي گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه تانگ (که در صد و شازده سرخ باشد) بقیمت دو لک و شازده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر قیمینه از نظر گذرانید (که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما یافته دیار دکن بون پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل بمطلوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو می جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در گذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علی نام مجبول النسبه را (که بفرزندی برداشته بود) جا نشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاوة مدعا وا کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیسر و نمود - متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راو ستوسال

و نجابت خان (در اردنگ آباد شاهزاده محمد اردنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دیدن آن امیر معظم در اسرع اقام قلعه بدر را (که از حصون صیقله دکن است) بعیز تسخیر کشید - و غره ذی قعدة سنة (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیزت بافتتاح گلبرگه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کور دریده و انضمام ولایت کوکن و قلعه پرنده با لواحق آن بقامرد پادشاهی) منتهی عقیدت و انقیاد پیمود - مذهب حضور بنام شاهزاده شرف نغان یافت که خود بارزنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقه کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعیین اقطاع پیشکش و ضبط مالک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضه مزاج اعلیٰ حضرت و در آمد مهمات سلطنت بقبضه اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخه نوشته اند (۳) که هنوز معاصره گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهی در میان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکنی سایر کمکیان این مهم را (۲) نسخه [ب] پرنده - (۳) در نسخه [ب] لفظ [سلطنت] نیست .

طاب حضور نمود - مهابت خان و راز سترسال بے رخصت شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت زده بلطایف الحیل در چنین هنگامه (که دهه تمام بعساکر راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنة (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت اواخر سال سی و یکم بارزنگ آباد رسانید - در همین ایام بعلمت برخی دواعی معظم خان از وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمده صاحب تدبیر و رای و خداوند خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دوراندیش بود شاهزاده باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک دربنوقت رخصت شده برون ترین مصالح مالکی خواهد بود - از این امر بهلر آبی نموده معرض داشت - که در نشاء زندگی جز انقیاد حکم چاره نیست - باز دیگر سلطان معظم را بجهت میده آن شاهباز قضای ثروت و مکنیت فرستاده که (چون آن خبر اندیش را هواخواه خود میدانیم) لختی مقدمات ضروریة الاعلام است آنرا شنیده اگر بیرونند گنجایش دارد - خان مذکور بمقامات تعلق آمیز سلطان خاطر از توهم و پرواخته

(۲) نسخه [ج] مصلحت - (۳) نسخه [ج] مخالف قانون دوراندیشی - (۴) نسخه [ج] کرده *

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخی برآنند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نمی دید) آنچه در داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاری چنان را نمود که در اعلیٰ حضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان (رسید - که از باز پرس (۲) روز جزا اندیشیده از قید آن سید بیچاره (که سراسر در پاس نمک مصروف است) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه داشت - که از اطوار او رایحه روگردانی استشمام می شد - او را مقید گردانید - و آلا بے شایبه گمان گریخته باز بدکنیان می پیوست * و (چون امتداد کهل اعلیٰ حضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر مرتبه هودائی و هر لرزه بازاری گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را «رمایه» سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعه دولت آباد نگهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدستیار اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت) معظم خان (۳) را باسترداد نقود و اجناس او مشمول عذایمت ساخته

(۲) نسخه [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخه [ب - ج] عرض داشت (۴) نسخه [ب] بیاز داد *

بصوبه دارمی خاندیس مهابی و مفتخر فرمود - و در همین سال (که از دار الخلافه دهلی باطفاى نایره شررش شاهزاده محمد شجاع شرق رویه نهضت نمود) معظم خان طلب حضور گشته بطریق ایلغار در روز پیش از جنگ در قصبه کوه بستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فروخته دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در جنب فیل سوارمی خامه قرار یافت - و پس از برافراختن رایت نصرت و فیروزی معظم خان بمنصب هفت هزارمی هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (که از نبردگاه قرار بر قرار داده) رخصت یافت - درین مهم تدابیر مایبه و پردلیهای شایسته (که شایان سرداران والا شکوه باشد) از معظم خان بر لوحه روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبه مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبیر ثمره رعب افزا گشت [که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر (که آنرا محل عاقبت خود می پنداشت) رخت سکونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا گذاشته طریق پیشه و کوه پیش گرفت - تا از عقب مرش در آمده

(۲) نسخه [ا] شاهزاده محمد - (۳) نسخه [ج] یافته - (۴) نسخه [ب] می دانت - (۵) در نسخه [ب] لفظ [آنرا] نیست *

راه فرار او بریندد - شجاع از اصغری این خبر اکبرنگر را
(که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای
گنگ گذشت - و در سرزمین بافرور مجمع نوارنگه
(که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده
مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را
در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته خود بازارد عبور
بعبور دیگر شتافت - مدتی دست بردهای مردانه و چپقلشهای
دایرانه بظهور می پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف
گشته هر کدام بجای خود آمدند - سلطان شجاع بغریب کاری
در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتوزیع صبیحه خود تطمیع
نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضی مفتنان نقاض
خاطر بهم رسانیده بود) باغواهی شجاع از جا رفته با
دو سه مخصوص (اکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان
سنه (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت -
ازین ساعده کمال فتور و اختلال بعساكر پادشاهی راه یافت -
گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با رفتار نمی بود
مشکل میشد - معظم خان از موضع هوایی (که درانجا اقامت
گزیده مشغول دفع اعادی بود) از وقوع این حادثه عیان

(۲) نسخه [ب] نگاه داشت و خود اله - (۳) نسخه [ج] مخصوص *

ثبات از کف نداده بازو رسید - و بدستگیری همت والا
بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آنها
تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای
عظیم در معسكر افتاد - و سر باری دیگر تشویشها گشت -
شجاع باز دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای
برشکال شجاع بهراولی سلطان محمد عازم محاربه گردید -
معظم خان بهراولی فتح جنگ خان زهیله و میمنه اسلام خان
بدخشی و میسر و فدائی خان کوکه در کنار بهاکیرتی با فوج
(که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش
باند اختر) در آریخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران
جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هر دو لشکر
بمقام خود برگشت - معظم خان بدارد خان قریشی
موبه دار بهار (که بکمک می آمد) برنورشت که از راه
گاندش شتافته متصرف شود که زه و زان و بنه و بار شجاع
آنجا است - یقینی ست که باستماع این خبر پای او لغزش
خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دایر خان (که از حضور
دوانه شده بود) چند روز صف آرائی موقوف نمود - درین
اثناء نوعی (که معظم خان اندیشیده بود) شجاع بشنیدن خبر
دارد خان در کمال اضطراب طبل رحیل فرز کوفته از کنار آب

(۳) نسخه [ب] صف آرائی را موقوف نمود *

بهاگيرتي (در بهمت سولي آورد - که از دريای گنگ گذشته خود را بتانده رساند - معظم خان (که در انتظار اين فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بين الفریقين هنگام جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخيمه گاه پاسداري ميکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را باده هزار سوار بضبط و حراست اين روی دريا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستيصال شجاع بربست - درين هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصيه حال شجاع برآي العين مشاهده نمود) ششم جمادی الآخره از تانده بتقريب شکار سوار شده بکنار دريا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (۲) رسيد - معظم خان شاهزاده را پيش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خيمه و ديگر مايحتاج (آنچه عجاله مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانه حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آريزشها رو داد و هر مرتبه فيروزي و چيره دستي نصيب اوليای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

(۲) نسخه [ب] دکاري - و در [بعضی نسخه] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزيده تمامی همت بتدبير عبور از مياندي و استيصال مخالف (که بميانجی آب و استظهار توپخانه و نواره قدم ثبات افشوده اظهار آثار تجلد ميکرد) برگماشت - و آرامش و آسایش را خير باد گفته کوشش فرادان بتقديم رسانيد - تا اين مهم بعجلت تمام انجام يافته بموسم برشکال آينده نکشد - اتفاقاً گذر پایايي در حدود بکله گهاٹ بهموسيد - آن نوئين قوي همت بهيئت مجموعي سوار شده بکنار ناله رسيد - با وصف مدافعه مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ريخت - بسياری روی همت بر تافته بتانده شتافتند - ناگزير شجاع دل از بودن مملکت دير سالة بنگاله برگرفته از چوکی ميروان پور برخاسته بتانده آمد - و از انجا با معدود کشتي سواره روانه جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آردی اموالش (که از دست تاراجيان خود سر باقي مانده بود) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و از انجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانه پيش گشت - شجاع در جهانگیرنگر انتظار کمک راجه (خنگ) که بطذنه قرب وصول موکب پادشاهي مورد هراس گشته (ششم رمضان) آغاز سال هيوم عالمگیری با سه يهر و چنده عمدها از جهانگیرنگر

(۲) در نسخه [۱ - ب] لفظ [تمام] نيست *

برآمده بقایه ادبار روانه رخنگ (که ارنال معمورهای عالم
و مسکن کفره خلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم
با ده کس از سادات باره و سید تلی اوزبک با دوازده
تن مغلان و معدودے دیگر (که همگی بچهل کس نمیکشیدند)^(۲)
هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعی جمیاء
(که در مدت شانزده ماه بانواع متاعب و مصائب چنین کار
سترگ را انجام شایسته بخشید) بقطاب والای خان خانان
سپه سالار بلند نامی یافت *

چون بسبب بیماری اعلیٰ حضرت در جمیع سرحداتی
• مالک محروسه گرد شورش برخاسته بود بیم نراین زمیندار
کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهوات^(۳)
جسارت ورزید - چی دهج سنگه راجه آشام (که بفروزی
جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سرانجام تفوق
دارد) نیز جمع را از راه دریا و خشکی بر ولایت کامروپ
(که عبارت از هاجو و کواکپی و توابع آنست - و از قدیم الام
داخل ملک بادشاهی بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع
بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها
قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی برگنه کوی بازی (که

(۲) در نسخه [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه]
گهوات - (۴) نسخه [ج] چی دهج سنگه *

بفتح مغزای جهانگیر نگر است) متصرف شدند - معظم خان
(که بتعاقب شجاع بجهانگیر نگر رسید) در مدد جبراختلال
احوال آن حدود گردید - راجه آشام مغلوب رعب و هراس
گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت -
خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال
چهارم جلوس سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و در هجری
بآهنگ مالش بیم نراین از خضر پور روانه شد *

چون بموضع بوی پته^(۲) (که سرحد ملک بادشاهی ست)
رسید باقتضای (بی کار آگاه راه غیر متعارف را) که از
انبرهی جنک و نیستان بیم نراین عبور لشکر ازان بعید
دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود -
و هر روز جنک در هم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران
بیشه راهی گشوده بیای همت مردانه مصافحت می پیموندند -
تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز ایالت فیروززی
گشت - گویند این شهر بطرح د قرینه آباد شده - کوچها همه^(۳)
خیابان دارن - و درختهای ناگیمر و کچنار (که خوش برگ
و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعی را
بتعاقب بیم نراین [که خود را بدامن کوه بهوتقت (که

(۲) نسخه [ج] بزه پته - و نسخه [ب] بری تبه - (۳) نسخه
[ب - ج] و کوچها *

پانزده کرده شمالی کوچ بهار است (کشیده بود) تعیین نمود -
او به دهم راج موزیان آن کوهستان توسل جسته بدای
کوه برآمد - چه آن کوه ست سرد سیر (که پیاده را بصد
دشواری معود بران متصور است) - این ولایت ست مابین
شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کرده جریبی
طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و دفور (باحین و
اثار از بلاد شرق ریه امتیاز دارد - و همگی بهیتر بند و
پاهربند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه
پرکنه است بجمع ده لک (ریه - و چون سکنه اینجا بیشتر
قوم کوچ اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت
معین اهل آن دیار به نراین موسم است - لهذا این لفظ
جزو نام حکام افتاده - فود کفره هند زمیندار اینجا) که از
نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است (اعتبار عظیم دارد -
سکه بر زر میزنند - نراینی میگویند * (۳)

چون خاندانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت اشام
بود اسفندیار خان ولد آله یار خان محرم را بفرجدار
کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسم ساخت - و خود از
راه گهواره گهات روانه شد - چون بنگار دره ای برهماپتر رسید
(۲) نسخه [ج] قوم کوچ - (۳) نسخه [ج] سکه نور میزنند -
نراینی گویند *

در کرده از رنگا مائی گذشته (بارصف کمال معوبت راه)
گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیة آن معالک
صعب المرور کما ینبغی لوازم جهد بکار بود - فیلان کوه پیکر
بصدمة دندان جنگل درهم شکسته پایمال می ساختند - و
قیرداران و پیاده های لشکر بقدر وضع تیز دستها می نمودند -
چون همه جا راه بنگار دریا بود در هر قدم دلدل یعنی
گله (که دران آدم و اسب و فیل فرو رود) پیش می آمدند
آنرا بشاخه های اشجار و دسته های نی و پشته های گاه
می انباشتند و راه می ساختند - باین عنوان (روزه در و نیم
کرده راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کشته رسید) که
کوه ست بر ساحل آن دریا و معاذی آن کوه دیگر است
پانچ (تن نام - و بر هر دو در قلعه در کمال استحکام اساس
یافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعه (که بهجت نواره
پیوسته بودند) هزیمت یافته لخته غریق و جوت دستگیر
شدند - تا آنکه به در کرده ای کواهلی (که سرحد قدیم
پادشاهی بود) معسکر فیروزی گشت - دران موضع حصار در
نهایت ضمانت واقع شده - و بهفت کرده ای آن قلعه کجایی
متصل بچنگل موسم بکجایی بن است که فیل بسیار دران

(۲) نسخه [ج] رنگا پانی - (۳) در نسخه [ج] لفظ [لوازم] نیست -
(۴) نسخه [ا - ب] بدو کرده *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسرار هند آمده - و بتخانه گوریکها و لونا چماری و اسمعیل چوکي (که از منمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندی بعظمت مذکور بر فراز کوهی که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند) همه را بدست آورده - زبانه بر لک آشامی (که درانجا فراهم آمده بود) از بیمناکی و هراس زدگی راه قرار پیمودند - و پس ازان (که تا کنونی که ازانجا کرگان^(۳) دارالملک [شام یکدهه راه است] از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت را پرداخته عازم پیش شد -

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیغ و بیداری قیام ورزیده سلاح از بر نمی افکندند - و زین از پشت مراکب باز نمی گرفتند - تا آنکه از دریای برهما بتو عبور نموده قلعه سیمله را (که از مشاهیر قلاع آن سرزمین و بمقامت پنجاه کوه از کرگان^(۳) است) بدستیاری اقبال بجنگ و پیگار برکشود - قریب سه لک آشامی جنگ جو درانجا مجتمع بود - بمیاره علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره دریوستند - زمانه ممتد (که گاه اندک نیفتاده^(۴))

(۲) نسخه [ج] نونا چماری - (۳) نسخه [ج] کره گانوں - (۴) نسخه (ب) نیفتاده بود -

جنگ نواره رو داد - و اکثر ازان ادبار یافتگان هدف تیر بلا شدند - قلعه چندره (که ثانی قلعه سیمله بود) به کارزار مفتوح گردید - از سنج این قضایا شکست تمام باحوال مغذولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپه (که از کوگانوں چهار روزه راه است - و عبور دو فراز آن بکمال دشواری است) اداره گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطه کرگانوں از پرتو ماهیچه اسلام نور اکین گشت - و بخطبه و سکه پادشاهی رونق پذیرفت *

و چون بشکرف کاری تدبیر و پردلی آن سردار سپه سالار چنین کشور در دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکه های وسیع [که مفتاح همه سلاطین هندوستان طلسم اشکال آن مهم نکشود - و هوکاه در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیده بدست آن مضادیل اسیر و قنیل شده (چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانرادی اکثر حواد اعظم هندوستان نویت یک لک سوار با سامان درخور بکشایش اندیاز فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سو بجیب گمنامی فرد بوده) اکثر ازانها ظاهر نشد] بتحصیر اولیای قاهره در آمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام محال یک کرور دام و عطای قومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت مابین شمال و مشرق بنگاله طولانی واقع شده - طولش تقریباً

دو صد کوره جویبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا
جبال جنوبی تخمیداً هشت روزه راه - از کواهی تا کراکون
هفتاد و پنج کوره جویبی و از آنجا تا ولایت ختن (که مسکن
پوران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اده^(۲) و دارالملک
راجة پیگوسمت (که خود را از نسل پوران ویسه میدانند)
پانزده منزل مسافت است - از آنجمله پنج منزل آن طرف
کوهستان کاهروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالی
دشمت خطاست (که از به مهاجین گذارش رود) - و عامه
مهاجین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین
آب (که اعظم آنها آب دهنک است) بدو پیوسته از میان
این ولایت میگذرد - و آنچه ازین موز و بوم بساحل شمالی
این دریا است اترکول گویند - و آنچه^(۳) در طرف ساحل
جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت
بریک شریانی انهار طلا حاصل میشود - و این یکی از محصولات^(۴)
است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و
بالبقطع در سال یک توله طلا برآید دهند - و اهل آشام
ملته مشغول ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب
طبع شان افتد بدان میگویند - و سکنة قدیم آن ولایت

(۲) نسخه [ب] اده - (۳) در نسخه [ب] حرف [واو] نیست -

(۴) نسخه [ج] و آن -

دو قوم اند - آشامی و کلتانی - کلتانی بر نخستین در
جمیع امور مؤید دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه
و عدهای آن ولایت را روزگار سهری شود خاصان او از
مرد و زن گشاده پیشانی با بوخه جویج زندگانی در دغمة
فرورزند - و شهر کراکون مشتمل بر چهار دروازه است - از
هر دروازه تا خانه راجه سه کوره مسافت است - و در
حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع -
هرکس در پیش خانه باغ و مزرعة خود دارد - و رد دنچو^(۲)
نام از میان شهر میگذرد - بازارے مختصر دارد که غیر از
پان غرض دیگر اصناف محترفه دران نمی نشیند - چه
خرید و فروخت دران دیار متعارف نیست - سکنة آنجا یک
ساله اقوات ذخیره می کنند - و غیر از کرباس بر سر و لنگه
در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و بر آمدن ازان مملکت
معموم نیست - اگرچه بیگانه هم وارد شود - لهذا آگاهی
کماهی از حال آن گرده حاصل نمی شود - مردم هندوستان
اهل اندیلار را ساحر نامند - و راجة آنجا مقلب به سرگی^(۳)
راجه است - گویند یکی از اجداد او فرمانروای ملای اعلمی
بود - چون بدین دیار پیوست نمود دلخشین او افتاد - دیگر
بآسمان نرفت -

(۲) نسخه (ب - ج) دنچو - (۳) نسخه [ب] سرگی -

بالجملة چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران
فلجیه از سایر ممالک هندوستان بیشتر شروع می شود)
مصادقه نمود با اکثر جنود موضع متعراپور را (که بمسافت
سه و نیم کوره از کرکانون در دامن کوهی بوده) بارادۀ انقضای
موسم باران مضروب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق
و تعیین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را برگزشتن
برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی
زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بدنهاده (که جا بجا
مخفی بوده در انتهاز فرصت بسر می بردند) دلیری آغاز
کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را
مجال قطره و ترکناز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر
از کرکانون و متعراپور جایی دیگر در تصرف عمارت منصور
نماند - و بمبیب رذالت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع
شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث ربا پرداخت -
خالق انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و
بعلمت انسداد طرق و فقدان ذخیره حالتی بر زندگانی فوج
پادشاهی گذشت که بدتر از مردن بود - چون در اواخر
ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحی
قاخده از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

(۲) نسخه [ج] مخفی - (۳) نسخه [ب] و چون

خریده بمصالحه و زینهار در آمد - خان سیه سالار با تقضای
مصلحت ملتی بدان نفعه بسمت قاصد نهضت نمود -
در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سیه سالار طاری
شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا
وزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سری بفساد گراید -
یا پیش از انصراف این مهم موسم بارش در رسد و همان
معوبتها رخ نماید - بلکه برخی در مدد آن شدند که (اگر
باستیصال راجه خان خانان ارادۀ گذرانیدن موسم برشکال
داشته باشد) ممالک خردسری مجرده به بنگاله باید شتافت -
چون سردار ازین معنی آگهی یافت این الم (رحانی مریازی
گرفت جسمانی گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت (تا غنیم
خیره نگردد) اما هم مصالحت و هم معارفت بخرد مصمم
حاضمت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدر قوسل
جمعه بود) چنین قرار گرفت که راجه مبیۀ خود را با دختر
راجۀ پیام (که با او قرابتی دارد) با بیست هزار توله طلا
و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برهم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر
فیل بجهت دلیر خان بفرستد - و در عرض یک سال

(۲) نسخه [ب] قاصد - (۳) نسخه [ب] با دختر - (۴)
نسخه [ج] برای دلیر خان

سه لك توله نقره و نود زنجیر فیل در هرکار داخل سازد -
و هر ساله بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد - و
تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمدهای او برسم یرغمال
در بنگاله باشند - و ولایت درنگ (که یکطرفش بکواهی
پیوسته) از آترکول و ولایت بیل تلی (۲) از دکن کول ضمیمه
ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرارداد بعمل
آورد خانناران هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهه
کوهستان قمری (۳) کوچ نموده راجه معارفت بصرب بنگاله
بر افراخت - و در عرض راه به بندر بسوی ولایت (که
بتازگی داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از
استعمال بعضی ادویه حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده
باستسقا کشید ناگزیر اثر کجلی کوچ کرده نصبه کواهی را
معمر ساخت - و رشید خانرا بفرموده ای کامروپ نامزد نموده
و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش بیم نراین زمیندار ولایت
کوچ بهار (که باز یران دیار مستولی شده بود) تعیین کرده
خود بجانب خضرپور روانه شد - درم شهر رمضان (۴) آغاز سال
ششم سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و سه هجری در دو گروهی
خضرپور ازین مرحله فنا بسر منزل بقا پیوست *

(۲) نسخه [ج] سل تلی - (۳) نسخه [ا - ب] قمری - (۴) در نسخه [ج] لفظ (شهر) نیست .

میر جمله امیر عظیم الشان و نویسنده شاهزاده نشان
بود - در سرداران و امرای قریب العهد خود بوضع متین
و فرط وقار و رای دور بین و دانش رسا و پردلی و
شجاعت فطری و کارطلبیهای بجا یکتا و بے نظیر بود -
در کشور گشائی و مهم مربراهی هیچ کس باو نمی رسد -
چون در هندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان
ظاهر نیست - در قصبات تلنگانه یادگار بهیاب گذاشته که
تا الآن اعیای نام او میکند - چنانچه در شهر حیدر آباد
قلاب و باغ و حویلی شهرت با اسم او دارد * (۳)

* میرزا نورذر صفری *

خلف میرزا حیدر (که درمین پسر میرزا مظفر حسین
قندهاری ست) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاه
اکبری درست نه نشست پسرانش هم چندان با بعمره
پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عهد جهانگیری بمنصب
پانصدی مدد و پنجاه هزار رسیده بود - چون سرور فرمانروائی
هندوستان به وجود زبیده نمود صاحب قران ثانی زیمپ و
زینت دیگر پذیرفت بمراعات دبیرین دردمانش او را بمنصب
هزاری در صد هزار کامیاب عاطفت فرمود - سال چهارم ازین
پنجی مرا در گذشت - پسرش میرزا نورذر بدستاری طالع

(۲) نسخه (ج) و کار طلبیهای بجا و بے نظیر بود - (۳) نسخه [ج] بنام او *

از چندی مشغول الطاف خسروانی گشته در سال هجدهم بمنصب
 دو هزار و سوار سر بلندی یافت - و در سال نوزدهم
 باضافه پانصدی و خدمت خوش بیکی مباحث اندرخت -
 و در همین سال پانصدی دیگر یافته پیاپی سه هزار مرتقی
 گشت - از آنجا که عدلیت بهانه جو ست سال بیست و دوم
 از جشن وزن شمعی او را بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار
 بلند رتبه گردانیدند - و در اولین یساق قندهار به همراهی
 قاضی محمد اوزنگ زیب بهادر سرداری فوج دست چپ
 بدر مغرض بود - و در تقسیم ملجای محافظت عقب کوه
 چلرنه بار و برادرش میرزا سلطان تفویض یافته مصدر
 خدمات گردید - و در سال بیست و سوم از تغیر اعتقاد
 خان کهرلج مضائق صریح اوده بتغییر یافته به بندوبست
 آن مرخص گردید - و بهیچر بفرجدارای ماند و سر برافراخت *
 چون از متدان بیماری و ازمان مرض از کار مانده بود
 (چنانچه به حفظ قبول خود هم نمی توانست پرداخت) در
 سال بیست و ششم از نوکری معاف داشته می هزار (رتبه
 عالیانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان (که میرزا مراد
 التقات خان پسر میرزا رستم قندهاری عم پدرش در یقنه
 بگوشه انزوا می گذراند) از نیز آنجا برسر برد - مختار الیه
 (۲) نسخه [ج] چلرنه - (۳) نسخه [ج] پترو

بعد از چندی از یقنه بمستقر الخلاء اکبر آباد آمده برسم
 گوشه تشیخی به فراغت و آسودگی شد و روز می رسانید - در
 سال هفتم عالمگیری سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار
 هجری باجل طبیعی در گذشت - میرزا مصرف باد دست
 بود - هرچه آمده برافشاند - اما اکثر بحال محتاجان
 پرداخته - این بیت در نگین خود بطریق جمع گنده بود *

* نودر مصیبت اگر زر داشته *

* بیخوابی در جهان ننگ داشته *

* میرزا ابرالمعالی *

پسر میرزا والی مشهور است (که بلاقی بیگم صبیح شاهزاده
 دانیال در خانه داشت) - مختار الیه بعد فوت پدر از امان
 و امانه بمنصب هزار و چهار صد سوار سرافراز گردید - و در
 سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب در هزار و
 هزار و پانصد سوار و جاگیرداری و فرجدارای میومتلین تارک
 عزت برافراخت - بهیچر پانصد سوار دیگر اضافه یافته در سال
 می و یکم از انتقال هزار خان مشهدی بفرجدارای ترمین
 مضائق صریح بهار کامیاب اعتبار گردید - پس از آن که
 بوالعجیبهای روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام ایکنده
 بدستان مرلی نفاق ابتدای خلافت انواع تخریل بمهمات ملکی

راه یافت و کار بغزاع و جدال کشید و دارا شکوه (که رتی و فتق فرمانروایی بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگیری هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه بوزن مرکب عالمگیری زینت پذیرفت [باقتضای عقل مصلحت سنج از عظام امور اول کاره (که پیش نهاد عالمگیری گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود که قصبه مونگیر با موبه بهار و بقیه (که همیشه شاهزاده شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت اعلی بمبالغه تمام برای او گرفته ضمیمه ملک وصیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از جانب او را پرداخت - لهذا سایر جاگیر داران و فوجداران آن موبه کام نا کام بوی گردیدند - میرزا ابوالمعالي نیز ضرر و بمرافقت تن داد - شجاع (که سابق از عذاب دارا شکوه در نواحی بنارس شکست پذیرفته فتور به بحالش راه یافته بود) از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار صنت پذیر گشته شکرگزاری را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (که الویه عالمگیری بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد) شجاع از آرزوی زیاده طلبی انتهاز فرصت نموده رایست عزیمت بصوب اله آباد افراشت - ازین آگهی خلد مکان دست از دنبال دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربه شجاع

منعطف ساخت - پیش ازان (که تقارب و تلاقی فریقین دست دهد) میر ابوالمعالي برهبری سعادت از لشکر او دره ازادت به درگاه عالمگیری آورده دولت زمین بوس در یافت - و بعزایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا خانی و انعام می هزار روپیه و باضافه هزاره پانصد سوار به منصب سه هزاره در هزار سوار مشمول مرهم گوناگون گردید - و پس از فرار شجاع و تعیین شاهزاده سلطان محمد بتکامشی او خان مذکور نیز ضمیمه کومکیان شاهزاده گردید - و بستر بقوجداری درهنگه موبه بهار می پرداخت - در سال ششم حسب الحکم با اله وردی خان قوجدار گورکهریز پیوسته بمالش زمیندار مورنگ (و آرد) و دران حدود سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری باجل طبیعی روزگار حیاتش سپری شد - پسرش عبدالواحد خان در سال بیستم و درم بخطاب خانی سرفرازی یافت - و در محاصره حیدرآباد نیکو خدمتیا بتلاشهای نمایان بجا آرد - برگشته انهل مالوه (که از زمان میرزا دالی باین سلسله تنخواه است) بجاگیر مشارالیه و پس از واولادش تا حال مقرر بود - هنگام (که مرهته موبه مالوه را بکمر بتصرف آرد) آنها را بیدخل نمود - بتبیر او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است (که در عمل نظام الملك امف جاه بدکن رسید) -

چون نوبت ریاست به صلاحیت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالی جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقی کرده مطابق سنه (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجری یا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائی^(۲) بے مثل بود *

* محمد صالح ترخان *

پسر ددم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهانی پدرش از فوجدارئی سورتمه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة بمشارالیه تفویض یافت - و چون در همین سال والد بزرگوار او در گذشت او باضافه پانصدی بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار چهارم امتیاز برافروخت - و در سال سی ام بخدمت فوجدارئی و تبولدارئی میوستان از تغیر میرزا ابوالمعالی و افزائی پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک اقتضای برافروخت *

اتفاقاً در آن هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیری هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تنگه خود را بسمت میوستان کشید - و صف شکن خان داروغه توپخانه عالمگیری (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

(۲) نسخه [ب] بے بدل بود - (۳) نسخه [ج] بالاضافه *

اذا نوشته محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه به پنج گروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانید و کشتیهای خزانه او را سد راه شوید - خان مزبور محمد معصوم خورش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای دارا شکوه گذشته بر کنار دریا مورچال سازد - و خود شباشب کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه دور کرده گذشته مترصد کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع اعدای بردارد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود که ازان طرف کشتی بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت بتقدیم رساند - چون کوکه زاده دارا شکوه در خانه محمد صالح بود اصلاً توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازیں کنار عمق آب تا کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان راست انکاشته بالضرور از آب عبور نمود - و فردای آن از اثر گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ کرد - و مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازیں جهت^(۳) (که چنین تابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت) مورد عتاب خسروانی گردیده از منصب و خطاب برطرف

(۲) نسخه [ج] مذکور - (۳) در نسخه [ب] حرف [و] نیست *

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی هزار هزار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجبهت مالش بهادر ^(۲) بچکوتی (که در حوالی بیسواره سر فساد برداشته بود) ^(۳) تعیین گشت - و پس ازان تعیین یساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جی سنگه در تمخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاری محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهانی بود *

• ملا احمد نایته •

قوم نوابت نوآمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نوآمد بکثرت استعمال نوابت شده - و صاحب قاموس ^(۴) نوشته الْكُتَاتِي الْمَلَاهِرِي فِي الْبَحْرِ - الْوَلَّاحِدُ نَوَاتِي - و ظاهر است که نوابت موافق قاعده تصریف جمع نایب یا نایته است - و نواتی غیر نوابت باشد - پس عوام الناس که نوابت را ملاهین گویند و سفد از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان هست گماشته بصیاره از ملحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - ناگزیر مردم از مهر خوفش جلاے وطن اختیار نموده هرجا مامور یافتند خریدند - جمع از بنی تریش

(۲) نسخه [ج] بچکوتی - (۳) نسخه [ج] سر فساد برداشته بود - (۴) نسخه [ج] نوشته که النواتی الخ •

در سنه (۱۵۲) یکصد و پنجاه و دوم هجری از مدینه طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هژد متعلق ولایت دکن (که موصوم به کوکن است) فرود آمده قوطن گزیدند - و بهروز ایام و دهوز اعوام کثرت تشعب و تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرد گرفتند - و برای شناسائی هر فرقه را باندک ملا بست با چیزه نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه شایع است •

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بیادری طالع مورد التفات علی عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانی بجوهر عقل و رای صواب اندیش رکن دکن دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس از چندی بنابر جهت از رفاقت عادل شاه دل برداشته شد - یا از و یغدار چشم او را از حق بینی پوشیده خود را برتر از ترکری بیجاپوریه انکاشته سودای ملازمت عالمگیری در دیگ هوس می پخت - و انتظار فرصتی می جست - تا آنکه در سال هشتم میرزا راجه جی سنگه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعیین یافت - عادل شاه بملاحظه سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران خواب غفلت ^(۲)

(۲) در نسخه [ج] لفظ [گران] نیست *

بیدار شده ملا را (که بصمت فهمیدگی و کار دانی از سایر
امرای بیجاپور امتیاز داشت) بصمت اصلاح کار و تمهید مراسم
اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد . ملا
(که در بنوتمت حصول دیوبند آرزوی او سرور بصمت) چنین
تقریری را مغنم شذاخته در پای قلعه پورندهر سنه (۱۰۷۶)
هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست . و باظهار مکنون
خاطر خویش پرداخت . و چون این معنی به پادشاه ظاهر
شد فرمان طلب بقام مشارالیه صدرر یافته بعاطفت خسروانه
غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایه
افتخار بخشید . گویند بهیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد
رسیدن حضور بخطاب معدالیه خان و در خور استعداد
بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم در لک روپیه بار و پنجاه
هزار روپیه پسرش از سرکار والا داده روانه درگاه سلطانی
گردانید . رومی الیه بروفق قسمت و اقتضای تقدیر (که
هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست) در راه کوفتنگ گشته
(چون باحمدنکر رسید) از جام اجل شربت ناکامی چشید .
و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت
از دولت نو نیز کامیاب نگردید . پسرش محمد اسد بر طبق
منشور پادشاهی بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت . و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی
هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت برافراخت . و ملا
یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع
برادر کلان بقلاذری بخت سعید در سال ششم از بیجاپور
روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب دو هزاری هزار
سوار سرافرازی یافته) تعیین دکن گردید . و بهمراهی میرزا
راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگی
می پیمود . پس ازان بخطاب مخلص خانی اختصاص یافته
در اورنگ آباد می گذرانید . پسرش زین الدین علی خان و
خویش او عبد القادر معتبر خان هر یک بمنصب مناسب رسید *
چون فوجداری کوکن بمعنیر خان ^(۲) تعلق گرفت مشارالیه
از روی حزم و هوشیاری چنان به بزد و بصت آن آله که
مرطن و محکم فرقه ضاله مرهقه است (پرداخت که نقش
عقیدت و کار طلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت .
غریب اعتبار بهم رسانیده بود که ساخته و پرداخته او همه
منظور می شد . و باعتبار کارهای دست بسته او (که
پادشاه ازان ناحیه فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرمود
که مثل معتبر خان نوکر باید . بعد فوتش (که پسر
نداشت . مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خردشان

(۲) نمکه [ج] به معنقد خان تفریض یافت *

خود را بفرزندی گرفته بود) تعلقه او به زین الدین علی خان
خسر پوره اش تفویض یافت و مدح گذرانید - و باز در عهد
خله مکان مرتبه ثانی تعلقه مذکور یافت - و در مبادی
سلطنت فرخ سیر حیدر قلی خان خرامانی بدیوانی دکن
مستاز گشته به اورنگ آباد رسید - از آنجا (که اقتدار و تسلط
او از دیوانیان هزار و یک افزون بود) با خان مذکور بر
سر زر خالصه (که متصرف شده بود) پیچیده و خفت ها
رسانید - و در اوایل صوبه داری حسین علی خان امیر الامرا
به آرکات نزد سعادت الله خان نایب شرافت - او بنا بر
هم قومی و رعایت خاندان قدیم و رئیس زادگی در دوش را
باعزاز تلقی نمود - خان مذکور با عنایت آن بزرگ منش بقیه
عمر را به اسودگی بسر برد - پهرش نیز خطاب پدر یافته در
کرناتک است - حریفی ملا یحیی از مشاهیر امکنه قدیمه
اورنگ آباد بود - چون پیوسته بمکان حکام نشین سمت آصفیاء
در ابتدای آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامه
برنامه بندی ورثه درست کرده فرستاد *

• مخلص خان قاضی نظاما کرهروی •

ابتدا بملازمت فردوس آشیانی پیوسته بفروری پادشاهی

(۲) نسخه [ب] او مدتی گذرانید - (۳) نسخه [ج] هزار و یک بود بلکه
انزوی - (۴) نسخه [ج] سعادت الله خان نایب *

افتخار یافته سال بیستم به بخشگیری بلخ تعیین شد - سال
بیست و یکم به بخشگیری و وقایع نویسی صوبه کابل چهره
امتداز بر اثر وخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانه
صوبه مذکور انضمام پذیرفته باضافه منصب سر بلند گردید -
سال بیست و پنجم دیوان صوبه دار الخلافه شد - سال بیست
و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یماق قندهار دستوری
پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشگیری شاگرد پیشه
کام دل برگرفت - سال بیست هشتم به همراهی سعد الله خان
بتخریب قلعه چنور کام جلالت پیش گذاشت - بهتر باتفاق
خایل الله خان بخشی راتعه نویسن فرج همراهی خان مزبور
قرار یافته بر سر مرزبان سری نگر رفت - سال سی ام بامینی
داغ تامت قابلیت آراست - و پستتر تعیین دکن گشته سال
سی و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور
نمود - تا سال سی ام فردوس آشیانی بمنصب هشت صدی
دو صد سوار رسیده - پس از آن (که سلطان محمد اورنگزیب
بهادر از دکن روانه مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشانی
بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر امرارخت - و
در جنگ مهاراجه جسونت سنگه و مصاف اول دارا شکوه

(۲) نسخه [ب] بهمهرا - (۳) نسخه [ج] بر آراست *

(۲) در رکاب بادشاهی بوده - بعد معاودت از ملتان به اکبر آباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبه مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدرغن برآورده باز بحضور رسید - و چون در نبره دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبه اکبر آباد را همراه گرفت نظام صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک تردد گردید - سال سیوم حراست اکبر نگر بار تفویض یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از امل و اضافه بمنصب دو هزاره سیصد سوار برنواخته همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدار السلطنت لاهور و پس از معاودت بالک دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

• میرزا راجه جی سنگه کچه راهه •

پسر راجه مها سنگه است - چون پدرش فوت شد او حسب الطلب بملازمت جنت مکانی رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگی بمنصب هزاره ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنچیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعییناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال (۲) نسخه [ج] بوده - (۳) نسخه [ب] برنواخته شده - و همراه الخ *

آن بادشاه (چون خانجهان لودی بمنصب صوبه دکن علم مخالفت برانراشته بصوبه مالوه رفت) او (که بناچار با وی طریق موافقت می پیمود) بعد شنیدن خبر رسیدن مرکب ظفر کوکب فردوس آشیانی باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جوینی بتنبیه متمردان مهابن (که برگشته ایست از سرکار آگره) دستوری یافته تنبیه شایسته نموده برگردید - و (چون در همین سال نذر محمد خان والی بلخ سلسله جنیان فساد گردیده بصوبه کابل در آمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش او مقرر شد) نامبرده نیز با خان مزبور تعین گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربیتی بتعاقب خانجهان لودی مامور گردید - و سال سیوم با شایسته خان بتنبیه خانجهان لودی و تخریب ملک نظام الملک دکنی قرار یافته باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاره چهار هزار سوار مرتقی گشت - و چون سید خانجهان باره را بنا بر نیمه ای بحضور طالب داشتند هر ادلی فوج اعظم خان بوسه تعلق گرفت - و در جنگ بهاتوری و تاخت پیته و قصبه پرینده (۲)

(۲) در [بعضی نسخه] پنبه *

مصدر تروانات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله
(که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعیین شده
در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول
آستان بوس نموده - و بستر رخصت وطن یافته - سال ششم
بعینه خلافت خود را (رسانیده در روز جنگ فیلق) چون
فیل بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود (راجه اسب بر
قناعت - و از جانب راست برچمه انداخت - و اواخر
همین سال همراه سلطان شجاع بهم دکن رخصت یافته -
سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور
گردید - و در افتای محاصره قلعه مذکور در اردن کبی
وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر (داد)
راجه مزبور قدم هست دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده
خدمات پهنیده بجا آورد - و چون سال هشتم موبه داری
بالاکهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر و غیره
باشد) بخانزمان مفروض شد او بتعیفاتی خان مذکور مقرر
گردید - و در همین سال باضافه هزاره ذات بمنصب
پنج هزاره چهار هزار سوار کام دل برگرفت - پهنو در پیشگاه
سلطانی آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه
خاندران بهادر بتادیب ساهو بهوفله دستوری پذیرفت - سال
دهم جبهه عقیدت را بشرف حضور نور آکین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روی عاطفت بمرحمت خلعت خامه برنواخته از را
یوطنش انبیر مرخص فرمود که چنده بر آساید - و سال
یازدهم باز جبهه سالی آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن علی مردان خان قلعه قندهار را
بارلیای دولت نظر بااحتمال آمدن شاه صفی بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعذایت ماله مروارید و فیل از حلقه خلعه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهره شادکامی برافروخت - سال چهاردهم باستلام سده سغیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش یصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمرای سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[که متعلق بر راجه جگت سانگه بن راجه باسو (و نامبرده
بغی در زنده) بود] راهی شد - و پس از وصول بنواهی
قلعه مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
مادر شد) راجه مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد -
و در جلدوی این قردن بمقصب پنجهزاری پنج هزار سوار
دو هزار سوار در اسبه ۵۵ اسبه درجه پیدای اعتلا گشت -

(۲) نسخه [ج] انبیر - (۳) نسخه [ب] راجه باسو بود - و نامبرده
بغی در زنده •

و محافظت قلعه مذکور بمیده او تفویض یافت - پس ازان (که صفح جرایم راجه جگمت سنگه بوقع آمد) راجه مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خامه و جمدهر موصع با پهل کتاره و اسب از طویله خامه با یراق طلا و فیل از حلقه خامه سربلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار نامزد شد - و سال شانزدهم شرف آستان بوس حامل نموده رخصت دکن یافت - و سال هفدهم در اجمیر بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون صوبه داری دکن به خان دران مفوض گردیده بود - و خان مزبور جهت مشارکت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام راجه مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دران رخصت شده در لاهور بهاط حیات در نوردید خلعت استقلال براجه مذکور ارسال یافت - و سال بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تثلیث سده خلافت سر برافراخت - پس ازان همراة شاهزاده اورنگ زیب بهساق بلخ مامور گشت - و چون صوبه مذکور حسب الحکم سپرد فذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار بغام راجه مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابین او دو اسبه سه اسبه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه فاصیة عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب بهم قندهار تعیین گردیده - و بمرداری برانغار لواة مباحات برافراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست و شاهزاده طالب حضور گردید مشار الیه نیز سال بیست و سیون عازم بارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و اواخر همین سال بر رخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه فساد پیشگان کامان بهاری (که ما بین مستقر الخلافه اکبر آباد و دار الخلافه شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون بعرض رسید (که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار سوار و شش هزار پیاده تفنگچی و تیرانداز فراهم آورده بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیاری از غننه پڑوهان را قتل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست آورد) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسبه سه اسبه ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزار و پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شده برگشته حال کلیانه (که جمع آن هفتاد یک دام است) در طلب این اضافه عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور آمده با شاهزاده اورنگ زیب بهم قندهار تعیین گردیده

سرداری فوج هراول بغام او قرار گرفت - و بعطای خلعت
خاصه و اسب از طریق خاصه با زمین طلا و فیل از حلقه خاصه
مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوی ماند سال بیست و ششم هنگام
(که فردوس آشیانی در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته
در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب مویه
کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده
دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمه فتح
قندهار صورت نگرفت) راجه مزبور بحضور آمده سال بیست
و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با
جملة الملکی سعدالله خان برای منهدم ساختن قلعه چتور
نامزد شد - و سال سی و یکم [چون اخبار براه رسید]
سلطان شجاع (که یغایر سزوح بیماری اعلی حضرت اکثر
معالجات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید [او
بالتایقی سلیمان شکوه و اضافه هزار سوار در اسبه
سه اسبه سربلند گشته با جمع کثیر بمقابله سلطان شجاع
دستوری یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس
بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار
هفت هزار سوار پنج هزار سوار در اسبه سه اسبه سربلندی
اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانه حضور شد -

درین ضمن (که زیات عالمگیری از دکن بحرکت آمده بعد
شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگه و دارا شکوه باکبر آباد
رسید - و از آنجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) مومی الیه
بنابر شیر فکری از همراهی سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت
بادشاهی پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام
اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمع
به پشت گرمی خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه مامور
بود) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشارالیه در لاهور
حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - از آنجا (که
مدتی بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها براه کشیده)
اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد -
و در جنگ دارا شکوه (که متصل اجمیر (داد) مصدر
تدد شده پس از هزیمت او با جمعی بتعاقب مامور گردید -
و سال چهارم بانعام محال بجمع یک کرور دام سوای انعام^(۲)
سابق چهره امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا
بهونسله [که باعتماد حصون حصینه مثل پوزندهو گدهه و غیره
متعلقه مویه اورنگ آباد (که از عهد سلاطین نظام شاهیه در
تصرف داشت) علم خود سرب افراخته بره زنی و قطیع الطریقی

(۲) نسخه [ج] محال جمع یک کرور دام •

می پرداخت - و بمترودین دریا مضرت می رسانید [معین
شد - و پس از وصول بناحیه مذکور بمحاصره قلعه یوزندهر
پرداخته ملک متعلقه سیوا را بپس سپهر سم عساکر پادشاهی
گردانیده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سرانجام
گشته بملاقات راجه آمد - و بیست و سه قلعه بمروار گذاشت -
چون این معنی بمصامع سلطانی رسید در هزار سوار از
تاییدانش دو اسبه سه اسبه قرار یافته از اصل و اضافه
بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه
درجه اعلا پیمود - و سال هشتم بتخریب ملک عادل خان
(که در ارسال پیشکش مقرری تمهل می ورزید) مجاز شد -
و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهیئت مجموعی تا
قریب بیجاپور رفت - و در عرصه مسافت در قتل و اسیر و
غارت و تالان دقیقه فرو گذاشت نکرده اثر اماکن متعلقه
عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم یابی غله و چاره
دران نواح روداد بافتضای مصاحبت باراد این (که سبک بار
گشته بعزیمت گوشمالی دکنیان پردازد) ازان نواح برگردیده
داخل ملک پادشاهی شد - و در این رفت و آمد متواتر با
افواج دکن (که بطور تراتی جنگ می نمودند) زد و خورد
می شد - راجه بذات خود سعی و تلاش مردانه و حزم
و احتیاط سردارانه بتقدیم رسانید - پس ازان (که موسم

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهی متضمن این (که
چهارونی در بلده ارنک آباد نماید) صدور یافت راجه ببلده
مذکور رسید - و پستتر بوزرد فرمان طلب عازم حضور گردید -
سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری
بعد وصول به برهانپور رخت زندگی برپست - بحسن تدبیر
و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهی گری را با سرداری
فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشه وقت آشنا -
ازینجا مت که از ابتدای دولت تا انتهای زندگی بآبر
بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پس از آن راجه
رام سنگه و کیرت سنگه - احوال هر دو عللده ثبت
شده - بیرون احاطه ارنک آباد غرب رویه پورگ بنام او
آباد است .

* محمد قلی خان نر مهلم *

نیتروچی بهمنسله است (که قرابت قریبه با سیوای
مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون
بحسن سعی میرزا راجه چه سنگه در سال هشتم عالمگیری
سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهی در آورد و پسرش
سندهاچی (که طفل هشت ساله بود) در سالک بذهای
درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همواره راجه باشد - و

(۲) نسخه [ب] آشنا بود - (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست .

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز در آن حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمو خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگی بجا آرد) در آن هنگام نیتوجی (که معتبر و سر لشکرش بود) بر طبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاره سر افتخار بادج سماک رسانید - و (چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخذت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادی آن یساق نیتوجی بسر کردگی فوج سیوا فیکو خدمتیا بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعه منگل بیره و دیگر گدهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهاه نشین بادشاهی گردانید *

و (چون قصد محاصره بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادرات قلعه گشائی همراه نداشت) از پنج کردهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانمپ مالش سران بیجاپور (که بملک بادشاهی در آمده غبار شورش انگیزخته بودند) انعطاف داد - سیوا را بطرف قاعه پرناله (که از اعظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذذب خاطر گشته برخه بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعه مذکور را مستخر سازد - سیوا بپای قلعه مذکور رفته با سپاه خویش

(۲) نسخه [ب] منگل و بیره - (۳) نسخه [ج] برانگیزخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آمادگی مدافعت و پیگار گشتند - سیوا جمعی را از مردم خود ضایع ساخته ناکام از آنجا بقلعه کهیلنه (۲) که بمسافت بیست کره واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجی سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائی گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت بادشاهی دقیقه از شورش انگیزی و فساد غرور فکذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهی باستمال و تالیف قلب او بتازگی پرداخته بجاده قویم بقدگی رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیادری بخت از کردار نامواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معارفت به اورنگ آباد قافیت او را در فتح آباد دهاردر نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتما (که بهر خویش بحضور شتافته بود) از اکبر آباد (که مرکز ریایات بادشاهی بود) از فتنه سرشتی راه قرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانه دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریز پنا گراید - راجه جمعی را تعیین نمود که او را با پسرش از فتح آباد

(۲) نسخه [ب] کهیلنه - (۳) نسخه [ج] نیتوجی را •

آورده در حوالی بیر حواله دگیر خان (که حسب الطلب روانه حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نریده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه والا (۲) رسیده به فدائی خان میرآتش سپردند - که حوتی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال باخبر باشد - پس از روزی چند بدلالیت هدایت تمامی قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان مومی الیه داعیه مرضیه او بعرض بادشاه حق پزده رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گسترده - آن بختمند نیک سرافجام (که عمره بضالت و بت پرستی بهر پیده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاریه باطش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلمانی و شعار اسلام مطمح انتظار مراحم خمرانی گشته بمنصب سه هزاری در هزار سوار و خطاب محمد قلی خان و دیگر عطایای بهیه کامیاب اعزاز گردید - و پستو در سالک کومکیان دارالملک کابل انتظام یافته بعطای قیل قارک مباحات افراخت - و به موافقت او کوندا جی عیش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایه جمعیت اندوخت *

(۲) نسخه [ب] و چوت او بدرگاه والا رسید او را فدائی خان الیه *

* میرزا سلطان صفری *

برادر خرد میرزا نوذر قندهاری است - نسبت دامادی باسلام خان مشهدی داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم مریجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزاری چهار صد سوار برنواخته بهمراهی خان مشارالیه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافه منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از تغییر میرزا مراد کام بهر عم خویش قوریگی گردید - و مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سی ام شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان میر جمله از حضور برسم کومک تعیین گردید میرزا سلطان نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و یانصد سوار هر برافراخته (۳) دستوری یافت - و پس ازان (که فوج کومکی باشا دارا شکوه معارفت نمود) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشه اخلاص گشته بود (از خدمت شاهی جدائی نگزیده در ادرنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام باقذای دواعی تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند - و میرزا را

(۲) نسخه [ج] میرزا نوروز - (۳) نسخه [ب] دستوری همراهی یافت *

باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزارى در هزار سوار بلند پایه گردانیده از بهلمري رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهره عقیدت را بگلگونۀ نیکو پرستاري بپاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیری از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کذده گشته که در هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود) مشارالیه از دکن بحضور شتافته ناصیه سالی بزدگی گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائى بادشاهزاده محمد معظم (که بآرازة آمد آمد شاه عباس ثاني بداعیه سپه کشي جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته) تعیین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگى شاه فرمانروای ایران بعارضه خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشارالیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقییل سده سلطنت تارک مباحات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزاده مذکور بنظم صوبه دکن [که حقیقه بآن والا مقدار متعلق بود - و از آنکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضای مصلحت بر ارجه جبهه سنگه (که بمالش عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوري یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجایگزیر مرخص شد - که بند و بست آن نموده از آنجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - مومنی الیه مدتی دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب در دکن پیمانه زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدرالدین محمد خان بخشي سمت که احوال او بزبان قلم گذشته *

* میرزا مکرم خان صفري *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است (که مهین فرزند میرزا رستم قندهاري سمت) - به بیوگانی صبیحه عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد گشته در عهد جنّت مکانی بخطاب التفات خان و منصب در هزاری هشت صد سوار مورد عنایت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتی در بزدگی پادشاهی گذرانید - چون در عرصه تلاش پا پیش نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پیشگی اعراض نموده بهسالیانه چهل هزار رزیه موظف گردید - مدتها در بلده پکنه گوشه عافیت گزیده کامرانی امن و امان بود - و ابواب آسودگی و فراغت بر روی روزگار خود می گشود - مراد کام بحسن رشادت و بهین آئین خدمت گزینی قیام داشت - منظور

(۲) در نسخه [ج] لفظ [مراد] نیست *

التفات خسروانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و خدمت قور بیگی امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافه
منصب برنواخته بفرجدارى لکهنو و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند بایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفرجدارى جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار و غذایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان باستان بوس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سی و یکم بفرجدارى جونپور
مبایه گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم (انی
ماحب قران ثانی از لوحه روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیری ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناک
خارستان جفا و عذاب دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجبهائی میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیری عذاب قاب فرار گشت)
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز موبه بهار را ضمیمه بنگاله بوس ارزانی داشتند -
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر بپتند آمد - و در انتهاز فرصت
نشست - چون خلد مکن بتعاقب دارا شکوه قاخه تا ملتان
شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند -
و فوج بهر کردگی سید عالم باره و حسن خان خوشگی بر
سر جونپور فرستاد - مکرم خان قاب ثبات و پایداری در خود
ندیده بعد انداختن توپ چند و اندک آویزش از قلعه برآمده
باتفاق آنها در دو منزلی آله آباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته
ضمیمه لشکر او گردید - شجاع در کهجوه (وز صف آرائی
او را بکار فرمائی و سرداری فوج جرانغار برگماشت - در
عین رزم و بیگار بمشاهده مولف و سطوت عالمگیری و معاينه
دهن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) ازو گسسته
بموجب عالمگیری پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق
بفرجدارى جونپور دستوری یافت - و در سال سیم بفرجدارى
اردهه مامور گشت - و در حال نهم بوالا منصب پنج هزار و
بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل الملی
بخطاب میرزا مکرم خان چهره ناموزی افروخت - و رأفت
افتخار بادج بلند نامی افراخت - و پس ازان بنابر جهتم
روزے چند گوشه انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگی
مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود -
بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ازدانش محکم بست -

و در هفتمين سال سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري
بعارضه قبي شديد از عرصه دنيا ناپديد گرديد - طبع موزون
داشت - شعر را خوب مي گفت - از وصيت - * شعر *

* شكست شيشه دلهاي بلبلان چندان *

* كه يا برهنه ميا جلوه در چمن نكند *

صبيحه او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم باز دراج شاهزاده
معزالدين نخستين خلف شاه عالم بهادر در آوردند - و پس
از فوت آن عفيفه شاهزاده معزى اليه را با سيد النسا بيگم
دختر ميرزا رستم پسر مكرم خان مرحوم در سال بيست و
هشتم عقد بهنند *

* ميرزا خان منوچهر *

بهر ميرزا ايرج شاهنواز خان بن عبد الرحيم خان خانان
است - يادگار بوده از دردمان بيم خانيه - چه غير او از بن
سلسله عليه (كه ادياي نام نياگان والا شان خود نمايد) در
عرصه ناموزي نمائند - بمودي و مردانگي و دليري و دلوري
(كه لازمه خاندان دوست) اتصاف داشت - و با رسائي طبع
ادراك بلند و تدبير درست و كنگاش بجا در قابليت و
اهليت يگانه بود - بهسبب زخمها (كه در جنگ بار رسوده)
اعتيان به غيرات و مسكرات كرده - چندان قربي نخود - از
دير باز در كومكيان دكن انتظام داشت - در جنگ بهائوري

احمد نگر سال نوزدهم جهانگيري (كه لشكر خان با امرای بهيار
بقيد ملك عذير افتاده) ميرزا منوچهر (۲) كه در عنفوان
شباب و ديعان جواني بود) نيز زخمهای مؤلم برداشته تن
باسيري در داد - مدتي در دولت آباد زنداني بود - چون
دران معركه مرد آزما مصدر ترددات نمايان شده پس از
استخلاص جنت مكاني بخطاب ميرزا خان و منصب سه هزار
ذات در هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سرير آرائي
اعلى حضرت بشمول عنايت خهروانه كام دل اندرخت - و
در سال ششم بفوجداري سرکار بهرايج چهره عزت افروخت -
چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبيرش در مهم
سري نگر مورد عتاب پادشاهي گرديد ادرا از تغير مشار اليه
بفوجداري دامن كوه كانگره و تنخواه جاگيرش مورد نوازش
گردانيدند - و در آخر سال نهم از شوريدگي دماغ انزوا
گزيده مدتي بدستداري جنون بے ساخته از فراز و نشيب
دردگار راست - و پس از افافه و هوشياراي يك چنده
بفظم موده اوده پايه عت بر افراخت - و پساتر به تيولداري
و فوجداري ماندو قيام داشت - و در سال بيست و پنجم
از انتقال احمد خان نيازي بقلعه دارى احمد نگر دستوري
يافت - و در سال بيست و هشتم بحكومت ايلچيپور سرافراز

(۲) نسخه [ج] افتاد - (۳) نسخه [ج] نالده *

گردید - و چون کوکبا^(۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد از بهرش کیرت سنگه بهرزبانی آنجا رسیده درم به خزانه داخل ساخت شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر صاحب صوبه دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان پادشاهی میرزا خان را باتفاق هادی داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکنی بر سر زمیندار مذکور تعیین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی در اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام پادشاهی دیده از در عجز و استکانیت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سادات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان هم را پرداخته مرزبان وزیر را با بیست زنجیر فیل (که سواى آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سی ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکوخدمتیا گشته ملجاء شمالی قلعه در عهده او بود - مکرر بمالش جسات کیشان پرداخته بلطامات بهادری پشم و در گردان می ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معارفت بصوب اوزنگ اید منعطف ساخت) او برخاست ایلاچپور کامیابی یافت - و با

این نیکوخدمتی و حسن اخلاص در معارک (که آن شاهزاده فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتصاب نبود - بهمین جهت (و شاید سبب دیگر هم باشد) از میدانی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتی بزاویه عزلت و خمول بسر برد - آخر بپیمان وسیله ارادت (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و پادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود (در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزارى سه هزار سوار سربلند گردید - و^(۲) به قبولداری و فوجداری ایوج شرف دستوری پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجری بساط هستی در نوردید - باغی در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهای الویه عالمگیری از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهی نموده بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی فایز گردید -^(۲) و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغیر آزارب خان بقلعه دارى احمد نگر سر برافراخت *

• مهابت خان میوزا لهراسب •

شیدترین پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جلوس شاهجهانی بمنصب دو هزار و ذات هزار سوار سر امتیاز بر افراخته در تسخیر دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمایان و تودعات شایسته گردید - و پس از فوت پدر از پیشگاه سلطنت باقتضای خانه زاد پروری بتدریج ایام به اضافه های منصب برنواخته بخدمت میرنژکی اختصاص گرفت - و پستر چندی بفرجدارای بهرامچ مضاف موبه اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحیه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به قبولداری بیانه رخصت یافت - و مکرر بیساق قندهار در رکاب شاهزاده های عالی مقدار تعیین گشت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سربلند ساخته از تغیر خلیل الله خان میر بخشی گردانیدند - و در سال بیست و پنجم باضافه هزار و ذات و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزار و پنج هزار سوار و از لهراسب خانی ب خطاب مهابت خانی چهارم بلند نامی افروخته از انتقال سعید خان بنظم صوبه کابل دستوری یافت - و در سال سی ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر نظام دکن یرلیغ رفت - که بجانب بیجاپور (که علی نام

مجهول النسبه را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار پرداخته اند) شتافته نهجی (که مناسبت داند) مهم بانجام رساند - و بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدر یافت - که از اقطاع خود روانه دکن گرد - خان مذکور بعد از افتتاح قلعه بدر بامر شاهزاده والا قدر با فوج جوار بتاخت و تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران بیجاپور دست برد های مردانه بکار برد - و بضرب دست آن گروه ادبار پزده را اداره و پراکنده ساخت - و در ایام محاصره قلعه کلیان (۲) روزی مهابت خان به پنهنقه شاهجهان پور (که پنج گروهی آن مکان است) بجهت کپی رفته بود که مخالف دفعه بهیئت مجموعی نمایان گشته عرصه نبرد برآراست - رستم خان بیجاپوری با اخلاص خان چندارل در آویخت - و خان محمد خان (که از عمده سران مقاهر بود) با رار ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامه سرستانی و سرفشانی گرمی پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بوراچه رای سنگه سیسودییه ریخته چنان عرصه کارزار تنگ ساختند که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسبان فرود آمده دست و بازو بکوشش و کشش برگشودند - مهابت خان چون شیر زیان خون را بر قلب ناسره آن تیور بختان

(۲) نسخه [ب] پیته - و نسخه [ج] ذبته •

زده افضل خان مشهور را (که بهر می لشکر بیجاورد نخوت می فروخت) از میدان برداشته رهگرای دشت هزیمت نمود .

بعد از گشایش آن قلعه استوار (هنوز کارها حسب خواهش انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضه طبیعت اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه (که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست خود آورده) فرمانی بعام مهابت خان ارسال نمود - که مقید برخصت و اجازت شاهزاده اردنگ زیب نشده با سایر مغلیه بسرعت هرچه تمامتر روانه حضور شود - ناچار بامثال حکم پادشاهی (که از متکتمات عالم بندگی ست) کار بند گشته - بے آن (که اظهار این معنی بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ روانه درگاه معلی گردید - و در آخر سال سی و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مجدداً بصوبه داری کابل دستوری یافت - و در سال پنجم جلوس عالمگیری از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز ملازم پادشاهی گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگه بظلم صوبه گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار در اسبه سه اسبه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سی و نهم تغیر شده در اکبر آباد عذبه بوس خلافت گشت * و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیدادگر بجائید رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تغذیه مرهقه مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پسترسوروش افغانه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در دره خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فغان اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بیدند و بمست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کارشناسی (چون از پیشادر ره نورد پیش گردید) مزاحم احدی نشده اغماض صریح از پاداش آن فتنه باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معنی در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضی نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویة جهانبانی گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعیین یافت - مهابت خان بملازم رسیده بتادیب بیرسنگه (۲) نبیره راجه بهوپت داس کور (۳)

(۲) نسخه [ب] سر سنگه - (۳) نسخه [ج] راجه بهوپت داس کور -
و نسخه [ا] پنهل داس .

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید
سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجری مبادی سال هجدهم
به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکی یادگار
پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود)
گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بذابر پاس
شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعی بیشتر مقدمات عمده
بقاضی عبد الوهاب گجراتی قاضی القضاة حضور (که سخت جا
در مزاج پادشاهی داشت) جوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش
بجائے رسیده که امرای با نام و نشان از سر حساب بوده
بر آبروی خود می ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار
از اندازه گذشت و تجویز (خصمت) ^(۲) بمیان آمد پادشاه بعنوان
تمهید سردیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده
و بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقی بمقتضای
حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت
که احتیاج تعیین فوج نیست - اعلام قاضی کفایت می کند -
بمیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که بار
بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمی آورده باشد -
پسرش میرزا طهماسب (که بدختر سعید خان ظفر جنگ
منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

(۲) نسخه [ب] نهضت *

بمنصب مناسبت سرافرازی یافته بتدریج بخطاب خانی
فایز گشتند - بهرام خان در محاصره گلکنده بضرب گوله
قالب تهی نمود - دیگرے ازین سلسله رشده بهم فرسانیده *

* مجارز خان میرکل *

از سادات بدخشان است - در سال بیست و سیوم
شاهجهانی با چندے از برادران و اقربای خویش از موطن
اصلی برآمده بامید بندگی آستان پادشاهی رخت سعادت
به هندوستان کشید - و به بختوری دولت بار اندوخته
بمنصب پانصدی در صد سوار و انعام سه هزار رپیہ سرعزت
برافراخت - و در سال بیست و ششم به تھانه داری
تومان پنجشیر (که از تومانات موبه کابل است) نوازش
یافت - و چون خالی از کار طایبی نبود باضافه های متواتر
چهره افتخار افروخت - و در سال بیست و نهم بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و قیوداری تومان ایسا و بحرا ^(۲)
مضاف موبه مذکور امتیاز گرفت - و در سال سی ام عزیز
بیگ بدخشی را (که در کومکیان کابل امتیاز داشت)
مفسدان موضع بلغین از توابع محمود عراقی (که در قیولش ^(۳)
بود) بمکر و خدیعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهی

(۲) نسخه [ب] ایسا بهراو - و در [بعضی نسخه] ایسا و بهراو - (۲) نسخه

[ج] از توابع پیشه محمود عراقی *

ناظم آنجا (که در پیشاور اقامت داشت) حسب الحکم پادشاهی به میز کل نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینه آنجا و الوسات افغانه از غازی و صای به تنبیه آنها پردازد - از بچستی و چالاکي اقواج گران ترتیب داده بیه نوردي در آمد - از غایت جد کاري و فرط جلاوت از عقبه دشوار گذار جلو اسب بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخدولان رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیار علف تیغ بے دریغ گردیدند - از انجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحوا (که بکمک آمده بودند) کشته شدند - ناچار فتنه پورهان بلغین به سنگروهای خود در آمدند - مشارالیه تعاقب نموده از کثرت برف و افزونی سنگ لاج پیاپی شده - و دامن برزده بقلاوژی همت خود را به پناه جای مخدول رسانیده (گرچه آنها در پناه سنگرو فراوان سعی و تلاش نمودند) اما او و همراهانش به نیروی شجاعت کوسفندان غارت نموده هنگام معارفت خانهای آنها سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسیدند - مشارالیه در جایزه این حسن تردد بفزونی پانصدی و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گردید - و در عهد عالمگیری نیز مدتها در صوبه کابل بسر برد - و در سال نهم بصاحب صوبگی کشمیر اختصاص گرفت - و در

(۲) نسخه [ج] غلزي و صائي - و در [بعضی نسخه] علي زئي *

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبه ملتان شتافت - و پس ازان بفوجداري ملهرا مامور گردید - و در سال نوزدهم مغزول گشت - مال کارش بنظر نیامده *

* مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - دو سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر بتعلقه مردم چوکی خاص هوافرازي داشت - در ایامی (که پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدو از دکن روانه هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خانی چهره عزت هوافروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه بسرکردگی التمش قوار یافته مصدر ترددات نمایان گردید - و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلادري را بکلگونه زخم آراست - و در محاربه شجاع در جنگ درم دارا شکوه فیو نقش نیکوخدمتي را بورزید (روزگار نشاند - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر بلندي اندرخت - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجری رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه بختاور خان خواجه سرا را بیورسش احوالش فرستاده بود - در جواب گفت آرزو داشتم در کار دلي نعمت جان در بازم - میسر نشد - دیگران زر و جواهر مي گذرانند - من چند جان بجای خود مي گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت از اکثر نوکرانش از هزاری تا چار بیستی نوکر
پادشاهی شدند - و پیاده‌ها در کارخانجات انحصار یافتند -
سید شجاع بود و سپاه را بیش قرار و بتوزک می داشت -
پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جلوس
بخطاب خانان نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز
خان بمالش گروه سم بامی تعیین شده مصدر تردد گردید -
و سال شانزدهم پسر زمیندار کامیون را (که از بی سپر شدن
تعلقه از بسیر و گشت لشکر پادشاهی باستصواب سید مرتضی
خان عفو زلالش صورت گرفته بود) ببلزگاه سلطنت آورد -
سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صوبه داری اجپیر راجت
اعتبار بر انداشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال
پدر بداد رنگی خاص چوکی مجوز گشت - و سال بیست و
سیوم به تنبیه خیره سران سوخت و چیتارن^(۲) و سال بیست و
چهارم بمالش مفسدان راکهور جانب میرتبه شتابت مراسم
حسن خدمت بتقدیم رسانید - پسر خطاب مجاهد خان
بلند آرازه گشته سال سی و پنجم بفرج داری میواب و از
اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیابی
پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده *

(۲) در بعضی نسخه [چیتارن]

* مهاراجه جسونت سنگه راکهور *

پور راجه گج سنگه است - سال یازدهم جلوس فردوس
آشیانی همراه پدر به پیشگاه سلطنت آمده درامت باز
اندرخت - چون پدرش به نیستی سرا در شد [از انجا
که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که ولی عهد مخصوص
پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت
بیشتر باشد او را برای آن از اولاد می گزید] لهذا پادشاه
او را با آن (که امر سنگه در سال کلان تر از بود) جانشین
پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مربع بمنصب چهار
هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی برطبق وصیت پدر
او و علم و نقاره و اسب با زین طلا و فیل از حلقه خاصه
بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
بعطای خلعت خاصه و جمدهر مربع با پهل کتاره و اسب
از طوبه خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه سرفرازی
یافته بصوب قندهار تعیین گردید - سال هجدهم (که رایات
پادشاهی از اکبر آباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم
شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان
کوکه (که نظم صوبه دار الخلافه بدو مقرر شده) بحراست
انجا پردازد - و پس از آن درانه بازگاه سلطنت شود - سال
بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مهابات اندرخت - و آخر همان سال تنگ سواران او نیز دو اسبه سه اسبه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکرمک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهی در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورون بمعموره کابل گسترده) او محله سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزار و پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه لوای امتیاز افرخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزار و شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب مهاراجه فرق افتخار با آسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن (که طوع او با دختر سربدار سیسودیه مقرر شده بود) دستوری یافت که به متها (فته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جوده پور رود - و اوایل سال سی و دوم) چون حرکات ناشایسته مراد بخش و شهرت درانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن باراد بپادشاه اعلی حضرت بر زبانها افتاد (دارا شکوه چاره کار خود دران اندیشید که در فوج با سرداران معتمد بسر راه هر دو برادر تعیین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزار و هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و موبه دار و مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان و مرحمت حد اسب از انجمله یکم بساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد بلند رتبه ساخته از بارگاه خمرانی رخصت دهانید - او با همراهان به ارجین رسیده بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هر چند پادشاهزاده اظهار صلاحیت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمه جدال و قتال را نکرد - پس از در دادن زن و خوردن و بقتل رسیدن راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا گم کرده جان بدر بردن تخمین انکاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ایامی (که موکب پادشاهی کنار آب سنگ بتعاقب دارا شکوه رسیده بود) بعد صفح جرایم او (که بشفاعت نوئیغان حضور صورت گرفته بود) شرف آستان بوس حاصل نمود - پادشاه نظر بصلاح وقت دستوری داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافه شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بمروراری برانگار نامزد شد *

چون خورگه ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت اثری ازان نمی دید خار خار ناخوشی بخاطرش می خلید -

(۲) نسخه [ب] بقتل رسیدن بسیاری از راجپوتیه (۳) در نسخه [ج] لفظ [او] نیست .

قا آنکه از کوفه خردی و تنگ حوصلگی با مخالف هم زبان شده بوده از روی کار برداشت - و شایم منزل خود را خالی گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخی از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهی و امرا و سپاهی بغارت رفت - و مدینه عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه را به عزیمت بصوب اجمیر افراشت - در آن ایام (چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود) بذایر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جوده پور با اجتماع جمعیت فرادان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجی گری میرزا راجه جی سنگهه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او بهلو تپي کرد - و از آنجا (که بذایر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت) غایبانه به بحالی مذهب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داری احمد آباد سر رشته اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهی با همگی جمعیت بکرمک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چند] باشایسته خان و مدتی با پادشاهزاده محمد معظم (که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحی مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخریب ملک سبوا بقدر مقدور مساعی بظهور رسانیده - و اواخر سال هفتم طالب حضور شده بیازگه دولت رسید - و سال نهم چون میان پادشاه و شاه عباس ثانی والی ایران آئین وفاق بنفاق مبدل شده پادشاهزاده محمد معظم (که پیش از نهضت موکب پادشاهی بذایر حزم گزینی با فوج بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهی پادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والی ایران (که پادشاهزاده بر طبق فرمان خسروانی از لاهور برگشت) او نیز همراه پادشاهزاده مذکور معاودت نمود - سال دهم در رکاب پادشاهزاده محمد معظم عثان عزیمت بصوب دکن گردانید - و سال چهاردهم بعیای قهانه داری جمرود از مضافات کابل رخس طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجری رخت هستی بر بخت - راجه بکثرت اسباب و فرادانی جمعیت عنده راجهای هندوستان بود - اما (چون بنغاز و نعمت پرورش یافته و از کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده) سلیقه دنیا داری نداشت - بیرون مکرر اوزبک آباد شرق ریه پوره و قلاب بقام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر قلاب ساخته) اثری از آن باقی ست - کثرت یرتھی سنگهه پسر کلان او در حین حیاتش در گذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

او دو فرزند متولد شده - یکی زرد پیدر ملحق گردیده - و دومین محمدی راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهی تربیت پذیرفته - و پسر دیگر (که گویند هم قومان او بعد کشتن و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند) اجمیت سنگه است - که احوالش درین کار نامه جداگانه اندراج یافته *

* میو سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنی فقر داشت - آبی او از مدتی در قنوج [که در زمان ماضیه پای تخت راجهای ذوی اقتدار هندوستان و معموره عظیم الشان بود - (گویند سی هزار دوکان پان فروش داشته) - و الحال مضای اکبر آباد و بوزخ است میان آن و صوبه آله آباد و صوبه اردهه] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشی خویش در زاویه فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافاده فیض سگالان میوزی و معنوی می پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیانی بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معالی تشریف فرموده - اعلی حضرت (که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود) مقدم سید را (که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت)

باکرام تلقی نموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزی چند نگذشته بود که سپهر بی مهر عافیت سوز نقشه دیگر زن که قوه عزلت و بی اختیاری آن شاه آفاق گیر افتاد - بحکم عالمگیری ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبه مسدود گشت - مگر میر که به بازیابی و درام مجالست هانور گردید - از ابتدای سال سی و دوم قادم رحلت آن شاه عاتبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان معانی و احادیث مستفید می نمود - پس از آن حضرت غلغل مکان از مستقر الخلافه اکبر آباد بکمال توقیر و احترام طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش بلند پایگی بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالی خصوص کتاب افادت آیات اعیاء العلوم و فتاوی عالمگیر شاهی (که بحسن اهتمام آن پادشاه بتألیف یافته بود) و دیگر نسخ سلوک بمیل می آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه اشتغال ورزیده در انجام مرام طبقات افام مساعی جمیله بذل می نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهی نبود - در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه بحضور رسیده ملاقات خسروانی در یافت - بعد از احوال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلیٰ حضرت و من غافل
از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله آله آبادی
بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه اراده
بخواجگان جنت داشت اما در مسائل بهیار تابع شیخ اکبر
شیخ محی الدین عربی است - شرح موسوم به اخوی خواص
بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل آباد
به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامها آراستند - رساله
قبویة شیخ اشتیاق قیام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر
پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو
کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زیارت بودند - یکی میر
(که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدی
(که در لباس درویشی و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض
آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از
مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد
که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این
رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الا از مریدی
او استغفار نموده رساله در آتش افداز - او جواب داد که
مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن
از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده - هرگاه بدان مرتبه راصل شوم بحسب درخواست
حتل مشکلات نوشته خواهند شد - و اگر اراده سوختن آن
رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهی زیاده از خانه
فقراي متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجملة میر املا
و رغبت بمنصب و امارت نمود - و از ذی ارباب عمام بر نیامد -
اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید -
خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکرم
شریف خان (که به استاد زادگی پادشاه ناموزی یافته) بمنصب
و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشته - نخستین در سال
سیزدهم از انتقال قاضی محمد حسین جونیوری خدمت احتساب
ارز یافتند مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش
نیز بغلام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافه شاهجهان آباد
قیام داشته لواء اقتدار و اعتبار می افراشت - پس
ازان به بخشیکری و واقعه نویسی آنجا منصوب شده - گویند
برای نماز جمعه جایزه منصب داران می گرفت - و در عهد
خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و
منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید -
دیانت واقعی داشت - در مبادی سلطنت محمد فرخ سیر
نیز بتجویز قطب الملک صدرالصدر شده بذایر نزاع میر
و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتی بدیوانی اجمیر و

فوجدارى سانبهر نيز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سير
برخه خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظيم
كشيد - در مابين سيد عبد الكريم (كه او نيز كتب متداوله
در مدرسه گذرانیده بود) دران هنگام (كه بلده برهانپور
مطرح (ايات عالمگيري گشت) بخدمت امانت تحصيل جزیه
بلده مذکور تعيين شده دران كار ضبط و ديانت مافوق و سختي
و تقيد زياده بكار برده - سال گذشته (كه از تمام بلده از
رجوه جزئيه بيست و شش هزار روپيه بوصول در آمده بود)
او در عرض سه ماه از نصف بلده يك لك و بيست هزار
روپيه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرين
گردید - و امينی جزیه چهار صوبه دکن بدر تفويض يافت -
پس ازان بخطاب سيد شريف خاني نامي گردید - و چون
در ايام محاصره حيدرآباد از وفور بارش و طغيانی دريای
مانجرا رسيدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را (در بازار
بهم رسيد و كار بجائے انجاميد) (كه زنده از خوردن ميته
اجتناب نداشت - و هر سو كه نظر كار ميكرد از لاش مردها
كوهچه ها نمودار بود) قرعۀ تجويز كرد و گوي گنج بجای
سردار خان [كه مرزا يار علي بيگ نظر برآن (كه درين
چار موجه نوازل (كه سرانجام آن بر نيك نامي افزايد)

(٢) نسخه [ب] گردیده امينی جزاير الخ - (٣) نسخه [ج] ماخرا .

متعذر مي نمود) از قبول آن بهلو ورزید [بذايم خان
مذكور (كه ديانت و سخت گيری او بر (وی روز آمده بود)
افتاد - و ازان (كه در چنين ايام سعي درين مرام غير
از نفرين و دشنام اثم انجام ندارد) عالمی (كه از دست
تشدد او بفرغان بود) و متصدیان حضور (كه دایه بوي داشتند)
خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بكمي آورده بود
فی الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذکور رخصت يافت
كه در هر چهار صوبه سائر و دایر بوده مال جزیه را موافق
احكام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم
شريف خان (كه برادر اعيانی بودند) با برادران علای
قصيم الدين خان وغيره در افتاده معانت گشتند - پس از
چند شقه دستخطي بعنايت الله خان رسيد - كه آنها
خوگر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست
دادند - وَ كَانَ أَبَوَهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال
بايد كرد - از انجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزیه صوبه
برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص
گرفت - و در زمان فرمانروائی جهان دار شاه بنیابيت
صوبه دارى اكبرآباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت
خسرو زمان فوجدارى جوناپور را بنیابيت عظيم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفی نیست - در خسارت آن اسلک موردی وطن به باد داده خمران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسی نگاهداشته چندی بخیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بخیان مورد عذابت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخی استفسار باحضار متصدیان آن نوین عالی جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود می لرزید - و زهره شیرنر بر می شگفت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیدگری هرکار آن عالی شان اعزاز اندرخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه بخیابت موبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آفتال جهان دیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی نمی پاید -

* مصرع *

* خوش آن کسی که دراز است از زبان دستش *
 رَحْمَةُ اللهِ - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسی داشت -
 بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رساله کلمات طیبات

مقدراج است) عبدالرحیم پسر شریف خان سیدزاده و طالب علم امین شده فریب ده هزار روپیه را مرورید بجوهری فروخته - ازو بپرسد و بگیرد - و باینها کار نفرماید - که گفتم نمای جو فروش اند - و زر اندود - انتهی - هرگاه در حدائث سن نمود زیاده بر بودش درین مرتبه باشد - الحال پختگی مشق اطوار بقدر سال خوردگی پیدا است *

* ملتفت خان میر ابراهیم حسین *

پسر درم اصالت خان میر بخشی سم - در آخر سال بیست و ششم شاهجهانی بخدمت بخشیدگری احدیان هرازی یافت - و پس ازان بدادریگی پیشکش مباحی گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدی نیفزوده اما باعتبار خانه زادی (که نزد سلاطین قدر شناس فوق اعتبارات است) و امثال و اقربان درجه برتری می پیمود - پس از جلوس عالمگیری (چون برادر کلانش میر سلطان حسین افتخار خان ارج گرامی مرتبه امارت گردید) او نیز از پیشگاه خلافت بشمول رأفت و التفات بافرزنی منصب و خطاب ملتفت خان چهره امتیاز انروخت - و بخدمت میر بخشیدگری احدیان منصوب گشت - و در سال ششم از تغیر برادر خود افتخار

خان (که زیب آرای مسند خانسامانی^(۲) گردید) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال آله یار خان بداروغگی گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و میر تزی نیز ضمیمه آن گردید - و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای آنگ اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمد و یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور^(۳) رساند - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجیش درآمد - و بکراسن قلعه دار الخلافه از تغیر معتمد خان هراقرازی یافت و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پستمر بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بذابر جهتم از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه مشمول عفایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی اکبر آباد اسمب نشاط دوامد - و در سال بیست و چهارم روزی بدیده آخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

(۲) نسخه [۱] خانه سامانی - (۳) نسخه [ج] رسانند *

(۲) اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جوانپور در گذشت *

* محمد امین خان میر محمد امین *

پسر معظم خان میر جمله اردستانی سمت - چون دست تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید رهائی بخشیده در خدمت سلطان محمد (که برسم منقلا بدان ولایت در آمده بود) ارسال نمود - مشارالیه درازده کرورهی حیدر آباد ملازمت سلطان در یافته دل از خوف و خشیه^(۳) را پرانخت - در سال سی ام شاهجهانی بهرافقت پدر احوام ملازمت ظل الهی بست - چون بخرطه برهانپور رسید بجهت افزونی بارش و عارضه طبیعت چندی از همراهی باز ماند - و پس ازان بسده خلافت رسیده بعنایت خلعت و خطاب خانی چهره کامیابی افروخت - و در همین سال معظم خان رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهی پرداخته آن مهم را بر نهج پسندیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافزونی هزاری ذات بمنصب سه هزار سوار هرفراز گردیده حکم شد تا رسیدن پدر نیایه بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سی و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضی

(۲) نسخه [ب] درین سال - (۳) نسخه [ج] ملازمت در یافته *

والا از دیوانی اعلیٰ معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها منوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلیٰ حضرت شده بود باضافه پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشگیری از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) برنواخته *
 و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که

بقصرمان حضور با عساکر منصوبه روانه دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمی نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از آگهی این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات رخصت انگیز خاطر نشین اعلیٰ حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتن گرفت - و او را بخانه خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بی گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهی لایح گردید - از قید دارا شکوه برآوردند - و بعد از عزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیری [چون عمارت شکارگاه سموکر (که بر کفار آب چون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب غنیا (۲) در نسخه [ج] لفظ [از] نیست - (۳) نسخه [ج] خاطر نشان *

پذیرفت [محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت بر سایر بندهای پادشاهی سبقت جسته بآستان بوس عالمگیری رسید - و مورد انظار مرحمت شاهی گشته بمنصب چهار هزار و سی هزار سوار سرباندهای یافت - و در همین ماه به بحالی خدمت میر بخشگیری والا پایگی اندوخت - و چون در جنگ شجاع راجه جهونف سنگه طبل خلاف و نفاق بر ملا نواخته از موکب عالمگیری روگردان شد و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت) محمد امین خان با فوج جوار بگوشمالی آن سرخیل کفار تعیین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه (که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحی پوهکر برگشته بموکب پادشاهی پیوست - و در سال دوم بمنصب پنج هزار و چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم باضافه هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله در گذشت شاهزاده محمد معظم به سر منزل او عز قدوم بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را همراه خود بدلازمیت بادشاهی آورد - عاطفت خسروانه او را

(۲) نسخه [ج] افواج - (۳) نسخه [ج] پوهکر *

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواران برآورد - و در سال دهم گروه یوسف زئی در موضع اره‌اند (که دهنة کوهستان آنهاست) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد برانگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرة فساد آئین پاریزهای نمایان شمشیرخان نرین^(۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشارالیه نیز در ولایت آنها درآمده از مراتب تاخمت و تاراج و تخریب مسکن و موطن آن شورش‌افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد - و برطبق منشور پادشاهی معادلت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظام صوبه کابل از تغیر مهابت خان شرق امداد یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام می‌داد - رای پادشاهی انتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیانت این امر عظیم الشان جز عمده نوئیان دیگر ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبه خلافت از آسمان در گذراندید - و بفرادان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهره^(۲) آفاق بود) اما ناستوده شیعه رعونت هم فطری داشت - قبول وزارت را مشروط بشرايط چند (که سراسر خلاف مزاج پادشاهی بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه میبارت کرد * چون بحکم سرنوشت رز بد او را در پیش بود به بند و بست صوبه کابل (خصت انصراف یافت - و بانواع مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباحات اندرخت - از آنجا [که بقم‌های غرور غیر از زرد رنگ بر رو نمی‌آرد - و باد برودت نخوت جز خاک مذلت بر فرق روزگار نمی‌پیزد - رگ گردن علم (که می‌افرازد) دشمن شغفی و ناکامی ست - و پندار غلط طرفه (که می‌بذدد) خواری و بد انجامی] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب جاه و ثروت و رفور مواد شوکت و سطوت خواست که از پیشاور بدارالملک کابل شتافته در استیصال افاغنة شورش‌انگیز (چنانچه باید و شاید) پرداخته خار بن فساد آن فنة طایفه را ازان سرزمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجری (پیش ازان که از کتل خیبر عبور کند) باوجود رسیدن اخبار (که افغانان با آوازه اراده مذکور راه مه‌دود نموده چون مور و ملخ

جوشیده اند) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حساب^(۲) بر نداشت - و برداشتن آن اشرار کاره نیندیشیده روانه پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیری و نفاق بد اندیشان (چنانچه در عهد عرش اشیانی بر زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راجه بیردل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از اطراف و جوانب هجوم آورده به قیر و سنگ کار پردازی نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسب و آدم بر یک دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از قواز کوکه بغار^(۳) افتاده نقد هستی در باختند - محمد امین خان از فرط غیبت خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه بر آوردند - خبری از ناموس ناکرفته بحال تباہ بسبک عنانی تعجیل به پیشار آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش دران قلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر دست خوش قاراج گشت - و اکثری از قبایل مردم باسیری در آمد - مدیقه خوردن سال محمد امین خان را مبالغ های خطیر گرفته با برخی از پردگیان او گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از ستوج این واقعه به پادشاه عرض نمود - که آنچه بمنوشست تقدیر گذشت گذشت -

(۲) نسخه [ب] حساب از آنها بر نداشت - (۳) نسخه [ب] افتاد -

(۴) نسخه [ج] بزر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعده من باز گذارند متکفل تدارک و تلاقی میسر - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک قیر خورده می ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصیص^(۱) (که شش هزار پنج هزار سوار بود) بکمی هزاری ذات متذبه ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نرسیده روانه محال خدمت شود - مدتی در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که دارالخیر اجمیر مطرح ریاست پادشاهی بود) حسب الطلب بجز بساط بوس جبهه تفاخر آراست - و تا اوردیور همراه رانا بود - از چیتر گرانیدار عواطف خسروانه گشته برخاست انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هجتم جمادی الاخره سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجری در احمد آباد بدارالبقا شدانت - هفتاد و یک روز و یک لک و سی و پنج هزار اشرفی و ابراهیمی و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضیض سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زاده او بود - و خویش او سید سلطان کربلانی (که از سادات کرام آن مکان معالی سمت) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود برگزید - اتفاقاً در روزی

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و رائق و فائق مهمات حکومت و واسطه این کار بود) با او بر سر حرفه یوخاش رو میدهد - و بجای می انجامد که آن مید بیچاره با سیاب خانه آتش زده بر آمد - هر چند خان مذکور تکبر و خود آرائی با قراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظه تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کم بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنوز بخوارتسرایش راه باز نمی یافتند - اگر یکی از اجه های عمده (که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فرش و لباس را تغیر می داد *

• مختار خان میر شمس الدین •

بزرگ خلف مختار خان سبزواری است - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیکری کل دکن و منصب وزارت چهار صد سوار از سابق و لاحق سواران گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست (۲) در نسخه [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخه [ب] سوارانی یافته -

قلعه آسیر (که سر آمد قلاع صوبه خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و صانت ممتاز است) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی قوپ خانه دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاری بوده سلسله بندی و خانه زادی را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضی آن عالی تبار پرداخته خود را مورد فوادان الطاف گردانید - و در یساق گولکنده همراه بود - پس از تشدید مبانی مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والی آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیبه قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر دزیر خان درون قلعه رفته آن عقیقه پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً پس ازان باضافه یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سی ام از تغیر حمام الدین خان بقلعه داری اردگیر و افزونی پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سی و یکم (چون غالب خان عادلشاهی تفویض قلعه پریندا (که از حصون صیفه دکن است)

(۲) نسخه [۱] در یساق - (۳) نسخه [ب] محمد طاهر وزین خان -
(۴) نسخه [ج] و در سال سی ام از تغیر الخ *

نمود [حسب الحكم پادشاهي مختار خان بقلعه داری آن
حصار استوار تعیین گشت - و چون آن شاهزاده فتح نصیب
در سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری از خطه
برهانپور بجانب مستقر الخلافه اکبر آباد لوای ملک ستانی
برافراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق مرافقت چمت
بسته بود) باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب دوهزاری
هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت
گشت - و پس از جنگ سموکر و هزیمت دارا شکوه
بفوجداری ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبه آن ولایت
همت باستیصال سیوا برگماشته از اورنگ آباد عازم ملک
او گردید آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر
فرمود - و بستر بقلعه داری و فوجداری ظفر آباد بدر
می پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان
بصوبه داری خاندیس پایه اعتبار برافراخت - و پس ازان
بایالت صوبه مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم
هنگامی (که مرتبه اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهی
گردید) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و
پنجم الویه جهان پیمای پادشاهی از اجمیر بمسند برهانپور
انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقه خود روی سعادت

بآستان یوس خلافت برافروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبدانی
از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دسته یشم (که
جز بعدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود -
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت
هستی بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -
و از دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنه (۱۰۹۵)
یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم
رهگرای باز یسین سفر گشت - خان مذکور گل سوسید قبیله
بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستوده السند و افواه اند - اما مختار خان درینها مستغنی
و بخوبی همه چیز مدوح و مشهور بود *

• مغل خان عرب شیخ •

بحر طاهر خان بلخی سست - در حضور پدر پیرشاد
خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته
جولانی عرصه پیش آمد و اعتبار گردید - در سنه نهم
بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت - و بستر بداروغگی
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دوهزاری چهره بختوری افروخته از تغیر
ملتنم خان داروغه گرز برادران گشت - و در همین سال
مهر ترکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بغایر جهت
 بسلب^(۲) منصب و جاگیر معائب گردید - و پستر با کمی
 منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
 روح الله خان آخته بیگی شد - و پس ازان بدکن تعیین
 گشت - و هنگامی (که موکب پادشاهی از اردبیل روانا
 معارذت نموده سایه نزول بمصاحبت اجمیر افکند) مشارالیه
 به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میرتوکی
 اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سزان سانبهر و دندوانه
 مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگه
 هادا بمقامی بوندی پرداخته متصرف شد از باستیصال آن
 بدمال کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالی بوندی
 پیوست درجن سنگه قلعه بند گردید - آن خان شهابت شعار
 برق ریز یورش گشت - تکرک تیر و تفنگ تا سه پهر
 ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهی شب را پرده
 کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخساره روزگار کشید -
 و انزوه^(۳) سنگه نبیره را در بهار سنگه هادا (که نیز از حضور
 رخصت یافته بود) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
 آن شده - مشارالیه عذر معارذت دوتا ساخته بعد تقبیل
 سده خلافت بیافتن خلعت تحسین درجه افتخار پیمود -

(۲) نسخه [ج] بسلب منصب معائب گردید - (۳) نسخه [ب] انزوه .

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان
 باقصی پایگ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت
 فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
 پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر
 همین سال سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری
 از ننگان دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته
 سرگرم خدمات پادشاهی بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها
 در دار الخلافه به بیکاری گذرانید - ساله چند پیش از تحریر
 ودیعت حیات سپرد - خالی از غیرت و شرافت نفس نبود -
 همشیره سیده بیگم زوجه محترمه آصف جاه فتح جنگ در
 خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور
 رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان
 رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

• محمد علی خان خانسامان •

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده -
 چون پدرش (که در علم طب حذافت تمام داشت) در
 خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداری مشمول الطاف
 خردانی گردیده آخرها به والا مرتبه امارت برآمد از نیز
 بمنصب هزاری چهره امتیاز افروخت - و بعد از جلوس
 عالمگیری دران هنگام (که موکب منصوره پادشاهی از

پنجاب بدار الخلافه معارفت نمود (مشارالیه بخطاب خانیه نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیه کوفت اعلیٰ حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنه نگهداشته بودند بنابر وجه طبع خلافت پناهی ازو منصرف گشته مورد عتاب خسروانه گردید - و نیز به تبعیت پدر از منصب معزول شده از نظر التفات خاقانی افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبیعی رخت همتی بر بسمت عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کرکر آقخانه اعتبار اندوخته بافروزی منصب دو هزار سوار سواراوار شد - و پستو داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید *

و چون دیانت و کفایت و کاردانی و معامله فهمی او در پیشگاه سلطنت و جهانبانی لمعه ظهور برداد پیش از سفر اجمیر از تعبیر روح الله خان بوالا خدمت خانسانانی فرق افتخار برافراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقوی دخل تمام در مزاج حضرت خلد مکان

(۲) نسخه [ب] خسروانی - (۳) نسخه [ج] کرکیراق خانه - و نسخه

[ب] کرکیراق خانه - و در [بعضی نسخه] کرکر آقخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسوان گردید - بل معهود امرای عمده گشت - در ایام محاصره گولکنده (که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود) هفدهم رجب سنه (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجری طایر درخش از خاک خاک بخورده افلاک پرواز نمود - در فراست و دانائی و بزرگی و سنگ منشی شهره روزگار بود - و با کمال دیانت و جدی رافر در گرد آوری مال پادشاهی می کوشید - بکرم آشنا بود - هرکه بار میرسید کامیاب می گردید - در اتقا و پرهیزگاری مولع بود - اوقات خود را مصروف نماز و روزه داشته - و پیوسته همت بر مشغله ارزاد و احزاب گماشته - نعمت خان حاجی در هزلهای خود زاهد خشک و عابد مرئی کنایه بار دارد - یحتمل چون او داروغگی های متعلقه خان سامانی داشت دررباش احتیاط صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالی کرده باشد - خان مذکور دستار کلان مثل قضاة بر سر می بست - نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیت *

* در سر داری بزرگی بسیار *

* ما هیچ ندیدیم بجز دستار *

* مهابت خان حیدرآبادی *

مشهور به محمد ابراهیم قمارباز - ولایت را بود - در

دولت ابوالحسن قطب شاه را ای تلذک بدستگیری طالع
بلند ارج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر
(که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) رتق و فتق امور
ملکی و مالی باقتدار آن دو برادر بهمن شوم ملوم مادنا و
ایکنا (که خمیر مایه مفاسد و فتن و موثر دبال و زوال آن
دردمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم
خود و دکنیها را برکشیده بمغل و غریبزادهها فرد می شکستند
اما خان مذکور بزمانه سازی و مزاج شناسی مراقب لایه گری
و چاپلوسی می پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئی
و فرمان برداری او می کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه
گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله
رایت بلند نامی افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پلذت روشن روان *

* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی (که زیات عالمگیری ظلال افکن مرزد بوه دکن گردید
نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته
شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بکشایش آن تعیین
یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشورگشا
باتقاضای صواب دید از اورنگ آباد باحمدنکر و از انجا شولاپور
معسکر گردانید - ناگاه نوشته ابوالحسن بنام حاجب او (که
(۲)

(۲) نسخه [۱] صاحب *

(۲) در فوج فیروزی بود (بجنس از نظر پادشاهی گذشت -
بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت می نمودیم -
(۳) حالا (که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را
محاصره نموده کار بر تگ آوردند) واجب آمد که سوای
جمعیت موثر بیجاپور راجه سنبها از طرفه با قشون از
شمار افزون جهت کمک آن بیگس کفر سعی بربذند - و
ما بهر داری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد بیگار تعیین نمائیم - و ببینیم که ایشان کدام کدام
طرف مقابله و مقارمت خواهند کرد - ازین ممر غضب سلطانی
توران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعریک
چینی فروش میمون باز چنگ نواز را موقوف داشته بودیم
(۴) حالا (که ماده خردس خود بیانگ آمد) جای توقف نماند -
(۵)

باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بیست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گردید - خلیل الله خان باتفاق شیخ
منهاج (که در نوکری بیجاپوری خضر خان پنی را بغدر
گشته به ابوالحسن پیوسته سر ناموزی می افراشت) با رستم

(۲) نسخه [ب] بجنسه - (۳) نسخه [ج] می نمودم - (۴) نسخه

[ب] پلنگ نواز - و نسخه [۱] تلنگ نواز - (۵) نسخه [ج] موقوف بر

وقت داشته بودیم - (۶) نسخه [ج] نینی *

راو عمزاده مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصه نبرد
آراستند - و بسهام جان ستان و مصاصم خون آشام داد شجاعت
و شهامت دادند - با وصف آن (که روزی بر خانجهان
نوعی هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا
رود - فیل مسست زنجیر گسسته راجه رام سنگهه بداد رسید -
که سرزده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسبان هران نامی را
بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سرنگون انداخت -
و در ارکان استقامت آنها نزل افتاده در بهزیمت نهادند -
و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قائم داشته اکثر
امرای پادشاهی زخم برداشتند - آخر کار شکست بر لشکر
تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته
توقف نمود - این رفته بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه
خلافت درجه استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید -
و شاهزاده بمحمد ابراهیم سرلشکر پیغام داد (که زبیب
اغماضی (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمده ایم -
اگر برگشته کوهیر و سرم (که سرحد صوبه بدر است) را گذارید^(۲)
دستاریزه بوائے استشفاع ابوالحسن ما را بهم می رسد -
مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم
راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این برگذات بر سر نوک

(۲) نسخه [ج] کوشیر و میرم - و در [بعضی نسخه] کولهبر *

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار وصف آرائی
مکرر بمیان آمد - روزی شوخی و استیلا بجائی رسانیدند که
رای بذر ابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته
بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر
لب خود را بار رسانیده از دست مخالف را رهانید - و در آن
روز زن غیرت خان بخشی پادشاهزاده در حوضه فیل بضرب
بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز
دیگر دکنیها بغرور یگانگی^(۲) پیغام کردند که از روی انصاف
باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر
تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هر چند درین امر
موفقه نائمام است که نیزه بازی و شمشیر بازی را استعمال
کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل
اندازید - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آنرا
از هنرها پندارید) نیاورید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ
نمی کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگیریم نمی نمائیم -
آخر الامر نفاق (که از قدیم الایام میان غریب و غویب زاده
و دکنیها می باشد) پدید آمد - فوج ابوالحسن بادیه
آوارگی پیموده رو بکیدر آباد گذاشت - پادشاهزاده درین
مرتبه ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

(۲) نسخه [ج] یکرنگی - و نسخه [۱] یک انکی *

به نارسائی متمم ساخته هزیمت را سبب او را نمودند - مآثرنا
(که قاطبه با مغل دوست نبود)، خاطر نشان ابوالحسن
ساخت که او اراده نوکری پادشاهی دارد - ^(۲) بزدان باید نشاند -
ناچار خان مذکور در حوالی حیدرآباد سال بیست و نهم
بملازمت پادشاهزاده پیوست - و حسب التجویز شاهی بمنصب
شش هزاره شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سرافتخار
بمهر دوازده رسانید - و در همین سال در شولایور باستاندوس
خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپیه و دیگر
عطایا اختصاص گرفت - و در سال سی ام بعد فتح
بیجاپور از انتقال حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی
بصاحب سوگره برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح
حیدرآباد سال سی و یکم باضافه هزاره هزار سوار عاج
معارج بلند نامی گردید - و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب
جبهه دولت برافروخت - و بمکان خدمت رسیده در سال سی
و دوم جان باجل سپرد - کلمه مهابت خان ^(۳) مشعر ^(۴) تاریخ
فوت اوست - بعد از اختیار نوکری پادشاهی پسرزاده ار
محمد منصور تازه از ایران رسیده بنامیه سائے آستان خلافت
سرمایه کامیابی اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدی هزار
سوار و خطاب مکرمات خان امتیاز یافت *

(۲) نسخه [ج] پادشاه (۳) نسخه [ب] برافراخت - (۴) یعنی سنه
هزار و نود و نه *

* موسوی خان میوزا معز *

صبیه زاده سید السادات میر محمد زمان مشهدی است
که سرآمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشارالیه
در ربیعان شباب از والد بزرگوار خود میوزا فخر (که از
سادات موسوی قم است) برهم زده به دار السلطنه اصفهان
(که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و در خدمت
علامی آقا حسین خوانساری استفاده علوم نموده بدستکاری
طبع رسا و ذهن عالی در علوم عقلیه یگانه روزگار گردید -
و در سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دو هجری به هندوستان
بار غربت گشت *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف
عالمگیری گردیده بمناسب مناسبت سر عزت برافراخت -
و با صبیه شاه نواز خان صفوی خاله شاهزاده محمد اعظم
شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال
دور میوزا را با شیخ عبد العزیز عزت ^(۴) مباحثه علمی و
مذاکره حکمی در میان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت
که این را شما از که سند دارید - گفت از شیخ بهار الدین
محمد - گفت من بر شیخ بیست و دو جا حرف کرده ام -

(۲) در نسخه [ب] حرف [واو] نیست - (۳) نسخه [ج] بمنصب
مناسب - (۴) نسخه [ب] غریب مباحثه علمی الیه *

میر گفت مخدوم آن حرف تهجی خواهد بود - آخر کار بجائے کشید که شیخ بهم برآمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهرزه های کنجی از من پرسیده بودند - یا امروز شما پرسیدید - بالجملة در ابتدای حال بدیوانی صوفی یقنه و بهار سرافراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده برهم زدگیها در میان آمد - خان مزموبر بر علو خاندان و بذرت امیر الامرا شایسته خان می تنید و در دیگره بنگاه کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علای فضل و کمال خویش انکاشته بر خود می بالید - و از غیره فردتني نمی کشید - شکوه یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طایب حضور شد - و در سال سی و دوم بخطاب موسوی خان و دیوانی تن از تغیر معتمد خان سرمایه افتخار اندرخت - خان مذکور از کفایت پژوهی از منصبداران نوملازم مچلکا گرفت - که بعد طیارمی یان داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تذخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بد نامی بنام او شهرت گرفت

(۲) نسخه [پ] بار ۱ مروز *

در تلافی آن قرار یافت - تا تذخواه جاگیر نوملازم را تعینات جائی نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان سابقه گویند در محاسبه جاگیر داری اکثر طلب سرکار نیز ذمه منصب داران بر می آمد - لهذا برای رجوع سزاول تعین می شدند - و آنها مبلغ داده لیت و اعل بکار می بردند - در یساق دکن از قلت پایبانی و کم حاصلی ملک و بسیاری ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکنی) کار بجائے رسید که با وصف مچلکای معموله موسوی خان مبلغ از طلب منصب دار در سرکار بر می آمد - لهذا هر چند منصبداران بمحاسبه رجوع می نمودند مستوفیان ناشنیده انکاشته تن نمیدادند - درین ایام همگی این ضوابط نسبیاً منسباً گشته - الحاصل در مال سی و سیوم موسوی خان از تغیر حاجی شفیع خان بدیوانی دکن کامیابی اندرخت - و در سال سی و چهارم سنه (۱۱۰۱) یک هزار و یک صد و یکم هجری برحمت حق پیوست - کجا شد موسوی خان تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه تاریخ ولادت ارست - در خوش خیالی و نازک تلاشی بے نیاز و به انشا پردازی و دقت آفرینی ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

(۲) نسخه [ج] مچلکهای - (۳) نسخه [ج] ابتدا هر چند الخ - (۴)

یعنی سنه هزار و پنجاه و شش *

می کرد - آخر موسوی دل نشین از افتاد - از بهت * شعر *

* سد راه معصیت ها شد پریشانی مرا *

* داشت دریانی نکه ز آلوده دامانی مرا *

* محمد بدیم سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم
جاوس صاحب قران ثانی همراه پدر به هندوستان آمده -
سال بیستم به پیشگاه سلطنت (سیده) جبین ارادت را نور آگین
ساخت و بعنایت خلعت و جیغ مرصع و اسب با زین مولا
بلند پایگی اندرخت - سال بیست و هفتم بتقرر دروازه هزار
رویه سالیانه لبریز نشاط گشت - و پستر از امل و امانه
بمنصب هزار و پانصدی لوی مر بلمندی برافراخت - سال
بیست و هشتم باضافه پانصدی اختصاص گرفت - سال
سی ام از امل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی رسید - و از
کام دل بر گرفت - و پس از آن (که رتی و فتق سلطنت
بخلد مکان تعلق پذیرفت) همراه پدر و عم خود در فدای
اکبر آباد دولت ملازمت دریافت - و در جنگ شجاع و
درمیان بیگار داراشکوه ملانزم رکاب پادشاهی بود - و همراه
مر بلند خان میر بخشی و بعد انداز خان میر آتش بکارها
تعبین شده - پستر برجه معاتب شده از منصب بر طرف
گردید - سال سی و ششم مشمول عنایت گشته بمنصب

سه هزاری هفت صد سوار رنگ پریده بر دیوار آمد - مال
هالش بکجا انجامید معلوم نیست *

* مصطفی خان کاشی *

که شیعه ایست از الوس افغانه - پدرش آن قدر بی بضاعت
بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین او بصعوبت
مورث گرفت - خان مژور در چهارده سالگی از مادر
وخصمت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکری
محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت از کوک گشت -
و از مقربان راسخ و همدان محرم راز شاهزاده گردید - چون
در سرکار پادشاهزاده بغایر افزونی خرج سپاه همیشه نالش
بود خان مذکور بحقیقت را رسیده قرار داد - که زیاده
از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بمیب سفارش و رجوع
مردم عمده یا ضرورت میب نگه داشته شود تا منجمه
جمعیت مقوری عوض از قوتی و فراری بهم نرسد تذکره
او جاری نگردد - و بحسن جز (می) او کار سرکار پادشاهزاده
نمی گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه برخاست -
و قوچ هم ده دروازه هزار سوار مدام موجزن می بود -
آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار
بی مشورت او تمشیت نمی توان یافت - و هرچه از شاهزاده
خلاف مزاج خلد مکان بظهور می رسید پادشاه از پخته کاری

خان مذکور می دانست - و چون افغانه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوه بد مظفگی گردید - لهذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریب مغضوب و بی منصب ساخت و گرز برداری شدید تعیین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشاند و رانۀ بیعت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کمپۀ معظمه (زَادَهَا اللَّهُ تَشْرِيفًا) معارفت نموده بصورت رسید - اگر چه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از فحواي آن بوی مفع جرایم بمشام خرد نمی رسید) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج پادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع بر خواند -

* بهر صورت که آئی می شناسم *

گرفتند هر چند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او پرداخته همراه خون بگیرد) صورت نه بست - خان مذکور (که بجایۀ فضلی و کمال آراسته بود) نسخه موسوم به امارات الکلم برای تهلیل استخراج آیات قرآنی تالیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگوئید

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگر به بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بید ماغ شده بداروقۀ کتابخانه ارشاد نمود - رسالۀ (که درین ماده سابق کس نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیۀ عمر در خانه نشینی بسر آورد - خانۀ عالی (که در محله سلطان گنج بلده اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکن نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بغیر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله در میان بود - گویند سال سی و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم اراده باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - پادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنکابور بود) برای رفتن به راکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهی در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف می رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکی لشکر پادشاهی معروض داشت - که اگر چه آرزوی حصول نعمت ملازمت زیاده بران است (که بعرض رساند) لیکن چون بر مهم ماموره باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهی پس از رسیدن به لشکر در جرایم تنگدل روزند - هر چه ارشاد شود بدان عمل نماید -

در جواب مادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست جریده بازاده شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمه مختصری در زمین پستی بغلامه از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفی به بخشیان و داروغه جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چوکی ارشاد صدر یافت - که مردم بسیار کم انتخابی مسلح همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم باره و میرتوزکان برای منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف درلخانه مامور گردیدند که کسی بے حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بغام شاهزاده رفت که جای درلخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیلر حکم رسانید - میدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون شاهزاده با دو پسر والاچاه و عالی تبار در جلوخانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق را نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقدیم آداب پادشاه از روی شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پستتر به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بنابر شهرت آن (که شاهزاده زهر جامه زره پوشیده) پیاله ارگجه طلب داشته بعد را کردن بقد جامه بدست خود مالید - و شمشیر خاصه (که پیش پادشاه بود) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذرانند - شمشیر مذکور از روی عنایت مرعمت شد - و چند کلمه وعظ و نصیحت مشتمل بر اشاره آن (که شما را گرفته خلاص نمودیم) بر زبان آورده مرخص ساخت *

* مخاص خان *

پسر صف شکن خان نبیره قوام الدین خان صدر ایران برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت را بود - در ایام محاصره قلعه کلکنده داروغگی توپخانه پادشاهی را بنیابت پدر سرانجام می داد - بعد از افتتاح آن حصار استوار باضافه دو صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار و اصالة بدان خدمت مقرر گردید - و در سال سی و سیوم بدست عرض مکرر سرمایه مبالغات اندوخت - پس ازان قور بیگی شد - و بمنصب دو هزار و هفت صد سوار تحصیل کامیابی نمود -

و در سال سی و ششم بافروزی پانصدی و از تغیر بهره مند
خان بخدمت بخشیدگی دوم چهره امتیاز برافروخت - و
یستور پانصدی دیگر یافته بمنزلت سه هزاری عروج نمود -
و در آخر سال چهل و چهارم الویه ظفر پرچم عالمگیری
از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان
قصبه مرتضی آباد ^(۲) مروج مضاف بیجاپور بمسافت سی و شش
کروه مضرب خیام پاشاهی گردید - خان مذکور (که بامراض
شدیده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنه (۱۱۱۲)
یک هزار و یکصد و درازده هجری برحمت حق پیوست -
و در روضه زبدة العرفا سید شمس الدین (که یکی از مشایخ
آن دیار است) واقع قصبه مذکور مدفون گردید - نجابت
ذاتی با کمالات کسبی جمع داشت - مجموعه بود از محاسن
اخلاق - ابواب فیض بر روی آشنا و بیگانه مفتوح داشته - و
در اجرای کار خلائق بسیار کوشیده - و در مثل گذرانیدن
منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله
خان اول جری و حریص بود - با آن (که شوم طمعی ها
نداشته - بلکه استغنا و آزادی جبلی و فطری طبعش بود)
طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

(۲) نسخه [ج] مرتضی آباد مروج - و در [بعضی نسخه] مرتضی آباد
عرف مروج *

خلد مکن گذشته که خلیفه سلطان جران دارم - و نهایت
الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط
خاص [که در حق پسرش بعزایت الله خان نوشته اند که
بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد
مأمور بود) بنویسد - و آن در رساله کلمات طیبات داخل
است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم
است و جوهره دارد و علم نکر و صرف را خوب آموخته
پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضایان مخالفان
و گرگان افتاده - دایه شیرده او والد حقیقی ملتفت خان
است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هر دو
کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد
شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه
شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت
خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر
قایما تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن
مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور
همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنه (۱۱۰۸) یک
هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکن باسم
محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب
شمس الدین خان مخاطب گشته - سال چند پیش از تحریر

در دار الخلافه شاه جهان آباد رخت هستي بر بست -
بالجملة مخلص خان با فضيلت و ملائي طبع موزون داشت
و اشعار رنگين مي گفت - از دست - * شعر *

* خمار ما و در توبه و دل ساقی *

* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد *

و غریب تر آنکه با مغیبت و فضیلت مذاق تصوف داشت -
خالی از درد نبوده *

* مرتضی خان سید مبارک خان *

از سادات بخاری است - در عهد خداد مکان نشو و نما
پذیرفته چندی بحفاظت قلعه رام کیسر و فصله بحراست
آسیر و ایامه بفرجداري سلطان پور نذر بار پرداخت - پس
ازان از تغیر سید محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد -
و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب
سه هزاره رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت -
چون تقرر خطاب خانی بقام پسرانش سید محمود و سید
جهانگیر بخاطر بادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید
محمود می گوید در خاندان ما کسی محمود خان و فیروز
خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت
سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان -
پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بنده ملتوی است - به ازین
کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل
و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یک صد و دوازده هجری
انتقال نمود - قلعه دار بهشت باسقاط های وقفی لفظ
قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید
محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعه مذکور مقور شده
در وقت فرودس آرامگاه بمنصب سه هزاره کامیاب گشت -
بعد از پسرش سید مراد علی مبارک خان (که در هزار
و پانصدی منصب داشت) و از انتقال پسر او سید شیر
علی مبارک خان بتعلقه مذکور سرگرم بودند - و پسر درمش
سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداري عذیرکوت تعیین شد -
و پس ازان سید علی رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد
فرودس آرامگاه بمنصب سه هزاره و خطاب جد و تقرر تعلقه
مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سید علی آبر
مخاطب به مجتبی خان بجای پدر وجد قرار یافت -
پس ازان قلعه مزبور بتصرف ملائمت جنگ در آمد - تا
آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین
علی خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش
سر فرود نمی آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کاوش
پیموده تیرل قلعه بضبط در آوردند فرودس آرامگاه دو لک

ز پیدیه سال نقدی از حضور بذا تعلقه داران قلعه مقرر فرمود -
یک بار آصفجاه بوجه از قلعه دار آنجا سرگوانی بهمرسانیده
فرجه بمجامرگ آن تعیین نمود - چون این خبر بحضور رسید
فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما
دارد شما آنرا هم نمی خواهید - آصف جاه بهاس حکم پادشاه
صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

مهرین پسر شیخ میر خوافی سمت که سر آمد مقربان ایام
شاهزاده عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلاس میگذاشت در سلطنت
هم رکن (کن فرمان رانی و سر خیل نوادگان پادشاهی میشد -
در مبادی جلوس مصدر امر عظیم گردیده حق بر ذمه
خانواده سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانس را (که
در حدائق سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب
مناسب مورد مراعهم فرمود - و هر چند آنها از بی طامعی
موافق مزاج پادشاهی بر نیامدند (و الا بمنتهای مراتب
امارت می رسیدند) مع هذا ازان طرف حقوق آن مرحوم
مرعی بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته
شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش
یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب
کام دل می اندوخت - بستر بنابر جهت بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوختی حج
بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی
سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهارگ کامیابی افروخته
از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت (که بیست گروهی
پیشادر است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از
حسن ابدال بفوجداری سارنگپور (خصت یافت - و در سال بیستم
بفوجداری میوات رخس عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد
اکبر سر بخی و طغیان برافراشت و از امرای کومکي برخه
بطوع و جوق باکراه یکتائی گزیدند خان مذکور با معدرده
از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهزاده بزدگی انحراف نورزیده
زانرا هم بفروانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چنده مکتوبوس
زندان سخن ناشنوی بود - از آزارگی شاهزاده بزمین بوس
معتبه سلطنت ناصیه ارا گشته مورد تحسین گردید - و پس
ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباحات افراخت - و در
سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی
آله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف
شده مدتها بکوشه انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم
بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چنده
هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بکراست خجسته بنیاد هم
مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقعه دارمی نادرک شتافت - و پستری باز به منصب شاه
بعضی رسید - چون در سال چهل و نهم توجه یادشاهی
مصرف گشایش و انگیزه گردید بعد زد و خورد طرفین
پیریا نایک در نشین از در احتیال در آمده قوطیه صلح
انگیخت - به عبد الغنی کشمیری دست فروش اردر (که بمکر
و حیل راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن
زنهار جو بعضی ملتمسات خود نوشته بار داد - از برصاطت
هدایت کیش واقع خواران بعرض رسانیده درجه پذیرائی
یافت - پس از آن محترم خان را (که به منصب نهشته
و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیری بود) بتجویز
نایک ببحالی منصب و تفویض قلعه داری سرانرا فرموده
رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس
در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نثاره فتح بلند آرازا
گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیری از
زبان مادرش پیام آرد که پیریا بدر دیوانگی زده بدر رفت -
سوم سنگه برادرش (که برای مصالحه بحضور آمده بود)
رخصت یافت که قلعه خالی نماید - این هم بعمل آمد - و
می دانست که بسقیفه سازی و شعبده بازی از کوچ
پادشاهی خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

(۲) نسخه [ج] واکن کیره - و در [بعضی نسخه] واکن کیره .

نیست بار دیگر نایره جدال مشتعل ساخت - و بیچاره
محترم خان را محبوس گردانید - (رز) که بسی
بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان
مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گریخت -
اگر ساعتی مردم پادشاهی دیوتر می رسیدند خان مذکور
سوخته آتش بیدان آن مقهور می گردید - گویند خان مذکور
از فلزات چیزه خورده بود - در عین زمستان عرق از
بدنش می چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری
نصوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهرت زانی و خراب
و خور دیگر شغل نداشت - و بسبب برطرفی متواتر و
به چاکری احوالش پیریشانی کشید - هنگام مراجعت از
کهیلنه (که انواع معویبت و تعب ها باحوال عمدها راه
یافت - و هر ناله از فایت شدت باران دریای عمانی بود -
در هر قدم جمره قائم می شد - نامی از مرکوب و بارکش
نمانده - چهارده کوه راه در یک ماه و هفده رز سپری
گشت) خان مذکور (که به نما نمی توانست) خود پیاده
با اکثر زنان عسا در دست دامن کوه گرفته افتاد و خیزان
قدم چندی می پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

(۲) نسخه [ج] نمی توانست ماند *

هیچ کدام ترقی نکرد - مگر میر محمد خان (که خطاب بدر یافته دستگاه بهم رسانید) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسه مختار خان سبزواری سمت - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حباله عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خود خان مزبور بود - ^(۳) خان مذکور بیادری طالع و ذریعه سفارش والده خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصه پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیدگری اعدیان ادج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهاغه انندی رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیدگری درم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدومت میرتزکی امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خانی ناموری اندرخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار را نموده بود) اکثر بهزادای اقواج ماموره بهمالش اشقیاء و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزه سوانجام آن بافروزی منصب کامیابی می اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیدگری

(۲) نسخه [ج] نکرده - (۳) نسخه [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت) ازانجا (که خان مذکور بیشتر بگشت ملکی و تعاقب تیره بخدان مرهقه سایر و دایر می بود) در حضور مهمات بخشیدگری را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن کیوه متمشی می ساخت - بدان جهت بسرداری و مرجعیت سره افراشت - و باضافه سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیری یکی از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار (که چند کسی بیش نبودند) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لثیم حوالی اردو نیز مامور می شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور سایر اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهی گل رز بهی از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بی حیثیت دل ناچسب بود - نعمت خان میرزا محمد هاجی (که هیچ یکی از زبانش نرسته) دران وقت این بیت گفت -

* راستی را میگذارم در کجی خواهم شدن *
 * مرتضی گراین بود من خارجی خواهم شدن *
 بهمراهی شاهزاده مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاری برداشت - خانخافان منعم خان او را از رزمگاه عقب فیلبان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد
تفویض بلقده بالا بود - و بسفاهت و بلاغت زبان زد - (چون
ظهور سریر پدر بصحت نسب (هنگام ست) اولاد والا نژاد
آن مرحوم نذر از شمع آن شمیمه خالی نیستند - در پسر
داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانمهار
خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و در همین (که خویش
قریبیم خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب
گردید - و در عهد فروغ میر کلان^(۲) فرجدار گجرات
بود - چون تغییر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زاده
او صبیغه کامیاب خان مرحوم باز دواج امیر الامرا حسین
علی خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در
اردنگ آباد (محل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری
کودره و تهاوره مضاف مریه گجرات سر افرازی یافت - و
صاحب نقش و جمعیت بود - پسر امیر الامرا بفوجداری
بکلان^(۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم
علی خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان
امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد
بعزم ملاقات فتح جنگ دارد شده بود - صبیغه مطلب خان را

(۲) در [بعضی نسخه] کهری - (۳) در [بعضی نسخه] کورره - (۴) نسخه

[ج] بفوجداری کورره و بکلان منصوب گردانید .

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاری نمود - گویند بنابر
سقم احوال زری هم برای سرانجام شادی قرار یافته بود -
مطلب خان زیاده طلبی می کرد - و او ابا می نمود -
خان مذکور نقد شده بوسایط (که درین پیغام بودند)
گفت - که آخر انصاف کنید دختر بختار است - یک
از آنها (که شوخی در مزاج داشت) جواب داد که ایشان
هم نامل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان
(که آفت رسیده بود) همراه خان مذکور بعیدر آباد شتافته
بقلمه داری شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگی
یافت - در جنگ نواب آصف جاه (که با مبارز خان
اتفاق افتاده) زخمی شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر
بوقت موعود خویش حیات مستعار سپردند .

• میرزا صفوی خان علی نقی •

نسبت بخاندان سلاطین مقویه دارد - سال چهل و هفتم
جلوس خلد مکان دارد هندوستان گردیده احرار سعادت
ملازمت نمود - و بمنصب سه هزاره هزار سوار و خطاب
میرزا صفوی خان نامور شده به بخشیکری سیوم چهره عزت
برافروخت - سال چهل و نهم (که وملت او با صبیغه
معظم خان قرار یافت) خلعت با سرپیچ و دوازده هزار
روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

نفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت -
و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر
مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز
مقتول شد *

* منور خان شیخ میوان *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و
نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسی پیوسته -
سال سی ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله تردد
نمایان بتقدیم رسانید) او باضافه منصب و خطاب منور
خان اختصاص گرفت - و سال سی و نهم از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاره در هزار و پانصد سوار چهره بلند پایگی
بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه
(که جانب مالوه مرخص گردید) قرار گرفت - پس از
ارتحال خلد مکان همراهی شاهزاده مذکور برگزیده روانه
هندوستان شد - و در جنگی (که فیما بین شاهزاده مذکور
و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست) نامبرده با برادر
کلان خود خان عالم در هراولی بود - بمقابله عظیم الشان
فیل رانده (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در
چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگول از زنبورک کار او

(۲) نسخه [ب] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبی ست (که مرتضی پور
موبه برار در تیول داشت) - ابتدای عمل نظام الملک
امفجاء در دکن فوجی زیاده بر مقدور فراهم آورده بود - آن
امیر بظنیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت -
تا آنکه باجل طبیعی در گذشت - پسرانش اختصاص خان
(که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته) و اعزاز خان
و دیگران هم بودند - هر یک بقدر قسمت از محال ارثی
جاگیر یافت - چندی پیش ازین همه از سر رشته
حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (که
فقیر محمد نام دارد) باقی ست - بنوکری این و آن (رزگار
پسر می برد *

* مختار خان قمرالدین *

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست
و یکم عالمگیری بخطاب خانی سراقرازی یافت - پسر
بخدمت قراول بیگی ممتاز گردید - و (چون پدرش بنظم
موبه احمد آباد گجرات لوائی کامرانی افراخت) او به تعیناتی
پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبهه سعادت
بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان
چهره ناموزی بر افروخت - و بداورغی مطبل اسب شان کامی
(اند - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهاذه

هولنگی (که از محاللات بیجاپور است) مرخص گردید -
و از آنجا تعیین محامره بیجاپور گشت - و (چون سال
سی ام بعد از فتح بیجاپور الیه ظفر طراز پادشاهی سایه
معاودت بظاهر شولایور افکند) پانزدهم محرم سنه (۱۰۹۸)
هزار و نود و هشت هجری جشن ازدواج شاهزاده محمد
بیدار بخت نخستین خلف شاه عالی جاء محمد اعظم
شاه با دختر نیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت -
و آن عفت سرشت به پرتی بیگم مخاطب گردید - و در
سال سی و سیوم خان مشارالیه بخدمت میر آتشی خلعت
امتیاز پوشید - و پس ازان به تعریک و سرزنش خیره سران
کنگ گیری و راه باغ تعیین شد - و در سال سی
و هفتم باز بمیر آتشی اختر طالع برافروخت - و در
سال سی و هشتم از تغییر فدائی خان کوکه بصوبه دارین
اکبر آباد درجه پیمای اعتبار گشت - و در آخر سال چهل
و یکم از حکومت آکبه معزول گشته به بند و بستم مرغه مالوه
پوداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب موبکی
اکبر آباد سرمایه افتخار اندوخت - خان وزیر بمنصب
سه هزاره رسیده بوقوع تقصیر بکمی پانصدی معاتب
شده باز به بحالی کمی پایه افزای امتیاز گشت - و در

(۲) در [بعضی نسخه] کنگری - و در [دیگر] هورگی *

سال چهل و نهم در سیابز فتن سنهنی تملقه راجا
رام جات مفسد (که درم رجب سال مذکور سنه (۱۱۱۷)
هزار و یک صد و هفده مرتبه ثانی متزع شده) باضافه
پانصدی بنیایه سه هزار و پانصدی بر آمد *

(هرگاه کارکنان قضا و قدر در پی توطیه دولت بختیاره
عرق ریزان سعی باشند) تمهیدات خانه برانداز بد اندیش
چه طرفه تواند بست - بل آنچه از کار شکنی اندیشد
به تقریب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بیانش
آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت
برجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه رقیه نمی نهاد - (چون
محمد عظیم دومین پسر شاه عالم بصوبه بنگاله و بهار ریشه
استقلال فر برد - صاحب خزان و جمعیت شد) در فکر بیجا
ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [چون محمد
اعظم شاه از احمد آباد به احمد نگر (که معمر پادشاهی
بود) شتافت] چندان کلمات رقوعی از جانب محمد عظیم
پیداشاه رسانید که فرمان طلب و گرز بردار تعیین شد - و
ندانست که آمدن محمد عظیم بالای عظیم بجان او خواهد
بود - چنانچه محمد عظیم نزدیک به شاهزاد پور رسیده بود
که بر واقعه ناگزیر خلد مکان اطلاع یافته به فراهم آوردن سپاه

(۳) در [بعضی نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فرجداران اطراف و تمن داران آن فواج پرداخته
با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبر آباد
رسانیده - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش
بضبط در آورد - و این سرعت و میل بمستقر الضلعه (که وسط
مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی
معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین
پایه سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف
از یکم بصد افزود -

* عدد شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پلانه ^(۲) میبود
باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه
بعد از راقعه پدر بزرگوار خواست سلطان بهادر بخت
(که از مالوه بکجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج
مالوه و کجرات به یلغار متوجه اگره شده بافاق مختار خان
(که خمر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد
جنگ و پیگار همت برگمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار
فرموده کجرات (که خود را اعظم شاهی می گرفت)
انتظار می کشید - که اگر بمراقبت بهادر بخت حکم رسد
فرجه آراسته گرد آورده روانه شود - (چون راه جاء درمین

(۲) نسخه [ب] پنجه *

پسر اعظم شاه بر اراده پدر آگهی یافت (بعد از همچو شمی
(که مبادا برادر کلان صاحب جمعیت و دست گاه شود)
به بازیابان و مشیران پدر در ساخته بعرض رسانید که
پیش فرستادن شاهزاده مقتضای حزم و احتیاط نیست
که دولت دنیا غرور افزا و مرد دبا ست - اگر بر خزاین
اگره دست تصرف یافته باعانت در صوبه دار چندین لوی
خود سری بر افرازد قباحتی عظیم دارد - چه دشمن خانه
بدتر از بیگانه می باشد - محمد اعظم شاه [که نصیبه
سلطنت نداشت - و ادبار و تیره بختی ظاهر حالش را
فرور گرفته بود (هرچه را سود و بهیون خود می اندیشید
آستین صد تباهی بود) فوراً بشاهزاده نوشت که تا رسیدن
این جانب بمالوه (که سر راه دکن است) اقامت نماید *

القصة (چون سریر فرماندهی هندوستان از شکوه اقبال
بهادر شاهی آسمان پایه گردید) از آنجا (که عموم رأفت
و مکرمت آن شاه کرم گستر چون آفتاب یکمان پرتو افکن
سنگ و گهر بود - و ددام مرحمت و فیض بخشش او چون
سحاب یکدفعه سیراب ساز خشک و تر) مختار خان بافااق
نمایان و مقصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهی
سر بلندی یافته به بحالی صوبه دار اکبر آباد با خدمت
والی خانه سامانی بلند رتبه گردید - و باستردان اموالش از

صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده)
 کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد
 جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار
 حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصله بلند و گذشت
 رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق
 بطرف مختار خان است - از سلطنت ما او را چه دلخوشی
 خواهد بود - خانخانان بمشاور الیه گفت - که این لباس بر روز
 جشن چه مناسبت داشت - خان مذكرر ظاهر کرد که از
 بی استعدادیهاست - خانخانان از جانب خود مبلغ را
 از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضی حیوهای متهم
 بود - نعمت خان حاجی دزین شعر اشاره بدان نموده -
 * شعر *

* هیچ کس در خانه مختار خان بیکار نیست *

* هر کس را دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَاللَّهِ اَعْلَمُ *

* میوزا یار علی بیگ *

مردی بود راست و درست - به پاره گیری مطلقا
 مزاجش آشنائی نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت
 خلد مکان گردیده سرمایه اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

(۲) نسخه [ج] در آمده بود *

(روح الله خان بخشی بود - و بدقت و سخت گیری زیانزد -
 پستری بداروغگی ذاک و داروغگی کچهوی سرفراز شده در اجرای^(۲)
 کار خلق الله می کوشید - سال سی ام بهایه چهار صدی چهل
 سوار و سال سی و یکم باضافه پانزده سوار رسیده - هر چند
 پادشاه می خواست که منصبش بیفزاید قبول نکرد - در عرض
 خیل گستاخ بود - گویند ساده روزی را برای منصب استاده
 کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا یافتن
 جایگزینم تر خواهد بود - و نیم تو بزبان اهل هند عبارت
 است از کسی که مدارج سن انحطاط پیموده باشد - و نیز
 نقل کنند که روزی الرش یار عنایت شد - و وقت بازیابی
 از خاطرش رفت - پادشاه بتقریب استفسار مژه بیادش داد -
 متنبه شده چهار تسلیم عنایت الرش و چهار تسلیم دیگر
 (که این سجد سهر است) بتقدیم رسانید - و نیز بیان
 کنند که روزی بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه
 شوعی عرض کرد که تورانی شمت - شهادت او چه اعتبار
 دارد - و حفظ این نکرد که پادشاه هم تورانی شمت - در
 محامره گولکذذه قحط و غلا بسیار شد - پادشاه نظر بدیانت
 او خواست که بداروغگی رسد مامور سازد - او بخوف
 بدنامی ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

(۲) نسخه [ج] سرفراز شده آخرها در اجرای الخ *

بعرض رسانید که یاجئ را چه یازا که از حکم دلی نعمت سر
به پیچد - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گرانی نمود)
فرمود که یار علی بیگ را گردنی زده از دیوانخانه بر آورند -
بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده
بدکه معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل او
بیت الله معارفت نموده بملازمت پیوست - همان سال
مطابق سنه (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک
هجری در گذشت *

• میر احمد خان •

داماد خواجه عبد الرحیم خان بدوئات است - مرد است
درست سپاهی رقع بود - در زمان عالمگیری به بخشگیری
و راقعه نویسی فوج شاه عالی جاه محمد اعظم شاه (که
دوران ایام بنظم صوبه کجرات می پرداخت) سرافراز (زی یافته
[با آنکه بدرشتی و سخت گیری (که لازم راستی و درستی
است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از
ارباب تحریر سرگران و برآشفته می بود) با خود راضی
و سر التفات نگهداشت - و پس از آن بدیوانی فوج محمد
بیدار بخت به پایگاه عزت برآمد - و در سال چهل و هشتم
از دیوانی به نیابت شاهزاده بصوبه دارق خاندیس امتیاز
اندرخت - در آن هنگام [که شاه عالم از جنگ کم بخش

را پرداخته لوای مراجعت برافراخت) چون سلامت بلدة
برهانپور مضرب خیام ظفرا (تسام گردید) میخواستند چند گاه
بصیر و شکار رفته کراره (که میر جائی است دلگشا و
فخجیر گاه ست مسرت افزا) عشرت اندرزدند - و آن
دیده ست سه گروهی برهانپور و رودخانه دارد بصفای
آب پی همتا - در ازمنه سابقه بران رود بوابر کراره بند
بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع در گز (که از آن آبشار
میرزد) - بفرمان صاحب قران ثانی (که در ایام
پادشاهزادگی به تصدیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه
شده) پیش بند سابق بند دیگر بفاصله هشتاد گز بر بسته
میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بر روی کار
آمده - آبشار دیگر از روی این بند می افتد - و در سوی
آن در دست عمارت برافراخته اند - و باغچه متصل
آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد مکه
بمجامع جلال رسید بی اهمال و اهمال اوایل شعبان سال
سیوم سنه (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجری
کوچ فرموده خان مذکور را بعراست آن بلدة مطرح انتظار
عاطف نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسی بائی نام زن
یکی از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبة (۲) رادیر (که هفت گروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابله در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانیت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت نپسندید - و از مقابله زن حریفه خود را بدزدید -

* مصرع *

* چه مردی بود کز زنی کم بود *

به اختیار عنان تماسک از دست داده بی آن (که بگرد آردن لشکر و یراق کرد فر مقید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یسارلان و نقبا بطلمب منصوب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داری ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثری ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میصره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هر چند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیاری را بر روی سهام و ضرب مصاص بر خاک انداختند -

(۲) نسخه [ج] رادیر - (۳) نسخه [ب] بدر برده .

اما اشقیا بطعن (ماج مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و قتل گردانیده کار بجائے رسانیدند که بساق سردار دو زخم تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار جامود (که سرکردگی فوج طرح داشت) کرمک بجا نموده شعاع غلبه کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فضای قلعه رادیر دایره فوج اسلام گشت - در شبانه روز جنگ تیر و تفنگ در میان بود - (چون اشقیا دریافتند که بذای ثبات مبارزان تزلزل پذیر نیست) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند - اگرچه قاضی باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تک تک پا بکار برد - لیکن حوالی آنرا بجاووب تازاج پاک رفتند - و بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه رادیر حرکت کرد - هر چند برخی آزمود کاران بآئین خیرخواهی گفتند (که شب روی مصلحت نیست) گوش نکرد - (۲) چون بنزدیکی شهر رسید ضلالت پیشگان آگهی یافته سد راه گشتند - و نیروان پیگار بر افروختند - رزم جوانان طرفین داد مردانگی و دلاری دادند - میر احمد خان با بیشتتری از ارلاد و اقربا و دو ثلث لشکر در معرکه - جام شهادت چشید - و ظفرمند خان در سبک پائی از باد گرو برده دران حالت (که

(۲) نسخه [ب] نکرده .

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر رسانید - ^(۲) تقیه لخته مجروح و برخه ماسور گردیدند - از خان مذکور در پسر باقی مانده - یکم میر سید محمد (که بعنوان درویشی می گذرانید - و معتقد فیه بسیاری بود) - و در همین میر محمد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروی ست (که احوالش جداگانه نوکریز خامه رقایع نگار شده - مومی الیه در عهد خلد مکان بعد و مرل بسن رشد و تمیز بمنصب درخور و خطاب خانی امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبه کابل سورخرازی داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم ^(۳) ازان کارها عزل پذیرفته از تغییر سید میرک خان بتقریض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقه مذکور تغییر گشت - پستر ساله چند بحراست لاهور می پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزاده تغییر نام فرموده به

(۲) نسخه [ب] رسانیده - (۳) نسخه [ج] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد امیر موسوم ساخت - اولین خطاب خانی یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رسانید - و در همین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامه نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چنده بدیوانی صوبجات آنجا و پستر بتعلقه میر آتشی سرمایه اعتبار بر گرفت - و در عمل ملاکت جنگ به تقویض بخشیرگی دکن خاعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حقت جنگ بهادر مرتقی ^(۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمه خطابش گشت - ساله چند پیش از حالت تحریر باختر سرا شتافت - بمنصب شش هزار شش هزار موار رسیده بود - اخلاص از باقی مانده اند *

* منعم خان خانان بهادرشاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبه جزو کوتوالی اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقه کار پادشاهی رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهی بجوهر رشادت و کاردانی با روح الله خان میر بخشی متوسل گشت - بخشی الملک منصبه برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یازری

(۲) نسخه [ج] مرتقی مدارج حشت و شوکت گشته الخ *

و بخت یاری ترقی نموده بدولت و شناسی خلد مکان
رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردد - سال سی و چهارم
بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکرم ملتفت
خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی
فیلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم کهیلنا بکمک
محمد امین خان بهادر نرسید - و تهرانی سرزد) بکمی
منتصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس از آن بدیوانی
مهمین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلام خان
مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن
اخلاص و نیکوخدمتی مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -
و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهی
نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشارالیه
یا فوجداری جمون اصاله تفویض یافت - و بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار مرتقی گشت - و با رای مایبه
و نیروی مردانگی متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع
و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - (چون
مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم
داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده می کوشید - از نیرونگی

(۲) نسخه [۱] مامور گردید - (۳) نسخه [ب] که صوبداری الخ .

تقدیر بیست و پنجم ذی الحجه سنه (۱۰۱۸) هزار و هیجده
خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده
از پشاور (که تشاق کابل است) بعرضه دلگشای دار السلطنة
لاهور (که دوم صفر اتفاق افتاد) بمنعم خان قریب پنج
هزار سوار و توپخانه سنگین فراهم آورده با سار و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و
تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموزی اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعی و نیکوخدمتی او
پنجاه هزار سوار موجودی سوای نگاهداشت شاهزاده (۲)
مساری همین عدد بود (در ظل رایت پادشاهی مجتمع
گشت - بمکرم منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد
اعظم شاه در ترداد و جانفشانی شریک غالب بود - اجمالش
آنکه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زیئت انصا بیگم
همشیره اعیانی خود و جمله الملک اسد خان در گوالیار
گذاشته عزیمت پیش نمود) خلد منزل (که کمال حلم
و خداترسی داشت) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم
شناخته ببادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر (که بیشتر

(۲) نسخه [۱] شاهزاده - (۳) نسخه [ج] زیب النساء .

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزانی داشته و هندوستان بما
اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضمیمه بپنجپور به کام بخش
(که برادر خود بجای فرزند می باشد) را گذراند (ما
از مقسوم و مورث خود بحصه شما می افزائیم) بهترین
شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفعانی بر سر ملک فانی جنگ کنیم و عالم
بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان
در آئیم - * ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود
دیگرے را بنظر نمی آرید *

و بعضی ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع
نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانی بار نوشته که بر
لقافه اش بخط خاص مرقوم بود السَّلامُ عَلَیکَ یا دَالِیَ الْهِنْدِ -
بهمین متمسک شد - بهر تقدیر (چون این پیغام بمحمد اعظم
شاه رسید) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم
دیگر (که بعید از تعادل و تکافو بود) * بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *

* از بام خانه تا بپای از آن تو *

درمیان آرد - و پس ازان برآشفته بایلچلی گفت این پیر

خرف مگر گاستان شیخ سعدی هم نخوانده که در پادشاه
در اقلیمه نگذچند * * بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *

(۲) * من و گرز و میدان افروسیاب *

هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کرهیی اکبر آباد تلاق
فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوج جرار باتفاق شاهزادهای
دیگر از چپ و راست رفته رسید که محمد عظیم الشان را
بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزار عظیم و
آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلوله بادلیج در
پهلوی (سمت زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قورغه
مسلم ماند اما یگراسمت از جانب پشت گوشت و پوست
گرفته برآمد - اصلا از جنگ پهلوی نپای نکرده چندان پای ثبات
افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه
همگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان
با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصه هرج و
مرج گرد آردی نموده قریب نصف شب بحضور رسید -
و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه
بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخه [ج] حرف [و] نیست - (۳) نسخه [ج] حاجو -

(۴) یعنی سنه هزاره

هزارى هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر
افتخار اخراخت - و یک کردر روپیه نقد و یک کردر (۱)
جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرى باین
عطیه عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی
مرحمت شد - و دهم ربیع الآخر ظل سبحانی در باغ
دهر آرای بعیادت او (که ازان زخم ذي فراش بود) سایه
گسترده بانواع نوازش و دلدهی (که این فتح بنیروی شمشیر
و اصابت راجی آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق
مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جمله پیشکش او (که
بده لک روپیه می رسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائی یافت -
و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه دارى اکبر آباد
بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهره
تفوق و برتری افروخت - و در سال چهارم (که خلد منزل
بقصد استیصال کردی بد مال در شاه دهرا رسیده اقامت
نمود) خانخانان بصرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان
بر سر او تعیین شد - آن نیه کار از کارزار بسیار بمکان قلم
موسوم به لوه کدهم رفته محصور گردید - افواج پادشاهی
دست از تعاقب بر نداشته بمحاصره آن قلعه پرداختند -
پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة (که جان فشانی را

(۲) نسخه [ج] کزوی - (۳) نسخه [ب] شاه دره

باعتماد تناسخ حیات ابدی تصور می کردند) بکمال رغبت
و شوق برآمده بر مورچالها می ریختند - و جمعی را کشته
بقتل می رسیدند - پس از مدتی (که آنرقه مفقود
شد) یکی از کهتریها کلابا نام تنباکو فروش خود را
فدیة آن مغربی ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش
نشست - و کژن با جوقه بر مورچال پادشاهی یورش نموده
بملک برقی راجه (که متصل بود) بدر رفت - و بعد
فتح آن مکان مردم پادشاهی کلابا را با شان و شوکت دیده
کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آردند -
خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مرور
تحسین و آفرین گردید - حکم نوبت و تیاری دیوان
عام شد - و فرمودند قفس آهنی سیخ دار زود درسم
نمایند - پس ازان (که به پرس و جو پند از روی کار
برداشتند) ظاهر شد که باز پریده و بوم بدام افتاده است -
خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت
همه پیاده شده بکوه راجه برقی در آیند - یا کون را دستگیر
نمایند یا راجه را کشیده بیاورند - و بر راجه هم نوشت که
بهبود خود در دستگیر ساختن آن محکال شناسد - گویند
هرکارهای ذوالفقار خان باشاره خان مزبور (که با خانخانان

(۲) نسخه [ب] گرو و نسخه [ج] گرد - (۳) نسخه [ج] راجه برقی *

عداوت هم چشمتی داشت) از کوهستان تا اردوی معلی
شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان
باعبار همچنین زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر
رسانیدند - و او پیدایش عرض کرد - ذوالفقار خان گفت
اغلب که این همه املی نداشته باشد - پس ازان (که
معلوم شد راهی بود) اگرچه راجه را آورده در همان نفس
آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را
خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده
دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ايام
وديعت حیات سپرد *

خانخانان بصیر متواضع و مذهب سلوک بود - اما
نخوت و غرور نداشت - در مراعات اشنائی قدیم و پاس
مراتب قدرشناسی می کوشید - حتی که بلافاصله درون ربط
با کم منصبان به تعظیم پیش می آمد - هرچند در جود
و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها
فیض عام بود - وزارت را به ستوده نامی و نیک نفسی
بی دروغی طمع و غرض سرانجام داد - وقت که چهری
سزاولان تعیین میکرد که کاند ارباب حاجت بی دستخط برور
دیگر نماند - برفع بلیه خوراک دراب از ذمه منصبداران طرفه
تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک دراب لازم می شد (هرچند که از قات
بایدایی جاگیر قلیله ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که
بنصف و ثلث خرج دراب وفا ننماید تا بصرف حوائج
از چه رسد) داروغه فیلخانه و آخته بیگی و دیگر متصدیان
به تشدد از وکیلش بازخواست زر خوراک می کردند -
و هیچ جا فریاد نمی رسید - ناچار وکلا استعفا می دادند -
می دادند - خانخانان مقرر نمود که در حین گذرا
دامها بقدر خرج دراب از قول جاگیر منها کرده تدم
بنویسد - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سذمتها بماند *

کمالات کسبی هم (که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر
کنند) داشت - شعر می گفت - میلانی به تصوف بهم
رسانیده - رساله نوشته موموم به الهامات منعمی - مطالب
عمده ندارد - نکات چند با شعر برجسته حسب حال
آورده - حرف گیران سخن ساز بعضی بالحداد و برخی بهت
ادعای معراج نسبت می دهند - حال آنکه ازین
نسبتها عاری است - در الهام (که سیر خود به بهشت
و از انجا پایان عرش بیان نموده) بلفظ رو یا مقید ساخته -
(۳)

(۲) نسخه [ج] پائینی - (۳) نسخه [ب] تا به پایان عرش *

مناجات ندارد - بله لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند دعوی بی معنی است - و موهم سوء ادب - یا وصف وفاء کوشی و کم آزادی که داشت بمقتضای حرص و شوق به نیت ابقای نام بر صفحه ایام می خراست در هر شهر و بلده حوایی و مرا و کتره او باشد - جا بجا زرها جهت ابتیاع اراضی و عمله می فرستاد - متصدیان فاعاقبت اندیش بخوش آمد و اظهار مجری زمین و خانه ها به تعدی و ظلم از مردم گرفتند - چون بنای تمام بر خرابی است پیدا است که مبتنی بران چه طرفی از استمرار خواهد بست - بیشتر مکانها مرتب نشده بانتقال بانی ازین - رای فانی از اول هم خرابه تر ماند - گویند خالخانان اکثر مکانهای نزول هم از «رکار پادشاهی خرید» - روزی مخلص خان مغل بیگ بنابر نقاض و عناد پادشاه گفت که هندوستان بفضل الهی مجمع هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را (که پادشاه هند زمین بنوکر خود می فروشد) بشاه ایران یا روم نقل کنند قیامتی دارد - پادشاه یا این همه شهرت بی خبری هوشمندانه جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتاده بیاض را بار میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر شده است فردا می میرد - باز در «رکار ضبط خواهد شد»

(۲) همچنین در دو نسخه - و در نسخه [ب] مخیری *

پسر کلانش نعیم خان پس از آن (که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجایوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتی مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیکری «یوم چهره امتیاز برافروخت - و چون نوبت جهان داری بجهان دار شاه رسید به کینه دیرینه ذوالفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه گردیده مطوق و مسامل شد - پستر در عهد محمد فرخ سیر حسین علی خان امیر الامرا بناس دیرین روابط و اشنائی بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن بود - آخرها دست توسل به عناد الملک مبارز خان داده در جنگی (که سنه ۱۱۳۶) هزار و یک صد و سی و شش هجری با نظام الملک آصف جاء صورت گرفت) حاضر بود - و در همین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزار و سه هزار سوار کسوت افتخار در بر گرفت *

• میرزا محمد هاشم •

پدر واسطه نبیره خلیفه سلطان مشهور و بعد واسطه نواسه شاه عباس ماضی است - در سال چهارم بهادرشاهی بار غربت خویش به بندر هورت برگشاد - خلد منزل محیط (۲) نسخه [ج] پادشاهی - (۳) نسخه [ب] چهار هزار و سه هزار سوار *

کم بود - بعد آگهی از راه قدر شناسی و غریب نوازی
به تنخواه مبلغ سه هزار روپیه و تعیین مهماندار اعزازش
افزود - و بنام خان فیروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت -
که هرگاه مشارالیه به احمد آباد برسد بدستور محمد امین
خان موبه دار سابق گجرات [که در عهد خلد مکن
ما یحتاج قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان (که از
ایران رسیده بود) حسب الحکم سرانجام نمود] ضروریات
او را هم ساخته و پرداخته روانه حضور نماید - خان
فیروز جنگ طفل مغیر خود را باستقبال فرستاده خود هم
چند قدم پیش آمده در خورد - و بانزده هزار روپیه نقد و
فیل و اسب قراضه نمود - و پس ازان (که میرزا قریب
باردوی پادشاهی رسید) کوکه خان نامی (که مادرش
مصلحه پادشاه بود) بهمانداری معین شد - روز ملازمت
بانواع عطایای خسروانی مبالغات اندرخت - (چون از شدت
گرما عرق ضعف بر چهره اش ظاهر گشت) حکم شد که
در خسخانه برده آب یخ پرورده بخوراند *^(۲)

دران ایام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت
درمیان بود - و محمد عظیم الشان دومین خلف خلافت
(که در مہیات سلطنت دخل تمام داشت) بر سر آن شد

(۴) نمٹہ [ج] بخوراند *

که وزارت بنام ذوالفقار خان قرار یابد - و میر بخشگیری
و موبه داری دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر
گردد - و ذوالفقار خان می گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و می خواست باین تقرب هر چه کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدع کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزاده ایران نموده یکم از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بیادشاه از جانب شاهزاده رسانیده بودند - خصوص دعوت
و تبختر بجا - مشارالیه (که سر تواضع به پادشاهزاده
فرود نمی آورد) جمیع امرا را ملول و کپییده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشا میرزا شاه نواز خان صفوی
(که همچشمی بیشتر داشت) و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود (بیادشاه عرضی نویساند - که
با پادشاهزاده در سواری و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه
بر پیشانی عرضی دستخط کرد - که با پادشاهزاده در سواری
از اسب پیاده شده آداب بجا آورد - و در دربار بدستور آمده

مجرأ نمایند و تا سه هزاری (که سبقت سلام نمایند) دست
بسر شود - چون بر سر دفعه ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز
خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد
که تا آمدن حضرت در پیش خانه خان زاده خان بنشیند -
چنانچه روز دوم میرزا پیش از برآمدن بدربار (سیده بود
که سزاوله بگفته شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در
پیشخانه خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار
میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه
روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانه او رفته عذرخواهیها نمود
اما این عرضی و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل
مجالس و معانیل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزار
سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان (که خودش درخواست
نموده بود) هر افزای یافت - مزاج زمانه ساز نداشت -
هرچند اعیان دربار بیرونی و کمی خلقی بکارش کردند لیکن
املا ازین ترش رویها مغراشکنی نخوتش بعمل نماید -
و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل بوحمت حق
پیوست - و بعد ازان که باحوالش نپرداخت - مدتی

در دارالخلافه بود - باجل مرعوب در گذشت *

خوانی خان صاحب تاریخ منتخب اللباب (که با معرر
این اوراق محبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر
کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را بار فرموده
قتل می کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از
استخوان فروشی نیاگان و نسب پرستی هیچ چیز را مشق
نکرده بود - و این همه بر نسب می بالید که گویا
مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردی ست *

* چون نگین چند توان زیست بتمام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافه دهلی رسید همراهان
(که باعید قریباً مرافقت گزیده بودند) بساجت برای
ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنج دیگر مقابل
مهند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع
دی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوشها کرد
هیچ رانشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان
آصف الدوله برآمد - که (همینکه بملازمت پادشاهی شرف اندوز
می شوید)^(۲) اول روز منصب هفت هزاری (که مقتضای دولت
هندوستان است) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تذ شده
جواب گفت - ایذجا هر پاجی هفت هزاری ست - برای

(۲) نسخه [ج] می شوند *

من چه فخر دارد - سبحان الله پس ازین (۲) که مقدمات
ایران برهم خورد - و دولت مغویه باغتنام رسید (بعبارت
ازین سلسله رخت سلامت بمامن هندوستان کشیدند - چون
سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داری نصیحه ندارد
بعان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند)
نماد - هر کدام بناحیه شتافته به بعض انتساب بخاندان علیه
روزگار دست آوردند - غریب تو آنکه برخه بتزویج دختر
خویش خود را بآن دردمان بسته خلیفه سلطانی را نمودند -
چنانچه یکی از حکام بنگاله با یکی ازینها وصلت نمود - و بعد
ازان ظاهر شد که مدعی کاذب است - و همچنین در دیار
دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پاره عزت یافتند - پس
ازان (که میوزانیات واقعی این سلسله رسیدند) معلوم همگذاشت
شد - که آنها اصلا نسبت به این خاندان ندارند .

• محمد مراد خان •

پسر مرشد قلی خان محمد حسین است - جدّه مادری او
باسم ماه بانو - که تربیت کرده نجیبه بیگم خاله خلد مکان
بود - آخرها در محل پادشاهی اعتبار بسیار بهم رسانیده -
ازین رو خان وزیر و میر ملنگ همشیره زاده او (که
میر بخشی کام بخش شده) بخطاب احمد خان مخاطب
(۲) نسخه [ج] پس ازان - (۲) در نسخه [۱ - ج] لفظ [یک از] نیست .

گردیده در محل پرورش یافته به نشو و نما رسیدند - پدرش
مرشد قلی خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام
ابتدا مشرف غسلسخانه بود - سال بیست و هفتم (که برای
وصول تتمه پیشکش ذمه ابوالحسن تعیین گشت) ارشاد
شد که چون ترا از خانه فادان مرضی شناس خود می دانیم
باید که (چون دیگران بطمع مال فریفته شده) به خورشامه
او نپردازی - بلکه در حرف بی محابا پیش آئی - و
درشتی نمائی که او هم با تو درشتی کند - و مارا حجتی
برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی
پادشاه در کلمه و کلام بی باکی کرده و ملزم ساخته - و
ابوالحسن مسامحه نموده - گویند (روز از زبان ابوالحسن
برآمد که ما هم پادشاه این الکّه محقر گفته می شویم -
میرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه
بر خود نمی رسد - و همین امور باعث ازدیاد گرانج خاطر
عالمگیر پادشاه می شود - ابوالحسن گفت که میرزا محمد
این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشویم
حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت -
بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان
استسعاد پذیرفته به واقعه نگاری کل دکن سرورازی داشته -
سال بیست و هفتم (که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم (ام دره تعیین فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده
ضمیمه آن ساخت - و پستور (که شاهزادگان مذکور بر سر
ابوالحسن (رأه شد) دیوانی فوج خانبها بهادر بر تعلقات
سابق او افزود - و در یکی از جنگهای آنجا نامبرده
چهار عقیدت را بگلگون زخم آراست - و پس ازان (که
شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم
او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده
نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - (از آنجا) که این
ملح پادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح
بجایبر لوی عزیمت بجانب گولکنده برافراشت (بخان
مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش
منشور تاکید مایل گردید - ابوالحسن بامید موهم نه خوانچه
جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده
قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام می شود با جواهر
مذکور مقیم سرکار خود همراه داده روانه حضور سازد - اتفاقاً
متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگی میده برای پادشاه
ارسال داشت - معادت خان هم چند کبار و ذالی از جانب
خود بحضور زاهی گردانید - درین ضمن (که آمدن پادشاه
بدان سمت به یقین پیوست) ابوالحسن از خان مذکور
تقاضای جواهر خود نمود - و فوجی بر خانه او تعیین کرد -

و در روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست
نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما
(چون از روی منشور پادشاهی توجه مویک ظفرکوب باین
طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های
جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است -
ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن
حاجب دست آریز برای استیصال شما نخواهد بود -
ابوالحسن دست از برداشت *

بعد فتح گولکنده بخبر آن (که او از نیک سرشتی
ندی خواست که بانی آتش افروزی شود) دوسه مقدمه را
بحضور نوشت - و از خارج بعرض رسید - بدایه عتاب
در آمد - و بکمی دوسه دو صد سوار و سلب خطاب
تنبه اندرخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های
جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود)
بکارخانه داران بهیارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک
سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدرشناسی
فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند -
و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده
خواست بخطاب پدرش بر نوازند - او خانی بنام خود
در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خاند مکان بصبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیکری
بمنصب هفت مدعی چهار مد سوار رسیده - و بمحض
مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاری و سوانح نگاری
بلده و پرگذاشت موبه احمد آباد از تغییر چندین کس بانضمام
فوجداری^(۲) کورده و تهاصره مضاف موبه مزبور لوای اعتبار
بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه
رسید [هر چند از ایام شاهزادگی تا وقت مهم حیدر آباد
(که مومی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری فوج شاهي^(۳)
مامور بود) حقوق نیکو خدمتی در جناب پادشاه ثابت
داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خانی ممتاز
بود) اعتماد خان نامی بوسیله ذوالفقار خان (که از هم از
تبدیل خطاب غافل شده) بعرض رسانید [که محمد مراد خان
با بخشی کام بخش قرابت دارن - و بتعلقات موبه احمد آباد
(که ملک سپاه خیز است) مامور] بنابراین از خدمات
معزول و طلب حضور گردید *

[هر چند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او
(که فی الحقیقه ساخته بد اندیشان بود) خاطر نشین
پادشاه گردانیده حکم بحالی تعلقات فرستاد] اما او بنابر
اثبات براءت ذمه خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سان

(۲) در [بعضی نسخه] کورده - (۳) نسخه [ج] به وقایع نگاری *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت
و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار و در عرض مکرر دو هزار و هزار و پانصد سوار
و تقویض خدمت داغ تصحیحه حضور سرافتخار بر افراشت -
سال سیوم هنگامی (که پادشاه بعد انقراض مهم کام بخش از
حیدر آباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت)
او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار سوار و عطای
نقاره و تقرر موبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما
[چون بنابر بے سرانجامی (با آنکه ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ اعانه نمود) نتوانست بتعلقه شتانی [لهذا
به نیابت موبه داری اورنگ آباد (که اماله به بهادر مذکور
تعلق داشت) چهره عزت بر افروخته بدان موب مرخص
گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم
مطابق سنه (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و در
هجری برحمت حق پیوست - در جرأت و کارطلبی یگانه
بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود)
بغظمان اکثر موبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را
بامید نوکری روانه حضور سازند - محمد مراد خان (که
دران وقت فوجداری کورده و تهاصره داشت) بعد اطلاع
عرضی نمود - که هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند) بندگان را سایه دیوار گوید و بآرام نشستن گوازا
نیست - هر قدر حکم شود از عمل زانگان این افواج همراه
گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب
تحصین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعه صدر نوشت -
و تشیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار
احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته)
صدور یافت - و حواله عرضداشت محمد مراد خان مندرج
گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنه شهر تهدید
نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند -
خان مذکور بعد معاینه این حال ناچار شده بشخصه (که
سابق بخشی خانه شجاعت خان بود - و از چنده بنابر
ناخوشی دست از روزگار او کشیده) در ساخته برآمده
سر منلی آردنهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد -
و روانه حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت
در محاصره قلعه برناله صاحب ملجاء گردید *

روز یکم از پسران او از مورچه بر سبیل تفرج برآمده
عقب گرمیشها (که در صحرا می چریدند) تیر و کمان
بدست طی مسافت نمود - چون گرمیشها از قلعه بود
براه معهود بالای کوه برآمد - او ازین معنی پدر را
آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمره
کوه مورچه قائم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کرمک

معروض داشت - پادشاه (روح الله خان و تربیت خان را
برای کرمک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهران
بعل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کرمکی^(۲)
شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمایند که جا قابل
قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او
بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچه
خود بیاید - اما پادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکارها
معلوم گردید - (روز دوم) که خان مذکور خلاف معمول
تذبا بمجرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما
نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان
حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجیه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام
حکایت حیدر آباد روزی در مجلس ابوالحسن (که
فضای آنجا فراهم بودند) تقریب خویبهای عالمگیر پادشاه
بیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه
و والی ایران بذات خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه
بغزاع کشید) حکم شد - که اسبان مرسله والی مذکور را
ذبح نموده بقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی
این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایتم

(۲) نسخه [ب] کرمک - (۳) نسخه [۱ - ب] نماند *

بغضلا و ملحا تفهیم می شد - خان مذکور گفت که درین امر رایی ایران بهیچ وجه دخل ندارد - اصل آنست که آخته بیگی اسبان مزبور را وقتی (که پادشاه بتلاوت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تلمه مغتان را بر فردا موقوف داشته بملاحظه اسبان متوجه شود - درین ضمن آیه قرآنی متضمن احوال سلیمان علی نبینا وعلیه السلام (که در ملاحظه اسبان پیشکش نماز سلت و بزوائمه فرض قضا شد - و آن حضرت در کفاره آن اسبان را مذبح ساخت) بتلاوت در آمد - بنابراین آبدیده گردیده بجهت تذبیه نفس نسبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسبان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آبان تازه آباد شده) هیچ محله نبود که خالی از حویلی یکی از امرای ایران باشد - و آن محله بغام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بغابر ازدهام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک در اسب ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشته وقایع نگار بمسامع خسروانی رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایامی (که ابراهیم خان زیک مرده دار کجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بهدار بخت طالب حضور

گردید) محمد مراد خان (که فوجداری کرده و تهاشیه داشت) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت [همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان (که بار رسیده بود) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - (چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است) گفت که که امر ضروری است - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلوی عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتی در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشت بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلان مردم قدر حضرت عالمگیر نمی داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهید دید که یا کدام دیوانه سروکار می افتد - محمد مراد خان اخلاف و صایا بسیار داشت - پسر کلانش جوان علی خان خط نسخ و ثلث خوب می نوشت - در پیرانه سری بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آبان کنج عزمت گزید -

و عبیه کلانش به میر حسن خلف امانت خان میر حسین منصوب بود - آزاد اخلاف دیگر هم در گجرات و ادرنگ آباد باقی است *

• میرزا شاهنواز خان صفوی •

صدر الدین محمد نام پسر میرزا سلطان صفوی سب - یادگار سلسله صفویه بود - بدستگیری بخت بلند پایه امارت خویش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانید - اما خاتم دود خویش گشت - بعد از تا حال ازین خاندان کسی رایت بلندنامی نیفرخت - بالجملة مشارالیه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به یساقهای دور و نزدیک تعیین می گشت - در سال بیست و ششم جلوس خلد مکان بخطابه خانی و فوجداری رام گیر صدر نشین عزت گشت - پس ازین بفوجداری ایرج بهاندر مضاف صوبه آگره و پستر بفوجداری بونار متعلقه صوبه برار تعیین گردید - و در سال چهارم از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندیس و اضافه پانصدی بمنصب دو هزاره اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشیکری سیوم تحصیل ناموری نمود - و بافزایش لفظ میرزا بخطاب صدر الدین محمد خان صفوی بزرگی افزا شد - هنگامی که موکب پادشاهی از سواد بهادر گده (که

(۲) نسخه [ج] رامکر و در [بعضی نسخه] رامکیر •

چندت معسکر والا بود) بعزم تسخیر قلعه کندانه رکضت نمود [احوال و انتقال در بهادر گده گذاشتند - و بخشی (۲) الملك میرزا صدر الدین محمد خان (که بعنایت سلطانی پیایه در هزار و پانصدی هشت صد سوار (سیده بود) باضافه (۳) پانصدی دو صد سوار بمنصب سه هزاره سوار و فیل کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثانی غایبانه بخدمت بخشیکری دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور گردید - و بعد فتح واکن کیره بافرزنی پانصدی دیگر مرتبه افزا شد *

پس از واقعه ناگزیر خلد مکان بهمراهی محمد اعظم شاه شتافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه کشته گشت اکثر امرای خلد مکانی و والا شاهی با بهادر شاه موافقت بلکه مسابقت نمودند - و معدودی از میان بدر رفتند - مگر خان مذکور (که زخمی بر داشته در معرکه ماند) چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهی گردید [به بحالی خدمت سابق و منصب پنج هزاره و خطاب حسام الدوله

(۲) نسخه [ج] احوال و انتقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگیری] دو هزار و پانصدی هشتصد سوار بود - پانصدی دو صد و پنجاه سوار اضافه یافت •

میرزا شاهنواز خان مفری رایت بلند نامی [افراخت] و در کمال اعزاز و احترام می گذرانید - و (چون در مواد لامر شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعه سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین تیزی و صف [رائی] با یک دیگر چسبست بستند) ^(۲) هر یک از امرای پادشاهی با هر که از پادشاهزاده ها ربط و اخلاص داشت رفاعت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزی (که ایام بحران و آشوب بود) مومی الیه از نزد شاهزاده مذکور برگشته از نزدیکی دایره جهان شاه می گذشت - مردم او بغلط ناکهانی بر سرش ریخته باره باره کردند - و بقوله روز جنگ (چون کار عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندد - دران حین و بیص مردم یکمان او را زیر شپه تیر گرفتند - هر چند فریاد زد که من اراده جنگ ندارم کسی نشنید - بر فیلس برآمده حربه ها زدند - مرد بی سون و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوری و کم طعامی او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدری کباب و قدری پلاؤ و قدری قلیه طیار می کردند - در سیر خورزان بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقات آورد *

(۲) نسخه [۱] یک دگر - (۳) در نسخه [ج] لفظ [هریک از] نیست *

* مکرم خان میر اسحاق *

دومین خلف شیخ میر است - همین عقیدت و کار طلبیهای آن مبارز بصالت نشان آنهمه دل نشین عالمگیر پادشاه بود که بیک نیکو خدمتی (که در میثاق جلوس از جان عزیز خود را بکار دلی نعمت ایثار نمود) حق عظیم بر ذمه خود بر شمرده اخلاص را مشمول انواع الثقات و تربیت گردانید - مشهور است که ایضا را پادشاه صاحبزاده می گفت - ازین بود که این الثقات مغروران با آقا هم ناز خانه زادی می فرورختند - و بمزاج زمانه بی نبرده از بی نیازی سر بکمر فرود نمی آوردند - و غیر از گوشه نشینی و انزوا بکسر نساختند - بالجمله میر اسحق بمنصب عمده و خطاب مکرم خان مرفرازی یافت - و بدادرونگی بندهای بجلو عزت اندرخت - و در سال هیجدهم (که گل زمین حسن ابدال معسکر پادشاهی بود) ^(۳) خان مذکور با برادر ^(۴) خودش شمشیر خان محمد یعقوب و فوجی شایسته به تنبیه افغانه مامور گردید - خان مزبور از سمت کتل خالوش ^(۵)

(۲) نسخه [ج] بر ذمه خود شمرده - (۳) در [مآثر عالمگیری] - مکرم خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب با فوجی شایسته مامور گردید - که از سمت کتل خابوش به تنبیه افغانه پرداخت - (۴) نسخه [ج] خرد - و در [بعضی نسخه] خرد - (۵) نسخه [ب] خابوش - و در [بعضی نسخه] جانش *

در آمده مکرر با غنیمت نبرد ازا گشت - و اکثر آنها را اسیر
و موطن آنها را بے سپر ساخت - روزی شورش انگیزان اول
خود را نمودار کردند - از ازانها شماره بر نداشته بیمحابا
خود را بر غنیمت زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا
دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند)
حمله آور شدند - و فرزندان کوشش و کفش از طرفین
بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ مهر
پای ثبات افشوده با جمعی کثیر راه فنا پیمودند - و
بیشتر از بے آبی و راه نیایی بیابان مرگ گشتند - مکرر
خان با برخی به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت
خان تهانه دار بلجور رسانید - مومنی الیه قدم او را گرامی
داشتند بانواع موافقت و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم

(۲) در [مآثر عالمگیری] روزی شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار
کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیمت میزدند - نخست
فیروزمند میگردد - سپس دو فوج ناممرد (که دو طرف کمر کوه پنهان بودند)
بر حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور می رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله
داماد شیخ میر بچیش رگ غیرت پای ثبات محکم می کنند - و مردانه شربت
و اسپین می نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از
بے آبی و هیچ طرف راه نیایی بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد -
مصیبت سخت بر خرد و بزرگ میگردد - مکرر خان با زندگی نصیبان دیگر
برهنمائی واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه دار بلجور می رساند -
(۳) نسخه [ب] دانسته - (۴) نسخه [ج] مرافقت -

روانۀ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم
خان بدادریگی گرز بوداران مراعتبار بر افراخت - و در
سال بیست و سیوم بوقت معارفت از اردیپور رانا بصوبه
اجمیر مشارالیه به تنبیه مفسدان طرف بدعنوان متعلقه
چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر
بنابر جهت مورد عتاب گشته چندی از دولت کورنش مهجور
ماند - و بتازگی در سال بیست و ششم بادراک ملازمت
نامیه سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت -
و در سال سی ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب موبکی
ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم موبه
لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته
استعفای نوکری نموده در دار الخلافه منزوی و موظف
گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات
کهندون (که در نزدیکیهای قلعه پرناله است) بحضور
رحیمه روزی چند مشمول مراسم خسروانی بود - (چون
مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب
تکلیف بمیان نیامد) عنان مراجعت بکوشه انزوا یافت - و
ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفرامخت و آسودگی
می گذرانید - و از اندرخته ها حویلی و داکین خرید - خرچ هم

داشت - و خالي از کمال نبود - خود را موفي مي گرفت -
و همه ارست مي گفت - و درين امر مبالغه مي نمود -
قواب آصف جاه (که در عهد بهادر شاه روزي چند در
دار الخلافه گوشه نشين بود) خود مي فرمود - دران آدان
بخدمت مکرم خان رفته استفاده ميکردم - در زمان محمد
فرخ سير بسير عدم قدم برداشت - لاوگد بود - عبید الله
خان نامي متبذای او مشهور است - سيد حشمت الله
خان (که درين ايام از جانب آصف جاه بوکالت دربار
پادشاهي متعين است) پسر ارست *

[چون اکثر بطالت به مهوسي و کيميا دوستي مي کشد -
و بسيار دیده شد که اين شغل سراپا اميد در رفع بيکاري
اثره دارد] مکرم خان هم ازین سودا خالي نبود - در اواخر
عهد خلد مکان طرفه واقع روداد - که از سوانح^(٢) بعرض
پادشاه هم رسيد - و خواص خان در تاريخ خویش آورده -
که من از شخصه (که از جانب محمد يار خان ناظم
دهلي جهت تحقيق اين خبر نزد مکرم خان رفته و
زبانى خودش امضا نموده) شنيدم - چون خالي از اعتماد
نبود ثبوت مي افتد - پس ازان (که خان مذکور بتلاش
کيميا شهرت گرفت - و کارخانه دستکاري گرم گرديد) فقير

(٣) نسخه [ج] سوانح نگاران *

مرواض مشايخانه سر و شکل آمد - و براستي و بے نيازى
خود را نمود - و نهايت باحتياط ظاهر کرد - که من مرید^(٢)
قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم^(٣)
مناعت مبشر شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفریب کاري
(چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مکرر قدرے طلا را
با دستکاري دو چند بنظر در آورد) که مکرم خان بوی
گرديد - و هر چند درين مدت تکليف و تواضع ميکرد اصلا
اعتنا ندي نمود - و از جميع تنعمات مستحضر بوده بمقدار کمه
از چیزهای سهل بسند داشت - و هرگاه ذکر تعليم بميان
مي آمد بروز (خصت مي انداخت - تا آنکه روزي گفت
ديگه بديار کلان آردند و تا دهنش یک ته اشرفي^(٥)
و یک ته پل سیاه بالای هم چيدند - و بگل حکمت گرفته
آتش بر افروخت - چون ثلثه از شب گذشت آرازي مهيب
ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوس برهم زده
گفت خيله نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون کودک
سیاه چرده جبرود اصلاح آن ميشود - مکرم خان گفت چگونه
مجاز سفاک خون ناهق توان شد - از هر بايد گرفت^(٦) -

(٢) نسخه [١] من مرید حضرت غوث الثقلين ام - (٣) نسخه [ب]
پيشرو شده ام - (٤) نسخه [١] منعمات - (٥) نسخه [ب] پول سیاه -
(٦) نسخه [ج] بايد گذشت *

فقیر بهم برآمده گفت از شما می‌شود^(۲) - چند اشرفی را گرفت و بیرون رفت - و بعد در ساعت طفلی گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کارده رانده قطره چند از خوش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانه نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیدند بوقها بآواز در آوردند - که فقیر دزد طفل بیچاره را همین ساعت برداشته درین کوچه آمده و ازین خانه درنگذشته - آنرا گرفته بدهید که مادر و پدر آن مظلوم بی طاقتی می‌نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامی هر چند بزر خطیر تطمیع می‌نماید دست از شور و غوغا و تافا بر نمی‌دارند - و آن محضال نیرنگ ساز ابرام دارن که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اِن شَعْبَدَه باز خود برآمده گفت - اینک حاضر - پادها دست و پایش بسته سیلی زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت^(۳) (چکنم) نشسته گاهی انگشت حیرت بدهن دارد و گاهی دست ندامت بدندان می‌گذرد - همین که سپیده صبح دمید که را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - ازاں هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخه [۱ - ب] بهمند - (۴) همچنین در هر سه نسخه

و پرسیان شدند - هیچ کس چیزی نگفت - ازاں مذبح خبر گرفتند - نیافتند - حیرت بر حیرت می‌افزود - بهتر آتش دیک سرد نموده چون کافتند بجای اشرفی سنگریزه یافتند - هرکه از خان مذکور می‌پرسید میگفت بهای تماشائی بود که از دیدم *

(۲) * میر ویس غلزی *

غلزی قوم سمک از افغانه - اینها در نواح زمیادار سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی (که گرگین خان والی گرجستان پیکار بیکی قندهار بود)^(۳) گرجیه بهمراهی او دست تملط بر افغانه دراز کردند - میر ویس (که رئیس قوم خود بوده) ببازگاه شاهی بذا بر ظلم و فریاد شناعت - چون مزاج شاه قسمه حلیم و سلیم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کار نمی‌داشت - از سیاست (که لازمه سیاست است) دست بردار گردیده خونی را بدعی نمی‌پسند - و دیک قصاص از سرکار خود می‌داد - لهذا سختی عمل باذهاب هیبت از قلوب راه یافته هیچ کس مطارعت احکام شاهی نمی‌کرد تا بداد دیگران که پردازند - لهذا میر ویس بمشاهده این احوال راه مکه معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِیْفًا) پیش گرفت - و پس از معاودت از انجا بوطن رسیده در

(۲) در [تاریخ ایران] غلزیائی - (۳) نسخه [ب] برجستان *

مصدق قابو بوده در سنه (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست و هجری هنگامی (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکری در مقام ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش با تمام رسانید . و در قندهار مستقل شده عرضداشت با کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت . و اظهار (سوخ نمود . پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران داشت . و برای رفع کدورتی (که ما بین خلد مکان و شاه عباس ثانی بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان به میان آمد) توطیه ها می انگیزخت] صلاح وقت دانسته او را بمنصب پنج هزاره و خطاب پادشاه نواز خان برخواخته سغد قلعه دارایی قندهار فرستاد . و بدست تاجار بشاه سلطان حسین پیغام داد . که افغان نمک بحرام سلوک نالایق بآن درگاه بعمل آورده . می باید آنچه لازمه کیفر او باشد زود بدان پردازند . و از کمک اینجا خاطر جمع دارند . شاه سلطان کیخسرو خان برادرزاده گرگین خان را با فوجی جانب قندهار تعیین ساخت . او آمده بمحاصره پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت . بعد ازان محمد زمان خان شاملو قورچی باشی بدین کار دستوری یافت . اتفاقاً تا وصول بدان جا در عرض راه کاسه عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخه [ب] بهمان آمده بود *

میرویس هشت سال راتق و فائق مهمات آنجا بوده گوشه فنا گزید . و پس از برادرش عبدالعزیز بر سریر حکم رانی نشست . و بعد یک سال محمود پور میرویس با چند کس از حواشی او ساخته او را بقتل رسانیده رایست حکومت بر افراشت . و [چون در هرات هنگام ابدالی (که شیعه ایست از اقوام افغان) بلند شد] عبدالله خان ابدالی با پسر خود اسد الله (که بهمین مظنه چندی در هرات عباس قای خان شاملو حاکم آنجا مقید داشت) از محبس گریخته با اجتماع جمعیت پرداخته اول قلعه (سفار) را بتصرف آوردند . و در سنه (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجری بلده هرات را گرفتند . و اسد الله بر قلعه فراه (که بتصرف غلزیان بود) بغفلت ناخته متصرف شد . بعد از چندی محمود غلزی بقصد استرداد فراه شتافته ما بین فراه و زمیادور با اسد الله بجنگ پیوسته نامبرده را بقتل رسانید *

* ع *

* اسد را سگ شاه ایران درید *

(۳) تاریخ این واقعه است . ازان (که قلعه مزبور استحکام داشت) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معارفت نمود . و آنرا از جلایل خدمات شمرده بشاه سلطان حسین

(۲) نسخه [ج] زمیادور - (۳) یعنی سده هزار و یکصد و سی و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میروسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انکاشته محمود را به صوفی صافی ضمیر ملقب و به حسن قلی خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانه تنبیه ابدالی هرات بهیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستری باستماع هنگامه بیچن سلطان (۲) لکزی ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالی دیده با اتفاق چند کس افغانه درونی را کشته خود هم بر دست افغانان بیرونی مقتول گردید) بقندهار معادرت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفریض قلعه برانجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غلزی اقبال این معنی نموده عازم اصفهان شد - به چهار فرسخی اصفهان رسیده با فرج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنه (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سی و چهار هجری شروع در محاصره نمود -

(۲) همچنین در دو نسخه .

و کار بر مردم آنجا قسمه تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنه (۱۱۳۵) هزار و یک صد و سی و پنج هجری شاه را پیش او برده تاج خسروی را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعیین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بهیارے از امرای درشناس و تمام اولاد و احفان صفویه را از هم گذرایند - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائی بر افراخت - پس ازان عارضه جزون و فالج برو طاری شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنه (۱۱۳۷) یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری اشرف ابن عمش از گوشه خفا برآمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بزار و قم و قزوین و طهران تا پول کربی (که سرحد عراق و خراسان است) بقبضه اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچی از جانب سلطان روم پیغامهایی درشت متضمن گزاره گزیدن از فرمانروائی رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را (که در اصفهان می بود) از تن جدا ساخته نزد ایلچی فرستاد - لهذا افواج روم بمقابله او

آمده جنگ رو داد - و آخر در میان شکست یافته بمصالحت پرداختند - پشتر با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت - و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و جا نیافته متصل قندهار (که بنابر کشتن محمود روی رفتن آنجا نداشت) رسیده عزم بلرچستان نمود - حسین برادر محمود غازی باستماع این معنی ابراهیم نام غلام خود را با فوج بر سر او فرستاد - ابراهیم باز رسید - و اشرف بضرب تنگ ابراهیم - سنه (۱۱۴۲) هزار و یک صد و چهل و دو هجری به نیستی سرا رو کرد - همین مزبور چنده در قندهار بود - آخر قلعه مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدری را چنین پسرش شاید - بل در استغنا و بی نیازی از هم گذرانید - هیچ مناسبتی باهل روزگار نداشت - هر چند بدینیا پشت پا میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آریخته - و هر قدر دست رد بر سینه درگت می کشید دست زنان رو بر آستانه او مالیده - (اگرچه پدرش ایام زندگی را آزادانه صرف عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید) اما این در عین مسخر و هوشیاری و پاس قاعده دانی و حفظ ضوابط پیش از آسودگی و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگی

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری (که هنوز پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدی نو سوارا شده بصیغه میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک همین الدوله آصف جاه است] که (از پس فریبی و تنومندی منزوی بوده) روز اعیاد و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهی ادخار جمعیت می نمود [که خدا شد - در سال بیستم و یکم بداروغگی زرگرخانه سرکار والا استیاز یافت - و پستور داروغگی قورخانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکی عزت اندوخته بخدومت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داری و تن آسانی یک ماه و دو ماه بدربار نمی رفت - تا آنکه پیش منصب ذوالفقار خان نصرت جنگ (که بسرفوجی نام بر آورده همواره در جلدوی مالش اشقیا و تسخیر قلاع دکن اضافه ها یافته - باوصف آنکه از هم به تکرار اضافه ها بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده) در عالم هم چشمی و هم سری نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفا نوکری نمود - و بران اصرار درزود - پادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نماید - شاهزاده هر چند گرم التفاتها بکار برد اصلا فریفته

(۲) در [مآثر عالمگیری] محمد یار واد اعتقاد خان چهار صدی نو سوارا شده *

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من درین مرتبه نیست که به میانجی گری شما اصلاح پذیرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گله بهیار کرد - پادشاه فرمود که می خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر بار رسید عرض نمود که همه مردم را بر طرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانی از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد (چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهاد نوکری نیست) برخصمت دار الخلافه مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده ندید - حتی که از پیش خیمه او گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر در پوسته آزادی و استغنا مشق استقامت می نمود - چند ماهی به بیکاری بر نیامد که بختیاری و اقبال یادری کرد - در سال چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از پیشگاه سلطنت و جهانبانی بار سال فرمان صوبه داری دار الخلافه از انتقال علین خان خوایی دامن مقصود بدست افتاد - و چهره مطلوب بنظر آمد - باضافه پانصدی پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزار دوی هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مرادآباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد) بانضمام صوبه داری موقوف گشت - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زمانی یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر میزبان سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال می لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لایبی گرفتند) تن در داد] اما خود باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشارالیه مقرر بود - (چون فویت سلطنت جهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغرایاد باستقبال شتافته همان روز در نیمدت آصف الدوله را هم دید - و بحوالی

خویش آمده نشست - ذوالفقار خان (که دران وقت وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و نظر بر (دین) او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمی رفت) جمدهر از کمر او کرده رفت - (در) (که پادشاه محمد فرخ سیر بهم عذائی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس شهر سرسواری ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانه خویش برگشت - هر چند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام صوبه داری گاه بیگاه مقدمات جز باو رجوع می شد - و دران هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات باره بجان آمده در مدد پیش آمد امرای عالمگیری شد) خانسامانی را از انتقال تقرب خان شیرازی بابرار و سماجت بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - كَلَّه كَيْفَ مَا اتَّفَقَ پیش پادشاه می رفت - و هرگاه بچهروی خانسامانی رفتی فرود نیامده پالکی سواره دستخط میگردید - و برای پالکی ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هر چند کار نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دوسه مرتبه بطلب باریاب پادشاهی شده - بوقت موعود داعی حق را لبیک اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جوانی

در گذشت) پسر نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حویلی و دکان بسیار در دهلی داشت - مردم در وجه کرایه آن مبالغه ها دارند *

* میر جمله خانخانان *

(۲) عبد الله نام مرد ملای بود دوران را - کسی بزیانی خود او نقل میکرد - در ایامی (که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت) (در) بر هبیل تفنن با جمع بسیر باغچه بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاری در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلی طی مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که بدین ملک رسید) ابتدا تعلقه قضای جهانگیر نگر عرف قهاکه مضاف صوبه بنگاله یافت - پستتر قاضی بلده عظیم آباد پتله گردید - و در ایامی (که محمد فرخ سیر به پتله رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کرب ساخته همراهی رکاب گزید - و پس ازان (که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزی نصیب شد) او بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندی اندرخت *

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی داک داشت
اما بمحریمیت فرق الفرق اختصاص گرفته دستخط پادشاهی
باختیار او قرار یافت - (از آنجا) که مغل عجز طبع یک
دفعه باین دولت عظمی رسید بود (از تسلط سادات باره
(که پیش حسن خدمت خود گفته هیچک را بخاطر
نمی آوردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته
به پادشاه می رسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و
هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاحت و غمازی
بر آمد - و این معنی باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله
خان و حسین علی خان گشته از آمد و رفت دربار پای
کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم
دکن بامیر الامرا حسین علی خان تعلق گرفت) او برفتن
دکن راضی نمی شد - تا آنکه میر جماله بصوبه داری پتنه
سورفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فرج
بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهده طلب بر آمدن
متعذر گشت - بذابران سراسیمه شده مخفی در پالکی
برده دار نشسته روانه حضور گردید - در آن وقت (که در حضور
برهمنی صحبت سادات در داده هر روز به بد مظنکی
می گذشت) پادشاه او را رو نداد - ناچار پیش سید عبد الله
خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزیین نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگام تقاضای طلب خود
کردند - ناچار خانه محمد امین خان بهادر رفته پناه جست
پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائی کرده
تعیینات موبه پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار
پادشاهی دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه او
پیش سادات باره آمده بخدمت مدارت کل چهره عزت
بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد
غردوس آرامگاه در گذشت - در موبه داری پتنه از مغلان
همراهی او ظلم کالی بر رعایا و سکنه آنجا گذشت - و خود
هم طریقه رحم و مروت و عاقبت اندیشی نداشت - با اینهمه
در امرای کار هرکه با او رجوع می نمود میادرت میکرد *
(۲)

• مرحمت خان بهادر غصنفر جنگ *

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلی ست - سال چهل و
هشتم جالوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار
صد سوار علم کامیابی بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر
بفوجداری و قلعداری ماند و مضاف موبه مالوه مقرر گردیده
به تنبیه و قادیب متهمدان آن زمین پرداخته نامه بمردانگی
بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور (که حسین علی خان

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ میر بادشاه - (۳) نسخه [ج] بلو -

(۴) نسخه [۱] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانه دار الخلافه شد (با آنکه او سر راه بود) بنابر
 وفور غیرت یا نظیر برین که پادشاه را از خان مذکور
 خوش نمی دانست [بعد از تمارض ملاقات نکرد - حسین علی
 خان بعد رسیدن به حضور او را معزول ساخت - و برای
 دهانیدن عمل بمنسوب] بنظام الملک آصف جاه (که دران
 ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه او را معقول کرده
 از قلعه طلپ داشت - و چون روی رفتن به حضور نداشت
 بقلعه داری سرونج و غیره محاللات متعلقه صوبه مالوه معین
 گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود
 نامبرده هم همراهی گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک
 ساخت - در جنگ سید دلار علی خان سوداری دست چپ
 بغلام او بود - تردیدت نمایان نموده خود را بخواهر هراول
 رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و
 در نبرد عالم علی خان نیز مساعی جدیدی بکار برده دقیقه از

(۲) در تاریخ مظفری [چون حسین علی خان بقصد دستگیر کردن محمد
 فرخ سهر از دکن روانه حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعه
 ماندو واقع صوبه مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کالان بقلعه داری
 و فوجدارانی آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازی
 مزاج حسین علی خان خود را پیش او نتوانست رسانید - از آنجا که بغض
 و مداومت این حرکت در دل حسین علی خان متکون بود و قتیکه زمانه جام
 موافقت بکام هر دو برادر پیوسته جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳)
 یعنی خواجه قلی خان .

زد و خوردن فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهازاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر
 غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگان تفوق
 جست - و با راولان خاندیس بتنبیه پیش آمده تردیدت نمایان
 نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپودازانش به آصف جاه رسید)
 عرض نظم خاندیس فوجدارانی بکلان با بحالی جاگیر چهارده لک
 روپیه بغلام او قرار یافت - او دلنهای نشده باستماع استقلال
 فردرس آرامگاه و برهم خوردن مقدمه سادات باره به حضور
 شتافته چند بفرجدارانی میرواب و پشتر به صوبه داری بکنه
 حرمايه مباحات اندرخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش
 بقاد الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور
 خان مفدر جنگ بود) مدتها بخیابان خان مزبور حراست
 آله آباد سرانجام می داد - و در هنگامه احمد خان بنگش
 سرشته تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افغانه
 نگاهداشت *

* مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطه (اقم سطور است -) چون والد
 بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضه رضوان
 نقل فرمود (پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هر یک از
 اخلاف ذی اوصاف و منتهمان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیرمال را در خور حال به افزونی مقام و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نونهال چمن سیادت در ریعان شباب باضافه منصب سرافراز شده نخست به بیوثانی موبه بیجاپور و پستور بفوجداری جالناپور موبه خجسته بنیاد بانضمام برگذات دیگر سرمایه عزت اندوخت - و دران ایام (۲) که سواد برم پوری اقامت جای معمر پادشاهی بود) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پوری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند (چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و مهیا کشی اعتیاد داشت) یکی از نمایر وزیر خان شاه جهانی (که سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال نمود - داروغه داک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالعه به ارشد خان یزنه او (که دیوان خالصه بود) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تأمل (با آن همه تشرع و احتیاطی که داشت) بمحض حمن ظن بحال پدرش و حقوق نیکوخدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

(۲) در [بعضی نسخه] برم پوری - و در [متأثر مالک پوری] برم پوری و برهن پوری مسمی به اسلام پوری *

بنویسد که هر دو خانه زاد اند - نباید که خانه زاد در حق خانه زاد چیزهای مستقیم و ناپسند بحضور نویسد *

[چون شاهزاده محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه (که رهگرایی موبه ملتان بود) دارد شهر گردید] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراران عواطف و مهربانی و وفور اکرام و قدردانی اختصاص گرفت - بدو سه روز در خور ساز صحت بمرتبه کرک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاج و اقتراح خواهان موافقت او شد - مکرر استدعای این معنی بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانبانی دیوانی موبه ملتان و قندهار و ما یضاف الیهما از بهکر و سیوستان و غیر آن ضمیمه دیوانی فوج بغام آن راستی منش تفریض یافت - چون به ملتان شتافت ازانجا (که مزاج طرفین بدوام تجرم و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علت ضم گردید - و اتحاد مشرب خصومت افزود - بمجالست بزم خاص و محرمیت تام امتیاز اندوخت - و با این همه بدستور دیگر عدهای آن دولت (که محیی و ذهاب مستورات خویش را در محل شاهي ناگزیر امارت خود می دانستند) با آن (که یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطریق سیر قدوم فرمود) با رمنف ایما مجوز آن امر

غیر مستحسن نگردید - و در مهم بلوچ (که از کارهای دست بسته شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش می نمود) پس ازان (که افواج آن بومی مستاصل گردید - و شیوازه جمعیت آن قوم از هم پاشید) شاهزاده خواست که فرجه با یکی از مقربان بر سر مأمور و مسکن آنها تعیین کند - اکثری سر باز زدند - آن صداتک کیش بامر ولی نعمت خویش بلا اهنال پا برکاب استعجال گشت - آن طایفه نیک اعتقاد به محض ادب سیادت با وجود قدرت و توانائی چهره ناشده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته راه فرار سپردند - چون از نوشته شاهزاده بعرض سلطانی رسید بافزایش منصب و خطاب خانی ناموری اندوخت - و پس ازان [که عالمگیر پادشاه بمفر ناگزیر عالم بقا شتافت - و شاهزاده بهمراهی پدر عالی قدر] که از بلده پیشاور بجنگ برادر خرد محمد اعظم شاه (که هریک بمقتضای وقت سکه و خطبه بنام خویش آراسته بود) رایت عزیمت افراشت [در ملتان خان مشارالیه را به نیابت صوبه داری گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسید) ازان (که خلد منزل بدکن مترجه شده بود) بنابر در دست ها نتوانست سفر گزید - دو سه سال کما بیش دران بلده به بیکاری گذرانید - و بے مداخل مضارح زیاده (که لازم

در اتمندیها ست) کشید - و ازانجا [که دیانت و امانت بحمت محیط به مرانت بی شایسته لیت و لیس داشت (۲) و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب (که هر صنفی از اصناف آن مشاهره یاب بود) در می آمد] درین الام زری [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که هم منصب پادشاهی و منصب شاهی داشتند) فراهم آمده] بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا مضاف مرهند بملازمت پادشاهی و شاهی استسعاد نمود) به قبول آباد صوبه پنجاب و بخشیکری درم شاهزاده (که به جهاندار شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید) اگرچه به منصب چهار هزاره پایه افزای اعزاز گردید - اما از استغذای فطری و بے یوزا مزاجی و عدم مساس به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای ناشناسا و کیفه رچی کورکلتاش خان (که همیشه در پوریه دوستی کارشکنی ها میکرد) فتح الباسی از رفاه و مکنت رو ننمود - بلکه از رهگذر نا قدر دانی و افسرده دلی بقطع سلسله آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - (رزیه

(۲) نسخه [۱] لب و لیس - (۳) نسخه [۲] شاه دهورا و در (بعضی نسخه ها) شاه دره *

در دار الخلافه کيف ما اتفق سر سوارى دوجار پادشاه شد -
و سوابق الطاف بر سر پرسش های تفقد آمدن آوردن - و
از بے کارى و پریشان حالى تاسف و قلهف نمود - و
تعییر و سرزنش (که بایست) بکار کوکلتاش خان رفت -
تجویز صاحب موبکى کجرات و لاهور بمیان آمد - ازان (که
ارتقا و کار سازى را در بازار و مير و وزير را با داد و ستد
سرور کار بود - و مزاج آن متدین واقعى ازین چیزها
پر بیگانه) چگونه در گیرد - آخر کار ناچار بقلمه دارى ارک
لاهور بمقد افتاد - چند ماه نگذشت که گله دیگر شکفت -
و سریر آرائى فرخ سیر رعب افزای دور و نزدیک گشت -
نزدیک بود که بعلت دیوین رفاقت جهاندار شاه دست زن
معتاب پادشاهی شود - پیش آگهی و اشراف قطب الملک
(که چند در ملتان تعیین بود - و بر حقیقت حال وقوف
داشت) بفریاد رسید - بعرض رسانید که مشارالیه (چون
از اخذ رجز و حیف و میل اجتناب می ورزید) بواسطه مزاج
شاهزاده کارها را به اختیار کوکلتاش خان را گذاشته خود
بنام خورسند بود - لهذا آن بلیه از سر را شد - در آخر
عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهی بقرب و
مؤلف سلطانی ارج پیمای اعتبار گشت) بقدم آشنائی
و سابقه تعارف (که او هم جهاندار شاهی بود) روانی

موبه کشمیر (که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست
روح افزا و فضائى سم دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد
نمود - و [چون هنگام محتوی خان (که در احوال مير
احمد خان ثانى ^(۲) نایب ناظم آن موبه بتفصیل رقم زده خامه
شده) آشوب آماى آن خطه گردید] اگرچه زرق حالش
دران چار موچه بے تمیزی (که سفاین احوال اکثر متصدیان
پادشاهی در گرداب خواری و ذلت افتاد) بکنار سلامت
ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایه عزل
در آوردند - پس ازان بدهلی آمده ساله چند به بیکاری و
بے جمعیتی گذرانیده در سنه (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سی
و پنج (که سن شریف او از عشره ششم فراز تر شده) روح
پرفتوحش بقردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب مير حسن علي والد ماجد
محرر اوراق در آغاز بهار جوانی (که از نوزده سالگی
بر نگذشته - و هنوز نهال آرزیش بشکوفه مراد نشکفته)
در بلده لاهور سنه (۱۱۱۱) هزار و یک صد و یازده هجری
گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد
از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم
بر صفحه هستی نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برعه

(۲) - ترجمه اش عنقریب می آید •

ذی احام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب
در خوردن سایر نیاز و عشاير در حین حیات جد امجد سال
(که امیر الامرا حسین علی خان بدکن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خوردن پائانه غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پایند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگی آردن - در سنه (۱۱۴۵) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجری از جناب نواب آصف جاه
بدیوانی صوبه برار سرافرازی یافت - آن نسخه برهم خورده
را نوخط شیراز رونق گردانید - و آن گل پژمرده از هم
ریخته را به آبیاری سعی از سر نو برنگ و بو آردن - حسن
تمشی و نیکوکار گذاری بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانی نمک دارد *

[چون دران هنگام (که والایار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دام اقباله
باقتضای وقت بسمت و کشاد دکن پیش گرفت) حسن
اتفاق نگارنده اخبار را هم باورنگ آباد کشید] بتلثم بساط
فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامرانی بر
رخ عقیدت خویش گشود - (هرگاه سابقه رأفت ایزدی
بدستیاری یکم از پانشتگان گوشه خمول گراید - و روشن گر

تقدیر آئینه روشناسی یکم از پشت بدیوار ماندگان گمنامی را
بر زاید (هر آینه مودات ظهورش شکر خانه جلوه شهود
آراید - چنانچه بے سلسله جذباتی احدی آن والا قدر
بے هنری مرا بهذر بر گرفته مشام بزدگی ام را از شمامه
الطاف خاص معنبر گردانید - و بدرجه قرب و اعتبار بلا شریک
و سهم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفرق اختصاص
بخشید *

(چون حصول هر امری در حلول وقت بود) بعد از
چند دیوانی دکن و نیابت دیوانی و خانه سامانی
سرکار آصفجاه متعلقه آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس دای
آن نطق هواخواهی و خیر سگالی بر میان کار دانی و
کار شناسی بسته کاربند کارهای ماموره گردید - و باحیای رسوم
نیایان خویش ارتشا و پاره ستانی (که اهل روزگار حق السعی
گویان حلال تر از شیر مادر دانند) از قلمرو خاطر یک قلم
قلم انداز کوده حرام و نادر تر ساخت - ظاهر است که
فرا گرفتن این ملکه رضیه بخوف و خشیت الهی بس نادر
و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضای خاطر آقا و
مزید التفات او (که مستجلب جاه و افزایش قدر است)
منظور و مقصود نیست - آن هم درین دور فاسد رجوع عنقا
گرفته است - از مد یکم اگر باین صفت متحلی سم در

ایمان زمان بنادانی و سفاقت منسوب است - الحمد لله
که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما
(که بالتبایع شریف وی سرمایه سعادت می اندوزیم) در^(۲)
علو همت آفتاب است منیر (که پرتو تربیتش عام) و
از فرط عطا سحاب است بے نظیر (که فیض انعامش تام) -
مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاری (که ازان چشم
درچار نشود و سر بالا نتواند شد)^(۳) اجتناب واجب شمرن -^(۴)
اختیار افتاد *
* بیت *

* سر بیالا نتواند ز خجالت کردن *

* همچو قلاب کسی را که گرفتن هنر است *

و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامی
نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشه انزوا گزید)
[چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته] این رهین
امتنان بجاذبه محبت دست از این و آن برداشته چون
سایه یا شخص هم قدمی نمود - و بجرعه می شیراز کام
ر دهان رفت را بکلالت می اندرد *
* بیت *

* جائی که تخت و افسر جم میروند بیان *

* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

(۲) نسخه [ج] می اندوزیم - (۳) نسخه [ج] سر بیالا - (۴) نسخه

[ب] واجب شمرده اختیار افتاد *

(روزه چند در کف عزلت فراغت مهیا و عافیت مستوفی
داشتم - و می گفتم

* بیت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ایم *

* تن یزدی بگوشه خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و
پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرای داده از روضه عبهر
برد - اکثری را درین نقل و تحویل بازاری همت بسستی
گرفتند - و پای عزیمت بسنگ آمد - نفسی چند بر قیاردیم که
بے راه روی گردون ناهنجار براه پیگار سراسر خسار انداخت -^(۲)
و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادفیل
بود - (چون معامله فزونی شد و زیان کاری بهزیمت متمثل^(۳)
گردید) سران و سرخیلان بمحوطه (که قریب ناردگاه
بود) در آمدند - جز فیل آن عالی نژاد (که آنهم بسر
رهگذر آن چار دیوار رسیده) دیگر دران عرصه نماند - ازین
تماشائی کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتم
غیر ازین [که درین پناه جا (که بے پناهی بهتر از انست)
خود را نشانه گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و
رایگان جان در باخت] سودی متخیل نیست - آن قوی دل
تیز فکر ازین حرف خون را بمیدان کشید - و دید که

(۲) نسخه [ج] سراسر خار - (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جلوریز اند - از
 زاد مودی یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند -
 آنها بمشاهده این حالت لب باقرین و تحسین گشوده دست
 از آریز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار در میان گرفته بدان
 هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدم چند
 باقی بود که برخه ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه
 برآمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته
 (هر چند آن دلار بر دل و مکرر اوراق بدرشتی ممانعت ها
 نمود) جز ابحاش طرف ثانی هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای
 حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران بر گشاده
 همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده
 در صلح زخمه برداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی ارباشه
 چند تیغها علم کرده بمن در آوردند - و حمله میکردند - با آواز
 عمده (که چرا خویشتن را بکشتن میدهی) متنبه گشته
 خود را از فیل بر تافت - چون حفظ آلهی رتایه بود بجانب
 حلقه فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتادم - معاً
 عمده دیگر بهواداری آن سامی مرتبت را نیز بر فیل خود
 گرفته از آشوبگاه بر آرد - و شعله بلند شده فرو نشست -

(۲) نسخه [ب] رفته بود - (۳) و از حرز الله خان نیرد سعد الله خان
 است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگی و محرومی آشنای دوچار شده بخانه منهور
 خان مرحور (که احوالش نگاشته خامه شد) رهنمونی کرد -
 هر چند از وقوع این حرکت غیر مرضی بعقوبت ها شایان تر
 بودیم لیکن حلم آصف جاهی (که آیه ایست از آیات
 الهی) در عتاب گاه پاداش بصلب منصب و جاگیر اکتفا
 فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما
 لله الشعر ممقون گوشه عزلتم که نا شنیدنی ها بگوش
 نخورد و نا دیدنی ها بنظر در نیاید * بیت *

* ای گوشه عزلت ز تو آب رخم افزود *

* نشناسم اگر قدر تو در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده -
 (۳) و اشاره در دیباجه بدان رفته - تا لطیفه غیبی در نماید -
 و فضل لاریبی رخ کشاید - و شغله دلخواه بدست افتد -
 بدین مشغله دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که
 کلپتره نویسی و لطایل گرئی بیش نیست - چون طبیعت را
 از آفت تعطیل میانت نموده و از هجوم افکار ردیه باطله
 باز داشته مقید وقت افتاده چه توان کرد که بطالت

(۲) نسخه [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از
 جزو اول گذشته *

و عطاamt بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *
* بیت *

* خمیازه سنج قهمت عیش رمیده ایم *

* می این قدر نبود که رنج خمار ماند *
(۲)

اگرچه چندی بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل

پر شکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاری بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصری [که انشراح او بجنبش

باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) -

آب بآن لطافت از دیرایستادگی کثافت پذیرد - دل تا

کی بستوه نیاید [سر اظهار ندارم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطه بهر خموشی گرفته اند *

چون دنیا را به امید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ماهم سحره داشته باشد *

نعم عصره میان دو عصر واقع شده - و سیاهی لیل را

سپیده ماه صبح در پی است * * بیت *

(۲) نسخه [ج] آن قدر - (۳) نسخه [ب] سپیده دم صبح *

* نقاب چهره امید باشد گرد نومیدی *

* غبار دیدۀ یعقوب آخر توفیاً گردد *

خداوند حوصله مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب

هیچ کار را فتح باب نی - اندک کار این بیچاره را از
(۲)

دایره اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکفی سبب را

بر ما آسان کن - و ما را بما مکنار - و آنچه تو مستحق آنی

پیش آر - الهی هرچه از ما بتو رسید اَسْتَغْفِرُ الله - و هرچه

از تو بما رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - اَللّٰهُمَّ كَمَا اَنْعَمْتَ فَوْزٌ - وَ كَمَا

زِدْت قَادِمٌ - وَ كَمَا اَدَمْتَ فَبَارِكْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهِ وَ صَلِّ

عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ *

* مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آران صبا و طفلی بهمراهی والدۀ

ماجده از مولد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان

گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت

شاه دولۀ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و

سکنۀ پنجاب را عموماً بدر اعتقاد است) بردند - آن

بزرگوار مؤده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته بارجۀ

از مابوس درویشانه خود بار بخشید - و پس ازان (که

با بمن رشد و تمییز گذاشت) جولانی عرصۀ تلاش روزگار
(۲)

(۴) نسخه [ب] نغمه الباب - (۳) نسخه [ا] جولانی تلاش عرصۀ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علی (که با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت) پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حواله او میکرد - و کارها از او میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا نسخه احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهی سرافرازی یافته چندی به پیشدستی بخشگیری سپهر مامور شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامه و شهرت اندوخت - در همان هنگام مبیعه عذایت الله خان (که از اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آرد - چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابی تازه یافت - بافرزنی منصب چهارم اعزاز افروخته بتفویض بخشگیری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار بوافراخت - در ایام محاصره قلعه پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بوده - پس ازان بفرجداري سنگمیز (که محال خالصه مقرری خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در آزای حسن کرده و کردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموزی نمود - و در سال چهل و هفتم فرجداري بیضاورد (که بیست و چهار کوهی ادرنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای فیل کامیابی افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیری و

(۲) نسخه [ج] پیشدستی و بخشگیری - (۳) نسخه [ج] سنگمیز .

فرجداري بندر مبارک سورت ممتاز گشته عغان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم موبه گجرات بسفر دارالقرار بنه برست) خان مزبور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات از پرداخته حفاظت و حراست آن الکة وسیع وجه همت گردانید - از بدشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب موبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشه مباحثات بر اوج افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروایی بجهان دار شاه رسید) آن موبه به سربلند خان قرار یافته بوسیله کوکلتاش خان خانجهان نظام ولایت مالوه بعدد خان مذکور مفوض شد - پس از وصول بارجین (که حاکم نشین آن موبه است) با رتن سنگه چندوارت زمیندار رام پوره [که در عهد عالمگیری بر سر وطن معلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درین راه بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سری و سزداری بدماغ بی مغز خود راه داده و انبوه فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهی دست تجبر افراشته بود] اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بنابر نفاق (که با کوکلتاش خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

(۲) نسخه [ج] آن الکة وسیع وجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشی بحال مریعی او عاید گردد [نخست پیام های صلاح آمیز بر گزاران - ضعیف الاسلام (۲) شدید العقاد از قوط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را (که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر قصبه سازنگهور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را برداشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان شهابت نشان از حمیت رسا و غیرت بجای زباده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی (که همگی بسه هزار سوار نمیرسید) بعزیمت رزم و پیگار بگام سرعت ره سپر گردیده در حوالی آن قصبه (که بیست و سه کرده می ارجین است) یسال بر آراسته آماده جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامی بودند مثل دوست محمد روهیله (که هنوز رگ و ریشه زمینداری دران مریوم ندرانیده) با سه چهار هزار سوار نوکری میکرد] میدان جلالت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بسه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

(۲) نسخه [ج] آن ضعیف الاسلام اله - (۳) نسخه [ب] میرسید .

بالا گرفت - درین اثنا نسیم از مهب غنایت ایزدی وزید - و شاهد ظفر جانوه نمود - بعد از فتح شخصی راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آردن - ظاهر شد (که هنوز زنده خورد گرمی داشت) که در سلک توپ خانه گولگ رهاکله بدر رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانبار غنائم گشته بهم غنائی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقی توجه گمارد - زنش بضعیف نالی در آمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهابت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه دار می گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضی نگشته بود که ایالت آنجا به داود خان پنی اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه دار می حیدر آباد درجه امتیاز پیموده (خش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع به مفسد گزائی و مطیع نوازی گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا در آرد و ریاعی مالگذار را باستمال و دالاسا بنواخت - از قطره و پویه دمه نمی آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

(۲) نسخه [ب] داود خان پنی - و در [بعضی نسخه] پنی .

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار نگاه نمی داشت اما فوجهای گران مرهقه را باوریز و ستیز نمایان آرداد دشت فرار می ساخت - یکی از اشقیا (هرگاه بصره او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفی خورد - و هر مرتبه (که اراده دست انداز آن دیار نمود) ضرب دست او دیده بنگ پا جان بدر برد *

دران هنگام (که امیر الامرا حسین علی خان ناظم دکن شده آمد) خان مزبور بآهنگ ملاقات به خجسته بنیاد رسید - امیر الامرا پس از آن (که شخصیت او دریافت) باندازه قدر و منزلتش سالوک پستندیده نموده مقضی المرام بتعلقه مرخص گردید - و چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه بدکن افتخاض نمود (از انجا) که خان مشارالیه بمراسلات زبان مرافقت داده بود (از حیدرآباد روانه شد - بعد از آن) که آصف جاه از جنگ مخالفان را برداشته بارزگ آباد اقامت داشت (حیدره بملاقات چهره مزید اخلاص افرخت - و از طرفین تجدید واثیق یکجبهتی باتفاق بیدان آمده بتجویز منصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوای شادکامی افراخت - قضا را درین اثنا سادت (که از

(۲) نسخه [ج] بر افرخت *

بیم کین توزی آنها شبی نمی غنودند (۲) بروز خود نشسته راه ناکامی سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور تمهید شادی بسرها برانگیخت - و جشن طوی و سر بر آراست - در آن ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم فرمود - با آن (که موابدید آن خان دور بین نیک اندیش نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بکتل فردا پور رسیده برخیزد و جوه اقامت دکن (جحان پیدا کرده برگشت - و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت

معنون ساخت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *

* بیز درخشت کهنه آن بیند *

پس از آن بمشورت و کنگش یک دیگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادنی رو آورد - از سران و افغانان جنوبی (که از دیوباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندوختند) پیشکش معتمد به درخواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعانه خود شتافته از انجا (که بایستد بجمعیت و ملابت رسیده) (شب افزا می شد) با معدود آمده ملحق گردید - چون صرفه خویش ندید [که مرداران آن طرف دستمال

(۲) نسخه [ب] نمی غنود - (۳) نسخه [ج] پس از آن (که بمشورت ... از سران الخ *

تکرم شده هرچه گویند بتن بردارند (چه خواه از همان
 آبشخور آب می خورد) باهم یکتائی ورزید - آنچه مظم
 نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه
 بمقتضای وقت بظاهر ناخوشی بروز نکرد - و گرد شگافته
 نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر
 حکام جنوبی مطلقاً دل از بازپرس برداشته محال سیکاکول^(۳)
 (که خالصه بود - و دست بر داشته گاه ازان داخل خزانه
 میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف
 گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای
 وزارت گردید هنگام پذیرائی بمناسبت او و یسوان و همراهانش
 کمی و نقصان بعمل آورده بازخواست زر خالصه نیز بویکیش
 نموده کاوش زبانی کرد - و ذخیره خاطر بیرون انداخت -
 و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بطل سبکدانی عرض کرد
 که برای این کار به از مبارز خان دیگر نیست - در پرده
 دوستی میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض
 دکن مالوه و گجرات ضمیمه وزارت باصف جاه مقرر شد)
 ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان
 باشد - فیما بین حقوق اخلاص در غایت متحقق است)^(۴)

(۲) نسخه [ب] ورزیده - (۳) نسخه [ج] سیکاکول - و در نسخه [ب]

سیکاکول - (۴) نسخه [ج] که فیما بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار الیه را هم بتکرار
 نوشت و خواند برین پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله
 خان خهرش (که در حضور خان سامان و نایب وزارت
 بود) باشاره خاقان زمان او را باغ سبز نموده تظمیع
 زیاد کرد - و روغن قاز مالیده امید واریها داد - خان مزبور
 با وصف پی بر کردگی و کهنه تجربگی از جا در آمده به
 آن (که استصواب نواب فتح جنگ در میان باشد)
 از روی فدویت و نمک خواری انقیاد اوامر پادشاهی را
 بخود مصمم گردانید - در محامره گدھی پهلچری^(۲) (که نزدیک
 مچھلی بندر است - و آبا رار زمیندار مفسد پیشه آنجا
 متحصن گشته در جنگ و پیگار داد دلیری و دلادری میداد)
 شش هفت ماه گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن
 رسید - خان مزبور چندی دیگر صرف اوقات بران قلعه
 نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدر آباد افراخت *
 چون افغانان جنوبی درین امر نیز سلسله جتبان بودند
 بهادر خان پنی فوجدار کرنول و ابوالفتح پسر عبد النبی
 خان فوجدار کرپه و عبد المجید خان نبیره دلیر خان و
 متبنای او علی خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نسخه [ج] پهلچری و در [بعضی نسخه] پهلچری - و در [بعضی

جا] پهلچری و پهلچری هم آمده - (۳) نسخه [ج] کویه *

کرنائک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشی با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور آب گنگ کوتمین نموده در سواد اودهیه (که برگنه ایست از سوزا با اسم بالا گهاک برار) خواست موسم باران بگذراند - درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازی مردم حضور بنقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار مرهقه در مانوه از منزل سوزدن کنار گنگ بهاگیرتی روانه آن موب گردید - پس از اخراج اشقی از قریب ارجین برگشته به برگنه سوز (که متصل سوزج است) رسیده بود که خط محمد عنایت خان بهادر از خجسته بخواد در رسید - [نه باغواي مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبی مبارز خان موبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این طرف است - و از فحوای مشورت اینها چنان مستعد می شود که بعد از دخل موبه داری با عناصر دکن متوجه مانوه شود - و جمعی از حضور هم تعیین گردند] با خدام تکالیف ما لایطاق در میان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانی عنایت الله خان

(۲) نسخه [ب] سوزون - و در [بعضی نسخه] سوزون - (۳) نسخه (ج) محمد عنایت الله خان *

نوشتند) مقوی مضمون مرقوم محمد عنایت خان بوده لا محاله موهوم مجزوم آمد - عطف عثمان بجانب دکن نمود - و بجای استعجال ده سپر گشته در شهر ذی قعدة سال ششم محمد شاهی داخل خجسته دنیان گشت - و بر سبیل اتمام حجت نخست مواعظ و تحذیر از سفک دماء مسلمین در نوشت - خان شهابت منش (هر چند که کار کئیف ما اتفق بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و برگشتن شایان سری و سرداری خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود) ندیده (خصوص در عالم فوکری این خام خیالیها که در خور نام و زبند شانش باشد) سر از مواعظ غرض الود پیچید - و مستعد رزم و پیگار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجی را و غیره مرهقه با شش هزار سوار استقبال نموده (چون به برگنه چار تهانه رسید) خان قضا گرفته اجل رسیده با فوط جلادت و کثرت تجربه بگفته جمعی غلط بدین باراده ظفر نگر (که آلتهاغای بهادر خان است و آبادی افغانان) باندیشه آن که (بایاغار و شبگیر بدان نصبه رسیده دمه آسایش نگرفت - و یکسر به اوزنگ آباد شتافت) از دو حال خالی نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر می کند توپخانه (که نازش از به پشت گرمی آنست) نمی رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانه سردار و زه و زاد مردم فوج با شهر (که پای تخت است) بدست آورده آماده نبرد می شویم - از آب پورنا (که فرود آمده بمقابل ده دوازده کوهی (سیده بود) برگشته باز غبره نمود - بدانست که انحراف از حریف در پور در هندوستان دمه نقد قرار بر خویش بستن و شهر غلبه بخصم (دا داشتن است - فی الواقعة محرر این سطور همراه آصف جاه بود - همان روز) (۲) رعب و مهابتش از دلاها پاک رفت - و احتمال فتح او (که یقینی اکثر بود) مرجوح گشت - بل بیم زندگی و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - نذر مبارک باد از نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند - شخصی تاریخ غریب بهندی یافته منظم نموده * ع *

۱۱۳۶

* قد گیا مبارز خان *

ماده آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخی پیش قدمان یزک و کار طلبان قراولی طرف فتح جنگ در رسیده دستبرد سترگ نمودند - دایره توپخانه او با جمعی از پا در آمد - آنها بدان بسند نموده بالختی از مرهقه به برگی گری و قزاقی در آمده حریف را از یلغار بر داشته قطع در قدم راه بدشواری (۳)

(۲) چنانکه در جزو اول صفحه ۲۱ مذکور شده - (۳) نسخه [ج] بر داشتند - و قطع الخ *

انجامید - ناگزیر بقصبة شکر کهرله بهیر و بنگاه بر تافته خود با مردم جنگی برون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق بدر شبانه روز کشید - بعلمت بی چیز (که همه باسب و قمچی ماندند) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنه (۱۱۳۷)

یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری ثلثی از روز جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ (که دو فوج مرتب ساخته یکی بسرداری خویش و دیگری بسری عضد الدوله عوض خان بهادر در کوهی قصبة مذکور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان (که طرف یمن آصف جاه بود) سبک عنان گردید - ناله ناله (که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرور میرفت) پیش آمد - ناچار سر رشته یمل گسیخت - و زده برهم خورد - طرفه چپقلش بهم رسید - اگر اسب چراغ پا می شد از تنگی جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار می افتاد بزمین نا رسیده میان در کفل و در سر اسب

(۲) نسخه [ب] سکر کهرله و در [بعضی نسخه] سکر کهرله - اما در [تاریخ مظفری مرقوم است که] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافرتی نور دیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهرله جنگ معب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا ره می پیمود - آخر مردم جرانغار
براه افتادند - با این همه توپخانه رعد نهیب برق افکن
خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده
با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوتاه یراق
پیوست - درین اثنا سرداران منصور با جزائریهای جان کاه و
تفنگ های زندگی ربا به پشت گرمی رسیده آتش در
خرمن هستی آن جسارت کیشان زدند - ^(۲) خان مبارز با در
پسر هدف تیر قضا گشته بسیاری از سرداران [مثل بهادر
خان پنی صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار
جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و
حمین خان پسر عالی مردان خان حیدر آبادی و امین خان
دکنی و جگدیو راو جادون (که هر دو ازین طرف رفته
ملحق شده) و محمد فایق خان کشمیری (که دیوان
سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالات روزگار بود) با سه هزار
و پانصد کس [گریبان بچنگ اجل دادند] *

بر شناسای کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت
روزگار مساهله و مسامحه در امری که نباید بکار بود -
(۳)
و الا بوصول فرمان اگر دست از گداهی پهلچری برداشته

(۲) در [تاریخ مظفری] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست
نظام الملک بقتل رسید - (۳) در نسخه [۱] دواجر بغیر نقطه مرقوم است *

(۲)
متوجه می شد کار تا اینجا نمی رسید - بعد ازین هم معلوم
نمی شد که بدین طول خواهد کشید - و الا ساز و سرانجام
و فرج بسیار می توانست جمع کرد - حتی که در ایام
جنگ هم سواران مرهقه پیغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو
بهونسله با پنج هزار سوار بقلیله راضی بوده - اصلا قبول نکرد -
که اینها همه سرچنگ خورده و مالش یافته من اند - آینده
هم سر حساب نگهداشتنی ست - منت پذیر نمی شوم - اگر
بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارد *

بالجمله در نواحی آن قصبه (که صحراییست دلفزا)
مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به امیران
زمانه هیچ مناسبتی نداشت - بوی سرداران سلف میدارد -
شجاعتش با فراست ترین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در
استقلال و متانت کوه بوده (که از تند باد انقلاب روزگار
جنبشه در ارکان ثباتش راه نیافته - و در راست اندیشی
و حسن تدبیر قدر اندازه بود) که هرگز تیر فکرش از
نشانه مقصود چپ و راست نیفتاده - دور باش ممل
و اختلاط مغل نداشت - (هر چند خالی از یار باشی
و محبت دوستی نبود) نوکر پروری و رفیق نوازی
بسیار داشت - عیش پرستی و تن آسانی نمی کرد -

(۲) نسخه [ب] با این هم الخ *

سپاهی وضع بود - کار طلبی ها داشت - معامله فهم بود -
 بجزرسی همه جا می رسید - شلتاق و شتلم در میان نمی آورد -
 حیف را بگان رفت - به مقتضای دولت نرسید - (از صبیة
 عنایت الله خان پنج پسر و یک دختر داشته - در پسر
 خرد اسعد خان و مسعود خان) که یکی با دختر مطلب خان^(۲)
 بن مطلب خان بنی مختار و دیگری با صبیة خان زمان
 مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گردید) در عین
 شباب همراهی پدر برگزیدند - و از همه کلاں آر خواجه
 احمد خان است که پدر همیشه بنیابت خود در شهر
 می گذاشت - اگرچه کارها همه مفروض به رای جلال الدین
 محمود خان بود که بقدیم رفاقت و راستی مزاج چنان
 در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداخته او
 نمی توانست انگشت اعتراض نهان - بعد از کشته شدن پدر
 با احشام قلعه محمد نگر عرف گولکنده ساخته صندل خان
 خواجه سرا را (که قلعه داری می نمود) بیدخل کرده
 با مال و متاع و اتباع و اشباع بقاعه شدافند با استحکام برج
 و باره پرداخت - و تا یک سال نگهداشت - هر چند

(۲) در احوال مطلب خان [اسد خان] بغیر عین مسمله و قریع یافته - اما
 انلیکه [اسعد خان] صحیح باشد - (۳) چنانکه در ترجمه مطلب خان در
 جزو سیم صفحه ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتی باین کارها نیست (مرد بیچاره است - همیشه
 روزانه می خوابد - و شبها بیدار) به رای و تدبیر دیگر
 هواخواهان بعمل آمده باشد - پس از آن [که دلار خان
 (که خسر او بود و خاله حقیقی هم بار منسوب) مصلح
 شده] بمنصب شش هزاره و خطاب شهابت خان و تذخواه
 جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکری و عدم تقاضای
 اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چند عرصه جاگیر
 حیدر آباد در اوتیه پور و قوال یافته^(۲) - الحال از مدتی
 در خجسته بنیان گوشه نشین است - کاره بکس ندارد -
 جاگیره در خاندیس یافته - دیگری خواجه محمود خان
 است که در جنگ زخمهای مؤلم برداشته صحت یافت -
 و آصف جاه بمنصب پنج هزاره و خطاب مبارز خان مشمول
 نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خانی یافته^(۳) آمینور
 خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان
 پدر قلعه داری ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان
 کارهای عمده - با دریشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط
 و بهمه اوصاف آراسته - در همراهی آصف جاه معزز است -
 دیگری عبدالمعبود خان (که در حین حیات پدر بحضور

(۲) همچنین در دو نسخه و در [میوم] عوض جاگیر حیدر آباد راتیه نور
 و قوال یافته - (۳) نسخه [ج] آنبیر *

شتافته) - خسرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیره عزایت الله خان منصوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه دارچی بیجاپور تعیین نموده - دران جا از دست اردا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه دارچی پریوندا در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بزه داشت - دیگر هم ارلاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطه هند (که عداوت خون را بوملت نسبیاً منسباً می کنند) همشیره خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

* معز الدوله حیدر قلی خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بواسطت میر جمله بکتاب حیدر قلی خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر داروغگیها سربلندی اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(چون در مزاج شورش و سختی بسیار داشت) با نظام الملک آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درسی نه نشست - لهذا بحضور شتافته دیوانی صوبه احمد آباد و متصدیگری بندر سورت و نیابت نظامت گجرات (که امال دران ایام بنام خاندوران بود) عزت اندوخته بدان صوب (اهی گشت - و به تذقیق مهمات آنجا پرداخته اضافه نمایان در محصول بندر و محال خالصه (که سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثانی (که با جمعیت بسیار بمقابله آمده بود و از جمعیت کم داشت) بجرأت پیش آمده برو غالب گردید - اما بنابر درشتی مزاج او رعایای آنجا ناراض بودند - و جاگیرداران آن صوبه شکایت کلی داشتند - و این معنی باعث کینیدگی خاطر قطب الملک شده بود - از آنجا تغیر شده در عهد سلطان رفیع الدرجات عزیمت حضور نمود - و بمقتضای وقت پس از وصول باکیر آباد با سید عزت خان بارهه چون شیر و شکر جوشیده باستصواب از راجه رتن چند را بکنند اتکان در آورد - بشفاعت حمین علی خان با قطب الملک نرد صفا باخته شریک مشورت هر دو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفیع الدوله حمین علی خان بدفع فساد نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

بصوب اکبر آباد اراده نمود) او بخطاب بهادری آبرو یافته بطریق هزارل پیشتر به راه پیمائی در آمد - و در محاصره قلعه اکبر آباد مصدر ترود شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر (که بعد فوت راجه چهبیلا رام ناگر عم خود در صوبه آله آباد سر نافرمانی داشت) با فوج شایسته دستوری یافت - و (چون باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید) از انجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقه میر آتشی از انتقال سید خانجهان باره لوی افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علی خان (که سید عزت خان باره و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانۀ پادشاهی آوردند) نام برده با جمعیت سوار و پیاده موجود کمر خدمت بسته آثار دلیری و دلادری بظهور آورد - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شاد کامی نواخت -

(۲) نسخه [ب] چهبیلا رام - (۳) در [تاریخ مظفری] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دبا بهادر برادرزاده چهبیلا رام که مقدمه الحیش و قوت یازوی او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه آله آباد را بتیاری برج و باره استواری نمود - (۴) در [تاریخ مظفری] حیدر قلی خان بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار یک اسبه و خطاب حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگ (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد) بهر ادلی مامور شده در سردادن توپخانه بزرگشانی بعهده آن سعی بلیغ نمود - و پستر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را (که زخم بدست آمد) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معزالدوله علم بلند رتبی بر افراشت - و سال (۱۱۳۳) هزار و یک صد و سی و سه هجری صوبه دارچی گجرات از تغیر اجیت سنگه و متصدی گری بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمه میر آتشی بار تقرر یافت - و در سال دیگر (که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آوری و دلیری موصوف

(۲) در [تاریخ مظفری] و حیدر قلی خان میر آتش در لشکر محمد شاهي ثروده بکار برده و بنر پاشی بیدریغ و بوعدهای لطف آمیز نوازش پادشاهی بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملۀ توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در عهده هیچ مهر آتشی از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده - (۳) در [تاریخ مظفری] چون کارش از مدد بخت و یارویی اخگر در گذشته بود دو زخم یکی زخم نیر و پیشانی و دیگری زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر الهی زنده از آن معرکه اسیر گردید *

بود) در کارهای ملکی و مالی دخیل میکرد - این معنی بر مزاج
وزیر گزیده نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حیدر قلی خان را
مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد
رفت ، و در آنجا زر محاللات خالصه و تیول جاگیرداران را^(۲)
متصرف گشت - لهذا جاگیر او (که در نواح دارالخلافه
بود) بضبطی در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور
نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکری و
اطاعت نمی آید - لهذا صوبه دار را آنجا بنام نظام الملک^(۳)
امف جاء بهادر تقرر پذیرفته بهادر مزبور روانه آن صوبه
شد - او باستماع این معنی با آن (که نوح بسیار
فراهم آورده بود) خود را بجنون انداخته روانه پیشگاه سلطنت
گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسلیف
صوبه احمدیور (که بتصرف اجیمت سنگه^(۴) رفته بود) تعیین

(۲) نسخه [۱] لفظ [را] نیست - (۳) در [تاریخ مظفری] چون درین
ایام معزالدوله حیدر قلی خان ناظم گجرات قدم جرات در وادی بغی گذاشت
وای جوان آرای صوبه داری گجرات و مالوه ضمیمه وزارت و ایالت دکن نموده
مهم حیدر قلی خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه کوب تا جلاله
قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلی خان چون تاب مقاومت در خود
ندید بدو جنون زده بحضور پادشاه رسید - بعد چندی از تغیر خاندان
بخدمت میر آتشی سر بلند شد - (۴) نسخه [ج] اجیمت سنگه رانهور .

شد - و بعد ازان (که گده پتلی^(۲) هم مفتوح گشت) بحضور
آمده مطابق سنه (۱۱۳۷) هزار و یک صد و سی و هفت
هجری شیر با زن خود در خس خانه می خوابید ناگاه آتش
در گرفت - و چمن زندگیش را سوخت - در کارها طبع رسائی^(۳)
داشت - و جلالت را بکار دانی فراهم کرده بود - اما
مزاجش خالی از سختگیری و زیاده سوری نبود - گویند طعام
گرم میخورد - حتی که بر دستار خوان ظروف پخت طعام را
بر سر مجمر پراز آتش داشته حاضر می ساختند *

• مرثمن الملک جعفر خان •

در اصل برهمن پسر بود - حاجی شفیع امفبانی خرید
کرده مسمی به محمد هادی ساخت - و مثل اطفال پرورش
و تربیت نمود - و همراه او بایران رفت - و پس از فوت
او بدکن بر گردیده بقلیل نوکر حاجی عبدالله خراسانی
دیوان صوبه برار شد - و پستتر نوکر پادشاهی گشته در
عهد خلد مکن بمنصب درخور و خطاب کار طلب خان سرفراز

(۲) نسخه [ج] گده پتلی - و در [بعض نسخه] گده پتلی - (۳) در
[تاریخ مظفری] سال هشتم از جلوس قردوس آرامگاه معزالدوله حیدر
قلی خان ناصر جنگ در ایام گرما بخش خانه استراحت داشت - ناگاه
آن خانه را آتش در گرفت و او فرصت بر آمدن نیافته همانجا بر حمت ایزیدی
پیوست *

شده بتعلقات موبه دکن می پرداخت - و چنده دیوانی
حیدرآباد داشت - پستر بدیوانی موبه بنگاله از تغیر ضیاء الله
خان و خطاب مرشد قلی خان سر عزت بر افراخت - در
ایام (که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ
با عم خود جهاندار شاه عزیزست نمود) حیدر بیگ نامی را
با جمع بصوبه بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ
پیش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد
فرخ سیر رسید) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا
جمیری بصوبه داری آنجا تعیین یافته کار بقتال و جدال
رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جغت سببه ساهو (که
از معتبران مالداران آن موبه بود زرها صرف نموده بتعلقه
موبه داری آنجا و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار
و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد
جنگ ناموری اندوخت - و سالها در آنجا بسر برده در سنه
(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری ره سیر
مالک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گویند
در فن عملداری کمال آگهی داشت - کوده پر از نجاست
ساخته نام آن بیکنده نهاده بود - زمینداران را در آنجا
تید می نمود - و بیکنده (بفتح بای موحده و سکون یای
تحتانی و ضم کاف عربی و سکون نون و قای فوقانی مثقله

هندی با های مخفی موقوف (بزبان اهل هند عبارت از
بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند *
پس از شجاع الدین محمد خان بهادر داماد او [که
میرزا دکنی عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام
پدرش نورالدین از قوم افشار (که بکم از اجدان او علی
یار سلطان نام در ایام شاه طهماسب حاکم فراه مضاف
خراسان بود) و خون از چنده بتعلقه داری ایلکندل مضاف
موبه فرخنده بنیان اشتغال داشت - و در ایام موبه داری
جعفر خان در بنگاله بحکومت اوقیه می پرداخت [یاغار
نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور در درس آرامگاه
به منصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر
اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذیرفت - و
کون مزبور را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیزده
سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال (۱۱۵۳) هزار و
یک صد و پنجاه و در هجری واصل عالم عقبی گشت -
رونق از بنگاله رفت تاریخ فوت اوست *
(۳)

(۴) در [تاریخ مغربی] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان الخطاب
به مرشد قلی خان موبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او
بقرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالای مروارید و خنجر مربع و شمشیر
با ساز میناکار و قیل و اسب از حضور والا مرده مراحم گشت - (۳) یعنی
سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری *

پس از پدرش علاء الدوله سرفراز^(۲) خان بهادر همدرد جنگ
(که مرزا اسد الدین نام داشت) ایالت آنها یافت - و
پس از انقضای ده ماه در سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد
و پنجاه و سه هجری بدست علی وردی خان (که از
پیش آردهای پدرش بود) کشته گردید - مرشد قای
خان بهادر رستم جنگ یزید سرفراز خان است - نامش مرزا
لطف الله - پدرش حاجی شکرالله قبری از دیار ایران
به هندوستان آمده در صورت توان گزید - مرزا لطف الله
دران جامتولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب
علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر
قابلیت او دریافته صبیغه خود را با او عقد نمود - ابتدا
بخطاب لطف علی خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد
قای خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اودیه بود -
(چون علی وردی خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت
شد) او هم فوجی فراهم آورده بمقاتله پرداخت - و شکست
یافته دکن رویه شتافت - و در سنه (۱۱۵۴) هزار و یک
صد و پنجاه و چهار هجری باز اجتماع نموده باز اودیه آمد -

(۲) در [تاریخ مظفری] و چون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و
اودیه میزدم ذی الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجری در میان هنگامه ورود نادر
شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عذایات از پیشگاه جهانبانی
برای سرفراز خان خلف او روانه گردید *

و سعید محمد خان پسر حاجی محمد را (که برادرزاده
علی وردی خان می شد - و نائب اودیه بود) دستگیر
ساخت - علی وردی خان با هر دو عزیزت اودیه کرده حاکم
آنها را هزیمت داد - از آن بعد بدکن آمد - نظام الملک
اصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگیر و قرب
مصاحبت خود خرسند گردانید - سال (۱۱۶۴) هزار و یک
صد و شصت و چهار هجری در گذشت - شعر می گفت -
و مخمور تخلص می کرد - این بیت از دست * بیت *

* میخوار از ضعیفان کار سنگین بر نمی آید *

* که کوه میشود صورت پذیر از خامه صوفی^(۲) *

حلیه اش مشهور به مهمان بیگم صبیغه شجاع الدوله مدتی
زند بود - در حیدرآباد بکویلی خرید کرده شوهر بصر
می برد - پدرش بخیی خان چند قلعه داری کهنپوره^(۳)
مضاف فرخنده بنیان داشت - سال چندی قبل از حالت
تحریر ازینجا راز شده *

* مهاراجه اجیت سنگه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگه است - چون پدرش در
تهانه داری جمرد در گذشت از در شکم مادر برد - پس

(۲) نسخه [۱] خاند مور - (۳) نسخه [ج] مبین بیگم - (۴) نسخه
[ب] کهنمور - و در [بعضی نسخه] کهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پستو بر طبق حکم خلد مکان
گسایش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد -
راآهوزان (که قدیمان راجه متوفی بودند) بهنگ بر خاسته^(۲)
برخه بکار آمدند - و چندی او را بوطن رسانیدند - پس
ازان (که پادشاه خود در بار در صوبه اجمیر رفته بقلع و
قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب
او مامور ساخت) اینها باغواهی شاهزاده کاربند شده او را
از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم
کردهی لشکر پادشاهی رسید - بوجه اینها بد گمان شده از
نزد پادشاهزاده برخاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار
گزیذ - پادشاه در جودهپور فرجدار تعیین نمود - تا حیات
پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از
ارتحال پادشاه فرجدار جودهپور را به حرمت ساخته قصبه
بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب
فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور
رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانانان را بر تعیین
نمود - پس از رسیدن خان مزور نزدیک جودهپور آمده او را
دید - و تسلی یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم
بمنصب سه هزاری سر افتخار برگزاخت *

(۲) نسخه [ج] ندیمان - و نسخه [ب] ندیمان *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابله کام بخش
گردید) او از انذای راه باتفاق راجه جی سنگه کهچهراده
اسباب ضروری برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن
گرفت - و بعد معارفت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این
قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب
عالم گیر شده بود) مانع آن شد - نظر بهصاحت وقت از
کرده و ناکرده او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت
که او باتفاق راجه جی - سنگه سرساری ملازمت نموده رخصت
وطن یابد - و سرانجام دست کرده خود را بحضور رساند -
ارنجا (که فلک فتنه را مردم توطیه دیگر بر می انگیزد)
خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیه ناگزیر پیش آمد -
و پستو میان پادشاهزاده مخالفت در داد - تا آنکه نوبت
سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جاس حسین
علی خان امیر الامرا با فوج بر سرش تعیین گردید - نامیردا
مغارب (شب کشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقیه
پوشش جرایم او بصفحه مقرون گردید - صبیحه خود را به
معمول جهت عقد با پادشاه روانه حضور ساخت - و
صوبه داری کجرات سر بلذ گشت - پس ازان دست تو
بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب
از احمد آباد بحضور آمده بخطاب مهراجه فرق عزت بر افتراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شوک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طمعت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس [رامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک نالی دست اریز سند بلده دار اخیر اجمیر را بتصرف در آرد - پس از آن (که امرا با فوجی بر سر او تعیین شدند) راه وطن خود پیش گرفت - و در گده پتای مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهی رفته به همراه آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهی سنگه پسر کلاش از جانب پدر در حضور باشد - ابهی سنگه پس از رسیدن به حضور بتطبیع ارکان آنجا دست از حقوق پدری برداشته به بخت سنگه برادر خود خود نوشت - و او بتقریب در حالت خواب اجیت سنگه را روانه بنس القوار ساخت - لهذا ابهی سنگه مخاطب

(۲) در [تاریخ مغربی] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله اراد نمودن خان را بصوابدید او با بیست و دو امرا بر مهم مهاراجه اجیت سنگه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بطف و عطف او را مطیع و منقاد ساخته قلعه هنلی که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهی سنگه پسر کلاش را مع پیشکش لایقه همراه امرا مذکور بحضور آورد *

(۳) در [تاریخ مغربی] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگه سرشورش و بغی برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بخت سنگه پسر او را بوعده حکومت جوده پور و حیره تمامی ملک پدر او فریده بر کشتن پدر تحریر دادند - و او بامید ریاست پدر را بخت *

به مهاراجگی شده در سنه (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجری از تغییر سربلند خان به صوبه داری گجرات ریاست عزت برافراشت - و بوطن رفته یک سال به بگذریست آنجا گذرانید - و در سال یازدهم محمد شاهی داخل گجرات شده بمرهته جوتیه صوبه می داد - چون غلبه آنها روز افزون دید سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجیت سنگه در پسر داشت - اولین ابهی سنگه که احوالش گذشت - و درمیان بخت سنگه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گردید - و پس از پسرش بجای سنگه در حالت تحریر متصرف است - و به رعایای پوری و پاسداری زبردستان و سر شکاری زبردستان زبانزد - تنه احوال سلطان محمد اکبر بدین اسلوب است که بعد فرار از نزدیکی اجمیر (چون هیچ جانب مقر نیامد) پیش سنبها بهوصله شتافت - سنبها بسلوک پیش آمده چندی نگاهداشت - (چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلۀ کافر کشی در چار سو افکند) او مرعوب گشته جهاز سواره روانۀ ایران شد - چون جهاز بمسقط رسید حاکم آنجا نگاه داشته بخان مکان نوشت - درین ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مصرع شاه سلیمان

مقوی گردید - و سابق سلطان محمد اکبر از اراده خود اطلاع داده بود (شاه بتعلقه دار مسقط) که (مروج شاه ایران دارد) بتقدیر نوشته طلب داشت - و لازمه احترام بجا آورده همیشه فیانیت و سیر بود - آخر سلطان درخواست کمک نمود - شاه گفت که هنوز پدر شما زنده است - بعد ازین (که نوبت پسران رسد) آنچه لازمه امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت که مزاج من با هوای اینجا نمی سازد - رخصت دهند که قریب قندهار در ولایت گور سیر متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و برای اخراجات لایبی بهمان نواح تنخواه معین کرد - سلطان پس از رسیدن آن نواح سال (۱۱۱۵) هزار و یک صد و یازده هجری بگلشن بقا خرامید *

* میر احمد خان ثانی *

خلف میر احمد خان شهید است که در مویه داری برهان پور با کفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باختن - نخست محمد خان خطاب داشت - پس از آن بنام پدر نامی گردیده چند فوجداری چکله امتاباد مویه پنجاب بعده اش بود - قضا را درانجا حلیله او (که محبت و دلپسندی مفرط بدر داشت) در نقاب ممان کشیده -

رأس المال میر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و این نامور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زبده او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبره آن عقیقه گماشته باغی طرح انداخت و بستر بغیابت عنایت الله خان کشمیری به ایالت خطه کشمیر کامروائی یافت - نقش درست نه نشست - آخر کار بغضت و (سوائی) انجامید - تبیین این اجمال آنکه محتوی خان ملا عبد النبی (که از علمای عصر و در زمره ارباب منصب منسلک بود) همواره میخواست در پرده حمیت اسلام اغراض نفسانی خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاه با هنرمندان دیار کارش بصورت احتساب می نمود *

(چون انقلاب روزگار در بعضی سلطنت انبعاث و اثرات خود مری و خیره روی شور یشتان می نماید) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامره شهر را بر روایات (۴) مرجوح فقیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب مویه و قاضی صلاحت و ابرام نمود - که احکام شرعی (که به ذمی متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

(۲) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سیوم اشاره
 بهین برده - (۳) نسخه [ج] ملای قشری - (۴) نسخه [ب]
 اجامره - (۵) نسخه [ج] مرجوحه *

اسب و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کار بند باید شد - و آن
شورمه فاله را از اعلان رسوم مهوم باز باید داشت - آنها
جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و
مروج است بعمل می آید - احداث امر غیر معمول بدون
حکم خلیفه وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از
باز زدن حکام بر خویش پنهید - و بیرون بر آمده بپایمردی
یکتائی گزبان هر جا هندوئی می دید مراتب استخفاف
و استحقار می نمود - اتفاقاً درین ایام روزی مجلس رای
نامی (که در جرگه معتبران بلده مختظم بود) با براهمه
بسیر باغی رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سبکد
بهر وقت رسیده آرازه گیر و دار بلند ساخت - و بی تعاشا
بزدن و بستن پرداخت - مجلسی رای بپای استعجال راه
فرار سر کرده خود را بخانه میر احمد خان انداخت - و آنرا
بزعم خود مأمین پنداشت - آن بیدادگر بر گشته بمحل
هتدوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان
بسنده نموده خانه خان مذکور را گری گرفت - و هر کرا
یافت بشکفته بیعزتی در کشید - خان مشارالیه داران روز
بتطایف الحیل شر او را از خود بی سر ساخت - روز دیگر
جمعیت فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهی و منصبداران

(۲) نسخه [۱] سبکسر - (۳) نسخه [۲] ب بر *

بتلافی و تدارک مافات بر سرش شتافت - آن چهارت کیش
بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمی سهام و ضرب
محضام برافروخت - و باغوایش مسامین شهر نیز بر جوشیدند -
جماعه از عقب پله را (که خان مذکور ازان گذشته بود)
سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ
می انداختند - و سنگ و خشت می زدند - و نسوان و
مبیلان هر چه می یافتند از بام و در می پرتافتند - دران
هنگامه قیامت انگیز سید ولی همشیره زاده میر احمد خان
با جمعی نقد جان در باخت - خان مذکور ازان چارموجه
هلاک (که نه یاری پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن
می یافت) بعجز گرائیده بخفت و خوار می بسیار جان
بدر بردن مختتم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیه
خانهای هند را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را
با جمعی ازان مأمین بر آورده مثله ساخت - و هنگام ختن
برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر
محتوی خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد
خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان
قرار داده مخاطب به دینداران خان گردید - و تا پنج ماه
(که حاکم دیگر از حضور نرسید) بفصل قضایا و اجرای

(۲) نسخه [۲] بر می تافتند - (۳) نسخه [۱] رسید *

احکام استقلال می ورزید - و در مسجد نشسته در تمشیت امور ملکی و مالی می کوشید - (چون مؤمن خان نجم ثانی بنیابت عثایت الله خان بروج این آشوب و تجدید بذور بصت مأمور گردید) اواخر شوال به کوه می کشمیر رسیده فرود آمد - محتوی خان (که شرمندگ کردار انکوهیده خون بود) با جمع از فضلا و اعیان شهر با اتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار (که از مشاهیر آنجا بود) باستقبال نایب موده رفته به راز در شهر آورد - خواجه مذکور از راه انتحار یا از روی شرارت (که خمیرمایه سرشت آن مرز بوم است) مشورت داد - که نخست بخانه میر شاه پور خان^(۲) بخشی رفته استعذار گذشته نمایند - و پستور پذیره شوند - زمان پاداش افعالش رسیده گوش بر آواز پیام اجل برده فوراً شتافت - صاحب خانه (که از منصبداران کهر و غیور و برخه مردم محله جذبی مالی را در گوشه و کنار خانه آماده کرده بود) پس از ساعت خود به بهانه شغل برخاست - آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ریخته اول دو پسر خرد سال وی را (که همواره پیش پیش او مولود خوانده میرفتند)^(۳) علف تیغ بیدریغ ساخته او را بانواع تعذیب اداره دادند

(۲) نسخه [ب] میر شاپور خان - (۳) نسخه [ج] جذبی مالی - (۴) نسخه [پ] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خون کمر برخاش بسته بر سر محله جذبی مالی ها (که بمذهب تشیع شهرت دارند) و محله حصن آباد رفتند - تا دو روز بین فریقین زد و خورد گرمی داشت - چون ازین طرف بلاوی عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس ازین در محله با بسیاری از مغولیه محاصر ته تیغ کشیدند - و انواع بی ناموسی بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبلغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستور بخانه بخشی و نافی شتافته (نخستین به پیغوانه در شد که بی نبردند - و دومین بدر زد) خشته از خانه آنها بجا نکداشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار در روز پیش آمده میر احمد خان را بدرقه همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد از آن از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدراء فوجداری مراد آباد گرفت - و در آنجا خسارت بسیار کشید - از تاریخ فروتش اکهی نشده *

• معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در حیات پدر بدولت رو شتابی خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خود

(۲) نسخه [ج] برادر مایندری خان فیروز جنگ *

سرشته روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس
بعثایت خطاب خانی و عطای ماده فیل امتیاز پذیرفته
مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه (که بمحاصره
بیجاپور تعیین بود) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمذنب
در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاه بهندوستان
رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود -
پس از آن (که اعظم شاه بقتل رسید) بملازمت خلد منزل
پیوسته سال سیوم جلوس بتوبه داری بیجاپور افتخار
اندوخت - و پست از آن جا عزل پذیرفته بحضور آمد -
اولیل سلطنت فردوس آرامگاه (که نظام الملک از مالوه
بدکن رسیده با کسان سادات بمقابلہ پیش آمد) نامبرده
(که همراه سید عبد الله خان قطب الملک روانه شاهجهان آباد
گردیده بود) جاگوش تغییر و خود خانه نشین شد - در آن
ضمن (که حسین علی خان امیر الامرا کشته شد)
قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گداز طالب داشته (۳)

(۲) در [تاریخ مظفری] در جنگ که افواج پادشاهی را با غیور خان
ممشیره زاده حسین علی خان رو داده حسین علیخان بضرر گولہ نعلب
نهی کرد و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [تاریخ
مظفری] و بنجم الدین علی خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد
که یک از پادشاهزادهای والایار را از مساکن سلیم گداز بر آورده بونخت
سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده از را به بحالی جاگیر خوشدل
ساخته و مبلغ نقد رسانیده همراه گرفت - و چون
قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر
اورا بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهی رسانید - و
پس از آن (که نظم صوبه گجرات از تغیر معز الدوله حیدر
قلی خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) اورا
به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلاحیت
جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و (چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یک صد و سی
و شش هجری صوبه داری گجرات از تغیر آصف جاه
به سر بلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و رستم علی
خان پسران محمد کظم نام جماعه دار (که سابق نوکر
شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبی
بمنصب پادشاهی و خطاب خانی بسعی حیدر قلی خان
فایز شده بنیابت سر بلند خان در گجرات و صورت دخیل

(۲) در [تاریخ مظفری] بعد از آن رستم علی خان برادر شجاعت خان
(که در آن وقت حاکم بندر صورت بود) خبر قتل برادر شنیده استیجاب مختار
با حامد خان سامان نمود - پیلجی گایکوار با عشت هزار سوار با وی ملحق
گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهقه (که صاحب پست هزار سوار بود) از
احمد آباد کرچید - بر کنار دریای مهتی تلاقی فریقین دست داد - حامد خان
بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وی بقتل رسید *

شدند) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا آنکه سر بلند خان خود (سید و بخشی حامد خان کشته شد (۲) و او دخیل تعلقه گردید - بنابراین حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتفویض صوبه داری ناندیرو لوای بلندرتبگی برافراخت - و بعد چندی مطابق سنه (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجری در ایامه (که لشکر آصف جاه متصل کرناٹک بود) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزید - و در روضه شاه بنده نواز (قدس سره) بیرون گنبد مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهي و صاحب همت بود - در عذوان گفتگو وضع بے باکانه داشت - پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله خان و مرحمت خان هر یک بظاہر قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگیر در خور با نقدي بطور مدد خرج سرفرازي

(۲) در [تاریخ مظفری] مبارز الملک سر بلند خان بعد استماع هنگامه حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربه او با مرهه از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بعم خود ظاهرا در باب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا آهالي بود این معنی فائده نمود - آخر امان بیگ بخشی خود را بانوج مرهه بحرب مبارز الملک منعین گردانید - و از جنگ عظیم در میان آورده بقتل رسید - (۳) نسخه [ج] سپاهي وضع - (۴) نسخه [ب] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعی مشهور - و برعایت سوار مزبور تکلیف نوکری معاف شده به خانه نشینی بسر می بردند - از هر یک اعقاب باقی - و بهاره جاگیر روز را بشب می رسانند - پسران مرحمت خان (که خودش بسادگی زبان زد بود) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاکیر از پرگنه مالکنده سرفرازي دارند - و با مکرر اوراق شناسا *

• محمد غیاث خان بهادر •

نامش غیاث بیگ است - پدرش غنی بیگ در سرکار خان قیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگی توپخانه می پرداخت - پستتر در تعلقه داری مراد آباد به نیابت قریحداري مامور شد - چون سیر فکر و درسمت منصوبه بود - و دلایری با کار دانی فراهم داشت (مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت از متمشی نمی شد -) چون بهادر مزبور از صوبه مالوه عمان عزیمت

(۲) نسخه [ج] باقی اند - (۳) در نسخه [ج] حرف [از] نیست - (۴) در نسخه [ب] مالکنده بغير نقطه حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند) او در معارك (که با سپید دلاور علي خان (داد) شريك غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوی غلبه افراشت . يك چشم او از سابق نور بينائي نداشت و چشم دوم در جنگ اخير بنابر رسيدن زخم تير عاقل گشت . بهادر مذکور قدامت و قدريت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادري و منصب پنجهازی پنج هزار سوار و خدمت فوجداري بکلان موبه خاندیس نوازش فرمود . و پستو بتعلقه متصدیگری محالات موبه خجسته بنياد بر نواخت .

مدعي درانجا نشست . سال (۱۱۴۸) هزار و يكصد و چهل و هشت هجري جهان گذران را گذاشت . در صحن مدرسه متصل مغل پوره واقع خجسته بنياد (که بنا نهاد اوست) مدفون گردید . به آشنا پوري و فيض رسانی اتصاف داشت . پسرش رحيم الله خان بهادر به قدر دانی نوئين موزور بمنصب شايسته و تيولداري برگشته سيونا مضاف برار سورنازي یافته چندی بفوجداري سرکار بکلان موبه خاندیس و يکچند به ضلع داربي محالات نواح خجسته بنياد مامور

(۲) در [تاريخ مظفري] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علي خان با فوج شايسته به چهارده گروهی بوهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رايه حرب افراخت . و محمد ثبات خان بمقابله پيش آمده جنگ معب روي داد . دلاور علي خان از پيا در آمده و بسيار از سرداران پاره و راجپوتيه زخمي گشته دستگیر گردیدند . *

گردید . در عمل ملايت جنگ بهادر بمنصب عمده و بخطاب منظور الدوله مقهور جنگ اختصاص گرفت . سال چند پيش ازین دار فانی را پدرو نمود . از پدر ارث شجاعت یافته بود . چند يصر از باقي سميت . ارشد آنها فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تيولداري محال مرقوم امتياز دارد . *

* محمد خان بنگش *

ابتدا بصيغه جماعتداري روزگار داشت . سادات بارهه پيش آورده بنوکري پادشاهي و دولت (و شناسي رسانیدند . سال - يوم جاوس فردوس آرامگاه در چنگ (که يا قطب الملک بتوزکي سلطان ابوالهيم زد داد) خان موزور در همراهی قطب الملک بود . با جمعيت خود آمده برکاب پادشاهي پیوست . و مصدر تردد گردید . و بمنصب عمده و خطاب قايم جنگ لوی اعتبار بر افراخت . و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۱۴۳) هزار و يك صد و چهل و سه هجري بصوبه داربي مالوه از انتقال راجه گردهر بهادر (۲) سرمایه عزت اندوخت . و دران اوان فوجی بر سر سترسال بنديله برد . و تا يك سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهي (که در تصرف او بود) مستخلص ساخت .

(۲) نسخه [ب] کرور - (۳) نسخه [ج] محالات پادشاهي را الخ *

سترسال در مدد قابو بوده پس ازان (که خان هزار جمعیت افزود برطرف کرده با مرهقه اتفاق نموده دهنه دریده نامبرده را در گدھی محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر وبا ظاهر شد) فوج مرهقه برخاسته رفت - سترسال هنوز سعی در محاصره داشت که یورش قائم خان با جمعیت رسید - لهذا سترسال بصلح پرداخت - و از مستخاص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چندادلی بود - و بوقت موافق پیرایه زندگی را برگزید - بعد فوآش بسر کلان از قائم خان بفوجدارچی مهال فرخ آباد و غبره مضاف مرهقه اکبر آباد بسر می برد - پس ازان (که مقدر جنگ وزیر شد) بتحریر او بر سعد الله خان پسر علی محمد خان رهله شناسه در بدآور محصور ساخت - و هر چند از زار نالی کرد مفید نشد - ناچار او برآمده جنگ نمود - قائم خان مع برادران کشته گردید - مقدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قائم خان بضبط در آرد - مادر قائم خان معجز پوش آمده مقدمه بر شصت لک رنیه انفصال یافت - مقدر جنگ همه برگذاتش ضبط نموده فرخ آباد را با درازده موضع (که از عهد فرخ میر در انعام آلتغای مادر قائم خان بود) گذاشت - و نول رای نامی را برای تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلی رسید - احمد خان برادر قائم خان بجمع افغانه پرداخته با نول رای جنگ نموده او را کشت - و مقدر جنگ (که بازاده کنک نول رای از دهلی روانه شده بود) به سنج این واقعه مابین قصبه سالی و قصبه سهار (رسیده سنه ۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و سه هجری با احمد خان مقابله نمود - و شکست فاجش یافته بر حوفا بونجی (که سوار بود) با آن (که زخمی شد و فیلبان و سوار خوامی هردو یکار آمدند) اما نادانسته از چنگل افغانه رهائی یافته بدهلی رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط مرهقه آورده فرستاده خود جانب آله آباد عطف عنان نمود - و در تهریق اماکن و اسر اشخاص بهیچ وجه کوتاهی ننمود - سال (۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و چهار هجری باز مقدر جنگ باجتماع جمعیت پرداخته باتفاق ملهه (از هولکر و جی آبا سندهه بخش عزیمت بتدارک برجهاند *

مرهقه اول شادی خان نامی را (که از جانب احمد خان حکم کول جلیسر بود) ره سپر دادی فرار ساخت - و چون یومول این خبر احمد خان (که آله آباد را در محاصره داشت) راه فرخ آباد گرفت [مرهقه متعاقب رسیده درانجا او را محصور ساخت - از قابو دیده ازانجا

برآمده بجهنم پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانید -
روزے (که سعد الله خان بصر علي محمد خان بمک
او رسیده جنگ بر روی کار آمد) او منبزم گردیده
در دامن کوه مداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت - آخر از راه عجز درآمده خاطر خواه مقدر جنگ
صلح صورت بهت - مدج در تعلقه خود راتق مهمات بود -
شهرت نیکوئی او زبانزد - چه اکثر مردم خاندان عمده
از ذکور و اناث (که بعد خرابی دار الخلافه پیش او
می رفتند) خدمت آنها بیش از بیش می کرد - و
بے تکلیف نوکری بخانه هر یک ماهوار می رسانید - و بطاق
و توافع پیش می آمد - ازین جهت عمره به نیکدامی
گذرانید - و طریقه احسان بے عوض را برسم بادکار بر مفعله
روزگار گذاشت - از باقی ماندهای خاندان او اکثری
دست نداده *

* مؤتمن الدوله اسحاق خان *

(۳) پدرش از شوستر دارن هندوستان گردیده در شاهجهان آباد

(۲) نسخه [ج] و شهرت - (۳) در [تاریخ مظفری] اسحاق خان
مؤتمن الدوله (نه پدرش از شوستر آمده در شاهجهان آباد منوط
گردید) مرزا غلام علي نام داشت و یکی از دانشوران وقت و علامه عصر بود -
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطانی بهم رسانید - لطیفه گو و
حاضر جواب به بود *

اقامت گزید - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکری پادشاهی
معزز گشته بخطاب غلام علي خان سراقازی یافت - و بتعلقه
بکالای می پرداخت - نامبرده در هفت متولد گردیده پس
از سن تمیز بحصول قابلیت صاحب استعدادان گشت - و در
عهد فردوس آرامگاه بتعلقه خانسامانی و کمال تقرب عروج
نمود - سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۱۵۲) هزار و
یک صد و پنجاه و در هجری زمت زندگی بر بست -
شعر می گفت - از دست *

(۲) * ز بسکه در دل تنگم خیال آن گل بود *

* نفیر خواب من امشب مغیر بلبل بود *

(۳) به بر گذاشت - نخستین مرزا محمد (که او نیز
مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانیده محصور
اقوان بود) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم
الدوله امتیاز پذیرفت - و بخشیم چهارم شد - فردوس آرامگاه

(۲) مقطوع این است - عجب مدارا اگر روی جان دهد اسحق * سواد
شعر تو از دودمان کاکل بود - (۳) در [تاریخ مظفری] و او سه پسر و یک
دختر گذاشت - نخستین مرزا محمد خان نجم الدوله - دوم مرزا علي خان
افتخار الدوله - سیوم مرزا محمد علي خان سالار جنگ - پسر کمال بخدمات
میه و منصب و جاگیر پدر سرمایه عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب
سلطانی معزز و ممتاز بودند - بعد چندی فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه
خواهر ایشان را با شجاع الدوله خلف ابوالنصور خان مقدر جنگ
از مراج داد *

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خاف مقدر جنگ
از دراج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه
هم بخشیدگی او بحال ماند - و کرد (گویی شاهجهان آباد
(که از خدمت سیر حاصل است) ضمیمه شد - [چون
مقدر جنگ را با افغانه بنگش و غیره (که در شرقی شمالی
صوبه دهلی می باشد) نزاع پیش آمد - و مابین قصبه
سالی و قصبه سہادر جنگ اتفاق افتاد - و مقدر جنگ
شکست یافت [نجم الدوله (که همراه مقدر جنگ بود)
داد شجاعت داده مطابق سنه (۱۱۶۳) هزار و یک صد
و شصت و ۵۵ هجری خود را بمیدان عدم کشید - در
بهر دیگر مؤتمن الدوله یکم میرزا علی افتخار الدوله دوم
میرزا محمد علی سالار جنگ در عهد عالمگیر ثانی از
شاهجهان آباد عازم لشکر مقدر جنگ شدند - اتفاقاً مقدر
جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال
(۱۱۶۸) هزار و یک صد شصت و هشت هجری در بلده
اورده نزد شجاع الدوله رسیدند - بستر سالار جنگ از پیشگاه
شاه عالم بخلعت تن بخشیدگی قلمت مبالغت آراست *

• متبرر خان بہادر خورشکی •

رحمت خان نام رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - شگفته بیشانی
گشاده دمت توانا دل قوی همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنش پسندیده (ای نیک اندیش خیرخواه یک پہلو
اتصاف گزین راست کیش مفاآئین گویا تدبیر سنجیده تقریر
بہر فن و علم آشنا و بہ نشیب و فراز نبود شناسا - چرخ پیر
ہزاران چرخ زند نا شخصی بدین جامعیت بعمره وجود خرامد
و زمانه کهن چه شبہا بروز رساند کہ چنان در شاہوار در
مدف اکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذہن
بلند و فکر (ما سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو
ہمت و حسن ملکات و تہذیب اخلاق برتر از اقوان - سعت
(۲)
مدر و شرح قلب او بمرتبه کہ ہرچہ از منابع و تدابیر
بخاطرش گذشتہ معو و اثبات گرفته دفعه مررت پذیرفتہ -
و فوراً اگر اشخاص متعدد از امور متباینہ در آن واحد
استقرار نمودے مغلوب هجوم اجولہ نشدہ بقدر فہم جواب
شافی و مسکت گفتہ - جدش اسماعیل خان حسین زئی [آن
شعبہ ایست از علی زئی کہ خیلے ست از خورشکی]
(۳)
بخوشی و مصاہرت شمس الدین خان بہر کلان نظر بہادر
خورشکی (کہ باعتبار منصب پادشاهی و قرب سلطانی
عمدہ تر از درین قوم نگذشتہ) اختصاص داشت - و در
سلک ملازمان پاشاہزادہ محمد ادرنگزیب بہادر منسلک و

(۲) نعت [ب] وسعت - (۳) در ہر دو نعت قلبی [نظر] بظاہر
معجمہ مرقوم است - اما در مآثر عالمگیری [نظر] بذال آمده *

به سمت التفات و امتیاز شاهي فايژ بود - بعد از جنگ
مبارزه جسونم بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافه
پانصدی مد سوار بمنصب دو هزاری شش مد سوار سرفرازي
یافت - و [چون با شیخ میر خوافي (که از اعظم مقربان
شاهي بوده) ربط یکجہتي داشت] در سایر معارک
سلطاني (که با مدعیان خلافت رافع شده) بهمراهی او
داد شجاعت و پُر دلي داده مورد عاطفت خسرواني گردید -
و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطان پور و نذربار دستوري
یافته - پس ازان مکرر تعیین یساق کابل گشته - و دران
صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و
آله داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان
(که غیر از اولاد دختری وارثی نداشت) بدست آورده
در وطن برنشست - و ایام زندگی را با سودگی بسر آورد -
دومین بزر میراث ثریه نگماشته صرف عنان بخوکریشگی
نمود - مرد متین سنجیده رضع بود - از سیر فکریهایش
امیر خان ناظم آنجا (که بندوبست پابرجای او ضرب المثل
عالم است) حساب برداشته - ابتدا به تہانہ داری
غریب خانہ و پس ازان مدتی به تہانہ داری مندر (۳)
(۲) در [مآثر عالمگیری] آله داد خان سلخ ربیع الاول (سال

هجدهم) تہانہ داری غریب خانہ سرفرازي یافت - و سال چہل و ہفتم
بخدمت فوجداری مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - (۳) در (مآثر
عالمگیری] مندر - (ون) مندر *
مندر (۳) در [مآثر عالمگیری] آله داد خان سلخ ربیع الاول (سال

(۲)
او بہین و مرغزار تہانہ های مشہور آنجا سمت (و لنگر کوت
حاکم نشین) کہ روزی چند بہ رحمان داد خان خویشگی
مقرر شدہ - سال چہل و ہفتم باز بخان مذکور بحال
گشت (گذرانیدہ از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
ہزار سوار سر برافراختہ - هنگامی کہ نظم صوبہ کابل
بہ پادشاہزادہ محمد معظم تفویض یافت) ازانجا [کہ
خویشگیها قاطبہ بتوسل اعظم شاہ شہرت داشتند و از یزید
سلطان احمد (کہ اعظم شاہی مقرري بود) بودہ]
شاہزادہ بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازان آگہی
معتبریم بموجب شاہی فرستاد - از غرایب اتفاقات امة
الحبيب جرم محترم پادشاہزادہ بوسیلتی برخاست *

تبعین این اجمال آنکہ پیشین امام خان مذکور
(۳)
بخلد مکان عرض نموده بود کہ درین وقت (کہ حضرت پر
سر جہان اند) بر ہمہ خانہ زادان واجب است کہ در رکاب
سعادت انتصاب احرار مثنویات نمایند - اما (چون اطاعت
بالای طاعت است) غلام بامور مامورہ می پردازد - بمحض
افتضای سنت سنیہ ولینعمت درین جا ہم بر سر قوم موسوم
بکافری (کہ در کہار سرحد کابل می باشد) بہ نیت غزا

(۲) در نسخہ [۱] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخہ [ج] عرضی

فہرہ بود *

تلاشت و تاراج می بود - از اساری آنجا چند سوار
ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجه استحضار یافته حکم
شد - که (چون آنها دار الحربی واقعی اند - و با استخدام
البیق و اولی) هر سال ازان جواری و سوار چندی اسامی
می فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاده - ناچار
امه العجیب^(۲) را (که کافریه بود از اسیران سابق - و در
تقسیم افغانی جلال خان نام آمده) از گرفته ارسال نمود -
پادشاه از را بهمین روز خلافت مرحومت فرمود - پس ازان
[که او مثل مهر پرور (که نیز از مواب پادشاهی بود)
منظور نظر عاطفت شاهی گشته بیایه احترام و اعتبار برآمده
و صاحب توره و توک شد) به همپیشی مهر پرور مذکور (که
بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیج محمد خان^(۳)
بهمنسانیده بود) از هم خون را افغان دختر ظاهر کرد - (جوع
و بازگشت خان مذکور را مغنم شمرده خواهش نمود که
تصعیم دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابت
او راضی ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و
بعتر از واسطه کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهی را
بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال
خالد مکن از پیدار بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

(۲) نسخه [ج] امه العجیب (۳) نسخه [ج] قلیج محمد خان *

(اگرچه با جمعیت بهیار آمده ملازمت کرد) لیکن از پویشانی
سپاه متفرق گشته اشتداد بیماری علاوه گردید - از مراقبت
متقاعد شده در لاهور را ماقده - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه
داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش
رحمت خان بجمیع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد
عنایت خاص شاهی بود - چون پدرش بعلمت بیماری در
لاهور باز ماند رضا می داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه
نرود مگر مشار الیه که خواه ناخواه با خداداد خان برادر
علاقه خویش قنبا برآمده در دهلی برکاب شاهی پیوست -
بیست هزار ریه پیش از جنگ و همین قدر بعد از
بطریق مساعد یافته - پس از فتح باضافه منصب و خطاب
متهور خان چهارم ناموری افرخت - مکرر تجویز خدمات
بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفرجدار لکنؤ و بیسواره
رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد
رحلت خلد منزل بی آن (که تغیر شود) راه دار الخلافه
گرفت - چون بهراس موافقه روی آمدن حضور نداشت
در عرض راه بشاهزاده اعزالدین (که باذالبیق خان درازان
خواجه حمین بمقابله فرخ سیر برآمده بود) ملحق گشته
وفات او برگزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای
کهجوه در مالید خان مومی الیه بجای خویش ماند - و

چون بد میدن سفید میم قطب الملک در رسید باشنائی
دیرین گرم خوئی بکار برده در حوضه فیل با خویش قرین
گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علی خان
بود - در آن وقت (که سردار عنان اسب سبک ساخت)
هم پائی نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند -
فرد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجدارى سرا دستوری یافت - چون
افغانه جنوبی (که خالی از سرتابی نبودند) بزم آن
(که شاید بنابر هم قومی بوسیله او مقدمات گذشته و
حال ردی برآورد و کدر بصفا تبدیل یابد) ابتدا بهادر
خان پنی و عبدالنبي خان میانه ملاقات نموده همراهی
برگزیدند - و از خود کامیاب و غرض مندیها زد بافتراق
کشید - خان مذکور روزی چند بتحصیل پیشکش های باله گران
جز همت گماشته [چون طرفی نه بست و زمیندار
سریزنگ پتن (۲) که عمده تر از دیگره نیست) مقدمه
خویش به امیر الامرا (جمع کرده ناچار باعانت زمینداره
(۳) (۴) که بهر یا بومی چند درک لغت رنگ او متصرف شده بود)

(۲) نسخه [ج] سریزنگ پتن - و در [بعضی نسخه] سری رنگ پتن -
و سری نگر پتن - (۳) نسخه [ج] بهرما - و در [بعضی نسخه] بهرما
[بغیر نقطه حرف رابع] - (۴) نسخه [ج] چندل درک - و در [بعضی
نسخه چندل درک و حلدک] بغیر نقطه و مشکوک است *

متوجه گشت - آن متمدن نخوت گرا با بیعت هزار سوار
و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار
هزیمت خورده بهای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر
تغییری او رسید - آنچه از مال ناطق و ماموت بود در
طامب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قافاگی تقاضا داران
دخست پریشانی بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار
دکن قدم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده به قنخواره
جاگیر ملتفت گردید *

دیرین اثنا آوازه نهضت آصف جاء در زبان افتاد - هر چند
سنگرا ملهرا (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضی
بجنگ نمی شد - اما آن جوان عجول جری از تهور
ذاتی و فرغیب سپاهی پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار
نموده بهر ادلی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ
در پیوست - از هیچ کس کاره متمشی نشد - رایگان جان
در باختند - خان مشار الیه زخم برداشته بمیدان افتاد -
برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از
جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامه
آزائی سادات باختتام گرائید - و سر رشته امید از آنها قطعاً
منقطع شد) بآبباری التفات آصف جاہی فضاوت باحوالش
ردی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابی یافت - پست

بمصلحت دید عرض خان بهادر از تغییر امین خان دکنی
بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بی سامانی
افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل
پرگذاشت شده تن به ادای زر بازگردانیدن نمیداد - چون
به نوشت و خواند عرض خان هم زر براه نیاردن (ازان که
خان مسطور از سابق ذخیره خاطر ازو داشت) بتاخر زنیها
در آمده بمنسوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم
سپاهی اید - چرا از حق خود می گذرید - و خواه و ناخواه
بر مرافعت خانه جنگی آرد - مع هذا مشارالیه از نیک باطنی
بان کوتاه نظر (که می خواست از متصل ناندیر گذشته
بیالکند شتابد) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر
از دور برگذرند بعد مسافت در گفت و شنید دست آریز
عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بی خرد اعتنا بدان
حرف ناکرده عیان ره پیری ازان طریق باز نگردانید - خان
شجاعت نشان بیاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے
(که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سدره بر آمد -
از تائید غیبی در اثنای قطع معافیت کماندار و غیره
بی طلب ملحق گشته لغت سپاهی لشکر بهم رسید - شام
فوقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب بزمه داری گذرانیدند -
همین که سپیده صبح دمید نزدیک بود که آتش کلزار

بالا گیرد - به آب زنجی مصلح ^(۲) چند فرو نشست - و قرار یافت
که بناندیر آمده از روی حساب زر بازگردانیدن را جواب
گردد - از تیره بختی با آن (که مردم خوب چیده داشت)
تن بذات در داد که مخالف ار را گرد گرفته راهی شد -
و سپاهش یسل بسته بقاصله ره می نوردید - از بیوقوفیهای
خویش مدتی زندانی ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار
دست بسته هیچ در عملداری نیفزود - و از بی سرانجامی
و پویشانی او سر موئی نگاهید - معزول گشت - ازان باز
به تقلد خدمت اقبال نمود - و خالی از استعجاب نبود
که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداری او
درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بی سیاست
نمی باشد - درانجا ترحم و مهربانی را روز بازار و با مروت
و احسان سودکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در
امور غریبه غیر ضروری که از عادات باز می داشت - علاوه آن
در جنگ مبارز خان بسرداری در هزار سوار (که اکثر افغان
بنی بودند) در هرادی عرض خان بهادر صف آرا بود - آنها
بمخالف زبان داده وقت کار خود را درزدیدند و او
ایستادند - او تنها قیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
بکلزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

لخته از هم تهمت زده خویشتن داری گردید - و در همان
اندا تفنگی بمرفق دست راست او رسیده زخمی کرد - مگر
به شد و مکث نمود *

(اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود)
اما در تسلط نواب نظام الدوله (اَدَامُ اللّٰهُ اَقْبَالَهُ) بیش از پیش
ملتصحات او درجه پذیرائی یافت - و بعرض لیلی او عالم
گامروا گشته - هنگامی (که آصف جاه از هندوستان معارفت
نمود) به برهانپور شتافته ملاقی گشت - سخت و سخت و
بلند و پست (آنچه نبایست) گفته طروداری نظام الدوله را
بر خود رنگ بست نمود - هرچند از بی برکردگیهای
سردار بظاهر چندان ونجه تراوش نکرد اما باطن یکسر
غبار آلوده کدورت گشته مرده محبت و مفای محبت نماند -
چون سال بیست و پنجم محمد شاهی به اندزاع کزناک
رایست عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند -
در عشره آخر مفر مرفق زخم رسیده آما سید - و در یک ماه
برحیر و صحیح کشید - غره ربیع الثانی سنه (۱۱۵۶) یک
هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بقریب پییده محیر
شام نومیدی گل کرد - و غره حیاتش بسلخ مسات رسید -
غره همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *

(۲) نسخه [۱] مکرر به شد و نکث نمود - [۳] نسخه [ب] غبار آلود *

* سبب حب علی اجر دو صد عابد یافت *

(۲) تاریخ یافته اند - و از لفظ دو صد عدد مذکور گرفتند
نه حرف *

دروع قلم بعلم صنعت داشت - بهیاره از مسائل
و کذب این فن فراهم آورده بود - و می گفت که هنوز
از عام را نپوداخته ام که کار بند عمل شوم - (اگرچه فیم
برجی از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس
غور و فکری درین فن علم دیگر (که گویا مستور بود بر
مقدمین و متاخرین) بر وی کشف کردند - اکثر آیات و
برخه سور ترائی را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرد
آورده قلم بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک
از بهیاری احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبرای صوفیه
معانی مطلوبه استنباط می نمود - غریب تر آنکه آیات و
احادیث مشکله مسائل مختلفه مذهب را بقاعده آن علم
مطابق گردانیده مدلل می کرد - و بعد برهان رسانیده -
حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخره محرز این اوراق
درین امر تحریر می کرد - انسوس که زرد طایر (وحش
بریاض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائی

(۲) یعنی هفت هزار و یکصد و پنجاه و شش *

راقم باین فن دست تأسف میزد - ابتدای تحریر این اوراق
پراکنده را نظر ثانی میکرد - نبذی از احوال خود مرقوم
نموده - بتغییر که مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت -
حتی در مکتب بعنکبوت مکس را میدید می کرد) ازین
روی بهره از نوشت و خواند برنداشت - چون سن قریب
ببلوغ رسید بتعلیم طیور مقیر^(۲) اشتغال می نمود - و از
احتیادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات
آن می شنود (از آنکه خط و سواد نداشت) برای تحریر
بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالادست بجانب مشق
مفردات تهجی کشید - و چندی همان حروف را بے املا
می نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب می نمود - چون
یک مرض را دوی متعدد مختلف الکیمیة بود متقرس شد
که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد -
چون اکثر ادویه عربی و یونانی بود یکم بااختیارات بدیعی
حواله داد - از آنجا که معلوم شد که طالب علمیت مفید
و علم بزدره جزوے سم ازان - لهذا کفایة منصوری سند
نمود - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن
نصیحة رافی برداشت - و از قوت علمی تشریح طیور نموده

(۲) نسخه [ج] مغیر - (۳) نسخه [ب] نموده *

خواست کتای در بزدره بنویسد - چه دین فن سه علم
ضروری ست - تندرستی و قوت طیور و روانست و اشتباهی
غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است -
و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود
نگاهی به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربه سهل التوقع
(که اعزه بیان میکردند) گذشت - بخاطر رسید مقصود
(که القای اشیا سم بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و قضا
بدل گردد) اگر بدین قسم صورت پذیرفته هیچ کس مفلس
نماند - از سمایی خود را باز داشته بکتب این فن (جوع
کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب
یاسلاف صالح (که متعلی بعلوم ظاهر و باطن بودند)
منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته
وبال و نکال اخروی اندوخته باشند - بتامل رافی ظاهر شد که
شاید بزبان رمز و اصطلاح که دارند نوشته اند - اما اگر آن
رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش
نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب
و استغراب - لهذا از تجربه دست برداشته به تحصیل
این علم همت برگماشت - تا در سنه (۱۱۳۲) یک هزار
و یک صد و سی و دوم هجری اطلاع تفصیلی بر
اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علم مهارت داشت (از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیراندازی و کبوتربازی) مطالب غامضه آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذاک در علوم نقلی از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بقدوان شوق به تصفح این علوم داعی شد - و لخته حساس بهم رسید - بعد از آنکه بعلم تصوف رسید فیه مافیه معلوم نمود - علم در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثله است از علم صنعت که بآن متحقق میشوند شیون دین و دنیا و منسوخ می گردند امور باطله بداهه - و ظاهر می شود بآن بطور قرآن - و انکشاف میگردند معانی احادیث مشکل - پس در بحر عمیق افتاد - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخر کار بکجا می رسد - انقیاد کلامه *

پس ازین نوشته در ماه نگذشت که برحمت پیوست - (۲) در ظهور کلمه الخیر ب اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بر ربط و تعارف نبود - بدون هر دلی می رسید - و مردم هر خسته جگر می گردید - چندی به پیغام امف جاه (که عرض حوائج مردم بعد از متصدیان

(۲) نسخه [ج] برحمت حق پیوست *

امت - شما چرا برای همه کس می گوئید (خود را باز داشت - و باز بر سر کار خویش رفت - حرفهایش خالی از پذیرائی و دل نشینی نبود - و نیک تمهید می گفت - که سوار را (با آنکه صرفه در نشئیدن نبود) خوش می آید - مقصوب پنج هزاره داشت - اما سپاهیان می گذرانید - بلکه درویشان - املا بمدخل را نمی رسید - (حکم داد یکسره پسر (که در فوجداری بیسواره به بند افتاده و تربیت یافته) عامل بود - هرچه بخاطر انصافش می گذشت دست برداشته می داد - هرچند سعادت او میکردند تا شنیده می انگاشت - گاهی بهای مواخذه میارزید فارغ خط محجل بهر خود و اولاد خویش حواله نمود - مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فیه را خوب مدلل ساخته - اگرچه مقید بفروع نبود در تبجیل و اکرام سادات بسیار می کوشید - اعتقاد داشت که این طایفه علیه باید (بشرف انتماب خاندان نبوت) در اکثر احکام و حدود شرعی از سایر ناس مستثنی و مخصوص باشند - گفتم اگر تخصیص و ترجیح می بود کتمان از شارع صورت نمی داشت - نکته در جواب گفت که معتقدم ساخت -

(۲) نسخه [ج] و حرفهایش الخ - (۴) نسخه [۱] می آید -

(۴) همچنین در هر سه نسخه *

یعنی هرگاه آن رحمة للعالمین بمقتضای شفقت و عاطفت خویش به احوال امت اراده خود را بر آنها رجحان نداد و بمساوات حکم کرد اگر امت در جذب چنین احسان ذریعة مقدسه او را بامتیاز (که دیگرے شریک نباشد) خاص گردانند از آئین مرورت بیرون نخواهد بود - و بکیش محبت و بندگی بیگانه نخواهد نمود - نادانسته سیده (که پدرش حیدر علی خان از نبایر شاه میرزای حیدر آبادی مشهور و سادات مازندران است) بعقد نکاح آورده - بعد آگهی فسخ متعذر نمود - متأسف می بود - و مره بعد اولی و کره بعد آخری از هم قوم و مغول خواستگاری نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت - پسرے را امة الحبيب بعد واقعه خلد منزل بغرزندي گرفته - پس از فوتش بدکن پیش والد بزرگوار آمد - با آنکه در دولت عظیم پرورش یافته خالی از دارستگی و بے تکلفی نبوده - شش ماه از سانحه ناگزیر پدر نگذشت که اسیر سر پنجه اجل گردید - الیوم از پسرانش یکی در وطن است - و فخرالدین خان و دیگر برادران صاحب منصب و جاگیر اند - و برادر زاده و خویش آن مرحوم جانباز خان دو هزار و پانصدی سمت - راقم این سطور در مبادی حال بدستباری

سعی آن مرحوم با بصت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانه دور و بجزم یکسوئی بهتاب گاه آصف جاه رسانید - و انزوائے (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاری یادری ها نموده) به هم نشیمنی و هم خانگی ضغثاً و اقامه در سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات در خورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجی زیاده بر قدر طرفین دیده می شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقه فرو نمی گذاشت - محسن و خیر بالذات بود - رحمه الله - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت الهی شده اشعار بحسن خاتمه او دارد *

(۲) * محتشم خان بهادر *

میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بذرت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیّه زینت النساء بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور برد - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامی منصب دار را پرورش نموده بازواج او

در آورد - و بمقارش بیگم در عهد عالمگیری بمقصب هفت
مدی رسید - محاسن علمی درست داشت - نزد ملا جیون
امپیهی وال (که از فضلی مشهور روزگار و از دیوباز
بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل می بود)
قلمن نموده خود را از تلامذۀ رشید ملا می گرفت - (۳)
زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - (از آنجا) که
مهمات سلطنت از نظام استمراری برافزاده - و اعتبار
خانه زادی و اندازه نوکری در بانحطاط گذاشته امرا زادگان
و ابزای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار
استقلال عاقبت جستند) خان مومی الیه هم بعد از
واتعۀ ناگزیر بیگم مرحومه بر فائز نواب اصف جاه فتح جنگ
استعداد یافته بصوبۀ مالو آمد - مد و پنجاه ریه در ماه
بطریق مدد خرج می یافت - (چون آن امیر عالی جاه
باقضای مصلحت از دریای نریدا گذشته بدستیارانی فخر دوزی
اعدای پُر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلالت
ساخته به همعنای اقبال بتصرف ولایت وسیعۀ دکن علم
اشتهار انراخت) او را بمقصب سه هزار در هزار هزار
و خدمت بخشیکری منصب داران کل دکن بر نواخت - و
هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

(۲) یا امپیهی دال باشد - (۳) نسخۀ [ج] و در زمان الخ *

طالب حضور گردید) خان مزبور از همراهی احتراز ورزیده
از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه
بتعیذاتی دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان
(که روز کارزار از شاخسار مردی گل زخم چیده بود)
بتفویض خدمت مذکورہ (بقول خودش که این کار
مرغوب و محبوب و معشوق من است) دامن کامیابی
بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر
مأمور پرداخت - و بخطاب بهادری ناموری اندرخته بیایه
پنج هزاری مرتقی گشت *

مرد راست درست به زور و مکر ناآشنا - در یگر دئی
و یگرائی یکتا بود - اخلاص و عقیدت (که با سردار باید)
استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرود نمی گذاشت -
بارومف عمدگی مراسم نوکری نیکو بجا آورد - و با قرب و
مقامت املا در امور ملکی در صورت استفسار هم دخل
نکرد - از آغاز تا انجام بیک وقیره گذرانید - هرگز پیش پا
نخورد - بظاهر کف و عبوس می نمود - اما در انجام کار خلاق
خود را معاف نداشته - و بقدر میسر کوشیده - هر چند
باندازه مقصب جمعیت فوج و سامان نداشته اما صاحب

(۲) در نسخۀ [ج] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخۀ [ج]
اخلاص و عقیدت *

(۲) اسباب و اقبال بود - در آخرها امارد پرستی را باعلان و شیوع رسانیده - ازین هوس پروران ساده رو و نوحطان چار ابرو فراهم آورده در تخطیع و تزئین آنها توجه می گماشت - و همین را مصارف همت می پنداشت - در ایامی (که نواب فتح جنگ محاسره قلعه ترچنان پلی داشته) شازدهم جمادی الاولی سنه (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش هجری بعالم بقا خرامید - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشیکری و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدی یانته - جوان هموار با سلوک است - و به کار روانی موفق *

* مقرب خان *

پسر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور گردیده - [چون پدرش از کوته اندیشی (با وصف رعایت های نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشیده برخاسته بخیدر آباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمی فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک گشت - و در هنگامه آویز و ستیز اتفاق پدرش از جانب مخالف بمقابله او رسید - او برسم اهل دکن باجمع از

(۲) نسخه [ب] اسباب - و نسخه [ج] اسباب و اقبال - (۳) نسخه [ج] همواره با سلوک *

اسبان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاره درجه اعتلا پیمود - در امور جاگیرداری و آبادان کاری سلیقه درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سپری گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او می کردند - و دهقان گری آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فردشی و تخم فردشی دیهات نسبت بوی می دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار بر می داشت - احاطه قلعه بالکنده ساخته اوست - بیشتر فوج او از باز گیران بیشقار بود - ضابطه قدیم دکن خصوص درین خانواده (که دو رویه و سه رویه یومیه بلکه بیشتر) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خواننده و سازنده نامی دکن نزد او فراهم آمده - و سامان و سرانجامی (که در خور همت هزاره های صاحب جمعیت باشد) بر همین یک پرکنه و دو سه محاله از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مانده سرطانی در پشت پیدا شده بود -

(۲) نسخه [ج] فراهم آمده *

منجر بجراحات متعدده گردید - مکرر گوشت پازها بودند - و
 فرزنیها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد -
 آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیعت و درم (بیع الاول
 سنه (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر
 سرینجه خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت
 شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود -
 پسران آرد - هنوز مغیر بودند که در گذشت *

برادر امینی او نبی ^(۲) منور خان (که بسبب ناسازی و
 عداوت فیما بین بقالیل جاگیر جدا می گذرانید) از واقعه
 فاکزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر (که نزد او می بود)
 شتافته تصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم
 خود قائم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون
 میدانست که (با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند
 گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از ازمندی سر
 خود سری زن - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده
 باستحکام برج و باره و انداخ ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان
 ورثه و حقیقه کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعی
 بدان گردید که آشفته بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن
 مکان از دست او در عشره سیوم ربیع الاول سنه (۱۱۵۹)

(۲) همچنین در هر دو نسخه . و یا بنی باشد .

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجری سواد آن قصه
 مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترقیب
 مورچال دست بکار بودند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار
 سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیگار از غایت استکبار
 بیرون قصه ملجاء داشت - هر دفعه (که بعزم کلزار با فوج
 ظفر آثار درچار شد) مردم خوب معتبر خود را بکشتن
 داده خایم و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو (که
 ذخیره بهمه چیز بوجه مستوفی بود - و از بس وسعت
 شهر بنه) محاصره سایر اطراف آن متعذر می نمود - بیم
 و هراس بخود راه نداده بامید آغاز بوشکال که بر سر
 رسیده بود دل خوش می کرد که بسبب باران آنجا را
 اطراف آب می گردن هنگام زد و خورد نیست - اغلب که
 ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان
 فضای مبهم است دگرگون نمی گردد (آصف جاه همانجا
 قصیم چهارونی فرمود - و لخته بازوی همت درونیان
 بسمتی گرانید *

گویند در آزان محاصره بآن همه حزم و احتیاط (که
 مجبیل طبیعت سردار بود) (رز غریب مسامحه و
 معامله بکار رفت - هر فوج را بهر مکانی نگاهداشته سردار
 بعاری های محل و مردم قلیل (که همگی به هزار سوار

نمی (سید) میرکنان بگرد شهر یناء برآمد - چون مکانی دراز (که افواج سرکار از آنجا کمتر از مسافت در کرده و سه کرده نبود) مردم بار گفتند که قابوی عجیب بدست آمد - جلو ریز به کوته یراق می پیوندیم - و بر می داریم - در جواب گفت که مرا دعوی صوبه داری دکن نیست - برای این برگنه یورش برپا کرده ام - بالجمله سلخ جمادی الاول (که در ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آمفی خود بخود جلوه گر گشت - و تفرقه درونی در قلعیان افتاد *

تفصیل این اجمال آنکه آن بیمروت خواست که بچه اطفال آن متوفی را از میان بردارد - دکنی هائی که با او یکتائی گزیده (چون اکثره نمکخوار و پرورش یافتگان او بودند) بر اندیشه او آگهی یافته بدنامی کور نمکی رخ و را نداشته بهیمنت مجبومی ازو برگشتند - و نگذاشتند که ساعتی آرام گیرد - جزایر و تفنگ جانب او سر دادند - آن ادبار رسیده ناچار هوش و دل باخته همان شب پا پیاده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سین جادون یناء برد - روز دیگر پسران خان متوفی بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندیر ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب در خور و فرایز یافته قصبه با چند مواضع بجاگیر آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حلم کامل فطری سردار

است) آن کشتنی هم بوسیله راجه مذکور بصفح جرایم زندگی در باره یافت - قریب دو لک روپیه بقیه نه ده لک روپیه (که آن متغلب در ایام تسلط خویش بیان داده) با دو صد و چند اسم و چند زنجیر فیل سوای جنس ذخیره از غله و سرب و باروت (که نیز ضبط شد) عاید سرکار گردید - در حالت تحریر پسر کوچکش (که به خطاب پدر نامور شده بود) در وقت (که متصل قلعه کایان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هوای وبا مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود هجری جان بحق تسلیم نمود - پسر کلانی (که به ابراهیم منور خان زبانزد بود) جاکیر دیگر یافته با جمعیت بفروری می برداز - درینولا خطاب خانزمان خان مخاطب شده *

• مبارز الملک سربلند خان بهادر دلا در جنگ •

نامش میر محمد رفیع است و وطنش تون - در عهد خلدگان با پدر خود (که میرزا افضل نام داشت - و مقتدوی خان خطاب یافته) از ایران بهندوستان آمده - پدرش بدیوانی گوالیار مضاف اکبر آباد سر عزت برافراخت - او بعد فوت پدر نزد طغای خود بشارت خان نام (که قورجدار می نامیدند صوبه برار داشت) آمده به تنبیه مفسدان (۲) در هر دو نسخه بطاء جمله مرقوم است - اما بقاء قرقانی صحیح است *

دیهای آن برگنه جوهر (شادت بر روی کار آوردن - و باین تقریب بمنصب مناصب چهره عزت برافروخت - و یحیی بلشکر پادشاهی رسیده هدیه بیگم صبیح (زوج الله خان بخشی را بعقد مناکحت در آورد - (چون عایشه بیگم صبیح دوم خان وزیر در خانه سلطان عظیم الشان بود) بنابران بسلفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزاده وزیر در عهد خلد منزل بخطاب سر بلند خان نامور شده و خیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بندوبست بصوبه بنگاله تعیین نمود - چون با محمد فرخ سیر پهر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفروجدازی کره صوبه آله آباد تعیین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه (رانه شد) نامبرده بتصور ناموافق سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایام (که صوبه داری گجرات ضمیمه رکلت بغام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذوالفقار خان او را نیابت به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - از آنجا (که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید) بواسطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه داری آورده سر بلندی اندوخت - و پس از چندی معزول شده بحضور آمد - و از تغیر میرجمله بصوبه داری عظیم آباد پتقه لوای امتیاز برافروخت - و پس از وصول بدانجا عنان عزیمت به تغیه وهرماجی زمیندار مفسد آن صوبه معطوف داشته بعد زد و خورد و کشت و کوشش او را (ه سپر دادی قرار ساخت - و در اثنای گریز زخمه بار رسیده اراده دشت عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم قمن دار بیش قرار نوکر می کرد بعد عزل از آنجا بحضور آمده مدتی گرفتار تقاضای تذخواه سپاه بود - دران ایام (که محبت پادشاه و وزیر و بخشی برهم خورد) آنها نظر بوقت تألیف منظور داشته زری مخفی بار فرستادند - که از دست سپاه رهائی یافت - پستر در عهد سلطان رفیع الدرجات بصوبه داری کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد فردوس آرامگاه از آنجا تغیر شده بحضور آمد و سال (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری بصوبه داری گجرات از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابی برافروخت - و بشجاعت خان گجراتی سند نیابت فرستاد - حامد خان عموئی آصف جاه (که به نیابت او در احمد آباد

بود (بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع درود اقامت نموده کنتها نامی مرهقه را بکمک طالب داشته بر سر کجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را کشت - رستم علی خان برادر شجاعت خان (که در سورت بود) استعداد جنگ نموده با اتفاق بیلاجی گایکوار عزیمت مقابلہ کرد - و کنار دریای مہی تلاقی (و داد - چون بیلاجی در باطن مرافقت با حامد خان داشت رستم علی خان ہم کشته گردید - سر بلند خان باستماع ابن خبر در سنہ (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سی و هشت هجری مبلغ از خزائن پادشاهی بطریق مساعدہ گرفته خود راہی قلعه شد - و بخشق حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نارسائی مزاج و نامآل اندیشی آن قدر راہ افراط و تقریط پیمود کہ مبالغ مذکور را با حاملات محاللات خالصہ پادشاهی و تیول جاگیرداران (کہ دران موہ بود) بصرف آورده دیندار ملازمان گردید - و ضبط از میان بر خاصیت - نوکرانش دست نظلم دراز نموده از سکنہ بلادہ هرکس را کہ مالدار می دانستند در خانہ خرد نشانده ازو بچہر زر می گرفتند - و خود ہم در دست درازی کسی نکرد - و بملاحظہ غلبہ مرهقه چوتہ آنها دران موہ قرار

داد - لهذا سال یازدہم جلوس نظم موہ مزبور از تغیر او بہ ابہی سکنہ عرف دھوکر سکنہ پسر اجیت سکنہ مقرر شد - و از عزیمت دار الخلافہ کردہ مدتہا در حویلی خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواہان دروازہ آن مکان را (کہ کلان بود) بقدر سنجین ساخته بود - گویند ہرگاہ پادشاہ اورا می طلبید یالکی از سرکار و چند سزاول ہمراہ می رسید - کہ در راہ مانع قرض خواہان باشند - و بعد ورنہ قادر شاہ (چون بر سکنہ دار الخلافہ توزیع زر قرار یافت پس از فوت برہان الملک سعادت خان (کہ عمدہ باقی این چیزها او برد) تحصیل آن بر ذمہ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچہ و بازار بلند گردید - (چون شیوہ بیبائی در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول داشت) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنہ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاہ و ہشت ہجری بہ فہان خانہ نیمستی^(۲) در شد - پسرش خانہ زاد خان بہادر (اگرچہ بمنصب

(۲) در [تاریخ مظفری] مدبرین آوان (یعنی سنہ ہزار و یکصد و پنجاہ و چہارم) مبارز الملک سر بلند خان (کہ اصلش از تون بود - و تون شہرست در ایران) جہان غانی را وداع کرد - از امرای ذوی الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خاف محمد شاہی بود - و از مہد اورنگزیب پادشاہ بر چارپالش امارت تکیہ داشت و برہات محمد عظیم الشان خلف خلد منزل می بود -

شش هزاری (سیده بود) اما با کم اسبابی در شاهجهان آباد
بسر بوده اوایل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم
او میر گجراتی هیچ نشده نکرده - مهندی خانه پسر
خانه زان خان برفاقت این و آن وقت می گذراند *

* مها راو جانوجی جسونت بنالکر *

پسر راو (نهباست که در عهد خلد مکان بمنصب عمده
و تعیناتی دکن سرفرازی داشت - و چون با سران راجه
ساحو بهرنمله مکرر سرچنگها رسانیده بود) اینها بعد قرار
یافتن صلح با حسین علی خان شکایت از بهیان آوردند - او
به خاطر داشت آنها او را بغدر مقید ساخت - و در ایام
(که نظام الملک آهنگاه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفته
عبور نرپدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان (هائی
یافته بکمک برهانپور تعین شد - او (که ابله در جگر
داشت) بوساطت محمد غیاث خان بهادر با نوئین مزبور
در ساخته بملات پیوست - و در جنگ عالم علی خان و
مبارز خان عماد الملک مصدر حسن خدمت گردیده بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت
او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثی در قبول
عام اعتبار بر افراشت - سلیقه جاگیرداری خوب داشت -
به آبادی اقطاع پرداخته فرج شایسته فراهم آورده در محاربات

رایت تهور می افراخت - آزانجا که سیر منصوبه بود واسطه
جواب و سوال سران مرهتة دکن می شد - در عمل نامر جنگ
شهید بخطاب جسونت ناموزی اندوخت - و در جنگ پهلچری
بهمراه سردار مذکور مصدر قوددات شایسته گردید - اگرچه
در السنه قرعه بدنامی مقتول شدن او بظام نامبرده هم
افتاد سال (۱۱۷۶) هزار و یک صد و هفتاد و شش
هجری بدار عدم شتافت - پسر کلانش انند راو جیوننت (که
آثار شادت از چهاره او لایم بود) در حین حیات او
در گذشت - الحال پسر دوم او بهاراد و راو (نهباست که
جیوننت مزبور بطریق ارث بجاکیر او کامیاب گشته بنوکری
سرکار می پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان
از وطن آمده ابتدا با عزایت الله خان پسر می برد - و پس
از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمرالدین خان گردید - و
بنوکری پادشاهی امتیاز اندوخت - آزانجا که متصدی پختکار
بود رفته رفته بعد واقعه نادر شاه در عهد فردرس آرامگاه
بدیوانی خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش
هزار و شش هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی
جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجه بلند رتبی

تصادف نمود - دو پسر داشت - یکم محمد پرست خان
که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه
وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار
پادشاهی گردیده جزئی و کلی امور سلطنت به رایی او
منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده
در سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجری
یکم از شاهدان را بطریق توره معین نموده همراهِ شاهزاده
جمعیت کرده جانب تعلقه سپرند شتافت - و (چون کار
آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک
امر سنگه (زمیندار پتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده
برجعه القهری پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم
شد - از آنجا (که مابین او و ذوالفقار الدوله میرزا نجف
خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست
ذوالفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و
خانه و اسباب او بضبط پادشاهی در آمده - جاگیر او
بحال مانده *

* حرف النون *

* نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشابوری است (که چون
خانخانان منعم بیگ از حضور عرش آشیانی بتمغیر دیار شرقی
(خصمت یافت) او نیز در همراهِیان خان مذکور شرف دستوری
حاصل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و
سال بیستم جانوس در چهارونیم جنت آباد گور (که بآبیر
زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بذهان خانه عدم شتافتند)
او نیز بساط زندگی در نوردید - نامبرده (که به نیابت^(۲)
پدر در حضور بوده عرایض پدر می گذرانید) در سال نوزدهم
بخطاب نیابت خانی امتیاز یافت - و پس از فتح موبه
بهار در آنجا جاگیر یافته بهمراهِی خانخانان (که بگشایش
بکاله معین گشته بود) نامزد شد - و بکارها پرداخت -
پس از چندین به عملداری محال خالصه شریفه مقرر شده
(چون اداره نویسان^(۳) باقی بر آوردند) او جواب زر راجبی

(۲) چنانکه در اکبرنامه جلد سوم صفحه ۱۶۰ بتفصیل مذکور است -

(۳) نسخه [ج] اوارجه نویسان *

نکرده سرکشی بنیاد نهان - و قصبه کره را (که بجاگیر اسمعیل قلی خان مقرر بود) محاصره نموده الیاس خان لنگاه نوکر خان مزبور را در پیگار گشت - بقایان اسمعیل قلی خان با جمعی از پیشگاه سلطنت تعیین گردید - سال بیست و پنجم بار رسیده مصاف نمود - از جمعی را بکشتن داده راه سپهر بادیه فرار گشت - و پستتر رفته با معصوم خان فرزند خودی (که خیال بے راهه روی در کاخ و ماضی جا کرده بود) اتفاق جست - و در چاکم (که با شهباز خان در داد) شریک ار شد - (چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اوده شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت) نامبرده دلنهاد جدائی گردید - و سال بیست و ششم با اتفاق عرب بهادر

(۳) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۷] و از سوانح سزا یافتن نهایت خان - این فرومایه تا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوری ست - عرب نام دارد - از خردی باز در پرستاران گیتی خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندی گرفت - چندی میل پرده از خالصه بود - آواره نویسان خرده گیر باقی برآورده بودند - آن زربنده سرکشی را از حق گزار پیتر اندیشیده - دست فتنه دراز کرد و قصبه کره را محاصره نمود - (۳) نسخه [ب] بے راه روی - (۴) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۳۱] چون شهباز خان حوالی قصبه بهبه رسید الخ *

و غیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیزت - (۲) از آنجا (که حکیم عین الملک قلعه بریلی را مستحکم ساخته با اجتماع جاگیر داران آن نواحی پرداخت) او باستصواب برخی زمینداران سر رشته بندگی بدست آورده بغوج پادشاهی پیوست - و به مریم مکانی تمسک جسته زنهار نامه آن مہین بانو دست آریز ستگاری ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرایم او در گذشت - تاریخ فوتش بملاحظه نیامده *

(۴) نور قلیچ *

پسر النون قلیچ خان از قزاقیان قلیچ اکبری ست - در عهد عرش آشیانی بمذنب پانصدی رسیده سال بیست

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۸] و از سوانح غبار آورد شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرزند خودی از سیه بختی روی در ادهبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیاری به نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند - (۳) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۲۳] و نیابت خان از او ماندگی بعین الملک پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کار بے نسیاحت بدرگاه حضرت مریم مکانی لایه گری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهار نامه آن مہین بانوی روزگار در دست داشت بدان قدمی عتبه رسانیدند - و از آنجا (که فرموده آن پرده نشین اقبال حسن پذیرائی گیرد) شازدهم فرودین [سال بیست و هفتم] این نا بخشودنی در سایه بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفت - (۴) در [اکبر نامه] نورم قلیچ - [ون] نور قلیچ *

و یکم جلوس هنگام (که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده
تعلقه رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیچ خان
بطرف ایدر^(۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا
بوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان
بظهور آردن - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان
مراد بهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال
سی ام قلیچ خان حاکم گجرات او را یکرمک امین خان
غوری فرستاده - و سال سی و دوم همراه خانخانان بحضور
رسیده سعادت استانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در ایران
بتسلی مشهور - جدش میر یحیی حنفی سیفی از علوم
نقلی و عقایی بهره تمام داشت - و در فن میر و تاریخ
یکانه در زگار و سرآمد دهر بود *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال
(که ازو استفسار می نمودند) بیداهت احوال سلاطین و
مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

(۲) نسخه [ج] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیچ
خان و نورم قلیچ و غیره و بسیاری از مجاهدان عرصه نصرت را درین تاریخ
[یعنی سی و یکم مهر ماه آلهی سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواریخ از مولفات اوست -
ابتدا در خدمت شاه طهماسب صفوی معزز و معتبر بوده -
شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عذاب
مزاج شاهی را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه از حدود آذربایجان^(۲)
قزچی تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
مقید نگاه دارد - در آن هنگام پسر درم او میر علاء الدوله
کامی تخاص مولف تذکره نقایس المآثر در آذربایجان
بود - معرجه فرستاده ازین خبر بپدر آگهی داد - میر
یحیی بنابر ضعف بدنی نتوانست فرار گزید - همراه
قزچی بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنه (۹۶۲)
نه مد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ردیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موحش به کیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
جنت اشیانی روانه هزد گشت - پیش از ورود او رافعه
ناکوزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر در سر آغاز جاسوس^(۳)

(۲) نسخه [ج] شاه ایران - (۳) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹]
و از سوانح این بنام سعادت قرین آن است که فتاوی اکبر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و احفاد دارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهی نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دهم به علمي عرش آشیانی افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لکن اوقات برونه غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بغنون و علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتسفن زبان زد روزگار بود) در هند بتشیع اشتیاق گرفت - همانا رفتار میر بصوب دارالامان صاحب کل بوده که غالیان هر طایفه او را مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاری هم آینه بود نازل - و در انجام مدهیات ارباب حاجت همه والی داشت - و به نیک نفسی و هشیار مغزی می زیست - چون انحراف مزاج پادشاهی از بیرام خان متحقق گشت (و او از اگره بر آمده متوجه الور شد) چنان آوازه انداختند که میخواستند پناه غلط انداز سر به پنجاب کشد - عرش آشیانی از دهایی بر آمده میر را (که از

(۲) نسخه [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [اکبرنامه جلد اول] میر بغنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرافت مقام امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر هر هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دارالامان صلح کل بود که غالیان هر طایفه او را مطعون میداشتند - (۳) نسخه [ب] غالیان * (۴) نسخه [ج] ایلور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش بیرام خان (خصمت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا از پندار واهی باز آرد - میر در سنه (۹۸۱) (نه صد و هشتاد و یک در قصبة سیکری در گذشت - قاسم ارسلان فخر آل یس قاریخ گفت - خلف رشید او میر غیاث الدین علی به خیر سگالی و نیک ذاتی و دوام خدمت عرش آشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب فقیب خانی یافته - تا سال چهارم اگرچه بیایه منصب هزاری بر آمد اما نسبت قوی بهم رسانید - عرش آشیانی سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم او منسوب فرمود - و قاضی عیسی عم او (که مدتی در ایران بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک مفتسبان سده خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم بعرض رسانید که قاضی عیسی دخت خود نذر حضرت کرده - آن پُرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بهر می برد - عرش آشیانی بخانه نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

(۲) نسخه [ب] نه صد و هشتاد و دو در قصبة سیکری در گذشت *

(۲) بر گرفت - در سلطنت جنت مکانی باضافه منصب و

افزودنی اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال

نهم سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هنگامی (که دارالخیر

اجمیر مورد موکب جهانگیری بود) بجوار رحمت پیوست -

و در روضه معینیه در محوطه سنگ مرمر با خانم حليلة

خون (که کدبانو و عاقله روزگار بود) مدفون گشت - نقیب

خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام

داشت - و در تاریخ دانی بی همتا بود - گویند هفت جلد

روضه الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارت داشت - جنت

مکانی در سوانح خون مرتوم فرموده که نقیب خان طرفه

تخمین و تیاس داشته - و غریب دور بیغی بکار می برد - یک

قلب کبوتر (که در هوا بود) تا نظر میکرد میگفت چند

است - چون می شمردند یک تفاوت نمی نمود - نقیب خان

عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین

حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبدالمطیف

(که با هم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

(۲) در [اکبرنامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهمايون عرض رسانید

که قاضی عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز

آن پرده نشین پارسائی بدان آرزو بر می برد - گیتی خداوند با آنکه درین

هنگام کمتر بدین پرداخت پذیرش فرمود - دوازدهم نیز به نبایش خان نصیب

خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را برگرفتند - (۳) نسخه [ج] خانم

حلیله جليلة *

(۲) بوده - همشیره میرزا یوسف خان رضوی در خانه داشته -

منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده

در گذشت *

* نورالدین قلی *

در عهد جنت مکانی بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازی

یافته - سال دوازدهم بمنصب هزارچی سید سوار نامیده

امتیاز افزوده - بعد مدور گستاخی از مهابت خان و فراز

او در فوج (که بتعاقب او مامور شده) باجمیر (سیده

متوقف بود - پس ازان (که جنت مکانی بنعیم جاودانی

پیوست - و (ایات فردوس آشیانی ببلده مسطور) رسید)

او بار یافته سال اول به بحالی منصب سابق (که دو هزارچی

هفت صد سوار بود) سر عزت برافراخته همراه خانجهان

لودی (که بمالش چهار سنگه بوندیله نوبت اول تعیین

شده) دستوری یافت - و سال سیوم در ایامی [که دکن

مضرب خیام پادشاهی بود - و سه فوج به سرکردگی سه

امیر برای تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملك

دکنی (که او را پناه داده بود) مقرر شده [او بمهرابی

اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم

شعبان سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجری در رفته

(۲) نسخه [ج] بود - (۳) نسخه [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار برخاسته بخانه میرفت) کشن سنگه پور
جسونت (اتهور بکینه آن) که در عصر جنت مکاني پدرش
را مردم نورالدین قاي کشته بودند) زخمهای ملکو زده
کارش تمام ساخته بدر رفت *

(۲) * نظر بهادر خورشکی *

موطن و منشاى او قسور (که قصبه ایست از دوابه باري
هجده کوهي از دار السلطنت لاهور مسکن خورشکیان) که
در میان افغانه بصلاح و بزرگی شهرت دارند) - مهارالیه
از اعیان نوکران شاهزاده پردیز بود - پس ازان در سلک
ملازمان جهانگیری انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدی
سر برافراخت - و در عهد اعلیٰ حضرت بالفرونی اخلاص
و فرط عقیدت پایه اعتبار بوقر افراخته در سال دوم
بفوجدارى سرکار سنبل تعیین گشت - و در محامره
دولت آباد مردانگی و بر دلجی خود دلنشین همگان ساخت -
روزى (که عنبرکوت بدست اولیای دولت در آمد) از
زیرش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار
شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعه
(که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) ملجاء را

(۲) چند جا [نذر] بذال معجبه نوشته - و در (مآثر عالمگیری) نیز
بذال منقطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمی گذاشتند - نصیری خان
خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جمارت از
جانب راست بقلعه در آمد - و بازار جان ستانی و سرفشانی
کرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق
قلعه دوم (که به مهارکوت اشتباه دارد) در آورده -
و در جایزه آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش
یافت - پس ازان بنابر جهت قریب در سال دست
از ملازم پیشگی کشیده گوشه عزلت برگزید - (چون راستی
و درستی مزاج و حاضر باشی و چست خدمتی او سکه زده
عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مرام پادشاهانه گشته
باز بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافراز
گردد - و در سال پانزدهم در مهم چکنا و تمخیر قلعه
مور تارا گنده مصدر تالشای نمایان شده درجه استعسان
پدید - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزارى در هزار
و پانصد سوار کام دل اندرخت - و بهمراهی شاهزاده
مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان
(که شاهزاده چنین مملکت موردنی مفت بدست افتاده را
دقیقه ننهاد از راحت طلبی معارفت را فوز عظیم پنداشت)
به آن (که نظر بهادر خورشکی بتجویز مدار المهای

(۲) نسخه [ج] داده جان ستانی و سرفشانی داده - (۳) نسخه [ج] چکنا *

سعد الله خان بهمهراهی قلیچ خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از وطن دوستی با جمعی از اجماع های عمده برخاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب آتک ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمهراهی شاهزاده محمد ادرنگ زیب (دائمه آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولای (ستم خان دکنی) که با سی هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشوده دست جلالت برگشاد - و دان مردی و مردانگی داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف بارصف هجوم کاره نتوانست کرد - عذرا تاب گشته بدیگر افواج در آریخت - پس ازین فتح در جایزه حسن توده باضافه هزاری ذات هزار سرار بمنصب چار هزاری ذات و سوار چهره بلند نامی فروخت - و در سال بیست و دوم سنه

(۱۰۹۲) یک هزار و شصت و دو هجری در لاهور بساط هستی در نوردید - شمس الدین پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسر دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافروزی داشته - مومنی الیه به خدا ترسی و دینداری

(۲) نسخه [ج] شمس الدین خان *

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست می کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک رفته طعام با سپاه می خورد - دیانتش بمرتبه بود که حاصل جاکیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه می باید با کافذ جمع خرج بی ساخته و پرداخته از فطر اعلی حضرت می گذرانید - و چیزی از ان نمی گرفت *

* نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والی بدخشان است - برشادت و ناموری سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکانی - [اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیه قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس ازان بنوازش پادشاهی اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزینی و نیکو پرستاری عرصه ترقی و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهانی بخطاب نجابت خانی و منصب دو هزاری افتخار اندوخت - و بفوجدارئی سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافه منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامی نمود - و بفوجدارئی صوبه ملتان (که در جاکیر زمین اداره بود) دستوری یافت - پس ازان فوجدارئی

دامن کوه کانگوه یافته آن کار را بشایستگی سرانجام داد - و بمقتضای سه هزار و دو هزار سوار پایه برقرار افراخت - و از فرط دولت خواهی و کارطلبی متعهد مهم سری نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر می آرد - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار می کند - دو هزار سوار کنکی از حضور تعیین گشت *

گرفتند [چون سواران پور و میرتوه بدر متعلق گشت دران ایام راجه سری نگر (که عمده راجهای کرهستان است و ملکه وسیع و کان طلا دارد) در گذشت] زنی بانساق درست بیک مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلا تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمی آورد پیدایش می برد - لهذا به نیک کنی زنی اشتیاق داشت - برخه ادبش کوتاه اندیش به نجابت خان اغوا نمودند که هرگاه میرزا مغل کورچی سابق این ناحیه کیلا گرهی را (که تعلق بدان راجه داشته) تهانه نشین پادشاهی گردانید - اگر تا حال می بود تمامی این ولایت را بحوضه تسخیر در می آورد - چه زن خواهد بود که در جانب شما عرصه تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربیه کار را رگ حمیت بصحرمت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصه حصینه مثل شیر گدازه (که زمیندار سری نگر در سرحد

خود بر آب چون اساس گذاشته) و قلعه کانی را (که سابق زمیندار سرحد تعلق داشت) بدست آورده حواله زمیندار نمود - و حصار نذور را بر گشود - و قریب هردواز از آب گنگ گذشت - هرچند (که واقعی آن ولایت پیداده بسیار فراهم آورده به انسداده دهه ها و معبر کتله پوداشت - و تفنگای آب را بکج و سنگ سدهای استوار بست) خان تهور نشان بدای مردمی جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود - (چون به سی کوهی سری نگر رسید) آن یومی از دست برد بی در پی هراسان گشته از راه گریزی در مقام اطاعت و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا تقبل نمود - و جهت سرانجام وعده دو هفته در میان آورد - و بلبمت و اعل بعد یک و نیم ماه همگی یک لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور قزاقان متواتره آن دفع الوقت را چندان دفع نمیگذاشت - تا آنکه قامت آذقه بجائ کشید که مردم نامی را جان بلب رسیده فانی باب نمی رسید - چون مردم کوهی راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آردن رسد می شتافت دستخوش تاراج و غارت آنها می شد - (چون کار بجان و کار باستانخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - ناگزیر کوچ نمود - بوخ غیبت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشتر با امید (ستگاری پیاده شده منتشر گشتند - اثر از آنها پیدا نشد - نجابت خان پایباده از قلل جبال (که گذر طایر دشوار بود) افتان و خیزان بعد از بیست روز (که بادراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحی سنبهیل سر بر آورد - و در ازای این بے تدبیری چند بعل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد از آن بصوبه داربی ملتان از تغیر قلیچ خان سرافرازی اندرخت - و (چون در سال پانزدهم ملک چکنا^(۲) از مو و نوروز و تارا گدده و پنهان گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدر مفوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معارفت از یساق قندهار بدایه والای پنجهرای بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده می شد * در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که بهم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - در آن هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهی آشوب هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولی عهد محمد دارا شکوه

(۲) نسخه [ج] چکنا - (۳) در [بعضی نسخه] پنهان *

امرای کمکی دکن روانه حضور گشتند (عمده تر^(۲) جز او از مردم پادشاهی کسی در رفاقت شاهزاده محمد اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیه انتزاع سلطنت با خود مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار بر نواخته غره جمادی الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگباد راهی ساخت - پس از مداربه^(۳) با مهاراجه جسونمت [که در هراولی سلطان محمد (که سردار میسر بود) کارنامه تهور و جلالت بظهور آورد] با نعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار سرمایه بلند (تبگی اندرخت - اما از آنجا (که نجابت خان سبکسر و جلف وضع بود) ازین رفاقت باد بروت بخود بسته ناز سرگرانی به آقا می فروخت - و از بلند پروازی کافر ماجرائیها می نمود - چون مزاج سلاطین غیور می باشد [خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد) نمی خواست که سر زنده در عالم و رنگ درسته بر چهره کسی باشد] تاب اندازه ای او نیارده بعد از جلوس برای صفر شکنی او لیموئه از ترش وضعی بکار برد - هنگامی (که

(۲) نسخه [ج] عمده ترین - (۳) نسخه [ج] راهی شد - (۴) نسخه

[ج] و چون - (۵) نسخه [ج] لیموئی ترش وضعی *

بقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رايت ظفر (تسام گردید) نجابت خان بذاير لخته رجوة (که همه از ناهنجاریهای خودش ناشی بود) خانه نشین گشت - ^(۱) خلد مکان میر ابو الفضل معنوری را (که از دیرین خدمتی مورد عنایت گشته خطاب معنور خانی یافته بود - و با خان مذکور نیز سلسله اتحاد مستحکم داشت) باملاح مزاج و گذارش برخه پیغام مامور فرمود - میر هر چند به آبیاری مواظب اخلاص خواست غبار آشوبی (که در عرصه خاطرش اوج گرفته) فرو نشاند [او از بی باکیها بلا تعاشی زبان بناسزا بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهی شد - آن سودائی (که دماغش زنیور خانه هزار دیوانگی بود) بملاحظه آن (که میدان کچه اش گل کند) نیمچه (که بر مسند داشت) از قفای معنور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را در حصه ^(۲) عدل ساخت - بصدر چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده (که بابرام گرفته بود) معاتب گردید - پس از معارفت از ملتان (که باز دهلي مخیم هراوقات گشت) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

(۲) نسخه [ج] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیم صفحه ۵۰۶ در احوال معنور خان میر ابو الفضل ذکر یافته *

باریاب ملازمت شد - و در جشن سال سیم (که تا آن وقت بی یراق بحضور می آمد) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزار (۲) چهار هزار سوار و خطاب اول دیگر باره آب رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه دار مالوه بجبهه تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بیالمت آن مملکت وسیع دستوری یافت - و در آنجا در سال هفتم ودیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگی و قهور و پردلی یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان باراه سلطنت مدار جنگ و در داد وقت اکثر به رای او مفروض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهی با نقش بود شاهزاده نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزییر سلوک بسیار بها می آردن - گویند (چون بعد محاربه مهاراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سوار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

(۲) نسخه [۱] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهی (که همراه شما اند در حضور من بیشتر تن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتهای آگه بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانه نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه بار اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - رمت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تردماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهی گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیجان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضی درین صحایف مذکور اند *

* نوازش خان میرزا عبد الکافی *

برادر علائق امالت خان و خلیل الله خان میر بخشی است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدی بهرح و بسطه شایان نگارش پذیرفته - و

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحه ۳۳۵ مذکور شده *

قتمه (که ناگزیر مقام بود) در ضمن ترجمه برادران سودی گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارم - (چون میر خلیل الله یزدی از سرگرانی فرمانروای ایران شاه عباس ماضی دل از موطن و مسکن برگرفته وارد هندوستان گردید) جنت مکانی قدوم او را گرامی داشته بانواع نوازش و عواطف بر نواخت - بعد چند پسرش میر میران از شاه گریخته افغان و خیزان خود را بسایه عنایت جهانگیری رسانیده از تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را نتوانست همراه برداشت - در ایران ماندند - چنانچه جنت مکانی بر طبق التماس مشارالیه در باب فرستادن پسرانش مصحوب خان عالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام داد - و آن صورت کیش بی چین پیشانی آنها را با خان مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت هندوستان دلنشین افتاد از اینجا) که شرافت و نجابت این خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین من الامس (صالحه بیگم مهین صبیح یمین الدوله آصف خان خانناران را بعقد ازدواج از در آورد - از بطن آن عقیقه میرزا عبد الکافی و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن پسر میرزا حسن صفری منسوب گردید) با بعمره وجود

گذشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثانی بنظر انتفات
 قربیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجه اعتبار
 پیمود - و بتدریج بمنصب در هزار و پانصدی فرق مرت
 بر افراخت - در سال سی ام از تغییر میرزا سلطان صفوی
 قور بیگی گردید - در فرمانروایی عالمگیر پادشاه بفرجدارئی
 ماند (که از معظم قلاع صوبه مالوه است) رخصت یافت -
 و در سال هشتم همانجا جهان گذران را بدرد نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمده الملکی جعفر خان است - مادرش
 فرزانه بیگم همشیره ممتاز زمانی بود - سال نوزدهم جلوس
 فردوس آشیانی در حین (که پادشاه عزیمت کابل فرمود -
 و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعیین کرد) او بمنصب
 پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که
 خان مذکور بنظم صوبه دار الخلافه مامور گشت) او از اهل
 و اضافه بمنصب هزارئی دریمت سوار کامرانی اندوخت -
 سال بیست و چهارم (که صوبه داری بهار به پدرش تفویض
 یافت) او باضافه پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت -
 سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایه در هزارئی هزار
 سوار بر همگان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای
 علم رایت بلند طالعی بر افراخت - و سال سی ام بدو غنئی

دولت خانة خاص از تغییر حیات خان و از اهل و اضافه
 بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجه اعتلا
 پیمود - و پس از آن (که سلطان محمد اردنگ زیب بهادر
 از دکن آمده متصل بموکر او را با سلطان دارا شکوه مبارزه
 دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت -
 و اکثری از مردم حضور بدلازمهت عالمگیری پذیرفتند)
 او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عفایت قامت ازادت
 آراست *

پس از چندت بکرمک بهاراجه جسونت سنگه بصوب دکن
 شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب
 بعثت خلافت رسید - سال نهم خزانه را (که سابق از
 مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور
 فرستادن آن بدانجا مرکز خاطر پادشاهی شد) مامور گردید -
 همدین سال (که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثانی والی
 ایران غبار در رنگی برخاست - و سلطان معظم با فوجی بطریق
 متغلا بصمت کابل تعیین گشت) او نیز بعزایمت خلعت
 و اسم از اهل و اضافه بمنصب چار هزارئی سه هزار سوار
 کام اندوز شده بهمراهی شاهزاده مذکور رخصت پذیرفت -
 سال دهم به تفویض فرجدارئی سرکار مراد آباد و عفایت
 خلعت و اسم با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت -
 و [چون دران سال پدرش جعفر خان ^(۲) که بمصر انجام امور
 وزارت می پرداخت (داعی حق را لبیک اجابت گفت] سلطان
 محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت بر رفتن
 خانه نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای
 هر دو کس خلعت خاصه و بوالده آنها توره در خور عنایت
 شد - و سلطان محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور
 آوردن - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقه مروراید
 و انواع نوازش از سوگواری بر آمد - و سال چهاردهم بخدومت

(۲) در [مآثر عالمگیری] چون بیماری جمده الملك جعفر خان باشداد و
 بمقداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر و مرتبه (اولاً جهت عیادت و ثانیاً
 جهت تعزیت) بخانه آن عمده مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این
 ماه [یعنی ذی الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمده الملك جهان گذران
 را پدیده نمود - بعد از رحلت چنین درویش ارادت آئین خاطر مندرس
 تاسف و تضرع قرین گردید - حکم شد تا سه روز يك مد و بیست قاب طعام
 بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند
 که بخانه نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پیریه بجای
 آرند و به تسلی و دلدهی عفت مرثیت فرزانه بیگم والده موصی الیهما
 پردازند - و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالده آنها توره در خور حالتش
 فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور
 عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقه مروراید و انواع
 نوازش و خاطر داری بر اقربان امتیاز یافتند .

نظم صوبه اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجه
 مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار
 دریده سالیانه در اویکده انزوا جا گرفت - سال هیجدهم
 مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزار
 در هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغییر سادات خان
 آب رفته بجو آوردن - و پستو از انجا تغیر شده در حضور بود
 تا آنکه در گذشت - مرحمت خان دیندار پسر اوست (که
 سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم الشان بجانب اجمیر
 دستوری یافته) - سال بیست و هشتم به تهانه داری
 کده نمونه مضاف دکن سر بلند گردید - سال بیست و نهم
 برای رسانیدن خزانه به بیجاپور مامور شد *
 (۳)

* ناصر خان محمد امان *

پسر حمین بیگ خان است - نامبرده در عهد
 عالمگیری تعینات صوبه کابل گردید - و در انجا ترقی کرده
 بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه
 [که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای
 بند و بیست آنجا چنانچه باید بگشته در سوهره (که در
 انعام داشت) آمده شصت] صوبه داری آنجا بناصر خان

(۲) در [مآثر عالمگیری] کده نمونه - (۳) در [مآثر عالمگیری] در ماه
 ذی القعدة به تهانه داری مدخل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد -
 و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانه بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً
سنه (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجری
در گذشت - پسرش نصیری خان بجای پدر صوبه دار شد -
و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب
کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک
بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعاقب و خطاب پدر بنام
او صادر شد - و در ایامی (که نادر شاه بعزیمت هندوستان
دارن کابل گردید) او در پیشاور بود - چون فوج شاهی
سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری به پیشاور
رسید جنگ به میان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندست
نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او
در گذشته بدستور سابق صوبه دار کابل نمود و پس از مراجعت
از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتی درانجا گذرانید -
در هنگامه شاه درانی حکومت کابل از وی رفت - نزد
شاه نواز خان میرزا پهلوری آمد - و پستری بدهلی آمده
در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری
باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه درانی
شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند
مکال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار ناخوشی
برخاست باز بدهلی آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه
تواضع میکرد بسربرد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

* نصیر الدوله صلاحیت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ
است - در عهد خلد مکان بخطاب خانی سر بلند گردیده -
و در عهد خلد منزل بخطاب چمن قلیچ خان و تفویض
فرجدارگی جوهانپور ناموری اندرخته - پستری برفاقت نظام
الملک آصف جاه بهادر می گذرانید - پس ازان (که بهادر
مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ برزد) او
همراهی گزیده در جنگ سید دلار علی خان سردار
التمش بود - و در پیگار عالم علی خان در میمنه جا
داشت - بعد حصول فیروزی و وصول ببلده خجسته بنیاد
سنه (۱۱۲۲) هزار و یکصد و سی و در هجری از اصل و
اضافه بمنصب پنج هزارگی پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله
صلاحیت جنگ چهره عزت بر افروخت - سال دیگر از
تغیر مرحمت خان به صوبه دارگی برهانپور مامور شده
دستوری یافت - و (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته
بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلی خان جانب
احمد آباد تعیین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از
تعلقه خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمه

آنجا برخصیت تعلقه خورشیدی اندرخت - و در محاربه مبارز خان عماد الملک سرداری میسره بنام او قرار گرفت - و بعد از دادن فتح از امل و اضافه بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار ترقی نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت - و چون نوبت دوم بهادر مزبور اهرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت (مطابق سنه ۱۱۴۸) هزار و یک صد و چهل و هشت هجری سرداری برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه (که از پادشاه رخصت شده پای مراجعت بهمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسید) او بامتقبال برآمده بملاقات همدیگر انبساط اندرختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچنابلی روی توجه آرد بار دوم او را ضمیمه نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنه ۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری از رخت زندگانی بر بخت - بسیار خلیق و متواضع بود و بهیر و تفنن مالوف - در برهانپور هم مکانی (است نموده - و بیرون خجسته بنیاد در خضری تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساخته است - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند - پسره داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه بود بسیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس درویشی در بر کرد - و عملة ملک پدر خود و اتعة برهانپور مدتی فروخته خورد - معلوم نیست که سر بجای کشید *

* نظام الملک آصف جاه طاب ثراه *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان که پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از اهل فقه شیخ شهاب الدین سهروردی بود - عابد خان در عهد شاهجهان وارد هندوستان گردید - و بدولت در شناسایی پادشاه و خدمت گزینی شاهزاده ادرنگ زیم شرف اندوز گشت - و چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک ملقب رکاب بود - و بعد از سرور آرائی بمنصب چهارهزاری اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت مدارت کل و بعد ازان بمنصب پنج هزار و خطاب قلیچ خان (۳) افتخار اندوخت - و بعد عزل مدارت شانزدهم جمادی الآخره سنه ۱۰۹۲) اثنین و تصعین و الف کرت ثانی قامت (۵)

(۲) نسخه [ب] بعد سرور آرائی - (۳) نسخه [ب - ج] قلیچ خان (۴) در [مآثر عالمگیری] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه خطاب قلیچ خان سرافراز شد - (۵) نسخه [ج] بخلعت مدارت قامت آراست *

بخلعت مصادرت آراست - و در محامره قلعه گامقده
حیدر آباد بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۹۸) ثمان
و تسعين و الف بزخم گوله توب نقد جان نثار کرد *^(۲)
میر شهاب الدین غازی الدین خان خلف عابد خان
بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمه از در حرف الغین گذارش
یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازی الدین
خان - نام اصلی او میر قمر الدین است - و سال میلاد
از سنه (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در رمضان شهاب
مطرح انتظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزار و خطاب
چین تلیج خان سرفراز گردید - و در تحضیر قلعه واکندیره

(۲) در [مآثر الکبری صفحه ۲۸۹] سال سی ام سنه ۱۰۹۸ - اما
درین ستیز و آویز مودانه و جست و خیز متبرانه [که قلیچ خان خود را
در آن آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست
همان وقت بقلعه در آید - و از عهده انتزاع بر آید (چون کارکنان فضا و قدر
خواسته بودند چندی ظهور این شگرف کارنامه در مقدمه تعویق باشد)
گوله زنبورک بشانه خان خهامت نشان در رسید - گشایش دژ آهنین صورت
نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائره خویش باز آمده جمده الملک بیعت
رفت - در آن وقت جراحان از شانه آن پیکر شجاعت استخوان ریزها
می چیدند و او باستقامت نشسته بی چین جبین با حصار مکالمه داشت
و بدست دیگر قهوه می خورد و می گفت بخیه دوز خوب بدست آمده - انتهی.
چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قی گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافه هزار و بمنصب پنج هزار و
عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تقازع شاهزاده
سر رشته احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و^(۲)
چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران
بهادر و صوبه داری آورده با فوجدارچی لکهنو (که در آن
وقت فوجدار آنجا از حضور علیده مقرر می شد) ممتاز
گردید - علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ خطاب^(۳)
از همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر
فرصت بتأثیر گرمی بازار امرای جدید و کساد امرای
قدیم از نوکری استعفا کرده بدار الخلافه شاهجهان آباد آمد -
و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت
شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین
رسید) بعزایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون
محمد فرخ میر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک
بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزار و مباحی ساخت -
و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا
سید حسین علی خان قرار گرفت - و نواب بیایه سریر
خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت - و^(۴)

(۲) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنه هزار و یکصد و
بیست و چهار (۴) نسخه [ج] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معارفت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بری نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنه (۱۱۳۲) اندين و ثلثين و مائه و الف متوجه دکن گردید - و غره رجب عبور دریای نوبدا نموده قلعه آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیرالامرا لشکر جراره بسرداری سید دلار خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شدافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلافی فریقین دست داد - سید دلار خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدارالسور برهانپور حود فرمود - و هنوز زخم جراحت سیدگان التیام نیافته بود که سید

(۲) در [تاریخ مظفری] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلار علی خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهی برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه را بت افرخت - و از انطرف محمد فیات خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانه آتش نشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوضی خان و رنبا مرهقه و بعضی دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصله قلیله (که بر وقت بمدر محمد فیات خان روانه رسیده) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلار علی خان بعد جنگ معب از پا در آمد - و بسیاری از سرداران و مرهقه بخای ملک افتادند *

عالم علی خان برادرزاده امیرالامرا نایب دکن بتدارک کمربست - و از خجسته بنیاده اردنگ آباد جلوریز جانب برهانپور شدافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور از قوابع صوبه برار جنگه معب رودان - عالم علی خان از غرط (۲) (۳) (۴) تهور پای جلادت افشوده خون خون را بے مهابا ریخت - و نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گردید - (چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصه را مقرر کرد تا امیرالامرا را در عین سواری پالکی بخنجر دغا کشت - و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد - قطب الملک برادر امیرالامرا بموصول این خبر وحشت افزا یکی از شاهزاده را از قلعه دار الخلافه بر آورده بمسلطنت

(۲) در [تاریخ مظفری] و نزدیک قصبه بالاپور مکان مضاف قرار یافت - و عالم علی خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولی متهور خان و همراهی غالب خان پسر رستم خان دکنی و عمر خان پنی عم داوود خان و بسیاری دیگر از بهادران دکن و بارهه و دوهزار پیناده کرناٹکی و فیالن مست جنگی و توپخانه شایسته مستعد محاربه گردید (۳) نسخه [ج] سید عالم علیخان - (۴) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت بانورده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجی ملهار مرهقه زخمدار شده با چند مرهقه دیگر دستگیر شد - و فیالن و خیمه و توپخانه و کل کارخانهات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - (۵) نسخه [ب] حین - (۶) نسخه [ب] و غا *

بوداشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد
مکابره دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک
دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت -
محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب
عابد خان مذکور و قاضی بلده سمرقند بود - محمد امین خان
از عهد محمد فرخ سیر بخشیکری دوم بالاستقلال داشت -
و بطورے (که تحریر یافت) بنایه وزارت اعلی مرتقی
گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام
معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن
به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست
که قواء خاد مکانی (که متروک شده بود) بنمازگی
راج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود
پنداشته مزاج پادشاه را نوعی منکرف ساختند - در همان ایام
مطابق سنه (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائه و الف آثار بغی
از نامیه حال حیدر قلی خان ناظم گجرات هویدا گشت -
نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را
از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهابوه قریب
گجرات رسید حیدر قلی خان (که باراده جنگ مصافحه
طی کرده بود) تاب مقاومت در خون ندیده خود را

(۲) در [تاریخ مظفری] جهالوه .

(۲) دیوانه قرار داد - نواب بدار الخلافه عطف عذر نمود -
و در جلدوی این خدمت موبه داری ماله و گجرات ضمیمه
حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا
غبار خاطر ها افزونی گرفت - و در سنه (۱۱۳۶) ست
و ثلثین و مائه و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر
نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدر آباد بود) مفوض
گشت - و ملال پنهانی بدرجه اعلان رسید - نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد
(که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مراد آباد گرفت - و چند منزل طی کرده
جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد
شکرکهره شصت کوره از اورنگ آباد فریقین بهم رسیدند -
بیمست و سیوم محرم سنه (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائه و
الف جنگ عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه
باستمال نواب کوشید - و همیشه با ارسال فرامین عنایات و
بذل انعامات مخصوص می ساخت - و درین ایام بخطاب

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمه معز الدوله حیدر قلی
خان مذکور شده - (۳) نسخه [ج] سکرکهره - و در [بعضی نسخه]
سکر کهره *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنه (۱۱۵۰) خمسين و مائه و الف پادشاه بمبالغه تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بهدار الخلافه شتافت - و شرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید *

* صد شکر که ذات دین پناهی آمد *

* رونق ده ملک پادشاهی آمد *

* تاریخ رسیدنش بکوشم هائف *

* گفت آیت رحمت الهی آمد *

نواب هزار روپیه نقد واسب با ساز فقره در وجه صله عثایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلی پادشاه نواب را برای تنبیه مرهته دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبی گذاشته سمت شرقی روانه گردید - و بر سر آقاره و مکینپور مرور نموده زیر کالپی دریای جمن را عبور فرمود - و از آنجا رو بجذب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طی منازل شهر بهوپال از توابع صوبه مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده بهدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فرزندان رعایت و مدارا می کرد - (چون امیر الامرا خان درازان در جنگ نادر شاهي جانفشانی نمود) پیش از استیلاء نادر شاه منصب امیر الامرائی ضمیمه مراتب دیگر بنواب مقرر گشت - و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنه (۱۱۵۳) ثلث و خمسين و مائه و الف نواب از پادشاه رخصت دکن گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد بهرانپور افکند - مخویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آردند که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله ^(۲) رنگ فوج مشاهده کرده در روضه شاه بههان الدین غریب گوشه عزلت گرفت - (چون) آیات آصف جاه بعد تنظیم و تنسیق ملک و نصب حکام جدید ارایل موسم برشکال قریب به اورنگ آباد رسید (نواب نظام الدوله باندیشه آن) که مبادا آریزشه رو دهد (از روضه بقلعه ملهیدر رفت - نواب آصف جاه موافق قاعده مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و

(۲) نسخه [ج] نواب نظام الدوله *

(باب الذون) [۸۴۶] (مآثر الامرا)

چراگاه (خصمت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *
[چون شیطان لعین راهزن بنی آدم است - تا بعد
(که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه می برد) و بمعاضه
تَالله إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ گستاخ می سازد] نواب
نظام الدوله بتحریر یک راقعه طلبان اراده اورنگ آباد مصمم
ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب
اورنگ آباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر
بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام
نمود - بیستم جمادی الاولی سنه (۱۱۵۴) اربع و خمسين
مائه و الف وقت شام جنگ قیام شد - از کثرت توپخانه
آصف جاهی و ظلمت شام و تنگی وقت فوج طرف ثانی
از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدود
خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمی شده در
دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنه (۱۱۵۶)
ست و خمسين و مائه و الف کمر عزم به تسخیر ملک
کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اذل قلعه ترچناپلی را
(که در دست مرهقه بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و
بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوابت (که از مدتی آن
الکة را در تصرف داشتند) افتزاع نمود - و حکومت آنجا
(۲) نسخه [۱] خزیده *

(مآثر الامرا) [۸۴۷] (باب الذون)

به انورالدین خان شهابت جنگ گویا مرئی از جانب خود
مقرر فرموده در سنه (۱۱۵۷) سبع و خمسين و مائه
و الف به خجسته بنیان مراجعت کرد - و در سنه (۱۱۵۹)
تسع و خمسين و مائه و الف قلعه بالکنده از توابع
حیدرآباد (که در دست بعضی امرای دکن بود) بعد
محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنه (۱۱۶۱)
احدی و ستین و مائه و الف خبر آمد آمد احمد خان
ابدالی از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب
به اقتضای مصلحت ملکی از اورنگ آباد بسمت برهانپور
فهیضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر
یافت - و احمد خان ابدالی شکست خورده راه کابل گرفت *
نواب آصفجاه را درین ایام مرضه شدید عارض شد -
بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب
اورنگ آباد بر آورد - از استیلاي مرض در سواد شهر برهانپور
زیر خیمه وقفه کرد - و بیماری روز بروز قوت می گرفت - تا آنکه
چهارم جمادی الآخره وقت عصر سنه (۱۱۶۱) احدی و ستین
و مائه و الف رایست بهماک جاردانی بر افراخت - وقت
پرداشتن نعل غریبه از خلق برخاست - که زمین و
زمان در لوزه در آمد - امرای عظام جفازه اش را دوش بدوش
بمیدانی رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضة شاه برهان الدین

غریب قدس سره روانه ساختند - و پایان مرقد شایخ مایل
قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت ^(۲) تاریخ رحلت او سمت -
که میر غلام علی آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر فاضل جنگ شهید *

* رحمه الله تعالى *

امیرت بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم
صف آزای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غوا جهاد
دانی می نمود - و در فریاد سی عاجزان بی دست و پا
توجه تام می فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف
سخن کوس یکتائی مینواخت - و بذکر سوانح سالقه سلاطین
اولوالعزم گوش مستمعان را لبریز درر غور می ساخت -
پایه مشق سخن را به تتبع میرزا مایب بجائے رسانیده بد
که موشگافان دقائق معانی و رموز یابان لطائف سخن دانی
نمی توانستند راهی بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادی
سن شعور به مقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر
ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه
(۱۱۵۰) خمسين و مائة و الف حسب الطایب محمد شاه
پادشاه بدار الخلافه دهلي شتافت - و رفق و فتنه موبجات
دکن بر سبیل نیابت به یسر والا کهر تفویض نمود - نواب

(۲) یعنی سنه هزار و یکصد و شصت و یک *

نظام الدوله در تفضیم و تنسیق امور مملکت و امنیت
بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامه خلایق تدابیر مایه
و معاصی جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای
مناصب و خطابات و جاگیرات رضیع و شریف متنسبان
دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهقه را
(که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبه مالوه را بتصرف
در آورده - و تا حوالی دهلي زیر و زبر ساخته) گوشمال
داعی داد - و عرصه دکن را از ترکان حوادث محفوظ
و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافه دهلي
الویه توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را
بر سر مخالفت آوردند - و محاربه بوقوع آمد - نوب
(که در ترجمه نظام الملک گزارش یافت) ^(۳) در سنه
(۱۱۵۵) خمس و خمسين و مائة و الف نواب آصفجاه
فرزند گرامی را از عتاب برآورد - و در سنه (۱۱۵۸)
ثمان و خمسين و مائة و الف در حیدرآباد او را مورد
نوازش فرمود - و صوبه دارای اورنگاباد تفویض نموده رخصت
آن بلده ساخت - و در سنه (۱۱۵۹) تسع و خمسين
و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدرآباد به دهادر رسیده

(۲) نسخه [ج] ساخته بودند - (۳) کما تقدم ذكره انفا في ترجمه نواب
نظام الملک - صفحه ۸۴۸ *

پهر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بظاہر مصلحت ملکی جانب واکتیره خرامش نمودند - از آنجا نواب آصفجاء پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجه میسور پیشکش بدست آورد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سری رنگ پتن (که دار الاماره راجه میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار العزیز برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار العزیز شد - نواب نظام الدوله برآسه معتمد ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشکال را در آنجا پسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان دایه هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بهسبب نزاع و نفاق ایمان حضر منجر بفساد عظیم شده بود) شقه طلب^(۳) بخط خاص نوشت - نواب بآصف موافق و مقاسد دکن و وسواس بغی هدایت محی الدین خان دخترزاده نواب آصف جاه (که از عهد آصف جاه به حکومت راجپور^(۴) و ادونی

(۲) نسخه [۱] راجه میسوریه - (۳) در نسخه [ب] لفظ [طلب] نیست - (۴) نسخه [ج] راجپور *

می پرداخت) بمحض امتثال حکم ظل الهی و اصلاح کارهای پادشاهی با فوج گران و توپخانه فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای فرید جلموز خود را رسانید - درین ضمن شقه دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضر ورود نمود - و اخبار سرکشی و بی اعتدالی هدایت محی الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده موسم برشکال در آنجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای نوایت آرکات به هدایت محی الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریر نمود - هدایت محی الدین خان رو بآرکات آورد - و در آنجا جم غفیره از فرنگیان فراسیس ساکن بذر پهلچری بواسطه چندا با فوج هدایت محی الدین خان ملحق شدند - و باتفاق بر سر انور الدین خان گویا موئی (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شہامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شازدهم شعبان سنه (۱۱۶۲) اثنین و ستین د مائه د الف معرکه قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شہامت جنگ درجه شہادت یافت *

(۲) نسخه [ب] ناسخ عزیمت ورود نموده - (۳) نسخه [۱] در آنجا - (۴) نسخه [ب] جم غفیر - (۵) نسخه [ج] انور الدین خان شہامت جنگ گویا موئی *

مخفی نماند که تا این وقت نصاری فراسیس و انگریز
در بندر بودند - و پا از حد خود بیرون نمی گذاشتند -
هدایت محی الدین خان اینها^(۲) را رفیق خود کرده جری
ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بدانش عنقریب
می آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین
نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتی
فراسیس دیده نصاری انگریز هم بحرکت آمدند - و ملک
آرکات بعضی را فراسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز
انگریز با ناظم بنگاله پرخاش برانگیخت - و جنگیده بنگاله را
بتصرف در آورد - و بندر سورت و کلبایت را گرفت - پس
بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کرده هدایت محی الدین
خان است *

قصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت
شهامت جنگ در صدد کرد آذری افواج و اجتماع سرداران
نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار
جواز و توپخانه بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان
لوائی عزیمت افراخت - و تا بندر بهلچری (که یانصد کرده
جریبی از خجسته بنیاد معافوت دارد) یاشنه کوب رسیده

(۲) نسخه [ب] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخه [ج]
کلبایت *

صف آرای میدان فبرود گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنه
(۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائه و الف تا سه پاس کامل
آتشخانه فرنگ سرگرم اشتغال بود - آخر کار بیست و
هفتم منه فرنگیان از رمپ و مهابت محمدیان (و بهزیمت
آوردند - و هدایت محی الدین خان زنده بگیر آمد - نواب^(۲)
بحکم - لَا تُذَرِّبُ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ - هدایت محی الدین خان را
زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبه از جان
و مال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب
بدلیل قاطعه ثابت کردند (که بقای هدایت محی الدین^(۳)
خان موجب هیجان ماده فتنه است) از (را از میان باید
برداشت - نواب قرحم را کار فرموده هرگز بقتل راضی نشد -
و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعیین
ساخت - تا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند -
و بفحوائی کُلِّ یَعْمَلُ عَلَی سَاکِلَته - احسان جان بخشی بر
طاق نمایان گذاشته پنهان کمر بدخواهی چست بستند -
و فرنگیان با رمف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش
و خیره سری گردیدند - و بضرورت قلع ریشه فساد آنها^(۴)
توقف دران - مرزمین واجب دانسته متوجه آرکات شد - و

(۲) نسخه [ب] دستگیر شد - (۳) نسخه [ب] بقی - (۴) در نسخه
[ج] آنها - و در نسخه [ب] خود این لفظ نیست *

فوجی بمداغنه آن گرده باطل پزده تعین نمود - از دیرنگی
قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید - ر قلعه
نصرت گذهه چنجی^(۲) (که پای تخت الکة کوناگ است)
بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت
دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داری [که تدارک
هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمدنان
گردد] بادمف شدت برشکال و مشاهده طوفان روح
و معویت عبور و مرور و انقطاع رسد غله [خود بدولت
متوجه تنبیه نفره فجیره گشت - دیار هم شول سده (۱۱۶۳)
ثلث و ستین و مائه و الف از [رکات کوچ فرمود - و
هفدهم ماه مذکور باشاره درویش از جمیع منویات توبه
کرد - و تانفس واپسین برحالت توبه ماند *
^(۳)

ازانجا (که فلک شعبده باز در هر جزو زمان نقشه تازه
بر روی کار می آرد) سرداران افغانه کوناگ (که درین یهاق
ملازم (کلب بودند) باوصف شمول عنایات و انواع رعایات و
حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولی نعمت نداشته و
از قهر و غضب منتقم حقیقی نیزدیشیده بطمع ملک و مال
باطناً بافرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمع از

(۲) نسخه [ج] چنجی - (۳) نسخه [ب] توبه کرده تانفس واپسین
الح - (۴) نسخه [ب] هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمه ادبار خود ساختند - و جواسیس
خود فرستاده فرنگیان را (که زیر قلعه چنجی اجتماع
داشتند) بقصد شیخون طلبیدند - شب هفدهم محرم
بحساب تفجیم سده (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائه
و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افغانه
بقویت نصاری نمی پرداختند آن جماعه (که شرمه
قابل بودند) قدرت نداشتند که در بلشکر آرند - هر چند
بعضی دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند که افغانه^(۲)
بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من
با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدی (که در وقت جنگ
قبیل را جانب افغانه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را
باید برداشت - همان که فیل نواب قریب فیل همت خان
سردار افغانه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست
بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون
صبح مغرز خوب ندیده بود نواب گمان کرد که مرا
نشناخته اند - اندک خرد را عماري بلندتر ساخت - در همان
فرصت همت خان و شخصه (که در خواصی او نشسته بود)
تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بحینة نواب

(۲) [ب] رسانیده بودند *

رسید و کار آخر شد - ^(۲) آقاغنه سر نواب را برود و بر نوک
نیزه کردند - و سلوک [که است در ماه محرم با امام
الشهدا (رضی الله عنه) کرده بودند] نوکران نواب با نواب
کردند - ^(۳) اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - مردم لشکر آخر روز
سررا با تن ملحق ساختند - و قیامت را در آنه خجسته بقیاد
نمودند - و پائین مرقد شاه بهمان الدین غریب نزد نواب
آمف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعه
چنجی بفاصله بیست کوه از پهاچری واقع شد - میر غلام
علی آزان گوید *

- * نواب عدل گستر عالی جذاب رفت *
- * فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
- * در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
- * تاریخ گفت نوحه گریه افتاب رفت *

در آن شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار
بستن آئینه طلبد - و بدستار بستن مشغول شد - در آن
حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد
خدا حافظ تسمت - (نام اصلی از میر احمد است) - وقت
سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

(۲) نسخه [ج] آقاغنه ملاعنه نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخه
[ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعنی سه هزار و یک صد و شصت و چهار *

و دوگانه نماز ادا کرد - و سبحة گردانان و ادعیه خوانان بر
فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر
تا با آهن می پوشید - در آن شب جز جامه یک تپی
هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبه عالی شهادت فایز
گردید ^(۲) - نواب شهید ذکا طبع و سرعت اندیشه بدرجه
کمال داشت - و در لمحّه غزل طولانی آبدار بنظم
می آورد - این چند بیت از در خزانه حافظه موجود بود
* شعر *

- * کدام گل بچمن گوشه نقاب شکست *
- * که شبم آئینه بر روی افتاب شکست *
- * وله *

- * ای دل ز زلف یار مده می توان گرفت *
- * ^(۴) سر رشته ها ز عمر ابد می توان گرفت *
- * گر بپوشد بمیکده فال سفر زند *
- * از چشم مصت یار بلد می توان گرفت *

* وله *

- * ای شوخ هوایی ممکن تیرنگه را *
- * این نازک بیدان بکار جگر کن *

(۲) نسخه [ج] فایز شد - (۳) در نسخه [ج] لفظ [آبدار] نیست -
(۴) نسخه [ب - ج] سر رشته ز عمر ابد *

* و له *

* مرنجان خاطر جانان مزاج نازک دارم *
(۲)
* تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گل گوشه دستار بخود میارزد *

* قد از تازه نهاله ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افغانه و نصاری هدایت
محمی الدین خان را بهردازی بر داشتند - و افغانه در جلدی
این حرکت قلاع و ملک بسیاری از هدایت محمی الدین
خان نوشته گرفتند - هدایت محمی الدین خان با افغانه
به پهاچری رفت - و کپتان یعنی حاکم را ملاقات کرد -
(۳)
و جمعه از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدر اباد شد -
و بر سر آرگت عبور نموده در ملک افغانه درآمد - قضا و
قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در
دل هدایت محمی الدین خان و افغانه غبار نفاق برانگیخت -
روزه (که در سرزمین لکویت بلی مخیم شد) ناخوشی
طرفین باعلان رسید - و مایه بهر خاش شد - از یک طرف
هدایت محمی الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افغانه

(۲) نسخه [ب] معذورم - (۳) نسخه [ج] حاکم آنها را - (۴) نسخه

[ب] لکویت بلی *

مستعد شده صف آرای قتل گردیدند - همت خان و
دیگر سرداران افغانه بقتل رسیدند - و کار هدایت محمی الدین
خان نیز بوزم تیرست (که در حدقه چشم رسید) آخر
شد - اعیان لشکر نواب ملایت جنگ بن نواب آصف جاه را
سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افغانه را
بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند -
و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) اربع و
ستین و مائه و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه
گیرا افتاد - و کسان (که با نواب شهید بدعا پیش
آمدند) همه بهزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه
قافلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدی که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزه (که این جنگ واقع شد)
یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هردهم
آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن
وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله
در همین تاریخ هردهم بر روضه مقدسه رسید - و بعد شام
در جرار از لیاة الله مدفون گردید - سبحان الله نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد از آن خود در کنار زمین آسود - فَأَعْلَمُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ - و هر جا در اندازی راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانی قریب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جمله سرداران افغانه (که با نواب شهید طریق دعا پیمودند) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکرم میانه از عمده امرای سلاطین بیجاپور بود - و ارلان او تا حال بحکومت بنگاپور و غیره از توابع کرناٹک می پوزند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به انا بقی نصیب دارد خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطفا پسر خود و دیگر سرداران افغانه را براه غدر دلالت می کرد - و منصوبه شطرنج دعا غایبانه می باخت - و همت خان (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی سمت - خضر خان مدار کار عبد الکرم میانه مذکور بود - و داؤد خان پنی (که با امیر الامرا حسن علی خان بیوفائی کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان است *

چون صوبه دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداؤد خان پنی

(۲) نسخه [ب] اولی الابواب - (۳) نسخه [ب] شطرنج و غامی باخت *

مرحمت شد (داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و چون حیدر قلی خان در ادیل عصر محمد فروخ سیز دیوان دکن شد) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - از آن وقت کرنول در دست ارلان ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امرت الله خان (که تخم این همه فساد کشته او بود) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر بدخواهان از طرفین بداسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عمل (که از آن بے همت صادر شد) جان و مال و آبرو همه برباد رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقیبی چه خواهد بود - و سَعْلَمُ الدِّينَ ظَلَمَ رَأْيِي مُنْقَلَبٌ يَنْقَلِبُونَ - و حسین درست خان عرف چندا هم بتیغ انتقام مذبح شد - و سرش بنوک نیژه رسید *

تقصیر این مقال آنکه محمد علی خان پسر انور الدین خان گویاموئی بعد شهادت پدر قلعه ترچنابلی را قائم کرد - و چون طرہ پرچم ریاست نواب نظام الدوله عرصه آراست را معطر ساخت (محمد علی خان آمده دولت

(۲) نسخه [ب] خواهد شد - (۳) نسخه [ب] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد
شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعه ترچنایلی برد - درین
وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچری نشسته بود)
عاید شد - و همان جماعه نصاری فرامیس (که بر نواب
نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوج دیگر
بر سر ترچنایلی رفت - انورالدین خان فوج خود و
فرنگیان انگریز ساکن دیوانان پکن (۲) را با خود متفق ساخته
بمقابله بر آمد - چندی آتش حرب شعله خیز بود -
آخر انورالدین خان غالب آمد - و چندا زنده دستگیر
شد - و غره شعبان سنه (۱۱۶۵) خمس و ستم و مائة
و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه
کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فرامیس با قوم
خود هزار و یک صد فرنگی سفید بومست ولایت را سوای
فرقه کاردی زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب
نظام الدوله جماعه (که شبخون آوردند) هیچ کس روی
آسایش ندید - و مال کل باین حالت کشید *

(۲) نسخه [ج] دیوانان پکن - (۳) نسخه [پ] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخه [ج] آورده بودند *

ان فی ذلک لَذِکْرٌ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ
وَهُوَ شَهِیدٌ *

* نجیب الدوله شیخ علی خان بهادر *

از اولاد سید الطایفه شیخ جنید بغدادی ست - پدرش
شیخ علی خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد
جنیدی (که صبیّه او بدست شیخ منهاج بیجاپوری بود -
و شیخ منهاج از امرای بیجاپور بود) - سال هفدهم
عالمگیری [چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را (که
وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود) دستگیر کرده خود
مقتار گردید] از انجا (که از دکنیان مطمئن نبود)
شیخ را با جمعی بتقریب تنبیه سیدو بهونسله برآورد -
و عقب از خضر خان پنی را بظاهر بنام کومک و در
باطن بکشتن شیخ تعیین نمود - (در) (که خضر خان
شیخ را بدعوت طلبید) او بر مافی الضمیر او پی بوده
چهارچوئی نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود
رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ
عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (که
بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبیه عبدالکریم از
خجسته بنیاد روانه شد) شیخ مزبور آمده شریک فوج
پادشاهی گردید - و پس از ملحق کولکاتاش مزبور شیخ را
بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجی تعیین شود
قابری تسخیر قلعه همت - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان تلمه دار بيدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با
جمعه فرستاد - شيخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر
ساخته قلعه حواله وزیر بیک نمود - و چون داود خان قلعه
تلدرک را گذاشته در فوج پادشاهی آمد بخاطر داشت در
بهدار خان شيخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت -
و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهی اعتبار
اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شيخ محمد جفیدی
بنوکری دالی بدجایوز می گذرانید - بعد فتح بدجایوز
بنوکری پادشاهی می پرداخت - پس از فوت بی سرکردگی
به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شيخ
علي خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس ارامگاه در
ایامه (که نظام الملک اصف جاه بکشانش بهادر الک
دکن را از دست سادات باره مستخلص ساخت) خود و
بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معنی اکراه
می کرد - روز اول ملاقات (که بسلام گاه استاد) دفعه مفلح
شد - و بهمان بیماری در گذشت *

پس از کار دولت به شيخ علي خان بهادر رسید -
همواره بمرافقت نظام الملک اصف جاه می گذرانید - نوچه
به صوبه داری ناندیر امتیاز یافته - بمصب عمده مرقی
گردیده بود - در عمل ملاکت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخطاب گشت - اما خوش نمی داشت که کسی باین
نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سوار
اسب خوب داشت - مطابق سنه (۱۱۸۲) هزار و یک صد
و هشتاد و دوم هجری سفر آخرت گزید - پسر کلانش
عبدالقادر نام پس از او به قبولداری آشتی و غیره دیهات
پرگنه پاتهری صوبه برار (که بموجب فرامین سلطانی بطریق
سیورغال در تصرف نیاکانش و قا حیاتش باو مقرر بود)
شاه کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر پسرانش هیچ
کس نشده نکرده *

* نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داری می گذرانید -
در ایامه (که ما بین غازی الدین خان عماد الملک و
ابوالمنصور خان نوبت به پرخاش رسید) او نوکری
غازی الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهره
تربیت بر انداخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت
هزاری و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوی
ناموری بر افراشت - و بعد آمدن شاه درانی در سنه
(۱۱۷۰) هزار و یک صد و هشتاد هجری در دارالخلافه
با او ملاقات نموده بنابر رابطه قومیت از اهل حل و عقد

(۲) نسخه [ج] دیگر هیچ کس از پسرانش نشده نکرده *

گردید - و بمراقب عمدگی تصاعد نمود - و بجائی رسید
که با امیرالامرا و عماد الملک طرف گشت * ^(۲)

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهفاتیه راو
و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق معاصره
دهلی نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازی کرده با احوال
و اقبال بر آمده بتعلقه خود آن طرف دریای جمنا
رفت - و درانجا دقا سیندهیه در شکرقال سنه (۱۱۷۳)
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری او را محصور ساخته
بکالت معویمت (سانیده بود که بکک شجاع الدوله نجف
ازان زر داد - درین ضمن (که شاه درانی آمده)
نجیب الدوله در هراولیه شاه بر سر سدا سوار رار بهار
رفته شریک تودن گردید - یستر (چون سلطنت بنام شاه
عالم بهادر قرار یافت - و شاه درانی بملک خود مراجعت
نمود) او به امیرالامرائی منتقل شد - و در سنه (۱۱۷۹)
هزار و یک صد و هفتاد و نه هجری با جواهر سنگه جات
بسر سورجمل ^(۳) (که باراده انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد
آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت
بسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال
در دار الخلافه می بود - و بمیاره از ملک میان درآب

(۲) نسخه [ج] حریف گشت - (۳) نسخه [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد
و پنج هجری در گذشت *

پسرش ضابط خان بر قبول پدر قابض شد - تا آن
(که شاه عالم پادشاه از صوبه آله آباد بجانب شاهجهان آباد
عزیمت نمود) او از حضور بوساطت مجدد الدوله (که دران
ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعنیه خلافت رسید -
و رایات عالیات شاهی در سواد بادللی درازده کرهیی ^(۲)
دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبر آباد
حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در
همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلی بابت
محالات میان درآب صوبه شاهجهان آباد (که بتصرف
ضابط خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند -
او از ناصنائی متصدی کل و ملحق شدن بهادر مذکور
بعسکر فیروزی (چون از کرده های خود موسوس بود)
و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر
پادشاهی گریخت - و آن روی آب کنگ به غوث گدده
(که از مدتی ممکن و ماوای او بود) رسیده متحصن
گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید)
باتفاق میرزا نجف خان فوج بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخه [ج] بادللی *

و محاصره مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان (که در ضلع پنجاب سر آنا و لاغیری برداشته از ملکان تا لاهور و بعضی محلات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتی بافواج آنها بر محلات پادشاهی می تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته بفرز خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرائم او نمود - و پاره از محلات قدیم او داده جهت بندوبست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

• نظام الملک نظام الدوله آصف جاه •

چهارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علی - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخانی و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحه جبینش می تافت) در سفر من نوبت به اتالیقی شیخ علی خان بهادر به تنبیه مرسته تعیین شد - در عمل ملابت جنگ مطابق سنه (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجری بصره داری برادر شادمانی هواخواهان انداخته - و پس ازان در خجسته بنیاد بیش برادر خود ملابت جنگ رسیده بر رواده ولی مهدی جا گرفت - و دران ایام (که از راه بالاجی آثار

زیاده طلبی مشاهده نمود) دفعیه او لازم شمرده برادر را در بلده مذکور نشاند - و خود با همگی فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهروی سردار کلاه پوشان فراسیس (که در زمره ملازمان ملابت جنگ بود) از حیدر آباد در رسید - (چون از حیدر جنگ کار بردار او وضع نفاق ملاحظه نمود) کاسه دمانش را از باده زندگی خالی کرده با کمال جریدگی راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان همت گماشته به برادر رفت - و با جانورچی پسر (کهو جی بهرتسله) که بر اخذ چهارم حصه مرسته دران صوبه بود - مکرر جنگ کرده صورت بندوبست بر روی کار آورد - پستر باراده ملاقات ملابت جنگ (که دران هنگام متصل مچهای بندر صوبه فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن سمت گردید - (چون بهالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشا عبور نموده راه صوبه متعلقه خود سر کرد) او رفته بعلاقه ولیمهدی قابض امر آنجا گردید - پس ازان (که در سنه (۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری بالاجی (او قلعه احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک برخاست) التوام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بهت - حسب

تقدیر بر فوج چندا دل شکست افتاده سر کرده های آن
مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت
لک (ریبه بمرهقه داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت
جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجیدری
مویه مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت از آنجا
(چون طلب سپاه سرکار ملامت جنگ افزود شده رای
حکم در میان نموده بود) چند سرکار مویه حیدر آباد بقبول
ادای زر سپاه بقدر آن بنام خون گرفته برسات را رفته
به ایلکندل مضاف مویه مذکور گذرانید - سال دیگر (که
رگهزانه را برادر بالاجی با فرجه آمده تکلیفات چند در چند
بمیان آورد) سر رشته استقامت از دست نداده با او
جنگ کنان تا قضیه میدک متعلقه مویه مسطور آمد - و
در آنجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته
قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - در زب چند در آنجا متوقف
بوده متصل حیدر آباد رفت - و در آن ایام بصالت جنگ
ملاط جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران مویه بیدجایور
(که تعلق بار داشت) آن طرف کشا برده بود - و چون فائده
مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانه قلعه
گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجاله خود را بقلعه مزبور
رسانیده بتسلح برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

برسات به بیدر آمد - و (چون در آن سال بالاجی فوت نمود -
و رگهزانه را برادر و مادهو را بر سرش باهم نفاق داشتند)
قانونی تذبیه آنها غنیمت شمرده سنه (۱۱۷۵) هزار و یک
صد و هشتاد و پنج هجری نبرد کنان شش کوزهی پونه (که
مسکن و مأواى آن فریق است) رسید - و بعد استقرار صلح
به بیدر معادرت نمود - و در همان سال سنه مویه دارمی
دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را
منزوی ساخته خود راتق و فائق مهادت آن الکه گردید -
و سال دیگر قادیب مرهقه تصمیم کرده از دریای بهیمورا هم
عبور کرد - رگهزانه را بنابر قامت جمعیت چهره شدن
نقوانسته راه فرار سپرد - در تعانب او یلغار کرده (که گاه
پانزده کرده و گاه بیست کرده منزل میشد) تا سرحد
پایان گهات برادر از آنجا تا قضیه یقن مویه خجسته بنیاد
به طبع مسافت پرداخت - (چون رگهزانه را جهت قاضی
و تاراج روند سمت حیدر آباد گشت) او خون را به پونه
رسانیده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقه
فرود گذاشت - پستر بقلعه ارسا آمده تخفیف بار نموده
بقصد خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیانی
داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو جوق
شدند - یکی آن طرف (که بهمراهی او به خجسته بنیاد

رسیدند) درم این طرف (که همراه دیوانش راجه بیتل داس بودند) - مرهغه (که در مدد قابو بود) ناگهان بر سر افتاد - فرخه بقتل و قتل به غارت در آمدند - ازان بعد فیما بین او و ماد هو راو (که بر عم خود رگه ناته راو تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنه (۱۱۷۸) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری بر سر قمرنگر کرنول (که تعلقه دار آنجا دسواس بخود راه داده بود) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گدوان از راه کنجی کوته و تربتی و ازان طرف دریای کشا طبع مسافت کرده متصل بجواره مضاف موبه گجرات از دریای زیور عبور نمود - و در سنه (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقه سوری رنگ پتن رفته حیدر علی خان تعلقه دار آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته) متفق ساخته لشکر بر سر نصاری کونالک حیدر آباد کشید - اما مال آن خاطر خواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیورده بهیدر آباد رسید - پس ازان (که ماد هو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگه ناته راو کشته سنه (۱۱۸۷) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیل فامد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ ترب

و رهنگه در میان بود - آخر بعهده و قرار رفع نزاع شد - ازانجا (که رگه ناته راو را دران ایام سر مستی باده پندار در گرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا بے تعاشی از محالات متعلقه او زرها گرفت - درین ضمن کار پردازان قدیمی راو بالا جی (که از قانون مزاجی رگه ناته راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت در دل می شکستند) باز رجوع آورده خواهان اعانت شدند - او کمر همت بامداد آنها بسته از نزدیکی قاعه کلیان تا قریب قلعه مرج و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگه ناته راو دست بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیان آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت بر جهاند - تا آنکه رگه ناته راو رخت ادبار آن طرف دریای نرندا برد - پس ازان اصلاح مقدمات موبه برار (که سابا جی و ماد هو جی پسران رگه جی بهونسله باهم مذاقشه داشتند - و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سوری میخاریدند) انصت عیان قافله تا ناگپور (که جای بره و باش کسان رگه است) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جی پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید (اما همین معاودت از ناگپور ماد هو جی هم صلح را باعث امن دانسته از مخاصمت دست برداشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به (کن الدوله) که مرد کثیر الخلق بود بدست سپاهی اسمعیل خان سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده بمقابله فوج سرکار بوداخته جان مردانه در باخت - از آن بعد بغض نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلی و جزوی را میبرد - و الحق در تدابیر ملکی و شوکانی می کند - در قبيله پروری و مواعات صله رحم ید طولی دارد - مغیر و کثیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما در محفل از مهابت جلو نبرد - هر چند شان و شوکتش بمرتبه سلاطین کشیده اما پاس غربا در نظر - بفنون سپاه گری از تیر افکندی و بر قندازی و اسب تازی شناسا و بشیوه سنیه خشیت الهی و رجوع در کارها بجانب او اشداء - ایزد تعالی شأنه بجمیع ترفیقات حسن او را موفق دارد - و عمر دراز با مرگ آن روزی گذاد - بسر کلانش میر احمد خان بهادر (که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است) آثار هوشمندی از جبین حالش لایم - و بسر دوم میر لکبر علی خان عرف میر نوله خان - اگرچه حدث السن است اما آداب شناسی از رویه او پیدا - اولاد دیگر هم دارد - از سبخانه همه را در زیر سایه او برخوردار گرداند *

[از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه تا عهد نظام علی خان سنه (۱۱۷۶) یکپزار و یک صد و هفتاد و شش]

• نواب آصفجاء غفران پناه المتخلص به آصف •

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان (که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردی ست) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزینان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاره درجه پیمای اعتبار گشت - و در بار بمنصب مدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف در محاصره قلعه کلکنده بزخم گوله گوی جانفشانی از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاره و خطاب قازی الدین خان بهادر فیدرز جنگ عارچ آسمان ترقی گشت - و در جلدوی تورددات شایسته (که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید) یاضانه فقره فرزند ارجمند بر القاب سابق طره زیبائی بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داری کجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

انجا در سنه (۱۱۲۲) اثنین و عشرين و مائة و الف
کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف از نواب آصف جاء -
نام اصلي او مير قمرالدين است - و سال ولادت او سنه
(۱۰۸۴) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان
بخطاب چين قليج خان و منصب پنج هزاره بلند پایه
گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنايت
گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
مرد داری اوده امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
نام واقعی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
پوشیده در شاهجهان آباد گوشه انزوا گرفت - و در ایام
جهاندار شاه از انزوا برآمده بمرحمت اهل منصب و
خطاب برنواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاره
و صوبه داری دکن میامی گشت - و (چون ایالت دکن
به امیر الامرا حسین علی خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
عتبه خلافت شتافت) بنابر دفع آن وقت که مثل شاه
بی پروبال مطلق شده بنشینند حکومت مراد آباد از پیشگاه
خلافت برگرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای
حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنه

(۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن
گردید - و قلعه آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از
محمد خان انور (که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری^(۲)
برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سیزدهم
شعبان سال مذکور بر سید دلور خان (که از حضور بمکاربه
نواب تعیین شده بود) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر
یافت - و به برهانپور معادرت نمود - و ششم شوال سال
مسطور بر سید عالم علی خان برادرزاده امیر الامرا سید حسین
علی خان (که نایب دکن بود) در نواح بالاپور لوی
نصرت افراخت *

و [چون طبقه سادات باره برهم خورده - و اعتماد الدوله
محمد امین خان (که بعد سادات وزیر فردرس آرامگاه
محمد شاه شده بود) نیز در گذشت] نواب در سنه
(۱۱۳۴) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته
پنجم جمادی الاولی بخلافت وزارت قامت مباحثات آرامت -
فقیر دران وقت بدارالخلافت اقامت داشتیم - و در همان ایام
معزالدوله حیدر قلی خان اسفراینی ناظم کجرات قدم جرأت در^(۳)
وادی بغی گذاشت - فردرس آرامگاه صوبه داری کجرات و مالوه
ضمیمه وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلی

(۲) نسخه [ج] انور - (۳) در نسخه [ج] لفظ اسفراینی نیست *

خان بار تقویض فرمود - نواب یاشقه کوب تا چهارده قریب
(۲)
کجرات خود را رسانید - حیدر تلی خان قاب مقاومت در
خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم
خود حامد خان را نیابت صوبه داری کجرات و اردعه داده
بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین
خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی از آن سال
بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمی خواستند که
پای نواب در آستان خلافت قائم شود - مزاج پادشاه را
بر گردانیدند - و در سنه (۱۱۳۶) ست و ثلثین و مائه
و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم
حیدر آباد بار مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار
الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق
به حکومت افغا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه
رخصت مراد آباد گرفت - و مصافحه طی کرده جانب
دکن عطف عثمان نمود - و بر جناح استعمال خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد -
بیست و بیوم محرم الحرام سنه (۱۱۳۷) - بیع و ثلثین و
مائه و الف در شکر کهنه جنگ صعب و داد - مبارز خان
(۳)

(۲) نسخه [ج] چهارده . (۳) نسخه [ج] شکر کهنه - و در [تاریخ
طغری] شکر کهنه .

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبه کجرات از عزل نواب
بمبارز الماک سر بلند خان تونی و صوبه مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمارت نواب متوجه ساخته
در سنه (۱۱۳۸) ثمان و ثلثین و مائه و الف بخطاب امفجاء
سرفراز فرمود - و در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائه و الف بمبالغه
تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
نامر جنگ را نائب دکن ساخته روانه حضور شد - و آخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد در ماه
فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داری اکبر آباد از عزل راجه جی سنگه و صوبه داری مالوه
از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبر آباد آمد - و
محمی الدین قلی خان را که (وزیر و از اقربای نواب بود)
نائب صوبه اکبر آباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای
خیل یکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دزدان کفار خیل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق ریه
روان شد - و بر مراط نادیده کمینور گذشته زیر کالپی دوباره
دریای جون را عبور نموده در ملک بتدیله آمد - راجه بتدیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهریال از توابع

صوبه مالوه رسيد - و باجي زاد هم با فوج سنگين از
دكن استقبال كرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد
بهويال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر
آمد آمد نادر شاه استيلا يافت با نواب نسبت با امرای
ديگر حسن سلوك فراوان بعمل آورد - و چون اميرالامرا
مصصام الدوله خاندوران در محاربه نادر شاه جانفشاني نمود
منصب اميرالامرائي ضميمه مراتب ديگر بنواب مقرر گشت *
درين ايام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دكن
باغواي مغريان ساك خود سري نمود - نواب براي اصلاح
شر در سنه (۱۱۵۲) ثلث و خمسين و مائه و الف كمر
باميد تسخير ملك كوناك بربست - اول بالتجا از بادشاه
رخصت گرفته بدكن آمد - بيستم جمادى الاول سنه (۱۱۵۳)
اربع و خمسين و مائه و الف در سواد اوزنگ آباد جانب
غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله
زخمها برداشته بدست پدر والا كمر افتاد - نواب در سنه
(۱۱۵۶) ست و خمسين و مائه و الف كمر بتسخير ملك
كوناك بربست - اول قلعه اوچناپاي را محاصره كرده مفتوح
ساخت - و بعد ازان آرگك را از قوم نوایت انتزاع نمود -
در سنه (۱۱۵۷) سبع و خمسين و مائه و الف قلعه بالقره
از توابع حيدرآباد محاصره كرده از دست مقرب خان دكني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادى الآخر سنه (۱۱۶۱)
احمدى و ستين و مائه و الف در سواد برهانپور علم بكشور
بقا زد - و نعلش او را نقل كرده در روضه منوره (كه
قريب قلعه دولت آباد است) يائين مرقد شاه برهان الدين
غريب دفن كردند - و در همين سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزير اعتماد الدوله قمرالدين خان روى توجه
بعالم جاويد آوردند - مولف گويد * قطعه *

* سه ركن مملكت هند از جهان رفتند *

* فتاد حيف سه در يگانه از كف دهر *

* براي رحلت اين هر سه يافتم تاريخ *

۱۱۶۱

* نماند شاه زمان با وزير و امف دهر *

نواب از اعظم امراي دولت تيموريه هندوستان است -
از عهد خلدمكن تا منتهاي دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه بر چاربالش امارت كامراني كرد - و قريب سي سال
بهكومت شش صوبه دكن (كه قلمرو چندين پادشاهان
عاليجاه بود) پرداخت - جمع از امراي عهد فردوس آرامگاه
عيال او بودند - و مراسم آداب فرزندان بهتقديم رسانيدند -
عجب ذات ملكي مفات مجبول بخير بود - هميشه در مركز
لو فقرا و علما و ملحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت
هر كس ترشح بظهور مي رسيد - علما و مشايخ ديار
(۱۱۱)

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان
 ميت قدر دانج او شفیده در بدکن آوردند - و زله از شيلان
 كثير الاوان او بردند - از آثار اوست حصار شهر بقاه
 برهانپور (که در سنه (۱۱۴۱) اهدی و اربعین و مائه و
 الف بنای آن گذاشت) و بمرد ایام باتمام رسید - و
 آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور (که در ویرانه محض
 بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و درلخانه و
 پل تعمیر نمود - مطابق این آبادی سمت حصار شهر پناه
 حیدر آباد و نهر هرسل (که وسط شهر اورنگ آباد می آید) -
 نواب سخن موزن می کرد - و دیوانه مضیم دارد - از
 نتایج طبع شریف اوست *

* تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را *

* تازه آبی آمده بر روی کار آئینه را *

(۲) در [تاریخ مظفری] الحاصل او مدت می سال حکومت شش صوفه دکن
 (که هر یک مملکت مت علیده) استقلال تمام یافته ذخایر کامرانی اندوخت -
 و دران مرتجات عمارات عالی بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و
 معموری نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسل (که در شهر اورنگ آباد
 می رود) و مسجد عالی و کاروان سرا و پل استوار از آثار اوست -
 و اولما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشت و دامن امید اینها را
 از زر و سیم گران بار ساخت *

* و گه *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانه ما *

* شمع گردید بگردد سر دیوانه ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر
 گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر
 اند - و میر سید محمد و میر نظام علی و میر محمد
 شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام
 بخطابات عمده مختلف معزز - برای امتیاز اولین را
 امیر الامرا و درمین را نظام الدوله و سیومین را امیر الممالک
 و چهارمین را آصف جاه ثانی و پنجمین را بهران الملک
 و ششمین را ناصر الملک یاد میکنم - امیر الامرا فیروز جنگ
 غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه
 از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایه
 ناموری اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلی
 گشته به تقبیل پایه تخت سلطنت اعزاز می یابد - و چون
 نواب آصفجاه در سنه (۱۱۵۳) ثلث و خمصین و مائه و الف
 از قردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت زیارت امیر الامرائی
 [که بعد گشته شدن خواجه عامر (مخاطب به منضم الدوله
 خاندوران در جنگ نادر شاهی) بنواب آصف جاه مقرر شده
 بود] بخلاف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امير الامرائي به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امير الامرائي از تغير او به شهادت خان فيروز جنگ عنايت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امير الامرا را هوس رياست دکن در سر افتاد - اعيان حضور بنابر بعضه وجوه ازل راضي نبودند - آخر راضي شدند - نوبيکه در ترجمه مفرد جنگ رقم ايضاح خواهد يافت - امير الامرا ميرم (جبهه ساله ۱۱۶۵) خمس سنين و مائه و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مياشت آراست - و در عين موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و چون در دکن امير الممالک برادر سيومين مسلط بود (هولکر مرهقه را) که با فوج سنگين در نواح دهلي بود (رفيق خود گردانيد - و بعد طبع مخالفت بدستم ذيقعه سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امير الممالک (که در حيدرآباد بود) بقصد مقابله ممانعت نرديد - غنيم قابو يافته از امير الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و سنگينز و جالغه از توابع اورنگ آباد وغيره استند نمود - امير الامرا (چون نوآمده و فنا واقف بود و کار عمده مقابله با امير الممالک در پيش داشت) سلد ملک خاندیس

(۲) نسخه [ج] و سنگينز و جالغه

وغيره بهمر خود حواله غنيم نمود - و اين چندين ملک عظيم مفت در دست غنيم رفت *

چون قلم قضا برين رفته بود (که رياست ملک دکن بر امير الممالک بحال باشد) امير الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات در گذشت - و رفقای او (که بچه توقعات سبيل رفات پيموده بودند) همه در چاه ياس فرود رفتند - و تابوت او را به سکينه خاطر بدرقه سلامت راه معاينه نموده قرار دادند که پيش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسيدند - و درانجا نعش را بزمين سپردند *

اما عماد الملک بن امير الامرا فيروز جنگ بن نواب (۲) در [تاريخ مظفر] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومين آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چنده غازی الدین خان فيروز جنگ (که در حضور پادشاه بود) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نيابت مير بخشگيري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهيم خان عم راقم روانه حيدرآباد گويد - و قتيکه مقصد آن بلده رسيد از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات يا بلخوي که به تعبيه زهر در طعانش کرده في الفور ادهم عزيمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شقاقت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانه بزرگان او بخاک سپردند *

آشفته غفران پناه و دخترزاده وزیر الممالک اعتماد الدوله
 قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین
 است - او هم بخطاب موروثی غازی الدین خان بهادر
 فیروز جنگ ناموری دارن - رقتیکه پدرش امیر الامرا در
 دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این
 خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانه وزیر
 الممالک مفدر جنگ رفته نشست - و غم نالی را بجائ
 رساند که مفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی
 اثری را از احمد شاه بار دهانید - آخر این نقش
 راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست
 که مفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمه
 مفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور
 هولگر را از مالوه و به آبا را از ناگور بکومک خود
 طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با مفدر جنگ مصالحه
 در میان آمد - عماد الملک و هولگر و به آبا هر سه
 باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمپور
 و تیک را (که هر سه از قلاع حصینه ملک جات است)
 محاصره نمودند - و (چون عمده اسباب قلعه گیری اضراب
 اتواپ است) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضه
 بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیری (که مدار المہام او بود) ارسال
 داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان
 مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فوستادن اضراب توپ
 مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران
 پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این (که اگر دور
 اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل
 می آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله
 را بر دازد - و روزی قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله
 غلو کرده هنگامه داروگیر گرم ساخت - و همان روز کارے
 نساخته روی گریز بجانب داسنه نهاد - و از راه قطاع
 الطریقی در آمده بتاخت و قاراج محاللات پادشاهی و جوگیر
 منصبداران (کم در نواحی دار الخلافه بود) غبار فتنه
 برانگیخت - درین ضمن سورجمل جات (که از دست اهل
 محاصره بحالت کسوف رسیده بود) از احمد شاه امداد
 التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق
 آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلی بر آمده
 در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را
 (که دران نواحی هنگامه پرداز بود) استمالک نموده بحضور
 طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آوردن که احمد شاه در دادن اضراب تربت تغافل ورزید - الحال (که بیرون برآمده است) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بنده باید کرد - و قائله او را تنگ نموده اضراب اتواب باید گرفت - و خواست که ابن کار بی سپهر و شریک بکوسی نشاند - عماد الملک و جی آبا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر مقهرا عبور دریای جمن نموده شد (که عاقبت مصون خان ملازمت نموده بخورجه برگشت) هولگر قریب معسكر احمد شاه رسیده ازل شب چقدان باغ سرداه که مردم گمان بردند که عاقبت مصون خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته اشتعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و آلا خرابیها پیش نمی آمد - آخر شب متعین شد که هولگر آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت اشتعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهادران و مصمم الدوله میر آتش پسر امیر الامرا مصمم الدوله خاندوران ناموس و احوال و اطفال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه برگرفتند - و از طغلی و نا تجربگی و بی حیثیتی پادشاه چشم زخم عظیم بفاحوش قیمریه رسید - هولگر آمده بی منازعت تمام اثاث سلطنت را غارت کرد -

بلکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردوس آرامگاه بود) و دیگر پردگیان سرافقات پادشاهی به اسیری در آمدند - هرچند هولگر اینها را بحرمست نگاهداشت اما خاک بر سر این حرمست - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - جی آبا (چون دید که این هر دو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمی توان شد) از هم دست از محاصره برداشته بذارنول رفت - و مورچمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولگر و سازش امرای حضور (خصوص مصمم الدوله میر آتش) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الاسرائی به مصمم الدوله میر آتش دهانید - (رزق) (که وزارت گرفت) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشاند - به عالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه از دست رسیده بود) میل کشید - بعد ایامی برای انتظام صوبه پنجاب قصد لاهور کرد *

(۲) نسخه [ج] عزیز الدین - (۳) نسخه [ج] برخاسته بود *

مخفی نماند که در سنه (۱۱۹۱) احمدی و ستین و مائه و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور برون او عاید شد - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل می آید - عماد الملک عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گوهر را بنورکی برداشته از راه هانسی و حصار روانه لاهور گردید - و به بودانه رسیده حبيب الطلب آدینه بیگ خان فوج را بهرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عباد الله خان کشمیری مدار المہام شباشب بلاهور (که از انجا چهل کرده مسافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرائان را در حرم فرستاده بیگم را (که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تافعی عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در بدل پیشکش می لک روپیه مقرر کرده بدہلی معارفت نمود - چون آن خبر بجمع شاه درانی رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان چون طفل آدینه (که از کتب (م کند) از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه درانی بر جناح استعجال

به بیست کرده بی دهلی علم افراز شد - عماد الملک (که سر و سامان نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازمیت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بمغارش بیگم مذکور و اشرف انور شاه درانی از خان معظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خانرا به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعیین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرضه ظهور آوردن - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که توره از نسل تیموریه و فوج از درانیان همراه من شود که از انترپید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یک هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و دیگر میروزا بابر خورش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلی طاییده با جانباز خان (که یک از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک از انجا بیشتر رفته از آب گنگ گذشته و بصوبه اردهه آورد - و شجاع الدوله ناظم اردهه

باستعداد جنگ از لکنؤ برآمده خود را در میدان ساندي و پالي (که سرحد صوبه اودهه است) رسانيد - دو بار جنگ سهل با قراران طرفين واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهيله بر پنج لک روپيه (قدرے نقد و باقي بوعده) صلح قرار يافت - عمان الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنه (۱۱۹۰) ستين و مائه و الف از میدان سراع کوچيد - و از درياي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه دراني بذاير حدود و با در لشکر او از حوالی اکبر آباد بعزم ولايت گام سرعت بر گرفت درزي (که محاذی دار الخلافه سيد) عالمگیر ثاني با نجيب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عمان الملک شکايت بشيار کون - لهذا شاه نجيب الدوله را منصب امير الامرائی هندوستان داده روانه لاهور گرديد - نجيب الدوله از قوم افغان است - چون آثار رشد از فاصیة حالش پرتو ظهور مي داد عمان الملک او را در سرکار خویش پيش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بذاير جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پيدا کرد - تا بجائی که امير الامرا شد - و با عمان الملک طرف گرديد - القصة عمان الملک در فکر ديغا ساختن نجيب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گرديد - و رگناهه او برادر اعيازی بالا جي (او

و هولکر را بمبالغه تمام از دکن طلبیده باثفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجيب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رگله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگين از نجيب الدوله گرفته بذای صلح گذاشت - و نجيب الدوله را با آبرو و مال و ائقال از قلعه برآورده متصل خيمه خود جاداد - و تعلقه او آن طرف آب جمن (که عبارت از مهارپور و چاندر و تمام قصبات بارهه باشد) به تصرف در آورد - و چون سردار غنيم نجيب الدوله را در شکرال محاصره کرد (نوعیکه در ترجمه شجاع الدوله خواهد آمد) عمان الملک را از دهلي بکومک طلبيد - عمان الملک [که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائی نداشت - که اين ها با شاه دراني مخفي سلسله رسل و وسايل دارند - و نیز غلبه نجيب الدوله بر ما مي خواهند] اول خانخانان را بقتل رسانيد - و بعد سه روز هشتم ربيع الآخر روز پنجشنبه سنه (۱۱۹۳) ثلث و ستين و مائه و الف عالمگیر ثاني را جرعه شهادت چشنانيد - و در تاريخ مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دقا بکمک او شتافت -

در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند - و دقا از نواحی شکرآل بر خاسته باراده مقابله با شاه درانی بجانب سرهند روانه - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابله دقا با قزاقان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت عم استنباط نمود - زیرا که در در پهلوان (که با هم کشتی میکردند) او دید زور آرد کم زور را به نیروی بازو عقب می برد - درانیان بقوت ترکیه ازی عم درا جانب دهلی پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی عم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب [صف جاه غفران پناه واسطه العقد امراست و بلیه القصیده شعرا - احوال او مفصل در ترجمه او صورت تحریر پذیرفته - در اینجا رخسار مفعه بحال اجمال آرایش می یابد - (چون نواب [امفجاء در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائه و الف بشاهجهان آباد تشرف برد) پسر دلا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشه غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب [امفجاء بر همد دکن نشست - و رعب

او قسمه غنیم را دست خوش هراس داشته که تا آخر عهد او از حد خرد پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقه بخط خاص بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلو ریز خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقه ناسخ عزیمت حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمه او می آید) سر از اطاعت پیچید - نواب از نربدا معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لوی عزیمت افراخت - و تا بندر بهلچری (که از اورنگ آباد پانصد کوه جویبی است) بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم

(بیع الآخر سنه (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائه و الف معرکه قتال [راست - نسایم فیروزی بر درجم اعلام نظام الدوله وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موهم پوشاک در آرکات گذرانید - افاغنه کرناٹک و همت خان و غیره (که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت و نمکخوارگی پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و باتفاق نصاری بهلچری شب هفدهم محرم بحساب تنجیم و شازدهم بحساب (دیت سنه (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائه و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بروضة شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاء دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه بود) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچری قصد حیدرآباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه ماده نفاق ریخت - روزی (که زمین لکویت پلي مضروب خیام شد) ناخوشی از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یقظم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان است - او بدر واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه می رسد - و دختر زاده نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور می پرداخت - و در عهد نواب نظام الدوله شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا صاحب (که از سرداران نوایت آرکات است) باو پیوسته

بگرفتند آرکات تحریر نمود - مظفر جنگ در آرکات آورد - آنجا جم غفیر از نصاری فراسیس ساکن پهلچری را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انور الدین خان گویاموئی (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود) رفته شانزدهم شعبان سنه (۱۱۶۳) انذین و ستین و مائت و الف دولاپ خون ریزی بکردن او زد - شهادت جنگ پای جلالت افشوده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را در مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خون مقور کرده به راجه رگهناقه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهنه سپاهی ست ساکن سیکاکول (که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جبهه بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچری رفت - و کپتان یعنه حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعی از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - فیرنگی قدرت درمیان مظفر جنگ و افاغنه خلاف انداخت - روزی (که سرزمین لکویت پلي مخیم شد) ناخوشی پنهانی

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افغانه متعدد شده صف آرای قتال گردیدند - همه خان و دیگر سرداران افغانه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیل بوزخم تیر (که در حدقه چشم رسید) آخر شد - و این ساله هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) اربع و ستمین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالب علمی داشت - و تهذیب المذوق ازبر کرده بود - با شعرا املا مذاکراته نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه بیش نبود) قریب هشت روز فقیرو را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمی مشغول داشته - و او تزکیه نفس بمراقبه کمال نداشت - هرگاه خود متاثی آغاز میکرد حضار الفاظ تأیید و تصدیق او بر زبان می آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بلا حی با فرجه از یونه بر سر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا بازده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعظم امرای نواب آصفجه است - یازدهم رجب سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی است که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بذاذر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمی گذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاری فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و بعد قتل مظفر جنگ نصارا بصیغه نوکری در رکاب امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندری و دیگر مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتداره بهم رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسی بهوسی مرکوزه نصارا بخطاب عمده المملک مخاطب گردید - (چون انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عداوت تلاوت می کنند - و بخادر هر دو فرقه باهم قریب واقع است) نصاری انگریز را هم هوائ مداخلت در ملک پادشاهی بهم رسید - که الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکات را بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و نلعه بذاذر سورت را قابض گشتند - و در سنه (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف بذاذر بهلچیری را محاصره کرده از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات بهلچیری را زریخ آگنده قائماً مَقْصُفاً ساختند - و سیکاکول و راجبندری و دیگر مواضع (که در جاگیر فراسیس رفته بود - و قیاس کار نمی کرد که چه طور از دست اینها خواهد بر آمد) خود بخود مستخلص گردید *

امير الممالک خلف هيوم نواب آصفجاء غفران پناه . نام
اصلی او سيد محمد خان است . اول مخاطب به ملايت جنگ
بود . و آخر در عهد عالمگير ثاني به امير الممالک مخاطب
گريد . بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهنايه داس و جميع
ايمان او را سوزان ساختند . راجه رگهنايه داس وکیل مطلق
شد . راجه جمعه از نصارای فراسيس را (که مظفر جنگ از
پهلچري نوکر کرده همراه آورده بود) استمالت نموده رفيق
امير الممالک ساخت . امير الممالک بعد طبع منازل رفتی افزای
اورنگ آباد شد . و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم
ذی حجه سنه (۱۱۶۴) (ربع و ستين و مائة و الف بقصد
ننبيه بالا جي با پنجاه هزار سوار جوار بمقابله پیش
آمد . و درازدهم محرم سنه (۱۱۶۵) خمس و ستين و
مائة و الف جنگ شروع شد . بهادران اسلام جنگیده
جنگیده غنیم را قریب پونه رسانیدند . و آبادیهای غنیم را
(که سر راه پیش آمد) سوخته با خاک برابر ساخته
جلوخانه دروخ کردند . درین محاربات فرنگیان با آتش خانه
خود دور از نهاد غنیم بر آوردند . علی الخصوص شب
چهاردهم محرم (که ماه خسوف تمام کرده بود) نصارا بر
فوج غنیم شیخون زدند . و جمعی کثیر را به آتشکده
آخرت فرستادند . بالا جي (که در حالت پوجا یعنی پرستش

خسوف بود) برهنه سر بر بادبائی برهنه پشت سوار شده
فرار را وسیله نجات خود ساخت . و ادوات و آلات طلائی
پوجا بغنیمت اسلامیان در آمد . اما بسبب نفاق
خانه برانداز انجام این همه تردد و مصالح برابر خاک بود .
امير الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد .
سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنه
(۱۱۶۵) خمس و ستين و مائة و الف راجه رگهنايه
داس را کشتند . نواب امير الممالک بحیدر آباد شتافت . و
حسب الطلب او رکن الدوله و منصام الدوله از اورنگ آباد
خود را بحیدر آباد رسانیدند . و وکالت مطلق برکن الدوله
تفویض یافت . فاکاهه خبر رسید که امير الامرا فیروز جنگ
بن نواب آصفجاء از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه داری دکن
پوشیده عازم دکن است . رکن الدوله از وکالت پهلوتی کرده
به کپرتله نزد جانوجي بنالکر آمد . مقصدش اینکه امير الامرا
باتفاق هولکر مرهقه بدکن می آید بوساطت جانو جي
بنالکر و نیز بوساطت بالا جي (که با او از عهد نواب
آصفجاء غفران پناه ربط داشت) بامير الامرا پیوسته سر رشته
موافقت بدست آورد . و قتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه
شد منصام الدوله همانجا ماند . و بصوبه داری حیدر آباد
از امير الامرا امتیاز یافت . و چون امير الامرا بادرنک آباد

رسیده هفده روز زندگانی کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که در ندان) غنیمت که در سرکار امیرالامرا صاحب اختیار و اقتدار بود) ملک خاندیس و سرکار سانکمیژ و جالنه و غیره از امیرالامر سزد گرفته گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه برداشت - و بعد فوت امیرالامرا به امیرالممالک که بقصد مقابله امیرالامرا از حیدرآباد برآمده بود پیوست - و ملکه (که از امیرالامرا گرفته بود) سزد از امیرالممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتله برآمده به امیرالممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قائم شد - و مصاص الدوله را معطل ساخته به اوزنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیرالممالک با رکن الدوله به اوزنگ آباد آمد - عمده الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله رسیدند - و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائه و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به مصاص الدوله شاهنواز خان اوزنگ آبادی مقرر گردید - مصاص الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدبیر صائبه نوعی غنیمت را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سرشودش بر نداشت - تفصیل این در دیباچه کذاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علی و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیرالممالک بسر می بردند) مصاص الدوله در سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائه و الف اولین را صوبه داری بوز و دومین را صوبه داری بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبه خود فرستاد - میر نظام علی آخر مخاطب به آصف جاه ثانی شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید - و بتاریخ ششم ذیقعدة سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائه و الف وکالت مطلق از عزل مصاص الدوله به برهان الملک (که از صوبه بیجاپور در حضور امیرالممالک به اوزنگ آباده بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثانی با قوچ شایسته از برار به اوزنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او دلی عهد مقرر گردید - و در همین سال بالاجی رار باراده پرخاش در حواد اوزنگ آباد آمد - آصف جاه ثانی نواب امیرالممالک را بخراسان اوزنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کزان تا سزدهمیر (که قریب سی کرده از اوزنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت . و
 ملک بیست و هفت لک روپیه از موبجات دکن تسلیم
 غنیم شد . و شوکت حکومت اسلام ازین محالات
 برخاست . نواب آصفجه ثانی بعد مصالحه از سغدکبیر
 بادرنگ آباد تشریف آورد . و حیدر جنگ مدار المہام موسی
 بهوسی سرگرد نصران گردید . و چون دید (کہ با مصف
 نواب آصفجه نقش تسلط او دست نمی توان نشست) در
 شکست نواب آصفجه افتاد . و بانواع حیلہ سازی ابراہیم
 خان کاپردی و سایر فوج نواب آصفجه را از نواب جدا ساخته
 در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد . زر سپاہ هشت
 لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود . و نواب را تنہا ساخت .
 بعد از آن مصمص الدولہ را مقید کردہ خاطر خود را از ہر دو
 طرف جمع نمود . و خواست نواب آصفجه را بہ بہانہ
 صوبہ دارئی حیدر آباد بعیدر آباد فرستد . و در قلعہ گواکنندہ
 نگاہدارد . و میدان برای جولان خود خالی سازد . ندانست
 کہ تقدیر بر تدبیر سر پیچید . در سیوم رمضان قریب
 استوا سنہ (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائتہ و الف
 حیدر جنگ در خیمہ نواب آصفجه آمد . نواب آصفجه
 پیشتر با مشیران خود مخفی قتل حیدر جنگ قرار دادہ
 بود . حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفتہ

ذبح کردند . و نواب آصفجه بر اسبی سوار شدہ از لشکر
 تنہا برآمد . و این ہمہ توپخانہ فرنگ در مقام حیرت معطل
 ماند . و جرأت نمود کہ کارنامہ رستم و افراسیاب را
 منسوخ ساخت . و از مذبح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی
 و دیگر اعیان لشکر ہوش باختند . درین رستخیز رافعه طلبان
 نواب مصمص الدولہ و یمین الدولہ و میر عبد النبی خان
 پسر نواب مصمص الدولہ را بسیر لالہ زار شہادت فرستادند .
 بعد این هنگامہ امیر الممالک و برہان الملک و موسی بهوسی
 بعیدر آباد شتافتند . و نواب آصفجه ثانی پس از ذبح
 کردن حیدر جنگ راہ برہان پور گرفت . و ابراہیم خان
 کاپردی (کہ جبراً و قہراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجه
 جدا کردہ بود) درین وقت بنواب پیوست . نواب آصفجه
 سیزدہم رمضان سال مذکور سواد برہان پور را مرکز نزول
 ساخت . و متمولان شہر و محمد انور خان برہانپوری وغیرہ را
 مصادرہ نمود . خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادرہ
 ہفدہم ذیقعدہ سال مذکور زندگانی را وداع نمود . و در درگاہ
 شاہ برہان الدین غریب مدفون گردید . نواب آصفجه از
 برہانپور بہ ہزار رفت . و در قصبہ پاتم (کہ از قصبات
 اعظم ہزار است) چہارٹنی کرد . و بعد چہارٹنی با جانوجی
 پسر رگہو بہرسلہ مکامدار ہزار محاربات در میان آمد .

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه لازم حضور امیر الممالک
(که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات
در میان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه
انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب
آصفجه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبه خود
بیجاپور باشد - هیژدهم (ربیع الاول سنة ۱۱۷۳) ثلث و
سبعین و مائة و الف و ثلثه عجبی گل کرد - که قلعه
احمد نگر پای تخت نظام شاعیه را سدا سیو با دو برادر
عمزاده بالا جی با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ
مذکور مودم از داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر
احمد نگر آباد کرده احمد نظام شاه است که در سنة (۹۰۰)
تعمیلاته طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در
در سه سال شهرت بکمال خوبی آباد شد - و بعد اندک
فرصت حصار از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون
آن عمارات داکش و قصور منقش برای سکونت خود
مرتّب ساخت - و بعد فوت از اخلاف از این قلعه را
متواتر بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار
خان خاندان در اراثل سنة (۱۰۰۹) تسع و الف
قلعه را از طبقه نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد
ازین قلعه داران پادشاهان تیموریّه هند بصیانت این قلعه

مامور می شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخیف این
قلعه از دست اسلامیان بدست اصفامیان افتاد - و درین سال
یاد راو خیال خاص در سر خود پخت - و خواست که
ریاست اسلام را از دکن بردارد - و کار اصفام را رونق دهد -
ابراهیم خان کاپردی را (که بدتر از آزر بت ترارش بود)
نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکی از قوم ارذال بود
که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ می کرد -
سامان حرب و توپخانه شایسته با خود داشت - اول در سلک
نوکران آصفجه ثانی بود - بتفریط و افراط نواب جدا
شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه برآمده بیست و دوم
جمادی الاول سال مذکور در سوان اودگیر بتقابل عساکر
رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود -
امیر الممالک و آصفجه ثانی خواستند که از اودگیر به دهاردور
دایر بیایند - و بعضی افواج سرکار را (که قریب دهاردور بود)
با خود گرفته بر سر دارالحرب پونه روند *

مخفی نماند که بیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقی بود -
هنگامی اینها همین که رسد غله و کبج لشکر اسلام بزد میگردند -
و قابو دیده به کوته یراق می جنگیدند - و مدار فوج اسلام
بر توپخانه بود که گرد لشکر حصار از توپخانه کشیده بدفع
می پرداختند - این مرتبه بعلمت رفاقت ابراهیم خان با

غزیم جمع جنگ قزاقی و جنگ فرنگی یعنی آشکاره توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیره توپخانه بهیئت مجموعی و اجتماعی راه طی میکرد تیر توپخانه غزیم کم خالی می رفت - و تیر توپخانه اسلام باینها اتفاقی می رسید - ابراهیم خان با آن (که خون را مسلمان می گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام بر بست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداری توپها سر داده آن فرست نمی داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالم راه نوردن کوچ شهادت گردید - و ششم جمادی الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیره توپخانه برآمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غزیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعه ابراهیم خان کشیده آوردند - بر همین منوال جنگیده جنگیده بقلعه اردیسه سه کوهی دهاردر رسیدند - غزیم دید که اگر عساکر اسلام بدهاردر رسیده فوج آنجا را با خود ملحق می سازند عهده برائی متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادی الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسب مجموعی بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت درآمده چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معارفت برچیده شد - ناگزیر ملحه (که آبستن هزاران فساد بود) انعقاد یافت - غزیم جاگیر شصت لک روپیه محالات خجسته بنیان تمام و کمال سواى شهر و برگنه و حویلی هرسل و ستاره و نیمه از صوبه بیدر و بیجاپور و قلعه دولت آباد و قلعه آسیر و قلعه بیجاپور (که هر کدام پای تخت سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خامه سرکار و جاگیرات امرا و منصبداران بسیاری در تختراوه غزیم رفته بحکم تقدیر قتل عام عجیبه بوقوع آمد - جز صوبه حیدرآباد و بعضی از صوبه برار و بعضی از صوبه بیجاپور و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجه مانند - آنهم بشرکت غالباً چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد - هرچند دهن عظیم در بنیان اسلام راه یافت لیکن آنهم نشد که حسب خواهش یادر ریاست اسلام یکقلم از قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این دهن رفتن قلعه احمدنگر است شخصی تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه چنین یافته

* قطعه *

- * کافر دشمن اسلام گرفت *
- * حصن بسیار حصین از فن *
- * سال تاریخ^(۲) رقم کردن خرد *
- * رفت احمد نگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیمت فوج برای قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجی فی الجملة استاد گوی کرد - غنیمت احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم او را طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار داده (که با ما در میان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنه (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیمت حواله نمود -

شخصه تاریخ بنظم آورده : *

- * گرفتند کفار احمد نگر را *
- * دگر دولت آباد حصن علم رفت *
- * خرد سال تاریخ بر لوح گیتی *
- * چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *

(۲) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این (که دولت آباد در چه وقت و بچه فوج بتصرف اسلامیان آمده بود)
بزان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجی والی دهلی پیش از آن (که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجه دکن خزاین موروثی چندین قرن دارد - در سنه (۷۰۴) اربع و سبعمائه با هفت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی کرده بایلیچور رسید - و از آنجا بایلغار جانب دیوکر شتافت - رام دیو (که از رطل گران غفلت سیاه مست بود) جمعی را (که در آن وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد - و در کردهی دیوکر با فرادران سلطان روبرو شدند - (چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازی و قزاقی بهادران اسلام مشاهده نکرده) تاب حمله اول نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعه دیوکر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده پرهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اتمشۀ نفیسه از آنها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسب از طویله خاصۀ رام دیو بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیره رام دیو سفیران فرستاده بالعاج تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصَّلَاحُ یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوقته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراجی بر رام دیو مقرر نموده جمع اسارا را از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره عطف عثمان نموده سالم و غانم به هندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تمدد درزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنه (۷۰۶) سمت و سبعمائۀ ملک نائب کافر را (که عمده ترین امرای حضور بود) با یک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو مرقه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سکندر دیو را در قاعه گذاشته خود با سایر فرزندان

(مآثر الامرا) [۹۱۳] (باب الفون)
و تحف و هدایا از قلعه برآمده ملاقات ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنه (۷۰۷) سیح و سبعمائۀ بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و سلطان او را مورد مرام ساخته باعطای چتر سفید و خطاب رای رایان و تفویض دیوکر با بسیاری از ممالک قدیم - و فراز گردانید - و قصبۀ توساری را (که متصل بذر سورت است) بافعام او مقرر کرده یک لک تنگه نقد مرحمت نموده با بصران و تمامی خیل رخصت آن طرف ارزانی داشت - رام دیو بدیوکر رسیده آن قدر ملک (که از سلطان یافته بود) متصرف گشته مدۀ العمر قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشت - در سنه (۷۰۹) تسع و سبعمائۀ سلطان ملک نائب کافر را با لشکر گران از راه دیوکر به تسخیر درنگل تعیین فرمود - چون بدیوکر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و اعانت مهم فرارادان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لکن دیو راجه آنجا را امان داد - و پیشکش سنگین گرفته به هندوستان مراجعت نمود - و در سنه (۷۱۰) عشر و سبعمائۀ باز ملک نائب را بتسخیر دهور سمندر یکی از بنادر دکن (که درین عصر از طغیان آب خراب است) و بعضی بنادر دیگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوکر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارجاع سپرده و پسرش قائم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بقایم احتیاط فرجه را در چالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجه کوناگک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد آن منحصر در علم الهی است) بدست آورده قرین سلامت بجالنه برگشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان کوناگک را (که اسیر کرده آورده بود) بقتل رسانید - و از راه سلطان پور و نذر بار در سنه (۷۱۱) هجری عشر و سبعمائه بموصل دهلی سرمایه مسرت افزود - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و منادیق جواهر و مرادید مع بیست هزار اسب از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر از محل اتمان من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بچنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

(۲) نسخه [ج] که اسیر کرده بود - (۳) نسخه [ج] هشت هزار اسب *

ملک نایب چون بدیوکر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سرزمین علم محمدی نصب کرده بجای رام رام تحیه و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ابدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنه (۱۰۴۲) انجین و اربعین و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریه هذ یکی بعد دیگری بحفظ قلعه می پرداختند - بعد چهار صد و شصت سال تخمینا از دست ایمانیان به تصرف اصفامیان رفت - و تِلْكَ الْاَيَّامُ نَدَاوُهَا بَيْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوکر حصار و درزند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوکر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دارالملک سازد - و دهلی را ویران کرده سکنة آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منسوبه این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بی سامانی استادگی نکرد -

(۲) نسخه [ج] آن قلعه - و نسخه [ب] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاد قلعه را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعه ارک بیجاپور از ابنیه یوسف عادل شاه مبدع طبقه عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائه سابعه دیوار گلی را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثه او قابض بودند - خالد مکان در اوائل ذی قعدة سنه (۱۰۹۷) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر (که خاتم طبقه عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و از آن وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا می آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسری قلعه از دست تسبیح شماران بیرون رفته در قبضه زنارداران افتاد *

اما میر نجف علی خان قلعه دار آسیر بنابر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطراب رسانید درازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنه (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائه و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید *

* در شاه اسلام کافر گرفت *

* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خورد سال تاریخ او *
(۲)
* (تم زد عجب حصن آسیر رفت) *

قلعه آسیر از ابنیه آسا اهیرو است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصی و اهیرو لقب اوست - اهیرو بزبان هندی گار چراننده - آسا اهیرو از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال در آن کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشی و سایر اموال حصاره از سنگ و گل ساخته (وزگار می گذرانیدند - (چون نوبت به آسا اهیرو رسید و در مال و مواشی از آبا ترقی کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصاره از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بدام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقی داعی برهانپور (که در سنه (۸۰۱) احدی و ثمانمائه بسطانت رسید) قلعه را از آسا اهیرو انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجه بکلانه و انتور جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - می خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جادهی - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان (در اول چند دولی عورات در قلعه فرستاد -

(۲) یعنی سنه هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری - (۳) نسخه [ج] رندور *

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مرا آتب تواضع چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در قزلباشها نشانده فرستاد - چون قزلباشها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار از قزلباشها بدر بسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه خانه آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مسک غفلت بودند - و برای مبارکباد قدوم می آمدند - مردان درچار شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد - از آن وقت این قلعه در دست نصیر خان بود - تا آنکه اکبر پادشاه در سنه (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علی خان انتزاع نمود - و از او عهد قلعه داران سلطان تیموریه نوبت بنوبت حرمت قلعه بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کمره این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان در آمد *

القصة بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ یادر را در گرفت - و با انواع پیش آهنگ و توپخانه فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

شکست دتا پردازد - و غافل از آنکه تقدیر بر تدبیر می خندد - و قلعه اجل از را رهنمونی کرده بهندوستان رسانید - اگرچه سرداری فوج بقام بسواس را در پسر بالاجی را در قرار یافت و مدارالمهامی بقام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس را در یادو و سرداران دیگر بمعرض قاف در آمدند - و این همه فوج و توپخانه و اموال به قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه در دفعات شاه درانی مفصل می آید - و این قصه ششم جمادی الآخر سنه (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف بوقوع آمد - و بالاجی را در هم در دکن نوزدهم ذیقعدة سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و زیاست به پسر او ماهدو را در (که مغیر سن است) و برادر اعیانی او رگهخانه را در عاید شد - و در سنه (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف آصفجاه ثانی فرجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر (که در آنجا چهارونی شده بود) بذابیر دجوة اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهخانه را در ماهدو را در هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده در میدان شاه گده ایمانیان و اورثانیان نزدیک هم رسیدند - و تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خورد واقع شد - آصفجاه ثانی بفرقه و اطفال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیست

و سيرم (بيع الآخر سنة (۱۱۷۵) خمس و سبعين و
مائة و الف بقصد دار الحرب پونه از انجا نهضت
نمود - و غنيم را زده تا هفت كره پونه رسانيد - و در
اثنای راه لونكر را (كه شهرىست بر لب دريای گنگ دكن
و مشتمل بر بتخانه معتبره و غنيم در دولت خود عمارات
عاليه در انجا طرح انداخته) سوخته و بت را شكسته
عمارات را با زمين هموار كرد - و قريب بود كه پونه هم
باين حالت رسد كه ناگاه ناصر الملك پسر ششمى نواب
اصفجاه غفران پناه بنابر عياره (كه با برادر داشت)
و راجه (ام چندر) كه عمده سردار لشكر اسلام بود) با غنيم
در ساخته شب بيست و هفتم جمادى الاول سال مذکور از
لشكر اسلام بر خاسته بلشكر غنيم پيوستند - و كارس (كه
ناكردني) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع اين قصه
غنيم پله اسلاميان را سبك پنداشته روز ديگر از چهار
طرف يورش كرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار
گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجيره توپخانه
خود بر آمده دست بجنگ كوته يراق دراز كردند - و
بنيروى ششير آبدار صف مخالفان را بر هم زده بسياره را
بر خاک هلاك انداختند - غنيم قاب نياورده از ميدان
خود را وا كشيده - و چونديد كه رايست منصور آن قدر راه

دور و دراز طى كرده بر هفت كره پونه رسيد) پيش
مادهو (او رفته فريان كردند و گفتند كه هرچند بر سر راه
شديم فائده نه بخشيد - فرداست كه پونه زده آتش
مي شون - و سگان پونه هم پيش رگهخانه زار واريلا و
فريان بر آوردن كه مي خواهي كه خانمان ما را بردست
مسلمانان بريان دهی - ناچار رگهخانه زار و مادهو زار
سفيران را فرستاده پيغام صلح كردند - و ملك بيست و
هفت لك (ريبه از صوبه خجسته بنيان و صوبه بيدر بدل
ملح باصف جاه ثاني تسليم نمودند - و اين مصالحه
ششم جمادى اخير سنة (۱۱۷۵) خمس و سبعين و سائة
و الف واقع شد - طرفه اينكه سال گذشته در همين
تاريخ شاه درني بر يادر ظفر يافت - نواب اصفجاه
از هفت كره پونه كوچيده جانب محلات راجه
رامچندر خراميد - و در پاداش حرمت لغوه (كه از
بوقع آمده) ملك او را پامال عساکر گردانيد - و آغاز
موسم برشكال چهاردهم ذيحجه سنة (۱۱۷۵) خمس و
سبعين و مائة و الف باران چهل و نوي داخل قلعه صوبه
بيدر با امير الممالك شد - همان روز امير الممالك را در قلعه
مذکور مقيد كرد - از يك سال و سه ماه و شش روز
در حالت حبس گذرانيد - و بعد تكميل اين كتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنه (۱۱۷۷) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هفتی برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتانی قدس سره مدفون گردید - و در تاریخ فوت از میر اولاد محمد ذکا طال عمره گوید -

* قطعه *

* خدیو دکن (رج والای ار *

* به پرداز از دام محنت شده *

* رقم کرد تاریخ فروش ذکا *

۱۱۷۷

* امیر الممالک بجزت شده *

نواب آصفجاه ثانی بعد از آن (که قاعه بیدر را دایره مرکز نزل خود ساخت) فرمان شاه عالی گوهر را (که بنام او مشتمل بر تفویض موبه داری دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال ادایش نازده داد - و راجه پرماسرت را (که برهمنی ست ساکن سنگمیز) مختار کل کرده جمیع مهمات مالی و ملکی باو را گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوه که عنقریب گزارش یافت رگهناقه را و مادهو را و بدار الحرب پونه چهارتنی کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو را خواستند که

قابو یافته رگهناقه را و را مقید سازند - رگهناقه را برین معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنه (۱۱۷۶) ست و سبعین و مائة و الف چوبده با سواران معدود از پونه برآمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی (که از عمده نوکران نواب آصفجاه ثانی ست) باستمالک غنیم از نواب مامور گردید - و در اورنگ آباد اقامت داشت - سر برزده برآمدن رگهناقه را و شفیقه چهاردهم صفر سال مذکور با جمع از اورنگ آباد دریده در نواحی ناسک با رگهناقه را و بر خورد - رگهناقه را (که کمال بی سامانی و سراسیمگی داشت) آمدن محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصفجاه جانب رگهناقه را و است - اکثران باو گردیدند - و در رفاقت مادهو را و قهاده و زیدند - بنابران جمع شایسته با رگهناقه را و فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد باحمد نگر شتافت - مادهو را و هم با فوج از پونه برآمد - بر درازده کرهی از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال حال مادهو را و شکست یافته از میدان گذاره گرفت - و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناقه را و

رسانید . نواب آصفجه بکومک رگه‌نامه راز از بیدر
بر آمده قریب ناورگاه رسیده بود که این جا مذاقشه
انفصال یافت . چون مومک آصفجه‌ای بموضع بیدگانو رسید
رگه‌نامه راز هم آنجا شافته در نخستین عشره جمادی الاول
سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد . رگه‌نامه راز
ملک پنجاه اک رویه و قاعه دولت آباد در جلدوی
این عنایت بنواب آصفجه گذرانید . و اسنان مرتب کرده
بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل‌القدر بحسن تردد محمد مراد خان
بر کرسی نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان
عمل و دخل او در ملک و قلعه دولت آباد شود . ملج را
برهم زد . و نواب آصفجه را بوان داشت که رگه‌نامه راز را
معطل باید کرد . و جانوجی بسر رگه و بهرنسائه مکسدار برار را
بتطمیع این (که ترا بر جای رگه‌نامه راز قائم میکنم) طلبیده
ملازم رکاب نواب آصفجه ساخت . و ناصرالملک پسر ششمی
نواب آصفجه غفران یقاه (که بطرف غنیم رفته بود) از
نا قدر دانی کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال
بنواب آصفجه ثانی پیوست . رایات نواب با فوج سانگین متوجه
تادیب رگه‌نامه راز شد . رگه‌نامه راز تاب مقاومت در خود
ندیده آوارگی و تاراج ملک (که اصل شیوه غنیم است)

اختیار کرد . و با سی هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در
سوان غریبی شهر نزول کرد . و زر معتد به از شهریان طلب
کرد . موتمن‌الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت
سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری باستحکام برج
و بازه حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان
بهادر کوتوال شهر بوار اعیانی محمد مراد خان بهادر و
دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب
آصفجه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید . رگه‌نامه راز
این معنی دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای
قلعه گیری مرتب ساخت . و صبح بیستم شعبان سال حال
(همین که از دریاچه شوق سر بر آرد) غارتیان همراهی
از بر آبادی خراج شهر پناه ریخته دست تاراج دراز
کردند . رگه‌نامه راز خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد .
و سپاهیان از نردبانها پهای قلعه قایم کردند . و فیلان
متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند . و
تختهای دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعه ارک است)
خواستند شکسته در آیند . همت خان بهادر و میرزا محمد
بافرخان و تماشائیان شهر بدارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر
فرد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیاری در پای
دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعی

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتل و جرم گشتند. در
این گرمی معرکه (که تیر و تفنگ می بارید تفنگ بقیلان
رگه‌ناهی راد رسید - و همین تیر فارغ میدان دارو گیر شد -
رگه‌ناهی راد دست حضرت خائیده و خاک تشویر بر در
مالیده از یورش برگشت - و خبر قرب و مرول مرکب آصفجاهی
شنیده رخت آذرگی جانب بکلان کشید - بیست و ششم
شعبان سال مذکور مرکب آصفجاهی وارد ادرنگ آباد شد -
چون غنیم اراده داشت که بملک بوار در آمده گرد قاراج
بر انکیزد نواب غرق رمضان بهمازل طولانی قریب بالابور
رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف برگشته و از
نزدیکی بلده ادرنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت
نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب
پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تعویب
دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته
متوجه دارالعرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل
احمد نگر جرق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج
مهاکن و موطن غنیم پردازند - و خود بدر کرهی پونه رسیده
مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلع و امکنه
قریب رفته بودند - فَأَمْبَعُوا لَا يَرَى إِلَّا مَحَاكِبَهُمْ - مردم
لشکر اسلام بکدام عمارات پونه را سوخته با خاک میانه برادر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک
کوکن دقیقه فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللَّهِ در عهد بالا جی و
یادو از حدود دکن تا لاهور کس چه قدرت داشت که
برکاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعه
اینها به یغما در آمد - و عماراتی که بصرف لکوک ساخته
بودند و قود آتش غضب الهی گردید - میر ارلان محمد ذکا
طال عمره گوید * قطعه *

- * آصف جاه دولتم سلیمان اعلام *
- * آبادی قوم برهن سوخت تمام *
- * تاریخ شتو ز شعله طبع ذکا *
- * آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگه‌ناهی راد بحیدر آباد رفته غرق ذیقعه سال حال
بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانیده -
شجاع الدوله بهادر دل خان ادرنگ آبادی ناظم حیدر آباد
جمع شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او
و مردم او قدم همت در مقام جهاد فشرده بضرب ترب
و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بهیاره از غازیان
سپاه او را تحفه آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگه‌ناهی
راد بے نیل مقصود برگشت *

* حرف الوار *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی ست - بپایه هفت صدي
رسیده در سفر و حضر بار یابی داشت - پس از قتل
علي قلی خان خانزمان در دیار شرقی جاگیر یافته سال
نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیک به یساق بنگاله
رخصت شده - و دران موبه بکارها می پرداخت - ناگاه
فلک شعبده باز توطئه فساد برانگیخت - و میان مظفر
خان حاکم آن موبه و قاقشالان غبار دوری برخاست -
از آنجا (که در رنگی مجبول مزاج نامبرده بود) سال بیست
و پنجم حقوق پرورش دلی نعمت را بر طاق نسیان نهاده
بمخالفتان پیوست - و چندی دران خراب درونان گذرانید -
تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان
کابلی جدائی گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند -
معصوم خان بعزم تاراج زه و زادن قاقشالان روانه شد - خان
اعظم کوکه حاکم آن موبه ترسون محمد خان را با جمعی

(مآثر الامرا) [۹۲۹] (باب الوار)

یکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال
بیست و نهم بعد از خلافت رسیده ملازمت در یافت -
پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکری بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبدالمجید است که سابقاً بتقریب
احوالش خامه سبک خرام عرمه این واقعه باقدا م بیان
پیموده - که (چون هرد برادر از دست خانزمان و بهادر
خان شیدانی هائی یافته بکره مانکپور آمدند) وزیر خان
گرم دگیرا به آگره شتافت - در هنگامه (که عرش آشیانی
نصرت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی
حکم احرام حضور بسته) خان مزبور در دهلی بدر
پیوست - از بنوید عواطف خسروانی امیدوار ساخته همراه
گرفت - چون بملازمت پادشاهی فایز گردید التماس عفو جرایم
هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشی و مجرم نوازی
وزیر خان بتازگی مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان
نیز مشهور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا
کوکه ناظم کجرات مورد عتاب گردید (سال بیست و یکم
(اگرچه سرداری بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و
عقد مهمات آن ولایت به اعی (زین) وزیر خان تفویض
(۲) نسخه [ج] درین هنگام که عرش آشیانی نصفت بخش پنجاب بود *

یافت - پس ازان (که میرزا خان طلب حضور گشت)
 سپه سالاری نیز بدر باز گردید - و چون سال بیست
 و دوم ظاهر شد (که آن ناحیه از بے برائی وزیر خان
 غبار آلود نا ایمنی ست) راجه تودرمل (که در کار دانی
 و مردانگی از یکتایان روزگار بود) بیادری تعیین گردید -
 اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابی (که از ملازمان
 ابراهیم حسین باغی بود) مظفر حسین پسر خرد سال او را
 از دکن آورده گرد شورش بر انگیزخت - هر چند وزیر خان
 جرأت به صف آرایی نمیکرد بفروری شهابت و پردلی راجه
 (چنانکه در ذکر او ثبت افتاده) مخالف خاک ادبار بر فرق
 روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شرافت باز دیگر
 مهر علی مهیج غبار آشوب گشته سر بهفاد برداشت - وزیر
 خان بعزم بیکار از احمد آباد برآمد - بیشتر از نوکران
 فرومایه جدائی گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معادیت
 نموده متحصن گردید - آن فتنه پزده خیره تر گشته بمحاصره
 پرداخت - روزی (که بمسازش درویشان نردبانها گذاشته در
 صدد برآمدن بودند) از کشادگاه تقدیر تفتگی به مهر علی
 رسیده بکوی نیستی فرو شد - مظفر حسین میرزا را از
 ناتجربگی دل از جا رفته رو بهزیمت آرد - و معهدا (چون
 کارهای کجرات از وزیر خان متمشی نمی شد - و نا درائی

داد دهی علاوه اختلال آن دیار گشت) معزول شده بحضور
 آمد - و در سال بیست و پنجم از تغیر شاه منصور
 شیرازی بمنصب وزارت امتیاز اندرخت - و در همین ایام
 بهکومت آورده دستوری یافت - و در سال بیست و هشتم
 (که خان اعظم بدفع معصوم خان عامی و استخلاص بنگاله از
 تصرف متغلیان کافر نعمت تعیین گشت) وزیر خان
 بکمک نامزد گردید - و پس از انهزام معصوم خان (که میرزا
 کوکه از ناسازی هوای آنجا بصوبه بهار معادیت نمود)
 سپه سالاری عساکر آن مملکت تا رسیدن صوبه دار حضور
 بوزیر خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کار طلبی
 بر سر قتلو خان لوهانی (که بر ولایت اودیسه استیلا
 یافته بود) فرج کشیده او را آواره بادیه فرار ساخت -
 قتلو خان ناچار در سال بیست و نهم با ارسال پیشکش راه
 اطاعت و انقیاد پیمود - وزیر خان اودیسه باز گذاشته خود
 بقانده برگشت - و با صادق خان و شهباز خان کنبر
 کمکی بوده در ضبط و نسق آن ملک می کوشید *
 چون در سال سی و یکم هر صوبه بدر امیر کار آگاه حواله
 شد (تا یکی اگر بدرگاه آید یا رنجور شود دیگری بکار او
 پردازد) پاسپانی بنگاله بوزیر خان و محب علی خان قرار
 گرفت - و در سال سی و دوم سنه (۹۹۵) نه صد و نود و

پنج هجری باسپال در گذشت - از امرای چهار هزار بود - پس از فوتش شهباز خان (که در آن هنگام بخشی سپاه آن دیار بوده) نوکران او را به میرزا محمد صالح بهرش سپرد - (چون در سری و سپه آرائی نسبت عنصری و شایسته کرداری نیلان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسی زمانه و فراخ حوصلگی و خیر سگالی و آگاهی بر درام فراهم نشود سواران آن نکردند) در کمتر فرصتی آن تپاه گوهر بهم نشینی هرزه درایان یافته سواران نیرو خواسته اندیشه کمی گرائی فرایندش گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعیین شد که سپاه وزیر خان را با بهرش بحضور آورد - محمد صالح در راه با از گلیم فراتر گذاشت - میر مراد ناچار به فتح پور هنوه محصور گردید - تا جاکه در داران اطراف جمع گشته مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیانی چندی زندانی فرمود *

• وزیر خان مقیم نام •

در آخر عهد عرش آشیانی بمنصب درخور و خطاب وزیر خان • رفوازی یافته - پس از آن (که سکه سلطنت بنام جنت مکانی نورانی شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار

(۲) نمط [ب] در کمتر فرصتی آن تپاه گوهر هم نشینی هرزه درایان نه سواران به نیروی خواسته اندیشه کمی گرا فرایندش گرفت *

و پانصدی و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ (که از والا شاهیان آن پادشاه بود) سر بلند گردید - پس از آن بدیوانی بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوری پذیرفت - و تعلقه مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معادرت نموده بملازمت پیوست - پستتر (چون پادشاهزاده سلطان پوریز بیهاق دکن معین شد) او بهمراهی پادشاهزاده کمر عزیمت بست - از آن بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بود - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار شادکامی اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافه پانصدی قامت قابلیت بر آراست - پستتر بر احوال او اطلاع نیافته *

• وزیر خان حکیم علیم الدین •

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارت داشت - در عنفوان شباب و ریعان جوانی در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون برسپله پزشکی بدولت قرب و مزاج شناسی فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداد و عجب عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در دفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمی خود بر لوحه ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جاد در دل شاهی نمود - و در مهم رانا (که دیوان بیوتات بود)

خدمات شگرف بجا آورده بیدایه عمدگی ترقی و تصاعد نمود - و در ایام هرچ و مرج ملتزم رکاب بود - اما درخواست چیزی ن نمود - بلکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده درازده اک روپیه بدوامی ضرورت بصرف خاص شاهي در آورد - و هنگام اقامت جعفر بدیوانی سوکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده نری ازو دیگرے همراه نبود *

(در جلوس صاحب قران ثانی بر سونر خلافت و حکم رانی بمنصب پنجزاری ذات و سه هزار سوار و مرحمت عام و نقاره و انعام یک اک روپیه فرق مباحات بر افرامت - و در سال پنجم) چون فتح خان دولتابادی با وصف اظهار القیاد بادای پیشکش تعلل می نمود (اعلیٰ حضرت وزیر خان را باضافه سواران بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتحصیر قلعه دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهی فتح خان ترسان گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانه درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - از آنجا (که در یساق

(۲) نسخه [ب] بصرف خاصه پادشاهی در آمد - (۳) نسخه [ج] عمده ترین - (۴) نسخه [ب] هراسان *

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهی شده در همین سال حین معارفت از برهانپور نظم موبه پنجاب [که در قبول یمین الدوله بود - و تنهیق معال خالصه آنجا (که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده است) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمی آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمه معتدد بود) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب موبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلانت پناهی پیشکش های لایق از نظر می گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبر آباد سرفرازی یافته همگی ده ماه کامرا شد - و در سنه (۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجری به آزار قولنج در گذشت *

گویند درزے از بیرون شهر بدرود قلعه می رفت - چون بدر دراز هندیپول رسید پای اسب لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامع دارد که بهر روز دهر و احوام نام او بر صفحه زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور اعداات کرده قصبه چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عذرات سنگین و پخته درست نموده بمشروطان داد - و راسته بازارها و دکانین و معابد و رباط و مدرسه و دارالشفاء و چاه و بركة اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تكالیف داد و ستد از اهل حرف بر انداخت - و نوع وطن را آراست که این دولت بهیچ امیری دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روی وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلوان بود - همه عمر بهادری و بے تکلفی بهر بود - خرج بدوئات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروخته که می شد اکثر از سرکار او بود زرهایی بسیار انداخت - اما انصاف که کرم وجود نداشت - و باندک حرف احوال او منقلب میگشت - و فوراً صورت غضب فرد می نشست - و از فرط ارادت و دولت خواهی کار پادشاهی را توأم عبادت الهی می دانست - بهرش ملاح خان است که مدتی در عهد عالمگیری میرتوزک بود - سال بیست و نهم بختاب انور خان و داروغگی خوامان سرفراز شد - سال هی و ششم فوت نمود *

• وزیر خان محمد طاهر خراسانی •

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْ مَآکِنِهَا - بِمَشَارِالِیَّه عمده سایر ملازمان معتبر و

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتی مستند بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و خوج کشیهای شایان نمود - سال دهم شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی غرضش از حضور پدر والا تدریجاً رخصت معارفت بصورت داری دکن یافت) بانتزاع الکای بگلانه (که مابین گجرات و دکن بعیر حاملی مشهور است) - و بر سبیل التمسنا غامزد (شاهزاده شد) مأمور گردید - جذاب شاهی پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکنی بتسخیر آن ولایت تعیین نمود - مومی الیه از کار طلبی و نذ آوری سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بار قلعه ملهیر (که مسکن و مادی پیرجی مرزبان آنجا بود) یورش نموده بتصرف در آورد - آن بومی از آسیب سری بقلعه (که بر قلعه کوه است) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دوانی و فبرد آرانی کمر سعی چست بر بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و پیمان ملاقی گردید - بعد و بخت آن مرزوم مفتوحه و حراست قلعه ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است) بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنه ۱۰۶۲) هزار د

شصت و دوم هجری مرتبه ثانی نظام دکن بشاهزاده تفویض یافت (او بنیابت صوبه خاندیس من حیث الاستقلال اختصاص گرفت *)

(۱) چون بیست و پنجم جمادی الآخره سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت از خطه برهانپور ریاست عزیمت بدفع دارا شکوه برافراخته گشت (نظر بر قدم بزدگی و دیرین فدویت و فرط محرمیت و بسیاری قرب و منزلت بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم و نقاره و خطاب وزیر خانی سر اعتبار بر افراخت * و پس از ظهور کامیابی (که سربر سلطنت هندوستان بجلاوس عالمگیری مزین گشت) صوبه خاندیس بمعظم خان میر جمله (که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد نظربند بود) متعلق گردید - خان مذکور حسب الحکم به اورنگباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان بمرافعت شاهزاده مذکور بتقبیل سده خلافت جبهه آرا گشت *)

و در سال سوم بصوبه دارچ اکبر آباد خلعت امتیاز پوشید - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم از تغیر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مومخص گردید (خان مزبور از آگرة بهمراهی شاهزاده متعین گشت - و

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه دارچ مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزارچ پنج هزار سوار در هزار سوار در اسبه سه اسبه بلند پایگی یافت - مدتی دران ولایت گذرانید -

(۲) سال یازدهم سنه (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم هجری همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگباد باغی احداث نموده - با آنکه درین ایام گشت زاری بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پوره بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و روضه اسلام خان مشهدی است) احداث کرده برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقی خان در سال ششم عالمگیری بخدومت بخشیکری و واقعه نویسی صوبه خجسته بنیاد سرفرازی یافت - و در سال دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلی عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پوره مذکور اساس نهاده که سیرگاه بود - و مثل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبی دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسره گذاشته بود - الحال ازانها کسی نیست - و هنوز

آن مکان با برجها سمیت . دیگر برادر زاده وزیر خان رفیع خان باذل تخلص اسمت . مدتی فرجدار بانس بریای بود . غزوات اعجاز سمات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم^(۲) در زمین شاهنامه فردوسی بنظم آورده موسوم به حمله حیدری ساخت . تلاشها کردم فریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

میر قاسم خان میر بحر است . (چون پدرش سال سی و نهم جلوس عرش آشیانی در کابل کشته شد . و ایالت آنجا بقایح خان مقرر گردید) او بیارگاه سلطانی رسیده مورد نوازش گشت . و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا وستم تندهارری بتادیب راجه باسو و غیره بوم نشینان شمالی کهسار رخصت یافت . و در گشایش قلعه مؤ مصدر تردد گردید . بیشتر بحضور آمد . سال چهل و چهارم همراه

(۳) در نسخه [۱ - ب] لفظ [حضرت] فیست *

شیخ فرید بخشی بتسخیر آسیر مامور گشت . پس ازان همراه سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه دارعی کالنه و تربنگ داشت و از مساعدت بخت رجوع بیارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوری پذیرفت . و بعد گرفتن قلعه تربنگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلانمت رسیده شرف کورنش در یافت . و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدی امتیاز اندوخت . سال اول جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت اسب خاصه چهره ناموری بر افروخت . سال دوم بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و صاحب سوگی ملک اودیسه بلند پایه گشت . سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد . خواجهی محمد حمید عم او رخصت آنجا یافت . که تا رسیدنش ازان ملک خبردار باشد . و اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید . پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهانی سمیت که ترجمه اش درین آراان انصاری یافته *

* هادی داد خان *

برادر رشید خان انصاری سمیت . در عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی سرفراز شده . سال هشتم همراه سید

(۲) نسخه [ج] خبر دارد *

خانجهان باره بگوشمال چهار سنگه بوندیده تعین یافته .
 سال نهم (که ملک دکن مضرب خپام سلطانی بود - و سه
 فوج بسرکردگی سه کس به تدبیه ساهو بهونسله و دامال
 ساختن تعلقه عادل خان دستوری پذیرفت) از بهمراهی
 خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه
 بمنصب هزارگی هزار سوار چهاره عزت برافروخت - و سال
 بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت
 گردید) او بمنصب دو هزارگی دو هزار سوار سر برافراخته
 بجای برادر بضبط موبه تلنگانه (که عبارت از ناندر و غیره
 محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدگی هزار و پانصد
 سوار و خطاب خانی مامور گشت - سال بیست و نهم بعیای
 علم و نقاره طبل شادکامی بر نواخت - و در همین سال
 برطبق حکم حضور و اشاره شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
 باجمع از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمه کیچر
 سنگه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان موب
 برداشت - و میرزا خان موبه دار ایلچپور نیز از سمت
 دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با موبه دار ایلچپور
 برخورد کرده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

سی ام بر طبق حکم خسروی همراه محمد سلطان شاهزاده
 بجانب قلعه گولکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مسامع جمیله
 گردید - و هنگام معارفت پادشاهزاده بناندر رخصت یافت - و
 در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش
 هجری بمنج نیستی خرید - و در ناندر مدفون گردید -
 اگرچه سی پسر از مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان
 (که برادرزاده او باشد) برای نگاهداشتن جمعیت او
 شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و
 پانصدگی هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقی او عبدالرحیم
 نام تا سال سی ام منصب پانصدگی مد و بیست سوار
 کامیابی داشت *

* هرشدار خان میر مرشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیری ست -
 در سال بیست و هفتم شاهجهانی از تغیر عم خویش
 مفتخر خان خانزمان بدادوگی توپخانه دکن بپایه اعتبار
 بر آمد - و بمنصب نه صدی چهار صد سوار سرفرازی
 یافت - و در آخر آن عهد برکت مهد به هزارگی شش
 صد سوار رسید - (چون الویه ظفر طراز شاهزاده
 محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافة

اکبر آباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت (بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خانی کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وفا همه جا ملتزم رکاب عالمگیری بود -) (چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان در باخت) پادشاه قدر دان او را باعطاف خسروانی از غزا بر آورده باضافهٔ نمایان استمالک و دلجوئی فرمود - و داروغگی غسلخانه (که جز به معتمد اخلاص منس عقیدت نشان تفویض نشود) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار دانی و مزاج شناسی مدتی بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزار و سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سوار بلندرتبگی یافت -) (چون در همان ایام باران کشمیر ریاست عالییه بجانب پنجاب نهضت نمود) به صوبه داری دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازی پوشید - و در سال ششم بار سال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان بدخشی مباحثات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

(۲) نسخه [ج] معتمد خاص عقیدت منس .

هشتم فوجداری نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید - و چون صفاقت و فدویت خان مشارالیه با نیکو معاملگی و راست کیشی دلنشین خاد مکان بود در صوبه داری آگره مدتها بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجری در برهانپور بساط هستی در نوردید - خان موصی الیه در شیوهٔ بذوق اندازی سرآمد امثال و اقران بود - چندی بتعلیم پادشاهزاده محمد اعظم (که ورزش فن ناگزیر نشاء سروری ست) تارک افتخار می افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه گشتند - نخستین در پردلی و جمارت منشی مشهور روزگار بود - رسوم سپاهگیری پر لازم گرفته - تکیه و کفاف او بے زره نبود - جمعی را با خود رفیق داشت و آنرا چهل تن می نامید - از غرور خانه زادی اکثر مصدر بے باکیها میشد - و معاتب گشت - در سال بیست و سیوم هنگامی (که اجمیر معسکر پادشاهی بود) بنابر جهت از منصب بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

(۲) نسخه [ج] رسوم سپاهگیری را لازم گرفته .

از روی خانه زاد نوازی هم التفات بکار رفت - بسیار
بر زور و قوت بود - و حکایات غریبه از نقل کنند - جنگ او
با ننگ در قلعه داری چنانچه گدازه مشهور عالم است - در
قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کس نماند *

• **هزبر خان خلف آله وردی خان** •

در عهد خلد مکان سال هفتم بقعه داری رهتاس
و پستر بفروجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد
سوار میاهات اندرخت - سال هجدهم مطابق سنه (۱۰۸۵)
هزار و هشتاد و پنج هجری به تهاه داری جکدنک
(که در راه کابل واقع است) سر بلند شده در جنگ
با افغانه آنجا با اتفاق پسر بکار دلی نعمت در آمد *

• **همت خان میر عیسی** •

خلف الصدق اسلام خان بدخشی است - از سر آغاز
نشو و نما بل در سن مباه بنایت و الطاف خلد مکان
سرافراز بود - و بانوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز -
مجموعه بود در قابلیت و کمال - نسخه بود از فضایل
خصال - پیوسته ملاذ علمای دقیقه طراز و مرجع سخن همان
نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه
کاینات - از باب علم و هنر از هر باب در محفلش بارباب

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیعت *
* بجز خارے که معنون داشت در دل *
* بیابان جفون خارے ندارند *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام
شاهزادگی در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز
و احترام می زیست - بعد معارفة جهونمت بمنصب
دو هزار و خطاب همت خانی (که والد او نیز بدان
چندے مخاطب شده بود) سر بلند گردید - و چون
سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافه آگره سرافرازی
یافت او را بفروجداری نواحی آن مرکز سلطنت برنواخته
از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار در اسبه
سه اسبه گردید - و پس از فوت پدر بحضور (سیده قوریگی
شد - و در سال نهم بدادریگی گرز برداران افتخار اندرخت -
و سال دوازدهم بدادریگی دیوان خاص اختصاص گرفت -
و پستر بمنصب سه هزار و بخشیکری سیوم فایز شد -
و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیکری
دوم مخلص و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر
سر بلند خان بصوبه داری اکبر آباد امتیاز یافت - و سال
هفدهم (هنگام نهضت پادشاهی بجانب حسن ابدال)
بدادریگی غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان صاحب موبگي آله آداد و مرحمت
 يك لك (دېنه خرمي اندوخت - و سال بيست و سيوم
 در اجمير به آستانپوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت
 معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سر بلند خان
 مهر بخشی و دیعت حیات سپرد و حکم مضاع بطایب
 همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم
 در بلده اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگری ازل فرق
 تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت درپتة زرین
 بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامه بغی
 و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راکهور و برخه سران
 لشکر پادشاهی از غایت رقاحت و بے سعادتي باران
 مقابله پدر عالیقدر دران وقت (که زیاده بر ده هزار سوار
 در رکاب پادشاهی نبود) نزدیک رسید] خاد مکان همت
 خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بکراست اجمیر
 در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم
 سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجری خان مذکور
 بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در
 همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر
 بر مفعله یادگار نگاشته - بهندی نیز شوق و سلیقه درست
 داشت - مژدن تخلص میکرد - پسرانش محمد مسیح مراد

(۲) نسخة [ج] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان *

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم
 بخدمت میر قوزکي سر برافراخت - پستر خطاب خانه زان
 خانی یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر ملاکت
 خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس
 ازان بقلعه داربی ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داربی
 بندر سرزت تعیین یافت - در همین منصب هزاری و بخشیگری
 فرج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

* همت خان محمد حسن و سیه دار خان *

* محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کولکاش اند - ابتدا بمنصب
 در خور و خطاب خانی سر برافراخته پستر اولین خطاب
 مظفر خان و در همین خطاب نصیری خان چهره عزت
 بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
 (چون عروداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
 بر دریای کشا باراده فاسد فراهم شده بود) مومنی الیه
 سی کرده تاخته بمالش قوی بسیاری را قتل و اسیر
 گردانید - فرمان تحسین بنام از صدر یافته اقرباوش باضافه
 منصب و عطای خطابه شادکامی اندوختند - ازان جمله مظفر
 خان خطاب همت خان و نصیری خان خطاب سپه دار خان
 نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیه خلعت

و شمشیر و فیل مهابی گردیده رخصت بیجاپور یافت -
و پس از وقوع فتح آنجا سال سی ام بعنایت اسب
با ساز مرمع و از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی
دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد
لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبه آله آباد
نامزد شد - و سال سی و سیوم (چون خانچهان کوکلتاش
ناظم آله آباد گردید) نامبرده بصوبه داری اوده و فوجداری
گورکپور اختصاص گرفت - سال سی و چهارم باز تعلقه داری
آله آباد بار قرار یافت - بیشتر طلب حضور شد - سال
سی و هفتم بملازمت پادشاهی پیوست - و جهت رسانیدن
متعلقان سلطان معز الدین بقلعه پرناله دستوری پذیرفت -
سال سی و نهم [چون روح الله خان و غیره امرای پادشاهی
بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی رقم زده کلک
اخبار سلک گشته) در کهور پوه از سنهای سردار مرهته مغلوب
گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنهای مذکور بمقابله
پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از
پیش رو برداشته بود - اما از نیرنگی تقدیر تیر بندرق
اجل بر سینه اش خورده مطابق سنه (۱۱۰۶) هزار و یک
صد و شش هجری کار او باتمام رسانید - در همین سال

(۲) در [مآثر عالمگیری] کورره *

سی ام از تغیر مکرم خان بصوبه داری دکن و سال سی و
هفتم بنظم آله آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام
فوجداری جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سی
هزار سوار و عطای یک کرور دام بطریق انعام مشمول
عواطف گشت - و سال چهل و یکم از آنجا معزول گردید *
صاحب مآثر عالمگیری مینویسد که سال چهل و هشتم
سپهدار خان ناظم آله آباد در جلدوری تنبیه مهابت بومی
جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سی هزار و
پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافه هزار و زیاده
درجه پیمای افتخار گردید - ازینجا معلوم میشود که نامبرده بار
دوم هم صوبه دار آله آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان
بوقت خلد منزل بخطاب خانچهان اعز الدوله بهادر رایت
اعتبار بلند ساخته - غالباً سال سوم جلوس پادشاه مزبور
بصوبه داری بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر
نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلی دروازه حویلی عالیشان (که
متقاضی عمارت حمام در نهایت پاکیزگی ساخته) یادگار
از بوده - الحال آن عمارت بر هم خورده *

(۲) در [مآثر عالمگیری] سپهدار خان ناظم آله آباد چهار هزار و سی هزار
سوار در جلدوری حسن خدمت تنبیه مهابت بومی جونپور باضافه پانصد سوار
درجه پیمای افتخار گردید *

* حرف الیاء *

* یوسف محمد خان کوکلتاش *

پسر کلان خان اعظم آنکه است - با عرش آشدانی
 نصبت رفاقت داشت - چون پدرش با جمعی از پادشاه
 سلطنت دستوری یافت تا سر راه بیروم خان (که عازم
 فوج پنجاب بود) بگیرد او نیز در سن درازده سالگی
 به همراهی پدر تعیین یافت - و در روز معرکه با جمعی از
 مبارزان میان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون آنکه
 خان بعد برهم خوردن افواج میمنه و میصره چاره داران
 دید (که بر فوج بیروم خان قیامت آرد) خان مذکور پیش
 پیش پدر بوده مصدر قزاقان شد - و بخطاب خان
 نام آرد گردید - و چون پدرش بر دست ادهم خان کوکه
 کشته گردید او با جهت ماندن خون مسلح شده سر راه
 (۲) نسخه [ج] با مصدب داران خود *

ادهم خان و ماهم آنکه گرفت - تا آنکه سیاست پادشاهی در
 باره ادهم خان خاطرنشین گردیده پاره تسلی شد - پس
 از آن خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول
 گوناگون عذایات خسروانی گشته در بزم و رزم درام حضور
 و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجرایی
 کافر نعمتی و فتنه پژوهی علی قلی خان زمان و بهادر
 خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه
 به تنبیه این گروه شقاوت پزده وجه همت ساخته از
 آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض
 رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است -
 عرش آشدانی توجه بان صوب نمود - و حکم شد که خان
 مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین
 بمنزل هراول بده پیش پیش می رفته باشد - در سایه
 عاطفت عرش آشدانی بمنصب والای پنج هزاره رسیده بود
 که در عین ریعان شایب از فرط باده پیمائیها بیمار شده
 در سال یازدهم جلوس مطابق سنه (۹۷۳) نه صد و
 هفتاد و سه هجری بخلوتکده فدا شتانت *

(۲) در [اکبرنامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز
 ازین جهان گذران از فرط باده پیمائی روز خور پانزدهم خرداد ماه الی
 موافق پنجم ذیقعد پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بخلوتکده
 فدا شتانت *

* انتباه *

حکما آب انگر را (چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز استعمال آن گردیده تعیین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمان آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوی (علی صاحبها الصلوة والسلام - که بر ادق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده) نظر بحکم ماده ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئی فساد کلی جایز نداشته - و آیه اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیری *

پدرش علی خان چک^(۲) مرزبان کشمیر داشت - چون در تگابوی چوگان بازی به آسیب پیش کوه زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلانی برگرفتند - از نخست خانه ابدال عم خود (که اندیشه سری بخاطر آورده بود) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندرق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان میدگاه عرصه نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

(۲) نسخه [ج] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آردگاه فرسیده راه گریز سپرد - اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (چون پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان آن سرزمین سید مبارک را بکنج خمول نشانیده گوهرچک عم زاده خان مذکور را^(۲) بسرداری برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوج همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لایه گری در آمده او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید^(۳) و بدون سواران آریزش گوهرچک را بدست آورده بر حکومت آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب کشمیری را (که از معتمدان رکاب بود) جهت دلدهی با حیدر پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سی ام (که موبه پنجاب مقر سلطانی بود) پادشاه را نیز طلب او بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علی و بهاء الدین کنبو دستوری یافتند که باندزها رهنمون شوند - اگر خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته راجی خود را روانه

(۲) نسخه [ب] گوهرچک (۳) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخواست فرشی او برگزاردند
 میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت -
 پس ازان که (از راه یکهایی نزدیک بولباس رسید نامبرده
 بهوز زنهاری شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند
 او را همراه گرفته برگردند - این رای پسند پادشاه نشد - و
 برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنایران کشمیریان اولاً حسین
 خان چک را و ثانیاً یعقوب خان بهر یوسف خان را
 بهورداری برداشته جنگی کرده به پراگندگی افتادند - آخر
 پیغام نمودند که مرزبان اینجا در بدرگاه آرد - و دنانیر و
 درهم بنام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و
 ابریشم و شکاری جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از
 بارش برف بختوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور
 تعیین نموده بعد بذیرائی این معامله در حضور مع یوسف
 خان باز گشته ارایل سال سی و یکم بعقبه خلافت
 جبهه ما گردیدند - خان مذکور حواله تودرمل شد - و
 (چون از یعقوب رغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتی
 بظهور پیوست) قاسم خان را با فوجی شایان راهی ساختند -
 او بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها
 به یعقوب خان بهر یوسف خان و دیگر کشمیریان آریزش
 (۲) نسخه [ج] بولباس - (۲) نسخه [ج] این رای پسند نشد *

فموده غالب آمد - سال سی و دوم او را از زندان برآورده
 در حدرد بهار جاگیر قاضواه شد - و تعینات صوبه بنگاله
 گردید - تا سال سی و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات
 بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر بهارگاه
 سلطنت مردم کشمیر او را دست آریز شورش افزائی ساخته
 مدتی بهورداری برداشته بودند - چون قاسم خان میر بحر
 بکشایش آن صوبه تعیین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها
 دو (روی افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سری نگر
 گشت - بعد آن هم نامبرده شیوه سرتابی داشت - در سال
 سی و چهارم وقتی (که پادشاه در کشمیر بود) پس ازان
 (که با افراز خاصه برای دلجمعی او رفت) بتارک نهاده
 کامیاب آستانپوسی گردید *

* یوسف خان ولد حسین خن تکریم *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیانی گردیده
 بمنصب شایان سرمایه اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم
 بمنصب دو هزاره ذات و سیصد سوار مباهی گردید - و
 پس از جلوس جهانگیری پانصد سوار بمراتب او افزود - و
 سال پنجم همراه خان اعظم بهم دکن تعیین گردید - و چون
 ترددات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنائیت
 علم لوی کامرانی برافراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره
ذات و هزار و پانصد سوار مرتقی گردیده بفوجداریه
کوندوانه و عنایت خلعت و فیل نوازش یافت *

*** یعقوب خان بدخشی ***

ابتدا نهصدی پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان
عبد الرحیم تعینات دکن بود - در جنگی (که شاه نواز خان
مرزا ایرج عنبر حبشی را شکست داد - و کار نمایان صورت
بصحت) خانخانان عنان اختیار پسر بدست او داده بود -
چون از ترددات نمایان بوقوع آمد سال هشتم جلوس
جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره و پانصد
سوار گردن بلند پایگی بر افراخت - و آخرها تعینات صوبه
کابل گردیده سال اول جلوس فردوس آشیانی (که نذر
محمد خان والی بلخ در نواح کابل آمده بمحاصره
پرداخت - و آخر به پیغامهای تهدید آمیز خواست که بلده
مزبور را بتصرف آرد) او در کابل بود - یاس نمک خوارگی
مقدم داشته جوابهای صاف درشت گفته فرستاد - و وقت
موعود بعدم آباد شتافت *

*** یاقوت خان حبشی ***

که از غلامی خداوند خان مشهور به یاقوت خداوند خان
اشتهار یافته و از رشد و شجاعت مدار علیه و مشارالیه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردار عده تر ازو
نبود - بلکه لشکرکشی و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهد
او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهی را بمراکب باد پا
لکد کوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و
(چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشی را پیشوای خود
ساخته اختیار مهمات مالی و ملکی در قبضه او سپرد)
به فریب کاری زرش (که هرگز زنان مردم را از افسوس طرازی
از راه برده بمعاشرت او می برد) بمرتبه شیفته و فریفته
او شد که خود به اسم بی مسمای حکومت خورسند گشته
رتق و رتق کارها را بآن مکتائ دلاله باز گذاشت -
چنانچه یکبار عادل شاه فوج بسرحد نظام شاه فرستاد - آن
زنکه از فرط جرأت و دلیری سرداری لشکر را استعدا
نموده نقاب افکنده بر اسب سوار شد - و بمقابله شتافته
جمع کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته
سالم و غانماً معاودت نمود - (از آنجا) که مبلغهای خطیر
بمردم بخشید (رفته رفته کارش بجائے رسید که سران
سپاه و عدههای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج
خود می نمودند - (ازین جهت یاقوت خان) که سردار نامور
صاحب جمعیت بود) دل برداشته نوکرانی نظام شاه گذاشته
اختیار بندگی پادشاهی را سرمایه فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی جالنده پور آمده به رار رتن هادا (که بحفاظت بالا گهات می پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عزیز و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - رار رتن باستمالک و دلجوئی از پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودی (که دران وقت صاحب صوبه دکن بود) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاره ذات و سوار و به برخی همراهانش منصبی درخور (که مجموع بیست هزاره پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در ساک بندگان پادشاهی منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیانی او را بارسال علم و تقاره مباهی فرمودند - و (چون سرآمد امرای دکن بود) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمی آوردند - (چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملجاریها برانراخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچه سلامت و سوانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرتوت (که با وجود نوکری پادشاهی سرشته هواخواهی نظام شاه را از دست

نگذاشته) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتام بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در معدن تقویت محصوران شد - هرچند سعی نمود (که آذوقه و تفنگچی و دیگر لوازم قلعه داری محصوران برساند) بسبب دیدبانی اهل ملجاری مطلب او بفعل نیامد - و از آنکه غله (که از بازار آن نفاق کیش بقلعه می بردند) مکرر بدست افتاد اندیشه او بر روی روز آمد - آن خاین خایف براه قرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهی پیوست - از آنجا (که اقبال پادشاهی (وزافزون بود) کاره (که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد) در باطن سبب شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف سپاهگیری سرزنش چند به سران بیجاپور نمود - روزی بعد فتح عنبرکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است) رندوله خان و ساهو بهونسله رو بروی خانزمان (که برگهات گلذی ولز بود) مانده یاقوت خان بهمراهی مزاری دت صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان میوزا لهراسپ پسر خود را با فوج تعیین نمود - و بالخته از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان (که بمدد لهراسپ پردازد) در اکنای راه نوردی بهجزیره از فوج مخالف

بر خورد - و آن ربابه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروه دیگر از میان حرس برآمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج اسب - و مراری عقب آن قشون آراسته هوار را بر سر لهراسب فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با رجوع قلب سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همک برافراخت - و شمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آریز بهادرانه مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثنای گریز جهره پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از ترک اعتاده بهادران عرصه شهادت از عقب خود را بیاقت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان برای محافظت سردار لختی یا افشوده آتش قتال ملتزم گردانیدند اما بودلان تهر آئین بهیاری ازان طایفه را بکوی نیستی فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس فراهم آمده خواستند که بیکر آن سپه روی تیره روز را از میان ببرند -

(۲) نسخه [ب] بهادران (۳) نسخه [ج] مانند مور و مگس *

دلیوان نصرت کیش بفا کامی آن گروه کمال جلالت بکار برده جسد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین مرادری (که در علو مرتبه سپه کشی و فوج آرائی سپه و عدیل نداشت) درین هنگام موجب فراوان بیدلی سران مخالف و باعث دل شکنی محصوران گشته مقدمه انفتاح قلعه گردید - پسرش فخرالملک نیز درین سلطنت علیه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار در سلک امراء انتظام داشت - پیش از غرار پدر در سال پنجم باجل طبیعی در گذشت - حسن خان و غیره پسران فخرالملک بعد کشته شدن یاقوت خان نوکری عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسن خان برهنمونی بخدمت بیدار بدرگاه فلک اشتباه اعلی حضرت ناصیه عجز و استکانت سوده داخل بغدها گردید - و در سال نهم باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافت - و به تنخواه جاکیر دکن کام اندوز دل گردید *

* یوسف محمد خان تاشکندی *

تاشکند شهر مت از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم امت و در کنار معموره عالم واقع شده - شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جغوبی کوهستان سرحد بدخشان و شمالی [اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو (۲)]

(۲) نسخه [ج] ۱

و بانگي (که به اترار^(۲) مشهور است) اما الحال بمصیبت عبور
و مرور ارزیکیه اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده -
غیر از جانب غربی (که کوه ندارد) گذار بیگانه صورت پذیر
نیست - و دریای سیحون (که بآب خجند مشهور است)
از میان شرق و شمال این ولایت آمده بمصیبت غوب
میروند - و از شمال خجند و جنوب فناکمت (که بشاهرخیه
اشتهار دارند) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب
میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب
جنوب - اندجان و ارش و مرغیان و اسفوره و خجند و
از شمال آخسی و شاش^(۴) (که از بلاد قدیم است) و سابق
بغیاکمت اشهار داشته) الحال به تاشکند و تاشکندیت معروف -
لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور -
خصوصاً لاله هفت رنگ که خاصه آن ناحیه است *

بالجملة (چون خان مذکور از وطن مالوف وارد
هفتدرستان گردید) ایامی چند بموافقت عبدالله خان فیروز
جنگ بسرد برد - آخر بمعادت منشی و بنحیث یاری بخدومت
شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسب خدمت و دوام حضور
مباهات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاری قیام

(۲) نسخه [ج] اترار - (۳) نسخه [ب] گفر - (۴) نسخه [ج]
شایش - (۵) نسخه [ج] تاشکیت و نسخه [ب] تا سکیت *

وزیرد - و پس از سرور آرائی بمنصب دو هزارچی هزار سوار
و مرحمت علم و نقاره و اسب و فیل و پانزده هزار رزمیه
نقد چهره کامیابی برافروخت - و بتفویض تیول از نواحی
مانند اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای
نیرونک پردازیهای تقدیر بیک ناکه گرفتار حادثه غیبی
گردید - یعنی بهمراهی بهادر خان روهیله در روز نوبت
کهی با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهی تلاشهای بهادرانه
و کوشش های رستمانه نموده یزخمهای گران در میدان
افتاد - مخالف فوزی عظیم دانسته او را با بهادر خان
برداشته بردند - مدتی در بیجاپور مقید و محبوس بود -
چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و
تاراج حوالی بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه
هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانه خلافت
نامیده دولت بر بودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه
(که در باره زندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است)
تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و
شمشیر و سپر با یراق طلای میناکار و اسب و فیل و سر
برافروخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه
هزارچی در هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار رزمیه مهابی
گردید - و پستر بصوبه داری قهته علم اعتبار برافروخت *

گویند پیشتر مغلیه توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقی و بیوفائی ازینها مشاهده نمود [که اتای وای نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه برآمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بحر می برد) غدر کرده بتحکم مبلغ بصیغه طلب برگرفتند] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان را نوکر میکرد - و پس ازان فوجدارئی بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعه تدهار بتصرف پادشاهی در آمد از با فوجدار سیوستان تا بندر بسمت آن ناحیه بکمک تعیین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعه بسمت مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجدارئی بهکر تغیر شده بصوبه دارئی ملتان و اضافه هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آبان کشید - در پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیستم و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجدارئی و جاگیردارئی ماندو سرفراز گشت - و بجهت مورو عتاب گردید - و هزاری بحال ماند - و پستور

فوجدارئی و قلعه دارئی کانگوه دستوری یافت - و در اوایل جلوس عالمگیر شاهی بصدر برخی حرکات مخالف مرضی پادشاهی از منصب و جاگیر افتاده گوشه انزوا برگزید * پسروانش با وصف خانه زادی بنابر سوء مزاج خلد مکان منصب یاب نگشته چندی برفاقت خان جهان بهادر کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبد الله در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قوز بیکي گردید - و پایه عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بچو آورد - و به میرآتشی امتیاز یافته در جنگ جاجو^(۳) ادای حق نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه والا همت نقد هستی برافشاند - خلف او میرزا فتح الله (که خود سال بود) بهالت خان سلطان نظر اعظم شاهی بعلاقه آشنائی و خواجه تاشی بتربیتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در سرکار آصف جاه نظام الماک نوکر گشته بداد رغبت دیوانخانه و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موروثی سر عزت برافراخت - در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح محبت و الفت دارد *

(۲) نسخه [ج] عالمگیری - (۳) نسخه [ج] حاجو *

* یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخی ست که مرد فهمیده آزموده کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بهخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدری تنسوقات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیانی فرستاد - (۲) از پیشگاه خلافت بانعام پنجاه هزار (پیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسروانی گردیده (خصمت انصراف یافت - پسرانش نیز همراه بودند - هر یک بعطیه در خور کامیابی اندوخته بوطن مالتوف شتافتند - هنگامی (که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بکوزه تصرف پادشاهی در آمد و نذر محمد خان آواره بیابان نوردی گردید) حاجی مذکور بایالت و حراسه قلعه ترمذ می پرداخت - از صوابدید و به اندیشی پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهی استمالنامه با خلعت مصکوب یکم از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیره (زین خان کولتاش بحفاظت ترمذ تعیین گردید - او قلعه مذکور را بخان مشارالیه تسلیم نموده بچناب شاهی پیوست - و غایبانه بمنصب در وزارت

(۲) نسخه [ب] از پیشگاه خلافت - (۳) نسخه [ب] آنطرف *

سوار و خدمت صدارت بلخ سراقراز گردید - و پسرانش نیز بمنصب مناسب سرمایه افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سالی پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب وزاری چهار صد سوار و خطاب خانی یافته تعیین بنگاه گردید - و در سال بیست و سیوم بشرط مدام رو بنهائخانه نیستی نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتلقیم ساحت سلطنت فرق طالع برافراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اضافه منصب و انعام پنج هزار رپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میرنژکی و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب در وزارت هشت صد سوار کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعیین مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که بصفت و گشاد سلطنت در دستش بود) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات اراده حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام (که مرکب عالمگیری عبور نموده نموده رهگرای مستقر الخلافه

(۲) نسخه [ب] شش صد *

بود (راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کوردهی اوجین سد راه گردید - نبرد سترگ در پیوست - مخلص خان با جمعی از سپاهیان نامی توران در قراردلی بود - چون سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهره روزگار خود کشیده با راجپوتان زخم خورده طبع راه پیش گرفت - و اکثری از امرای پادشاهی بنگ تگ پا جان بدر بردند - مشارالیه با گروه دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنه‌نوی بخت باسلام عتبه عالمگیری سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام برافراختن رایات عزیمت جهانگیری از دکن) خطاب مخلص خانی نامزد قاضی نظامی کرده‌رودی شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب سه هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روبیه میبای گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجاع هزینه نصیب بجانب بنگاله سپرد وادی فرار گردید) او هم بهمراهی شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعیین گشت - و (چون شاهزاده از کوته اندیشی و تبه رایی بشجاع ملحق گشت) معظم خان (که کارفرمای این یساق و سردار عساکر پادشاهی بود) بعد انقضای برسات در حوالی بل کتفه (۲)

(۲) نسخه [ج] بل کتفه - و نسخه [ب] بل کتفه *

(که بیست و چهار کوردهی اکبرنگر است) در عقب ناله عمیق قرار اقامت داده دو جسر بمامله نیم کوردهی از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرهای مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامی توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافرزنی توپخانه استوار است بهرادی سلطان محمد بسمت جمر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلالت بقصد مدافعه مورچال این طرف آب آمد - معظم خان ازین آگهی ذوالفقار خان را با فرقه اعزان (۲) و رزبهانیان کمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیک مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناکر قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خود نقد جان نثار کرد - و جوق دیگر نیز سر بچیب نیستی فرود بردند - و بسیاری زخم برداشتند *

* یلنگتوش خان بهادر *

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعیای شمشیر و جمدهر و برچهی محسود افغان گردید - و سال نوزدهم روز طری او بعنایت خاعت و سرپیچ زمرد و اسپ

(۲) نسخه [ج] افغان - (۳) در [بعضی نسخه] یلنگتوش خان *

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایه مباحثات اندوخت -
و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب در وزارت
هفت مد سوار چهره عزت بر افروخت - و سال بیست
و پنجم از عزل ابونصر خان قور بیگی گشت - پس ازین
معائب گردیده سال بیست و هشتم به بحالی منصب آب
رفته بجزو آرد از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان
قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز
ببرطرفی خدمت و منصب بپایه عتاب آمد - تتمه احوالش
بدریافت نیامده *

خاتمه

(۲) المنة لله که این نسخه اتمام طلب بانضمام مآثر
تتمه مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامه تکمله نویس
بعرض مدعا می پردازد *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *

(۳) * عجب که تشنه بمانم سقال ریحانم *

نظر برین پارا از سرگذشت خود هم بزیان قلم می دهد *

نام این بی بضاعت عبدالحی است - در سنه
(۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دری هجری از عالم
کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمیز چند
بجزو کشی در مدلاس گذرانیده بتحصیل علوم درسی پرداخته
و لخته بکسب فنون ادبیه و عربیه و فسله بمطالعه کتب
حکمت نظری و عملی همت گماشته - سال (۱۱۶۳)

(۲) نسخه [ج] الحمد لله - (۳) نسخه [ج] بماند *

هزار و یکصد و شصت و دو هجری به منصب و خطاب
خانی اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی
موبه برار و متصدیگری محالات تیدول آن نوین بلند مرتبه
(که دران موبه بود) مامور گردید - و در عمل ملامت
جنگ بنظامت بلده خجسته بنیان و قلعه داری تلع
دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمه ناگزیر والد مغفور بعرضه رفوع
رسید و زمانه بکام بدخواهان شد (اگر چه چندی
بکنج تواری بر نشاندهند و از همه سو یاس نمودار
گردید) ناگهان جاذبه عنایت نواب نظام الماک نظام الدوله
دمت این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت -
ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موردی
بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقه دیوانی موبجات
دکن (که ارثی ست) بین الاقران تعوق بخشید - در بزم
و رزم جایس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد
تحسین و نوازش داشت - درینولا بوقور مرحمت و قرب
هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای
منصب مرسوم الوقت و خطاب مصم الماک سرفراز -
به مناسبت آن مام تخلص می کند - و شعره چند
از گفتهای خود بر صفحه بیاض یادگار می گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتاب آئینه باشد جاوه ری ترا *
وله

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *
وله

* هنردر کی تواند دید زیر چرخ آرامی *
* در غلطان ندارد یار شکل آرمیدن ها *
وله

* ز خط پشت لبش نقش و نگاره میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتباره میکند پیدا *
وله

غنچه سان تا بفکر در باشی * نتوان دید دل کشائیا
وله

* ناتوانانرا نمی باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازی شناسست *
وله

* بعد استعمال بوی عطر کاهد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خویان هرچه هست آمیزش است *

وَلَهُ

* آئینه تا مغمای رخ یار دیده است *

* در چشم خویش سرمه حیرت کشیده است *

وَلَهُ

* غافل مشو ز فتنه مکر زبان نور *

* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

وَلَهُ

* دامن زلف را ز کف من کشید و رفت *

* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

وَلَهُ

* گهم تغافل و گم ناز و گم جفا دارد *

* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

وَلَهُ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *

* که جز جواب نگردد مدا ز کوه بلند *

وَلَهُ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *

* ز خون رفته است مهت ما و دیگر جام میخواهد *

وَلَهُ

* ماتم کده گو نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هر که در چار دگرس دست بسر زد *

وَلَهُ

* دل شد ز شوق خطش معبوس زندان ذوق *

* عاقبت این طفل نادان را پری در چاه برد *

وَلَهُ

* از خم قامت پذیرست عیان شکل فنا *

* ای دیوار چو گردید درت می افتد *

وَلَهُ

* گران جانان نمی دانند رسم رازداری ها *

* بر آری گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

وَلَهُ

* دل نازک مزاجان از نسیم می شود برهم *

* مباد در گلستان بر خوشتن لرزیده می آید *

وَلَهُ - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خوشتن *

* دست شفقت بر مگیر از خیرخواه خوشتن *

* لازم افتاد است در عالم مکافات عمل *

* چاه کن اول رود در قعر چاه خوشتن *

وَلَهُ

* تاز باغ دیده من رفتی ای جهان نگاه *

(۱۲۳)

* هر سر و زان من شد خار دامان نگار *

وله

* مپاچ با سخن لغو سنگدل هرگز *

* که منتفع نشود از جواب کوه کسی *

وله

* قدی که خم شده از طول عمر محراب است *

* آزان بتوس که با پیر بے ادب باشی *

* رباعیه *

* هر کس که زند بر لب خود مهر ادب *

* بدخواهش را بود هم بسته در لب *

* ای شمع خاموش تا بمحفل باشی *

* هرگز نکشی ز جور مقرض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *

* سود از نرسانی پی آزار مباش *

* چون گل نکنی اگر دل کس را خوش *

* بارسه بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو می ماند *

* هر کوچه ننگ از بوم می ماند *

* قادر گذری از نگوئی می کن *

* کز مرد همین نام نگو می ماند *

رباعیه

* بگذشت شباب و عهد پیری چو رسید *

* حیف است سیاه کردن مری سفید *

* ای معجز خیال خواب غفلت تا چند *

* شب آخر شد سفید صبح دمید *

رباعیه

* ای خاتم انبیا چه عالی شانی *

* آبی تو کم خچود بر آیه ات میدانی *

* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *

* تو مخلوقی دلی نداری ثانی *

رباعیه

* ای راکب درش فیض آمله نبی *

* وی ذات تو عین ذات والے نبی *

* زمین روست که در مکه کسی فرق نکرد *

* چون خوابیدی شبه تو بر جای نبی *

(تاریخ طبع) [۹۸۰] (مآثر الامرا)

الحال ختم کلام بر سائیش ملک عالم و درود بر رسول
خیر انام (عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ السَّلَام) مینماید *

* تمت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر لامرا بعون الله الملك الوهاب
* و اليه المرجع و العآب *

تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* اَتَمَمْتُ بِعَوْنِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است از احباب منصب هندی

۱۳۰۸

نوشت از سرانصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندی

(دیگر)

شد طبع چو از غایت حق * این دفتر مخبر الموانع

۱۳۰۹

تاریخ وی از خود به دستم * بر خواند - چه مظهر الموانع

(مآثر الامرا) [۹۸۱] (تاریخ طبع)

(دیگر - مقنوی)

چو از افادت ایشیا تک موسیقی تک * کتاب بر زوائد مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگشت طبع ضیای خرد سمنش یزدود * سفاک بزم سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بے عیب

بدردم سر بقدر سال در جیب

که هاتف خوش بگفت از دامن غیب

۲۱۲

۱۵۱۹

تواریخ امید - روان است بے ریب

(دیگر)

ختم چو شد طبع این تذکره بے مثال

از مدد ذوالعین و از کرم ذوالجلال

۱۴

جمعت دلم سال آن گفت خرد از حجاب

۷۰۶

۵۸۹

پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهر و باطن *

۱۳۰۹

* همه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجری *

(تاریخ طبع) [۹۸۲] (مآثر امرا)

شمسی عیسوی

۱۸۹۱

* تم طبع مآثر الامراء بعون العلي المبدی *

۱۸۹۱

(دیگر) - ختم بالخیر جدا

(قطعه)

چرا از حسن توفیق و عون آبی * باختر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناکه * خرد کفیت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب پر ز اثرها مآثر الامراء * زه کلید ظفرها مآثر الامراء

۱۸۹۱

چرا طبع شد بی سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامراء

(دیگر - مثنوی)

طبع بپایان رسید دل ز بی سال زود

آمیزه در جستجو نکته خوش بوسرد

۱۸۲۶

دولت مهضام ملک جوهر خالص نمود

۴۲

۲۳

تبغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهر و باطن *

۱۸۹۱

* بیه اکتبت یسال هزار هشتصد و بود و یک عیسوی *

* دیگر - ظاهر و باطن عیسوی *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بهاء محرم نصاب طبع انجام * هزار و سیصد و نه سال هجری قدسی

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعهجات و

آبها (که در سیومین جلد - مآثر الامراء اندراج یافته اند)

بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیتی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

جناب

مولوی مرزا اشرف علی صاحب

سپرنتنڈنت مدرسه چانگام

در مطبع آردو کائیت پریس

واقع نمبر ۱۱ غلام سبکان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعهجات
و آبها و غیره (که در سیومین جلد مآثر الامرا اندراج
یافته اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین
برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره * شعر *

حَسْبِيَ إِلَهَ الْعَالَمِينَ فَإِنَّهُ * مَوْلَى حَسْبٍ قَادِرٌ وَ نَصِيرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره

* حرف الف *			۹۱۸
آبازار زمیندار گدهی بهلجری	آشامیان (قوم)	۳۵۵ - ۵۴۸ -	
۷۳۷	آصف الدوله	۵۵۱ - ۵۵۲	
آتش خان روزبهانی	۳۱ -	۹۸۱ ..	
۳۸	آصف الدوله اسد خان (شف		
آدینه بیگ خان صوبه دار لاهور	جملة الملک اسد خان (
۸۹۰	۱۲۳ - ۶۶۹ - ۷۰۶ - ۸۰۲		
آسا اهیور زمیندار خاندیس	آصف جاه	۱۴۰ - ۱۷۷ -	
و بانج قلعه آسیر	۳۵۲ - ۵۶۶ - ۷۱۴ - ۷۱۵ -		

۷۵۳ - ۷۸۶ - ۷۹۰ - ۷۹۳	آصف جاهي	۳۷۱ - ۳۹۹
آصف جاه نظام الدوله	۸۰۱	۵۱۴
آصف جاه نظام الملک (خطاب)	آصف خان	۲۰۱ - ۲۶۱
اميرالامرا نواب نظام الملک	۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۸۸ - ۳۹۱	
خاندوران بهادر - شف	۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۷	
خاندوران بهادر ()	۷۱	۴۳۶ - ۴۳۷ ..
۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳	آصف خان ابوالحسن بلاقي	
۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶	پسر خسرو	۲۱
۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸	آصف خان جعفر	۲۶۳ - ۳۵۰
۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹	آصف خان عبدالمجيد	۲۰۰
۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۵ - ۶۱۴	۲۱۹ - ۹۲۹
۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴	آصف خان يمين الدوله	۳۴۱
۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷	آل يسين (طائفة)	۸۱۵
۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶	اباغ خان	۳۰۲
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰	ابدال عم يوسف خان کشميري	
۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳	۹۵۴
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷	ابدالي (طائفة از اقوام افغانان)	
۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷	۷۰۳ - ۷۰۴
۹۴۲ - ۹۶۷	ابراهيم بيگ بسري	۱۷۶
آصف جاه فتح جنگ	۵۰۸	۴۳۶

۱۹۳ - ۱۹۴	ابراهيم حسين	۱۹۴
۱۹۵	۱۹۵
۹۳۰	ابراهيم حسين باغي	۹۳۰
۱۰۰	ابراهيم حسين ترکمان	۱۰۰
۱۴۸ -	ابراهيم حسين ميرزا	۱۴۸ -
۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۱۹ - ۲۲۱	۲۲۱
۶۱۶	ابراهيم خان	۶۱۶
۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳	ابراهيم خان فواجدار کرنول	
۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰	(برادر دارود خان پني)	
۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱	(پسر خضر خان پني)	
۸۶۰ - ۸۶۱	۸۶۰ - ۸۶۱
۴۲۵	ابراهيم خان برادر مرشد قلي	۴۲۵
۷۰۶	خان	۷۰۶
۴۹۱	ابراهيم خان زيک صوبه دار	۴۹۱
۴۵۸ - ۴۹۰ -	گجرات	۴۵۸ - ۴۹۰
۸۰۱	منور خان	۸۰۱
۴۱۷	ابن دريد	۴۱۷
۶۲۸ - ۶۲۹ -	ابوالحسن	۶۲۸ - ۶۲۹
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴	ابراهيم خان فتح جنگ حاکم	
۳۶۷ - ۳۸۲	بکاله	۳۶۷ - ۳۸۲

۹۰۴ -	ابراهيم خان کاپودي	۹۰۴ -
۹۰۵ - ۹۰۷ - ۹۰۸	۹۰۵ - ۹۰۷ - ۹۰۸
۸۵	ابراهيم عادل خان	۸۵
(شف - عادل شاه) - ۵	ابراهيم عادل شاه والي بيجاپور	
۴۳ - ۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸	۴۳ - ۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸
۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵	۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵
۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳	۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳
۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰	۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰
۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱	۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱
۹۶۳	۹۶۳
۴۲۵	ابراهيم غلام حسين برادر محمود	۴۲۵
۷۰۶	غلزي	۷۰۶
۴۹۱	ابراهيم منور خان مخاطب	۴۹۱
۴۵۸ - ۴۹۰ -	بخان زمان خان پسر کلان	۴۵۸ - ۴۹۰ -
۸۰۱	منور خان	۸۰۱
۴۱۷	ابن دريد	۴۱۷
۶۲۸ - ۶۲۹ -	ابوالحسن	۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴	۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴
۳۶۷	۳۶۷

ابوالحسن قطب شاہ والی	ابوطالب پسر آصف خان
تلنگ (شف قطب شاہ	۳۹۶
والی تلنگ)	۶۱۳ - ابوطالب خان پسر مطلب خان
۶۲۸	۶۵۲ - ۶۵۳ ..
ابوالخیر خان .. ۲۳۵	ابوطالب نبیرہ مہتر خان
۳۴۵	ابوالفتح پسر عبدالنبی خان
فوجدار کرہ (یا) کرہ	۳۸۲ - ۳۹۷ احمد بیگ خان
۷۳۷	۳۷۶ احمد خان
ابوالفتح خان میانہ	۷۴۲
ابوالفتح فابل خان منشی	۳۵ امیر الامرا
قدیمہ والا شاهی ۲۲ -	۹۷۲ ابونصر خان قوریکی
۳۵	۳۵ ابی سنگھ (عرف دھوکر
ابوالقاسم پسر قباد خان میراخور	سنگھ پسر اجیت سنگھ)
۱۰۲	۸۰۵
ابوالمختار النقیب المیرالجاج	۶۸ ابیہ خان کشمیری
۴۰۹	۴۰۹ اٹکوٹمر (یا) اٹکوٹمر (یا)
ابوالمنصور خان مغدر جنگ	۳۵۰ ایکوٹیمور
۷۷۵ - ۷۷۶ - ۸۶۵ ..	۲۱ - ۲۱ انکہ خیل (طائفہ)
ابوسعید میرزا برادر رستم میرزا	۵۶ ۲۱۴ - ۴۵۷ ..
۲۹۷ - ۴۳۴ - ۴۳۷ - ۴۴۱	۴۴۱ اجیت سنگھ (یا) اجیت

۷۴۹ - سنگھ راٹھور	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۹
۸۰۵ - ۷۵۰	۹۰۱ - ۸۹۵
۱۰۲ احتشام خان	۹۰۶ احمد نظام شاہ
۶۸۲ احسن خان (خطاب میرملنگ	اختصاص خان پسر مغور خان
۶۸۲	۹۵۵ قطبی
۳۸۲ - ۳۹۷ احمد بیگ خان	۲۸۲ - ۱۹۷ - ۱۹۶ ..
۳۷۶ احمد خان	۱۶۵ اخلاص خان
۸۴۷ احمد خان ابدالی	۵۹۱ اخلاص خان چنداول
۷۷۳	۱۸۸ ادام گھر
۵۱۲ احمد خان نیازی	۱۸۳ - ۱۸۴ ادھم خان
۵۸۷	۲۱۷ - ۲۳۴
۷۷۲ - ۱۷۸ - ۷۷۳ احمد شاہ پادشاہ فرمان روا	۲۰۴ - ۲۰۴ ادھم خان کوکہ
۷۷۲ - ۱۷۸ - ۷۷۳ احمد شاہ پادشاہ فرمان روا	۹۵۲ - ۹۵۳
۷۷۲ - ۱۷۸ - ۷۷۳ احمد شاہ پادشاہ فرمان روا	۱۷۰ ارادت خان
۷۷۲ - ۱۷۸ - ۷۷۳ احمد شاہ پادشاہ فرمان روا	۴۱۵ ارادت خان میرسامان
۷۷۲ - ۱۷۸ - ۷۷۳ احمد شاہ پادشاہ فرمان روا	۴۹۵ ارجن کور
۷۷۲ - ۱۷۸ - ۷۷۳ احمد شاہ پادشاہ فرمان روا	۱۱ ارسلان آقا
۷۷۲ - ۱۷۸ - ۷۷۳ احمد شاہ پادشاہ فرمان روا	۹۴۶ ارسلان خان برادر ہڑیر خان

۱۴۰	..	ارسطو	۲۳۰	..	مانک دور
۸۶۰	..	ارشاد خان دیوان خالصه یزفنه	۸۶۰	..	اسد خان وزیر
۷۱۶	..	محمد کاظم خان	۷۱۶	..	اسعد خان (یا) اسد خان
۳۰۲	..	ارغون خان	۳۰۲	..	پسر خرد مبارز خان
۳۰۸ - ۳۳۸	..	ارغونیه (قوم)	۳۰۸ - ۳۳۸	..	عماد الملک خواجه محمد
۳۰۳	..	ازکیوت (گروه)	۳۰۳
۳۵۶	..	ازدر خان	۳۵۶	..	اسفندیار خان ولد آله یار
۶۱	..	السانوقا خان	۵۴۶	..	خان
۴۲۸ - ۴۴۴	..	استاجلو (یا) استجلو (قوم)	۴۲۸ - ۴۴۴	..	اسکندر خان
۴۲۸ - ۴۴۴	۴۲۸ - ۴۴۴	..	اسکندر خان اوزبک
۴۰۶	..	اسد الله پسر عیسی الله خان	۴۰۶
۷۰۳	..	ابدالی	۷۰۳	..	اسکندر مخاطب بصلابت
۸۲۱	..	اسد الله پسر نظر بهادر خویشگی	۸۲۱	..	خان برادر فتح جنگ خان
۵۰۳	..	اسد الله خان معمری	۵۰۳	..	(شف - ملایت خان)
۲۸ - ۲۹۶ - ۶۱۶	..	اسد خان	۲۸ - ۲۹۶ - ۶۱۶
۹۴۷	۹۴۷	..	اسلام خان
۴۵۲	..	اسد خان پسر قتلک قدم خان	۴۵۲
۵۲	۵۲	..	اسلام خان بدخشی
۹۴۶ - ۹۴۴ - ۵۴۲	..	اسد خان ترکمان جیاگیردار	۹۴۶ - ۹۴۴ - ۵۴۲

۷۵۸	۷۵۸	..	اسلام خان چشتی فاروقی
۸۹۱	..	اشرف انور	۸۹۱	..	صوبه دار بنگاله
۱۵۹ - ۱۹۴	..	اشرف خان	۱۵۹ - ۱۹۴	..	اسلام خان شیخ علاء الدین
۳۱	..	اشرف خان میر بخشی	۳۱
۴۴۵ - ۸۲۸	..	اصالت خان	۴۴۵ - ۸۲۸	..	اسلام خان مشهدی
۸۲۹	۸۲۹
۸۲	..	اصالت خان میر بخشی	۸۲	..	اسلم خان
۶۱۱	۶۱۱	..	اسمعیل خان
۴۱۷	..	امفهان بن سام	۴۱۷	..	اسمعیل خان بهادر نایب
۵۵۶	..	اعتقاد خان	۵۵۶	..	نظامت
۷۲۰	..	اعتقاد خان فرخ شاهي	۷۲۰	..	اسمعیل خان حسین زنی
۱۳۵	..	اعتقاد خان کشمیری	۱۳۵	..	خویش شمس الدین خان
۳۸۷ - ۱۸	..	اعتماد الدوله	۳۸۷ - ۱۸	..	وجد متهور خان بهادر
۵۱۳ - ۵۱۴	۵۱۳ - ۵۱۴	..	خویشگی رحمت خان
۵۱۳ - ۵۱۴	..	اعتماد الدوله قمرالدین خان	۵۱۳ - ۵۱۴
۳۴۱ - ۳۰۲	..	وزیر فردرس آرامگاه (شف)	۳۴۱ - ۳۰۲	..	اسمعیل میروزا پسر شاه طهماسب
۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱	..	قمرالدین خان ۳ بهادر	۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱	..	اشرف ابن عم محمود غلزی
۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱	..	اعتماد الدوله محمد امین خان	۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱
۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱	..	اعتماد الدوله محمد امین خان	۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱	..	اشرف الدوله ارادتمند خان

بهادر وزیر فردوس آرامگاه	معروف به فدائی خان
محمد شاه پادشاه (شف)	(شف - فدائی خان)
محمد امین خان بهادر	۳۳ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۵۶
۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷	اعظم شاه (شف - محمد اعظم
اعتماد خان ۷ - ۱۸۴ -	شاه) ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -
۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۸۲ ..	۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -
اعتماد خان آقا افضل فاضل	۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۶۳ -
خان (شف - فاضل خان	۶۲۸ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ ..	۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
اعتماد خان گجراتی ۱۹۳	۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۹ -
اعزاز خان پسر منور خان	۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
قطبی .. ۶۵۵	۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -
اعزان (یا) اعزان (فرقه)	۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
۹۷۱	۹۳۹ - ۹۴۵
اعظم خان ۳۹۹ - ۴۵۲ -	اعلیٰ حضرت (یعنی شهاب الدین
۸۱۷ - ۵۶۹ - ۴۸۷ - ۴۶۳	محمد شاهجهان پادشاه
اعظم خان جهانگیر شاهی	ملقب به فردوس آشیانی -
۵۰۰	شف - محمد شاهجهان
اعظم خان حاکم جونپور ۴۸۵	پادشاه) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
اعظم خان کرکه ناظم بنگاله	۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -

۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -	۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -	۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ -
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۴۶۳ -	۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ -
۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹ ..
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -	افغانه (یا) افغانان (قوم)
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -	۴ - ۲۰ - ۷۵ - ۱۳۰ - ۲۵۶ -
۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ -	۲۷۷ - ۳۷۲ - ۳۹۲ - ۴۰۶ -
۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ -	۴۱۸ - ۴۴۴ - ۵۹۳ - ۶۹۵ -
۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ -	۷۰۱ - ۷۳۲ - ۷۳۵ - ۷۳۷ -
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -	۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۷۳ - ۷۷۶ -
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ -	۷۸۰ - ۷۸۲ - ۷۸۵ - ۸۳۴ -
۵۱۴ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -	۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۸ -
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -	۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۹۲ -
۵۲۹ - ۵۳۴ - ۵۳۷ - ۵۴۴ -	۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ -
۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ -	۹۴۶
۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ -	افتخار خان ۴۲۹ - ۴۸۲ -
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -	افتخار مخاطب بفاخر خان
۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ -	۲۷ - ۲۸
۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ -	افراسیاب ... ۹۰۵
۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۱۷ - ۸۱۸ -	افراسیاب خان مرزا جمشیدی

۷۵۲	۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵
۷۵۳ ... (قوم)	۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۴
افضل خان ۹۲ - ۴۸۲	۲۴۵ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۰
۵۹۲	۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶
افسقال اربعات قزلباش (يا)	۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳
افسقالان قزلباش (طائفه)	۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶
۴۲۶ - ۴۹۷	۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶
اکبر شاه بادشاه ملقب به عرش	۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
آشيانى (شف - عرش	۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۸
آشيانى (۱ - ۲ - ۸	۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۹
۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳	۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵
۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۷۱	۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۲ - ۳۳۳
۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۹۰	۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۸ - ۳۴۹
۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳	۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷
۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳	۳۵۸ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۷۶
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸	۳۷۹ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۰۸
۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴	۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۵
۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰	۴۸۸ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۷
۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸	۴۵۸ - ۴۵۹ - ۸۰۹ - ۸۱۱
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷	۸۱۴ - ۸۱۵ - ۹۰۶ - ۹۱۸

۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۲ - ۹۵۲	آله داد ... ۱۲۰
۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۷	آله داد خان پسر دومين
۹۴۸	اکبر پسر خلد مکان
۳۲۲ ...	اکبرين ... ۷۷۸
۸۱۱	التون قليج خان
۱۹۲ - ۱۹۳	الخ ميرزا
آله دردي خان ۴۲۸ - ۴۴۳	الف خان بن ابراهيم خان
۸۶۰	بن خضر خان پني
۳۰۰ ...	القاس ميرزا
۴۴۶ - ۹۴۰	آلمانان (قوم)
۴۰۴ ...	الوس ارغون
الوس (يا) الوسات افغانه	آله دردي خان فواج—دار
۵۹۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸	گورکھپور ... ۵۵۹
۱۸۲ ...	آله يار خان ۸۱۰ - ۴۷
۸۳ ...	آله يار خان (يا) الله يار
۱۵۰ ...	الوس کچهراهه
۱۴۵ ...	الوس گهران
الهام الله پسر رشيد خان	الپاس خان لنگه نوکر اسمعيل
انصاري و برادر زاده	قلي خان ... ۸۱۰
هادي داد خان ۹۴۳	حضرت امام الحسن و الانس

۴۲۴	...	امّة العبيد (يا) امّة العبيد
...	...	امام الحرمین ابوالمعالی
۷۸	...	محمد معظم ۷۷۹ -
...	...	امام الدین خان پسر میر سید
۶۰۹	...	محمد چشتی
...	...	امام الشہداء (رضی اللہ عنہ)
۸۵۶	...	امرای نظام شاہیہ ۳۵۶ -
...	...	امام موسی کلّظم (رض) ۳۳۵ -
۱۷۹	...	امان اللہ خان ۵۹۹ - ۸۰۸ -
...	...	امان بیگ بخشعی معزالدولہ
...	...	حامد خان بہادر ملائیت
۷۶۸	...	جنگ ۸۸۴ -
...	...	امانت اللہ خان دیوان ہمت
۸۶۱	...	خان ۷۲۲ - ۷۲۴ - ۸۲۹ -
...	...	امانت خان ۷۱۶ -
...	...	امانت خان (خطاب)
...	...	خواجہ محمد مبارز خان
۷۳۰	...	عماد الملک ۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳ -
...	...	امانت خان میرک معین الدین
۲۶۴	...	خان ۴۰۵ - ۴۴۴ - ۴۵۴ -

۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ -	۳۴ - ۳۵ - ۱۲۵ - ۴۵۳ -
۵۷۰ - ۵۷۲ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -	۵۰۱ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۲ -
۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ -	۶۲۲ - ۶۳۴ - ۹۳۸ -
۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ -	امیر الامرا شہادت خان فیروز
۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ -	جنگ ۸۸۴ - ۸۸۵ -
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -	امیر الامرا مصمص الدولہ میر
۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ -	آتش خلف امیر الامرا
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -	مصمص الدولہ خاندوران
۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷ -	۷۸۸ - ۸۸۹ -
۹۴۲ - ۹۶۷ -	امیر الامرا صوبہ دار کابل ۴۵۵ -
...	امیر الامرا و سپہ سالار سلطان
...	حمین مرزا (شف -
...	سلطان حمین مرزا (
۷۱۲ - ۷۲۲ - ۷۲۴ - ۸۲۹ -	۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۵ -
۸۳۰ - ۸۴۱ - ۸۶۰ - ۸۷۶ -	۴۱۱ -
...	امیر الامرا نجیب الدولہ
...	۸۹۲ - ۸۹۳ -
...	حضرت امیر المؤمنین
...	علیہ السلام ۴۱۱ -
...	امیر بیگ برادر فضل خان

۱۸	امير صاحب قران امير تيمور
۲۱۹	امير بيگ مغل
۲۸۱	امير تيمور صاحب قران
۱۵۸	امير غياث الدين محمد مير
۲۰۵	امير جاکوي برلاس
۶۱۹	امير خان
۲۳۸	امير خان يوردر شيخ مير
۸۲۶
۱۰۹	امير نظام الدين
۱۶۰	امين خان بهادر
۷۱۳	امير خان ناظم کابل
۷۷۸
۴۶۴ - ۴۷۴	امير خسرو
۲۶۴	امير خسرو شاه
۳۰۵	امير ذوالنون
..	امير شمس الدين ثالث
۴۱۰
..	امير شمس الدين علي ثاني
..	نقيب القبايلي ممالک
۴۰۹	عراق و خراسان

۴۲۳
۸۲۴	اندرهه سنگهه نبيرو راد بهار
۳۶۲	اندرهه هادا
۴۹۳	اندرهه راد جيونم پسر کلان
۴۹۴	مهراز جانوجي جسونم
۵۰۲	بذاکر
۳۲۲	اندرهه سنگهه
۵۱۹	انور الدين خان شهابت جنگ
۵۲۶	گوبا موئي ناظم آرکات
۸۴۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۶۱
۸۶۲ - ۸۶۷
۵۷۳	اني راي سنگهه دلان (يا)
۵۸۵	دلين
۱۶۵ - ۳۹۰	ارداجي رام
۷۴۶	اردا چوهان سردار مرهقه
۷۴۶
۴۳۹	اورنگزيب پادشاه (ملقب به
۴۵۳	خلدمکان - شف خلد مکان)
۲۳ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲
۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴

۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳	اوريس خان .. ۶۱	
۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹	ابنک معصومين عليهم السلام	
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ ۴۱۳	
۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱	ايدز زميندار مرز .. ۲۴۳	
۸۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷	ايرج خان (خلف قزلباش	
۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵	خان .. ۸۶	
۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰	ايگنا برادر مادنا وکیل السلطنة	
۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰	تلک .. ۶۲۸	
۸۰۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱	ايلمه (قوم) .. ۵۰۸	
۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲	* حرف يا *	
۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۸۱	بابا خان قاتشال (يا) باباي	
۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱	قاتشال ۲۰۸ - ۲۲۶	
۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ ۲۳۶ - ۲۳۷	
۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ - ۹۶۷	بابا شير قلندر ۲۲۶	
۹۷۱	بابا ميرک .. ۱۶۸	
اوز بکيه (يا) اوزبک (قوم)	بابر پادشاه (ملقب به فردوس	
۵۰ - ۸۳ - ۹۵ - ۲۶۸	مکاني شف - فردوس	
۲۶۹ - ۲۹۹ - ۳۳۵ - ۷۱۱	مکاني (۴۸ - ۶۱	
۹۶۴	۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲	
اوز بکيه خراسان ۲۹۸	۲۵۲ - ۲۳۹ - ۲۰۲ - ۱۹۹	

۲۶۴ - ۲۰۶ - ۳۸۸	.. ۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۱۹
بابوي منکاي ۲۱۰ - ۲۰۹ ۹۲۷
بابجي زار مرهقه ۷۳۹	بالجو قلیج (يا) بالو قلیج
.. .. ۸۸۰ - ۸۷۹ ۳۵۳
بارقه (گروه) ۷۷۰	بخت سنگه پسر درميين
باريه (يا) باريه (گروه)	مهاراجه اجيت سنگه
.. .. ۱۴۴	زاقور ۷۵۹ - ۷۵۸
باز بهادر ۲۱۷ - ۱۸۴	بجلي خان .. ۲۰۸
بازيد خان (يا) بازيد خان	بجي سنگه پسر بخت سنگه
(يا) بازير مخاطب به ۷۵۹
قطب الدين خان خوشکي	بختادر خان .. ۹۷۲
فوجدار جمو (شف -	بختار خان خواجه سرا ۵۹۷
قطب الدين خان خوشکي	بخت نصر .. ۴۱۷
.. .. ۱۲۶ - ۱۰۷	بخشي الملك بهره مذن خان
بافر خان نجم ثاني ناظم ۴۴
ارديه ۲۶ - ۴۸۳	بخشي الملك ميرزا صدرالدين
.. .. ۴۸۴	محمد خان ۶۹۳
باقی سلطان .. ۲۹۸	بخشي بانو بيگم .. ۲۳۵
بالجي زار ۸۷۰ - ۸۷۱	بخشي (يا) بدخشان ۶۶ -
۸۷۲ - ۸۹۲ - ۹۹۸ - ۹۰۰ ۴۵۶ - ۲۷۵ - ۲۷۲

بدیع الزمان ..	۳۳۵	بسالک جنگ برادر کوچک اسد
بدیع الزمان میرزا	۳۰۵	جنگ پسر نواب نظام الملک
براق خان ..	۹۱	آصف جاہ ۸۶۹ - ۸۷۰
برقی (راجہ) ..	۶۷۳	بسالک خان سلطان نظر اعظم
برلاس (قوم) ..	۳۰۳ -	شاہی .. ۹۶۷
.. ..	۶۶۷	بسواس زاد پسر بالاجی زاد
برهان الدین (کہ اولاً قابل خان	۹۱۹
و ثانیاً اعتماد خان خطاب	بشارت خان فوجدار ملکابور	
یافتہ بفاضل خان مخاطب	صوبہ برار طغای مبارزالملک	
گشت) ..	۳۵	دلدار جنگ سر بلند خان
برهان الدین برادرزادہ فاضل	بہادر میو محمد رفیع	
خان (شف - فاضل خان) ۸۰۱	
.. ..	۵۳۰ - ۳۶	بقاء اللہ خان پسر میو جملہ
برهان الملک سعادت خان	خانخانان مرحمت خان	
.. ..	۸۰۵	بہادر غضنفر جنگ ۷۱۵
برهان شاہ ..	۷	بکرم حاجیت .. ۴۸۲
برہمن (قوم) ..	۷۵۱ - ۴۷۹	بلاقہ بیگم دختر شاہزادہ
.. ..	۹۲۷ - ۸۹۷	دانیال ۴۶۰ - ۵۵۷
بزرگ امید خان ..	۶۳۴	بلال دیوراجہ کوناٹک ۹۱۴
.. ..	۹۵۱	بلہیو برادر بریچہ ت زمیندار

کوچ ہاجو ..	۴۵۲	۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۴۴۵
بلقیس ..	۴۳۹	۵۶۲ - ۷۳۹ - ۹۵۳
بلند اختر پسر شجاع	۵۴۱	بہادر خان بنی فوجدار کرنل
بلوچ (قوم) ..	۳۱۲ - ۱۹۵	۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۸۲
.. ..	۷۱۸	بہادر خان دارا شکوہی ۵۹۵
بلوکان بحر ..	۵۹۶	بہادر خان (رہیلہ) ۸۲ -
بنگالیان (قوم) ..	۸۰ ۴۵۴ - ۹۶۵
بنی اسرائیل (قوم)	۴۱۷	بہادر خان شیبانی (یا) بہادر
بنی قریش (طائفہ)	۵۶۲	شیبانی ۱۸۸ - ۲۰۵ -
بنی مختار (قبیلہ)	۶۲۳ ۹۲۹
بومی چیتل درک	۱۲۴	بہادر خان کنہو (یا) بہادر
بومی رای درک	۱۲۴	کنہو .. ۱۸ - ۹۵۵
بہادر ..	۲۹۵	بہادر خان کوکہ ۸۶۳ -
بہادر بچکوتی (یا) بچکوتی	۵۶۲ ۸۶۴
.. ..	۵۶۲	بہادر سنگھ (شف - میرزا
بہادر پسر راجہ علی خان	۹۱۸	راجہ بہادر سنگھ) ۳۶۰ -
.. ..	۹۱۸ ۳۶۱
بہادر جی پسر جادو رای	۴۴۳	بہادر شاہ پادشاہ (مخاطب
.. ..	۴۴۳	بہ خلد منزل شف - خلد
بہادر خان ..	۲۰۸ - ۱۸۹	منزل) ۳۲ - ۳۷ -

۴۷ - ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸ -	بہرہ مند خان	۱۵۹ -
۱۷۷ - ۵۰۷ - ۶۰۷ - ۶۴۳ -	۶۵۰ - ۶۴۲
۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۵۸ -	بہرہ (یا) بہرہ (یا) بہرہ
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۷۰ - ۶۷۳ -	(بغیر نقطہ حرف رابع)
۶۷۷ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۶۹۳ -	زمیندار چٹلدرک (یا)
۶۹۴ - ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ -	چٹلدرگ	۷۸۲
۷۳۰ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۶ -	بہلول	۵۹۱
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ -	بہلول خان بیجاپوری	۴۰۱
۷۹۴ - ۸۰۵ - ۸۰۳ - ۸۳۳ -	بہلول خان پسر عبدالمجید
۸۳۵ - ۹۵۱ -	خان	۸۶۰
بہادر نظام شاہ	بہلول خان پسر ہمت خان	۷
بہادر راو	۸۶۱
بہرام خان	بہلول خان عادل شاہی	۵۹۴
بہرام میرزا	۹۴۵
.. ..	بہلول خان عبدالکریم	۸۶۳
بہرجی مرزبان ملہیر	بہلول خان میانہ	۳۰
بہروز خان عم نجیب الدولہ	بہوکیان	۱۴۴
شیخ علی خان بہادر و	بہیل خان غلام سلیم شاہ	۵۴ -
پسر شیخ محمد جنیدی	۵۵
.. ..	بہیم سنگھ	۳۲۲

بیات (طائفہ)	۴۳۵	راجہ بیروہر	۱۹۶ -
بیجاپوریہ (طائفہ)	۱۰۶ -	۶۱۸ - ۲۴۶
۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۸۰ - ۵۶۳ -	بیر سنگھ (یا) سرسنگھ نبیرہ
..	راجہ بہوہت داس کور	۵۷۹
..	۵۹۳
..	بیرم قلیج	۲۵۴
بیدار بخت پسر محمد اعظم	۶۷۱ - ۶۴۳	بیس (طائفہ)	۴۸۱
شاہ	بیسون خان قوا بن موانگان
بیرام خان خانخانان (شف)	(یا) موالگان	۶۱
خانخانان بیرام خان (۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -	بیک اوغلی (یا) بیک اوغلی
..	۲۴۲
..	بیک بابای کولالی (یا) کولانی
..	۱
..	بیلانی گایکوار	۸۰۴

* حرف پے *

۲۶۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰ -	پادشاہزادہ بہادر شاہ (شف)
۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -	بہادر شاہ (۳۷ - ۱۲۷ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶ -	۱۲۸ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۷۷ -
۴۰۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -	۹۵۲
.. ..	بیرہر (یا) بیرہر (شف)

جهان ملقب به فردوس	۷۸۰ - ۷۶۶ - ۷۰۹ - ۶۹۸
آشيانى و اعلى حضرت و	۸۳۳ - ۷۹۳ - ۷۸۱ ..
ماحب قران ثاني (شف -	پادشاهزاده دارا شكوه (يا)
محمد شاه جهان پادشاه)	محمد دارا شكوه (شف -
۸ - ۱۰ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ -	محمد دارا شكوه (۱۷ -
۲۱ - ۲۲ - ۲۴ - ۸۵ - ۹۲ -	۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۵ - ۱۶۸ -	۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۲۱ -	۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۸ -	۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ -	۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۸۷ -	۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۳۸۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -	۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۴۳۸ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۵۲ -	۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱ -	۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۰ -	۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ -	۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ -	۹۶۹
۵۲۰ - ۵۲۳ - ۵۲۵ - ۵۲۶ -	پادشاهزاده شاه جهان (يا)
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -	پادشاهزاده ولي عهد شاه

۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ -	(شف محمد اعظم شاه)
۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ -	۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -
۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ -	۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۶ - ۶۰۷ -	۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ -
۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -	۶۲۸ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
۶۳۶ - ۶۴۳ - ۶۴۵ - ۷۱۷ -	۶۳۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ -
۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ -	۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۸۳۰ - ۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ -	۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ -
۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۷ -	۷۱۸ - ۷۵۹ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -
۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۴ -	۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
۹۶۹	۹۴۵ - ۹۴۹
پادشاهزاده شاه عالم بهادر	پادشاهزاده محمد اردنگ زيب
(شف - شاه عالم بهادر)	(ملقب به خلد مكان شف -
۱۲۲ - ۱۳۱ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -	خلد مكان (۲۳ - ۲۸ -
۱۳۸ - ۱۷۵ - ۴۴۷ - ۴۴۸ -	۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ -
۴۵۱ - ۴۲۹ - ۴۵۷ - ۴۶۰ -	۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۸ -
۴۶۲ - ۴۶۶ - ۷۷۶ - ۸۰۸ -	۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۲ -
۸۳۹ - ۸۶۰ - ۸۶۶ - ۸۶۸ -	۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -
۸۷۵ - ۸۷۶	۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ - ۴۵۳ -
پادشاهزاده محمد اعظم شاه	۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۸ -

۷۵۹ - ۷۵۱ - ۷۴۷ - ۷۱۸	۵۰۴ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۴۹۹
۷۷۷ - ۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۵۹	۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱	۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ - ۵۲۱
۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۲۷	۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷
۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵ - ۸۳۸	۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۶
۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶	۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
۸۸۱ - ۸۹۲ - ۹۱۶ - ۹۳۷	۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۷۳
۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶	۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸
۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱	۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۰
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۱
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۳۶
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۴۴
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۵۴
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۶
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۴
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۶
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۲
۹۶۷ - ۹۶۷	۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸ - ۷۰۲
۹۶۷ - ۹۶۷	۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۵

۴۵۲ - ۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۳۲	پری پیکر خانم .. ۳۲۹
۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲	پریچیت زمیندار کوچ هاجر
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸	(یا) کوچ هاجر ۳۶۵
۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲	پرتی بیگم (زرجه شاهزاده
۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶	محمد بیدار بخت) ۶۵۶
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰	پهلوان گل گر عیس ۱۸۸
۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴	پیران ویسه .. ۵۵۰
۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸	پیر خان پسر قطب الدین
۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲	خویشگی .. ۱۲۷
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶	پیر محمد خان ۱۸۴ - ۱۸۵
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰	۱۸۶ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۷۱
۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴	۴۵۸
۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸	پیریا نایک .. ۶۴۸
۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲	پیلای گایکوار .. ۷۶۷
۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶	پیم فراین زمیندار کوچ بهار
۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰	۵۵۴ - ۵۴۵ - ۵۴۴ ..
۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴	پیرد خان افغان .. ۳۲
۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸	پرسوجی برادر کهلوجی (یا)
۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲	کیلوجی بهوسله ۵۲۰
۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶	۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۲۴ ..
۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰	تاج خان پسر فتح جنگ خان

* حرف تا *

۲۶	..	تقرب خان شیرازی	۷۱۰
۹۸۹ - ۳۶۳ - ۱۲	تربیت خان	تلسی بائی (زن یکی از سرداران)	
۹۸۹	تربیت خان ایلچی	مرهقه ..	۶۶۳
۳۶۲	تربیت خان بخشی	تودرمل (شف - راجه تودرمل)	
۱۰۳ -	تربیت خان میر آتش	۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ -	
۶۵۲	..	۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -	
۳۰۲	قرخان صاحبقرانی	۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶ -	
۲۴۶ - ۲۲۴	قرسون خان	توران شاه ..	۶۵
۲۵۰	..	توراندان (طائفه) ..	۱۰۱
۹۲۸	قرسون محمد خان	تورغتمور (یا) تغلق تیمور امیر	
۲۱۵	توقه خان کلان	لولاجی (یا) لولاجی	۳۰۳
۴۹۳	ترکان (قوم)	تومردی (یا) نهمردی	۳۱۱
۴۳۶	ترکمان	تور دل خان برادر رحمت	
۴۷۵	تغلق شاه	خان ..	۷۸۳
۶۱	تغلقمور خان	تیموریه (خاندان)	۵۷ -
	تقتمش خان (یا) تقتمش	..	۱۲۷
۳۰۲	
۶۲۵ -	تقرب خان حکیم دأرد	تقاء الله خان فوجدار سیکاکول	
۶۲۶	..	نبدیر غازیات الله خان	۷۴۶

* حرف ناء *

۳۵۴	..	جان قلیچ	
۲۰ - ۱۹ -	جان نثار خان	* حرف جیم *	
۴۹۳ - ۱۴۹ - ۴۷	..	جایو (یا) جامو	۹۹۷ - ۱۷۵ -
۱۴۴	..	جادر داس دیوان بیوتات	۴۸۲
۹۰۱	..	جادر رای	۱۶۵ - ۳۹۰ - ۴۴۲
	جانوجی بذالکر	جام صلاح الدین ..	۳۰۶
	جانوجی دسر رگهوجی بهونسله	جام فیروز ..	۳۰۶
۸۴۹ -	مکاسدار برار	جام نظام الدین مشهور	
۹۲۴ - ۹۰۵	..	جام نندا	۳۰۵ - ۳۰۶ -
۳۵۴	..	جان بابا	۳۰۸ - ۳۸۵ -
۴۸۵	جانجی بیگ حاکم سنده	جاندار خان	۸۹۱
۶۹	جانجی قرطانی (قوم)	چاندار خان خوشگهی برادر زاده	
۲۱۰ - ۲۰۸	جباری	و خوش رحمت خان	
۱۹۴	ججهار خان حبشی	متهور خان بهادر خوشگهی	
	ججهار سنگه بندیلہ (یا)	..	۱۲۶ - ۷۹۲
	ججهار سنگه بوندیلہ	جان - چار خان بهادر	۹۵۲
۲۰ - ۸۸ - ۱۵۳ - ۳۲۲ -		جان - چار خان دسر سید محمد	
۴۱۵ - ۴۵۴ - ۴۶۱ - ۸۱۷ -		..	۴۱۳
۹۴۲	
۵۰۲ - ۱۰۳	جهونت راتهور	جان - چار خان فوجدار بیر	
۹۴۷ - ۸۱۸ - ۵۰۴	۳۹۱

۷۴۲	جگدیو دار جادون	جعفر بیگ قلعہ دار کالہ
۲۳۵	جگمال	...
...	جلال الدین پسر ملک محمود	جعفر پسر ہوشدار خان میر
۴۳۵	...	ہوشدار
۳۶۳	جلال الدین خان	جعفر خان ۱۵۹ - ۱۶۰
...	جلال الدین خلجی والی دہلی	...
۹۱۲ - ۹۱۱	...	جعفر خان المختار بہ مرشد
۲۱۰	جلال الدین سور	فای خان مسمی بہ محمد
۲۳۱	جلال الدین محمد اکبر	ہادی صوبہ دار بنگالہ ۷۵۳
۷۴۴	جلال الدین محمود خان	...
۷۸۰	جلال خان افغان	جعفر خان صوبہ دار لاہور ۸۳۰
۶۴۰	جمال چیلہ	جعفر خان صوبہ دار مالوہ ۸۲۷
۸۳۸	جمدہ الہک	جعفر خان وزیر اعظم ۶۱۶
...	جمدہ الملکی جعفر خان ناظم	جعفر علی خان خراسانی
۸۳۰	صوبہ دار الخلافہ	...
۸۳۲	...	جگت سیدہ ساہو ۷۵۲
۱۹۱	جہان خان	جگت سنگھ پسر مکند سنگھ
۴۳۹	جمشید	...
۲۹۱	جمشید خان شیرازی	جگت سنگھ پور راجہ مانسنگھ
۱۲۳	جمدہ الملک اسد خان	...

۱۹ - ۲۱ - ۶۶ - ۷۹ - ۸۸	...	۶۶۹
۹۵ - ۱۹۹ - ۲۹۶	جمدہ الملک اسد اللہ خان	...
۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۴ - ۳۴۱	(یا) جمدہ الملکی (یا)	...
۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۵	عمدہ الملکی	۲۸ -
۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۱ - ۳۶۵	...	۵۷۴ - ۱۷۱
۳۷۰ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۸	جنت آشیانی (یعنی نصیر الدین	...
۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۸	محمد ہمایون بادشاہ)	...
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۱۱ - ۴۱۵	۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۴	...
۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۴۸	۶۰ - ۶۲ - ۸۹ - ۱۸۰	...
۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۷۷	۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۰	...
۴۷۹ - ۴۸۳ - ۴۸۶ - ۴۸۷	۱۹۲ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۲	...
۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۵۸۲	۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۱	...
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۱۷ - ۵۱۸	۲۱۹ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴	...
۸۲۱ - ۸۲۹ - ۹۳۲	۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۵۲ - ۲۵۵	...
...	۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۳۰۷	...
۲۷۸	۳۴۴ - ۳۷۶ - ۴۷۵ - ۴۸۸	...
...	...	۸۱۳
...	جنت مکانی (یعنی نور الدین	...
...	محمد جہانگیر بادشاہ	...
...	۸ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۱۸	...

جند کرانی ... ۲۷۸
جوان علی خان پسر محمد
مراد خان ... ۶۹۱
جواہر سنگھ جات پسر
سورجمل (یا) سورجمل
جات ... ۸۶۶

چرکس (قوم)	۴۲۰	جهاندار شاه معزالدين	۱۷۵ -
چغتای	۲۹۹	...	۱۷۷ - ۱۷۸ - ۹۰۷ - ۹۷۷ -
چغتایی خان	۹۱	...	۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۰ -
چنداول	۸۷۰	...	۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۵۲ - ۷۸۲ -
چنگیز خان قتلغ	۹۱	...	۸۰۲ - ۸۷۹ -
چنگیز خان	۱۹۳ - ۱۹۴ -	جهان شاه بن شاه عالم بادشاه	...
...	۲۳۷ - ۲۵۹ - ۲۹۳ -	...	۱۳۹ - ۱۳۷ -
چنگیز خان قشلیق و باتا (یا)	...	جهانگیر بادشاه	۱۹۹ -
قشلق و بانا	۳۰۲	...	۳۲۴ - ۳۸۰ - ۸۲۸ -
چنگیز مخاطب بمنصور خان	۶	جهیلہ رام (یا) چیلہ رام ناگر	...
چوسا (یا) چوسا	۱۸۰	...	۱۷۸ -
چی دھج سنگھ (یا) جی	...	جهيلہ	۱۴۴ -
دھج سنگھ زمیندار آشام	...	جی آیا سندھ	۷۷۳ -
ملقب به سرکي (یا)	۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹ -
سرکي راجہ	۵۴۴ - ۵۴۵ -	جی سنگھ سواتی	۱۰۷ -
چین قلیچ خان (خطاب نواب	۱۳۶ -
نظام الملک آصف خان)
...	۸۲۸
چین قلیچ خان (کہ اول	...	چترنیہ (یا) چترنیہ	۱۴۴ -
عبدالرحیم خان ابن خطاب	...	چتور	۳۸۶ -

* حرف چ *

یافته بون بعدہ مخاطب به	...	حامد الله خان پسر مبارز خان	...
نصیر الدولہ ملاکت جنگ	...	عماد الملک خواجہ محمد	...
شد)	۸۳۵	...	۷۴۶ -
* حرف ح *			
حاتم بیگ کفایت خان	۵۰۶	حامد خان نایب صوبہ دار	...
حاجي احمد سعيد خان	۱۷۲	گجرات و اردھہ عم نواب	...
حاجي بیگم	۶۰ - ۲۴۰ -	آصف جاہ	۸۰۳ -
حاجي خان غلام شیر خان	۸۰۴ - ۸۷۸ -
افغان	۵۰ - ۲۰۷ -	حبشیان (قوم)	۹۶۲ -
حاجي شفيع امفہاني	۷۵۱	حبشیان عنبري	۴ -
حاجي شفيع خان	۶۳۵	حبیب علی خان	۲۷۹ -
حاجي شکرالله تبریزی	۷۵۴	حجاج بن یوسف	۵۶۲ -
حاجي عبد الله خراساني دیوان	...	حجة الاسلام امام محمد غزالي	...
صوبہ برار	۷۵۱	...	۶۰۵ -
حاجي محمد	۷۵۵	حوز الله خان بہادر صوبہ دار	...
حاجي محمد خان سیستانی	...	ناندیر	۸۰۰ -
...	۵۵	حوز الله خان نبیرہ سعد الله	...
...	...	خان	۷۲۶ -
حاجي محمد علي خان	۶۴۳	حسام الدولہ میرزا شاہ نواز	...
حافظ محمد امین خان	۶۲۰	خان صفوی	۹۴ - ۶۹۳ -
...	...	حسام الدین خان	۶۲۱ -

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴	حسن	۷۰۶
۷۶	حسن بیگ بدخشی	۵۱۳	حسین بیگ خان	-
۷۷	...	۸۳۳
۴۳۶	حسن پسر رستم میرزا	۳۱۶	حسین بیگ شیخ عمری	-
۳۸۵	حسن خان	۴	حسین پسر نظام شاہ	-
...	حسن خان پسر فخر الملک	۱۲۷ - ۱۳۰	حسین خان	-
۹۶۳	...	۹۵۷	حسین خان تکریمہ	-
۵۸۵	حسن خان خورشیدی	۹۵۶	حسین خان چک	-
۱۳۰	حسن علی	۲۴۶	حسین خان شاملو	-
۱۳۱ - ۱۳۲	حسن علی خان	...	حسینی خان پسر علی مردان	-
۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۷۶ - ۹۱-۹	حسن علی خان بہادر عالمگیر	۷۴۲	حیدر آبادی	-
۴۳۲	شاہی	...	حسین خان پسر قطب الدین	-
...	حسن علی خان (خطاب	۱۲۷	خان خورشیدی	-
۷۰۴	محمود غلزی	...	حسین دوست خان عرفی چندا	-
۷۱۰ - ۷۰۹	حسن یار خان پسر محمد یار	...	(یا) ثواب چندا صاحب	-
۳۳۰ - ۳۳۴	حسن	۸۶۱ - ۸۶۲	از ریسای نوایت آرکات	-
۳۵۹	حسین بیگ بدخشی	۷۷۶	حسین زئی (قوم)	-
...	حسین برادر محمود غلزی	...	حسین علی خان امیر الامرا	-
...	مویہ از اورنگ آباد	- ۱۳۱

۱۳۴ - ۱۳۲ - ۱۷۶ - ۵۰۷	...	۸۳۶
۵۶۶ - ۶۴۵ - ۶۷۷ - ۷۱۲	حفیظ اللہ خان (یا) حفظ اللہ
۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۴۷ - ۷۴۸	خان پسر معزالدرہ حامد
۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۲ - ۸۰۶	خان بہادر ملاہمت جنگ
۳۲	حسین فلیح خان بہادر	۷۶۸
۱۹۵	حسین قلی خان	۶۱۸	...	حکیم ابوالفتح
۲۰۴ - ۲۳۶	...	۴۳۶	...	حکیم الملک
۲۱۴	حسین قلی خان ذوالقدر	۲۶۱	...	حکیم حسن
...	حشمت اللہ خان پسر محترم	حکیم حمام (حمام بہای روز
...	خان بہادر میر محمد خان	۳۴۹	...	محکم)
...	(یا) میر محمد جان	۶۲۶	...	حکیم صالح خان
۷۹۶	...	۹۵۵ - ۳۷۹	...	حکیم علی
...	حشمت جنگ بہادر (خطاب	۸۱۱	...	حکیم عین الملک
...	محمد اصغر پسر محمد	۳۷۹	...	حکیم مصری
۶۶۷	(اسلام خان)	۳۴۷ - ۳۱۰	...	حلیمی (تخلص)
...	حفظ اللہ خان فوجدار چنوت	۴۱۷	...	حمزہ
...	پنجاب برادر لطف اللہ	۲۹۸ - ۳۴۳	...	حمزہ بیگ
...	...	۳۴۲	...	حمزہ بیگ ترکمان
...	حفیظ الدین	حمزہ بیگ ذوالقدر مشہور بہ
۱۷۷	حفیظ الدین خان بہادر	۲۹۷	...	کور حمزہ

۴۳۵	حمزه بیگ لله	حیدر علی ... ۲۷۲
۴۵	حمید الدین خان	حیدر علی خان تعلقه دار
	حمید الدین خان مخاطب به	سری رنگ پتن : ۸۷۲
	خانہ زاد خان پسر میرزا	حیدر قاسم کوہر ۱۹۰
۵۱۵	ابوسعید ...	حیدر قلی خان ۱۳۹ -
	حمید خان حبشی غلام	... ۷۶۷ - ۸۳۵
۹۵۹	نظام شاه ...	حیدر قلی خان خراسانی
	حمید خان حبشی وکیل	دیوان دکن ۵۶۶
	السلطنة ...	حیدر قلی خان میر آتش
۲۸	عزیز خانم ...	(شف - معزالدوله) ۱۳۸ -
۸۳۱	حیات خان ۷۴۹
	حیات مخاطب بزرگوار خان	حیدر قلی خان ناظم گجرات
۲۵	برادر فتح جنگ خان	... ۸۴۲
۹۵۵	حیدر ...	حیدر قلی دیوان دکن ۸۶۱
۷۵۲	حیدر بیگ ...	حیدر میرزا ۳۰۰ - ۳۰۱
	حیدر جنگ کارپرداز اسد جنگ	
۸۶۹	
	حیدر جنگ مدار المہم	خاقان زمان یعنی شاه عالم
	موسیٰ بہوسی سرگرد نصرارا	پادشاه ... ۴۹۱
۹۰۳ - ۹۰۵	خان اعظم ۵۹ - ۲۳۲ - ۳۵۹ -

* حرف خا *

۹۵۷ - ۹۳۱	۲ - ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۶۵ -
۹۵۲	۳۲۲ - ۳۷۸ - ۳۹۹ - ۴۰۸ -
	خان اعظم کوکھ (یا) میرزا کوکھ	۴۲۰ - ۴۵۳ - ۵۰۰ - ۵۶۹ -
۹۲۸ - ۲۹۵ - ۲۵۸ ۸۱۷ - ۹۶۰ -
۲۱۸	خان باقی خان	خانخانان انتظام الدولہ ۸۹۳
۳۹۱ - ۲۷۴	خانچہاں	خانخانان بہادر شاہی ۷۶۴
۶۳۰	خانخانان بیروم خان (شف -
	خانچہاں اعزالدولہ بہادر	بیروم خان خانخانان)
	(شف) سپہ سالار خان	۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۹۵۱	محمد مکن	۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۳۶۴ ۱۰۶	خانچہاں بہادر	۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
۶۸۴ - ۶۴۴	۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵ -
	خانچہاں بہادر شایستہ خان	۲۶۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰ -
۶۰۱	۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۲۳ - ۳۵۷ -
	خان جہاں بہادر کوکلتاش	۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶ -
۳۴ - ۶۲۹ - ۹۴۹ - ۹۵۰	۴۳۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
۹۶۷ ۹۵۲
۲۲۵	جان جہاں موبہ دار بنگالہ	خانخانان منعم بیگ ۵۳ -
	خانچہاں لودی ناظم دکن (یا)	۵۵ - ۲۰۴ - ۸۰۹ - ۹۲۸ -
مناصب موبہ دکن ۱۹ -		خانخانان منعم خان ۱۶۱ -

۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۱ - ۹۶۰ - ۹۶۰	۲۲۷ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۴۳ -
۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶	۴۴۴ - ۵۷۰ - ۵۹۰ - ۹۲۴ -
خانخانان میرزا عبدالرحیم کوکله	۹۷۱ - ۷۵۰ - ۹۲۹ - ۹۶۱ -
۸ - ۳۲۳ - ۳۵۴ - ۳۶۰ -	خان زمان امانی پسر
۹۵۸	مهابت خان خانخانان
خاندوران بهادر (خداب نواب	۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ -
نظام الملک آصف جاء	۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۲۰ -
صوبه دار ارده و فوجدار	خان زمان بروج علی ۱۸۶
لکهنؤ ۷۱ - ۸۵ - ۸۶ -	خان زمان پسر منعم خان
۸۸ - ۱۳۳ - ۱۶۳ - ۴۰۵ -	خانخانان ۷۵۶
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵ -	خان زمان شیبانی ۱۴۶ -
۴۸۰ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۷۴۷ -	... ۱۸۶ - ۲۰۵ - ۲۹۴ -
... .. ۸۹۳ - ۹۴۲ -	خان زمان شیخ نظام ۹۵۴
خان درزان خواجه حسین ۷۸۱	خان زمان مکرم خان بن
خان درزان صوبه دار پوهانپور	خانخانان بهادر شاهی
... .. ۴۵۴ - ۷۴۴ -
خان درزان نصرت جنگ ۴۹۰ -	خانم خانم ... ۳۳۹ -
... .. ۴۹۱ - ۵۸۸ -	خان عالم .. ۲۸۲ -
خان زمان ۵۵ - ۸۵ - ۱۵۴ -	خان فیروز جنگ نظام صوبه
۱۸۶ - ۱۹۳ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -	گجرات (اذل بختاب

شهاب الدین خان و ثانی	خانه زاد خان پسر منعم خان
بختاب غازی الدین خان	خانخانان .. ۹۷۷ -
بهادر فیروز جنگ مخاطب	خانه زاد خان خان زمان ۲۸۷ -
شده) ۴۰ - ۴۱ - ۱۷۴ - ۴۴۲ -
۵۰۶ - ۹۷۸ - ۹۸۰ - ۷۳۱ -	خدا بنده پسر قریش سلطان
... ۷۶۵ - ۷۶۹ - ۹۲ -
خان کلان ۱۴۷ - ۲۱۳ -	خدا بنده خان .. ۳۹ -
... ۲۰۴ - ۲۱۵ - ۲۵۷ -	خدا داد برلاس .. ۲۲۵ -
خان محمد خان ۵۹۱	خدا داد خان بهادر علائی
خان میرزا پسر سلطان محمود	رحمت خان و پسر اله خان
میرزا ... ۲۶۵ -	خان .. ۷۸۱ -
خانم (اهلئے مهابت خان) ۴۰۷ -	خداوند خان .. ۹۵۸ -
خانم سلطان ... ۱۹۸ -	خداوند خان حبشی ۲۹۱ -
خانه زاد خان ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۳۵۶ -
... ۱۷۴ - ۳۶۶ -	خدایار خان مهتبی ۳۱۲ -
خانه زاد خان پسر کلان	خدمت خان .. ۳۳ -
مبارز الملک سربلذ خان	خرم بیگم مشهور به دلی نعمت
بهادر دلدار جنگ میر محمد	۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۳۲۹ -
رفیع .. ۸۰۵ -	خسرو .. ۲۱ -
	خسرو خان چرکس ۳۴۶ -

۴۸۷ - ۴۸۵ - ۴۸۸	۴۸۷ - ۴۸۵ - ۴۸۸
۵۰۶ ..	خسرو زمان
۶۳۶ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۶	خسرو سلطان بن نذر محمد
۶۳۶ - ۶۳۹ - ۶۳۷ - ۶۳۶	خان
۶۵۳ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۴	خسرو شاہ
۶۶۲ - ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۵۴	خسرو قزوینی
۶۷۰ - ۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۶	خسرو ولی اورنگ
۶۸۶ - ۶۸۲ - ۶۷۸ - ۶۷۴	خسرو خان پنی
۶۹۸ - ۶۹۳ - ۶۹۲ - ۶۹۱
۷۱۳ - ۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۲	خسرو خواجہ خان
۷۵۱ - ۷۴۷ - ۷۱۸ - ۷۱۵	خسرو خواجہ میر خداداد
۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۵۹ - ۷۵۶	خلد مکان (یعنی محمد
۸۰۱ - ۷۹۴ - ۷۸۰ - ۷۷۹	اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ
۸۳۸ - ۸۳۵ - ۸۲۶ - ۸۰۶	شف محمد اورنگ زیب
۸۷۶ - ۸۷۵ - ۸۶۲ - ۸۳۹	بادشاہ (۲۹ - ۳۲
۹۴۵ - ۹۱۶ - ۸۹۳ - ۸۸۱	۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۱۱۸
۹۴۹ - ۹۴۸ - ۹۴۷ - ۹۴۶	۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱
۹۶۱ - ۹۶۷ - ۹۵۱ ..	۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
خلد منزل (یعنی قطب الدین	۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۵
محمد معظم شاہ عالم	۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۵۵
مخاطب بہ بہادر شاہ)	

۵۷۵ - ۴۷۹ - ۴۷۲ - ۱۵۵	۳۲ - ۳۷ - ۴۷ - ۱۲۱
خلیل اللہ خان پلنگ حمد	۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۷ - ۵۰۷
خطاب مہتابت خان	۶۰۷ - ۶۴۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲
حیدر آبادی	۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۶
۶۶۹ - ۶۳۱ - ۶۲۹ ..	۶۷۰ - ۶۷۲ - ۶۷۷ - ۶۸۰
خلیل اللہ خان میر بخشی	۶۸۶ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۸
۸۲۹ - ۸۲۸ - ۵۹۰ - ۵۹۷	۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۳۰ - ۷۵۶
خلیل اللہ خان میر توزک	۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۰ - ۷۸۱
خلیل اللہ ولد میر میوان	۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۸۰۲
خنجر خان داماد قلیچ خان	۸۰۵ - ۸۳۳ - ۸۳۵ - ۹۵۱
۴۹۳ - ۹۴	خلفای عباسیہ
۴۷۳ ..	خلفہ اسد اللہ
خواجه آقا خان	۱۰۹
خواجه ابوالحسن	خلفہ سید علی مخاطب بہ
۴۲۹	خلفہ سلطان وزیر اعظم
خواجه ابوالحسن تربتی	۷۲ - ۷۳
۵۶۹ - ۳۷۳ - ۱۶۶ ..	محمّد
خواجه احمد مخاطب بہ	۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
شہامت خان پسر کلان	۶۸۰ - ۶۷۸
مبارز خان عماد الملک	۱۱۷ ..
خواجه محمد	۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲
۶۱۴	خلیل اللہ خان

۳۱۹ - ۲۲۵ - ۲۲۴ ..	۷۴۵
خواجه شمس الدين صاحب	خواجه اسد خان پسر مبارز خان
دیوان .. ۷۸	ناظم حیدر آباد ۶۵۳
خواجه عامر مخاطب به	خواجه باقی بالله سمر قندی
امیر الامرا مصام الدوله ۳۲۴
خاندوران ۸۸۰ - ۸۸۳ -	خواجه بهاء الدین قاضی بلده
.. .. ۸۸۸	سمرقند برادر نواب عابد
خواجه عبدالباري ۲۳۴	خان .. ۸۴۲
خواجه عبدالخالق ۲۳۳	خواجه جهان .. ۳۷۸
خواجه عبدالخالق خوافي ۳۶۹	خواجه حصن نقشبندی ۲۱۲ -
خواجه عبدالرحیم خان ۹۹۲	۲۹۳ - ۴۵۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
خواجه عبدالشہید ۲۳۳ ۴۵۹
خواجه عبدالعلیم (۱۵)	خواجه حسین ۱۳۳
عبدالکام ۲۲۳	خواجه حسین علی مخاطب به
خواجه عبدالله ۷۹۴	خان درزان ۱۳۳
خواجه عبدالواحد خان خواجه	خواجه خازند محمود ۲۳۳
همت بهادر مخاطب به	خواجه سہیل خان بیجاپوری
امین الدوله بهادر سیف ۳۳۲
جنگ نبیرہ میرزا ابوالمعالي	خواجه شاه منصور رزق ۲۲۵
.. .. ۵۵۹	خواجه شمس الدین خان خوافي

خواجه عبدالهادي ۲۳۴	خواجه ربي .. ۱۹۹
خواجه کلان بیگ ۱۸۰ - ۴۸	خواجه هادي مشهور بخواجه
خواجه کلان مشهور به خواجگان	کلان .. ۲۰۵
خواجه پسر بزرگ خواجه	خواجگي حاجي محمد ۴۱۳
ناصرالدین عبیدالله احرار	خواجگي محمد حسین عم هاشم
(قدس سره) ۲۳۲	خان برادر قاسم خان
خواجه محمد سمیع ۱۸۶	میربحر ۶۲ - ۹۴۱
خواجه محمد نظام برادر شیخ	خواجگي فتح الله ۱۹۸
الاسلام خواجه عصام الدین	خواص خان ۱۵۲ - ۶۹۸
.. .. ۲۳۳	خواص خان وکیل مهمات
خواجه محمد یوسف ۲۳۳	سکندر عادل شاه ۸۹۳
خواجه محمد هروی ۲۸۲	خوافي خان صاحب تاریخ
خواجه مظفر علي ۲۲۱	منتخب اللباب ۶۸۰
خواجه معین ۲۳۳ - ۲۲۵ -	خوشگي خان ۱۰۸ -
.. .. ۲۳۶ ۷۷۷ - ۷۷۹
خواجه مقیم هروی پدر	خیرالله خان پسر معزالدوله
نظام الدین بخشي ۲۴۳	حامد خان بهادر ملایت
.. .. ۲۵۰	جنگ .. ۷۹۸
خواجه نظام الدین عبدالهادی	خیریت خان عم زندرله خان
.. .. ۲۳۳ ۳۰۱

داغ بیگ .. ۲۹۷	
دانشمند خان ۵۱۷ - ۶۱۴	
دانشمند خان میر بخشی	۵۸۹ - ۳۲۵
دازن .. ۱۷۱	دازاب خان پسر سید محمد
دازن .. ۲۲۰	۴۱۳ ..
دازن خان ۸۴۱ - ۸۶۴	دارا شکوه (شف - یادشاهزاده
دازن خان پنی نایب سوره دار	دارا شکوه (۱۷ - ۲۷ -
دکن پسر خضر خان پنی	۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
دازن .. ۸۶۱ - ۸۶۰	۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۵۴ -
دازن خان فریخی سوره دار	۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
دازن .. ۵۰۱	۲۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
دازن خان کرانی ۷۵ -	۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۱۶۱ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -	۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
دازن بخش ۱۹ - ۳۹۴	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
دانا سینه دینه ۸۶۶ - ۸۹۳ -	۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
دازن .. ۹۱۹ - ۸۹۴	۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
دجال .. ۴۴۱	۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
درانیان (گور) ۸۹۱ -	۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
دازن .. ۹۱۹ - ۸۹۴	۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
درجن سنگه هان ۶۲۳	۹۴۹ ..

* حرف دال *

درویش خسرو .. ۲۸۸	دروماچی زمیندان ۸۰۳
دکنیان (گور) ۵۳۸ - ۵۷۶	دیا بهادر .. ۷۴۸
دیانت .. ۸۶۳	دیانت خان نیرنگ امانت خان
دلور خان حبشی ۴۲۱	دیانت .. ۳۷
دلور خان خسرو خواجه احمد	دیمل (یا) ایمل زمیندان
خان بن خواجه محمد میارز	دلیت جام ۱۰۴
خان عمان الملک ۷۴۵	دین محمد سلطان ۲۹۸
دانت برادر راجه سوج سنگه	دیویداسی .. ۲۳۵
دلور خان رهیله ۱۰۶ - ۱۷۸	
۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۸۰ - ۷۳۲ -	
دلور خان (یا) زرا خان ۶۱	داندین .. ۳۱۳
درومت بیگ مغل ۸۲۲	دهجریه .. ۳۳
دروستکام پسر معتمد خان ۴۳۴	
دروست محمد نواسه قطب الدین	ذوالفقار الدوله میرزا نجف
خان خردشکی ۱۰۷	خان .. ۸۰۸
دروست محمد رهیله ۷۳۲	ذوالفقار خان ۴۹۵ - ۴۷۳ -
دروم راج مرزبان کوه بهرنت	۴۷۴ - ۴۷۷ - ۷۷۹ - ۹۸۶ -
دروم .. ۵۴۶	۶۸۷ - ۷۱۰ - ۷۱۳ - ۷۳۱ -

* حرف دال *

* حرف ذال *

۹۷۱ - ۸۰۲	راجہ باسو ۱۴۹ - ۱۴۷
ذوالفقار خان صوبہ دار دکن ۵۷۱ - ۹۴۰
پسر اسد خان دکن	راجہ برہمات (برہمن ساکن
ذوالفقار خان نصرت جنگ	سنگمیر و مختار کل نواب
۱۱۷	آصف جاہ ثانی (۹۲۲ -
ذوالفقار (نام میل) ۶۲۵ ۹۲۴
	راجہ بہارامیل کچواہ ۲۰۷
	راجہ بہگون داس ۳۳۱
	راجہ بہگون داس ۷۰ -
(آٹھور) (قوم) ۷۵۵ - ۵۹۸ ۲۷۳ - ۲۸۰
۹۴۸ - ۷۵۶	راجہ بہویت داس کور (یا)
راجہ پوتیہ (یا) (راجپوتان) (قوم)	بہیت داس (یا) بیتھل
۱۵ - ۹۸ - ۲۱۵ - ۳۹۳ -	داس .. ۵۹۳
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ -	راجہ بہیم پسر رانا امر
۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۷ -	سنگھ .. ۴۲۹
۴۰۸ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۱ -	راجہ بیتھل داس (یا) بیتھل
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۰۱ - ۶۶۳ -	(یا) بیتھل - دیوان اسد
.. ۷۷۰ - ۹۷۰ -	جنگ .. ۴۳۳ - ۸۷۲
راجہ میان دکنی ۸ - ۷	راجہ دیرو (یا) دیرویل (شف
راجہ ارچنیہ (۴۲) ارچنیہ	دیرویل (۱۹۶ - ۲۴۶ - ۶۱۸
(یا) ارچنیہ ۳۸۶	

• حرف را •

راجہ پیام .. ۵۵۳	راجہ رام سنگھ پسر میرزا راجہ
راجہ تودرمیل (شف تودرمیل)	چیسنکھ کچواہ ۵۷۷ -
۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ - ۶۳۰
۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -	راجہ زار .. ۸۹۴
۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶ -	راجہ رای سنگھ سیسودیہ ۵۹۱
راجہ جسونت سنگھ ۶ ۵	راجہ رتن چند ۱۳۵ - ۷۴۷ -
راجہ جگت سنگھ پسر راجہ باسو ۷۴۸
.. ۱۷ - ۵۷۱ - ۵۷۲ -	راجہ رخنگ .. ۵۴۳
راجہ چیسنکھ ۴۵ - ۱۰۷ -	راجہ ساہو .. ۵۰۸
.. ۵۸۲ - ۷۵۷ - ۸۷۹	راجہ ساہو بہونسلا (شف ساہو
راجہ چنتامن برہمن ۲۷۷	بہونسلا (۸۵ - ۱۵۴ -
راجہ چہیللا رام ناگر (یا) چہیللا	۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۴ -
رام عم گردھر بہادر ۷۴۸	۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ -
راجہ رام جات .. ۶۵۷	۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲ - ۹۶۱ -
راجہ رام چند .. ۷۳	راجہ سری نگر .. ۸۲۲
راجہ رام چندر ۹۲۰ - ۹۲۱	راجہ سنبھا (یا) سنبھاجی
راجہ رام چندر سین جادون	بہونسلا (شف سنبھا
.. .. ۸۰۰	بہونسلا (۳۲ - ۴۱ -
راجہ رام چند مرزبان تپتہ ۲۰۸	۵۸۸ - ۶۲۹ - ۶۵۴ - ۷۵۹
راجہ رام ساہ ۵۴ - ۵۵	راجہ سورج سنگھ راتھور ۱۵۰ -

۳۴۵ - ۱۵۲ - ۱۵۱	..	رام داس مخاطب به راجه
۳۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷	..	راجه سورجمل (شف سورجمل)
۸۸۹ - ۸۹۱ - ۸۹۴	..	جنگ ۸۹۷ - ۹۰۰
۲۳۲ - ۱۹۸	..	رام دیو راجه دکن مخاطب به
۲۲۵ - ۲۷۹	..	راجه گجپتی (شف گجپتی)
۵۹۹ - ۳۲۲	..	راجه گج سنگه ۱۵۳ -
۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۳۱ - ۶۱۹	..	راجا امر سنگه ۱۲ - ۱۴۹ -
۷۷۱ - ۷۴۸	..	راجا پرتاب عرف کیکار (یا) کتکار
۸۷۹	..	راجا پرتاب عرف کیکار (یا) کتکار
۲۴۷	..	راجا پرتاب عرف کیکار (یا) کتکار
۳۲۵ - ۲۹۵ - ۱۵۰ - ۳۲۵	..	راجا پرتاب عرف کیکار (یا) کتکار
۳۷۶	..	راجا پرتاب عرف کیکار (یا) کتکار
۱۳۲	..	راجا پرتاب عرف کیکار (یا) کتکار

۳۷۷	..	راجا سوسویه
۸۶۸ - ۸۶۹	..	راجا بالاجی
۵۱۰	..	راجا بالاجی
۴۲۴	..	راجا بهار سنگه هادا
۵۰۱	..	راجا بهار سنگه هادا
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۱۹۸	..	راجا بهار سنگه هادا
۵۱۲	..	راجا بهار سنگه هادا
۷۳۱	..	راجا بهار سنگه هادا
۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۶۸ - ۳۶۷	..	راجا بهار سنگه هادا
۹۹۰	..	راجا بهار سنگه هادا
۸۰۷ - ۸۰۶	..	راجا بهار سنگه هادا
۵۳۷ - ۵۳۵	..	راجا بهار سنگه هادا
۵۹۱	..	راجا بهار سنگه هادا
۳۷۳	..	راجا بهار سنگه هادا
۶۳۱	..	راجا بهار سنگه هادا
۱۲۴	..	راجا بهار سنگه هادا
۱۰۵ - ۱۰۴	..	راجا بهار سنگه هادا
۱۹۷	..	راجا بهار سنگه هادا

رحیم داد پسر متهور خان بهادر	جماعه دار .. ۷۹۷
رحمت خان خورشیدی	رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸
.. .. ۷۹۱ ۲۹۹
رزق الله .. ۳۸۲	رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸
رستم .. ۳۸۳ - ۵۱۰ - ۹۰۵ ۲۹۹
رستم برادر زاده فتح جنگ	رسول برادر زاده فتح جنگ
خان .. ۲۵	خان .. ۲۵
رستم خان .. ۴۴۹	رسول مختار .. ۴۰۹
رستم خان بیجاوری ۵۹۱	رشید خان .. ۵۵۴
رستم خان دکنی ۹۴ - ۹۹	رشید خان انصاری شاهچراغی
.. .. ۱۰۱ - ۸۲۰ - ۸۴۱	برادر هادی داد خان
رستم خان صاحب صوبه اندخود	۱۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳
.. .. ۸۳	رشید خان برادر افراسیاب خان
رستم خان فیروز جنگ ۹۵	مرزا جمیری ۷۵۲
رستم زار عزاوه مادنا ۴۲۹ -	رضوی خان .. ۱۲۲
.. .. ۴۳۰	رعد انداز خان ۵۹۸
رستم علی خان برادر شجاعت	رعد انداز خان میرآتش ۴۳۶
خان گجراتی ۸۰۴	رفیع الدرجات بن رفیع الشان
رستم علی خان حاکم بندر	بن شاه عالم بادشاه (شف
سورت پسر محمد کاظم	سلطان رفیع الدرجات)

۱۳۶ - ۷۴۷ - ۸۰۳ - ۸۷۶	۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳
.. .. ۸۷۷	۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷
رفیع الشان بن شاه عالم بادشاه	رگهاتمه متصدی مهمات
.. .. ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۷۴۹	دیوانی .. ۵۲۸
رفیع الدوله ملقب به شاه جهان	رگهوجی بهوسله (یا) رگهوجی
ثانی بن رفیع الشان بن	بهونسله ۸۶۹ - ۸۷۳
شاه عالم بادشاه (شف - ۹۰۵
شاه جهان ثانی) ۱۳۶ -	زنبهارمه .. ۸۴۰
.. .. ۷۴۷	روح الله برادر زاده مکرمت خان
رفیع خان باذل برادر زاده وزیر ۴۷۰
خان محمد طاهر خراسانی	(روح الله بیگ خان) (یا) روح الله
.. .. ۹۴۰	نیکدام خان ۹۴۸ -
رکن الدوله دیوان سرکار میر ۹۴۹
نظام علی اسد جنگ ۸۷۴	(روح الله خان ۳۸ - ۴۲۴ -
رکن الدوله ناظم اورنگ آباد	۴۲۶ - ۴۴۲ - ۴۸۹ - ۹۵۰
.. .. ۸۹۸ - ۹۰۱ - ۹۰۲	(روح الله خان ثانی ۴۱ -
.. .. ۴۰۱ ۴۹۳
رگهاتمه رار برادر اعیانی	(روح الله میربخشی ۴۹۱ -
بالاجی زار ۸۶۶ - ۸۷۰ - ۸۰۲ - ۴۶۷
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۹۲	روزبهانیان (فرقه) ۹۷۱

روشانیان (قوم)	۷۰	زکریا خان	۲۳ - ۲۲
روشن اختر - نام محمد شاه		زمان شاه عباس (یا) زمان	
بادشاه بن جهانشاه بن شاه		بن العباس	۴۰۹
عالم بادشاه (شف - محمد		زمانه بیگ مهابت خان	۳۸۷ -
شاه بادشاه (۱۳۷ - ۱۳۶			۳۸۸
رومیان (قوم)	۸۷	زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه	
رومی خان میر آتش شاهي		و زوجه فردوس آرامگاه	
	۴۳۹		۸۸۹
زنددوله خان (یا) زندوله خان		زوالی پسر مخلص خان	۴۳۰
بیجاپوری	۴۰۰	زین الدین علی خان پسر ملا	
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۹ - ۴۲۰		یحیی	۵۶۶ - ۵۶۵
	۹۶۵ - ۹۶۱	زین الدین کعبو	۵۸
زوهیله (قوم)	۲۲	زینت النساء بیگم همشیر اعیانی	
زابلی هزاره (قوم)	۶۵	محمد اعظم شاه	۶۶۹
زال	۳۸۳	زین خان (یا) زین الدین خان	
زاهد خان کوکه	۲۸	کوک (یا) کوکلتاش	۳۰۰ -
زیر دست خان والا شاهي			۴۳۶ - ۴۹۰ - ۶۱۸ - ۹۹۹
اعلی حضرت	۱۶۸		
زربخش بجنوه زمیندار پرگنه			
کرجهاک بند	۱۵		

• حرف سین •

ساباجی پسر رگهوجی بهوسله

۸۱۲	۸۷۳
سادات صفاهان (گروه)	۱۰۹		سادات (قوم)	۱۸۴ - ۵۱۶	
سادات مازندران (طائفه)	۷۹۲		۷۳۴ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۶		
سادات مرعشیه (طائفه)	۱۰۹		۷۹۱ - ۷۸۳
سادات مشهد مقدس (گروه)			سادات اصفهان مشهور بهادات		
	۴۴۱	..	شهرستان (طائفه)	۴۳	
سام	۴۱۷	..	سادات بارهه (طائفه)	۱۳۱ -	
سام میرزا برادر شاه طهماسب			۱۷۵ - ۵۴۴ - ۷۱۰ - ۷۱۲		
مغویی	۱۸۰	..	۷۱۳ - ۷۱۵ - ۸۴۱ - ۸۶۴		
سامعه بیگم	۲۴۴ - ۲۴۳		۸۷۷
ساهر بهونسله (شف - راجه			سادات بنی مختار (گروه)		
ساهر بهونسله (۸۵ -			۴۰۹
۱۵۴ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲			سادات ترمذ (گروه)	۱۸۶	
۴۰۴ - ۴۰۹ - ۴۲۰ - ۴۵۴			سادات حسینی هروی (گروه)		
۴۵۵ - ۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲			۷۴ - ۴۹۲
	۹۶۱	..	سادات خان	۸۳۳	..
سبحان قلی خان والی بلخ			سادات خلیفه (گروه)	۱۰۹	
	۵۱۸	..	سادات خو (قوم)	۴۰	..
سپهر شکوه	۵۲۳	..	سادات رضویه (طائفه)	۳۸۵	
سپه هالار خانخانان	۹۰۶		سادات هیفی قزوین (طائفه)		

۲۷۹	سری رام	۵۹۸	ست بامی (طائفه)
۱۶۸	سزار خان	۳۲۲	ستر سال (یا) چتر سال
۵۵۷	سزار خان مشہدی	۷۷۴ - ۷۷۱	ستر سال بندیلہ
	سعادت اللہ خان فرجدار ناکرتک		ستر سال پسر ریمل (یا) ایمل
۷۳۷	..	۱۰۴	زمیندار ولایت جام
۵۶۶	سعادت اللہ خان نایتہ	۹۰۶	سدا سیو
۶۸۴ - ۶۸۳	سعادت خان	۸۶۶	سداسیوراد بہار
	سعادت خان قلعه دار کالہ و	۶۰۰	سریو سیو سیو
۹۴۱	تربنگ		سربراہ خان چیلہ جلال نام
	سعادت خان فیرہ زین خان	۱۷۳	..
۹۶۸	کوکلش	۷۳۱ - ۲۸	سر بلند خان
۹۵ - ۹۴	سعد اللہ خان	۹۴۷ - ۷۵۹	..
۱۷۱ - ۳۴۶ - ۴۷۲ - ۵۰۹	..		سر بلند خان میر بخش
۷۲۶ - ۵۶۷ - ۵۲۹	..	۹۴۸ - ۶۳۶	..
	سعد اللہ خان رھیلہ پسر علی	۶۰۸	سردار خان
	محمد خان رھیلہ	۷۳۰	سردار خان کوتوال
۸۹۲ - ۷۷۴	..		سرگی (یا) سرگی راجہ (لقب
	سعد اللہ خان وزیر اعظم صاحب	۵۵۱	(راجہ آشام)
	قران ثانی شاہجہان بادشاہ	۹۷۱	سرمست افغان
	و جد مادری نظام الملک	۲۵۳	سرمست خان

۳۸۷	آصف جاہ	۲۷۸	..
۱۴۶ - ۲۴۱	سعید خان	۹۱۲	سکندر دیو
۵۹۰ - ۵۷۱ - ۳۴۶	..	۲۶۴	سکندر رمی
۱۹۵	سعید خان چغتہ	۹۶۳	سکندر عادل شاہ
۳۲۵ - ۳۲۴	..	۶۲۹	سکندر والی بیجاپور
۹۴	سعید خان ظفر جنگ		سکھان (یا) سکھہ (ق-وم)
۵۹۴	..	۱۲۷ - ۱۲۸ - ۶۶۳ - ۷۵۷	..
	سعید محمد خان نائب اودیسہ	۸۲۸ - ۸۰۸	..
	بھر حاجی محمد		سکینہ بانو بیگم ہمشیرہ میرزا
	بران زادہ علی وردی خان	۸۱۵ - ۲۱۷	محمد حکیم
۷۵۵	..	۲۰۴ - ۶۹	سلاطین چغتہ
۱۹۲	سکندر	۲۶۴	سلاطین چغتہ و اوزبک
۸۷	سکندر بیگ	۳۰۵	سلاطین دھلی
۲۸۶	سکندر بیگ منشی		سلاطین والا دودمان ظیموریہ
	سکندر (خاتم طبقہ عادل شاہیہ)	۱۶۹	..
۹۱۶	..		سلطان آدم
۲۲۹ - ۲۲۷	سکندر خان اوزبک	۲۱۱ - ۱۴۸ - ۱۴۷	..
۱	سکندر خان سور والی ہند		سلطان ابراہیم پسر سلطان
۱۸۷ - ۵۰	..		ربیع الشان
	سکندر دو تانی (یا) دومانہ	۷۷۱	..

سلطان ابو سعید خان کاشغری	۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴
.. ۴۸ - ۴۹ - ۶۱	۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱
سلطان ابو سعید گورگان ۲۶۴	۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۴ - ۵۵۸
سلطان احمد ۷۷۹ - ۲۸۱	۵۶۴ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲
سلطان احمد خان المشهور به	۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۳
بالا بچه خان .. ۶۱	۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴
سلطان احمد خلف زئی ۱۲۶	۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵
سلطان احمد شاه بهمنی دکن	۶۰۶ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴
.. ۳۳۶ - ۳۳۷	۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴
سلطان المشایخ .. ۳۲۴	۶۲۶ - ۶۲۹ - ۶۳۷ - ۶۳۹
سلطان اردنگ زیب بهادر	۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱
(شف - محمد اردنگ	۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰
زیب عالمگیر شاه) ۲۳	۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳	۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲
۳۴ - ۳۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶	۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹
۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱	۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰	۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲	۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۵۹ - ۵۰۹	۷۵۱ - ۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۵
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷	۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰

سلطان حمزه میرزا ۴۲۷	۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰
سلطان حیدر میرزا پسر شاه	۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱
طهماسب صفوی ۴۱۴	۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲
سلطان خرم ۳۵۴ - ۷۸	۸۷۵ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶
سلطان خسرو ۸ - ۷۶ - ۳۲۸	۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱
.. ۳۵۹	۹۶۷ - ۹۷۱
سلطان دارا شکوه (شف -	۲۶۶ ..
محمد دارا شکوه ۱۷	۸۷ ..
۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱	سلطان بهادر راجی گجرات
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۴	.. ۲۰۰ - ۲۰۶
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۳	سلطان بیدار بخت ۴۵۸
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴	سلطان بیگ .. ۶۶۷
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰	سلطان پیریز ۱۲ - ۱۹
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶	۱۶۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰	۴۲۸ - ۴۳۸ - ۵۶۸ - ۹۳۳
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲	سلطان حسین .. ۳۰۷
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۳	سلطان حسین میرزا ۲۹۶ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰	.. ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۱۱
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶	سلطان حسین میرزای بایقرا
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴	(یا) باقرا ۶۹ - ۱۹۲

سلطان شمس الدين	۴۷۴	۹۶۹
سلطان شهر يار	۱۵ - ۱۹	سلطان رفيع الدرجات (شف -		
..	۳۹۵	رفيع الدرجات	۱۳۶ -	
سلطان عبد الله قطب شاه والي		۷۴۷ - ۸۷۶ - ۸۰۳		
حيدر آباد و گولکنده	۵۱۷	سلطان رفيع الدوله (شف -		
۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳		رفيع الدوله (۱۳۶ -	
..	۵۳۴ - ۵۸۸ - ۶۲۱	..	۷۴۷	..
سلطان عظيم الشان	۷۴۶ - ۸۰۲	سلطان رفيع الشان (شف -		
سلطان علاء الدين	۴۷۴	رفيع الشان (۱۳۶ -	
سلطان علاء الدين برادر زاده و		..	۷۴۹ - ۱۳۸	..
داماد جلال الدين خلجي		سلطان زين الدين کشميري		
والي دهلي	۹۱۱ - ۹۱۳	ملك كد نامي	۱۴۴	
سلطان علاء الدين مشهور به		سلطان ساريك	۱۴۴ - ۱۴۵	
همايون شاه ظالم	۳۲۸	..	۱۴۷	..
سلطان غياث الدين بلبن		سلطان سعيد خان	۲۶۶	
..	۴۷۴	سلطان سليمان شكوه	۹۹ -	
سلطان فيروز	۴۷۵	۱۵۵ - ۱۵۷ - ۵۱۳ - ۵۷۴		
سلطان فيروز خلجي	۴۹۵	..	۵۷۵	..
سلطان فيروز شاه	۳۰۵	سلطان شجاع	۴۵۵ - ۴۵۴	
سلطان قطب الدين	۲۸۱	۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۷۵		

..	..	۴۷۴	۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸
سلطان محمد	۳۶۳ - ۳۶۴		۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶
..	..	۶۱۳	۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳
سلطان محمد اعظم شاه (شف			۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸
محمد اعظم شاه (۳۱ -		۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷
..	۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷		۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳
..	۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۳		۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴
..	۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ - ۴۲۸		۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳
..	۴۳۳ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹		۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹
..	۴۵۱ - ۴۷۱ - ۴۹۳ - ۷۰۷		۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵
..	۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹		۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱
..	۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲		۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴
..	۹۳۹ - ۹۴۵		۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵
سلطان محمد اکبر (شف -			۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲
جلال الدين محمد اکبر			۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱
بار شاه (۱ - ۲		۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۹
..	۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲		۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵
..	۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲		۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳
..	۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸		۳۳۴ - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹
..	۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲		۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۵۷

۳۷۹ - ۳۷۵ - ۳۷۳ - ۳۵۸	۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲
۳۷۹ - ۳۷۵ - ۳۷۳ - ۳۵۸	۵۳۶ - ۵۵۹ - ۵۵۶ - ۵۶۶
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۷
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۱ - ۵۸۵
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۵۸۸ - ۵۹۴ - ۵۹۰ - ۵۹۷
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۰۰ - ۶۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۶
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۲۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴
۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۶۰ - ۳۵۹	۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶

سلطان محمد اورنگ زیب

بهرادر (شف - خلد مکان)

۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵	شاهزاده محمد معظم (۳۵ -
۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵	۱۵۹ - ۵۴۸ - ۵۸۱ - ۶۰۲
۸۷۴ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶	۴۰۳ - ۴۱۵ - ۴۴۸ - ۴۸۳
۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵	۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸
۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹	سلطان محمود (۲۴۰ - ۲۴۱
۹۵۱ - ۹۶۱ - ۹۷۱	۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۲۵۰
سلطان محمد بن تغلق شاه	۳۰۴ - ۳۲۶ - ۳۴۷
۹۷۵ - ۹۷۹ - ۹۱۵	سلطان محمود بیکره (۲۸۱
سلطان محمد تغلق (۳۰۵	سلطان محمود کولتاش
سلطان محمد خدا بنده دارای	۲۴۵ - ۳۰۸
ایران والد شاهزاده عباس	سلطان محمود گجراتی (۶۹ -
میرزا (۲۹۷ - ۴۲۳	۱۹۳ - ۳۰۶
۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۳۴	سلطان محمود لنکا (۳۰۷
سلطان محمد خلف شاهزاده	سلطان مراد (۱۰ - ۱۱ - ۸۱۲
محمد اورنگ زیب (۶۲۱	سلطان مراد بخش (۴۵۵ -
سلطان محمد قطب شاه	۵۷۱
برادرزاده محمد قلی قطب	سلطان مظفر گجراتی (۵۷ -
شاه (۴۱۴	۵۸ - ۷۰ - ۴۴۷
سلطان محمد میرزا (۲۶۴	سلطان معزالدين (۹۵۰
سلطان محمد معظم (شف -	سلطان معظم (۵۳۷ - ۸۳۱

سلطان ریس کرا .. ۲۷۲	میرزا .. ۲۹۷ - ۴۳۴
سایمان .. ۹۲۷ ۴۳۶ - ۴۴۱
سلیمان بیگ فدائی خان بخشعی	سنگرا ملهار (یا) سنگراجی
لشکر شاهزاده شاه جهان	ملهار مرهقه ۷۸۳ - ۸۴۱
.. .. ۴۳۱	سنگل بیگ ترخان ۳۰۲
سلیمان خان .. ۴۲۴	سنگیان قزوین (طائفه) ۸۱۳
سلیمان خان کرانی ۲۷۸	سوجمت و جیتارن (یا) چیتارن
سایمان شکوه ۹۹ - ۱۵۵ - ۱۵۷	(گزوه) .. ۵۹۸
سلیمان منگلی .. ۲۰۹	سورج مل (یا) سورجمل جات
سلیم شاه ۵۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶	۸۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۹
۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۷۸ ۸۹۱ - ۸۹۴
سموگر .. ۴۲۲	سومره (طایفه) ۳۰۵
سنهیا بهرنسله (یا) سنهیاچی	سوم سنگه برادر پیربا نایک
بهرنسله پسر سیواجی ۴۴۸
بهرنسله (شف - اجه سنهیا)	سهراب ترکمان .. ۱۹۷
۳۲ - ۴۱۰ - ۵۷۷ - ۴۲۹	میداد خان .. ۱۷۰
.. .. ۷۵۹ - ۴۵۴	سیتا زن راجه رامچند ۷۳ -
هنگتا سردار مرهقه ۱۲۴ - ۳۸۲
.. .. ۹۵۰	سید احمد بخاری ۳۲۲
سنگر میرزا برادر خرد رستم	سید احمد خان ۵۹۸

سید الطائفه شیخ جنید بغدادی	وزیر اعظم محمد فرخ سیر
.. .. ۸۶۳	پادشاه ۱۳۰ - ۱۳۱ -
سید النسا بیگم دختر میرزا رستم ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴
پسر مکرم خان ۵۸۶	سید حسین علی خان امیر الامرا
سید امجد خان .. ۴۰۷	برادر دومین قطب الملک
سید ارتاد محمد ۱۷۶	سید عبد الله خان ۱۳۰ -
سید بهر - و بخاری مخاطب	۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵ -
بدیندار خان ۴۵۱ ۱۳۶ - ۱۳۷
سید جعفر پسر کلان میر سید	سید حشمت الله خان پسر
جلال .. ۴۵۱	عبید الله خان متبذای
سید جلال بخاری ۲۸۳	مکرم خان میر اسحق ۶۹۸
سید جمیل الدین سیه سالار	سید خان جهان پاره ۱۵۳ -
.. .. ۸۹۰	۴۰۵ - ۵۴۹ - ۷۴۸ - ۹۴۲
سید جهانگیر مجتبی خان پسر	سید دلار علی خان ۱۳۷ -
مرتضی خان سید مبارک	۱۳۹ - ۷۱۴ - ۷۷۰ - ۸۳۵ -
خان .. ۶۱۴ - ۶۱۵ ۸۴۰ - ۸۷۷
سید حامد خان پسر مرتضی	سید سلطان کر بلائی ۶۱۹
خان سید شاه محمد ۵۹۸	سید شجاع خان ۴۰۵
سید حسن علی خان نام قطب	سید شمس الدین .. ۶۴۲
الملک سید عبد الله خان	سید شیر علی مبارک خان

پسر سید مراد علی مبارک	بہادر یار وفادار ظفر جزی
خان .. ۶۴۵	(خطاب سید حسن علی
سید صدر جہان صدر الصدور	خان وزیر اعظم محمد
پہانوی ۱۱۲ - ۱۳۲	فرخ سیر بادشاہ (۱۳۴ -
سید عالم بارہہ ۵۸۵ - ۵۴۴	۷۱۲ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۸۰۲
سید عالم علی خان برادر زادہ	سید عزت خان ۱۷۳
امیر الامرا سید حسین علی	سید عزت خان بارہہ ۷۴۷ -
خان نائب دکن ۱۳۷ -	۷۴۸
.. .. ۸۴۱ - ۸۷۷	سید عزت خان میر آتش ۱۷۳
سید عبدالغفار نائب صوبہ دار	سید علی اکبر آلہ آبادی قاضی
آلہ آباد - از احفاد سید	لاہور ۱۱۲ - ۱۱۴
صدر جہان صدر الصدور	سید علی اکبر مجتبیٰ خان
پہانوی .. ۱۳۲	پسر سید علی رضا ۶۴۵
سید عبدالکریم شریف خان	سید علی رضا پسر سید جہانگیر
.. .. ۶۰۸ - ۶۰۷	مجتبیٰ خان ۶۴۵
سید عبد اللہ خان ۱۷۸ -	سید علی گیلانی ۱۲۰
.. .. ۲۵۸	سید علی مخاطب بہ رضوی
سید عبد اللہ خان بارہہ ۵۰۷ - ۴۵۱
.. .. ۶۳۱	سید فاضل میر محمد قاسم
سید عبد اللہ خان قطب الملک	نسابع ۴۱۱

سید فاضل ہمشیرہ زادہ قاضی	خان .. ۶۴۵
سید علی اکبر آلہ آبادی قاضی	سید مرتضیٰ امیر الامرا ۸۶ -
لاہور .. ۱۲۳ ۲۹۱
سید قلی اوزبک .. ۵۴۴	سید مرتضیٰ خان ۵۸۴ -
سید مبارک ۹۵۵ - ۹۵۴ ۵۹۸
سید محمد خان .. ۶۴۴	سید مظفر .. ۶۲۸
سید محسن .. ۳۵۰	سید مظفر خان .. ۴۵۳
سید محمد .. ۴۷۸	سید میرک خان ۶۶۶
سید محمد پسر کلان خان دھران	سید میرک شاہ ولد میر
.. .. ۴۵۴	جمال الدین محدث ۹۰
سید محمد جرنپوری ۲۵۳	سید نجم الدین علی خان
سید محمد قنوجی ۹۱۰ ۱۳۹ - ۱۳۸
سید محمد گیسو راز ۳۳۷	سید نظام مرتضیٰ خان ۳۵۱
سید محمد ہمشیرہ زادہ	سید نعیم الدین مشہور بہ
محمد امین خان ۶۱۶	نعمت اللہ ثانی ۳۳۹
سید محمود پسر مرتضیٰ خان	سید نقی الدین محمد گرمانی
سید مبارک خان ۶۴۴ ۲۳۳
سید محمود مبارک خان ۶۴۵	سید نور الدین شاہ نعمت اللہ
سید مراد علی مبارک خان	ولی .. ۲۳۵
پسر سید محمود مبارک	سید ولی ہمشیرہ زادہ میر

۷۶۳	احمد خان	۵۷۸ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۲
۵۱۹	سید هدایت الله قادری	۸۶۳ - ۹۲۲
سیدہ بیگم زوجہ آصف جاہ	سیدو رام کور برادرزادہ راجہ	
فتح جنگ	بقتل داس (یا) بقتل	۶۲۵
سیدہ مبینہ حیدر علی خان	داس ..	۴۲۳
از نبایر شاہ میرزای		
حیدرآبادی		۷۹۲
سید یوسف خان رضوی	شادی اوزبک ..	۸۴
سیدی مرجان قلعه دار	شادی خان	۷۷۳ - ۸۳
سیدی مسعود ..	شاعری (مذهب)	۴۱۸
سیف الدین مغوی خلف میرزا	شاکر خان ..	۱۷۸
سف شکن کامیاب خان	شاملو (قوم)	۴۲۵ - ۴۲۸
.. ..	شاہ ابو المعالی قزوینی	۴۷۹
سیف الله پسر قلیچ خان	(متخلص به شہیدی)	۱ -
سیف الله خان	۱۸۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱	۶۵۰
سیف خان ..	۲۱۲ - ۲۷۰ - ۳۵۶ - ۳۵۷	۶۴۷
سیف خان صوبہ دار گجرات	شاہ اسماعیل ثانی فرمانروا	
.. ..	ایوان	۲۶۲ - ۲۷۵
سیوا بهر نسلہ	..	۲۹۶ - ۳۱۳ - ۳۳۴
۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷	شاہ اسماعیل مغوی دارای ایران	

• حرف شین •

۳۳۸ - ۲۸۱ - ۸۵	..	(شف فردوس آشیانی)
۱۱۷	شاہ اسماعیل ماضی	۸ - ۱۰ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۰
۲۲۹	شاہ بدایع خان ..	۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۸۵ - ۱۱۵
۲۶	شاہ بدر الدین ..	۱۲۱ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۱
	شاہ برهان الدین غریب (قدس	۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۲۱ - ۳۲۲
- ۸۵۶ - ۸۴۸ - ۸۴۵	سره)	۲۶۲ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۷۵
۹۰۵ - ۸۹۶ - ۸۸۱	..	۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۴
	شاہ بزرگ نواز (قدس سره)	۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۳۹۹
۷۶۸	۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳
	شاہ بیگ (یا) شاہی بیگ	۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۵۲
۲۳۲	۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱
۵۰۲ - ۴۳۶	شاہ بیگ خان	۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۹
	شاہ بیگ خان ارغون حاکم	۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷
- ۲۹۹ - ۲۶۵	بنکش	۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸
۳۰۹ - ۳۰۰	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۳ - ۵۲۵
	شاہ بیگ خان صوبہ دار قندهار	۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶
۳۸۷ - ۳۷۲	۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷
	شاهجهان بادشاہ ملقب به	۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳
	فردوس آشیانی و اعلیٰ	۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷
	حضرت رماحی قران ثانی	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴

۶۰۹ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۵	۸۹۳ - ۸۹۴ - ۹۱۹ - ۹۲۱
۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۴۳ - ۶۴۴	شاه دوله (درویش صاحب
۷۱۷ - ۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۲۴	تصرف) .. ۷۲۹
۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷ - ۸۷۵	شاه راجوی فتار (یا) قتال ۹
۸۹۹ - ۹۲۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱	شاه رخ میرزا یسر (ستم میرزا
۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۴	۴۵ - ۳۰۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱
۹۶۹	۴۳۶ - ۴۱۰
شاهجهان یسر محی السنه	شاهزاده اعزالدين ۷۸۱
بن کام بخش بن خلد مکان	شاهزاده ارزنگ زیب ۴۴۵
۸۹۳	۴۴۶ - ۴۴۷ - ۵۹۲ - ۸۳۷
شاه جهان ثانی - لقب رفیع	۸۷۵
الدوله بن رفیع الشان بن	شاهزاده بیدار بخت خلف
شاه عالم بادشاه (شف -	محمد اعظم شاه ۳۲
رفیع الدوله) .. ۱۳۶	۴۹ - ۱۷۴ - ۶۶۲ - ۶۹۰
شاه جهانگیر .. ۴۳۱	۹۲۹
شاه حبیب الله ۳۳۷ - ۳۳۸	شاهزاده بیگم همشیرا نوازش خان
شاه خلیل الله ۳۳۶ - ۳۳۷	میرزا عبد الکافی و زوجة
شاه دانه .. ۸۱۱	صف شکن یسر میرزا حسن
شاه درانی ۸۳۴ - ۸۶۵	مغربی .. ۸۲۹
۸۹۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲	شاهزاده پروریز ۸۱۸ - ۱۴۴

۶۹۴ شاهزاده جهاندار شاه	۱۹۳ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۵
شاهزاده دارا شکوه ۴۸۸	۳۵۴ - ۳۳۲
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۵۷۲ - ۵۷۴	شاهزاده شاهجهان (یا) شاهزاده
۵۷۵	رئی عهد شاهجهان ۱۹
شاهزاده دانیال ۳۲۰ - ۳۳۱	۱۴۴ - ۱۶۸ - ۲۶۶ - ۳۷۵
۳۵۷ - ۳۵۸ - ۴۴۵ - ۴۴۶	۳۸۳ - ۳۸۹ - ۴۲۹ - ۴۳۳
۴۶۰ - ۵۵۷ - ۹۰۹ ..	۴۳۸ - ۴۸۲
شاهزاده سلطان پروریز ۱۸	شاهزاده شجاع (شف
۱۹۴ - ۳۸۰ - ۵۱۴ - ۸۱۸	بادشاهزاده محمد شجاع)
شاهزاده سلطان خرم مخاطب	۸۵ - ۳۸۴ - ۴۰۴ - ۴۵۲
به شاهجهان ۳۰۱ - ۹۵۸	۵۸۴ - ۹۷۰ - ۹۷۱ ..
شاهزاده سلطان دانیال ۷۰	شاهزاده عالمگیر بادشاه ۶۴۶
۲۹۲ - ۳۳۲ - ۴۳۷ ..	شاهزاده عالی گوهر ۸۹۰
شاهزاده سلطان سلیم ۸	شاهزاده عظیم الشان ۱۲۸
۵۷ - ۱۴۹ - ۱۶۳ - ۱۹۵	۶۹۳
۲۴۳ - ۳۱۹ - ۳۵۹ - ۳۵۹	شاهزاده علاء الدین ۲۳۷
۳۷۷ - ۳۸۶	شاهزاده محمد اعظم شاه (شف
شاهزاده سلطان محمد ۵۳۲	سلطان محمد اعظم شاه)
۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۵۹ - ۵۶۸	۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷
۹۷۱ - ۹۷۰	

۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -	بهر محمد اعظم شاه ۴۵۶
۱۷۵ - ۱۷۹ - ۳۶۳ - ۶۲۸ - ۹۴۹
۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -	شاهزاده محمد دارشکوه (شف
۴۵۱ - ۴۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ -	دارشکوه) ۲۸ - ۲۷ - ۱۷
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۷۹ - ۷۷۹ -	۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۵ -
۹۴۵ - ۹۳۹ -	۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۳ - ۴۸۸ -
.. ..	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۳ -
۱۸۷ - ۲۰۲ - ۳۷۴ - ۴۴۷ -	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۷۵۶	۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۳۶ -
شاهزاده محمد ازنگ زب	۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰ - ۵۴۱ -
بهادر ۳۶۲ - ۹۶ - ۹۴ -	۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۴۷ -
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -	۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۹ -	۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -	۶۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۱ -	۸۳۱ - ۸۳۷ - ۹۳۴ - ۹۶۱ -
۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۹ - ۵۸۱ -	شاهزاده محمد سلطان ۴۹۴ -
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۶۲۱ - ۸۲۰ -	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۲۰ - ۵۴۱ -
۸۲۷	۵۴۲ - ۵۴۳ -
شاهزاده محمد بهدار بخت	شاهزاده محمد شجاع ناظم

۲۹۱ شاهزاده میران حسین	بنگاله (شف یادشاهزاده
شاه سلطان حسین مغربی	محمد شجاع) ۲۱ - ۸۵ -
۷۰۵ - ۷۰۳ - ۷۰۲ - ۷۰۱ -	۲۸۴ - ۴۰۴ - ۴۳۹ - ۴۵۲ -
شاه سلیمان مغربی ۷۵۹ -	۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۲۲ - ۵۳۹ -
۷۴۰	۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ -
شاه شرف پانی پتی ۳۸۱	۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸ - ۵۵۹ -
شاه مفی ۱۶۹ - ۸۷ -	۹۷۱ - ۹۷۰ -
۵۷۱	شاهزاده محمد معز الدین
شاه طهماسب مغربی دارای	نخستین بهادر یادشاهزاده
ایران ۱۱۷ - ۱۰۹ -	محمد معظم شاه عالم بهادر
۲۶۲ - ۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۴۰ -	شاه) ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -
۳۵۸ - ۴۱۰ - ۴۱۴ - ۴۲۳ -	۱۳۴ - ۴۹۹ - ۵۸۶ - ۷۱۷ -
۸۱۳ - ۷۵۳	شاهزاده محمد معظم (شف -
شاه عالم بهادر (یا) شاه عالم	یادشاهزاده محمد معظم)
بادشاه ۱۳۱ - ۱۲۲ -	۳۵ - ۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱ -
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۷۵ -	۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ -
۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱ - ۴۵۷ -	۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸ -
۴۶۰ - ۴۶۲ - ۴۶۶ - ۷۷۶ -	شاهزاده مراد بخش ۹۴ -
۸۰۸ - ۸۳۹ - ۸۶۰ - ۸۶۶ -	۹۹ - ۱۰۳ - ۴۴۵ - ۵۰۱ -
۸۶۷ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ..	۵۱۶ - ۸۱۹ - ۹۶۸ - ..

۳۶۶	شاه قلی خان کوکه	۹۲۲	شاه عالی گوهر
۲۴۶	شاه قلی خان محرم		شاه عباس ثانی رابع ایران
۱۴۲	شاه لشکر محمد عارف	۱۶۹ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۹۰۳	
۳۲۷	شاه محب الله ..	۸۲۱ - ۷۰۲	
۱۴۲	شاه محمد غوث گوالیاری		شاه عباس صفوی (یا) شاه
۴۴۷	شاه محمود ..		عباس ماضی صفوی ۸۷ -
۴۰۷	شاه مردان ..	۳۲۷ - ۲۹۰ - ۲۸۷ - ۱۱۰	
۹	شاه منتخب الدین زر بخش	۳۳۳ - ۳۴۶ - ۳۸۷ - ۴۱۳	
۶۹	شاه منصور دیوان	۴۱۵ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۸۹	
۹۳۱	شاه منصور شیرازی	۴۲۶ - ۴۲۷ - ۶۷۷ - ۸۲۹	
۱۹۳ - ۱۹۲	شاه میرزا	۷	شاه علی ..
۱۹۷ - ۱۹۵	۱۴۱	شاه عیسی جند الله
۱۸۶	شاهم ساریان ..		شاه غازی خان پسر عم نقیب
	شاه نواز خان صفوی برادر میرزا		خان میر غیاث الدین علی
	حسن صفوی (یا) شاه نواز	۸۱۵	
۳۷۴ -	خان میرزا پهلوی	۳۶۷ - ۲۷۹	شاه قلی خان ..
۸۳۴ - ۶۳۲ - ۵۲۲ - ۴۷۸		۳۶۸	
۹۵۸		شاه قلی ملاپت خان چرکس
۱۴۲	شاه نور الله درویش	۲۹۱	
	شایسته خان امیر الامرا ناظم	۲۹۶	شاه قلی سلطان

۳۴	صوبه اکبر آباد		الک جعفر خان بهادر اسد
۳۵ - ۱۳۵ - ۴۵۳ - ۵۰۱			جنگ و پسر نورالدین
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ - ۶۲۴			(از قوم افشار) ۷۵۳
۹۳۸ - ۶۳۴			شجاع الملک محمد شریف
۲۵ - ۲۴ (شاهزاده)			پسر پنجمین برهان الملک
۵۸۴ - ۲۹۵ - ۱۵۵ - ۱۱۶			نواب آصف جاهد ۹۰۳
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۶۰۱ - ۶۰۲			شجاع بیگ مشهور به شاه بیگ
۹۴۴ - ۶۳۶ - ۶۱۵			۳۰۵
۸۹۳ - ۸۶۶	شجاع الدوله		شجاع جنگ از اولاد سید
	شجاع الدوله بهادر دل		محمد قنوجی ۹۱۰
	خان ارزنگ آبادی ناظم		شجاع خان ۹۵۳ - ۱۱۵
۹۲۷	حیدر آباد ..		شجاع خان پسر محمد کاظم
	شجاع الدوله خلف ابوالمنصور		جمعه دار .. ۷۶۷
۷۷۵ -	خان مقدر جنگ		شجاع خان گجراتی ۸۰۳ -
۷۷۶			۸۰۴
	شجاع الدوله ناظم ارده		شجاع خان محمد بیگ
۸۹۱			صوبه دار احمد آباد ۶۸۸ -
	شجاع الدوله (یا) شجاع الدین		۷۶۷
	محمد خان بهادر عرف		شجاع خان محمد مقیم
	مرزا دکنی داماد موتمن		۶۰

شورزه خان میدوی ۲۵ - ۲۶	خان پسر کلان نظر بهادر
شریفا .. ۳۸۴	خویشگی .. ۸۲۰
شریف برادر فتح جنگ خان	شمس الدین خان مختار خان
.. .. ۲۵	پسر سید محمد ۴۱۳ -
۳۳ - ۴۳۴ ۶۵۵
شریف خان	شمس الدین محمد خان اذگه
۴۳۹	۵۱ - ۵۶ - ۲۰۵ - ۲۱۱
شریفه بانو .. ۴۳۱	شمس چک .. ۳۱۴
شکر نسا (یا) شکر النساء بیگم	شمس خان خطاب نور خان
.. .. ۳۳۲	پسر پیر خان ۱۲۷ -
شمس الدوله بهادر متهور جنگ	.. ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
(یا تهور جنگ) ۱۷۸	شمشیر خان ترین ۶۱۶
شمس الدین خان ۶۴۳	شمشیر خان محمد یعقوب
شمس الدین خان برادر ۶۹۵
قطب الدین خان خویشگی	شهاب الدین احمد خان موبه دار
.. .. ۱۰۳	دهلی ۳۳ - ۵۳ - ۷۰ -
شمس الدین خان پسر کلان نظر	۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۳۲۷ -
بهادر خویشگی ۷۷۷ - ۴۶۵
.. .. ۷۷۸	شهاب جنگ .. ۸۹۷
شمس الدین (یا) شمس الدین	شهاب جنگ خان (خطاب مبارز

۷۳۳ (خان عماد الملک)	فهامی ۵۲ - ۲۹۱ - ۲۸۸ -
شهباز برادر فتح جنگ خان	۳۰۴ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۳ -
.. .. ۲۵ ۳۳۳ - ۳۵۶
شهباز خان ۱۹۴ - ۲۴۶ -	شیخ اسحاق فاروقی بهکری
۲۸۳ - ۳۱۴ - ۴۵۸ - ۴۶۷ ۳۲۶
.. .. ۳۲۵ - ۸۱۰ - ۹۳۴	شیخ اسمعیل ظفر - رمند خان
شهباز خان کذب ۲۳۸ -	فوجدار جامود ۶۹۵
۲۷۹ - ۲۹۵ - ۳۳۲ - ۳۵۷ -	شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا
.. .. ۹۳۱ - ۳۷۳ ۹۵ - ۳۱۱
شهباز خان میر تورک ۲۰۸	شیخ بهاء الدین محمد ۶۳۳
شهادت خان یزید شمس خان	شیخ بهلول .. ۸۹
.. .. ۱۳۰ - ۱۲۹	شیخ حسن .. ۲۵۳
شهر بانو بیگم .. ۲۴۰	شیخ حمود .. ۳۸۰
شهربار ۲۱ - ۳۹۴ - ۴۲۹	شیخ سعد الدین حموی ۷۸
شهنشاه زمان نادر شاه ۳۱۲	شیخ سلیم فتح پوری کولک تاش
شیدانی خان اوزیک ۳۰۴	جذات مکانی ۶۶ -
شیبک خان .. ۳۰۵ ۳۶۵
شیخ ابن حجر مشهور به	شیخ شهاب الدین مهروردی
مفتی مکه .. ۳۵۶	(رحمة الله علیه) ۱۲۰ -
شیخ ابرو الفضل مبارک علامی ۸۳۷ - ۸۷۵

شیخ عبدالعزیز	۶۳۳	خان بهادر و پسر شیخ
شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی	..	محمد جنیدی ۸۶۳ -
..	۱۷۲ - ۲۸ ۸۶۴ - ۸۶۸
شیخ عبدالقادر بدائونی	۲۵۷	شیخ غیاث خواهرزاد قطب الدین
..	۲۶۳	خان .. ۶۷
شیخ عبدالکریم	۵۱۱	شیخ فرید بخاری ۷۶
شیخ عبداللطیف برهانپوری	..	شیخ فرید بخشی بیگی ۳۰۰ -
..	۵۸۹ ۳۱۷ - ۹۶۱
شیخ عبداللہ نیازی یکی از	..	شیخ فرید پسر سید بہرہ بخاری
خلفای شیخ سلیم چشتی	..	مخاطب بہ دیندار خان
..	۲۵۳ - ۲۵۴ ۴۵۱
شیخ عبدالنبی مدر	۲۵۵ -	شیخ فرید ولد قطب الدین خان
..	۳۴۹ - ۳۴۸ - ۲۵۶	کوکہ .. ۵۹۹
شیخ عزیزان (طائفہ)	۱۲۰	شیخ فیضی .. ۲۶۱
شیخ علامی (شف - شیخ)	..	شیخ گدائی کاپور ۱۸۳
ابوالفضل مبارک علامی	..	شیخ مایل .. ۸۴۸
۲۴۵ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵	..	شیخ مبارک .. ۲۵۴
..	۳۷۲ - ۲۸۴	شیخ محب اللہ آلہ آبادی
شیخ علی خان کلان پدر ۶۰۶
نجیب الدولہ شیخ علی	..	شیخ محمد جنیدی خسر شیخ

منہاج بیجاپوری	۸۶۳ -	شیر خان .. ۲۶۷
..	۸۶۴	شیر خان افغان ۵۰
شیخ محمد ملتانی (قدس	۹۲۲	شیر خان تونور ۴۸۳
سورہ)	..	شیر خان سور ۴۷۵ - ۴۸
شیخ محمدی	۶۰۶	شیر خان فولادی ۱۹۶ - ۱۹۵
شیخ محی الدین عربی	۶۰۶	شیر خواجہ مخاطب بخواجه
شیخ مرتضی خان	۱۸	باقی خان ۳۸۷ - ۳۸۴
شیخ معروف صدر بہر	۷۵	شیر شاہ سور ۱۴۵ - ۲۰۷ -
شیخ منہاج بیجاپوری	۶۲۹ - ۲۷۷ - ۲۵۲
..	۸۶۴ - ۸۶۳	شیر علی اعلان .. ۶۱
شیخ میر	۶۹۵ - ۶۹۶ - ۸۲۶	شیر محمد دیوانہ ۲۲۱
شیخ میر خان	۱۰۱	شیطان لعین .. ۸۴۶
شیخ میر خوافی	۶۴۶ - ۷۷۸
..
شیخ نور اللہ	۱۴۰	صاحب بیگم .. ۱۷۶
شیخ یعقوب کشمیری	۹۵۵	صاحب طبقات اکبری ۲۴۵
شیر افغان خان	۴۲۹	صاحب قران ثانی (یعنی
شیر افغن خان	۱۷۸ - ۶۸	محمد شاہجہان بادشاہ
شیر افغن خان استجلو	۶۶	شف محمد شاہجہان
شیر حاجی	۹۳	بادشاہ) ۱۰ - ۱۶ -

* حرف صاد *

۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۷۱۷ - ۸۱۸
۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴	۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲	۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶	۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰
۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹	۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶	صادق خان ۴۰ - ۱۹۴
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱	۳۵۶ - ۹۳۱
۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲	صادق خان ہری ۳۲۰
۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹	صادق محمد خان ۳۵۶
۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳	مالح بانو بیگم ۳۴۱
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳	مالح دیوانہ ۹۵۵
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵	مالح بیگم زوجہ میر میران و
۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰	سہین صبیحہ یمین الدولہ
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷	آصف خان خانخانیان ۸۲۹
۵۲۹ - ۵۳۴ - ۵۳۷ - ۵۴۴	صدر الدین مخاطب بہ صف
۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۶۹	شکن خان پسر کلان میر قوام
۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷	الدین خان اصفہانی
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰	۱۱۴ - ۱۱۵
۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴	صدر الدین محمد پسر میوزا
۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶	رضی ۴۱۳

صدر الدین محمد خان مغوی	۴۹۲
مقدر جنگ	۷۷۴ - ۷۷۳
..	۷۷۴ - ۸۸۴
مقدر خان ثانی	۷۴۷
مقدر خان محمد جمال الدین	۲۳
پسر اعظم خان کوکہ	۲۴
مغر آتا غلام ترک سلطان محمود	۲۴
گجراتی مخاطب بخداوند	۴۹
خان	۴۹
صف شکن پسر میوزا حسن	۸۲۹
مغوی	۱۱۵
صف شکن خان	۱۷۴ - ۴۴۱
صف شکن خان داروغہ توپخانہ	۵۴۰
عالمگیری	۵۴۰
صف شکن خان محمد طاهر	۱۲
مغویہ (گروہ)	۷۰۵

* حرف صاد *

ضابط خان پسر نجیب الدولہ	۱۲
بہادر ثابت جنگ نجیب	۷۰۵

۱۷	خان تپولدار محالات میان
۱۳۴	..	ظفر جنگ	در آب صوبه شاهجهان آباد
	..	ظفر خان مخاطب به روشن الدوله	۸۶۷
۴۷۳	ضیاء الدوله (ضمیمه خطاب

* حرف مین *

	..	عابد خان جد نواب نظام الملک	۶۶۷
	..	اصف جاه و یکم از احفاد	ضیاء الدین برادر زاده و خویش
	..	شیخ شهاب الدین سهوردی	فاضل خان برهان الدین
۸۷۵	دیوان دکن ۳۷ - ۳۶
	..	عادل خان بیجاپوری ۱۵۴ -	ضیاء الله خان ۷۵۲

* حرف طا *

۹۴۲ - ۵۷۶ - ۵۶۷	..	عادل خانیه (گروه) ۴۴۷ -	طالب خان ۸۴۰ - ۸۷۷
۴۵۵	طاهر خان ۱۷۱ - ۱۰۱
	..	عادل شاه مرزبان بیجاپور (شف	طاهر خان بلخی ۶۲۳
	..	ابراهیم عادل شاه) ۵ -	طهماسب بیگ ۸۵
۴۳ - ۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸	طهماسب میرزا ۳۰۰

* حرف ظ *

۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳	ظریف مخاطب به فدائی خان
۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰	

۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱	عالمگیر پادشاه ۲۸ - ۳۰
۹۶۵ - ۹۶۳	۵۲۹ - ۵۹۴ - ۶۰۶ - ۶۱۰
	..	عادل شاهیه (طائفه) ۹ -	۶۲۰ - ۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۸۹
۳۰ - ۱۶۵ - ۳۹۰ - ۴۰۰	۶۹۱ - ۶۹۵ - ۷۱۸ - ۸۹۳
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۴۳ - ۴۹۰	۹۳۷
۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۸۲ - ۵۹۱	..	عالمگیر ثانی ۸۹۱ - ۸۹۲	۹۰۰ - ۸۹۳
۹۶۱ - ۹۱۶	عالی قیاس پسر پادشاهزاده
۴۴۴	..	عاص	محمد اعظم شاه ۶۴۰
	..	عاقبت محمود خان کشمیری	عالی جاه خلف نظام الدوله
۸۸۸ - ۸۸۷	اصف جاه ۲۰۲ - ۵۱۸ -
	..	عادل پسر میرزا عیسی ترخان	۵۶۰
۴۸۸	عایشه بیگم دومین صبیحه (روح الله
	..	عادل حسین میرزا ۱۹۲	بخشی و زوجة سلطان
	..	عادل خان ۱۷۲	عظیم الشان ۸۰۲
	..	عالم شیخ از عظمای اکبر سمرقند	عباد الله خان کشمیری
	..	از احفاد شیخ شهاب الدین	مدارالمهام ۸۹۰
	..	سهوردی ۱۲۰ - ۸۳۷	عباس قلی خان شاملو ۷۰۳
	..	عالم علی خان ۱۴۱ - ۱۴۲	عباس میرزا مخاطب به شاه
	..	۶۵۲ - ۷۱۴ - ۷۸۳ - ۸۰۶ -	عباس .. ۴۲۳
۸۲۵	

عبد الحی مخاطب به	..	۳۸۸ - ۵۸۳ - ۵۸۶
مصمم الملك متخلص به	عبد الرحيم خلف هادي داد	
سازم مصنف ابن کتاب	خان ..	۹۴۳
.. ..	عبد الرشید پسر سلطان ابوسعيد	
عبد الخالق ..	خان ..	۴۹
عبد الرحمن ..	عبد الرشید خان	۲۳۴
عبد الرحمن (شيخ عزيزان)	عبد الرسول پسر کلان فتح خان	
..	۳۰ - ۳۵
عبد الرحمن خان پسر عبد الرحيم	عبد العزيز	۷۰۳ - ۴۴۴
خان بن اسلام خان مشهدي	عبد الغني کشميري دست فروش	
.. ..	ارد ..	۷۵۸
عبد الرحيم بيگ تهمانه دار	عبد العزیز خان دالي بخارا	
قصه سازنگير	۵۱۸
عبد الرحيم پسر لرهان الدين	عبد القادر تيولدار آشتي وغيره	
.. ..	پسر نجيب الدوله شيخ	
عبد الرحيم پسر شريف خان	علي خان بهادر	۸۹۵
.. ..	عبد القادر معتبر خان خويش	
عبد الرحيم خان	ملا يحيى	۵۶۵
.. ..	عبد الكرم خان برادر کلان قوش	
عبد الرحيم خان خانقاه	خان حاكم كاشغر	۶۱

عبد الكرم فراش	۱۶۰
عبد الكرم ميانه (از عمد)	عبد الله خان قطب الملك	۲۷
امراي سلاطين بيجاپوري	عبيد الله خان متبذای مکرم	
.. ..	خان مير اسحق	۶۹۸
عبد الله ..	عبد الله قطب شاه والي	
عبد الله پسر قباد خان مير خور	حيدر آباد	۳۶۲ - ۶۱۹
.. ..	عبد الله نبيز مرتضى سيد	
عبد الله خان	نظام ..	۴۸۱
۲۷۶ - ۴۹۹ - ۳۳۱ - ۳۶۷	عبد الله وزير صاحب قران ثاني	
..	شاهجهان پادشاه	۸۹۶
عبد الله خان ابدالي	عبد الله يماني شافعي	۳۳۵
عبد الله خان اوزبك والي توران	عبد المجيد خان جـ	
۵۱ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۵۹	عبد الكرم ميانه (از عمد)	
۲۷۵ - ۴۹۸ - ۳۳۰ - ۳۴۸	امراي سلاطين بيجاپور	
..	۸۶۰
عبد الله خان پسر محمد امين	عبد المجيد خان مخاطب به	
خان ..	مجد الدوله بهادر	۸۰۷
عبد الله خان صوبه دار بهار	عبد المجيد خان نبيز دلير	
عبد الله خان فيروز جنگ ناظم	خان ..	۷۳۷
صوبه دار	عبد المعبر خان مخاطب به	

مبارز خان پسر مبارز خان ۱۱۸
عماد الملك خواجه محمد	عرب دست غیب ۳۹۲
.. .. ۷۴۵	عرش آشیدانی (خطاب
عبدالمقتدر نیرود مرتضی خان	جلال الدین محمد اکبر شاه -
سید نظام .. ۴۸۱	شف جلال الدین محمد
عبد النبی خان فوجدار کریم	اکبر پادشاه (۱ - ۲ -
(یا) کریم .. ۷۳۷	۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ -
عبد النبی خان میانه ۷۸۲	۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ -
عبد الواحد خان پسر میرزا	۶۲ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ -
ابو المعالی ۵۵۹	۷۸ - ۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ -
عثمان خان پسر کلان اسماعیل	۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ -
خان حسین زئی ۷۷۸	۱۸۸ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
عثمان خان زهیله ۲۲	۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
عثمان خان لوهانی ۴۸۲	۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ -
عرب (قوم) ۵۴۲ - ۱۱۸ - ۶	۴۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -
عرب بهادر ۲۲۴ - ۲۲۵ -	۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
.. .. ۸۱۱ - ۸۱۰ - ۲۴۷	۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ -
عرب خان ۱۱۷ - ۱۱۵ -	۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ -
.. .. ۱۱۹ - ۱۱۸	۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ -
عرب خان (خطاب میرزا داراب)	۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -

ملقب به عالمگیر ثانی	۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
خلف محمد معز الدین	۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ -
جهاندار شاه ۱۲۳ -	۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳ -
.. .. ۸۹۰ - ۸۸۹	۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱ -
عزیز بیگ بدخشی ۵۹۵	۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ -
عزیز محمد کولکاش پسر	۳۰۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۴ -
خان اعظم انکه ۹۵۳	۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ -
عسکر خان .. ۵۵۴	۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
عضد الدوله ۸۳۶ - ۳۵۹	۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۴۶ -
عضد الدوله عوض خان بهادر	۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ -
.. .. ۷۴۲ - ۷۴۱	۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۴ -
عطاء الله .. ۱۵	۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۷۹ - ۴۰۰ -
عظمت خان پسر مهابت خان	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
.. .. ۴۳۰	۴۶۵ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۷ -
عظیم الدین خان نایب صوبه دار	۶۱۸ - ۶۱۷ - ۶۵۸ - ۷۵۶ -
مالو پسر عم نواب آصف	۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
جاء .. ۸۷۸	۹۰۶ - ۹۱۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹ -
عظیم الشان ۶۵۹ - ۶۶۰ -	۹۳۲ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۵ -
.. .. ۸۳۳	۹۵۷
عظیم الله خان ۶۰۹	عزالدین (یا) عزیز الدین

عقیدت خان .. ۱۶۵ ۵۹۰
علامه میر عبد الجلیل بلگرامی	علی بن حمزه .. ۳۱۷
.. .. ۸۳۹ - ۱۴۵	علی بیگ مخاطب باعتماد
علامی آقا حسین خان سارے	خان پسر مرشد قلی خان
.. .. ۹۳۳ ۴۹۸
علامی سعد اللہ خان	علی پرورد قطب شاہ ۵۳۵
علامی شیخ ابوالفضل ۳۲۰	علی خان .. ۱۲۷
علاء الدولہ سرفراز خان بہادر	علی خان پسر قطب الدین
حیدر جنگ مرسوم بہ میوزا	خان خورشیدی ۱۲۷
اسد الدین پسر مؤتمن	علی خان چک (یا) پیک
الملك شجاع الدولہ بہادر	مرزبان کشمیر ۹۵۴
اسد خان .. ۷۵۴	علی خان متیناخی عبد المجید
علزی رصای (یا) غلزی	خان .. ۷۳۷
رمائی (یا) علی زئی	علی رای زمیندار ۳۴۳
(طائفہ) .. ۵۹۶	علی رئی (قوم) ۷۷۷
علی (کرم اللہ وجہہ) ۱۸۷ -	علی عادل شاہ والی بیجاپور
.. .. ۴۹۹ ۵۶۳
علی (نام مجہول النہدی کہ	علی قلی ۳۸۵ - ۳۴۳
ارزا عادل شاہیہ بفرمانروائی	علی قلی خان خانزمان ۵۰
بیجاپور (در داشتہ بودند)	۵۹ - ۲۱۸ - ۹۲۵ - ۹۵۳

علی قلی خان شاملو حاکم	عماد الملک میر شہاب الدین
ہرات ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵	مخاطب بہ امیر الامرا
علی محمد خان رھلہ ۷۷۲ -	غازی الدین خان بہادر
.. .. ۷۷۴	فیروز جنگ پسر امیر الامرا
علی مردان حیدر آبادی ۷۴۲	فیروز جنگ بن نواب آصف
علی مردان خان ۵۲۵ - ۵۷۱	جاء (غفر اللہ ذنوبہم)
علی مردان خان امیر الامرا	۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴
.. .. ۱۷۰ - ۱۵۵	عمدة الملک .. ۹۰۲
علی مردان خان بہادر ۱۶۹	عمر بن عامی .. ۴۴۴
علی مردان خان زیگ حاکم	عمر بن عبد العزیز .. ۴۴۴
قندھار ۹۳ - ۴۹۳	عمر خان بنی عم داؤد خان
علی دردی خان ۷۵۴ - ۷۵۵ ۸۴۱
علی یار سلطان حاکم فراء	غایت اللہ پسر قاسم خان ۸۰
مضاف خراسان یکی از	غایت اللہ پسر کلان میوزا
اجدان شجاع الدین محمد	عیسی تر خان ۴۸۷ - ۴۸۸
خان بہادر میرزا دکنی	غایت اللہ خان ۶۰۹ - ۶۱۰ -
.. .. ۷۵۳	۷۴۴ - ۷۴۶ - ۸۰۷
عماد الدولہ قمر الدین خان	غایت اللہ خان خسر مبارز
مرحوم .. ۸۸۷	خان عمان الملک ۷۳۷
عمان الملک مبارز خان ۶۷۷	غایت اللہ خان کشمیری

۷۳۸	بدخشی	۳۰	مروبه دار کشمیر
۷۶۳ - ۷۶۱	غالب خان پسر رستم خان
۸۴۱	دگنی	۱۷۶ - ۱۷۵	غزایت خان
۶۲۱	غالب خان عادلشاهی	۱۷۸	غزایت خان راسخ
۲۹۴	غزالی مشهیدی (شاعر)	۱۷۹	غزایت خان شهید
۲۰۰	غضنفر	۸۴۰	عروض خان
۱۰۲	غضنفر خان	۷۸۵ - ۷۸۴	عروض خان بهادر
۱۹۹	غضنفر کوکه	۹۳۰ - ۹۳	عیدل زمیندار نغدهار
۷۷۵ - ۷۷۳	غلام علی	۳۵۶	عین خان
۷۰۳ - ۷۰۱	غازیان (طائفه)		
۷۶۹	غذی بیگ		
	غیاث خواهرزاده قطب الدین		غازی الدین خان بهادر فیروز
۶۸	خان		جنگ پسر کلان قلیج خان
۹۳۳	غیاث بیگ اعتماد الدوله	۱۲۳	خواجه عابد
۶۳۱	غیرت خان بخشی		غازی الدین خان عماد الملک
	غیرت خان (یا) عزت خان	۸۶۶ - ۸۶۵	..
	برادرزاده عبد الله خان	۳۲۳ - ۱۸۸	غازی خان
۴۶۳	فیروز جنگ	۴۹	غازی خان هاکم راجوری
	غیرت خان همشیرزاده	۷۴۲ - ۴۰۵	غالب خان
	حسین علی خان امیر الامرا		غالب خان پسر امیر ابوطالب

* حرف غین *

۷۶۹	خان خرویشکی
۳۸۶ - ۳۸۵	غیرت بیگ کابلی		فتح الله پسر میرزا عیسی
			قرخان .. ۴۷ - ۳۸۸
			فتح جنگ .. ۴۵۲
	فاخر خان پسر باقر خان	۲۴	فتح جنگ خان ..
	فتح ثانی	۲۶	فتح جنگ خان روهیلہ فوجدار
	فاضل خان	۲۱۶	خاندیس پسر زکریا خان
	فاضل خان آقا افضل خطاب		برادر عثمان خان روهیلہ
	اعتماد خان (شف - اعتماد	۵۴۱ - ۲۲	..
	خان)	۲۰ - ۱۹ - ۱۸	فتح جنگ خان میانه حسین
	فاضل خان دیوان دکن	۳۹۲	خان .. ۳۰
	فاضل خان برهان الدین (شف		فتح خان ۴ - ۵ - ۶ - ۲۳ -
	برهان الدین) برادرزاده	۶۰ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۳	..
	فاضل خان ملا علاء الملک	۴۰۴	..
	تونی	۳۶ ۳۵ - ۳۴	فتح خان یلغی (یا) یزی
	فاضل خان دیوان دکن	۳۹۲	..
	فاضل خان علاء الملک	۳۶	فتح خان دولت آبادی
	فاضل خان شیخ مخدوم صدر		فتح خان پسر ملک عنبر حبشی
	میر منشی	۳۳ - ۳۲	۳ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۹۶۰
	فتح الدین پسر قطب الدین		فتح الدین علی خان معمری

۵۰۷	جانبدار خان خطاب یافت
فخر الدین خان پسر متهور خان	۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸
بہادر خورشیدی رحمت خان	فدائی خان میر ظریف ۱۰
۷۹۲	فراسیس .. ۸۹۹
فخر الملک پسر یافت خان	فرجام خان .. ۵۹۴
ہبشی مشہور بہ خداند	فرحت خان مہتر سکائی ۱ -
خان .. ۹۹۳ ۳ - ۲
فخر النساء بیگم .. ۱۹۰	فرخ خان .. ۲۱۶
فخر جہان بیگم صبیحہ سلطان	فرخ سیر پادشاہ ۳۸ - ۵۰۷ -
ابو سعید .. ۲۳۴	۵۶۶ - ۶۰۸ - ۶۵۲ - ۷۲۰ -
فدائی خان ۷۹ - ۳۹۱	۷۷۲ - ۷۸۱ - ۸۸۹ ..
فدائی خان کوکہ معروف بہ	فردوس آرامگاہ - یعنی محمد
اعظم خان کوکہ (شف -	شاہ پادشاہ ۱۷۸ - ۶۴۵ -
اعظم خان کوکہ) ۳۳ -	۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۷۱ - ۷۴۸ -
۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۵۶ ..	۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۸ - ۷۶۶ -
فدائی خان محمد صالح پسر	۷۷۰ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ -
اعظم خان کوکہ ۳۳ - ۳۴	۸۰۳ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۶۴ -
فدائی خان میر آتش ۵۸۰	۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۱ -
فدائی خان میرزا ہدایت اللہ	۸۸۹
بعده جان نثار خان (یا)	فردوس آشیانی (یعنی محمد

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ -	شاہ جہان پادشاہ (ملقب بہ
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ -	صاحب قران ثانی و اعلیٰ
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -	حضرت - شف - اعلیٰ
۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -	حضرت - یا شاہ جہان
۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۴۳ -	پادشاہ) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
۶۶۴ - ۷۱۸ - ۸۱۸ - ۸۲۱ -	۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -
۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷ -	۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ - ۹۳۴ -	۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ -	۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ -
۹۶۹ - ۹۶۴	۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
فردوس مکانی (لقب بابا پادشاہ	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
شف بابا پادشاہ) ۶۱ -	۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۹ -
۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲ -	۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲ -	۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ -
۲۶۴ - ۳۰۶ - ۴۸۸ ..	۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -
۹۴۰	۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
فرزانه بیگم ہمیشہ روز ممتاز	۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ -
الزمانی و مادر نامدار خان	۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۴ -
۸۳۰ - ۸۳۲	۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۹ -
۷۹ - ۸۰ - ۸۴ -	۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ -

۲۵۷ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵	فضل علي بيگ مخاطب
۹۰۰ - ۹۰۵ - ۹۰۷	بفضل علي خان پسر
فرنگيان انگريز (گوده) ساکن	دومين مرشد قلي خان
ديوانان پتن ۸۹۲ ۴۹۸ - ۴۹۹
فرنگيان فراسيس (قوم) ساکن	فضل علي خان .. ۸۳۴
بندر بهلچري ۸۵۱ - ۸۵۴	فطرت (تخلص ميرزا معز
فردي کشميري ۴۷۴	موسوي خان) ۶۳۵
فرهاد خان ۱۶۵ - ۵	نغزوي گيلاني .. ۳۴۷
فرهنگ خان .. ۳	فقير الله خان پسر زان فزع الله
فریدون خان برلاس ۲۰۷	خان .. ۴۳
فصيح الدين خان پسر مير سيد	فقير محمد پسر مذکور خان
محمد چشتي ۶۰۹	قطبي .. ۶۵۵
فضائل خان مير هادي پسر	فيروز خان خواجه سرا ۲۱
کلان وزير خان مير حاجي	فيروز شاه .. ۲۸۳
ديوان پادشاهزاده محمد	فيض الله خان .. ۱۷۲
اعظم شاه .. ۳۸	فيض الله خان پسر زاهد خان
فضل الله خان بخشى دکن	کوکه .. ۲۸
.. .. ۳۸	
فضل الله خان پسر رحيم الله	
خان بهادر .. ۷۷۱	قانون بزرگ يعنى چنگيز خان

* حرف قاف *

۷۸ - ۵۶۹	جويني	۶۱
۳۱۴	قاسم خان حاکم کشمير	قابل خان مير منشي بهادر		
محمد	قاسم خان خطاب ثاني	ابو الفتح قابل خان		
۹۶	.. قاسم	والا شاهي .. ۳۲		
۲۵۸	قاسم خان معرف کاسو	قاجوي بهادر .. ۲۵۸		
۱۲۳ -	قاسم خان کرمانی	قادر آقا .. ۸۵		
۹۵۰ - ۱۲۵ - ۱۲۴	..	قادر خان .. ۹۱		
قاسم خان محمد قاسم معروف		قادر داد خان بهادر ۱۴۰		
بمير آتش مخاطب به عتد		قاري (تخلص) ۳۴۷		
خان نبيرگ قاسم خان		قاسم ۸۱		
مير بحر معروف بمير آبي		قاسم ارسلان .. ۸۱۵		
۹۵	قاسم الراسي (يا) الرشي بن		
قاسم خان محمد نيشاپوري		حسن بن ابراهيم طباطبائي		
۵۰	حسيني .. ۳۵۸		
قاسم خان مرزبان کابل ۷۰		قاسم برلاس .. ۶۳		
قاسم خان موجي ۲۰۳		قاسم خان ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ -		
قاسم خان مير ابو القاسم نمکين		۶۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ -		
۷۴	۱۲۴ - ۱۲۵ - ۳۴۵ - ۳۶۵ -		
قاسم خان مير بحر عرش آشياني		۹۵۶		
معروف به مير آبي		قاسم خان جويني پسر مير مراد		

خواهرزاده دوست میرزا	۹۵ - ۹۴۰ - ۹۵۷
قاسم علی خان	۵۹ ..
قاسم کوکه	۲۴۰ ..
قاضي اسلام	۵۱۸ ..
قاضي خان سيفي هميني (يا)	۵۳۲ ..
حسني	۱۱۰ ..
قاضي سلطان موسوي تربتي	۱۱۰ ..
قاضي شيخ الاسلام	۱۱۴ ..
قاضي عبد العلي قاضي اردو	۷۵
قاضي عبد الوهاب كجراتي	۲۱۰ -
قاضي القضاة	۵۹۴ ..
قاضي علي	۳۱۵ - ۲۵۶ -
قاضي عيسى عم نقيب خان مير	۳۱۶ ..
غياث الدين علي	۸۱۵ -
قاضي محمد اسلام (يا)	۸۱۶ ..
اسلم (يا) قاضي محمد	۱۷۱ - ۱۰۱ -
سليم يک از اولاد مولانا	نذر محمد خان والي باغ
خواجه کوهي که اول قاضي	قباد خان
کابل بود بعده قاضي اردو	۲۹۶ ..
شد	۱۷۱ - ۱۰۱ -
۵۱۸ - ۹۰ - ۸۹	۷۷۳ - ۷۷۲
قاضي محمد عارف کشميري	بنگش
۵۳۲ ..	۷۷۳ - ۷۷۲
قاضي نظامي کوره ردي	۷۷۳ - ۷۷۲
مخاطب به مخلص خان	۷۷۳ - ۷۷۲
۹۷۰ ..	۷۷۳ - ۷۷۲
قاضي نظام بدخشي	۷۷۳ - ۷۷۲
قاضي نور الله	۷۷۳ - ۷۷۲
۳۱۶ - ۳۱۵	۷۷۳ - ۷۷۲
فاتحان (کوره)	۷۷۳ - ۷۷۲
۲۱۰ -	۷۷۳ - ۷۷۲
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۴۵۶	۷۷۳ - ۷۷۲
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹	۷۷۳ - ۷۷۲
قائم خان پسر محمد خان	۷۷۳ - ۷۷۲
بنگش	۷۷۳ - ۷۷۲
۷۷۳ - ۷۷۲	۷۷۳ - ۷۷۲
قباد	۷۷۳ - ۷۷۲
۲۹۶ ..	۷۷۳ - ۷۷۲
قباد خان	۷۷۳ - ۷۷۲
۱۷۱ - ۱۰۱ -	۷۷۳ - ۷۷۲
قباد خان مير آخور (شف)	۷۷۳ - ۷۷۲
نذر محمد خان والي باغ	۷۷۳ - ۷۷۲

عبد الرشيد خان بن سلطان	۱۰۰ - ۹۹ ..
قبيچاق خان امان بيگ شقارل	۶۱ -
ریش سفيد الوس	۶۲ ..
قزاق خان باقي بيگ اوزبک	۸۵ - ۸۴ ..
برادر خسرو ولي اوزبک	۲۵۹ ..
فوجدار سيوستان	۵۲
قزلباش خان افشار مخاطب	۲۹۵ - ۵۶ -
باعتقاد خان پور طهماسب	۹۳۱ - ۲۷۷ ..
بيگ بن قادر آقا	۸۵ -
۸۷ - ۸۶ ..	۳۲ ..
قزلباشيه (يا) قزلباش (قوم)	قدرة ارامليهن زبدة العارفين
۸۵ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ -	حضرت غوث الثقلين (ح)
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۴۲۳ - ۴۴۶ -	۴۹۹ ..
۵۰۹ - ۶۰۰ - ۸۲۰ ..	قرا بهادر خان پسر مرزا محمود
۴۷۳ ..	۴۹ ..
قطب الدوله محمد انور خان	قرا بهادر خان عمزاده ميرزا
بهادر	۴۸ ..
قطب الدين خان	۴۳۶ ..
۵۸ -	قرا بيگ ترکمان
۵۹ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۰۴ -	قرا بيگ کورجائي
۱۰۶ - ۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۲۸ -	۲۹۹ ..
	قريش سلطان کاشغري بن

۱۹۹ - ۱۹۵ - ۱۲۹	..	مرويه دار بنگاله	۶۶
قطب الدين خان برادر خرد	قطب الدين محمد خان اتكه	..	۲۲۰ - ۲۱۷
خان كلان	۲۱۲
قطب الدين خان برادر	قطب الملك	۱۳۵ - ۱۳۶	..
شمس الدين خان اتكه	۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰
..	۵۴ - ۱۴۲ - ۱۵۴ - ۲۹۰ - ۵۳۱
قطب الدين خان - خطاب بازید	۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۶۰۷
خان پسر قطب الدين خان	۷۲۰ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۷۱
خويشکي	۱۲۸ - ۱۲۹	..	۷۸۲
..	۱۳۰
قطب الدين خان خويشکي پسر	۸۴۱
دوم نظر بهادر	۱۰۲ -
..	۸۲۰
قطب الدين خان خويشکي	قطب الملك سيد عبدالله خان	..	۱۷۸
عرف بازید (يا) بازید	حسن علي نام وزير اعظم
پسر سلطان احمد خلف	محمد - قرخ سير پادشاه
زئي (شف بازید خان)	۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۶
..	۱۲۹ - ۱۰۷
قطب الدين خان شيخ خويش	قطب خان	..	۲۲۲
دختر زاده سليم فتح پوري	قطب شاه	..	۴۸۲

قطب شاه والي تلنگ (شف -	قلبيج خان اندجاني	۶۹
ابوالحسن قطب شاه والي	قلبيج خان توراني	۹۲
تلنگ (۶۱۳ - ۶۲۸	قلبيج خان حاکم گجرات	۸۱۲
قطب شاه والي حيدر آباد	قلبيج خان خواجه عابد پسر	..
..	عالم شيخ بن آلهدان بن	..
قطب شاه والي گلکنده	عبدالرحمن (يا) عبدالرحيم	۲۶۳
قطب شاهيه (گره) ۹ - ۳۰	شيخ عزيزان	۱۲۰ - ۱۲۲
قطب عالم	قلبيج خان ناظم قندهار	۹۶۶
قلعه دار خان ميرزا علي عرب	قلبيج خان متخلص به الفتحي	..
خلف عرب خان	..	۷۲
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰	قلبيج محمد خان	۳۵۴
قلماق	قلبيج محمد خان (يا) قلبيج	۲۹۵
قلندر خان قلعه دار بيدر	محمد خان نيباز بيگ	۸۶۳
قلبيج اکبري	..	۸۱۱
قلبيج اليه	قمرالدين خان بهادر مخاطب	۳۵۳
قلبيج خان (يا) قلبيج خان	به اعتماد الدوله وزير	..
۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴	فردوس آرامگاه محمد شاه	..
۹۳ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۱	پادشاه (شف - اعتماد الدوله	..
۱۲۲ - ۲۲۰ - ۲۲۰ - ۲۴۲	قمرالدين خان (۷۴۹ -	..
۸۱۲ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۹۴۰	..	۸۸۱ - ۸۳۴ - ۸۰۷

قمر خان پسر مير عبد اللطيف	کاکا پندت ديوان مهابت خان
قزويني .. ۵۳ ۴۰۶
قندهاري محل ۳۰۱	کاکر خان عرف خان جهان کاکر
قوام الدين خان ۱۷۲ - ۱۱۴ ۱۵۳ - ۱۵۲
قوام الدين خان اصفهاني برادر	کاکر علي خان ۱۴۸
خليفه سلطان ۱۰۹ -	کاکري .. ۷۰۲
.. .. ۹۷۸ - ۹۴۱	کاله پياده .. ۱۲۶
قيا خان کذک (يا) کذک (يا)	کام بخش بن خلد مکان برادر
کذک ۵۶ - ۵۵ - ۵۴	خرد محمد اعظم شاه
	۹۹۲ - ۹۷۰ - ۹۸۲ - ۹۸۶ -
	۹۸۷ - ۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۹۳
کابلي بيگم دختر ميرزا محمد	کام خان .. ۳۶۹
حکيم .. ۳۳۳	کامگار پسر هوشدار خان مير
کاردني (فرقه) .. ۸۹۲	هوشدار .. ۹۴۵
کار طلب خان ۱۵۳ - ۱۵۴	کامگار خان ۳۵ - ۱۲۴ -
کار طلب خان (خطاب مؤتمن	.. ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۳
الملك جعفر خان محمد	کامگار خان پسر جمدة الملکي
هادي) .. ۷۵۱	جعفر خان ۸۳۲
کاظم خان .. ۷۶۱	کانهو بهونسله .. ۷۴۳
کافري (قوم) ۷۷۹ - ۷۸۰	کايتهه (قوم) ۳۴۵

* حرف کاف *

کچيتي راجه (يا) کسختي ۲	ککابا (کيتري گنباکو فروش)
کچيت خان داروغه قزل خانده	۴۷۳
.. .. ۳۹۳ - ۳۹۵	ککائي (قوم) ۵۵۱
کچک بيگم دختر علاء الملک	ککماثي (يا) ککماثي ۳۱۱
ترمذي .. ۲۲۴	کمال خان گکهر ۱۴۳ -
کچک خواجه ۱۷۹	۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ -
کد بانو خانم حليله فقيد	
خان مير غياث الدين علي	
.. .. ۸۱۶	
کود (يا) گود (يا) گود ۹۷۳ -	
.. .. ۹۷۴	
کودي (يا) کودي ۹۷۲	کغور حکمت سڌ
کرم الله (يا) کرم الله خان	
.. .. ۵۱۶	
کشن .. ۷۳ - ۴۲۲	
کشن سکنه پور جمرات راتپور	
.. .. ۸۱۵	
کشن سکنه راتپور ۱۵۰ -	
.. .. ۱۵۱ - ۱۵۲	
کشور سکنه ۵۱۰	

کوکيا زميندار ديگنده ۵۸۸	پسر کوکيا ۵۴ - ۵۴۲
کونداجي عم نيوجي بهونسله	
ماني محمد قلي نومسلم	
۵۸۰	
کهنه ۱۴۴	
کهنري (قوم) ۶۷۳	گرجه (قوم) ۷۰۱
کهلوجي (يا) کيل - وچي	گردهر .. ۸۷۹
بهونسله ۵۲۱ - ۵۲۰	گردهر بهادر پسر ديا بهادر
کيضمرد خان برادر زاده گرگين	د برادر زاده چهبيل رام ناگر
خان ۷۰۲	(شف - راجه گردهر بهادر)
کيرت سنگه ۱۵۹ -	۸۷۹ - ۷۴۸
۱۵۸ - ۱۵۷	گرگين خان دالي گرجهستان
کيرت سنگه پسر ميرزا راجه	۷۰۲ - ۷۰۱
جيسنگه کچهوايه ۱۰۷ -	گرد (مقتداي قوم سکهان)
۵۷۷	۱۴۸
کيرت سنگه پسر کوکيا زميندار	کهران (قوم) ۱۴۴
ديوگنده ۵۸۸	کلرخ بيگم ۱۹۹ - ۱۹۵
کيقباد .. ۴۱۸	کلرنک بانو بيگم زوجة
کيسر (يا) کيسري (يا) کيسل	مرزا محسن ۶۵۰
سنگه زميندار ديگنده	کنج علي خان عبدالله بيگ

*** حرف کاف فارسي ***

۱۵۵	لاهور ۱۱۳ - ۱۵۹ - ۱۷۱
گويند داس بهائي (يا) بهاني	۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳
۱۵۱	لطف علي خان (خطاب مرزا
گردال داس ۱۵۱	لطف الله) ۷۵۴
گوچر خان پسر دوم قطب الدين	لطيف ميرک .. ۱۶۸
خان ۵۹	لکديو راجه درنگل ۹۱۳
	لنگاهان (قوم) ۳۰۶
* حرف لام *	
لشکر خان ۱۴۷ - ۱ - ۲	لوهري چک (يا) گوهر چک
۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶	عم زاده يوسف خان کشميري
۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۲۲۸	۹۵۵
۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۴۲ - ۵۸۷	لهراسپ پسر دوم مهابت خان
۵۹۷	خان درزان ۴۰۱ - ۴۰۹
لشکر خان عرف جان نثار خان	
۱۶۸	* حرف ميم *
لشکر خان ابراهيم مشهدي	مادنا برادر ايکنا وکیل السلطنة
۱۶۳	تلنگ ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲
لطف الله بهائي خان ۳۴۷	مادهوجي پسر رگهوجي بهوسله
لطف الله خان صادق ۱۷۷	۸۷۳
لطف الله خان نائب صوبه دار	مادهورار پسر بالاچي زار ۸۷۱ -
	۸۷۲ ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -

۹۲۳	ماهم انکه	۹۵۳ - ۳۳۴
ماندهو سنگه	مبارز الملک سر بلند خان	۵۰۹ ..
ماندهو سنگه کچه واهه پسر راجه	بهادر دلار جنگ میر محمد	
بهکواننداس	رفیع صوبه دار گجرات پسر	۳۲۱
ماندهو سنگه هادا پسر درم	میرزا افضل مخاطب	
راو رتن هادا	به مقتدوی خان	۴۵۳ - ۷۶۷
..	۷۶۸ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴	۴۵۵ - ۴۵۴
مالدیو راتهور	..	۸۷۹ - ۸۰۵
مالوجی دکفی	مبارز خان	۹۳۷ - ۱۴۱ - ۱۷۶
مالوجی (یا) مانوجی برادر	۳۴۳ - ۴۴۴ - ۵۰۸ - ۵۹۶	
کیلوجی (یا) کیلوجی	..	۷۸۵ - ۷۹۵ - ۷۹۶
بهونسله	مبارز خان رهاه	۳۴۲
..	مبارز خان عدلی	۱۴۶
مان سنگه کچه واهه (شف -	مبارز خان عماد الملک خواجه	
راجہ مانسنگه کچه واهه	محمد امانت خان شہامت	
۵۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵	جنگ	۷۲۹ - ۷۳۰
.. ..	۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸	
ماء بانو جدہ مادر بی محمد	۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴	
مراد خان (..	۸۰۶ - ۸۴۶
ماء جوجک بیگم	مبارز خان میر کل	۵۹۵

مبارز خان ناظم حیدر آباد	محمد الدوله بهادر عبد الاحد	
..	خان پسر عبد المجید خان	۴۰ - ۴۵۲ - ۴۵۳
مبارز خان خامه خیل سلطان	..	۸۰۷ - ۸۰۸
محمد ..	محمد الدوله نایب وزارت	۸۶۷
مبارز خان نیازی پسر زاده	مجلس رای	۷۸۲ - ۷۸۳
محمد خان نیازی	مجنون خان قاقشال	۲۰۷ -
متمور خان	۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰
متمور خان بهادر خوشگی -	محمد خان پسر قلیچ خان	
(رحمت خان نام پسر الہ	خواجه عابد	۱۲۳ ..
دان خان	محمد خان (خطاب میر احمد	
..	خان ثانی)	۷۹۰
متمور خان ..	محب علی خان رهاسی -	
مجاهد خان	معروف به میر خلیفہ	
..	۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲	
مجاهد خان پسر نصیر الدوله	۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۰	
ملایک جنگ عبد الرحیم	۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۹۳۱	
خان ..	محترم خانم دختر شاه محمد	۸۳۷
مجاهد خان خواجه محمد	کاشغری	۲۷۲ - ۳۲۹
عارف پسر قلیچ خان	محشم خان	۴۴۸ - ۴۴۹
خواجه عابد	محشم خان بهادر میر محمد	۵۹۸ - ۱۲۳

جان (یا) میر محمد خان	مصنام الدولہ شاہ نواز خان
پسر محترم خان شیخ میر	۸۸۵
.. ..	۷۹۳ محمد ابراہیم سر لشکر
محترم خان شیخ قاسم فتحپوری	۶۳۰ خلیل اللہ خان
برادر اسلام خان	۳۵۵ محمد اسد مخاطب بہ اکرام
.. ..	۳۶۵ خان پسر ملا احمد نایتہ
محترم خان شیخ میر	۷۹۳
محترم خان میر ابراہیم	محمد اسلم خان پسر میر
.. ..	۶۴۷ - ۶۴۶ زاهد مہروی
محتوی خان ملا عبد النبی	محمد اشرف برادر معتمد خان
مخاطب بہ دیندار خان	۴۳۴
۷۲۱ - ۷۲۱ - ۷۶۳ - ۷۶۴	محمد اصغر اسم محمد اعظم
محراب خان	۹۳
مہلدار خان پسر مہلدار خان	۶۶۷
چرکس	۴۱۹ محمد اعظم پسر محمد اسلم
مہلدار خان چرکس	۴۱۹ خان
محمد مصطفی خاتم انبیا	محمد اعظم شاہ ملقب بہ
صلی اللہ علیہ وسلم ۷۳ -	عالی جاہ (شف - شاہزادہ
.. ..	۳۹۰ محمد اعظم شاہ) ۳۱ -
محمد ابراہیم خان عم نواب	۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷ -

محمد امین خان پسر خواجہ	۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
بہاء الدین برادر نواب عابد	۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ - ۶۳۸ -
خان قاضی بلدہ سمرقند	۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
.. ..	۹۵۱ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ -
محمد امین خان چین بہادر	۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۴ - ۶۶۹ -
.. ..	۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
محمد امین خان صوبہ دار	۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
گجرات	۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۲۲ - ۹۳۹ -
محمد امین خان میر بخشی	۹۴۵
.. ..	محمد اکبر پسر محمد اسلم
.. ..	خان ۶۰۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ -
محمد امین خان میر محمد	محمد امین خان ۶۱۵ -
امین	۶۱۸ - ۶۱۶
محمد امین خان ناظم کابل	محمد امین خان بہادر ۱۱۸ -
.. ..	۷۱۳ - ۶۶۸
محمد امین خان وزیر الملک	محمد امین خان بہادر
.. ..	اعتماد الدولہ وزیر فردوس
محمد انور اللہ خان ۱۳۲ -	آرامگاہ (شف اعتماد الدولہ
.. ..	محمد امین خان بہادر)
محمد انور خان ۸۰۹ -	۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷ -
محمد انور خان برہانپوری	

۹۰۵ - ۸۴۰ ..	۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰
محمد اورنگ زیب عالمگیر	۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶
بارشاه (شف - سلطان	۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳
اورنگ زیب بهادر (۲۳ -	۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ -	۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲
۳۴ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۹۴ -	۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰
۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ -	۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -	۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ -	۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -	۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳
۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ - ۵۰۲ -	۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱
۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -	۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶
۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ -	۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴
۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۶ -	۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -	۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵
۵۳۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۶ -	۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵
۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳ -	۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶
۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -	۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ -	۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ -	۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱ ..

محمد باقی .. ۲۴۰ - ۳۰۸	محمد خان انور (یا) محمد
محمد بدیع سلطان پور	خان الور صوبه دار برهانپور
خسرو بن نذر محمد خان ۸۷۷
.. .. ۶۳۶	محمد خان بنگش جماعتدار
محمد بیدار بخت ۶۶۲	مخاطب بقایم جنگ ۷۷۱
محمد بیگ .. ۲۹۸	محمد خان پسر کلان قطب الدین
محمد پرست خان پسر	خان خرویشگی ۱۰۶
عبد المجید خان	محمد خان نیازی ۳۷۲ -
محمد الدوله بهادر ۸۰۸	.. ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۵۱۱
محمد تقی خان پسر وزیر خان	محمد خلیل عنایت خان ۱۷۵
محمد طاهر خراسانی ۹۳۹	محمد دارا شکوه (شف شاهزاده
محمد تقی سیم باز (یا) سیم	دارا شکوه) ۱۷ - ۲۷ -
ساز مخاطب بشاه تالی خان	۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷	۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
محمد حسن .. ۶۴۳	۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ - ۴۸۸ -
محمد حسین ۴۸ - ۱۶۱	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳ -
محمد حسین میرزا ۲ -	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -	۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۶ -
۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۹۹۶	۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
محمد خان ۴۲ - ۲۷۴	۵۳۶ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۶ -
	۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳ -

شاه عالم بادشاه (شف -	۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵
(روشن اختر) ۱۲۷	۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
محمد شجاع ۱۱۴ - ۱۵۵	۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ - ۸۲۷
محمد شجاع مخاطب به	۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ - ۹۹۹
شجاعت خان پسر دومین	محمد رضا پسر قزلباش خان
میر قوام الدین خان	۸۷
امغھانی ۱۱۴ - ۱۱۵	محمد زمان .. ۳۳۴
محمد شریف مذشی داروغه	محمد زمان خان شاملو
آک د دارالانشا برادر	قزچی باشی ۷۰۲
ابو الفتح قابل خان ۳۵	محمد زمان طهرانی فوجدار
محمد صادق ۲۹۲	و نیوادار سلامت ۴۵۲
محمد صادق فتح الله خان	محمد سعید پسر میر قلیچ
بہادر عالمگیر شاہی ۴۰ -	برادر زاده قلیچ خان ۷۲
.. .. ۴۱	محمد سعید خان ۱۷۶ -
محمد صالح قرخان دومین ۱۷۷
پسر میرزا عیسیٰ قرخان	محمد سلطان میرزا پسر ریس
.. ۴۸۸ - ۵۴۰ - ۵۹۱	میرزا بن بایقر بن منصور
محمد صالح خوافی معتمد	بن بایقرا ۱۹۲ - ۱۹۳
خان ۵۱۰ - ۵۱۱	محمد شاه بادشاه - اقب (روشن
محمد طاهر وزیر خان ۵۲۲ -	اختر بن جهان شاه بن

نظام الملک آصف چاہ پسر	۶۲۱
غنی بیگ ۷۶۹ -	محمد عظیم اشان شاه دومین
.. .. ۷۷۰ - ۸۰۶	خلف خلد منزل بہادر
محمد فائق خان کشمیری	.. ۶۷۱ - ۶۷۸ - ۸۰۵
.. .. ۷۴۲	محمد عظیم پسر شاه عالم
محمد فرخ سیر پسر عظیم اشان ۶۵۹ - ۶۵۷
۳۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳	محمد علی خان ۱۵۹
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۱ -	محمد علی خان پسر انور الدین
۱۴۲ - ۱۷۷ - ۱۷۷ - ۱۷۷ -	خان گویا موئی ۸۶۱
۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ -	محمد علی خان خانصا مان
۷۱۳ - ۷۳۳ - ۷۴۶ - ۷۵۲ - ۶۲۵
۷۵۷ - ۸۰۲ - ۸۳۴ - ۸۳۹ -	محمد علی خان محمد علی
۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۶۱ - ۸۷۶ -	بیگ خوش قلیچ خان
محمد قاسم خان بدخشی ۴۸۸
موجی تخلص ۲۰۲	محمد عنایت خان بہادر (یا)
محمد قاسم خان میر آتش	محمد عنایت الله خان
شاهجہانی پسر ہاشم خان ۷۳۸ - ۷۳۹
.. .. ۹۴۱	محمد غیاث خان ۸۴۰
محمد قلی ترکمان ۳۴۲	محمد غیاث خان بہادر غیاث
محمد قلی خان ۲۰۶	بیگ داروغہ نویدخانہ

محمد قلي خان بولاس از	محمد محسن پسر کلان منصور
نژاد برنق ۵۳ - ۱۹۳ -	حاجی بلخي ۹۶۹
.. ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷	محمد محسن مخاطب به
محمد قلي خان بهونسله	سپه دار خان ناظم اله آباد
نورمسلم (که نام اصلی او	(که اول نصیری خان
نیترجی بهونسله بود)	خطاب یافته بود) پسر
.. ۵۷۷ - ۵۸۰	خواجهان بهادر کورکلاش
.. ۹۴۹ - ۹۵۱	..
محمد قلي خان ترقبائی	محمد مراد خان ۲۱۹ -
.. ۲۰۴	.. ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ -
محمد قلي خان شغالی ۲۶۹	.. ۶۹۱
محمد قلي قطب شاه دلی	..
تالک .. ۴۱۴	محمد مراد خان بهادر
محمد کاظم خان جد امجد	اردنگ آبادی ۹۲۲ -
بلا واسطه مصنف ۷۱۵	.. ۹۲۴ - ۹۲۵
محمد کاظم جمعه دار (که سابق	محمد مراد خان پسر مرشد
فرکر شجاعت خان محمد	قلي خان محمد حسین
بیگ بود) ۷۶۷	.. ۶۸۲
محمد کام بخش شاهزاده ۷۳۰	محمد معین مرید خان (یا)
محمد لطیف پسر مکرمت	میر خان خلف همت خان
خان .. ۴۶۹	میر عبسی متخلص

به میرک .. ۹۴۸ ۹۹۸
محمد معزالدين بادشاه	محمدیان (گروه) ۸۵۳
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۸۳۹	محمدی راج پسر مهراجه
محمد معصوم خویش	جسونت سنگه ۹۰۴
صف شکن خان ۵۶۱	محمود پسر .. ۲۲۸
محمد معظم .. ۱۵۹	محمود بساخوانی ۲۸۶ -
محمد مقیم هرری پندر خواجه	... ۲۹۰
نظام الدین بخشی ۲۳۹	محمود خان پسر احمد خان
محمد منصور ۶۳۲	... ۷۷۳
محمد منصور پسر منصور	محمود پور میر ویس غازی
حاجی بلخي ۹۶۸	... ۷۰۳
محمد منعم اسم منعم خان	محمود خواجه مخاطب به مبارز
خانخانان ۶۶۷	خان خلف ارشد مبارز خان
محمد منعم پسر میرزا خان	عماد الملک خواجه محمد
منوچهر .. ۵۸۹	... ۷۴۵
محمد یار .. ۲۲۹	محمود سلطان ۱۹۲
محمد یارخان پسر میرزا	محمود غازی ۷۰۳
بهمن یار اعتقاد خان	معی الدین قلی خان ۱۷۷
.. ۷۰۶ - ۷۰۹	معی الدین قلی خان دزدر
محمد یارخان ناظم دهایی	نواب آصف جاه ۸۷۹

محمدي السنه بن کام بخش	خان	۴۲۸ - ۴۲۹
بن خلد مکان	مخلص خان پسر صف شکن	۸۹۳
مختار خان	خان	۹۲ - ۹۴۰
..	مخلص خان عبدالله بیگ پسر	۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰
مختار خان سید محمد	منصور حاجی بلخی	..
سبزواری	..	۹۶۹ - ۹۷۰
..	مخلص خان فواجدار اکبر نگر	۴۱۲ - ۴۲۰ - ۴۵۰
مختار خان قمر الدین	..	۲۵
مختار خان میر شمس الدین	مخلص خان قاضي نظاما	..
..	کره روي بخش بلخ	۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳
مختار خان ناظم اکبر آباد	..	۵۶۶
..	مخلص خان گل بیگ	۶۷۶
مخدوم الملك ملا عبدالله	مخمور (تخلص مرشد قاي خان	..
انصاري ولد شيخ شمس الدین	بهادر رستم جنگ موسوم	..
سلطانپوري	به مرزا لطف الله	۲۵۶ - ۲۵۷
مخدوم شيخ احمد کهتو	مدار المہامي سعد الله خان	۲۸۱
مخصوص خان	..	۳۲۴
مخلص خان	مدیکر بزدیله	۱۵ - ۴۲۰
..	مراد بخش	۹۷ - ۵۲۲
مخلص خان برادر کلان الہ ردي	..	۵۲۳ - ۶۰۰

مراد پسر رستم میرزا	۴۳۶	حاکم مشہد مقدس ۴۲۳ -
..	۴۳۷	..
مراد کام	۵۸۳	مرتضی ممالک میر مؤمن
مراد کام مغوی	۴۸۵	استدرا بادی خواهرزاده میر
مراری بنڈت	۴۰۲	فخر الدین سماکی ۴۱۴
مراری دت	۹۶۱ - ۹۶۲	مرتضی نظام شاه ۸ -
مرتضی خان	۴۷۹ - ۴۸۰	..
..	۴۵۱	مرتضی نظام شاه ثاني ولد
مرتضی خان سید شاه محمد	..	شاه علي ۳ - ۷
..	۵۹۷	مرحمت خان ۸۳۵
مرتضی خان سید میرک خان	..	مرحمت خان بہادر غضنفر
..	۶۴۴ - ۶۴۵	جنگ میر ابراہیم پسر امیر
مرتضی خان سید نظام پسر	..	خان کابلي ۷۱۳ - ۷۱۵
درد میروان مدر جہان	..	مرحمت خان پسر معزالدره
بہاني	۴۰۳	حامد خان بہادر ملایت
مرتضی خان شیخ فرید	۷۱	جنگ ۷۶۸ - ۷۶۹
مرتضی خان میر حسام الدین	..	مرحمت خان دیزار پسر نامدار
انجو پسر میر جمال الدین	..	خان ۸۲۳
عضد الدولہ	۳۸۲	مردم سون چاریچہ (یا) چار
مرتضی قاي خان درناک	..	بچہ ۳۱۲

مرزا ابراهیم	۲۷۰ - ۲۳۰	قزلباش خان	۸۷
مرزا افلاطون	۲۲۱ ..	مرشد قلی	۱۷ - ۱۸
مرزا حیدر	۴۹ ...	مرشد قلی خان	۶۸۳
مرزا راجه جیسنکھ	۱۰۲	مرشد قلی خان بهادر	
مرزا سلیمان	۲۹۸ ...	رستم جنگ موسوم به مرزا	
مرزا شاهرخ	۲۷۳ ...	لطف الله یزنه علاء الدوله	
مرزا صف شکن خان لشکری		سرفراز خان بهادر حیدر	
..	۳۲۱ ..	جنگ و پسر حاجی	
مرزا عماد	۲۹۷ ...	شکر الله تبریزی	۷۵۴
مرزا عمر شیخ	۱۷۹	مرشد قلی خان ترکمان معروف	
مرزا کامران	۴۸ - ۵۲ - ۹۲	به مروت خان	۴۲۱
...	۲۶۷ - ۲۹۸ - ۲۷۲	مرشد قلی خان خراسانی	
مرزا محمد حکیم	۲۷۳ -	۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۷	
...	۲۷۶ - ۳۲۵ - ۴۵۸	...	۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۲
مرزا محمد علی خان سالار جنگ		مرشد قلی خان خطاب مؤتمن	
سیومین پسر مؤتمن الدوله		السلک صوبه دار بنگاله	
...	۷۷۶ - ۷۷۵	۷۵۲
مرزا مراد کام صفوی	۳۴۲	مرشد قلی خان شاملو لله	
مرزا مغل	۳۳۵ ...	استاجاو (یا) مرشد قلی	
مرزا دیس بیگ خورشید		خان الله استجلو حاکم	

خواف و باخروز	۴۲۴ -	مسعود خان پسر مبارز خان	
۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸		عماد الملک خواجه محمد	
مرشد قلی خاں عم مروت خان	۴۲۱	۷۴۴
...	...	مسیحی کپرانوی سعد الله	
مرشد قلی خان محمد حسین		نام پسر خوانده مقرب	
...	۹۸۲ ...	خان	۳۸۲
مروغه (نور)	۱۵۳ - ۴۶	مصاحب بیگ ولد خواجه	
۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۹۳ - ۶۵۱		کلان بیگ پسر مولانا	
۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰		محمد صدرا	۱۷۹ -
۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۹ - ۷۶۰		...	۱۸۱
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۷۲ - ۷۷۳		مصطفی بیگ ترکمان خان	
۸۰۴ - ۸۰۷ - ۸۴۰ - ۸۴۱		...	۳۸۴
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۹ - ۸۶۹		مصطفی خان پسر قطب الدین	
۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۵۰		خان خورشیدی	۱۰۷
مریم مکانی (مادر عرش آیدانی		مصطفی خان غوافی میر احمد	
محمد اکبر شاه پادشاه)		پسر میرزا عرب (یا) میرزا	
...	۸۱۱ - ۲۴۸	عزت	۵۱۷ - ۵۱۶
مردم و عیسی	۲۵۷	مصطفی خان لاشی	۶۳۷ -
مسعود حسین میرزا	۱۹۲ -	...	۶۳۸
...	۱۹۵ ...	مطلب خان بن مطلب خان	

۷۴۴	بنی مختار
۷۴۴	مطلب خان بنی مختار
۳۷۹ - ۳۷۸	معموری
۳۷۹	مطلب خان میرزا مطلب
۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۵۱	مظفر حسین
۱۹۷ - ۱۹۵	مظفر حسین
۱۹۸	مظفر حسین میرزا
۲۷۵	مظفر حسین میرزا
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹	مظفر حسین میرزا پسر خردسال
۹۳۰	ابراهیم حسین باغی
۲۱۸ - ۲	مظفر خان
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۵	مظفر خان
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۵۸ - ۲۷۸	مظفر خان
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۴۲	مظفر خان
۵۱۱	مظفر خان تربیتی
۲۲۱ - ۲۱۰	مظفر خان دیوان اعلیٰ
۹۲۹	مظفر خان صوبه دار بنگاله
۹۲۸ - ۲۳۷	مظفر خان

۱۲۳	میرزا دولت
۸۴۳ - ۷۶۷	میرزا دولت
۸۴۳	میرزا دولت
۲۳۰	میرزا دولت
۲۳۷ - ۲۲۶	میرزا دولت
۲۴۶	میرزا دولت
۷۴۶	میرزا دولت
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱	میرزا دولت
۸۷۸ - ۸۷۷	میرزا دولت
۴۷۴	میرزا دولت
۲۳۱	میرزا دولت
۲۴۷ - ۲۳۸	میرزا دولت
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۹۳ - ۲۹۵	میرزا دولت
۲۹۳	میرزا دولت
۹۳۱	میرزا دولت
۲۴۶	میرزا دولت
۸۱۱ - ۸۱۰	میرزا دولت
۲۱۰	میرزا دولت
۹۲۸	میرزا دولت
۸۲۶ - ۵۰۶ - ۵۰۵	میرزا دولت
۹۲۸	میرزا دولت

فرنخردی .. ۲۱۶	مقرب خان شیخ حسن معروف
معین الدین خان اکبری ۲۴۶	به حسو پسر شیخ بهنیا (یا)
معین الدین تلی خان ۱۷۷	بهنیا ولد شیخ حسن
معین الملک صوبه دار لاهور ۸۹۰ - ۸۲۴	پانی پتی ۳۷۹ - ۳۸۰
مغل خان .. ۱۵۹	مقرب خان غلام ترک میر شمشیر
مغل خان پسر زین خان کوکه	مقصود .. ۴
قلعدراز کابل - ۴۹۰	مقصود بیگ مخاطب به
.. .. ۴۹۱	قدراوند از خان ۹۷۱
مغل خان عرب شیخ ۴۲۳	مکرمات خان .. ۶۳۲
مغایه (یا) مغویه (یا) مغل (قوم) - ۳۹۳ - ۴۰۰	مکرمات خان ملا مرشد شیرازی
۴۰۹ - ۴۳۱ - ۴۹۷ - ۵۰۱	۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۹
۷۶۵ - ۷۹۲ - ۸۳۷ - ۹۶۶	مکرم خان .. ۵۸۴ - ۳۶۶
مفتخر خان خانزمان هم هوشدار	۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۹۶ - ۶۹۸
خان میر هوشدار ۹۴۳ ۷۰۰ - ۹۵۱
مقرب خان ۳۸۰ - ۳۹۴	مکرم خان حاکم بنگاله ۱۶
مقرب خان پسر امین خان	مکرم خان خانزمان بهادر
بهادر .. ۷۹۶	(خطاب بعیم خان پسر
مقرب خان دکنی ۸۸۰	منعم خان خانکشانان)

.. .. ۷۴۲ - ۶۷۷	ملا عبدالصمد فواسه شیخ چاند
مکرم خان میر اسحق ۶۹۵	منجم .. ۳۷۱
مکند سنگه هادا پسر مادور	ملا عبد الله .. ۲۵۴
سنگه هادا - ۴۵۶	ملا فاروقی .. ۲۶۲
.. .. ۵۱۰ - ۵۰۹ - ۴۹۵	ملا کمال الدین حسین طبیب
ملا احمد .. ۲۶۳ - ۲۶۰ ۲۶۲
ملا احمد آقیری ۲۶۰	ملا محمد .. ۳۷۱ - ۳۲۶ - ۱۶۵
ملا احمد نایقه - ۵۶۲	ملا محمد تهته ۳۵۲ - ۳۹۹
.. .. ۵۶۵ - ۵۶۳	ملا محمد موفی مازندرانی
ملا احمد .. ۳۴۸ - ۳۴۷ ۴۵۰
ملا بدر محمد خان شردانی	ملا محمد لاری وکیل السلطنة
.. .. ۱۸۲ ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۱۶۴
ملا جیون امینتھی رال ۷۹۴	ملا محمد یوسف ۳۹۹
ملا شیخ الامامی ۲۵۵	ملا مخدوم الملک ۲۵۵
ملا علاء الملک تونی (یا) ملا	ملا مرشد .. ۳۴۷ - ۳۴۸
علاء الدین علاء الملک تونی	ملا مصطفی جونپوری ۳۵۱ -
مخاطب بقاقل خان ۵۲۴ ۳۵۲
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹	ملا معین مشهور به واعظ کاشفی
.. .. ۵۳۰	صاحب معارج النبوة ۱۱۷
ملا عبد السلام .. ۵۱۸	ملا میرزا جان .. ۲۶۲

۱۴۴	..	ملک کلان	ولا یحییٰ مخاطب به مخلص
۴۳۳ - ۲۹۸	..	ملک محمود	خان برادر خرد ولا احمد
۴۳۵	نایب ۵۶۵ - ۵۶۶
۹۱۲	..	ملک نائب کافور	ملتفت خان ۴۹۴ - ۴۲۳
۹۱۵ - ۹۱۳ ۶۴۳
۷	..	ملکه چاند سلطان	ملتفت خان مخاطب به اعظم
۸۶۶ - ۷۷۳	..	ملهار (او هولکر)	خان عالمگیری ۹۴۳
۸۳۰	..	ممتاز الزماني	ملتفت خان مهین خلف ارشد
۹۹۸	..	منصور حاجی بلخی	اعظم خان جهانگیر شاهی
۵۲	..	منعم بیگ خان خانان	.. ۵۰۰ - ۵۰۱
۱۴۹	ملتفت خان میر ابراهیم حسین
۲۲۰ - ۶۰	..	منعم خان خانان	.. ۶۱۱
۷۵۷ - ۷۵۶ - ۶۶۷ - ۲۷۴	..	شاهی	ملتفت خان میرزا محمد علی
۱۸۸ - ۴۵ - ۴۳	..	منعم خان	.. ۶۴۳
۶۶۹ - ۲۶۹ - ۲۱۷	ملک حمزه حاکم سیستان ۹۳
۷۰۹	..	منعم خان خان زمان	ملک عنبر حبشی ۷ - ۶
۴۵۴	..	منور خان شیخ میران	۸ - ۱۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۳۶۷
۹۶۰ - ۹۵۹ - ۵۸۷ - ۳۹۸	..	منور خان قطبی پسر منور خان	۳۷۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
۱۴۴	..	شیخ میران	۹۶۰ - ۹۵۹ - ۵۸۷ - ۳۹۸
۶۵۵	ملک کد ۱۴۴

۲۵۲	..	منہاج الدین	۹۲۵
۷۸	..	نور جهان بیگم	۳۸۶	..	والثنا
۷۷۴	..	پسر غلام علی	۴۴۹
۷۷۶ - ۷۷۵	۱۱۸ - ۶۳۳	..	دکن
۷۵۱	..	بنگالہ	۶۳۵ - ۶۲۴
۷۵۵ - ۷۵۴	..	ر اوردیسہ	۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵
۷۵۲	۲۴۲	..	مولانا افضل قایمی
۲۸۷	..	تبریزی	۲۳۳	..	مولانا برهان الدین علی
۲۳۳	۲۳۳	..	مولانا جلال الدین محمد
۲۸۷	۲۸۷

۹۳۴	مولانا خواجه کوهي ۸۹ - ۹۰
مهابت خان حيدر آباد	مهابت خان حيدر آباد	مولانا عبد القادر سرهندي	۲۵۲
مشهور به محمد ابراهيم	مشهور به محمد ابراهيم
قمار باز	قمار باز	مولانا عماد الدين مکهود طبيب	۲۲۳
مهابت خان خانخانان سپه سالار	مهابت خان خانخانان سپه سالار
زمانه بيگ پسر غيور بيگ	زمانه بيگ پسر غيور بيگ	مولانا مير کلان محدث نوابه	۸۹
کابلې .. ۳۸۵ - ۳۸۶	کابلې .. ۳۸۵ - ۳۸۶	مولانا خواجه کوهي	۸۹
۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲	۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲	مؤمن خان نجم ثاني نائب	۸۹
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶	۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶	عذيت الله خان کشميري	۸۹۵ - ۷۹۴
۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰	۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴	۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴	مونس خان	۳۴۵
۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸	۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸	موهن سنگه (يا) مومن سنگه	۸۹۵ - ۷۹۴
۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲	۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲	هادا برادر مکند سنگه هادا	۵۰۹
۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶	۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶
۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰	۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰	مهابت يومی جيونپور	۹۵۱
۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴	۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴	مهابت خان	۱۲ - ۹
۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸	۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸	۱۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۱۶	۱۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۱۶
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲	۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶	۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲	۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲
۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰	۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰	۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷	۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷
۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴	۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴	۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸	۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸

۹۴۹	سپه سالار ۵۹۰ - ۵۹۱
مهازار درمين پسر مهازار	مهازار درمين پسر مهازار	..	۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
جانوجي جسونت بذالکر	جانوجي جسونت بذالکر	مهابت خان ناظم دکن	۵
۸۰۷	(يا) نبالکر	مهابت خان یکی از امراي	۵
مهازار جانوجي جسونت بذالکر	مهازار جانوجي جسونت بذالکر	صاحب قران ثاني شاه جهان	۹۱۵
پسر راز زنبها ۸۰۷ - ۸۰۸	پسر راز زنبها ۸۰۷ - ۸۰۸	پادشاه ..	۹۱۵
مها سنگه ولد جگمت سنگه	مها سنگه ولد جگمت سنگه	مها راجه ابهي سنگه صوبه دار	۹۱۵
۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۴۰	۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۴۰	گجرات پسر کلان مها راجه	۷۵۸
مهندي خان پسر خانه زان خان	مهندي خان پسر خانه زان خان	اجيت سنگه راتهور	۷۵۸
۸۰۹	۷۵۹
مهنتر خان انيس	مهنتر خان انيس	مها راجه اجيت سنگه راتهور	۷۵۹
۲۵۳	مهدويه (طائفه)	صوبه دار گجرات پسر مها راجه	۱۳۵
۲۵۴	..	جسونت سنگه	۱۳۵
مهدی خواجه داماد	مهدی خواجه داماد	۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸	۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸
۲۳۹	فردوس مکاني	مها راجه جسونت سنگه راتهور	۲۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۲۱
۱۴۸	مهدی قاسم خان	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹	..	۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸	۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸
مهدی موعود (عليه السلام)	مهدی موعود (عليه السلام)	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲
۲۹۰	..	۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶	۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶
مهر پور (حرم محترم)	مهر پور (حرم محترم)	۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱	۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱

۴۲۵	پادشاہزادہ محمد معظم
۷۸۰	میر ابراہیم مرحمت خان بہادر
۷۱۳	غضنفر جنگ		مہر علی برلاس پادشاہ حق شناس
۳۵۴	میر ابوالبقا امیر خان
۲۱۷	میر ابوالقاسم نمکین	۷۷	مہر علی خان بدور
۵۰۷	میر ابوالفتح
۷۷	میر ابوالقاسم نمکین		مہر علی کولابی (یا) مہر علی خان سادرز کولابی
۲۸۰	میر ابو تراب کجراتی	۹۳۰	..
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵			مہر نسا (یا) مہر النسا بیگم
۶۶۵ - ۶۶۲	میر احمد خان	۶۷	زوجہ شیر افکن خان
	میر احمد خان بہادر مخاطب		مہمان بیگم (یا) مہین بیگم
	بہ امیر الممالک عالیجاہ		مبیدۃ مؤتمن الملک
	بہر کلان نظام الملک		شجاع الدولہ بہادر اسدخان
	نظام الدولہ آصف جاہ میر		عرف مرزا دکنی موسوم
	نظام علی اسد جنگ ۸۷۴		بہ شجاع الدین محمد خان
	میر احمد خان ثانی فوجدار		وحایلہ مرشد قلی خان
	چکاء امنیاد بہر میر احمد		بہادر رستم جنگ موسوم
	خان شہید ۷۶۱ - ۷۶۰		بہ مرزا لطف اللہ المتخاص
	۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۶۲		بہ مخمور
	میر احمد خان شہید صوبہ دار		مہیس داس رائہرز بہر دلپت

۷۶۰	پروانپور
۳۸۲	میر احمد دامن قلم شاہ
۹۲۲	میر اولاد محمد ذکا	۵۳۴	..
۹۲۷	میر احمد عرب
۳۵۱	میر بدر عالم منوری		میر احمد مخاطب بہ نواب
	میر بدیع الزمان ہمشیرہ زادہ		نظام الدولہ ناصر جنگ
	و متبنای مصطفیٰ خان		دومین بہر نواب آصف جاہ
۵۱۸	۸۸۳
۳۲۸	میر بزرگ		میر احمد مصطفیٰ خان ثانی
	میر جعفر ہمشیرہ زادہ سید		بہر مصطفیٰ خان خوافی
	علی مخاطب بہ خلیفہ	۵۱۸	..
۱۱۱	سلطان	۳۶۳	میر اسد اللہ شہید
	میر جلال الدین حسین ملائی		میر اسد اللہ عرف میر میوان
	تخاص برادر میر محمد		(شف - میر میوان)
۴۱۳	۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴
۲۵۱	میر جلال الدین مسعود		میر اکبر علی خان عرف میر
۳۵۸	میر جمال الدین		فرلان خان بہر دوم
۳۵۸	میر جمال الدین انجو		نظام الملک نظام الدولہ
۳۵۹	آصف جاہ میر نظام علی
۹۰	میر جمال الدین محدث	۸۷۴	اسد جنگ

میر جملہ	۴۳۳ - ۶۱۵	میر خلیفہ	۲۳۹ ..
.. ..	۷۴۶ - ۸۰۳	میر خلیل اللہ	۳۳۹ -
میر جملہ خانخانان معظم خان	۳۴۰ - ۳۴۱
بہادر مظفر جنگ (خطاب	میر خلیل اللہ یزدی جد ماجد
میر جملہ خانخانان	فوازش خان میروزا
عبد اللہ (۷۱۱ - ۷۱۲	عبد الکافی	۳۳۵ - ۸۲۸ -
میر حاج	۱۲۱	۸۲۹ ..
میر حسام الدین	۳۲۳	میر خنجر	۳۵۹ ..
میر حسام الدین انجو	۴۷۹	میر ذوالنون بیگ ارغون	۳۰۴ -
میر حسام الدین مرقضی خان	میر رحمت اللہ	۳۶۴ -
.. ..	۳۶۰	میر رفیع الدین محمد پسر
میر حسن خلف امانت خان	میر شجاع الدین محمد
میر حسین	۶۹۲	۱۱۰ ..
میر حسن علی پسر کلان محمد	میر زاہد ہروی	۶۶۶
کاظم خان و والد مصنف	میر زاید اللہ پسر میر ابوالقاسم
.. ..	۷۲۱	نمکین	۷۸ ..
میر حسن علی خان امیر الامرا	میر زین الدین علی مخاطب بہ
صاحب صوبہ دکن	۳۷	سیادت خان برادر اسلام خان
میر حسین علی خان امیر الامرا	۴۵۲ ..
.. ..	۳۸	میر سلطان حسین افتخا خان

.. ..	۶۱۱	۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶ -
میر سید ابراہیم ساکن یون	۹۰۷ - ۹۱۰ - ۹۱۴ - ۹۱۹ -
.. ..	۱۱۶	۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۷۴
میر سید احمد کاشی	۲۸۸	میر سید محمود پسر میر احمد
میر سید بخاری رضوی	۴۴۷	خان ..
میر سید جلال صدر پسر میر	میر شاہ ابو المعالی
سید بخاری رضوی	۴۴۷	۱۸۶
میر سید جلال مخدوم جہانپان	میر شاہ ابوقرباب
رضائی تخلص	۴۴۷ -	۳۵۸ ..
.. ..	۴۴۸ - ۴۵۱	میر شاہ محمود
میر سید شریف ولد میر سید	میر شجاع الدین محمد خلف
ابراہیم ساکن یون	۱۱۶	ارشاد سید علی مخاطب
میر سید محمد	۴۴۸	بہ خلیفہ سلطان و نسیہ
میر سید محمد چشتی قذوچی	اسد اللہ
.. ..	۶۰۴	۱۱۰ - ۱۰۹
میر سید محمد خان ملاہیت	میر شرف الدین
جنگ مخاطب بہ	۲۸۸	۲۸۵ - ۴۱۱
امیر الممالک پسر سومین	میر شریف آملی
نواب آصف جاہ	۸۸۳ -	۲۸۵ -
۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۹ - ۹۰۰ -	میر شمس
.. ..	۳۵۸	میر شمس الدین اسد اللہ
..	شوستری

میر شمس الدین مختار خان	۶۲۱
میر شهاب الدین مخاطب به	۱۲ - ۱۱ .. خان
امیر الامراء غازی الدین خان	۳۴۲ - ۳۴۱ ..
بہادر فیروز جنگ پسر میر	میر عبد الحی میر عدل ۳۴۹
محمد امیر الامراء فیروز جنگ	میر عبد الوحید شریف خان پسر
بن نواب آصف جاہ و دخترزادہ	میر سید محمد چشتی
وزیر الممالک اعتماد الدولہ	۹۰۹
قمر الدین خان بہادر ۸۸۵	میر عبد الرزاق معموری ۴۳۸
۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹	میر عبد الکریم ملافت خان
۸۹۰	۹۶۸
میر شهاب الدین مخاطب به	میر عبد اللطیف پسر میر
فرزند ارجمند غازی الدین	یحیی حسنی سیفی
خان بہادر فیروز جنگ پدر	۸۱۴ - ۸۱۳ ..
نواب نظام الملک آصف	میر عبد اللطیف پسر نقیب
جاہ میر قمر الدین ۸۷۵	خان میر غیاث الدین علی
میر مندر جہان مفتی ۳۴۹	۸۱۹
میر مصام الدولہ ۳۸۴	میر عبد اللطیف قزوینی ۵۳
میر ضیاء الدین حسین اسلام	میر عبد اللہ ۳۲۱ ..
خان ۴۹۴	میر عبد اللہ پسر میر ابوالفضل
	۵۰۶

میر عبد الحی خان پسر نواب	میر غلام علی آزاد بلگرامی (۱۵)
مصام الدولہ ۹۰۵	میر غلام آزاد ۱۰۸ - ۸۵۶
میر عبد الہادی ۳۴۱	میر فخر الدین سماکی ۴۱۴
میر عزیز اللہ داماد شیخ میر	فضل اللہ بخاری ۳۶۱
۹۹۶	میر قایماہی تفرشی ۹۴۳
میر عزیز اللہ دیوان ۲۲۰	میر قوام الدین برادر خلیفہ
میر علاء الدولہ کامی تخلص	سلطان ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲
مولف تذکرہ نفایس المآثر	۱۱۴
پسر دوم میر یحیی حسنی	میر قوام الدین خان امفہانی
سیفی معروف بہ یحیی	برادر خلیفہ سلطان - وزیر
معصوم ۸۱۳	اعظم ایران ۱۰۹ ..
میر علی اکبر موسوی ۲۳۰ -	میر قوام الدین مشہور بہ میر
۲۳۱	بزرگ ۱۰۹ ..
میر عماد الدین مخاطب بہ	میر کمال الدین ۲۸۱
رحمت خان ۱۱۱	میر گجراتی پسر درم مبارز الملک
میر عنایت الدین پسر اللہ کہ	سر بلند خان بہادر دلار
ادرا ہبہ اللہ نیز گویند	جنگ میر محمد رفیع ۸۰۶
مشہور بسید شاہ میر ۲۸۰	میر گدائی ۲۸۵ ..
میر عیسیٰ خان ۳۶۳	میر کیسو ۲۴۹ ..
میر غبار ۲۹۱	میر کیسوی بکارل بیگی ۲۴۳

مقی الدین پسر امیر	پادشاه نواز خان (۷۰۱ - ۷۰۳)
غیاث الدین .. ۲۳۸ ۷۰۳ - ۷۰۲
میر نظام الدین علی خلیفه	میر هاشم .. ۱۸۸
رکن السلطنة بابر پادشاه	میر هاشم خان نیش-ادیوی
.. .. ۲۳۸	سوانج نویسی دیار شوقی
میر نظام علی مخاطب به ۷۰۳ - ۷۰۲
نواب آصف جاہ ثانی	میر یحیی .. ۳۹۳
چراغ-ارمین پسر نواب	میر یحیی حسنی سیفی
آصف جاہ - ۸۸۳	مخاطب به یحیی معصوم
۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶	مولف لب التواضع جد
۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲	نقیب خان میر غیاث الدین
۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶	علی ۸۱۲ - ۸۱۳
.. .. ۹۲۷	میر یحیی کاشی ۴۶۶
میر نعمت الله - ۳۳۹	میران ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰
۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۷ - ۳۴۴	میران صدر چراغ-ان بهانی
میر نور الله .. ۳۳۷	.. ۳۴۸ - ۴۰۳ - ۴۷۹
میر نور الله سید نور خان مشهور	میرک شیخ هروری برادر زاده
به باگهمار ۳۶۳ - ۳۶۴	قاضی اسلام ۵۱۸
میر دیس غلزی (مخاطب به	میرم قلیچ .. ۷۲
پادشاه نواز خان - (شف	میرزا ابراهیم ۲۶۷ - ۲۶۸

.. .. ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۵ ۵۸۶ - ۸
میرزا ابوالمعالی میرزا خان	میرزا ایرج پسر عزیز حبشی
پسر میرزا دالی جاگیردار ۹۵۸
د فرجدار سیوستان ۴۶۰ -	میرزا بابر خویش عزیزالدین
.. .. ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰	برادر عالمگیر ثانی ۸۹۱
میرزا ابوسعید .. ۳۰۴	میرزا بایسنقر ۲۶۴
میرزا ابوسعید نبیره اعتمادالدوله	میرزا بدیع الزمان برادر کلان
برادر زاده نور جهان بیگم	نجابت خان میرزا شجاع
.. .. ۵۱۳ ۸۲۱
میرزا احمد داماد باقر خان	میرزا بدیع الزمان پسر خواجه
.. .. ۴۸۴	حسن .. ۴۵۹
میرزا اشرف الدین حسین	میرزا بدیع الزمان مشهور به
.. .. ۲۰۴	میرزای فتحپوری ۳۳۴
میرزا قورسایب پسر مهابت	میرزا بهرام پسر خرد یوسف
خان .. ۴۰۹	محمد خان تاشکندی
میرزا افضل مقتدوی خان ۹۶۶
دیوان گولیار ۸۰۱	میرزا بهرام مخاطب بقزلباش
میرزا امتیاز .. ۱۹۹	خان تهمانه دار دیولگانور
میرزا ایرج شاهنواز خان پسر	پسر قزلباش خان ۸۷
خانخانان عبدالرحیم خان	میرزا بهروز پسر محمد صالح

تیرخان .. ۵۹۲	میرزا قلیچ محمد خان
میرزا بهروز پسر مهابت خان	اکبری ۷۴ - ۳۵۱ -
.. ۴۰۹	.. ۳۵۲ - ۳۵۳
میرزا بهمن یار اعتقاد خان ۷۰۹	میرزا حسام الدین پسر میر
میرزا پاینده محمد ۳۰۸	ابوالقاسم نمکین ۷۷
میرزا تقی .. ۴۱۳	میرزا حسن .. ۲۴۰
میرزا تولک .. ۱۸۸	میرزا حسن صفوی پسر سیوم
میرزا جانی بیگ ۳۰۰	میرزا رستم قندهاری
میرزا جانی بیگ ارغون حاکم	.. ۴۷۷ - ۸۲۹
قته ۳۰۲ - ۳۰۸	میرزا حکیم .. ۲۱۷
.. ۳۰۹	میرزا حیدر .. ۳۰۲
میرزا جانی بیگ حاکم سنده	میرزا حیدر درمین پسر میرزا
.. ۳۷۳ - ۳۷۴	مظفر حسین قندهاری
میرزا جعفر آصف خان ۱۴۹	.. ۵۵۵
میرزا جمشید بیگ یزدی	میرزا حیدر گورگان ۴۸
قزلباش داماد میر معصوم	میرزا خان ۷۰ - ۹۲۹ - ۹۳۰
بودسگالی .. ۱۱۷	میرزا خان صوبه دار ایلاچپور
میرزا جوان بخت پسر شاه عالم	.. ۹۴۲
بادشاه .. ۸۹۹	میرزا خان منوچهر ۵۸۶ -
میرزا چین قلیچ خلف ارشد	.. ۵۸۷ - ۵۸۸

میرزا خان ناظم یوزار ۵۲۲	۳۲۰ - ۳۷۳ - ۳۷۸ - ۴۳۴ -
میرزا داد .. ۲۳۸	.. ۴۳۵ - ۴۴۰
میرزا داراب پسر آقا افضل ۲۱	میرزا رستم قندهاری ۳۴۲ -
میرزا داراب قلعه دار قندهار	۴۷۷ - ۴۸۹ - ۵۵۹ - ۵۸۳ -
پسر قلعه دار خان میرزا	.. ۹۴۰
علی عرب .. ۱۱۷	میرزا رستم مخاطب به غضنفر
میرزا دلیر همت پسر مهابت	خان فوجدار سنگمذیر پسر
خان .. ۴۰۹	قزلباش خان ۸۷
میرزا راجه بهادر سنگه پسر	میرزا رضا علی پسر میرزا داراب
راجه مانسنگه ۳۶۰	.. ۱۱۹
میرزا راجه جی سنگه (یا)	میرزا رضی پسر میرزا تقی ر
میرزا راجه پسر راجه	برادر زاده میر جلال الدین
مها سنگه ۲۵ - ۱۰۵ -	حسین .. ۴۱۳
۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۵۹۲ -	میرزا رفیع صدر ۴۱۳ - ۴۱۴
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -	میرزا روح الله .. ۱۳
۵۷۱ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۶۰۲ -	میرزا روح الله پسر کلان یوسف
میرزا رستم پسر مکرم خان ۵۸۶	محمد تاشکندی ۹۹۹
میرزا رستم صفوی فدائی	میرزا سکندر بیگ ولد سلطان
تخاص برادر خرد میرزا	بایسنقر خورش قزلباش
مظفر حسین قندهاری	خان .. ۸۷

میرزا سلطان برادر میرزا نوزر	۳۰۸
میرزا شاه حسین ارغون والی	۵۵۶
میرزا سلطان صفوی	۵۸۱	..	تپته
میرزا شاه محمد	۳۳۴
میرزا شاه نواز خان صفوی	۶۹۲
میرزا سلطان صفوی فوریگی	۳۸۰
میرزا سلطان علی مکتول	۶۹۲	..	۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۹۲
میرزا سلیمان حاکم بدخشان	۲۳۵
میرزا شرف الدین حسین	۲۷۰	..	۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
احواری پسر خواجه معین	۲۷۱	..	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲
ولد خواجه خاند محمد	۴۵۹	..	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹
میرزا سیف الله پسر قلیچ خان	۱۸۹	..	۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹
میرزا شاهرخ پسر میرزا ابراهیم	۲۳۷	..	۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷
بن میرزا سلیمان والی	۵۱۶
بدخشان	۲۷۹	..	۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷
میرزا صایب	۸۴۸
میرزا صدرالدین محمد خان پسر	۳۲۱	..	۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱
میرزا سلطان صفوی	۹۵۹	..	۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳
میرزا صف شهن	۳۰۷

بکامیاب خان پسر میرزا	۴۷۷
حسن صفوی	۴۷۸
میرزا صفوی خان علی نقی	۶۵۳
میرزا طهماسب پسر مهتاب	۵۹۴
خان میرزا لهراسب	۳۷۱
میرزا عبدالخالق برادر زاده	۲۲۱
خواجه شمس الدین محمد	۹۲۹
خوافی	۳۸۲
میرزا عبدالرحیم	۳۰۴
میرزا عبدالرحیم پسر محمد	۹۹۷
نقی خان	۵۱۶
میرزا عبدالرحیم خان خانان	۳۰۷
میرزا عیسی	۳۰۸
میرزا عیسی ترخان	۴۸۹	..	۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
میرزا عیسی بن عبد العلی	۴۸۹	..	۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
میرزا عیسی ترخان پسر جان	۴۸۹	..	۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
میرزا عیسی ترخان پسر جان	۴۸۹	..	۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷

میرزا غازي بيگ ترخان صوبه	میرزا عزيز كوكه (۱۹۵ -
تقيّه پسر میرزا جاني بيگ	۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۸ -
ترخان ۳۴۵ - ۳۴۷ -	۲۹۲ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۲۹ -
.. ۳۷۸ - ۴۳۸ - ۴۸۶ ۹۳۱
میرزا فتح الله خلف میرزا	میرزا گرشاسب داماد اله وردی
عبد الله .. ۹۹۷	خان پسر مهابت خان
میرزا فخر .. ۹۳۳ ۴۰۹
میرزا فرخ فال پسر كوچك	میرزا لاهوري ۳۵۱ - ۳۵۲ -
يمین الدوله آصف جاه ۳۵۳
.. .. ۷۰۷	میرزا لشكري .. ۳۱۷
میرزا فریدون خان برلاس پسر	میرزا لشكري پسر مخلص خان
میرزا محمد قلي خان ۴۳۰
برلاس .. ۳۵۴	میرزا لطف الله ۱۶۸
میرزا فولاد پسر خدا داد برلاس	میرزا لهراسب پسر خانخاان
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ ۹۶۱ - ۹۶۲
میرزا كامران ۱ - ۲ - ۱۸۰ -	میرزا محسن برادر ابو المنصور
.. ۱۸۱ - ۲۰۲ - ۲۱۱	خان مقدر جنگ ۷۱۵
میرزا كشميري پسر مير ابوالقاسم	میرزا محسن پسر هيد میرزا
نمکين .. ۷۷ ۹۵۰
میرزا كوكه ناظم گجرات (شف	میرزا محمد ۲۰۸ - ۲۸۳ -

میرزا محمد برادر محمد مران	میرزا محمد هاشم انبیرة خلیفه
خان .. ۹۸۳	سلطان .. ۹۷۷
میرزا محمد پسر افضل خان	میرزا محمود .. ۴۹
.. .. ۹۲	میرزا محمود برادر کلان وزیر خان
میرزا محمد باقر خان ۹۲۵	محمد طاهر خراساني ۹۳۹
میرزا محمد حکیم کونلتاش	میرزا مراد التقات خان پسر
برادر علاء عوش آشتیاني	میرزا رستم قندهاري
۵۶ - ۷۴ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۵۸۳ - ۵۵۶
۱۹۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۴۶ -	میرزا مراد کام پسر عم میرزا
۲۵۶ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵ -	سلطان صفوي ۵۸۱
۲۸۹ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۳۰ -	میرزا مسعود .. ۲۶۴
۳۳۴ - ۳۵۹ - ۳۸۶ - ۸۱۲	میرزا مظفر حسین عسکري پسر
.. .. ۸۱۴	سلطان حسین ولد بهرام
میرزا محمد خان نجم الدوله	میرزا بن شاه اسمعیل
بخشی چهارم پسر کلان	صفوي .. ۲۹۶
موتمن الدوله ۷۷۵ -	میرزا مظفر حسین قندهاري
.. .. ۷۷۶ ۴۳۴ - ۴۴۰ - ۵۵۵
میرزا محمد زمان ۳۳۴	میرزا معز .. ۶۳۴
میرزا محمد صالح پسر وزیر	میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون
خان هروي ۹۳۲ ۲۴۰

میرزا مکرم خان مغوی مراد کام	۵۸۳
میرزا منوچهر	۳۹۱ - ۱۹۵
میرزا می-رک رضوی یکی از	سادات رضوی مشهور-دی
میرزا نجف خان بهادر	۸۶۷ - ۲۱۸
میرزا نجف علی قواجدار	۸۶۸
بالاپور برادر پسر کلان قزلباش	خان
میرزا نور	۳۰۲
میرزا نور مغوی خلف میرزا	حیدر دومین پسر میرزا
مظفر حسین قندهاری	۵۵۷ - ۵۵۵
میرزا نور قندهاری	۵۸۱
میرزا دای پسر خواجه حسن	نقشبندی
میرزا دای	۴۵۹ - ۴۶۰
میرزا هاشم پسر قزلباش خان	۸۷
میرزا هدایت الله (که اول خطاب	فدائی خان یافته بود بعده
میرزا همدان	۲۶۶
میرزا یار علی	۷۳۰
میرزا یار علی بیگ	۶۰۸ - ۹۶۲ - ۶۶۰
میرزا یوسف خان رضوی	۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۴۲
میرزاده علی خان پسر محترم	۸۱۷
بیگ یکی از امرای عهد	عرش آشینانی
میکرال	۱۴۴
میدان (یا) میراتیان	۱۵۶

اعیانیه مقرب خان	۷۹۸
نجابت خان	۵۲۶ - ۵۸۷
نادر شاه	۱۷۷ - ۱۷۸
نجم الدین علی خان صوبه دار	۷۹۹
شاه جهان آباد	۷۹۹
نجیب الدوله شیخ علی خان	بهادر صوبه دار نانندیر پسر
شیخ علی خان کلان بن	شیخ محمد جنیدی از اولاد
سید الطائفه شیخ جنید	بغدادی
نجیب الدوله نجیب خان	بهادر ثابت جنگ
نادر شاه	۱۷۷ - ۱۷۸
ناصر شاه	۷۹۷ - ۷۹۹
ناصر شاه	۷۷۲ - ۷۷۳ - ۸۰۵ - ۸۰۷
ناصر شاه	۸۳۴ - ۸۳۶ - ۸۳۵ - ۸۸۰
ناصر شاه	۸۸۳
ناصر شاه	۱۸۲
ناصر شاه	۱۴۲
ناصر شاه	۸۳۶ - ۸۰۷
ناصر شاه	۳۰۷
ناصر شاه	۸۳۳
ناصر شاه	۲۴۰
ناصر شاه	۱۴۴
ناصر شاه	۱۵۶

۸۶۶	۸۶۲ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰
نجیب النساء بیگم یا فخر النساء	نصرت جنگ ۶۵۱
بیگم خواهر میرزا محمد	نصرت خان خاندوران ۳۸۳
حکیم .. ۴۵۷	نصیب یادر خان ۸۹۰ -
نجیبیه بیگم خانم خلد مکان ۶۸۲ ۸۹۱
نذر محمد خان دالعی بلخ	نصیرالدوله ملاپت جنگ
و بدخشان ۸۲ - ۸۲	موبه دار برهانپور ۴۴۵ -
۹۹ - ۱۹۹ - ۴۴۵ - ۴۴۶	به عبدالرحیم خان برادر
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲	مایندری خان فادرز جنگ
.. .. ۹۶۸ - ۹۵۸ ۸۳۵
نذر (یا) نظر بهادر خوشگمی	نصیرالدوله عبدالرحیم خان
.. .. ۸۱۹ - ۸۱۸	بهادر .. ۱۲۳
نورین (نام بست) ۵۴۶	نصیر خان فادرزی رانی پوهانپور
نورین راد برادر مادهوراد پسر ۹۱۷ - ۹۱۸
والاجی راد ۸۷۲ - ۸۷۳	نصیری خان خاندوران ۵۱۲ -
نصارا (یا) نصاری انگریز ۸۱۹
۸۰ - ۸۵۲ - ۸۵۵ - ۸۹۷	نصیری خان مخاطب بذادر
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱	خان موبه دار کابل پسر
نصاری بهلچری ۸۹۵	ناصر خان محمد امان
نصاری فراسیس ۸۵۲ - ۸۳۴

نظام الدوله اسف جاه مبر نظام	خان وزیر انظم صاحب قران
عالی مخاطب به اسدجنگ	ثانی شاهجهان بادشاه و جد
پسر نواب نظام الملک	پدری او عابد خان و پدرش
آسف جاه ۵۱۸ -	عالم شیخ یکی از اعظم اکابر
.. ۶۶۷ - ۸۶۸ - ۸۷۵	سمرقند و از احفاد شیخ
نظام الدین ۱۰۹ - ۱۱۴	شهاب الدین سهروردی
نظام الدین احمد هردی ۳۲۶	(حمة الله علیه می باشد)
نظام الدین پسر قطب الدین	۱۴۱ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۶۴۵ -
خان خوشگمی ۱۰۷	۹۴۹ - ۹۵۵ - ۹۶۷ - ۹۷۷ -
نظام الدین عرف میرزا بیگ	۷۱۴ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
.. ۱۱۳ - ۱۱۴	۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -
نظام الملک ۳۹۰ - ۴	۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۹ -
.. ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵	۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۴ -
نظام الملک دکنی ۱۵۳ -	۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۶۴ -
.. ۲۲۲ - ۵۶۹ - ۸۱۷	نظام شاهیه (گروه) ۳ -
نظام الملک فتح جنگ بهادر	۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۰۹ - ۴۲۱ -
نظم دکن ۱۴۲ - ۸۳۹ -	۴۴۳ - ۴۶۲ - ۴۸۰ - ۴۹۰ -
.. .. ۸۴۲ - ۸۴۱	۵۰۰ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۷۵ -
نظام الملک نواب آصفجه بهادر	۹۰۴ - ۹۱۵ - ۹۵۹ - ۹۶۰ -
که جد مادرش او سعدالله	نظام شاه ۴ - ۵ - ۲۹۱ -

۹۶۰ - ۹۵۹ - ۳۹۸ ..	و دختر یونس خان
نظر بهادر ۱۲۶ - ۱۰۷ - ۱۰۴	نواب آصف جاه (که جد مادری
نظر بهادر خورشیدی ۷۷۷	از نواب سعد الله خان وزیر
نعمت الله .. ۳۳۸	اعظم شاهجهان بادشاه -
نعمت خان عالی معروف به	وجد پدری از عابد خان
نعمت خان حاجی (یا)	از احفاد شیخ شهاب الدین
نعمت خان میرزا محمد	سهروردی میباشد) - شف -
حاجی ۱۴۰ - ۶۲۷ -	نظام الملک نواب آصف
۴۶۰ - ۴۵۱	جاه) ۴۰ - ۱۱۸ -
نعیم خان پسر منعم خان	۱۱۹ - ۱۴۳ - ۳۶۵ - ۶۱۰ -
خانخانان .. ۶۷۷	۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۹۸ - ۷۲۲ -
نقیب خان میر غیاث الدین	۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۴ -
علی خلف رشید میر	۷۳۵ - ۸۷۵
عبدالمطیف بن میر یحیی	نواب آصف جاه ثانی میر -
حسنی سیفی مخاطب	نظام علی چهارمین پسر
به یحیی معصوم ۸۱۴ -	نواب آصف جاه ۹۰۴ -
۸۱۵ - ۸۱۶	۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ -
نک کتی رانی لقب زوجة	نواب آصف جاه چین قلیج
راجة سري نگر ۸۲۲	خان خاندوران امیرالامرا
نگار خانم مادر فردوس مکانی	نظام الملک بهادر فتح جنگ

میر قمر الدین المتخلص به	عرف نواب چندا صاحب
آصف وزیر فردوس آرامگاه	۸۹۷ - ۸۹۶ ..
محمد شاه پادشاه و ناظم	نواب سعد الله خان وزیر
دکن پسر نواب میر	شاهجهان پادشاه ۸۷۵
شهاب الدین مخاطب به	نواب ملاحت جنگ میر سید
فرزند ارجمند غازی الدین	محمد خان پسر نواب
خان بهادر فیروز جنگ	نظام الملک آصف جاه
۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ -	۸۵۹ - ۸۶۴ - ۸۶۸ - ۹۶۹ -
۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۳ - ۸۸۴ -	۸۷۰
۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۹۴ - ۸۹۶ -	نواب مصام الدوله ۹۰۱ -
۸۹۷ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۱ -	۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۲ ..
۹۰۹ - ۹۲۰ - ۹۲۴ ..	نواب عابد خان مخاطب به
نواب آصف جاه فتح جنگ	قلیج خان صدر پسر عالم
(شف - نظام الملک فتح	شیخ ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۴۲
جنگ) ۷۳۵ - ۷۳۶ -	نواب علیه زینت النساء بیگم
۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -	خواهر ایمانی اعظم شاه
۷۴۱ - ۷۴۴ - ۷۴۵ ..	۷۹۳ - ۷۹۴ ..
نواب بیگم صاحب ۲۸	نواب مبارز خان ناظم حیدرآباد
نواب پرهیز بانو بیگم ۳۰۱	۸۷۸ - ۸۴۳ ..
نواب حسین دوست خان	نواب میر شهاب الدین غازی

۸۸ - ۱۳۳ - ۱۳۶ - ۱۳۷	الدین خان خلف نواب
۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۲ - ۴۰۵	عابد خان و پسر نواب
۴۴۴ - ۴۶۵ - ۴۵۳ - ۴۵۵	نظام الملک آصف جاہ
۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۷۰ ۸۳۸
۵۷۲ - ۶۱۵ - ۶۴۶ - ۶۵۵	نواب نظام الدولہ بہادر ناصر
۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ - ۷۴۲	جنگ شہید میر احمد نام
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۶۷ - ۷۶۹	خلف نواب نظام الملک
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷	آصف جاہ ۷۲۲ - ۷۸۶
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶	۸۴۳ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۸
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶	۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۵	۸۵۹ - ۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۹
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۶ - ۸۶۴	۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۹
۸۹۳ - ۸۹۷ - ۹۰۲ - ۹۶۷	۸۸۰ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۴
نواب نظام الملک آصف جاہ	۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹
میر قمر الدین خان	۹۷۴
نواب میر شہاب الدین	نواب نظام الملک آصف جاہ
مخاطب بہ غازی الدین	ملقب بہ خان دراز بہادر
خان ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰	مرتبہ دار اودھ و فوجدار
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸	لکھنؤ (شف - آصف جاہ
۸۶۸ ۸۶۹	نظام الملک (۷۱ - ۸۵ - ۸۶)

۲۷ - ۲۹	نوازش خان
۳۸۷ - ۳۹۵ - ۳۹۷ - ۵۱۳	نوازش خان میرزا عبد الکافی
نور خان مخاطب بہ شمس خان	فوجدار ماندو برادر علانی
فوجدار درآبہ پتہ جالندھر	اصالت خان و خلیل اللہ
پسر پیر خان ۱۲۷ - ۱۲۸	خان میر بخشی ۴۷۸ -
نور قلیچ (یا) نور قلیچ (یا)	.. ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰
نور قلیچ پسر التون قلیچ	نواہت (یا) نواہت آرکات
خان از قرابتیان قلیچ اکبری	(قوم) ۵۶۲ - ۸۴۹ -
.. ۸۱۱ - ۸۱۲	.. ۸۵۱ - ۸۸۰ - ۸۹۶
نور محمد خان ۱۱۸	نواہت خان .. ۱۸۹
نورنگ خان پسر اول قطب الدین	نور الدین (از قوم ارشار) ۷۵۳
خان .. ۵۹ - ۱۹۶	نور الدین علی خان برادر
۷۷۲ - ۷۷۳	سومین قطب الملک سید
۲۴۷ ..	عبد اللہ خان ۱۳۱ - ۱۷۶
نیابت خان عرب پسر میر	نور الدین قای کوتوال
نیابت خان نیشاپوری	مستقر الخلافہ ۸۱۷ - ۸۱۸
.. ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱	نور الدین محمد جہانگیر
نیتوجی بھونسلہ (نام محمد	پادشاہ .. ۷۹
قای خان نومسلم) ۵۷۷ -	نور النساء بیگم .. ۱۹۹
۵۷۸ - ۵۷۹	نور جاہ بیگم ۱۵ - ۷۹ -
..	نیک نام عم بہادر خان درہلہ

۴۵۴	۲۸۰
نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر	وزیر خان حکیم علیم الدین
بن خلد مکن ۱۳۶ -	۹۳۵ - ۹۳۴ - ۹۳۳ ..
۷۴۷	وزیر خان شامجهانی ۷۱۶
	وزیر خان فرج‌دل سرحد ۱۲۷
	وزیر خان محمد طاهر خراسانی
والا جیه پسر شاهزاده محمد	۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۴۰
اعظم شاه ۶۷۱ - ۶۴۰	وزیر خان مقیم ۹۳۲
والا شاهیان (کرده) ۳۵ -	وزیر خان میر حاجی ۳۸
۹۳۳	وزیر خان مروی برادر آصف خان
رجیه الدین .. ۲۹۲	عبدالمجید ۹۲۹ - ۹۳۰ -
وزیر الملک جان بیگ ۹۳۲ ۹۳۱ - ۹۳۲
وزیر الممالک اعتماد الدرکه	دلی بیگ .. ۱۸۹
قمر الدین - بن خان بهادر	دلی نعمت بیگم زوجة میرزا
۷۵۸ - ۷۶۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷	سلیمان .. ۴۵۸
وزیر الممالک مقدر جنگ ۸۸۶	
وزیر بیگ پسر قلندر خان	
قلعه دار بیدر ۸۶۳ - ۸۶۴	هادی داد خان برادر رشید خان
وزیر جمیل .. ۹۲۸	انصاری مویه دار قلنگانه
وزیر خان ۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸	.. ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۹۴۱

* حرف ها *

هاشم بیگ - مر قاسم خان	هزیر خان قلعه دار رهنداس
میر بحر ۴۵ - ۴۶ -	خلف آلرودی خان ۹۴۶
.. .. ۹۴۰	هشیدار خان خواجه سراچی
هاشم خان برادر قاسم خان	نورجهان بیگم ۳۹۷
.. .. ۹۵ - ۷۸	هلاکو خان .. ۳۰۲
هامون فقیر .. ۴۸۹	همایون بادشاه ۱۴۸ - ۲۶۷
هدایت الله خان ۷۱۲	همت خان بهادر برادر اعیانی
هدایت کیش واقع - خون	محمد - مران خان بهادر
.. .. ۶۴۸ ۹۲۵
هدایت محی الدین خان حاکم	همت خان بهادر محمد حسن
رابچور (یا) رابچور دادونی	پسر خانجهان بهادر
دخترزاده نواب نظام الملک	کوکلتاش ۹۴۹ - ۹۵۰
آصف جیه ۸۵۰ -	همت خان پسر الف خان بن
۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۸ -	ابراهیم خان بن خضر خان
۸۵۹ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ -	پنی ۸۶۰ - ۸۶۱
.. ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰	همت خان سردار افغانه ۸۵۵ -
هدیه بیگم صبیحة روح الله خان	۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۹۵ - ۸۹۶ -
بخشی .. ۸۰۲ ۸۹۸
هزار جات (قوم) ۱۰۰	همت خان میر عیسی میر
.. .. ۳۳۱	تخلص خلف الصدق

اسلام خان بدخشي ۹۴۶ -	خان مشهور به ياقوت
۹۴۸ - ۹۴۷	خداوند خان ۳۹۷ -
هنود (قوم) ۴۲۲ - ۴۲۳ -	۳۹۱ - ۴۰۲ - ۵۲۰ - ۹۵۸ -
۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۶۱ ..	۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ -
هوش دار خان ۹۲۲ ..	۹۶۳
هوشدار خان مير هوشدار پسر	يتماجي زميندار كچه ۱۰۴
ملنگ خان مخاطب به	يحيى خان پسر مرشد قلي
اعظم خان عالمگيري	خان بهادر رستم جنگ
۹۴۳ - ۵۰۳	مرزا لطف الله ۷۵۵
هرلكر مرهقه ۸۸۶ - ۸۸۴ -	يسون خان ۲۲ ..
۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۱	حضرت يعقوب عليه السلام
هيدجه (يا) سميجه (قوم)	۷۲۹
۸۸	يعقوب ۲۲۲ ..
هيمو ۵۴ - ۵۰ ..	يعقوب خان امير الامرا ۳۴۰
* حرف يا *	
يادگار بيگ ۱۶۸ ..	يعقوب خان پسر يوسف خان
يادر زار ۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۱۸ -	كشهيري (يا) يوسف خان
۹۲۷ - ۹۲۱ - ۹۱۹ ..	چك حاكم كشمير ۴۴ -
ياقوت خان حبشي غلام خداوند	۹۵۷ - ۹۵۶ - ۹۵۵ ..

يكتاش خان افشار پسر ولي خان	يوسف خان چك ۹۴
قورچي باشي ۳۴۰	يوسف خان كشميري پسر
يكته قاز خان عبدالله بيگ پسر	علي خان چك (يا) بيگ
مغصور حاجي بلخي	مرزبان كشمير ۹۵۵ -
۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ ۹۵۶
يلنگتوش اوزبك سپه سالار	يوسف خان ولد حميد خان
ندر محمد خان والي بلخ	تكريه .. ۹۵۷
۴۴۲	يوسف زئي (طائفه از قوم
يلنگتوش خان بهادر (يا)	انغان) ۱۰۲ - ۱۰۵ -
يلنگتوش خان ۹۷۱ ۹۱۶
يمين الدوله ۴۲۹ - ۴۴۲	يوسف عادل شاه ۹۱۶
۵۷۰ - ۸۲۱ - ۹۰۵ - ۹۳۵	يوسف متي ۲۷۹ ..
يمين الدوله آصف جاهي	يوسف محمد خان تاشكندي
۳۷۰ ۹۶۵ - ۹۶۳
يمين الدوله آصف خان	يوسف محمد خان كوكلتاش
خانخانان ۵۱۵ - ۸۲۹	پسر گلان خان اعظم انكه
۹۶۵ ۹۵۳ - ۹۵۲
يمين الدوله عبدالله خان ۱۴۰	يونس خان ۹۱
يوسف ۳۱۸ - ۵۶۲	
يوسف تركش درز ۲۸۷	

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعهجات

و آبها و کوهها و غیره

آذر بایجان		* حرف الف *	
۸۱۳	..	آب ائک	۶۱۲ ..
- ۸۵۲ - ۸۵۱ - ۵۶۶	آرکات	آب بهت	۳۶۹ ..
- ۸۶۱ - ۸۵۸ - ۸۵۳		آب بده	۱۸۷ ..
- ۸۶۶ - ۸۹۵ - ۸۸۰ - ۸۶۳		آب پورنا	۷۴۰ ..
۸۹۹ - ۸۹۷	..	آب جون	۶۱۴ - ۲۰۳
۴۱۱	..	آب خور	۸۰ ..
استانک پاسبان رضویه	استانک بلخ	آب دهنگ	۵۵۰ ..
۱۶۷	..	آب ستلج	۶۰۰ ..
- ۹۱۶ - ۹۴۳ - ۱۹۸	آسیر	آب در	۲۴۷ ..
۹۴۱ - ۹۱۸	..	آب سده	۴۵۷ ..
- ۵۴۵ - ۵۴۴ - ۴۵۲	آشام	آب غوربند	۱۹۱ ..
۵۵۰ - ۵۴۸ - ۵۴۶	..	آب نرید	۳۸۳ - ۱۹۴
آشتی و غیره دیهات پرگنه	آشتی	آب هیرمند (یا) هیرمند	۲۹۶ ..
۸۶۵	پاتهری موبه درار
- ۷۲ - ۴۸ - ۴۷ - ۲۰	آگره	آب خسی	۹۶۴ ..
- ۱۷۹ - ۱۶۴ - ۹۰ - ۷۹			

۱۸۹ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۰	۵۹۸ - ۶۰۵ - ۶۰۷ - ۶۱۵
۲۱۶ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۲۰	۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۹۷
۳۵۸ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۲۱	۶۵۰ - ۷۵۶ - ۸۱۲ - ۸۱۷
۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۹ - ۴۷۵	۹۴۵ - ۹۴۸
۵۴۹ - ۶۵۶ - ۶۵۸ - ۶۹۲	اجین .. ۵۲۳
۸۱۴ - ۸۲۷ - ۹۲۹ - ۹۳۸	اچھہ .. ۳۱۲
.. ۹۴۵ - ۹۵۳	احمد آباد (یا) احمد آباد
امنیر خاندیس (یا) آنبیر	گجرات ۲ - ۵۷ - ۹۷
.. ۷۴۵	۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶
ابداچک .. ۳۴۳	۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۵۶
اترکول ۵۵۰ - ۵۵۴	۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۳۷۸
اترہ .. ۸۵۴	۴۵۰ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۸۳
اتک (یا) اتک بنارس ۲۵۴	۴۶۸ - ۴۹۲ - ۵۰۷ - ۶۰۲
.. ۳۹۶ - ۸۲۰	۶۱۵ - ۶۱۹ - ۶۶۰ - ۶۵۷
اجمیر ۳۵ - ۵۰ - ۱۰۴	۶۷۸ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۴۷
۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۳۲	۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۷
۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۹۹ - ۲۳۴	.. ۸۹۳ - ۸۳۵ - ۹۳۰
۲۳۵ - ۲۸۹ - ۳۸۸ - ۳۹۷	احمد نگر ۳ - ۷ - ۸۶
۳۹۹ - ۴۱۲ - ۴۷۵ - ۴۸۳	۸۷ - ۱۶۵ - ۲۹۱ - ۲۹۲
۵۱۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۵	۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۳۲ - ۳۵۶

۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۴۴ - ۵۷۰	اگر آباد (یا) اعل آباد) ۷۰۹
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۲۸ - ۶۵۷	افغانستان .. ۷۱
۹۰۶ - ۹۱۰ - ۹۲۳	اقلیم سیچہ .. ۴۷۳
۷۳۵ - ۸۵۰	اقلیم پنجم .. ۹۶۳
۵۳۰	اقلیم دہم .. ۴۷۴
۹۴۹	اقلیم چہارم .. ۴۱۷
۷۲۰	اقلیم سچرم .. ۴۷۴ - ۴۱۷
۳۰۳	اکبر آباد (یا) مستقر الخلافة
۱۱۷ - ۲۸۸	اکبر آباد .. ۲۴ - ۲۷
۲۸۹	اسر خاندیس .. ۳۸ - ۸۹ - ۱۳۳ - ۱۴۷
۹۶۴	اسفرہ .. ۱۵۹ - ۳۴۴ - ۴۰۶ - ۴۲۳
۴۱	اسلام پوری .. ۴۶۱ - ۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۲۶
۱۰۵	اسلام نگر .. ۵۴۸ - ۵۷۹ - ۵۹۳ - ۵۹۹
۵۴۸	اسمعیل چوکی .. ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۹ - ۶۱۲
۴۳۴	اشرف آباد .. ۶۳۶ - ۶۴۷ - ۶۵۴ - ۶۵۶
۳۲۸ - ۳۳۳	اسفہان .. ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۲
۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۵	۷۰۸ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۲
۴۱۸ - ۴۴۹ - ۴۳۳ - ۷۰۴	۷۷۲ - ۸۰۱ - ۸۳۳ - ۸۴۴
۷۰۵	۸۶۷ - ۸۷۹ - ۸۹۲ - ۹۳۵
۱۹۲	اعظم پور سرکار سنبھل .. ۹۳۸

۷۹۴	امیهی (یا) امیهی	۴۷۲	اکبر آبادی محل
۳۴۳	ابداچک پور حسین (یا) ابداچک	۴۹۵	اکبر پور ..
۵۷۱	پور حسین چک	۲۴ - ۲۵ - ۳۶۷	اکبرنگر
۸۹۱	ابنیر (یا) ابنیر	۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲	۵۳۹
۹۱۷	انتربید	۵۶۸ - ۵۸۵ - ۹۷۱	..
۳۵۹	اندور (یا) رندور	۳۵۶ - ۳۵۹	اکهازه
۹۶۳	اندجان	۶۰ - ۶۶ - ۹۲	آله آباد
۹۵	اندخود	۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۶۴ - ۳۷۷	۱۳۲
۲۶۷	اندراب	۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۹۰	۳۸۶
۴۷۴	اندربست دهلج قدیم	۴۲۹ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۸۴	۴۲۹
۵۳۴	اندور	۵۵۸ - ۵۸۵ - ۶۰۴ - ۶۴۷	۵۵۸
۱۶۸	انکی تنکی دکن	۷۱۵ - ۷۲۸ - ۷۷۳ - ۸۰۲	۷۱۵
۶۵۰	انندی	۸۶۷ - ۹۵۰ - ۹۵۱	..
۱۸۴	اراس	۹۶۳	المالیغ
۸۳۳	اربگده	۴۶۵	امتیاز محل
۷۷۹	اربیدن	۳۱۲	امرکوت
۷۰۵	ارقه پور (یا) راقه نور	۴۸۵	امرسر
۲۱۹	ارجین	۹۷ - ۹۸ - ۲۱۹	امن آباد (یا) امناباد مضاف
۴۴۷	۴۶۰ - ۴۹۵ - ۵۰۲	۵۹۴	مربط پنجاب
۷۳۸	۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳	۷۶۰	..

۹۷۰	..	۵۷۷ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳	۵۷۷
۹۰۷	..	۵۸۸ - ۶۰۳ - ۶۲۲ - ۶۲۸	۵۸۸
۳۱۴	۲۰۵ - ۲۴۶ - ۳۱۴	۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۸۷ - ۶۹۱	۶۳۹
۸۰۳	۷۷۳ - ۷۷۶ - ۸۰۳	۷۹۲ - ۷۲۲ - ۷۳۰ - ۷۳۴	۷۹۲
۸۱۰	۸۳۳ - ۸۳۹ - ۸۷۶	۷۳۹ - ۸۲۵ - ۸۴۳ - ۸۴۵	۷۳۹
۸۷۸	۸۹۱ - ۸۹۲ - ۹۳۱	۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۹ - ۸۵۰	۸۴۶
۹۵۰	..	۸۵۱ - ۸۸۲ - ۸۸۴	۸۵۱
۶۱۹	۹۲۴	۸۸۵ - ۸۹۵ - ۸۹۸ - ۹۰۰	۸۸۵
۹۴۸	۹۹۷	۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴	۹۰۱
۵۶	۲۷ - ۵۵ - ۵۶	۹۱۹ - ۹۲۳ - ۹۲۵ - ۹۲۶	۹۱۹
۲۰۹	۲۰۹ - ۲۰۹ - ۲۰۹	۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۱	۹۳۸
۲۶۳	۳۲۵ - ۳۶۷ - ۴۵۲	اروسه (یا) ارتیه	۵۱۲
۴۸۴	۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۳۲	ارش	۹۶۴
۷۵۳	۷۵۴ - ۷۵۵ - ۹۳۱	ارطان	۸۴۵
۹۴۱	..	ارندیه (یا) برگنه ایست از سرکار	۷۳۸
۳۷	۳۱ - ۳۱ - ۳۷	باسم بالا گهات برار	۷۳۸
۱۰۷	۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۳۱	اوهذن	۶۱۶
۱۴۲	۱۷۴ - ۴۹۴ - ۵۰۶	ایران (یا) ایران دیار (یا)	۱۴۲
۵۱۶	۵۲۴ - ۵۲۴ - ۵۳۶	ایران زمین	۱۷ - ۳۴
۵۳۷	۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۷۵	۴۸ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷	۴۸

ایکندل مضاف صوبہ حیدر آباد	۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۵۳
ایکندل مضاف صوبہ حیدر آباد	۱۶۹ - ۲۹۲ - ۲۸۵ - ۲۸۷
ایکندل مضاف صوبہ حیدر آباد	۲۸۸ - ۲۹۹ - ۲۹۷ - ۲۹۹
فرخندہ بنیاد	۳۰۱ - ۳۲۷ - ۳۲۳ - ۳۳۷
ایلیور (یا) الیور	۳۵۸ - ۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۱۴
ایلیور	۴۱۹ - ۴۱۷ - ۴۲۱ - ۴۲۳
ایلیور	۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۵۰
ایلیور	۵۲۴ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۷۹
ایلیور	۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۲ - ۹۸۹
ایلیور (یا) بادی دوازدہ کردہ	۹۹۰ - ۷۰۲ - ۷۵۱ - ۷۵۴
دار الخلافہ	۷۵۹ - ۷۶۰ - ۸۰۱ - ۸۰۵
بارہہ	۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۲۹
بارہہ	۸۳۱ - ۸۳۱ - ۷۳۸ - ۸۴۱
باریک آب	۵۸۹ - ۱۶۹ - ۱۶۹
بازار اکہ خان	۸۲ - ۸۲ - ۸۲
باغ اغوا آباد دہائی مشہور	۹۹۲ - ۵۲۳ - ۹۹۲
بشالہ مار	۸۱۲ - ۵۰۴ - ۵۰۴
باغ حیات بخش	۲۹۲ - ۴۸۷ - ۵۸۷
باغ دہر آرا	۵۸۸ - ۹۱۱ - ۹۴۲
باغ دہرہ موسوی بہ نور منزل	۷۹۷ - ۴۰ - ۷۹۷

حرف با

بجوارہ مضاف صوبہ گجرات	۷۹ - ۷۹ - ۷۹
باغ قلعہ ارک	۹۲۵ - ۹۲۵ - ۹۲۵
باغ گلشن	۲۴۱ - ۲۴۱ - ۲۴۱
باغ نور منزل	۵۲۹ - ۹۸ - ۵۲۹
باقر پور	۵۴۰ - ۵۴۰ - ۵۴۰
بالا کھات	۲۳۰ - ۲۳۰ - ۲۳۰
بالا کھات	۲۹۰ - ۳۹۰ - ۳۹۰
بالا کھات ہزار	۵۱۹ - ۸۷ - ۵۱۹
بالا کھات دکن	۷۳۸ - ۷۳۸ - ۷۳۸
بالا کھات کرناٹک	۵۳۰ - ۵۳۰ - ۵۳۰
بانیادی	۷۸۴ - ۷۸۴ - ۷۸۴
بانس برلہ	۹۷ - ۹۷ - ۹۷
بانس بریادی	۹۴۰ - ۹۴۰ - ۹۴۰
بانکی مشہور بہ اترار (یا) اترار	۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۹۶۳
بانس بریادی	۹۶۸ - ۹۶۸ - ۹۶۸
بانس بریادی	۲۳۸ - ۹۹ - ۲۳۸
بانس بریادی	۵۰۴ - ۵۰۴ - ۵۰۴

۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۴ - ۱۸۵	۶۹۷	بدنه نور متعلقه چیتور
۲۹۲ - ۳۱۰ - ۳۲۰ - ۳۳۳	۲۹۱ - ۱۰۷ - ۹۷ - ۸۶	براز
۳۴۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۸	۲۹۲ - ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۴	
۳۸۳ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱	۶۱۰ - ۹۳۲ - ۹۵۵ - ۷۲۲	
۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۴	۷۷۰ - ۸۴۱ - ۸۶۵ - ۸۶۸	
۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۶	۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۹۰۳	
۴۳۷ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۸۰	۹۰۵ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۲۶	
۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۲	۹۷۴
۵۷۷ - ۶۰۸ - ۶۱۳ - ۶۲۲	۴۰۵	برج طلا (امگاه معروف
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۱۵	۶۳	برج قاسم بولا ..
۷۵۳ - ۷۶۰ - ۷۷۰ - ۷۸۶	۱۸۶	برج قلعه ..
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷	۶۶ - ۶۷	برودان بنگاله
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۴۷	۶۸
۸۵۰ - ۸۶۹ - ۸۷۳ - ۸۷۷		برم بوزی (یا) برهم بوزی
۸۸۱ - ۸۸۳ - ۹۰۵ - ۹۱۷		(یا) برهم بوزی مسمی
۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۸ - ۹۴۴	۷۱۶	به اسلام بوزی
۹۶۵ - ۹۶۵	۵ - ۹ - ۲۰	برهانپور
برهانپوزی .. ۵۸۹	۲۱ - ۲۴ - ۲۶ - ۳۶	
برهم بوزی (یا) برم بوزی ۳۷۳	۸۵ - ۱۱۶ - ۱۳۷ - ۱۴۲	
برهم بوزی .. ۳۱۱	۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸	

۲۱	۳۳۳	برزده عربی گجرات
۳۳ - ۴۲۲	۱۴۲	بوزلی ..
.. ..	۱۲۳	بساخوان (دیبه از گی-لان)
۲۹۰	۲۱۷	بلده جنت آباد کور
۱۱ - ۳۳۳	۷۵۸	بلده دارالخیر احمدپور
۱۰ - ۱۱ - ۴۶۹	۷۵۹
۱۳۱ -	۳۲۸	بلده سکر ..
۱۹۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷ - ۳۹۸	۵۹۶ - ۵۹۵	بلغین ..
۷۱۵ - ۷۷۰ - ۹۱۷	۹۷۰	بل کتفه (یا) بل کهنه
۹۲۶ - ۹۳۷	۷۰۶	بلوچستان ..
۵۴۳	۹۴۹ - ۵۵۸ - ۳۵۱	بنارس
۶۲ - ۸۲ - ۸۳ - ۹۴	۱۹۴	بندر جهجارجان حبشی
۹۵ - ۹۹ - ۱۶۶ - ۱۶۷	۲۰۰	بندر دیپ ..
۲۶۹ - ۳۳۸ - ۳۶۲ - ۴۴۲	۸۰	بندر ساگانون ..
۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۳ - ۴۵۵	۵۰۸ - ۱۱۱	بندر سورت
۴۵۸ - ۴۹۳ - ۵۰۱ - ۵۱۸	۶۷۷ - ۶۳۸ - ۵۹۳
۵۲۵ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۲		بندر کنبهایت (یا) کنبایت
۷۲۹ - ۸۱۹ - ۹۵۸ - ۹۶۸	۲۲۶
.. .. ۹۶۹	۳۰۹ - ۱۰	بندر لاهری
۲۷۲	۸۰	بندر هوکلی ..

بغذيله .. ۴۶۱	۸۵۲ - ۸۹۹ - ۹۲۸ - ۹۳۱
بنگاپور قوايع كرناتك - ۶۲۹	۹۲۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۶۹
.. .. ۸۹۰ ۹۷۰
بنگ و بهار .. ۲۰۹	بنگاه هزاره .. ۶۵
بنگالہ (يا) بنگ ۲۱ - ۱۶	بنگش .. ۳۰۹ - ۵۱۳
۲۵ - ۳۳ - ۳۷ - ۵۲ - ۵۳	بودانه .. ۸۹۰
۵۵ - ۶۶ - ۷۸ - ۸۰ - ۹۲	بولياس (يا) پولياس ۹۵۶
۱۰۰ - ۱۶۱ - ۲۱۸ - ۲۲۰	بودهي .. ۶۲۴
۲۲۵ - ۲۲۹ - ۲۳۸ - ۲۴۶	بهاتوري .. ۱۶۵
۲۵۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸	بهاتوري احمد نگر ۵۶۹
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۹ - ۲۹۰	بهادر پور .. ۶۶۴
۲۹۳ - ۳۱۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷	بهادر گنده ۶۹۲ - ۶۹۳
۳۷۳ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۹	بهار ۱۶ - ۶۶ - ۱۶۱ - ۱۷۱
۳۹۱ - ۴۱۱ - ۴۲۹ - ۴۳۴	۲۲۶ - ۲۸۹ - ۳۱۴ - ۴۳۹
۴۳۸ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۹	۴۳۸ - ۵۴۱ - ۶۳۴ - ۶۵۷
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۵۳۲ - ۵۴۰	.. ۷۵۴ - ۸۳۰ - ۹۵۷
۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۳	بهار و بنگالہ ۲۰۵ - ۲۲۵
۵۵۴ - ۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۸۴	بهاگيرتي ۵۴۱ - ۵۴۲
۶۱۵ - ۶۵۷ - ۶۸۲ - ۷۵۲	بھت (يا) درياي بھت ۱۴
۷۵۳ - ۷۵۴ - ۸۰۲ - ۸۰۹	۲۲ - ۷۴ - ۱۴۴ - ۳۹۲

.. ۳۹۳ - ۳۹۶ - ۴۳۲	بهوپال قوايع صوبه مالوه ۸۴۴
بھت آباد مكندره ۳۲۱	.. ۸۷۹ - ۸۸۰
بھدرک .. ۱۵۰	بهوجپور .. ۱۶
بھرام پور .. ۱۲۹	بهيتري بند .. ۵۴۶
بھرانج .. ۵۹۰	بھدره .. ۷۴
بھرانج مضاف صوبه اردعه	بھيلان .. ۲۹۸
.. .. ۵۵۶	بيانه ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۵۹۰
بھرت پور .. ۸۸۶	بياسا .. ۱۸۱ - ۲۶۰
بھرنج (يا) بھرنج	بيت الله .. ۲۵۳
بھره متعلقه درآبه سنده ساگر	بيت المقدس ۴۱۷
.. .. ۹۴	بيجاپور ۵ - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱
بھکر ۷۵ - ۷۷ - ۱۸۹	۳۲ - ۳۸ - ۸۵ - ۹۲
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴	۱۰۲ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۵۸
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹	۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۴ - ۲۹۱
۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶ - ۳۲۷	۳۵۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴
۳۲۸ - ۳۴۶ - ۷۱۷ - ۹۶۶	۴۱۴ - ۵۰۶ - ۵۳۶ - ۵۶۳
بھکر نام قلعه ايست از ابيدئ	۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۷ - ۵۷۶
قديم .. ۲۴۵	۵۷۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲
بھکر و سديوي .. ۳۱۰	۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۲ - ۶۴۲
بھنديه .. ۱۸۴	۶۵۶ - ۶۷۰ - ۶۸۴ - ۶۸۷

۷۰۸ - ۷۱۶ - ۷۴۶ - ۷۶۶	
۸۳۳ - ۸۶۰ - ۸۷۵ - ۸۷۶	
۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۰۹	
۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۵۰ - ۹۶۱	پاتھری مضاف ہزار ۸۶
۹۶۵	پاستان شہر .. ۳۵۶
۵۰۷	پانی پت .. ۱۷۷
۳۶۳ - ۸۶۵ - ۸۷۰	پایان گھاٹ .. ۴۹۴
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۰۹ - ۹۲۱	پایان گھاٹ ہزار ۱۷۱
۹۲۴	پایان گھاٹ دکن یعنی صوبہ
۹۲۴	خاندیس و نصف صوبہ ہزار
۳۹۱ - ۴۹۲ - ۵۸۰ ۵۰۲
۱۶۸	پای درشن اکبر آباد ۳۵۳
۱۲۴	پائین گھاٹ (یا) پایان گھاٹ
۴۸۱ - ۵۹۲ ۴۴۴
۵۸۴ - ۷۸۱ - ۷۹۱	پتھری (یا) پاتھری ۸۹ -
.. ۳۵۶
۷۳۰ - ۴۱۹	پتن (یا) پتن گجرات ۵۸ -
۱۷۰ - ۲۲۱ - ۳۱۰	۱۰۳ - ۱۹۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵
..	۳۵۸ - ۴۹۲
..	۶۰ - ۱۴۹ - ۲۱۷ - پتھہ

* حرف پے *

۲۲۳ - ۴۱۱ - ۴۲۸ - ۵۵۶	پرگنہ پرسرور .. ۲۲۱
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۸۳ - ۵۸۵	پرگنہ پڑودہ مضاف گجرات
۶۳۴ - ۶۵۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲ ۴۹۲
۷۱۵ - ۷۱۳	پرگنہ بہانی .. ۴۸۱
۱۴۹ -	پرگنہ تانکوالہ ۲۵۵
۴۳۷ - ۸۲۴	پرگنہ جالور ۴۴۵ - ۴۴۶
۳۱۴	پرگنہ جامیرہ خاندیس (یا)
۸۰۸	جامیغہ .. ۲۶
۴۳۶	پرگنہ چار تھانہ ۷۳۹
۳۶۴	پرگنہ حال کلیانہ ۵۷۳
۵۰۸	پرگنہ خضر آباد ۴۹۵ - ۴۹۶
۲۳۰	پرگنہ دیبال پور ۱۸۸
۳۷۶	پرگنہ سرم (یا) سیرم مضاف
۵۵۹	صوبہ بدر .. ۶۳۰
..	پرگنہ سفیدون ۴۹۵ - ۴۹۶
۴۶۰	پرگنہ سہور متصل سرورج ۷۳۸
۳۶۰	پرگنہ جیونا مضاف ہزار ۷۷۰
۳۶۴	پرگنہ کوی پازا ۵۴۴
.. ..	پرگنہ کوہیر (یا) کولہیر (یا)
۸۶۵	پرگنہ پاتھری صوبہ ہزار ۶۳۰

کوشیر

پرگنہ مالکندہ (یا) پرگنہ بالکندہ	پنجاب	۵۶ - ۷۱ - ۹۴
بغیر نقطہ حروف اول		۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۳۷ - ۱۹۵
۷۶۹		۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۲۱
پرگنہ مظفر آباد		۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۷۱ - ۲۷۴
پرگنہ ندیہ ..		۲۷۵ - ۴۵۷ - ۵۵۸ - ۵۹۴
پرگنہ نیم کھار بیسوارہ		۴۲۶ - ۴۳۲ - ۴۶۸ - ۷۱۳
پرناٹہ ۴۳ - ۴۴ - ۴۵		۷۱۹ - ۷۲۹ - ۷۵۷ - ۷۶۰
پرندا مضاف دکن ۸۵		۸۱۴ - ۸۳۴ - ۸۶۸ - ۸۸۹
پرینڈہ (یا) پرینڈا ۲۶		۹۲۹ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۴۴
۴۰۶ - ۴۰۷ - ۷۴۶ ..		۹۵۲ - ۹۵۵
پژدہ توابع احمد آباد ۴۹۲	پنج (تن)	۵۴۷
پشار (یا) پیدشار ۴۷	پنجشیر (یا) پنجشیر	۶۵
۱۳۱ - ۲۷۶ - ۳۲۲ - ۴۵۷	پنجتہ شاہجہان پور (یا) پنجتہ	
۵۹ - ۵۹۶ - ۶۱۲ - ۶۱۷	(یا) پنجتہ	۵۹۱
۶۱۸ - ۶۴۷ - ۶۶۹ - ۷۱۸	پورندہر گدھ متعلقہ صوبہ	
۷۸۰ - ۸۲۰ - ۸۳۴ ..	اورنگ آباد	۵۷۵
۴۳۱ - ۴۳۱	پورہ پرسوجی	۵۲۴
۹۵۶	پوکون	۳۹۸
۶۶۹	پول کرنی	۷۰۵
۴۷۵	پونار متعلقہ صوبہ ہزار	۴۹۲

پونہ (یا) دارالحرب پونہ	قادیان کانگریہ	۴۸۳
۱۰۲ - ۸۷۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰	تالیکوٹہ	۳۲
۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲	تامروپ (یا) تامروت	۵۵۳
۹۲۳ - ۹۲۷	تانکلی ہزار	۱۰۷
۶۱۵	تبت	۲۴۳
۳۳۸	تبریز	۲۲۸
۹۲۳ - ۹۲۷	تتار	۱۴۵
۹۲۳ - ۹۲۷	تربت	۴۲۴ - ۸۷۲
۷۳۷ - ۷۳۷	تربنگ	۱۱۵ - ۹۴۱
۸۰۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۶	ترچنابلی	۸۳۶ - ۸۶۲
۸۵۸ - ۸۶۲ - ۸۹۵ - ۸۹۶	ترکستان	۹۹۴
۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰	ترمذ	۳۲۶ - ۹۶۸
۵۸۳	ترہٹ مضاف صوبہ بہار	۳۴ - ۵۵۷
۵۵۳	تعلقہ سہرند	۸۰۸
۵۶۹	تعلقہ نظام الملک دکن	۳۲۲
۸۱۹ - ۸۲۴	تعلق آباد	۴۷۵
۲۳۲ - ۲۷۵ - ۹۶۳	تلنگ (یا) تلنگانہ	۷ - ۹۲
۱۵۱	تلاب دہکر	۵۱۲ - ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۶۱۳

* حرف تے *

۹۷۰ - ۹۳۰	...
۸۳۶	تماشا منزل
۲۵۹	توران (یا) توران دیار
۲۶۳ - ۲۷۵ - ۲۹۸	...
۳۳۰	...
۳۳۱ - ۳۴۸ - ۳۴۹	...
۵۱۷ - ۷۱۱ - ۹۹۶	...
۹۷۰	تومان ایسا و بکرا (یا) ایسا
۱۷۱ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۴	بکرا (یا) ایسا بخرا
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۶ - ۳۰۹	...
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶	...
۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۷۰ - ۳۷۱	...
۳۸۴ - ۳۹۷ - ۴۳۸ - ۴۴۳	...
۴۹۱ - ۵۱۵ - ۵۴۰ - ۷۱۷	...
۹۶۵	...
۳۸۹ - ۳۹۹	...
۵۲	تھاسرہ مضاف صوبہ احمد آباد
۶۸۷ - ۶۸۶	...
۲۶۵	تھالگیر
۳۲۲	تھانڈ لنگر
۷۵ - ۷۰	تھراہ

* حرف جیم *

۵۲	جاپانیر (یا) جاپانیر
۲۹۱	جاگیر آباد
۲۵۶ - ۱۴۶	جالندھر
...	جالندہ (یا) جالندہ
۸۸۴	اورنگ آباد

۹۱۴ - ۹۰۲	...
۱۸۹ - ۸۸	جالور
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۴۲۰ - ۴۴۸	جالندہ پور (یا) جالندہ پور
۹۳۴ - ۷۴۸ - ۴۸۳	...
۲۸۲	خجستہ بنیان
۹۶۰ - ۷۱۶	...
۳۰۵	...
۶۶۵ - ۱۴۱	جامون
۲۸۱	جاپانیر محمد آباد
۹۴۶	جگدک
۲۷۱ - ۳۲۵	جلال آباد
۴۵۸	...
۵۲۴	جلگتون مضاف ہزار
۷۵۵ - ۶۰۳	چمردہ
۱۲۷	جمعیت آباد
۸۷۹ - ۸۹۳	جمن دریائے
۸۶۶	جنتا
۱۲۸ - ۱۱۲	جمو
۶۶۸	جمون
۸۰۹	جنت آباد گور
۳	جنیر (یا) جنیر دکن

۸ - ۱۹ - ۷۹ - ۱۹۶	...
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۴۲۰ - ۴۴۸	...
۲۸۲	...
۹۶۰ - ۷۱۶	...
۳۰۵	...
۶۶۵ - ۱۴۱	...
۲۸۱	...
۹۴۶	...
۲۷۱ - ۳۲۵	...
۴۵۸	...
۵۲۴	...
۷۵۵ - ۶۰۳	...
۱۲۷	...
۸۷۹ - ۸۹۳	...
۸۶۶	...
۱۲۸ - ۱۱۲	...
۶۶۸	...
۸۰۹	...
۳	...

چونین داخل ولایت بیهق ۷۸	چاندور (یا) چاندور ۲۶۳ -
جہانپور (یا جہالوہ ۸۷۸ ۸۹۳
جہالوہ .. ۷۵۰	چاندہ .. ۵۸۰
جہاز کھنڈہ .. ۲۷۷	چتلدرک (یا) چیتلدرک
جہانسی .. ۴۷۵	(یا) چیتلدرک و خلددرک
جہان نما .. ۴۷۵ ۷۸۲
جہانگیرنگر عرف ڈھاکہ ۲۴ -	چتور (یا) چیتور ۲۰۸ -
.. ۵۴۳ - ۵۴۵ - ۷۱۱ ۴۴۷ - ۶۹۷
جہ جہر .. ۱۸۹	چراگہ .. ۸۴۵
جہجہرانہ موضع (یا) جہجہرانہ	چکنا (یا) چکنا ۸۱۹ - ۸۲۴
.. .. ۱۰۱	چکلہ مٹھرا .. ۹۹
جہنجہتون .. ۱۸۹	چناب .. ۴۲۴
جیت پور .. ۱۳	چنارہ گدھہ .. ۹۴۶
جیجکتو (یا) جیجکتو ۸۲ -	چنجی (یا) چنجی ۸۵۴
.. .. ۸۳	چیدس موموم بمفتاح ۴۴
جیسلمیر ۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۴۱	چوڑہ .. ۲۳
جے سنگھ پورہ .. ۵۸۳	چوک سعد اللہ خان ۴۷۳
* حرف چے *	
چاندنی چوک .. ۴۷۳	چوکی خاص .. ۱۷۳
	چوکنی کھتہ .. ۵۴۷
	چونا گدھہ .. ۴۸۷

چھاونی جنت آباد گور ۸۰۹ ۹۴۷
چیتور .. ۶۱۹	حصن پور سرکار ہندپہ ۱۳۸ -
چیناپتن .. ۳۶ ۸۴۰
* حرف حا *	
حاجو (دہ گروہی اکبر آباد) ۱۱۱
.. .. ۶۷۱	حصین ساگر ۵۳۳ - ۵۳۴
حاجی پور ۶۲ - ۲۲۴ -	حضار ۱۷۰ - ۲۱۷ - ۸۹۰
.. .. ۲۲۸	حضار استوار آسیر ۳۸۳
حجاز ۵۸ - ۶۰ - ۶۲ -	حضار پتھہ .. ۴۲۹
۸۸ - ۱۴۸ - ۱۸۳ - ۱۸۹ -	حضار شہر پناہ برہانپور ۸۸۲
۲۰۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۵۳ -	حضار فیروزہ .. ۱۸۹
۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۳ -	حضار ماندور .. ۳۶۷
۳۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۶۴۶	حضار مو .. ۵۷۱
حدرد اندر آب ۲۶۷	حضار نڈور (یا) انڈور ۸۲۳
حدرد اداس .. ۱۸۴	حضار ہرات .. ۴۲۴
حرمین شریفین ۹۱ - ۱۲۱ -	حصن آسیر قلعہ آسیر ۹۱۷
.. .. ۲۶۲	حصون تسعہ دولت آباد ۴۷۹
حسن ابدال ۱۱۲ - ۱۷۲ -	حوض قتلغ .. ۵۲
۵۹۳ - ۶۳۳ - ۶۴۷ - ۶۹۵ -	حویلی احمد آباد ۲۲۳

۴۹۴	..	خاکریز	۹۰۹	حویلی هرسول
- ۲۶ - ۲۳ - ۲۲		خاندیس	- ۳۹۲ - ۴۰۰	حیدر آباد
- ۱۹۸ - ۱۹۴ - ۱۸۴		۷۱	- ۵۱۷ - ۵۰۸ - ۵۰۶ - ۴۸۲	
- ۲۹۴ - ۳۳۲ - ۲۳۷ - ۲۱۹			- ۵۵۹ - ۵۵۵ - ۵۳۳ - ۵۳۲	
- ۶۶۲ - ۶۲۴ - ۵۳۹ - ۵۲۰			- ۶۳۱ - ۶۱۹ - ۶۱۳ - ۶۰۸	
- ۸۸۴ - ۷۴۵ - ۷۱۵ - ۶۹۲			- ۶۵۳ - ۶۵۲ - ۶۴۳ - ۶۳۲	
- ۹۳۹ - ۹۳۸ - ۹۱۷ - ۹۰۳			- ۷۳۳ - ۶۸۹ - ۶۸۷ - ۶۸۶	
۹۴۵	- ۷۵۲ - ۷۴۵ - ۷۳۷ - ۷۳۴	
خجسته بقیان (یا) خجسته			- ۸۴۳ - ۸۳۸ - ۸۹۶ - ۷۵۵	
- ۹		بغیان اوزنگ آباد	- ۸۶۱ - ۸۵۸ - ۸۴۹ - ۸۴۷	
- ۹۴۷ - ۶۳۸ - ۶۱۰ - ۴۳			- ۸۷۱ - ۸۷۰ - ۸۶۹ - ۸۶۵	
۷۳۰ - ۷۲۲ - ۷۱۶ - ۶۵۳			- ۸۸۲ - ۸۸۰ - ۸۷۸ - ۸۷۲	
- ۷۴۵ - ۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۴			- ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۸۵ - ۸۸۴	
- ۸۳۵ - ۷۸۶ - ۷۸۳ - ۷۷۰			- ۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۲ - ۹۰۱	
- ۸۵۲ - ۸۴۷ - ۸۴۱ - ۸۳۶			۹۲۷ - ۹۲۶ - ۹۰۹ - ۹۰۶	
- ۸۷۱ - ۸۶۸ - ۸۶۳ - ۸۵۶				
- ۹۳۹ - ۹۲۱ - ۹۰۹ - ۸۷۳				
۹۷۴ - ۹۴۹		
- ۱۹۲ - ۱۱۷		خراسان	۸۳	خاریاب (یا) فاریاب
- ۳۰۴ - ۲۹۸ - ۲۹۵ - ۲۵۹			۶۴۲	خاص پور
			۱۷۴	خاص چوکي

* حرف خا *

- ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۲۴	دار الخلافه	۲۱ - ۲۷ - ۳۶	
- ۵۱۸ - ۴۳۵ - ۴۲۸ - ۴۲۵		- ۲۷۶ - ۲۰۳ - ۱۷۸ - ۵۰	
۸۸۲ - ۷۵۳ - ۷۰۵ - ۷۰۴		- ۷۵۰ - ۷۲۰ - ۵۰۷ - ۴۸۳	
۴۷۵	..	- ۷۸۱ - ۷۷۴ - ۷۶۵ - ۷۶۲	خضر آباد
۵۵۴	..	- ۸۳۱ - ۸۳۰ - ۸۰۵ - ۷۹۵	خضر پور
۸۳۶	..	- ۸۷۷ - ۸۶۷ - ۸۶۶ - ۸۶۵	خضري قلاب
۸۰	..	- ۸۸۷ - ۸۸۶ - ۸۷۹ - ۸۷۸	خلیج کنگ
۵۲۹	..	۸۹۲ - ۸۸۹ - ۸۸۸	خراس پور
۵۱۶ - ۴۲۳ - ۴۲۳	خواف	- ۵۵ - ۵۴	دار الخلافه آکره
۸۸۸ - ۸۸۷	..	- ۲۱۴ - ۱۴۹ - ۷۱ - ۶۳	
۷۳۵	..	۴۸۷ - ۳۴۴ - ۲۸۳ - ۲۴۸	
۸۳	..	- ۵۳۹	دار الخلافه دهلي
- ۶۰	خیر آباد موئے اردو	۸۴۹ - ۸۴۸ - ۶۸۱	..
۴۸۱ - ۴۷۵ - ۲۲۹	..	- ۳۵	دار الخلافه شاهجهان آباد
۱۵۵	..	- ۵۷۵ - ۵۷۳ - ۵۳۵ - ۱۵۶	
		- ۸۴۳ - ۸۴۲ - ۸۴۰ - ۸۳۹	
		۹۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۴	..
		- ۱۵۷	دارالخیر اجمیر
- ۹۰۷ - ۷۸۰	دار الحرب پونه	- ۶۱۹ - ۳۵۷ - ۳۵۲ - ۳۱۴	
۹۲۶ - ۹۲۰	..	۸۱۶	..

* حرف دال *

دارالسلطنة قزوين	۴۲۶ -	قلعه قندهار	۴۸
...	۴۲۷	دروازه کلال	۳۹۴
دارالسلطنة لاهور	۷۰ - ۲۱ -	دره خیبر	۵۹۳
۱۱۲ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۶۹ -		دریای اتک	۶۱۲
...	۷۱۶	دریای برهماپتر	۵۴۶ -
دارالملک کابل	۱۵۵	...	۵۵۰ - ۵۴۸
داسنه (یا) داسنه	۸۸۷	دریای بهیمرا	۱۷۱
دامغان	۴۲۶	دریای پنجاب	۳۰۷ - ۷۷ -
دامن کوه کانگوه	۵۸۷ - ۸۲۲	...	۳۲۸
دامن کوهستان	۱۸۷	دریای تبتی	۶۹
دبیل	۳۱۱	دریای تبتی	۱۰۱
دبیه (یا) دبیه (یا) دبیه		دریای چمن	۸۸۸ - ۸۴۴ -
...	۴۶۱	...	۸۹۱
دجله	۴۷۰	دریای جون (یا) جمن	
درهنگه صوبه بهار	۳۴	...	۱۳۳
...	۵۵۹	دریای جون	۱۵۷ - ۶۳ -
درهنگه موسوم به صادق گدده		...	۲۳۲ - ۲۳۱
...	۴۴	دریای چذاب	۷۶
درنگل	۹۱۳	دریای خیل	۸۷۹
دروازه اریس قرن نام دروازه		دریای رادی	۵۲۵

دریای سند	۳۳۱	...	۴۶ - ۵۲ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۷ -
دریای سیحون مشهور به آب		...	۸۸ - ۹۸ - ۱۰۲ - ۱۰۵ -
خجند	۹۶۴	...	۱۰۴ - ۱۰۸ - ۱۱۶ - ۱۱۸ -
دریای شور	۵۷ - ۶۹ - ۸۰ -	...	۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۵ -
...	۲۸۲ - ۳۱۱ - ۴۴۸	...	۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۹ -
دریای کشنا	۹۴۹	...	۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳ -
دریای گنگ	۲۱۸	...	۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۶ -
دریای گنگ و جون	۲۵۰	...	۱۷۷ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ -
دریای مانجرا	۶۰۸	...	۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳ -
دریای مهتی	۷۶۷	...	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۲ -
دریای مهبی	۸۰۴	...	۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۹ - ۳۳۳ -
دریای نرید	۱۳۷ - ۵۸۰ -	...	۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۶ -
...	۷۹۴ - ۸۴۰ - ۸۵۱	...	۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ -
دریای نیرا	۳۱	...	۳۶۷ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ -
دریای نیلاب	۴۵۹	...	۳۷۵ - ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
دریای رده	۳۷۶	...	۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۷ - ۳۹۸ -
دشت	۴۱۸	...	۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
دشت خطا	۵۵۰	...	۴۰۵ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰ -
دکن	۵ - ۹ - ۱۹ - ۲۱ -	...	۴۲۱ - ۴۳۷ - ۴۴۳ - ۴۴۷ -
...	۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۰ -	...	۴۵۲ - ۴۵۴ - ۴۷۹ - ۴۸۲ -

- ۷۴۹ - ۷۴۶ - ۷۴۱ - ۷۳۹	- ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۸۷ - ۴۸۶
- ۷۵۴ - ۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۵۰	- ۵۰۰ - ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۹۶
- ۷۶۶ - ۷۵۹ - ۷۵۷ - ۷۵۵	- ۵۰۷ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱
- ۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۷۰ - ۷۶۷	- ۵۱۴ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۸
- ۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۲	- ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷ - ۵۱۶
- ۸۰۶ - ۸۰۰ - ۷۹۷ - ۷۹۶	- ۵۳۵ - ۵۳۱ - ۵۲۳ - ۵۲۲
- ۸۳۱ - ۸۲۵ - ۸۱۷ - ۸۰۷	- ۵۵۹ - ۵۵۴ - ۵۵۰ - ۵۴۶
- ۸۳۹ - ۸۳۶ - ۸۳۵ - ۸۳۳	- ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۳ - ۵۶۲
- ۸۴۳ - ۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۴۰	- ۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۷
- ۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۵ - ۸۴۴	- ۵۷۶ - ۵۷۵ - ۵۷۲ - ۵۷۱
- ۸۶۰ - ۸۵۲ - ۸۵۰ - ۸۴۹	- ۵۸۶ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۸۱
- ۸۷۱ - ۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۶۱	- ۵۹۳ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۸
- ۸۷۸ - ۸۷۷ - ۸۷۶ - ۸۷۴	- ۶۰۳ - ۶۰۲ - ۶۰۰ - ۵۹۷
- ۸۸۳ - ۸۸۱ - ۸۸۰ - ۸۷۹	- ۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۰ - ۶۰۸
- ۸۸۶ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۳	- ۶۳۵ - ۶۲۸ - ۶۲۵ - ۶۲۴
- ۸۹۹ - ۸۹۶ - ۸۹۴ - ۸۹۳	- ۶۴۳ - ۶۵۹ - ۶۵۵ - ۶۵۴
- ۹۰۹ - ۹۰۷ - ۹۰۴ - ۹۰۱	- ۶۷۹ - ۶۷۷ - ۶۷۰ - ۶۶۷
- ۹۱۳ - ۹۱۲ - ۹۱۱ - ۹۱۰	- ۷۱۲ - ۷۰۷ - ۶۸۳ - ۶۸۲
- ۹۲۲ - ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۹۱۴	- ۷۳۴ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۱۴
- ۹۳۵ - ۹۳۳ - ۹۳۰ - ۹۲۷	- ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵

- ۹۴۲ - ۹۴۱ - ۹۳۸ - ۹۳۷	- ۲۱ - ۱۰۷ - ۵۲ - ۲۵۶
- ۹۵۸ - ۹۵۷ - ۹۵۱ - ۹۴۳	- ۳۹۱ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۲۱
- ۹۶۹ - ۹۶۵ - ۹۶۳ - ۹۶۰	- ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۹۰
۹۷۴ - ۹۷۰	- ۵۷۰ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۴۴
۴۹۸	- ۸۱۸ - ۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲
۴۸۱	۹۹۰ - ۹۳۸
۴۳۱	دهارور ۱۱۷ - ۱۱۶
دندیر (یا) دندیر (دریا)	۹۰۸ - ۹۰۷ - ۸۴۹ - ۳۲۱
دندیرانه	۴۹۸ دهارة مرشد قلي خان
دندیري (یا) دندیري ۱۲۵	ده صنج بیرون تندهار ۷۰۲
دراپ (یا) دراپه ۱۴۹	دهلي ۳۸ - ۵۴ - ۹۲
۲۵۰ - ۴۷۰ - ۸۶۷ - ۸۶۶	۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۷
دراپ صوبه شاهجهان آباد	۱۳۸ - ۱۴۷ - ۱۷۷ - ۱۸۱
۸۶۷	۱۹۳ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۴۵
۸۱۸	۲۵۰ - ۲۸۳ - ۳۰۶ - ۳۲۳
در آبه باري	۳۲۴ - ۳۴۵ - ۳۹۹ - ۴۰۷
در آبه بهقه جالندهر (یا) پنده	۴۰۸ - ۴۱۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳
۱۲۷	۴۶۴ - ۴۹۸ - ۷۱۱ - ۷۲۱
دراپه سنده ساگر ۷۴ - ۹۴	۷۷۳ - ۷۸۱ - ۸۱۴ - ۸۲۶
دراپي (یا) دهکاري ۵۴۲	۸۳۴ - ۸۴۴ - ۸۶۶ - ۸۸۳
دولت آباد ۳۰۰ - ۵۰۰ - ۹۰۰	

دیولگانئون (یا) دیولگانئون	۸۸۱۴ - ۸۸۵ - ۸۸۷ - ۸۹۰
۳۸۹ - ۳۴۷	۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴
دیولگانئون مضاف بالاکهاٹ ہرار	۹۱۱ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۲۹
دیہات بالکنڈہ ... ۷۹۷	دہلی دروازہ اورنگ آباد ۹۵۱
<hr/>	
* حرف دال *	
دک ۳۵	دہلی - علائی .. ۴۷۵
دھاکہ ۳۳	دہلی قدیم .. ۴۷۴
دیک ۸۸۶	دھن پور گجرات ۴۸۶
<hr/>	
* حرف را *	
راجپنڈری (یا) راجپنڈری	دھور سمندر یکی از بخادر دکن
۸۹۹ - ۸۷۰	۹۱۳
راج پیلہ ۳۹۸	دیار شرقی ۷۶ - ۸۰۹
راج محل ۸۰	۹۳۸
راجوری (یا) راجوری ۴۹ -	دیار گجرات .. ۳۲۵
۵۰	دیبال پور ۲۲۱ - ۲۸۶ - ۴۴۴
راج مسکون ۳۱۴	دیسپانڈیہ .. ۴۸۴
رام پورہ .. ۷۳۳ - ۷۳۱	دیشمکھہ .. ۴۸۴
رام درہ .. ۶۸۱۴	دیوانان پٹن .. ۸۶۲
رام کر .. ۳۱۱	دیوکر یعنی دولت آباد ۹۱۱ -
	۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵
	دیوگڈھہ ۵۲۲ - ۵۲۴
	۵۸۸ - ۹۴۲

۵۴۷	زنگه ماتپی (یا) (زنگه پانی)	۵۴۷	رام گیر (یا) (رام کپور (یا)
۴۲۱	رہن پاس	۶۹۲	رام کر
۴۳۲	رد خانہ کشن گنگا	۳۹۷	راہ تلنگ
۲۳۴	رد خانہ یشب		راہ خواجہ ارچین (یا) ارچین
۵۵۱	رد دنچو (یا) رنچو	۸۴
۷۱	روشانہ	۸۳	راہ درساچ توابع گذر دان
	روضہ شاہ برهان الدین غریب	۱۲۸ - ۱۲۷	راہون
۸۴۵	۳۲ - ۳۱	راہیری
	روضہ شاہ شرف پانی پتی	۸۳	راہ یکہ ارلنگ
۳۸۱	۶۵۶	راہی باغ
۷۲۵	روضہ عہر	۱۳۰ - ۱۲۹	راہپور
۳۵۷	روضہ معینہ	۱۲۹	راہی پور غریب
۸۵۹	روضہ مقدمہ	۸۵۰	راہپور (یا) (راہپور)
	روضہ منورہ قریب قلعت	۹۴۶ - ۴۳۷	راہی مین مالوہ
۸۸۱	دولت آباد	۵۴۴ - ۵۴۳	رخنگ
۷۰۵ - ۶۷۶ - ۱۲ - ۱۰	(۲)		رسول آباد ظاہر بلدہ
- ۲۷۷ - ۲۲۳ - ۱۵	رہتاس	۴۴۷	احمد آباد
۹۴۶ - ۳۸۶ - ۲۷۹	..	۶۶۳	رمٹہ کراہ
* حرف زا *		۱۸۳ - ۱۹۴	رنتنپور

زمانیه	۲۳۲	۴۷۵
زمین دادر (یا) زمیندور	۹۳ -	ستیا سر (نام عمارت)	۳۲۸
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۴۲۵ - ۴۳۵	..	مدهج	۵۲ -
۷۰۳ - ۷۰۴	..	سرا	۷۸۲ - ۱۲۴
زنده روزن مشهور به زاینده روزن	۳۹۲	سرای بهاری
۴۱۸	..	سرای روزبهانی	۱۲۳
* حرف سین *					
ساقام (یا) سانگان	۵۳ -	سرکار ارد	۴۰۹
۴۰۹	..	سرکار ابراهیم	۵۸۷
سانه ورا (یا) شاه دهورا	۵۷	سرکار بهروزنج
(یا) شاه دره مضاف	۳۲۱	سرکار بهکر
سرهند	۷۱۹	سرکار یقن که شهرست قدیم
سارنگ پور	۵۱ - ۷۴۷	موسوم به نهروان	۲۱۵
سارنگپور مالوه	۳۹۱ - ۲۲۳	سرکار چیتور	۴۳۷
ساندهر	۹۲۳ - ۹۰۸	سرکار حصار	۴۸۸
ساندی و دالی	۸۹۲	سرکار دیواری	۴۷۵
سبزوار	۴۱۰ - ۴۱۱	سرکار سنبیل	۲۱۴
ستاره	۹۰۹	سرکار سهارنپور (یا) سارنگ پور
ستارا موسوم به نورس قارا	۴۲	۱۵۷

سرکار سیوستان	۳۰۹ - ۳۱۳	۵۸۷ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۹۵۷
سرکار فنوج	۱۹۸	سری رنگ پتن (یا) سرپرنگ
سرکار کالنه	۴۱۹	پتن (یا) سری نگر پتن
سرکار لکهنو	۲۰۲	..	۷۸۲ - ۸۷۲ ۸۵۰
سرکار گورکھپور	۴۲۹ - ۴۴۰	سکھر	۲۴۵
سرکار ماندر	۴۴۰	سکندره	۸۸۷
سرکار مورنگیر	۴۲۰	سلطان پور	۱۲۷ - ۱۳۱
سرکار هندیه	۷۷۰	..	۱۴۱ - ۲۵۲ - ۲۲۰ - ۷۷۸
سرم (یا) پرگنه سیرم مضاف	۹۱۴
سویه بدر	۹۳۰	سلطان پور بلری	۲۴۷
سرمور	۸۲۳	سلطان پور نذر بار	۹۴۴
سرندهپ	۸۰	سلطان گنج اورنگ آباد	۹۳۹
سرونج متعلقه سویه مالوه	..	سلهت	۴۵۲
..	۷۳۸ - ۷۱۴ - ۱۳۶	سلیم گنده	۷۹۴
سرهی	۲۱۵	سمرقند	۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۳۲
سرهند	۱۲۷ - ۱۲۸	..	۲۳۳ - ۲۹۴ - ۳۲۴ - ۸۳۷
۴۳۷ - ۶۹۹ - ۷۱۹ - ۷۹۳	۸۴۲ - ۸۷۵ - ۹۹۳
سری	۴۷۴	سموگر (یا) سموگر	۲۷ -
سری نگر دارالملک کشمیر	۵۱۱ - ۹۱۴ - ۸۳۱
۹۴ - ۹۶ - ۳۱۸ - ۵۹۷	..	سنبیل (یا) سنبیل	۷۰ -

۹۹ - ۲۱۴ - ۸۱۸ - ۸۱۱	۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۲۸۰
۸۲۴	۵۹۰ - ۷۳۱ - ۷۴۷ - ۷۴۹
سنبل (یا) سنبل مراد آباد	۷۵۴ - ۷۶۷ - ۸۰۴ - ۸۵۲
۲۹	۹۱۳ - ۹۴۹
سندھ ۷۴ - ۱۴۴ - ۱۸۱	سورتن (یا) سورتن (یا) سورتن
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۵ - ۳۰۹	(کنار گنگ بھاگپرتی)
۳۲۷ - ۳۶۸ - ۴۸۵	۷۲۸
سندھ پیر ۹۰۳ - ۹۰۴	سولی
سنسٹی تعلقہ راجا رام جات	سہارنپور
مفسد ۷۵۷	سہرند
سنکھیر (یا) سنکھیز ۸۷	سیالکوٹ
۳۶۳ - ۵۰۷ - ۷۳ - ۸۸۴	سجری
۹۲۲ - ۹۰۳	سیستان ۹۳ - ۹۴ - ۲۹۸
سواحل بحر ہند موسوم بکوکن	۳۳۴ - ۴۳۵ - ۷۰۲
متعلق ولایت دکن ۵۶۳	سیکاہول (یا) سیکا کل و سکاہول
سواہ ۷۵	۷۳۶ - ۷۴۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹
سودھریہ ۸۳۳	سیوا
سودھریہ (یا) سورندہ پور	سیوستان ۸۸ - ۳۰۶ -
۷۶	۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۲۶
سورت (یا) سورنہ ۱۰۳	۳۷۳ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - ۷۱۷

۹۹۶	۸۴۷ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۶
سیوی	۸۸۵ - ۸۹۴
شاہ دھورا (یا) شاہ درہ	۳۱۱
۹۷۲	شاہ دھورا (یا) شاہ درہ
شاہ مان ۴۵۹	شاہزاد پور
شاش (یا) شایش مشہور بہ	شاہ گدھہ
نواکت معروف بہ لاشکون	شاہ محل
و لاشکونیت یا قاسکیت	شش دریای شمالی ۴۴۵
و لاشکونیت ۶۱ - ۹۶۰	شکر کھیرلہ (یا) شکر کھیرلہ
شام ۴۷۰	(یا) شکر کھیرلہ ۷۴۱
شاہ آباد	شکر کھیرلہ شکر کھیرلہ (یا) کھیرلہ
شاہ پور مضاف کوٹاک ۶۵۳	(یا) شکر کھیرلہ شصت کردہ
شاہ پور آباد (یا) دار الخلافہ	از اد رنگ آباد ۸۴۳
شاہ پور آباد ۱۳۳ -	۸۷۸
۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۵۹	شکر تال ۸۶۶ - ۸۹۳ - ۸۹۴
۱۷۷ - ۲۶۲ - ۴۶۹ - ۴۷۳	شمسی مشہور بکالا بہار ۴۰
۴۷۶ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۶۰۱	شور دریا
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۴۴ - ۶۶۰	شوستر
۶۰۸ - ۷۱۰ - ۷۵۰ - ۷۶۶	شولا پور ۱۲۲ - ۶۲۸ - ۶۵۶
۷۷۳ - ۷۷۶ - ۸۰۶ - ۸۲۴	شہاب نپور

* حرف شین *

شهر بزد تانده	۲۲۴	۵۵۴ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۰۴
شهر جام موسوم به اسلام نگر	۳۸۴	صوبه اردکيسه ..
..	۱۰۵ - ۱۰۴	صوبه بدر ..
شهر جلیسر	۲۲۰	صوبه برار ۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۱۲
شهرستان	۴۱۳	.. ۹۹۲ - ۸۰۱
شیراز	۲۹۲ - ۲۸۰ - ۳۳۳	صوبه بنگاله ۷۹ - ۲۰۴
..	۳۵۷ - ۳۸۶ - ۷۰۶	۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۴ - ۳۷۷
شیرپور	۳۷۷	.. ۵۰۱ - ۵۰۸ - ۷۱۱
شیرگده	۸۲۲	صوبه بنگ و بهار
* حرف صاد *		
محرای هانسی و حصار	۸۹۰	صوبه بهار ۲ - ۲۴ - ۱۱۱
صفهان	۸۱۳ - ۱۰۹	۱۷۱ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷
مغف صفا	۷۷	۲۷۹ - ۲۹۳ - ۳۵۹ - ۴۱۱
صوبه اکره	۳۸۰	۴۲۰ - ۴۷۷ - ۵۵۷ - ۵۵۸
صوبه احمد آباد	۶۸۶ - ۱۴۸	.. ۵۸۴ - ۸۰۹ - ۹۳۱
صوبه احمد آباد گجرات	۴۵۵	صوبه بنگه ۵۳ - ۴۲۹
صوبه احمد نگر	۳۲۱	صوبه پنجاب ۱۸ - ۷۴
صوبه اله آباد	۴۵۴ - ۷۰	.. ۱۸۷
صوبه اردبه	۳۵۷ - ۶۰	صوبه تلنگانه .. ۹۴۲
		صوبه تبهه ۳۱۲ - ۳۷۸
		.. ۴۸۲ - ۴۸۷ - ۴۸۹

صوبہ خاندیس	۱۴۱ - ۴۹۷	صوبہ ملتان	۹۲ - ۱۲۱
..	۵۰۲ - ۶۲۱ - ۷۷۰	۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۴۶ - ۴۸۹	
صوبہ خجستہ بنیان	۱۴۱ -	..	۵۹۷ - ۴۹۹
..	۷۷۰		
* حرف طاء *			
صوبہ دار الخلاقہ	۵۹۷	طالقان	۲۷۵
صوبہ دکن	۳۷ - ۱۱۵	طبرستان	۱۰۹
..	۳۵۸ - ۳۶۲	طرف آب	۲۴۴
صوبہ کابل	۱۶۳ - ۱۶۷	طرفان	۶۱ - ۶۲
..	۵۹۵ - ۶۶۶	طهران	۷۰۵
صوبہ کشمیر	۳۵		
صوبہ گجرات	۲۱ - ۵۹		
۴۹ - ۲۲۰ - ۳۲۰ - ۳۸۰		ظفر آباد	۸۳۳
۶۶۲ - ۴۸۹	..	ظفر آباد بدر	۶۲۲
۶۹۷	..	ظفر آباد بیدر	۱۲۲
صوبہ مالوہ	۵۰ - ۵۹ - ۱۴۶	ظفر نگر	۶ - ۳۸۵ - ۴۰۱
۲۱۹ - ۲۲۰ - ۵۰۹ - ۵۵۹		..	۴۰۳ - ۴۴۳ - ۷۳۹
۵۶۹ - ۶۲۲ - ۷۱۳		ظفر نگر بالا گھاٹ برار	۸۶
۷۱۴ - ۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۹۴			
صوبہ محمد آباد بدر	۴۲۹		
۴۹۰	..		
* حرف عین *			
عراق	۲۶ - ۲۰۲ - ۲۳۳		

۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۶۳	غزنین	۵۹ - ۱۴۴ - ۱۸۰
۲۶۷ - ۳۳۸ - ۳۴۴ - ۳۴۹	..	۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۴۳
۴۰۹ - ۴۲۰ - ۴۱۴ - ۴۱۵	غوث گدھے	۸۶۷
۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۷۰۵	غور بند	۱۸۸ - ۴۵۸
۸۸۲ - ۸۱۴ - ۸۱۳	..	
عراق عجم	۲۷۵	..
عراق عرب	۲۶۲	..
عرب	۱۰ - ۷۳ - ۹۱ - ۸۸۲	..
عظیم آباد پٹنہ	۱۳۲ - ۷۱۱	..
..	۸۰۳	..
عقابین	۶۲	..
علی مسجد	۳۲۲	..
عنبر کوت	۴۰۱ - ۴۴۵	..
..	۸۱۸ - ۹۶۱	..
..	۲۶۳	..
فتح پور ہنسواہ	۹۳۲	..
فراء مضاف خراسان	۴۳۵	..
..	۷۰۳ - ۷۵۳	..
غرجستان	۸۳	۷۷۲ - ۷۷۳
غریب خانہ	۷۷۸	۷۳۵ - ۸۶۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲

* حرف فاء *

* حرف غین *

۷۵۳ - ۵۳۰	قصبہ آشتی	۵۱۲
۸۶۹	قصبہ اٹارہ	۲۳۰
۷۳۵ - ۲۶	قصبہ اردھہ	۲۴۷
۶۲	قصبہ بہادر اجن	۲۱۴
۸۰ - ۸۱ - ۹۰۵	قصبہ بھیمہ	۸۱۰
۹۰۷ - ۹۱۸	قصبہ بیر	۳۳۷
قذاکت مشہور بہ شاہرخیہ	قصبہ پاتم از اعظم قصبات ہزار	۹۰۵
۹۶۴
۴۷۵	قصبہ پٹن	۳۵۶
۱۵۷	قصبہ پٹن موہیہ خجستہ بنیاد	..
۸۷۱
۵۷۰ - ۵۶۹	قصبہ پریندہ	..
۴۴۷	قصبہ تپوہ	..
۸۲	قبچاق حوالیہ بلخ	..
۴۸۲ - ۲۷۲	قصبہ تمرنی موسوم بہ ظفرنگر	..
۴۵۸
۲۶۲ - ۷۰۵ - ۸۱۲	قصبہ توساری	۹۱۳
۸۱۳	قصبہ تیالی (یا) تیالی	..
قصور (یا) قصور قصبہ ایست	(یا) بیتالی مشہور بہ	..
۸۱۸	نعمت آباد	۴۱۹
۲	قصبہ جانی گانون	۱۴۱۰

* حرف قاف *

قصبة جہوسی مقابل آلہ آباد	پنجاب مشہور بہ کھار
۳۳۹	مانری ۷۷ - ۲۴۴
قصبة چاندو .. ۳۱۰	قصبة ماہان (یا) باغان ۳۳۶
قصبة چنوت ۹۳۳ - ۹۳۵	قصبة محمد پور ۲۴۸
قصبة رادیر (یا) رادیر ۹۶۴	قصبة مندل پور ۲۰۶
قصبة سارنگپور ۷۳۲	قصبة مننگور .. ۲۶
قصبة سالی ۷۷۳ ۷۷۶	قصبة مونگیر ۵۵۸ - ۵۳۹
قصبة سانبہر .. ۴۸۸	قصبة میدک .. ۸۷۰
قصبة سرنال (یا) سرنال	قصبة میرٹھہ .. ۲۵۱
.. ۱۴۸ - ۳۲۱	قصبة ہیلان (یا) ہیلان ۱۴۷
قصبة سہارو ۷۷۴ - ۷۷۶	قصبات بارہہ .. ۸۹۳
قصبة سیکری (یا) سیکری	قصبات تلنگانہ ۵۵۵
.. .. ۸۱۵	قطب پورہ ۱۰۷ - ۱۰۸
قصبة کرہ ۱۴۶ - ۵۳۹	قلعہ آسیر ۱۲۷ - ۳۵۸
.. .. ۸۱۰	۹۲۱ - ۸۴۰ - ۸۷۷ - ۹۰۹
قصبة کورہ .. ۲	قلعہ آگرہ ۹۳ - ۱۳۶ - ۳۲۸
قصبة کوہ مار .. ۳۱۱	قلعہ اتک .. ۳۹۵
قصبة کھڑکی .. ۳۹۰	قلعہ احمد نگر ۷ - ۷۶
قصبة کیرانہ .. ۳۸۱	۳۵۷ - ۸۶۹ - ۹۰۶ - ۹۰۹
قصبة لوهري متصل دریائے	قلعہ ازک بیجاپور ۳۶۸ -

.. ۹۱۶ - ۹۲۵	قلعہ بڈن سورت ۵۰۷ - ۸۹۹
قلعہ اسفرار .. ۷۰۳	قلعہ پورندہر (یا) پورندہر
قلعہ مستقر الخلافہ اکبر آباد	ملجار .. ۱۵۸
.. ۴۶۴ - ۴۷۲ - ۷۴۸	قلعہ بہرہنج .. ۵۸
قلعہ آلہ آباد .. ۷۴۸	قلعہ بہکر ۷۷ - ۲۴۹ - ۳۰۷
قلعہ اندر پت دین پناہ ۴۷۵	قلعہ بیوجپور .. ۴۱۲
قلعہ ارجین .. ۲۲۰	قلعہ بیانہ ۱۸۳ - ۱۸۹
قلعہ اودگیر مضاف سونہ ۱۹۳
محمد آباد بدر ۴۹۰ -	قلعہ بیجاپور .. ۹۰۹
.. ۵۱۲ - ۶۲۱	قلعہ بیجا گدھہ ۱۸۵
قلعہ اردیسہ .. ۹۰۸	قلعہ (یا) قلاع بدر ۹۰۹ -
قلعہ ارسا (یا) ارسہ ۷ - ۸۷۱ ۹۱۹ - ۹۲۲
قلعہ بالکنڈہ توابع حیدر آباد	قلعہ پتہورا .. ۴۷۴
.. ۷۹۷ - ۸۴۷ - ۸۸۰	قلعہ پرلی .. ۴۲
قلعہ بدر .. ۵۳۶	قلعہ پرنالہ ۵۷۸ - ۶۸۸
قلعہ بدر و کلیان ۲۴	.. ۶۹۷ - ۷۳۰ - ۹۵۰
قلعہ پریلی .. ۸۱۱	قلعہ پریندہ (یا) پریندہ
قلعہ بست ۹۳ - ۹۶۶	.. ۴۰۴ - ۵۳۶ - ۶۲۱
قلعہ بغداد .. ۱۱	قلعہ پورندہر ۵۶۴ - ۵۷۶
قلعہ بلخ .. ۴۵۵	قلعہ تارا گدھہ .. ۱۷

قلعه تربنگ	۹۴۱	۹۷۴
قلعه ترچنان يلمی (يا) قلعه	قلعه ديوكو	۹۱۱
ترچناپلي	۷۹۹ - ۸۴۹	...	قلعه رام كيسر	۹۴۴
..	۸۸۰ - ۸۹۲ - ۸۹۱	...	قلعه رادير	۹۹۵
قلعه ترمذ	۹۹۸	..	قلعه راهوترة	۳۵۹
قلعه ترهذه	۲۲۱	..	قلعه رنندنهور	۳۴۵ - ۲۰۱
قلعه جانپانير	۱۹۴	..	قلعه روهتاس	۱۴۵ - ۲
قلعه جهانسي	۴۹۱	..	قلعه سالتور	۹۹
قلعه چتور (يا) چيتور	۱۹۳	...	قلعه سقارا	۴۱
..	۵۷۴ - ۵۹۷ - ۵۰۹	...	قلعه سورت	۶۹ - ۵۹
قلعه چمدره	۵۴۹	۲۳۷ - ۲۲۳
قلعه چينجي (يا) چنجي	۸۵۹ - ۸۵۵	..	قلعه (يا) قلاع سنگمير (يا) سنگمير	۱۱۵
قلعه خزانده	۳۰۰	..	قلعه سيمله	۵۴۹ - ۵۴۸
قلعه دار الخلافه	۸۴۱	...	قلعه ميروي	۳۰۵
قلعه دكن	۱۴۱	..	قلعه شاهجهان آباد	۴۷۰
قلعه دولت آباد	۳۸	..	قلعه شير گنده	۲۷۹
۱۹۵ - ۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۳	قلعه ظفر	۲۹۷ - ۲۹۹
۴۱۹ - ۵۲۰ - ۵۳۸ - ۵۸۳	۲۶۸
۸۸۱ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۳۴	قلعه ظفرنگر مضاف بالا كهات	...

بور	..	۵۱۶	قلعه گانگنده (يا) گولگنده	...
قلعه غوري	۹۹ - ۱۰۰	...	حیدر آباد يلمی تخت	...
قلعه فراه	..	۷۰۳	سلاطين تلنگ	۱۲۲ -
قلعه قلات	..	۲۹۷	۳۹۳ - ۵۳۳ - ۹۴۱ - ۸۳۷	...
قلعه قندهار	۹۳ - ۱۵۳	..	۸۷۵ - ۹۰۴ - ۹۴۳	...
۲۶۷ - ۲۹۹ - ۳۴۹ - ۳۴۷	قلعه گواليار	۷ - ۲۰ - ۵۴ -
۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۷۱ - ۹۶۹	۱۴۵
قلعه كابل	۴۲ - ۲۰۳	...	قلعه لنگ (يا) النك	۱۹۸
قلعه كالجور	..	۲۰۷	قلعه لوهگنده دولت آباد	۳۵۹
قلعه كاني	..	۸۲۳	قلعه ماتيهياه (يا) ماتيله	۲۴۲
قلعه كاريل	..	۲۹۲	قلعه ماندر	۱۳
قلعه كجلي	..	۵۴۷	قلعه محمد نگر عرف گولگنده	...
قلعه كليان	۵۳۶ - ۵۹۱	۷۴۴
..	۸۰۱ - ۸۷۳	...	قلعه مروج	۸۷۳
قلعه كنجابه (يا) كنجانه	۲۴۳	...	قلعه مرغزن	۴۷۴
قلعه كندانه	..	۹۹۳	قلعه ملهير	۸۴۵ - ۹۳۷
قلعه كهمرن	..	۱۰۰	قلعه منكل بيرة (يا) منكل	...
قلعه كهيلنه (يا) كهيلنا	۴۴ -	...	د بيرة	۵۷۸
..	..	۵۷۹	قلعه مو	۸۱۹ - ۹۴۰
قلعه گلبرگه	..	۸۷۰	قلعه مهاكوت	۸۱۹

۴۸۶ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۰۱	۲۳۵ .. قلعه میرتھہ
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۵۶	قلعه نصرت گدھہ چنچی (یا)
۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴	چینچی پائے تخت الکے
۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۷۰۱	کرناٹک .. ۸۵۴
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶	قلعه نلدرک .. ۸۶۴
۷۶۰ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۸۹۰	قلعه واکندیرہ .. ۸۳۸
۵۵ - ۱۹۸ - ۳۵۰ قنوج	قلعه ہندوستان ۲۰۷
۶۰۳	قلعه ہڈلی .. ۷۵۸
۷۴۵ قوال	قلماق .. ۶۱
<hr/> <p style="text-align: center;">* حرف کاف *</p>	
۱۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۶ کاہل	قم .. ۶۳۳ - ۷۰۵
۷۰ - ۷۱ - ۷۶ - ۸۹ - ۹۱	قندق کلیسیا (یا) کلیان ۸۱
۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰	قمرنگر کرنل .. ۸۷۲
۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۶۶	قندھار ۱۷ - ۴۸ - ۸۳
۱۶۷ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۸	۸۴ - ۹۶ - ۱۰۱ - ۱۱۴
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۲	۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶	۱۸۰ - ۲۰۱ - ۲۶۵ - ۲۷۵
۲۱۷ - ۲۳۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶	۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹
۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰	۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۲۶
	۳۲۹ - ۳۹۰ - ۴۳۴ - ۴۳۵
	۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۴۵ - ۴۴۶

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵	کالا کوٹ .. ۴۰۲
۲۷۶ - ۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۲۵	کالپی .. ۸۷۹ - ۹۰۰
۳۳۱ - ۳۴۲ - ۳۴۹	کالہ .. ۱۱۷ - ۱۴۲ - ۱۴۱
۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۱	کاما پھاری (یا) کامان پھاری
۳۹۲ - ۴۳۴ - ۴۴۲ - ۴۴۴	.. ۱۵۶ - ۵۷۳
۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸	کانگرہ .. ۳۶۶ - ۹۶۷
۴۵۹ - ۴۹۰ - ۵۱۳ - ۵۶۷	کانوہ (شکارگاہ) ۱۰۰
۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۸۰ - ۵۸۲	کپرتلہ .. ۹۰۱ - ۹۰۲
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۵	کنگہ .. ۲۰۰
۵۹۶ - ۶۰۰ - ۶۰۳ - ۶۱۶	کٹل احمد نگر ۹۲۶
۶۱۷ - ۶۶۹ - ۷۳۶ - ۷۷۸	کٹل بھلیاس .. ۴۳۲
۷۷۹ - ۸۰۳ - ۸۳۰ - ۸۳۱	کٹل پیر پنجال ۴۳۱
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۴۷ - ۹۴۰	کٹل خالوش (یا) خابوش (یا)
۹۵۶ - ۹۵۷	جانوش .. ۶۹۵
۹۵۶	کٹل خیبر .. ۶۱۷
۹۵۶ - ۹۵۷	کٹل زہن کہیرہ ۳۶۷
۹۵۶ - ۹۵۷	کٹل فردا پور ۷۳۵ - ۸۸۲
۹۶۳ - ۲۷۳	کٹل کھری .. ۳۰۰
۹۶۳ - ۲۷۳	کٹل ہندو کوہ .. ۴۵۸
۲۰۹ - ۲۹۳	کٹنگہ .. ۲۱۹
۲۰۹ - ۲۹۳	کالا پھار .. ۲۱۹

۲۲۷	کترہ میان (فیق)	بیجا پوری	۱۱۷ -
۵۰۷	کتک		۷۳۸ - ۵۶۶ - ۵۳۰ - ۱۲۴ -
۵۵۴	کجایی		۷۶۸ - ۸۴۶ - ۸۵۳ - ۸۶۰ -
۵۴۷	کجایی بن		۸۷۲ - ۸۸۰ - ۸۹۵ - ۹۱۴ -
۱۰۴ -	کچ (یا) کچھ	کرنول	۷۳۷ - ۸۶۱ -
۳۱۰ - ۳۱۲ - ۴۸۶	کر	کرہ مضاف الہ آباد (یا) کرہ	
۲۸۰	کچواہ	صوبہ الہ آباد	۱۷۸ -
۵۷۰	کر		۸۰۲ -
۴۱۸	کران	کرہ مانکپور	۳۴۴ - ۹۲۹ -
۱۱۰ - ۱۴۰	کربلائی معلی	کشک	۳۸۶ -
۷۳۷	کرپہ (یا) کرپہ	کستم	۲۷۶ -
	کرچھاگ بڈ (یا) کر خاکھا	کشمیر	۱۱ - ۴۸ - ۴۹ -
۱۵	بیدنہ		۷۰ - ۹۵ - ۱۱۲ -
۷۷۲	کردہ		۱۱۴ - ۱۶۳ - ۱۷۰ - ۱۸۸ -
	کرہ گانون (یا) کر گانون دارالملک		۲۵۸ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۳۱۴ -
۵۴۸ - ۵۵۹ -	آشام		۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۴۲ -
۵۷۰ - ۵۵۲ - ۵۵۱ -			۲۴۳ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ -
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸ -	کرمان		۴۶۱ - ۴۶۶ - ۵۱۶ - ۵۲۸ -
۷۰۵ - ۷۰۴ - ۳۴۰			۵۹۶ - ۶۶۷ - ۷۲۱ - ۷۳۰ -
	کرناٹک (یا) کرناٹک		۷۶۱ - ۷۶۴ - ۸۰۷ - ۹۴۱ -

۹۴۴ - ۹۵۴ - ۹۵۷	کوٹوالی چپوڑہ	۴۷۱
۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۲	کوٹھہ بیلاٹھہ	۴۵۴
۱۵۲	کوچ	۴۷۸
۲۲۳ - ۲۵۶ -	کوچ بہار موسوم بہ عالمگیرنگر	
۳۵۹	کوچ	۵۵۴ - ۵۶۴ - ۵۵۵ -
۵۹۸	کوچ ہاجو (یا) کوچ ہاجو	
۸۷۹	کمن پور	۳۴۵ - ۴۵۲ -
	کنار مہندری کہ متصل قصبہ	
۱۹۴	سرناں است	۶۸۷ - ۶۸۶ -
۲۹۷	کنار ہیرمند	۶۹۱
	کنڈاپت (یا) کنڈہاپت	۴۲۲
۱۹۶ - ۲۸۲ - ۳۸۰ - ۴۴۸ -	کوشک	۴۱۸
۸۵۲	کوکن	۵۳۶ - ۵۶۵ -
	کوکنڈہ تعلقہ رانا	۸۱۲
۵۱۷ - ۵۳۰ - ۵۷۲	کول	۸۲۱
۸۸۶	کولاب	۲۷۵ - ۳۳۱ -
	کول جلالی	۵۴
۴۵۶ - ۳۲۶	کول جلیسر	۷۷۳
۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ -	کوندوانہ	۹۵۸
۵۵۰ - ۵۵۴	کوه برقی	۱۲۹

کوه بهرنگت	۵۴۵	۵۵۰
کوه چلپرنیه (یا) کوه چلپرنیه	۱۴۷	کوهستان کشمیر
...	۵۵۶
کوه دامان شمالی	۱۵۷	کوه ابروت
کوه سرمرز	۱۵۷	کوهچرد (یا) کانچرد
کوه سلیمان	۲۸۰	کهندارون (یا) کهندانون
کوه سواک	۱۴۴
کوه کانگه	۴۹۳ - ۱۹۸ - ۱۵	کهنجوه
کوه کنارون	۴۷۵
کوه مداریه	۷۷۴	کهر
کوه نمکسار مضاف صوبه پنجاب	۴۰۱	کهرکی
...	۷۴	کهری گجرات
کوههای مغلستان	۶۱	کھسار سرحد کابل
کوهسار بدخشان	۴۵۹	کهورزیره (یا) کورزیره
کوهستان بکلانه	۳۶۴	کهوره مجاهد
کوهستان قاهره (یا) قاهره	...	کھیلنا
...	۵۵۴	کیرانه
کوهستان سری نگر	۹۹	کیرانه پرگنه از مضافات
کوهستان کابل	۵۹۳	سوارنپور صوبه دهلی
کوهستان کامرود	۵۴۹

کیلا گزهی	۸۲۲
کیلا نات	۸۱۳
کیلو گزهی	۴۷۴
• حرف کاف فارسی •					
گجرات	۵۰ - ۴۰ - ۷ - ۶
...	۵۳ - ۵۷ - ۵۹ - ۷۰
...	۷۱ - ۷۹ - ۷۷ - ۸۸
...	۹۷ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۸۳
...	۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴
...	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۴
...	۲۰۸ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۹
...	۲۵۷ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵
...	۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶
...	۳۷۸ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰
...	۴۳۴ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱
...	۴۶۶ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱
...	۴۹۲ - ۵۹۲ - ۶۰۲ - ۶۵۵
...	۶۵۸ - ۶۷۰ - ۶۷۸ - ۶۹۰
...	۶۹۲ - ۷۲۰ - ۷۲۹ - ۷۳۱

گدده (یا) گددهی ۳۴ -
 گدده بتلی (یا) گدده بتلی ۲۲۴ - ۱۴۸ - ۴۰ -
 (یا) گدده بتلی ۷۵۱
 گدده نمونه (یا) کره نمونه
 مضاف دکن ۸۳۳
 گددهی بهولچری ۷۴۲ - ۷۳۷
 گذر چوشا (یا) چومه ۲۲۴
 گذردان .. ۸۳
 گرجستان .. ۷۰۱
 گردیز (یا) گردیز ۱۸۰
 گریوه .. ۳۱۸ - ۳۱۶
 گلبار (یا) گلزار ۱۰۹
 گلبرگه ۵۳۶ - ۵۹۱ - ۸۶۳ -

۷۶۸	گھات کاغذی وارہ ۹۶۱
کلکندہ (یا) گولکندہ ۱۷۳ -	گھڑہ گھات ۲۰۹ - ۲۱۰ -
۲۶۳ - ۴۱۴ - ۵۲۳ - ۵۳۰ - ۵۴۴ - ۵۴۵ -
۵۸۸ - ۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۲۷ -	
۶۸۵ - ۶۸۴ - ۶۹۱ ..	
گنبد متصل بدروازہ سمت	
غریبی روضہ شاہ عالم ۴۴۸	
گنگ (یا) گنگا ۷۳ -	
۸۰ - ۲۱۹ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -	
۴۳۹ - ۴۷۵ - ۵۲۱ - ۵۴۲ -	
۷۳۸ - ۸۶۷ - ۸۲۳ - ۸۷۱ -	
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۹۲۰ - ۹۲۶ -	
۹۵۳	
گنگ بہاگیرتی ۷۳۸ ..	
گوالیار مضاف اکبر آباد ۶ -	
۳۴ - ۵۴ - ۱۴۲ - ۶۶۹ -	
۸۰۱	
گونداری ۳۵۶ ..	
گورکھ پور ۱۶ - ۱۷ - ۲۰۹ -	
۵۵۹ - ۹۵۰	

* حرف لام *	
لاہری (یا) لاری بندر ۱۲	لاہور ۱ - ۹ - ۱۱ - ۱۸ -
۱۹ - ۲۷ - ۳۶ - ۴۷ -	۴۸ - ۵۹ - ۷۱ - ۷۲ -
۷۸ - ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -	۱۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۳ -	۲۵۴ - ۲۶۱ - ۲۷۷ - ۳۰۸ -
۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۱ -	۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۹۶ -
۴۳۶ - ۴۵۰ - ۴۵۷ - ۴۵۹ -	۴۷۱ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۰۰ -
۵۱۰ - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۵۴۸ -	۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۹۹ - ۶۰۳ -
۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۶۶ -	

۷۹۴ - ۷۰۹ - ۷۱۶ - ۷۱۸ -	دریائے گنگ دکن ۹۲۰
۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۵۶ -	لوہر چک .. ۹۵۵
۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۱۸ - ۸۲۰ -	لوہری .. ۲۴۵
۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۴ - ۸۶۸ -	لوہ گندہ ۴۷ - ۱۲۸ - ۶۷۲
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۲ - ۹۲۷ -	
۹۳۶ - ۹۳۵	
لدھانہ (یا) لدھیانہ ۴۷۵	ماتھیلہ .. ۲۴۴
لعل باغ برہانپور ۳۶۷	مارچان (یا) مارچا ۸۲
لعل فام فتح پور ۴۶۴	مازندران .. ۷۹۲
لکھیت پالی (یا) لکھیت پالی	مالچی پورہ ۵۲۵
۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۵۸ ..	مالوہ ۵۱ - ۵۳ - ۵۶ -
لکھنؤ ۲۰۲ - ۳۴۸ - ۴۳۴ -	۷۰ - ۹۷ - ۱۳۷ - ۱۴۹ -
۴۸۱ - ۵۱۶ - ۵۸۴ - ۷۸۱ -	۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
۹۵۳ - ۸۹۲ - ۸۳۹ ..	۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
لکھی .. ۳۱۱ - ۳۷۳ -	۲۵۷ - ۲۸۶ - ۳۲۲ - ۳۳۲ -
لنگر کوٹ مضاف پیشاور	۳۳۳ - ۳۶۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
۷۷۹ - ۶۴۷ - ۶۱۲ ..	۳۸۹ - ۳۹۷ - ۴۵۳ - ۴۸۰ -
لونا چماری (یا) نونا چماری	۳۸۳ - ۵۲۳ - ۶۰۰ - ۶۲۵ -
۵۴۸	۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۷۰ - ۷۱۴ -
	۷۳۱ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
لونگر (شہرہست برلب	

فرخنده بختیار ۷۳۷ - ۸۶۹	۷۵۰ - ۷۶۶ - ۸۰۹ - ۸۲۷
محلہ جندی ملی (یا)	۸۲۰ - ۸۳۵ - ۸۴۰ - ۸۴۳
چندی ملی (نام یکی از محلہ های کشمیر)	۸۴۴ - ۸۴۹ - ۸۷۶ - ۸۷۷
۷۶۳ -	۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶
۷۹۵	۹۳۹ - ۹۴۴ - ۹۴۹
محلہ حسن آباد (نام یکی از محلہ های کشمیر)	ماندر (مضاف صوبہ مالوہ)
۷۹۵	۵۱ - ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۲۲۹
محمود آباد بدر ۲۳۷	۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۸
محمود آباد .. ۵۴۳	۵۵۹ - ۵۸۷ - ۷۱۳ - ۸۳۰
محمود پورہ بیرون شهر اردنگ	۹۶۹ - ۹۹۵
آباد .. ۹۳۹	ماندها .. ۹۵
محمود عراقی (نام جا)	مانکپور ۲۰۷ - ۲۳۰
۵۹۵	مانکوت .. ۱۴۶
مخلص پور .. ۱۵۷	مارزاء النهر ۲۶۴ - ۳۰۵
مذکر مابین ظفر آباد و	۸۸۲
حیدر آباد ۸۳۳	متھرا ۷۳ - ۱۰۳ - ۴۲۱
مدینة السلام بغداد ۴۷۰	۴۲۲ - ۴۶۲ - ۴۸۷ - ۵۹۷
مدینة طیبہ ۳۳۳ - ۵۹۳	۶۰۰ - ۸۸۸
مراد آباد ۷۰۸ - ۹۹	مثنی بغدادی ۴۶۴ - ۴۷۱
	مچھالی بندر موندہ

۷۶۵ - ۷۶۹ - ۸۳۱ - ۸۳۹	۱۵۶ - ۵۵۷ - ۵۷۳ - ۵۷۵
۸۴۳ - ۸۷۶ - ۸۷۸ ..	۹۲۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۷
مرقزی آباد مرچ (قصبہ)	مسجد جامع آگرہ ۸۲ - ۲۲۷
مضاف بیجاپور ۶۴۲	مسجد جامع فتح پور ۲۲۸
مرقزی پور موندہ برار ۹۵ -	مسجد جامع موسوم بمسجد
۶۵۵	جهان نما مسجد شاه جهان
مرزاچ و کامرچ یعنی بالا و	۴۷۲
پانین رویہ اب بہت ۳۱۴	مسجد عالیہ قصبہ سکھر (یا)
مرشد آباد ۷۵۲ - ۷۵۳	سکھرا .. ۷۵
مرغزار .. ۷۷۹	مہقط .. ۷۵۹ - ۷۹۰
مرغیان .. ۹۶۴	مشہد .. ۳۲۰
مروگنہ حال کلیان ۱۵۶	مشہد مقدس ۲۲۷ - ۲۶۲
مرد .. ۳۴۳	۳۱۴ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵
مزار پیر بقمہ .. ۳۱۱	۴۴۱
مزار سلطان المشایخ ۳۲۴	مشہد مقدس رضویہ ۹۳۶
مستقر الخلافہ ۴۹۴ - ۵۰۴	مشہد منور مرتضویہ علیہ السلام
۵۵۸ - ۵۶۷ - ۶۶۹ - ۸۱۷	۴۰۹
۸۳۱ - ۹۶۹	مصر .. ۴۷۰
مستقر الخلافہ آگرہ ۹۴۷	مصر جامع .. ۴۷۳
مستقر الخلافہ اکبر آباد	معمر آباد کہ موضع ست

از نجف اشرف	۳۷۶	..	۸۲۶ - ۸۶۸ - ۹۶۶
معموره بنگاله	۲۰۶ - ۲۰۹	ملجار	۸۱۸
مغل پوره واقع خجسته بنیاد	..	ملک آرکات	۸۴۶
..	۷۷۰	ملک آشام	۳۵۵
مقازیر	۸۷	ملک اداس	۳۶۴
مقام دور مندل	۱۲	ملک بندیل	۸۷۹
مقصود آباد (نام قلاب)	..	ملک جات	۸۸۶
..	۸۹۲	ملک چاندا (یا) چانده	..
مکران	۳۱۰ - ۴۸۶	..	۴۵۴
مکینور	۸۴۴	ملک سند	۳۰۹
مکه معظمه	۹۱ - ۱۲۱	ملک عارکخانه	۸۵
..	۲۵۲ - ۷۰۱	ملک کوکن	۹۲۷
ملتان	۵۱ - ۹۴ - ۹۵	ملک گد	۲۱۹
۱۰۱ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۷۰	..	ملک دور صوبه برار	۷۱۸ -
۱۷۱ - ۱۹۵ - ۲۰۵ - ۲۴۱	۸۰۱
۲۵۲ - ۲۸۰ - ۳۰۶ - ۳۰۷	..	تل کھیر (یا) بل کھیر	۱۰۶
۳۰۹ - ۳۱۲ - ۳۲۵ - ۳۳۹	..	ممالک شرقی	۲۱۶
۳۴۵ - ۳۶۶ - ۴۳۷ - ۵۶۸	..	مملکت کابل	۲۱۲
۵۷۵ - ۵۸۵ - ۶۹۷ - ۷۱۷	..	مملکت گجرات	۲۱۵
۷۱۸ - ۷۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۴	..	مندر (یا) مندل	۷۷۸

مندن موسوم بمفتوح	۴۴	مونکی پتن	۵۱۶
مندور	۵۰ - ۲۲۰	مونگیر	۴۱۱
منزل توره	۸۴۱	موهان پرگنه لکهنو	۲۸۹
منزل جهابوه (یا) جهابوه	..	موهن ناله	۴۰۷
..	۸۴۲	مهابن (پرگنه ایست از سرکار	..
مو	۱۴۹ - ۳۳۷ - ۸۲۴	آگره (۴۲۱ - ۴۶۲ - ۵۶۹	..
مورنگ	۵۵۹	مهاچین (یا) ماچین	۵۵۰
موصل	۱۱۰ - ۱۰	مهارپور	۸۹۳
موضع انداره	۱۴۱	مهاکوت	۴۰۱ - ۴۰۲
موضع بوی تپه (یا) بوی	۶۴۵
تپه (یا) بوی تپه	۵۴۵	مهندی	۵۴۳
موضع پی بوی	۲۶	مهر	۲۹۲ - ۳۵۶
موضع چاری کاران	۱۹۱	مهر بالا گهات برار	۳۲
موضع حسن پور سرکار هندیه	..	میدان تهاکی	۹۰۱
..	۷۷۰ - ۸۷۷	میدان ساندی و پالی	۸۹۲
موضع دربین	۲۳۲	میدان شاه گده	۹۱۹
موضع درحد	۸۰۴	میدک مضاف صوبه حیدر آباد	..
موضع هوی	۵۴۰ - ۵۴۲	..	۴۰
موضع کهرکی موسوم به اردنگ	..	میرتهه	۲۵۰ - ۵۹۸
آباد	۴۴۳	..	۸۲۲

میر داد پور .. ۵۴۳ ۷۷۸ - ۹۱۴
میسور .. ۸۵۰ - ۳۰۹	نربدا (یا) نربده (دریا)
میرواب .. ۷۱۵ - ۵۹۸	۵۷ - ۱۴۲ - ۱۸۵ - ۲۲۰ -
میوات .. ۹۴۷ - ۱۵۸ - ۱۵۷	۳۲۰ - ۳۳۳ - ۴۹۱ - ۴۹۵ -
میوار .. ۳۴۴ - ۵۰	۵۰۴ - ۵۰۷ - ۸۰۹ - ۸۷۳ -
* حرف نون *	
نار نول ۸۸۹ - ۲۰۷	نربد گندهک (یا) گندک ۲۲۴
ناسک ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -	نرد (یا) نردار ۴۲۹ - ۲۰
.. .. ۹۴۱ - ۹۲۳	نصر نور .. ۳۱۲
ناکپور .. ۸۷۳	نظام آباد بالاس کذل فردا نور
ناگور ۵۰ - ۱۹۵ - ۲۰۵ - ۸۸۲
۲۱۴ - ۲۳۵ - ۲۳۵ - ۸۸۹	نعمت آباد .. ۳۳۷
ناندگیر موسوم به گپور ۴۴	نقب شیر حاجی مهاکوت
ناندیر (یا) ناندیر دکن ۸ - ۴۰۲
۴۲۹ - ۴۴۵ - ۴۲۲ - ۷۳۸ -	نگر کوت .. ۱۹۵
۷۶۸ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۰ -	نلدرک .. ۹۴۸
.. ۹۴۲ - ۹۴۳	نور نور .. ۸۲۴
نجف اشرف .. ۴۱۰	نورس تارا .. ۴۳
نذر بار (یا) نذر بار ۱۳۱ -	نور گده .. ۴۹۳
	نوشهره .. ۱۸۸

نهر بهشت (یا) بهشت (نام	ولایت بکلانه .. ۵۲۲
نهر بهشت (.. ۱۰۰ -	ولایت بهاتی .. ۲۹۵
.. .. ۵۲۹ - ۴۶۶	ولایت بهار ۳۸۰ - ۲۴۶
نهر پت در گنج ۱۴۰	ولایت بهاره مضاف گجرات
نهر شاهجهانی ۱۲۰ ۳۸۹
نهر لاهور .. ۵۲۵	ولایت بیجاپور .. ۱۵۸
نهر هرمل .. ۸۸۲	ولایت بیل قلی (یا) سل قلی
نیلاب ۱۴۴ - ۲۱۱ - ۲۶۸ - ۵۵۴
.. ۲۷۱ - ۲۷۳	ولایت یهق .. ۷۸
نیلنکه (یا) نلیکه ۲۴	ولایت پنجاب .. ۳۰۸
نیمدت (یا نیمه) ۷۰۹	ولایت جام .. ۱۰۴
* حرف واو *	
واکفکوره (یا) واکفکوره ۶۳۹ -	ولایت دهنده .. ۴۲۳
۶۳۸ - ۶۵۱ - ۶۹۳ - ۸۵۰ -	ولایت سرور .. ۲۲۸
وزیر آباد (نزدیک لاهور) ۹۳۵	ولایت هنده ۳۱۰ - ۳۱۲
ولایت .. ۸۹۲ - ۱۸۰	ولایت سورتهه ۴۸۷ - ۴۸۸ -
ولایت اوکیسه ۲۹۵ ۴۹۲
ولایت بالا گهاک کرناک ۵۱۷	ولایت هیوا .. ۱۵۸
	ولایت فارس .. ۳۴۰
	ولایت فرغانه (که از اقلیم پنجم

است (۹۹۳	..	۷۰۴ - ۷۰۳
ولایت کامرپ یعنی هاجو و	۸۲۳	..	هردوار
کواھتی و توابع آن	۹۰۹	..	هرسول
..	۵۵۴	..	هرمز
ولایت گجرات	۲۳۷	..	هرنگان و چوڑہ
ولایت گھر	۲۱۱	..	خاندیس
ولایت گڈھ	۲۰۰	..	هریس
ولایت مہمتی	۲۴۸	..	همایون پور
ولایت میان در آب	۷۶	..	هندوستان (یا) ہند
ولایت درنگ	۵۵۴	..	۱۱ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۴ - ۵۴
* حرف ها *			
..	۵۴۴	..	۶۳ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۹
..	۸۹۰	..	۹۰ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۳۱
..	۸۹۰	..	۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۳
..	۹۳۵	..	۱۵۴ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۶۹
..	۸۱	..	۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۷۹
..	۸۱	..	۱۸۰ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۲
..	۸۱	..	۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵
..	۸۱	..	۲۱۶ - ۲۲۳ - ۲۳۳ - ۲۳۴
..	۸۱	..	۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۵۲ - ۲۵۵
..	۸۱	..	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸	۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۸۵	۷۶۲ - ۷۶۶ - ۷۷۴ - ۷۷۵
۲۸۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲	۷۸۶ - ۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۱۳
۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۲۳ - ۳۲۷	۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۲۱ - ۸۲۷
۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۴۱	۸۲۹ - ۸۳۴ - ۸۳۷ - ۸۵۰
۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۵	۸۵۱ - ۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲
۳۶۱ - ۳۷۰ - ۳۷۶ - ۳۷۹	۸۹۲ - ۸۹۵ - ۹۰۶ - ۹۱۱
۴۰۰ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۳۱	۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۵ - ۹۱۸
۴۳۲ - ۴۳۶ - ۴۴۹ - ۴۵۰	۹۱۹ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۴۴
۴۵۱ - ۴۶۰ - ۴۷۴ - ۴۷۶	۹۶۶
۴۷۷ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۱۶	هندو کوه ۲۷۵
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۳۸	هندیه ۲۵۵
۵۴۶ - ۵۴۶ - ۵۵۱ - ۵۵۲	هندیه نوبدا ۲۰
۵۵۵ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۹	هندیه ۸۷۷ - ۸۴۰
۵۹۵ - ۵۹۷ - ۶۰۳ - ۶۰۴	هندسره ۱۴۶
۶۳۳ - ۶۳۶ - ۶۵۳ - ۶۵۴	هورگلی ۸۱ - ۷۹
۶۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۷۶	هورگلی از معالات بیجاپور ۶۵۶
۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۹	هیرا پور ۳۱۸

(فهرست جلد سیوم) (۲۰۶) (مآثر الامرا)

۷۰۵ ۳۴۱ ۳۴۰ ..

* حرف یا *

یزن ۱۱۶ - ۲۶۲ - ۳۳۸ - یهودیه نام اول امشهان ۴۱۷

تمام شد

فهرست اسمای مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

فہرست کتبہا کہ برای فروخت موجود است

نام کتاب	روپیہ	آندہ
اتقان فی علوم القرآن جز ۷ و ۱۰	۴	*
امامہ فی تملیز الصحابہ ۵۱ جز	۳۸	۴
فتوح الشام از دی ۴ جز	۱	۸
فتوح الشام واقدی ۹ جز	۳	۶
فہرست طوسی و ضد الايضاح ۴ جز	۳	*
مغازی الرسول للواقدی ۵ جز	۱	۴
نخبۃ النکرة ۱ جز	*	۶
کتب فارسی		
آئین اکبری ۲۲ جز	۲۲	*
اقبال نامہ جہانگیری ۳ جز	۱	۲
اکبر نامہ ۲۷ جز	۳۷	*
بادشاہنامہ ۱۹ جز	۷	۲
تاریخ فیروز شاہی تصنیف شمس سراج عقیق ۶ جز	۲	۴
تاریخ بدہش ۹ جز	۳	۶
تاریخ فیروز شاہی تصنیف غیاث برنی ۷ جز	۲	۱۰
خبر نامہ اسفندی ۲ جز	۱	۸
ریاض السلاطین ۴ جز	۱	۸
طبقات ناصری ۵ جز	۱	۱۴
ظفر نامہ جلد اول ۹ جز - جلد دوم ۸ جز	۶	۶
عالمگیر نامہ ۱۳ جز	۴	۱۴
فرہنگ رشیدی ۱۴ جز	۱۴	*
فہرست کتب فارسیہ ایشیتک سوسائیتی بنگالہ ۲ جز	۲	*
مآثر الامرا جلد اول ۱۱ جز جلد دوم ۹ جز جلد سوم ۱۲ جز	۱۲	*
مآثر عالمگیری ۶ جز	۲	۴
مثنوی وایس و رامین ۵ جز	۱	۱۴
مقتخب التواریخ ۱۵ جز	۵	۱۰
مقتخب اللباب ۱۹ جز	۷	۲
ہفت آسمان ۱ جز	*	۱۲
ترجمہ در انگریزی		
آئین اکبری جلد اول ۷ جز جلد دوم ۵ جز	۲۹	۱۲
طبقات ناصری ۱۴ جز	۱۰	۸

MAASIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH
SHAH NWAZ KHAN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI MIRZA ASHRAF ALI

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GHUDD PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street.

CALCUTTA.

1891.